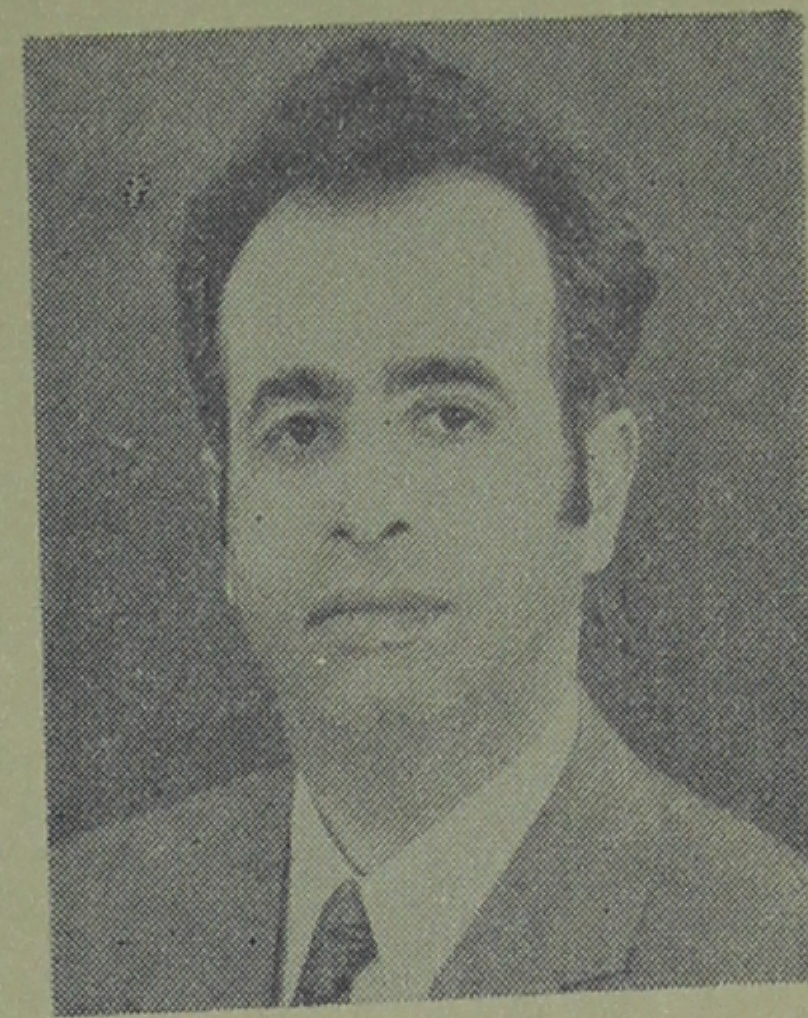
تاریخ ایران

در قرون نخستین اسلامی

تألیف برتولد اشپولر

ترجمهٔ دکتر جواد فلاطوری

بنگاه ترجمه و نشر کتاب



عبدالجواد فلاطوری در سال ۱۳۰۴ در اصفهان به دنیا آمد. از سال ۱۳۱۸ ضمن طی دورهٔ دبیرستان به تحصیل ادبیات عرب و علوم و معارف اسلامی پرداخت و پس از پایان دورهٔ دبیرستانی به‌کسب علوم و معارف اسلامی درحوزه های علمی ادامه دادو بعد از خاتمهٔ تحصیلات خویش در رشته های مختلف زبان‌وادبیات عربی، فقه، اصول کلام و فلسفه‌اسلامی، برای تحصیل فلسفه به آلمان رفت وپس‌از اخذ درجهٔ دکتری خویش در فلسفه غرب (با رساله‌ای دربارهٔ کانت) به تدریس در دانشگاه های هامبورگ و کلن‌اشتغال ورزید و درسالهای اخیر با پشتیبانی دانشگاه کلن به پایه ـ گذاری بخش تحقیقات علوم و عقاید شیعی در آن دانشگاه موفق گردید.

دکتر فلاطوری دارای تألیفات سودمند و پر اهمیتی است. کتاب « دگرگونی بنیان فلسفه یونانی در اثرطرز اندیشهٔ‌اسلامی» موضوع رسالهٔ استادی مشارالیه است.

بها : ۳۶ تومان

بفرمان

محمدرضا شاه پهلوی آریامهر

انتشارات
بنگاه ترجمه و نشر کتاب
۳۴۳

مجموعهٔ ایران‌شناسی

۵۰

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

از این کتاب دو هزار نسخه روی کاغذ اعلا
در چاپخانهٔ زیبا به‌طبع رسید

مجموعهٔ ایرانشناسی
زیر نظر :
احسان یارشاطر

تاریخ ایران

در قرون نخستین اسلامی

تألیف

برتولد اشپولر

ترجمهٔ

دکتر جواد فلاطوری

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

تهران، ۱۳۴۹

منظور از انتشار مجموعهٔ ایران‌شناسی اینست که آثار برگزیده‌ای که به‌زبانی غیراز زبان فارسی دربارهٔ ایران و ایرانیان نوشته شده در دسترس فارسی‌زبانان قرار گیرد.

این مجموعه گذشته‌از آثار خاورشناسان شامل سفرنامهٔ سیاحانی که اثری سودمند دربارهٔ ایران بجاگذاشته‌اند وهمچنین آثار مورخان و نویسندگانی که گوشه‌ای از احوال مردم این کشور را باز نموده‌اند خواهد بود.

امید می‌رود که انتشار این گونه آثار، استفاده‌از تحقیقات ایران‌شناسان را آسان‌تر کند و موجب توسعهٔ آشنائی با تاریخ و فرهنگ و هنر و ادبیات ایران و سرگذشت بزرگان آن گردد. ا. ی.

فهرست مندرجات

پیش گفتار

ترجمهٔ حاضر از روی نسخهٔ شخصی مصنّف صورت گرفته است ؛ نسخه‌ای که با نسخ دیگری که در دسترس است اختلاف دارد : نیمی از این اختلافات ، اضافاتی است که خود مصنّف پس از نشر این کتاب[1] در سال ۱۹۵۲ بمرور بدان افزوده است و نیمی دیگر تصحیحاتی است ناشی از بحث و گفتگوهایی که براساس اهمیّت فوق‌العادهٔ این کتاب از طرف دانشمندان نامی دیگری مثل ولادیمیر مینورسکی (Vladimir Minorsky)، ژان ریپکا (Jan Rypka) و آلبرت دیتریش (Albert Dietrich) به‌عمل آمده‌است .

به‌تمام اینها نیز اصلاحاتی افزوده می‌گردد که هنگام ترجمه و پس از مراجعه به‌منابع اصلی و یا مقابلهٔ موارد مختلف کتاب با یک دیگر ضروری به‌نظر رسیده‌است، و برای احتراز از اطناب ، از بحث ِ بدین‌صورت که مصنف چنان گفته و مترجم چنین می‌گوید ، اجتناب گردیده ، با موافقت مصنّف صورت تصحیح یافتهٔ آن در ترجمه آمده است[2] . در عین حال مراجعه به‌منابع اصلی ، فقط در مواری صورت گرفته است که

۱ـ Bertold Spuler, Iran in Früh-Islamischer Zeit, Wiesbaden 1952

۲ـ تمام این موارد اصلاح شده ، چه از طرف نقادان و چه از ناحیهٔ نگارنده ، باید به صورت طبقه‌بندی شده‌ای ، با بیان علل علمی آنها، به‌ضمیمهٔ سایر انتقاداتی که مورد قبول مصنف قرار-نگرفته و یا در نسخهٔ مصحح مراعات نگشته ، در پایان این کتاب مذکور گردد .

تعبیرات اصل کتاب بنحوی ایجاد تردید نموده‌است ؛ چه‌بسا که‌مقابله‌های بیشتری‌موجب توجه به‌نکات زیادتری گردد .

با این‌وصف ، نه‌خرده‌گیری نقّادان و نه لزوم اصلاحات مذکور هیچ‌یك ، نه از اهمیّت‌نویسندهٔ ایران‌دوست آن ، که‌امروز بدون‌شك‌در ردیف بزرگترین شرق‌شناسان عصرما قرار دارد ، می‌کاهد ، و نه ازعظمت این‌کتاب ، که هرصفحه‌ای از آن محصول علمی و استنباطی صدها صفحه متن اصلی‌ومتون تحقیقی محققان دیگر دربارهٔ‌آنها، ــ به‌زبانهای‌گوناگون ــ می‌باشد .

در اصل‌کتاب سنواتِ وقایع به‌میلادی آمده و تطبیق آن با هجری از طرف نگارنده صورت‌گرفته ، ولی باز برخلاف معمول ابتدا ، تـاریخ میلادی ذکرگردیده است . این شیوه ازاین‌رو انتخاب شدکه تبدیل سنوات هجری به‌میلادی (که ازطرف مصنّف یا محققان دیگر بـه‌عمل آمده است) همه‌جا به‌طوری انجام نشده‌که تبدیل مجدّد آن به‌هجری ، بدون در دست داشتن منابع اصلی آنها ، موجب تغییری ثانوی نگردد . با این ترتیب مسؤولیت‌آن برعهدهٔ مصنّف‌می‌ماند ، اگرچه‌نگارنده‌تاآنجایی که به‌منابع دسترسی یافته از تصحیح آن‌کوتاهی نکرده است .

هم‌چنین درمورد استنباطات مصنّف در زمینهٔ عقاید دینی ومذهبی تغییری داده نشده و اظهارنظری نگشته ، تا خوانندگان مستقیماً با دیدِ دیگران دربارهٔ ادیان و مذاهب‌آشناگردند ومجال بحث علمی برای‌آنان بماند .

عبدالجواد فلاطوری

مقدمه

از بین تمام عواملی که در طی تاریخ باعث تزلزل بنای قوم ایرانی گشته است، هجوم و ورود مسلمانان عرب به‌این سرزمین (نیمهٔ اوّل قرن‌هفتم میلادی)، بزرگترین دگرگونی را با خود آورده : چون تأثیر آن از همه عمیق‌تر بوده تا بـه‌امروز پایدار می‌باشد . تحوّلی که براثر آن به‌وجود آمد سرآغاز مهمترین وقاطع‌ترین بخش‌تاریخ ایران‌را تشکیل می‌دهد : بیان جزئیات این دورهٔ تاریخی وظیفهٔ کتاب حاضراست که منحصراً به تحقیق این موضوع می‌پردازد . بدیهی است که ضمن بیان‌ونگارش مجموعهٔ ادوار تاریخ ایران ، دربارهٔ این دوره نیز پژوهش به‌عمل‌آمده است ؛ و مسلّم است که کتب تاریخ فرهنگ و تواریخ خلفا ـ چنانکه طبعاً در مورد زمان عبّاسیان فقط در تألیفات خیلی‌قدیمی موجوداست ـ، سرزمین ایران وتاریخ آن‌را درمدّنظر داشته‌اند. ولی با این وصف این‌طور به‌نظر من می‌رسد کـه اقدام برنگارش کتابی مفصّل دربارهٔ سنوات ۶۳۳ تا ۱۰۵۵ میلادی (برابر با ۱۵ تا ۴۴۷ هجری) یعنی دربارهٔ زمان واقع بین ورود عربها به‌ایران وپیروزی وغلبهٔ سلجوقیان ترك دراین سرزمین ، در صورتی به حقّ وبه‌جاست که چنین کتابی اجزای‌بنای تاریخ کامل وتاحدّ امکان خالی‌ازنقیصه‌ای را ـ برپایهٔ منابع دست اوّل و اصیل و براساس موادّ موجود ـ دربارهٔ تمام دوره‌هـای

حیات قوم ایرانی به‌دست بدهد[۱].

این هدف درست با خصائص و چگونگی این کتاب تطبیق می کند. بنابراین وظیفهٔ آن اوّلاً این‌است‌که موادّ صحیح و سقیم‌را ازهم جدا ساخته، آنها را تنظیم و تبویب نموده، ارائه دهد ومفاهیم آنهارا روشن سازد: ازاین‌رو شیوهٔ آن بایدشیوه‌ای تحلیلی باشد بدون این‌که از اشاره وتوجه دادن به‌هم‌بستگی و اندراج پیش‌آمدهادر خطوط بزرگ‌تر و عمیق‌تر و پیوسته‌تر تاریخی چشم بپوشد، ودر همین حد نیز باید نظر و توجهی‌که دراین‌کتاب به‌ادوار قبل وبعداز دورهٔ مورد بحث، یعنی ازطرفی به عصر ساسانیان وازطرف دیگر به‌زمان سیادت ترکان ومغولان معطوف می‌شود، مفهوم گردد. به‌این‌دلیل نیز، ذکر اعصارنامبرده به‌منظورمذکور، نه، باید ونه، می‌تواند به‌منزلهٔ تاریخ‌کلی آنها (قبل‌از هرچیز در مورد فرهنگ زمان سلجوقیان) به‌حساب آید، بلکه وظیفهٔ نظیراین بیانات تنها این است‌که پیش‌آمدهای سنوات بین ۶۳۶ و ۱۰۵۵ میلادی (برابر۱۵تا۴۴۷) را به‌وضع بهتری روشن‌سازد. ازاین‌گذشته مؤلف، رساله‌ای مشتمل بر اجمالی از سیرحوادث تاریخی دورهٔ سیادت خلفا نگاشته است‌که به‌خصوص آنچه‌راکه راجع به‌ایران دراینجا به‌طور تفصیل تبیین می گردد، درآنجا به‌طور اجمال وفشرده تلخیص‌نموده است[۲]؛ خلاصه‌ای‌که فایدهٔ‌آن به‌علاوه در این‌است که ایران با تمام خصوصیات انحصاری خویش در جمع کل تاریخ اسلامی جایگزین ساخته ونگریسته است وتا این‌حد مکمل مطالب این‌کتاب است.

ثانیاً توصیف‌وتشریح ماهیت ایرانی - توصیفی‌که مبیّن سیرتاریخی آن‌باشد - باید قبل‌ازهرچیز خودرا به ارزشهای جاوید فرهنگ‌ایران (فرهنگ به‌معنی وسیع

۱ـ از لحاظ مکان و مرز جغرافیائی فقط آن اندازه از سرزمین ایران مورد بحث است‌که در جلد دوم فصل «حدود سرزمین ایران» به‌تفصیل توصیف می گردد.

۲ـ Bertold Spuler: Geschichte der islamischen Lânder in Handbuch der Orientalistik Bd. VI, Brill Leiden 1952-53.

کلمه : شامل فکر ، دین ، هنر و کلیهٔ آداب و عادات زندگی و مذهبی و غیره)، و به جریان و تحول دائمی حیات روزانه و یکسان ماندن همیشگی حوائج آن متوجه و متمرکز نماید : این امر موجب گشته که در این کتاب بیان حوادث سیاسی تا حد امکان درهم فشرده وملخص یادگردد . اگرچه پیش آمدهای سیاسی به صوری بس گوناگون ، و پر از وقایع مهم و فاجعه‌های سخت تحقق پذیرفته ، ولی خوب که بنگریم ، تماماً عبارت از یك نوع زیر و زبر و کشمکش مداومی است که پرداختن به جزئیات آن خسته‌کننده می‌باشد، هرچند حس شناخت عواملی را به‌دست می‌دهد که گاهی به سقوط موقت فرهنگی و اخلاقی این قوم منجر گشته است . بدین علت تا حد اقتضا و امکان در این کتاب از این قبیل جزئیات چشم‌پوشی شد : برای این منظور یافتن حد وسطی ضروری می‌نمود که از طرفی وظیفهٔ تلخیص را انجام دهد، و از طرف دیگر نیاز به اطلاعات لازم را برای مراجعه و پژوهش و نیز برای خوانندگان فصول فرهنگی این کتاب برآورد ؛ به‌خصوص که توجه و تأکید ویژهٔ این کتاب اساساً به این فصول معطوف می‌باشد و بس .

باری کسانی که با منابع شرقی زمان مورد بحث ما سروکار داشته‌اند ، به‌خوبی می‌دانند که چه رنج و کوششی لازم است تا بتوان از کتبی که همّ آنها مصروف نگارش وقایع تاریخی و سیاسی بوده است ، مطالب نادر و کوتاهی که ضمن بیان آن وقایع به‌طور اتفاقی در بارهٔ امور فرهنگی پیش آمده بیرون کشید و از آنها چون سنگریزه‌هایی بنای موزون و متناسبی ساخت . تازه همین اشارات متفرق هم ــ به‌خصوص در مورد قرن هفتم و هشتم میلادی (قرن اول و دوم هجری) ــ بسیار ناقص انجام می‌گیرد : غالباً این‌طور است که ده‌سالی و گاهی نیز صدسالی می‌گذرد و هیچ ذکر و نشانی از بخش معینی از حیات فرهنگی و اقتصادی به میان نمی‌آید[1]. علاوه بر این ، فقدان تقریباً هر نوع

۱ــ در موارد دیگر مثلاً در مورد تحقیقات فنون هنر نیز (صرف‌نظر از خصوصیات ویژه) به‌نظیر همین مشکل برمی‌خوریم ، رجوع شود به :
Kurt Erdmann : Lückenforschung im iranischen Kunstkreis, in der « Kunst des Orients» I (Wiesbaden 1950), S. 20-36.

متنی ازمدارك واسناد ونقص هنر توصیف صحیح اشخاص درشرق[۱]، موجب این گردیده است که چهرهٔ شخصیتها وحیات وشیوهٔ اقتصادی آنان هرگز به‌خوبی هویدا نمی‌گردد: اینها تمام معایبی است که ناگزیر درنوع‌و میزان سرشاری بیان، مؤثر واقع‌می‌گردد.

امانگارش بخش فرهنگی نیزنباید بیش‌ازحد طول‌و تفصیل یابدوقبل‌ازهرچیز دراثر ذکر نامهای غیرضروری ، ملال‌آورگردد . برای وصول به‌این منظور در چنین مواردی دایماً به‌بخش تاریخی وسیاسی این‌کتاب احاله‌گردیده‌که هرکس به‌میل خود می‌تواند بدان مراجعه‌کند . روی همین اصل نیز هنگام ذکر مثالهایی‌که فقط ازنظر صنف‌ونوع واقعه(ولی نه‌ازلحاظ فردخاصی) حایز اهمیت بوده‌اند،از یادنمودن‌اسامی اشخاص نسبتاًکم اهمیتی اغماض شده‌است . درنتیجه ، درمواقع توصیف حیات‌مذهبی، فرهنگی وسیاسی ، درموارد بسیار زیادی فقط (بدون‌آوردن نام‌ونشانی) صحبت از «یك وزیر» ، « یك عالم »، «یك سردارسپاه» ویا « یك فرد درباری » به‌میان‌می‌آید، ولو این‌که منابع هم‌نام آنها را متذکر شده باشند ؛ چه‌این‌که نام‌آنان برای هدفی‌که این‌کتاب دارد ضروری نمی‌نمود: ولی هرکه‌اسامی‌این افراد را بخواهد بایدبه‌منابعی که ــ درهر موردی دقیقاً به‌دست داده شده است ــ رجوع نماید ؛ در عین حال زمان حوادث درهمه‌جا تاحد امکان دقیق یادگردیده است .

مطلب دیگروضع غریب منابعی‌است‌که برای دورهٔ مورد بحث‌ما دردست‌است . این‌منابع‌که دربارهٔ آنها درفصل آینده (« نظری به‌منابع ») صحبت می‌شود ، ایران را اساساً از دید فاتحان سنوات ۶۳۳تا۶۵۱ میلادی (برابر ۱۲ تا ۳۰ هجری) و در نتیجه از دید مسلمانان ، متجلی می‌سازند : از لحاظ تاریخ نگاری این امر نقیصه‌ای

۱ــ حتی در شرح حالاتی‌که اشخاص از خود نگاشته‌اند ، رجوع شود به :
Franz Rosenthal : Die arabische Autobiographie, in den « Analecta Orientalia » XIV (1937, 1-40).

است که خواننده باید دایماً بدان آگاه باشد؛ نقیصه‌ای که کسی، نه‌مؤلف و نه غیراو، قادر به رفع وتغییرآن نیست؛ مگراین‌که منابع تازه‌ای ازنوع دیگری کشف گردد: اما آثار چنین کشفی مشهود نیست.

اما در زمانی مثل زمان گذشتهٔ آلمان[1]، حتی فراهم‌نمودن همان منابع معروف و موجودی هم که اصولاً در دسترس قرارداشت، موجب زحمت فوق‌العاده‌ای بود: همین‌که شروع به‌این کتاب درسال ۱۹۴۵ واقعاً امکان‌پذیر گشت، وصول به هیچ‌یك از کتابخانه‌های عمومی آلمان ـ تا آن‌جائی که از آسیب سنوات گذشته در امان مانده بودند ـ ممکن نبود. با این‌وصف اگراستفاده ازچنین زمانی برای تحقیق علمی‌میسور گشته است، باید مؤلف، آن‌را مرهون دوستی یك سلسله از هم‌کاران و آشنایانی بداندکه ذکر نام آنان در این‌جا وظیفهٔ افتخارآمیزوی‌می‌باشد: خانم‌پرفسور هینتس (B. Hinz) درشهرگوتینگن (Göttingen) کتابخانهٔ شخصی همسر خودراکه درآن موقع هنوز مراجعت نکرده بود، و نیزآن قسمت از کتب‌کتابخانهٔ بخش شرق‌شناسی دانشگاه‌گوتینگن راکه برای‌حفاظت[2] به‌منزل خودآورده‌بودند، ازسرلطف‌دراختیار من‌گذاشت. ازآن‌گذشته آقای لیتمن (Littmann) درشهر توبینگن (Tübingen) و آقایان اساتید: پرفسور پارت (R. Paret)، پرفسور شدر (H. H. Schaeder)، پرفسور شپیس (O. Spies)، پرفسور شترتمن(R. Strothmann) و به‌خصوص پرفسور تشنر (F. Taeschner) درپنج سال اخیر وحتی درسخت‌ترین دوره‌ای‌که قحط‌وغلا بر همه‌جا سایه افکنده بود، با ارسال‌کتب شخصی خود ویاکتبی‌که تحت‌نظر آنان حفظ

۱ـ منظور سنوات جنگ جهانی دوم بوده تمام این قسمت اشاره به‌وضع آلمان در آن سالها می‌باشد.

۲ـ کتابهای‌فراوان سمینار شرق‌شناسی به‌ضمیمهٔ کتب کتابخانه‌های بسیار دیگری از دانشگاه‌گوتینگن‌که در نزدیکی این شهر به منظور حفاظت در معدنی پنهان کرده بودند، در ۳۰ سپتامبر ۱۹۴۵ براثر انفجار مواد جنگیی‌که همچنین درآن معدن پنهان شده بود، نابود گردید؛ این انفجار به‌دست بیگانگان و هنگام ربودن‌آن مواد صورت گرفت.

می‌شد از اینجانب پشتیبانی نمودند (البته این امر باعث شد که اینجانب ناگزیر در موارد متفرق ازچاپهای مختلف کتاب واحدی استفاده نموده، درنتیجه ، عبارات منقول به‌صور گوناگونی ذکر گردیده است) . کتابخانهٔ انجمن شرق و آلمان در شهر هاله (Halle an der Saal) نیز حتی درآخرین ماه‌های جنگ، با همان مقدار کتب باقی‌ماندهٔ خود کمك شایانی نمود .

همین که بعداً دوباره کتابخانه‌های آلمان آمادهٔ کار گشتند ، در درجهٔ اول تقریباً بزرگترین کتابخانهٔ آلمان غربی کــه نزدیك به‌تمام کتب آن به‌جای مانده بود ، یعنی کتابخانهٔ ممتاز دانشگاه گوتینگن بود که ازاین کتاب پیوسته با چهرهٔ گشوده‌ای حمایت می‌نمود ؛ حتی پس‌ازآمدن اینجانب به‌هامبورگ واقامت‌در این‌شهر ، کتب موردلزوم را برایم‌ارسال می‌داشت . هم‌چنین کتابخانهٔ دانشگاهی ودولتی‌هامبورگ نیز باوساطت کتابدار شرق‌شناس آن آقای دکتر برآون (H. Braun) تمام مأخذ شرقی راکه هنوز پس‌از آتش‌سوزی بزرگ یولی ۱۹۴۳ به‌جای مانده‌بود ، یادراین میان تازه‌خریداری شده بود ، در اختیار من گذاشت . در این بین بخش شرق شناسی دانشگاه هامبورگ یعنی « سمینارتاریخ‌وفرهنگ شرق‌نزدیك » ، نیزدوباره ، در زیر سایهٔ موقوفهٔ مردی سخی‌الطبع ، آقــای پرفسور کرنکو (Fritz Krenkow) از کمبریج (Cambridge) دارای مقدار زیادی منابع مربوط به‌اسلام (به‌خصوص منابع عربی)گردید . بالاخره کتابخانهٔآلمان غربی(Westdeutsche Bibliothek) درشهرماربوگ (Marburg)(تحت نظر دکتر فُیگت Voigt)که حاوی قسمت عمدی‌ای از کتب کتابخانهٔ (قبلی) دولتی برلن ـ کتابخانه‌ای‌که برای ما مؤسسهٔ تحقیقی بی‌نظیری بود ـ می‌باشد مقدار زیادی ازکتب خود را که دیگر وصول به‌آنها امکان‌پذیر نبود ، به عاریت به‌من داد ؛ تماماً به‌کمك دکتر برآون نام‌برده. متأسفانه رعایت مقدار کمی ازکتب انتشاریافته ونیز کتب خطی موجود در خارج از آلمان (که در عین حال نظر به‌طبع مراجع معاصر ارزش

خودرا برای کتاب حاضر ازدست داده بودند) ممکن نگشت . تاوقتی هم که موادجدیدی کشف نگردد ،گمان نمی‌رودکه بتوان ازکتب خطی ، در مورد این دوره معلومات اساسی تازه‌ای به‌دست آورد . واین معنی بیش‌ازهمه از الثعالبی ، قضائی (وفات ۱۰۶۲ میلادی برابر ۴۵۴ هجری) ، « مجمل‌التواریخ » (نوشتهٔ حدود ۱۱۳۵ میلادی برابر ۵۳۰ هجری) و از ابن‌جوزی (وفات ۱۲۰۰ میلادی برابر ۵۹۷ هجری) مهم‌ترین مرجع ابن‌اثیر (نیز درمورد ایران) انتظار می‌رود .

ازکسانی‌هم‌که مستقیماً درطبع‌ونشر این‌کتاب مؤثر بوده‌اند ، سپاسگزارم : از آقای پرفسور اردمن (K. Erdmann) (در شهر بُن Bonn)که سرتاسر این کتاب را قبل ازطبع مطالعه نموده وبا اضافه نمودن مطالب تازه ومنحصر به‌خود ، فصل تاریخ هنر این‌کتاب‌را توسعه داد ؛ از آقای پرفسور لنتس (W. Lentz) که با رنجی‌پر از فداکاری تمام اوراق مطبعه رابرای تصحیح از نظرگذرانیده وخانم اینگه ویلدفُرستر (Inge Wildförster) که زحمات تنظیم‌چاپ‌را به‌عهده‌گرفته بود؛ودرپایان به‌خصوص از آقای پرفسور شل (H. Scheel) دبیرکل آکادمی علوم و ادبیات شهر ماینس (Mainz) و مدیر انجمن شرق و آلمان (ماینس)که چاپ این‌کتاب را در سلسلهٔ انتشارات بخش شرقی آکادمی علوم و ادبیات ممکن ساخت ؛ وبالاخره ازناشرومطبعه که‌سعی‌وکوشش‌آنان اصل‌اولی‌برای چاپ‌کتب به‌طورکلی بوده واز این‌رو سپاسگزاری مؤلفان در درجهٔ اول حق ویژهٔ آنان می‌باشد .

نظری به منابع

قوم ایرانی در زمرهٔ آن دسته ازملل باستانی صاحب فرهنگی قرارگرفته است که فواصل ممتدی ازگذشتهٔ آنان را باید ازمنابعی[1] به‌زبانهای بیگانه استنباط نمود. ولی درعین‌این‌که این‌امر مثلاً درمورد مردم‌هند ناشی ازفقدان‌کلی حس تاریخی‌آنان محسوب میگردد، درمورد ایرانیان قطعاً نمی‌تواند معلول‌چنین علتی‌باشد: ایرانیان درقرون وسطی نمونه‌های قانع‌کننده‌ای‌از استعداد تاریخ نگاری خود به‌ظهورآوردند که دیگر در آگاهی تاریخی آنان هیچ تردیدی نمی‌توان داشت. از این گذشته نیز آثاری از روایاتی تاریخی–که از خدای نامگان‌باستانی آغازمی گردد– به‌جای‌مانده که ما آن‌را می‌توانیم فقط به‌عنوان بخشی ازسنّت تاریخ‌نگاری آنان به‌حساب‌آوریم. واگر هم اساطیر شاهان‌این‌قوم نشان‌بدهدکه پاره‌ای از واقعه‌های تاریخی درخاطراین ملت به‌ابهام‌گرائیده است، باز اجازهٔ تردید در وجود خبرگزاری تاریخی مورد

۱– در این زمینه رجوع کنید به: Barthold, Turk. 1-37.؛ در این‌جا نیز از یك سلسله‌از کتب از دست رفته‌ای، که برای ما مجال بحث در بارهٔ آنها نیست، گفتگو به‌میان می‌آید؛– ونیز: David Samuel Margoliouth : Lectures on Arabic Historians, Kalkutta 1930; Bernard, Baron Carra de Vaux : Les penseurs de l'Islam, Band I, Paris 1921, S. 83-115.

اعتمادی از اینان نمی‌باشد[1]. اما امروز دیگر تعیین این‌که وسعت دایرهٔ هریك‌ازاین نوشته‌ها تا چه‌اندازه بوده است میسر نیست: آنچه مسلّم است این است‌که نه از عصر ساسانیان و نه از نخستین زمان اسلام‌کتب تاریخی نسبتاً مفصلی به زبانی از زبانهای ایرانی در دست نیست.

به‌این دلیل‌کتب ونوشته‌هایی‌که متعهد توصیف وتعریف سرنوشت قوم ایرانی‌در قرون هفتم، هشتم ونهم (برابر اول، دوم‌وسوم هجری) وتا اندازهٔ زیادی نیزدرقرن دهم ویازدهم میلادی (برابرچهارم وپنجم هجری)گشته‌اند. به‌اکثریت مطلق‌به‌زبان عربی می‌باشند؛ هم‌چنان‌که نظایر آنهادرمورد ادوار قدیم ایران‌باستان به‌زبان یونانی بوده‌اند. از این‌رو هرکس بخواهد به‌تاریخ ایران درقرون مذکور به‌پردازد، ناگزیر باید قبل‌از هرچیز به‌تحصیل وتفحص‌گزارشهای عربی اشتغال‌ورزد. زبان‌عربی دراین سده‌ها نه‌تنها برای مسلمانان عرب، زبان علم وکتابت بود: بلکه ایرانیان ــ لااقل مسلمانان ایرانی ــ نیزاین زبان را برای تحریر مطالب به‌کار می‌بردند. اما‌گمان براین‌که در این‌جا نیز همان مسئله‌ای مطرح است‌که تقریباً در مورد تاریخ دوران پیشین قرون وسطای آلمان درمیان است (زیرا بسیاری ازاهل خود این سرزمین سرگذشت این سنوات را به‌لباس زبان بیگانه (لاتین) عرضه داشته‌اند) ــ خطاست، چه‌این‌که به عکس، غالب ایرانیان عربی‌نویس درنوشته‌های خود بکلی به‌روح‌عربی و نیز به‌طرز اندیشهٔ عربی اسلامی پیوستند.

تادویس‌کوالسکی (Tadeusz Kowalski) دربارهٔ شیوهٔ نویسندگی عرب چنین

---

۱ ــ رجوع شود به: Nöldeke, Theodor: Geschihhte der Perser und Araber zur Zeit der Sassaniden. Aus der arab. Chronik des Tabari, Leiden 1879.

. ــ گرونباوم (Grünebaum 276 .) از این‌کتاب این‌طور نتیجه‌گیری می‌کندکه تاریخ‌ــ نگاری ساسانی تقریرات خود را براساس حیات یك به‌یك از فرمانروایان دسته‌بندی می‌نموده همان‌طوری‌که نظیرآن در مورد تاریخ حیات مقدسان مسیحی براساس زندگی تك تك شهدای آنان، دیده می‌شود.

می نویسد: «با اندك مبالغه‌ای می‌توان نوشته‌های عربی را نوعی از کلمات قصار نامید. که در زمینهٔ حکمت عملی به‌صورت ضرب‌الامثال عربی ودر مورد توصیف صحرا و صحرانشینی به‌قالب منظوم قصاید درآمده، و نسبت به‌پیغمبر اسلام محمد (ص) وسایر شخصیتهای مذهبی عناصر اخبار و نوشته‌های وابسته به‌آنها را تشکیل داده، در لسان علما، جملات و عباراتی است که خشت و گل بنای نوشته‌های علمی را می‌سازد»[۱]. کوالسکی پس از آن که به‌پیروی از نلدکه[۲] (Nöldeke) این مطالب را اظهار می کند، چنین ادامه می‌دهد: «یکی از نتایج روح باریك بین عربها ودقت نظر ایشان برای مفردات» نیز طرز رفتار علمی آنان در علم حدیث وتاریخ نویسی است که «تعداد زیادی از وقایع را با موشکافی مورد ملاحضه قرار داده، جزء به‌جزء را با شواهد ذکر می کنند، ولی نه کوششی برای تلفیق و تلخیص آنها مشاهده می‌شود و نه تلاشی عقلی برای یافتن علل تضادهای موجود در روایات منقول، وایجاد تعادلی بین آنها؛ بلکه سرانجام با یك جملهٔ والله اعلم از آن می گذرند. ـ به‌هر کتابی از هر علمی‌هم که بنگریم ـ تاریخی یا جغرافیایی، باستان شناسی، علم الانساب، صرف و نحو یا لغت ـ دایماً به‌این مطلب برمی‌خوریم که: مضامین آنها به‌صورت یك مقدار زیادی از تبصره‌های منفرد مستقل غیر مرتبط به‌یك‌دیگر، درقالب جملات کوتاهی عرضه می گردد که از آن‌هم گذشته، غالباً از صاحب خودکتاب نبوده، بلکه از علمای مختلفی از ازمنه و امکنهٔ متفاوتی

۱ـ Tadeusz Kowalski : Próba charakterystyki twórczosci arabskiej, in «Na szlakach Islamu. Szkice z historji Kultury ludów muzulmanskich». Krakau 1935, S. 109. (Prace Polskiego Towarzystwa dla badan Europy Wschodniej i Bliskiego Wschodu VIII, S. 103-121.

مقالهٔ مذکور دربارهٔ تعیین مشخصات طرز خلاقیت اندیشهٔ عربی نوشته شده است.

۲ـ رجوع شود به: Nöldeke : Orientalische Skizzen 16. توصیف و انتقادات مذکور در متن، بیشتر متوجه روح و طرز اندیشهٔ اصیل عربی است ـ نه فکر اسلامیی که در طول تاریخ برپایه ومایهٔ ملل واقوام دیگر مستحکم گشته است (م)

سرچشمه می‌گیرد ، ولی پیوسته‌کلمه به‌کلمه نقل و بدون هم‌آهنگی گردآوری و نوشته شده است . گـردآورنده و نویسنده نیز هیچ نوع کوششی در این زمینه از خودنشان نمی‌دهد که بخواهد این وقایع ومطالب مجزا ومنفردی راکه در اغلب موارد در تضاد با یك‌دیگر قراردارند به‌طور انتقادی روشن سازد ویا آنها را بـه‌نحوی باهم سازش دهد ، مضاف براین‌که آوردن اسناد مطالب منقول نیز نقص ارتباط آنها را بیشتر و عمیق‌تر می‌نماید . . . یك‌کتاب علمی متوسط عربی تا اندازه‌ای بـه فهرست مطالب یادداشت‌های متفرقی شباهت داردکه نسبتاً بدون دقت نوشته‌شده،ولی محل‌هر یادداشتی را مشخص نموده‌باشد . »[1]

کیست‌که این جملات‌گویا ومنطبق با واقع را بخواند وآنهاراکلمه به‌کلمه بر طبری (۸۳۹تا۹۲۳ میلادی برابر ۲۲۴ تا ۳۱۱) صادق نیابد ؟ درحالی‌که وی‌ایرانی (اهل طبرستان) وبرای‌او نیز « قالب سخن مثل مضمون آن مهم وشاید هم‌مهمتر بوده است . ولی درنظر وی نیز تنها بازگویی به لفظ ضامن صحت مطلب منقول به حساب می‌آمده وعلاقه به‌نقل ،کتاب تاریخ وی‌را به‌صورت مجموعه‌ای از عقاید دیگران در آورده‌است . »[2] بنابراین نویسندگی این ایرانی اصیل درهیچ امری باشیوهٔ‌نویسندگی عرب فرقی ندارد . بلاذری (وفات ۸۹۲ ؟ میلادی برابر ۲۷۹ هجری) نیز از لحاظ طرز تنظیم موادکاملاً در زمرهٔ سنّت علمی عربی قرار دارد ، اگرچه شاید وی نیز از نژادی ایرانی برخاسته است[3]. ازاین‌رو بایدکتب این دونویسنده‌را با موازینی‌سنجید که‌کتب عربی خالص با آن ارزش‌یابی‌می‌گردد . ازحیث دقت و اعتماد به‌بیان‌وتحریر مطالب ، دوکتاب بلاذری: « فتوح‌البلدان » (فهرست منابع:۵۹) و« انساب‌الاشراف » (فهرست منابع : ۱۰۲)در رأس تمام‌کتابهای تاریخی مربوط به‌نخستین زمان‌اسلامی

۱ـ رجوع شود به‌مقالهٔ مذکور در بالا از کوالسکی : Kowalski, Próba 114 f.

۲ـ مرجع سابق ص۱۱۶ .

۳ـ رجوع شود به : Carl Heinrich Becker in der EI, I 636 f.

ایران واقع است[۱]. مسعودی[۲] دربارهٔ «فتوح‌البلدان» می‌گوید: «ما هیچ کتابی بهتر ازاین درمورد فتوحات مسلمانان، نشان نداریم»؛ عقیده‌ای که ما نیز باآن هم‌داستانیم. این کتاب برطبق کشور گشایی نیروی‌اسلامی بدواً از نظرجغرافیایی و بعداً ضمن هر بخشی از نظر زمانی‌مرتب گشته، مطمئن‌ترین گزارشی راکه‌ما دراین‌زمینه سراغ داریم به‌دست می‌دهد؛ ودر برابر آن، نوشتهٔ‌منسوب به‌واقدی: «فتوح‌الاسلام ببلادالعجم‌والخراسان» (قاهره ۱۳۰۹ هجری)، فاقداهمیت می‌باشد. از این فراتر، دربارهٔ «فتوح» بلاذری باید گفت: دراین‌کتاب بیان جریان اجرای عملهای نظامی، حاوی مقداری زیاد مطالب مربوط به‌تاریخ امور اداری و فرهنگی می‌باشدکه توضیحات مهمی دربارهٔ سیر و تکامل انسانهای این نواحی به‌ما می‌دهد. اما چون «انساب‌الاشراف» بلاذری به‌بحث ازشرفای عرب اختصاص یافته، قسمتهای چاپ شدهٔ‌آن فقط ـ اطلاعات اندکی دربارهٔ ایران دربردارد؛ وما دراینجا تنها راجع به‌کتبی نظر می‌دهیم‌که برای تاریخ ایران حائز اهمیت هستند. عین این قضیه نیز نسبت به تمام نویسندگانی‌که بعداً از آنها گفتگو به‌میان می‌آید، صادق است وخواننده باید در تمام مذاکرات آینده این نکته‌را درمدنظر داشته‌باشد.

درمورد قرون اول اسلامی، در جنب‌کتب بلاذری، کتاب ابومنصورثعالبی ـ: غررالسیر (نوشتهٔ ۱۰۲۱ میلادی برابر ۴۱۲ هجری؛ فهرست منابع: ۸۱) ـ که تاکنون متأسفانه فقط منتخباتی ازآن در دسترس قرارگرفته است ـ اهمیت به‌سزایی دارد، وی دراین‌کتاب‌بکلی مستقل وبری از تقلید روایات دیگران بوده و بدین‌علت برای‌استنباطات واقعی علمی‌هنوزمایهٔ امیدزیادی می‌باشد وحتی می‌کوشد، گزارش‌های

۱ـ وی‌بلاواسطه ویا بواسطهٔ‌هشام‌بن‌الکلبی به‌ابومخنف‌استناد می‌کند ودر هرحال قول‌ابومخنف را در مطالب موردبحث خود، دلیل‌مورد اعتمادی محسوب می‌دارد؛ بلاذری، انساب‌الاشراف، ج۵، ص۱۷. ازاین‌گذشته به‌الواقدی، المدائنی وبه‌اقوال (غالباً شفاهی) ابن‌سعد اتکا می‌کند.

۲ـ مروج‌الذهب، ج۱، ص۱٤ ـ نیز رجوع کنید به: Nöldeke, Aufs. 131, Anm. 1.

تاریخی‌را باذکر علل آنها مستدل سازد و ازنظر روانی بـه‌آنها عمقی به‌بخشد.[۱] در مقابل وی، گزارشات تـاریخی ابن‌اعثم‌کوفی شیعی (وفات ۹۲۶ میلادی برابر ۳۱۴ هجری) دربارهٔ ازمنهٔ قـدیم اسلامی، خصلت داستان سرایی داشته، فقط با احتیاط باید از آن استفاده نمود. (فهرست منابع: ۷۵ ـ ۷۷). در جنب این کتب، کتاب مفصل تاریخ طبری (۸۳۹ ـ ۹۲۳ میلادی برابر ۲۲۴ ـ ۳۱۰ هجری؛ فهرست‌منابع: ۷۸) مشاهده می‌شودکه تازه به‌نوبهٔ‌خود فقط قسمت اندکی ازمجموع کتابهای‌مفصل‌تر وی‌که هریك مستلزم عمری تلاش‌نویسندگی است، می‌باشد.[۲] سخنان مذکور تادویس‌ـ کوالسکی (Tadeusz Kowalski) آن‌طوری‌که برکتاب طبری انطباق دارد تقریباً به‌هیچ نوشتهٔ دیگری تطبیق نمی‌کند: شیوهٔ تربیت ونوع‌تمایلات، این‌مرد دانشمندی‌راکه نه از راه مشاهده، بلکه تنها ازطریق‌کتب علم‌آموخته بود، در زمرهٔ سنّت عربی در آورد. اما درعین حال آن امری‌که درمورد طبری از جنبهٔ درك‌وفهم تاریخ با هدفی علمی، عیب به‌حساب می‌آید، برای‌محقق نو اندیش امروزی هنگام استفاده ازکتاب وی سـودی ناسنجیدنی محسوب می‌گردد: منظور این امر است‌که وی منابع را به صورت بنای منظم به هم‌پیوسته‌ای درنیاورده است، بلکه بیشتر، اخبار تاریخی را با ذکر سلسلهٔ سند آنها پهلوی یك‌دیگر ذکرکرده، فقط‌گاه وبی‌گاهی دریك‌موردی، در پایان فصلی‌که خلاصه‌ای به‌دست می‌دهد، عقیده‌ای از خـود اظهار می‌دارد. دربارهٔ اهمیت طبری، و در مورد قلّت اعتماد بـه‌سنّت خودستای‌کوفی ـ آن‌طوری که سیف ابن‌عمر[۳] نگاشته است ـ و این‌که گفته‌های ابومخنف[۴] به عنوان نمایندهٔ سنّت مدنی

۱ـ Gabrieli, Appunti 1138. ۲ـ Brockelmann, GAL, S I 581.

۳ـ حتی امروز می‌توانیم نادرست بودن صورتی را کـه وی از اسامی والیان به‌دست می‌دهد، مثلاً براساس سکه‌های به‌دست آمده اردشیر خوره ثابت نماییم. ـدر بارهٔ سیف‌بن عمر رجوع کنید به: .Brockelmann, GAL S I 213 f ٤ـ برای این مطلب و مطالب آینده رجوع شود به:

Wellhausen, Sk. VI 3-7; E I, I 107; Brockelmann, GAL, S I 213 f.

به‌مراتب بیشتری مورد اطمینان است ، یولیوس ولهاوزن (Julius wellhausen) ضمن مباحث طولانی‌تری به‌طوری به‌تفصیل سخن گفته است که در اینجا از هر گفتگوی تازه‌ای راجع به‌آن باید چشم پوشید . درعین حال این نکته‌را نمی‌توان پنهان داشت که هیچ سنّت موجودی طبعاً نمی‌تواند تا آن اندازه مغلوط باشد که حتی گاهی هم ذره‌ای از حقیقت درآن باقی نمانده‌باشد : از این‌رو اخبار سیف‌بن‌عمر و سایر « ضُعفا »نیز باید لااقل در بعضی از موارد ــ اگرهم برای تعیین زمان وقایع نباشد ، حتماً از لحاظهای دیگر ــ سنجیده شود[۱] .

هر گاه این اختلاف‌ارزش روایاتی که‌طبری نقل‌می کند یك‌واقعیت ثابتی به‌حساب آید ــ چنانچه‌کتاب کتانی(Caetani ، فهرست منابع : ۳۵۰) برآن‌بنا نموده‌است[۲] ــ ، سنجش جزء به‌جزء کتاب او برای تاریخ ایران مطالب بسیار زیادی به‌دست می‌دهد . چیزی که هست در این‌کتاب طبری حوادث نظامی و به‌طور کلی سیاسی در درجهٔ اول اهمیت قرارگرفته‌اند[۳] وهیچ‌کجا مطلب منظم و به‌هم‌پیوسته‌ای شامل حقایق اداری و یا مطلقا فرهنگی نمی‌یابیم ، وتمام‌آن‌چه راکه ازاین نظرمی‌توان در این نوشتهٔ وی سراغ داد ، عبارت ازتوضیحات‌منفردی است‌که باید چون سنگ‌ریزه‌هایی به‌هم‌پیوست وبه‌شکلی مستقل‌ــ آن هم‌کم‌وبیش‌ناقص‌ــ درآورد . دراین‌جا باید این‌نکته را هم معین نمودکه نظر اساسی این مرد ایرانی‌نژاد به‌هیچ‌وجه متوجه ایران‌ــ که برای آن‌کتاب ازدست رفتهٔ مدائنی‌یکی از منابع اصلی[۴] بوده‌است ــ نمی‌باشد . به‌خصوص در مورد سنوات بعداز ۷۵۰ میلادی (برابر ۱۳۳ هجری) به‌طور روز افزونی به‌بیان حوادث بین‌النهرین و دربار خلافت توجه می‌کند ، واز این‌دیدگاه وقایع سایر ولایات را

۱ــ رجوع کنید به : Dennett 56 ff. ۲ــ رجوع کنید به:. Caetani, Annali III 629

۳ــ رجوع کنید نیز به : Nallino, Racc. VI 115; Grünebaum 282.

۴ــ Carl Brockelmann in der EI, III 87; Brockelmann, GAL I, 140; S I, 204 f.

می‌نگرد ، ولواین‌که در بعضی ازموارد هم ــ مثلاً درمورد مرگ طاهر[1] ــ کلماتی چند به‌زبان مادری خود : فارسی، تلفیق می‌نماید[2]. هرچه به‌زمان خود نزدیك‌تر می‌شود، بیان وتوصیفات وی خشك‌وبی‌حاصل‌تر می‌گردد وبه‌عنوان یك عالمی‌که دانش خودرا از کتب یافته وبه مشاهداتی درآن زمینه نپرداخته ، بیشتر متمایل به‌گردآوری مواد خالی ازهم‌بستگی علمی‌است تا به تجربه واین امرحتی درموردی‌هم‌که وی پیکاری‌را (درناحیهٔ قزوین ، سال ۸۶۷ میلادی برابر ۲۵۳ هجری) براساس مشاهدهٔ خویشتن توصیف می‌کند[3] و یا نقش سکهٔ خجستانی[4] را به‌عنوان دلیل واقعهٔ معینی شاهد می‌آورد ، [5] صدق می‌کند . تجدیدصورت سکه‌ها در زمان عبدالملك (۶۸۵ ــ ۷۰۵ میلادی ۶۵ تا ۸۶ هجری) ومقاصد مترتب برآن‌را وی در هرحال مانند نویسندگان دیگر اسلامی کمتر براساس سکه‌های واقعاً موجود و بیشتر برپایهٔ روایات منقول ، افسانه مانندی ؛ توصیف‌وتبیین می‌کند[6]. نیزنسبت‌به تعیین زمان حوادث به‌هیچ‌وجه دقت نشان نمی‌دهد : روزهای هفته وماه‌ها آن‌طوری‌که وی ادعا می‌کند ــ به‌خصوص در مورد زمان قریب بـه عصر خود ــ اغلب برواقع منطبق نیست . ــ ترجمهٔ تـاریخ طبری توسط بلعمی‌هم(فهرست منابع : ۱۴۴) اگرچه دربعضی ازموارد (مثلاً دربارهٔ مانویان) ازپیش خود بخشی به‌کتاب ضمیمه می‌کند ، ولی درتمام خصوصیات دیگر به‌طور اساسی از متن اصل پیروی می‌نماید .

مورخ دیگری که ازلحاظ جامعیت بیش‌از همه به‌طبری نزدیك بوده ، ولی‌از نظر بناوبرداشت‌کتاب‌ونوع وروش‌نگارش کاملاً بایدازوی جداگردد، ابن‌اثیر(۱۱۶۰ــ

۱ــ طبری ، ردیف۳ صفحات ۱۰۶۳ و ۱۱۷۸ .
۲ــ مثلاً طبری، ردیف۲، صفحات ۱۴۹۲ و۱۴۹۴ ؛ ونیز رجوع شود به‌فصل « وضع ایران از نظر اقوام ... ؛ ایرانیان» از همین‌کتاب .
۳ــ طبری ، ردیف۳ ، ص۱۶۹۳ .
۴ــ رجوع شود به‌صفحات ۱۲۸ به‌بعد از همین‌کتاب .
۵ــ طبری ، ردیف۳ ، ص۲۰۰۸ .
۶ــ حتی براساس سکه‌هایی‌که امروز در اختیارماست، می‌توانیم چگونگی سکه‌زدن اسلامی به‌تقلید از سکه‌های بیزانس و دولت ساسانی وبعداً تغییر و تحول تدریجی‌آن را به‌سوی یك شکل اسلامی مستقل تعقیب و تعیین نماییم .

۱۲۳۱ میلادی برابر ۵۵۵ـ۶۲۸ هجری) می باشد . (فهرست منابع : ۱۳۶) روش وی (درمورد زمان منظورما دراین کتاب) گردآوری از کتب دیگران بوده، ولی برای برقرار ساختن تعادل بین روایات مختلفی که از نقل یکایک آنها خودداری می کند ، می کوشد . گزارشهای وی نیز برطبق سنوات تقسیم بندی ومنظم گشته، ولی غالباً درپایان هر بخشی تفصیلی دربارهٔ چگونگی تصور خود از جریان حوادث تاریخی بهدست می دهد.[1] نسبت به ازمنهٔ متقدم خودرا تاحد زیادی برپایهٔ طبری[2] استوار ساخته، ولی گاهی نیز ـ مثلاً راجع به تلاقی عربها و چینیان سال ۷۵۱ میلادی (برابر با ۱۳۳ هجری)[3] ـ اطلاعاتی به دست می دهد که طبری ازآن سخنی به میان نیاورده است . اهمیت اساسی ابن اثیر بهخصوص درمورد ازمنه ایست که طبری دربارهٔ آن یا فقط بهطور ناقص اظهاراتی کرده ویا (از۹۱۴ میلادی برابر ۳۰۲/۳۰۱ هجری به بعد) اصلاً ازآن گفتگویی ننموده است[4]. اهمیت مذکور بهخصوص برای این است که اغلب منابعی که ابن اثیر برای تحریر ازمنهٔ متأخر به کار برده است ، امروز مفقودگشته (و یا مثل مهمترین منبع کار وی : تاریخ ابن جوزی ـ وفات ۱۲۰۰ میلادی برابر ۵۹۷ هجری : هنوز بهطبع نرسیده است) وما فقط بهوسیلهٔ وی می توانیم ازآن حوادث مطلع گردیم. اگر هم طبعاً شیوهٔ وی در زمینهٔ ترجیح وتعادل وهم آهنگ نمودن موادبه صورت شیوهٔ انتقادی علمی امروز نیست ، باز نمی توان از قدردانی او و در این که مستقلاً در بارهٔ جریان واقعی حوادث اندیشیده ودر بسیاری ازموارد توصیفی قابل قبول و واقعاً سنجیده

۱ـ مثلاً : ابن اثیر ، ج ۸ ، ص ۱۵۳ ، آن جایی که وی حوادث سال ۹۴۸/۹۴۹ میلادی (برابر سال ۳۳۷ هجری) را با دونوع تعبیر ، توصیف می نماید . ۲ـ دراین باره رجوع شود به:
Brockelmann, Carl : Das Verhältnis von Ibn-el-Atîrs Kâmil fit-ta'rîh zu Tabarîs Ahbâr er rusul wal mulûk, Diss. Straβburg 1890.

۳ـ رجوع شود به صفحات ۷۹ به بعد از همین کتاب . ۴ـ راجع به مورخانی که برای زمان بویهیان حایز اهمیت هستند رجوع کنید نیز به : Krymskyj I 119-132.

از وقایع به‌ما داده است[۱] ، خودداری نمود . انشای وی نسبتاً ساده‌وازاین‌رو به‌خوبی قابل فهم است ودر عین حال یك نواخت وخسته‌کننده نیست . یکی از ویژگیهای طبری وابن‌اثیر ونیز سایر مورخان بعدی ـ که آثارشان به‌ما رسیده ـ تمایل به این امر است که سیر اسلام‌را درآغاز ازمنهٔ آن درلوای طرز اندیشهٔ عباسی بنگرند وخدمات امویهای مغلوب عباسیان راکم و بیش نادیده بگذارند[۲]. بنابراین اگرچه ازبین رفتن امویان‌وامور وابستهٔ به‌آنها ، به‌دست عباسیان (بعداز ۷۵۰ میلادی برابر۱۳۲هجری) آن‌طور قاطع که به‌نظر بعضی آمده، صورت‌نگرفته‌است (چنانچه مثلاً درکتاب بلاذری به‌تقدیری خشك از این خاندان ، و نیز خدمات آنان ، برمی‌خوریم) ، با این‌وصف نویسندهٔ تاریخ اسلام باید دایماً به تمایل منابع تاریخی به‌طرز دیدمذکور بیندیشد . ولی این‌امر درهر حال در مورد سرزمین ایران از این‌رو فاقد اهمیت است‌که ـ از گزارشهای متعددی دربارهٔ مبارزات قبایل عرب وبپاخاستن جنبش عباسی‌که بگذریم ـ راجع به‌این‌کشور درعصر امویان اساساً فقط اخباری‌اندك ویا اتفاقی موجود است‌که تازه قسمت اعظم‌آن ، اموری غیرمنافی با تعصب وطرز دید خبرنگار می‌باشد . البته توصیفات ابن‌اثیر به‌هیچ‌وجه تنها مدرکی‌که ما دربارهٔ قرون متأخر نخستین زمان اسلام داریم ، نمی‌باشد . در جنب وی‌گردیزی فارسی نویس قرار دارد ؛کتاب وی ـ نوشتهٔ حدود ۱۰۵۰ میلادی برابرحدود ۴۴۲ هجری (فهرست منابع : ۱۴۶) ـ سخت کم‌حاصل وفقط درنقاطی چند، مثلاً درمحل‌هایی‌که وی شاهد اعمال‌مختلف‌حکومت محمود غزنوی[۳] بوده ، دارای توضیحات بیشتری است ، در صورتی‌که تاریخ بسیار

۱ـ رجوع کنید نیز به : .Moscati, Abú Muslim III, S. 1 مشخصات این‌نوشته ، درصفحهٔ ۶۴این‌کتاب پاورقی شمارهٔ ٦ خواهد آمد .   ۲ـ رجوع شود به نوشتهٔ زیات مذکور در پاورقی یکم از صفحهٔ سی ویکم این‌کتاب ـ کتاب «العیون والحدایق» ـ از مؤلفی نامعلوم ، نوشتهٔ قرن یازدهم/دوازدهم میلادی (برابرقرن پنجم/ششم) در شمال افریقا و در تحت سیادت فاطمیان (!) ـ درمقابل بنی‌امیه (صفحات۲تا۱۷۹) بی‌تعصبی فراوانی نشان می‌دهد .

۳ـ گردیزی ، ص۶۱ .

مهم جوینی (فهرست منابع : ۱۵۲) از زمان پس ازغزنویان شروع می‌کند[۱] . درعین حال هیچ‌یك از این کتابها به‌پایهٔ قالب متشکل وتحریر کاملاً سنجیده و روشن ابن‌اثیر نمی‌رسد . شرح و تفصیل این دوره ، به‌وسیلهٔ مورخان بعدی‌مثل ابوالفدا (۱۲۷۳ تا ۱۳۳۱ میلادی برابر ۶۷۲ تابعد از ۷۳۲ هجری) ،[۲] حمدالله مستوفی قزوینی(۸۲/ ۱۲۸۱ تابعداز ۱۳۳۵ میلادی برابر ۶۸۰ تا بعداز ۷۳۵ هجری؛ فهرست منابع : ۱۵۸ به بعد)، بیضاوی (وفات ۱۲۸۲ یا ۱۲۹۱ یا ۱۳۱۶ میلادی برابر ۶۸۱ یا ۶۹۰ یا ۷۱۶ هجری)، ابن‌خلدون (۱۳۳۲ تا ۱۴۰۶ ؛ فهرست منابع : ۱۳۹ به‌بعد) و میرخواند (۱۴۳۳ تا ۱۴۹۸ میلادی برابر ۸۳۶ تا ۹۰۳ هجری) که پایهٔ تحقیقات قرون گذشته بیشتر براساس آنهاست ، امروز برای ما فقط ارزش تألیفات دست‌دوم را داشته ، درحکم منبع اصلی قرار ندارد .

برخلاف اینها ، سه تألیف دیگری که نیز هریك در واقع فرآورده‌ای ازکتب مختلف می‌باشد ، به‌علت آرای‌ویژهٔ خود ، برای‌ما ارزش نوشتهٔ مستقلی دارد : کتاب تاریخ دینوری (فهرست منابع : ۷۰) مربوط به دوره‌هایی از تاریخ است که تشریح مفصل آن برای وی میسور ویا به‌عنوان فردی ایرانی و یا شیعی برای او اهمیت داشته است ؛ واین امر نیز نسبت به‌ایران قبل‌از اسلام صادق‌است . نژادوعقیدهٔ مذهبی‌وی به روشنی در کتابش ظاهر می‌شود وبراساس این عوامل ازمبالغه باکی نداشته است[۳] ؛ در عین‌حال این‌محرکات مانع این نگشته‌است که یکی ازوالیان خراسان‌را (حدود سال

۱ــ وی در تعیین زمان و تاریخ وقایع مورد اعتماد زیادی می‌باشد ؛ منبع او در مورد نخستین
ازمنهٔ خوارزمی ، کتاب «مشارب‌التجارب» بیهقی می‌باشد ؛ رجوع شود به‌جوینی ، ج۲،ص۲۱،
پاورقی۵ . ۲ــ رجوع نمایید به‌فهرست منابع : ۱۳۸ . ــ وی اغلب (ولی نه‌همیشه،مثلاً
در مورد المقنع ــ رجوع کنید به صفحات ۳۶۱ به‌بعد از همین‌کتاب) وقایع را در تحت همان
سنواتی که ابن‌اثیر ذکر نموده می‌آورد ، ولی به‌طور وضوح در تعیین وفیات ، از ابن‌خلکان
استفاده برده است ۳ــ دینوری (اخبارالطوال) ، ص۱۴۲ ، علی(ع) را در مشورتی با
عمر ، به‌عنوان سیاستمداری بس با بصیرت معرفی می‌کند .

سامان[1] ، ملامت نماید . به‌فرض هم‌که چنین امری درمنابع او موجود بوده تنها بازگویی آن ، دلیل براین است‌که وی این قبیل اخبار را حذف نمی‌نموده است . ــ برعکس ، معاصر او ابن وضیع یعقوبی (وفات ۸۹۷ میلادی برابر ۲۸۴ هجری ؛ فهرست منابع : ۷۲)که نیز به‌نام مؤلف‌کتابی در فن جغرافیا اهمیت دارد ، با این‌که به‌علت تشیّع شخصاً در تحت تعقیب بوده ، در تحریر مطالب : حتی دربیان روابط مذهبی ، بی‌طرفی زیادی از خود نشان داده است و علاوه براین به‌عنوان مورخی غیر وابسته به‌طبری (تا سال ۸۷۳ میلادی برابر ۲۵۹ هجری) برای ما بسیار با ارزش می‌باشد ، زیرا وی نیز (با وجود مفقود شدن تاریخ ویژه‌اش دربارهٔ طاهریان)[2] راجع به ایران اخبارگرانبهایی به‌دست می‌دهد . درقسمتهای آخر تقریرات خویش ، یعنی آن‌جائی‌که از مشاهدات شخصی سخن می‌گوید ، او نیز (مثل‌طبری) بسیارکم‌مایه می‌گردد . ــ سومین مورخ موردنظر ، حمزهٔ اصفهانی (وفات بین ۹۶۱ تا ۹۷۱ میلادی برابر با ۳۵۰ تا ۳۶۰ هجری ؛ فهرست‌منابع : ۷۳) است : حمزه‌را نمی‌توان مثل دینوری مخالف‌یك‌جانبهٔ عربها انگاشت . با این وصف چگونگی طرز اندیشه‌اش نسبت به‌ایران و عرب از این‌جا روشن می‌شودکه وی تنها به‌دادن خبر ازپادشاهان قدیم ایران اکتفا نمی‌کند ــ چه این‌که این امر درتاریخ طبری هم مشاهده می‌گردد[3] ــ بلکه نسبتاً قسمت زیادی ازکتاب خودرا مختص به‌آنان می‌سازد ، ونیز دربارهٔ حوادث طبیعی درایران‌اطلاعات ملخّصی به‌دست می‌دهد[4] ومفصلاً ــ شایدهم با شادمانی درونی ــ دربارهٔ غوغاوشورشی در پایتخت خلافت ، بغداد[5] سخن می‌گوید . علاوه براین‌گزارشی ــ نادرست[6] ــ

۱ــ دینوری (اخبارالطوال) ۳۸۷ . ۲ــ تاریخ یعقوبی ، ج۲ ، ص۵۳۷ .

۳ــ رجوع نمایید به : Nöldeke, Geschichte der Perser (-Nr. 452) ۴ــ حمزهٔ اصفهانی ، صفحات۱۲۱ــ۱۲۹ . ۵ــ مرجع سابق ، صفحات۱۲۹ــ۱۳۷ .

۶ــ رجوع کنید به جلد دوم ، فصل راجع به «تقویم» از همین کتاب .

راجع به‌تقویم زردشتی اظهار، وصورتی از اسامی والیان خراسان[1] وطبرستان[2] ذکر می‌نماید. وبدین ترتیب (همان‌طوری‌که درکتب فلسفی او دیده می‌شود) آگاهی ملی و عشق خود را به ایران بروز می‌دهد؛ عشقی که وی‌را به‌عنوان یك ایرانی عربی‌نویس به میهنش می‌پیوندد.

مروج‌الذهب مسعودی (وفات ۹۵۶ یا ۹۵۷ میلادی برابر ۳۴۵ یا ۳۴۶ هجری؛ فهرست منابع: ۸۴) در مرتبط ساختن اخبار تاریخی و جغرافیایی، طریق واحدی نمی‌پیماید، وبرای ایران ـ به‌خصوص از نظر تاریخ فرهنگی ـ فقط جزئیات معدودی دردسترس ما می‌گذاردکه پاره‌ای ازآنها نیز از نتایج تجارب سفرهای مؤلف آن می‌باشد. متأسفانه، مسعودی، بـه‌خصوص در جاهایی‌که مطالب جالب و مهمی پیش می‌آید، مکرراً می‌گویدکه نقل تمام قضایا منجر به تطویل خواهدشد. گزارشهای اوهم دربارهٔ یکایك از خلفا و زندگانی در بغداد برای‌کتاب حاضر مثمر ثمری نیست. ـ هم‌چنین نظر اساسی «کتاب‌الوزراء» جالب وپرمطلب وخوش بیان جهشیاری (وفات ۹۴۲ میلادی برابر ۳۳۰ هجری؛ فهرست منابع ۸۸،) و «تاریخ‌الوزراء» هلال صابی (۹۷۰ تا ۱۰۵۶ میلادی برابر ۳۵۹ تا ۴۴۸ هجری؛ فهرست منابع: ۹۸) ونوشته‌های تاریخی صولی (وفات ۹۴۷ میلادی برابر ۳۳۵ هجری؛ فهرست‌منابع ۹۰ تا ۹۲)[3] و«تجارب‌الامم»[4]

۱ـ حمزهٔ اصفهانی، صفحات ۱۳۸ـ۱۵۱. ۲ـ مرجع سابق، صفحات ۱۵۱ـ۱۵۴.

۳ـ بنا به‌تحقیقات جدید مرگ او درماه رمضان ۳۳۵ هجری (برابر ۹۴۷/۳/۲۶ تا ۹۴۷/۴/۲۴ میلادی) اتفاق افتاده‌است. رجوع شود به: سرکیس، وفات‌الصولی، در «الاعتدال» نجف ۱۹۴۶ میلادی برابر ۱۳۴۵ هجری، شمارهٔ ۶، صفحات ۴۵۸ تا ۴۶۲ وشمارهٔ ۷، صفحات ۴۹۸ تا ۵۰۵.

۴ـ فهرست منابع: ۹۴ به‌بعد ـ بسیاری اخبار مربوط به سنوات قبل از ۹۵۲/۹۵۱ میلادی (برابر با ۳۴۰ هجری) را ابن‌مسکویه مدیون کتاب تاریخ مفقود شدهٔ ثابت‌بن‌سنان و «الاوراق» صولی می‌باشد. وقایع بعد از سال ۳۴۰ هجری را بیشتر براساس منقولات شفاهی که در بسیاری از موارد متکی به‌مشاهدهٔ شخصی‌مخبرین بوده است، ذکر می‌نماید: ابن‌مسکویه، تجارب‌الامم، ج۷، مقدمهٔ ناشر، صفحهٔ VI. ابن مسکویه در بعضی از جاها، دربارهٔ واقعه‌ای دوخبرمختلف به‌موازات یکدیگر ذکر می‌کندبدون اینکه بین‌آنها تعادلی برقرار نماید مثلاً در مورد روی‌ـ کارآمدن بویهیان: ج۱، صفحات ۲۷۷ تا ۲۸۴ و ۲۹۵ تا ۳۰۵.

ابن مسکویه (وفات ۱۰۳۰ میلادی برابر ۴۲۱ هجری) ـ که به‌واسطهٔ تشخیصات رسا ودرست خویش ، ممتازاست ـ کاملاً معطوف به‌پیش آمدهای بین‌النهرین می‌باشد . و اگرهم پس‌از مطالعهٔ دقیق این‌کتب به عبارات وتنبیهات چندی دربارهٔ اوضاع ایران[1] برخوریم (که حتی بعضی از آنها ـ چنانچه در موارد دیگر غالباً اتفاق می‌افتد ـ از کسانی‌که خود شاهد جریان امر بوده‌اند نقل می‌گردد) ، باز همه به‌صورت اظهارات منفردی هستندکه به‌طور با ارزشی معرفت ما را در نقاط متفرقی تکمیل می‌نمایند (به‌خصوص‌که تاریخ هفته‌ها و ماه‌هایی‌که هلال ذکر می‌کند ، غالباً بر واقع منطبق بوده از این‌رو می‌تواند قسمت اعظم آن محل اعتماد باشد) ، ولی‌یك‌تصور جامعی‌از پیش‌آمدهای آنجا به ما نمی‌دهند . بدین ترتیب نیز در « جوامع‌الحکایات » عوفی[2] (وفات حدود۱۲۳۰میلادی برابر۶۲۷هجری؛فهرست منابع۲۸۴) و ـ باوسعت‌کمتری ـ درطبقات‌ابن‌سعد(وفات۸۴۵میلادی برابر۲۳۰هجری؛فهرست‌منابع:۱۰۴)کتاب‌الانساب سمعانی(وفات۱۱۶۷ میلادی برابر۵۶۲هجری ؛ فهرست منابع:۱۰۵) و وفیات‌الاعیان ابن خلّکان (۱۲۱۱ تا ۱۲۷۴ میلادی برابر ۶۰۸ تا ۶۷۳ هجری ؛ فهرست منابع : ۱۱۰ـ۱۱۲) و بالاخره رجال کَشّی شیعی (از علمای قرن دهم میلادی‌برابر چهارم هجری ؛ فهرست منابع : ۱۰۶) یك سلسله مطالب تکمیلی بسیار پرارزشی مشاهده می‌گرددکه در سراسر این‌کتب به‌طوری غیر منظم پراکنده می‌باشد ، بدون این‌که به‌خصوص تاحدی‌که به‌ایران مربوط است ـ بیان وتوصیف به‌هم‌بسته ومرتبطی درنظر باشد . به‌همین منوال نیز قسمت اعظم‌کتاب سمعانی فقط اظهارات نسبتاً بی‌حاصل وبا طرحی یك‌نواخت دربارهٔ زندگی علمایی (قبل‌از هرچیز ساکن درایران) می‌باشدکه عدهٔ زیادی ازآنها طبعاً غیرمعروف وکم‌اهمیت بوده‌اند . ازاین‌رومجموعاً‌که‌بنگریم،

۱ـ رجوع کنید به : Amedroz, Three years 502 ff. (Hilāl).

۲ـ دربارهٔ اهمیت تاریخی وی : جوامع‌الحکایات ، ص۲۴ به‌بعد .

حاصل کتاب مفصل وی برای تاریخ فرهنگ قرون سابق بر زمان او (وحتی برای زمان خود او) خیلی اندك می‌باشد. ابن‌خلّکان شیعه‌دوست[۱] هم که قبل از هرچیز به‌بین‌النهرین و بغداد توجه داشته است، در مورد شخصیتهای سیاسی نظرخوشی نشان نمی‌دهد، از این‌رو در نوشته‌های خود[۲] هیچ‌کجا شرح حال رضایت بخشی از این قبیل رجال ــ که وضع هریك در منابع اصلی مربوط به‌آنها روشن است ــ نقل نمی‌کند (به‌نظر وی نیز گاهی توضیحات، طویل می‌آمده است)[۳]. در مقابل، وصفی که محمود بن ابراهیم در تاریخ سلجوقیان کرمان از شخصیتی مذهبی (فهرست منابع: ۱۷۶) می‌نمایدا شعه‌ای برگوشهٔ جالبی از زندگی دینی آن موقع فارس می‌افکند.

«ذکر اخبار اسپهان» ابونعیم (۹۴۸ تا ۱۰۳۸ میلادی برابر ۳۳۶ تا ۴۲۹ هجری؛ فهرست‌منابع: ۲۰۰) نیز عملاً در زمرهٔ منابع تراجم احوال قرار دارد، ولی از این گذشته، مطالب تاریخی آن ازشهر و نواحی، جزء منابع به‌خصوص مهم برای زمان موردبحث ما می‌باشد. دراین‌جا نیز کتبی‌حق یادآوری دارندکه آشکارا براساس نوشته‌های متقدمی (که اغلب از بین رفته) بنانموده‌اند: مانند «تاریخ طبرستان» ابن اسفندیار (نوشتهٔ ۱۲۱۶/۱۲۱۷ میلادی برابر ۶۱۳ هجری؛ فهرست‌منابع: ۱۸۶ به‌بعد) تاریخ طبرستان و رویان و مازندران از ظهیرالدین (حدود ۱۴۱۲ تا بعد از ۱۴۷۶ میلادی برابر ۸۱۵ تا ۸۸۱ هجری؛ فهرست منابع ۱۸۸) ونیز «تاریخ‌رویان» اولیاءالله (نوشتهٔ ۱۳۶۲ میلادی برابر ۷۶۳ هجری؛ فهرست منابع: ۱۹۱)، که از نواحی جنوبی بحرخزر صحبت می‌کنند؛ و در صدر این سه‌تن باید مؤلف اول را به‌عنوان وقایع‌نگار مهمی یاد نمود[۴]. علاوه براین «فارسنامهٔ» ابن بلخی (نوشتهٔ

۱ـ شرح زندگی امامان در جلد پنجم، صفحهٔ سه به‌بعد (طبق چاپ Wüstenfeld).

۲ـ ابن‌خلکان (ج۴، ص۳۶) به‌طبری خرده می‌گیرد ولی خود او حوادث سنوات ۸۲۱ و ۸۲۸ را (که طبری در ذیل سال ۸۲۸ نقل می‌کند) باهم اشتباه می‌کند.

۳ـ ابن‌خلکان، ج۶، ص۴۶ (سال ۹۴۸ میلادی برابر ۳۳۶ هجری به‌بعد در گرگان).

۴ـ در فهرستی که ادوارد←

آغاز قرن دوازدهم میلادی برابر اواخر قرن پنجم و اوائل قرن ششم هجری؛ فهرست منابع : ۲۰۲) ، « شیراز نامهٔ » زرکوب شیرازی [1] (نوشتهٔ ۱۳۴۳ میلادی برابر ۷۴۴ هجری) ، وتاریخ سیستان [2] ــ نوشتهٔ مؤلف نامعلومی ــ جزء این‌دسته به‌شمارمی‌آیند؛ کتاب اخیر زمان صفاریان به‌بعد را مفصل‌تر یادمی‌کند و آشکارا ازسرجانبداری [3] و به سود این خاندان نگاشته‌شده است . ــ اماکتابهای « راحة‌الصدور » راوندی [4] (نوشتهٔ

← براون Edward Browne از اسامی موجود در کتاب ابن‌اسفندیار به‌دست می‌دهد ، غالباً نام اشخاص را مکرر ودر بعضی از موارد با دوصورت واملای مختلف ذکر می کند .

۱ ــ رجوع شود به‌فهرست منابع : ۲۰۴ . ــ زرکوب شیرازی در اوایل کتاب خود (مربوط به‌قرن دهم میلادی برابر چهارم هجری) که خواه‌ناخواه به‌اختصار بر گذارمی‌کند ، در تعیین سنوات حتی در مورد معروفترین افراد آل بویه (صفحهٔ ۳۱ به‌بعد ، سال وفات عمادالدوله و عضدالدوله) غالباً اشتباه می‌کند .

۲ ــ رجوع شود به‌فهرست منابع : ۲۰۵ . ــ دراین‌کتاب اغلب تاریخ‌هفته‌ها وماه‌ها باهم‌تطبیق نمی‌کنند . به‌طورکلی میزان مورداعتمادنبودن تعیین‌زمان وقایع‌دراین‌کتاب به‌خوبی از اینجا روشن می‌شودکه پس‌از ذکر تاریخ وفات یعقوب صفاری (رجوع‌کنید به‌صفحهٔ ۱۲۷ ، پاورقی شمارهٔ یك ازهمین‌کتاب) بلافاصله تاریخ ورود خبروفات او را به‌سیستان دو روز قبل‌از وقوع فوت او تعیین می کند : « تاروز دوشنبه ده‌روز مانده از شوال سنهٔ خمس‌وستین و مایتی فرمان یافت وخبروفات او به‌سیستان روزیکشنبه دوازده روز مانده ازشوال... [رسید] » .

۳ ــ به‌عقیدهٔ وی ، سیستان درتحت حکومت صفاریان « آبادان‌تر » ازتمام شهرهای دیگر بوده است ؛ تاریخ سیستان ص ۳۵۴ .

۴ ــ رجوع نمایید به‌فهرست منابع : ۱۶۳ . ــ تنها منبع قسمت اول کتاب راوندی (تا سال ۱۱۶۰ میلادی برابر ۵۵۵ هجری) سلجوق‌نامهٔ ظهیرالدین نیشابوری است ؛ تاجائی‌که برما روشن‌گشته این‌کتاب ازمیان رفته‌ولی معلوم است که‌حمدالله مستوفی قزوینی وحافظ ابرو نیزاز آن استفاده جسته‌اند : امثلهٔ زیـادی برای این ادعا در : راوندی ، مقدمه ، صفحات XXIX به‌بعد . راوندی دشمن‌سرسخت‌شیعیان بوده وهمه‌جانام آنانرا باوصف « لعنهم‌الله » ذکرمی‌کند. در محلهای مختلفی دچار « سهوالقلم » می گردد ، مثلاً ص۲۳۹ ، درجایی‌که شخصی‌را پس از آن‌که ۲۸ سال از مرگش گذشته ، به‌جای‌کسی‌که تازه بوزارت رسیده است یاد می کند (ظاهراً ناشی از اشتباه در اسامی اشخاص می‌بـاشد ؛) ــ کتاب « العراضة فی حکایات‌السلجوقیه » از حسینی (در مورد آن رجوع‌کنید به‌راوندی،مقدمه، صفحات XXXIV به‌بعد و نیزفهرست منابع: ۱۶۵،۱۶۶) دربه‌دست دادن سنوات (لااقل در ابتدا) دقیق نیست (بنا به‌عقیدهٔ وی محمود غزنوی در سال ۱۰۳۶/۱۰۳۷=۴۲۸ هجری ، وفات نموده است) . شیوهٔ انشای او ثقیل و مغلق وآمیخته به‌اشعار می‌باشد وبعضی‌از صحنه‌ها را به‌صورت افسانه‌های غم‌انگیز در می‌آورد؛ مانند مرگ اسرائیل ، امیر سلجوقی (درسال ۱۰۴۰ ؛ میلادی برابر ۴۳۱ ؛ هجری) ، صفحات ۲۸۴ــ۲۸۶ ویا اعدام وزیر عمیدالملك کندری ، صفحات ۴۸۳ به‌بعد . بازگویی افکار قاتل آلپ‌ارسلان قبل از قتل نیز نوعی از تصرفات وتزیینات اوست : ص۴۸۵ به‌بعد .

۱۲۰۲/۱۲۰۳ میلادی برابر ۵۹۹هجری)و « تاریخ سلجوقیان عراق و خراسان » از بنداری[۱] (نوشتهٔ ۱۲۲۶ میلادی برابر ۶۲۳ هجری) و بالاخره « الجامع المختصر » ابن الساعی[۲] (وفات ۱۲۷۶ میلادی برابر ۶۷۴ هجری فقط از زمان سلجوقیان گفتگو می‌کنند ؛ محمدبن ابراهیم صاحب « تاریخ سلجوقیان کرمان » (فهرست منابع:۱۷۵) اگرچه در قرن هفدهم می‌زیسته ، ولی براساس منابع خوبی[۳] سرنوشت کرمان را در تحت فرمانروایی این خاندان،شرح وبسط می‌دهد .

کتب تواریخ ایالات زمان قبل از سلجوقیان ـ به‌استثنای کتاب ابن اسفندیار ـ تماماً از نظر ارزش تحت‌الشعاع دوکتاب قرار دارند : یکی تاریخ بخارای نرشخی (قرن دهم میلادی برابر سوم هجری ؛ فهرست منابع ۱۸۰ـ۱۸۲) است که‌قسمتهایی[۴] از آن متکی برمشاهدات شخصی می‌باشد وبه ضمیمهٔ الکتاب الیمینی ازعتبی (حدود

۱ـ رجوع کنید به‌فهرست منابع : ۱۳۳ . ـ بنداری مآخذ خود را (که در بسیاری از موارد اموری مشهود به‌رأی‌العین و (اکثر در مورد حوادث عراق می‌باشد) تا به‌سرحد اغلاق مختصر نموده است(مثلاً ص۹۶) . در بسیاری از جاها اینطور به‌نظر می‌رسدکه ابن‌اثیر از او (ویا از مأخذ او) تبعیت می کند . در عین‌حال گاهی عناوینی برای فصول کتاب ذکر می کندکه با مطالب آن فصل ارتباطی ندارد .

۲ـ رجوع شود به‌فهرست منابع : ۱۳۴ . ـ وی مطالب را به‌صورت تاریخ مانندی از نقطه‌نظر دربار بغداد خبر می‌دهد .

۳ـ رجوع کنید به‌مقالهٔ مصحح کتاب مذکور :
Martinus Theodorus Houtsma in der ZDMG XXXIX, 1885, S. 365.
ـ وی تا حد زیادی به‌کتاب افضل‌الدین ابوحامد احمدبن‌حامد کرمانی (که حدودسال ۱۱۶۰ میلادی برابر ۵۵۵ هجری می‌زیسته ؛ کتاب فوق‌الذکر ، ص۳۵ و نیز رجوع کنید به ص۳۶ و مقدمهٔ مصحح آن) نظرداشته . در موارد نسبتاً کمی که زمان وقایع را طبق تقویم اسلامی به‌دست می‌دهد ، روزهای هفته و ماه برهم منطبق می‌باشد . برای تعیین تواریخ زردشتی آن رجوع کنید به مقالهٔ : Bertold Spuler : Die Zuverlässigkeit sassanidischer Datierungen in der «Byzantnischen Zeitschrift» XLIV (=Festschrift für Franz Dölger), München 1951, S. 546-550.

۴ـ مثلاً در جایی که از المقنع صحبت می کند (رجوع کنید به‌ص۳۶۱ از همین کتاب)نرشخی، ص۷۲ . ـ تعیین زمان وقایع و روزهای هفته‌ای را که به‌دست می‌دهد (بخصوص درآغاز امر) اکثر خیلی نادرست می‌باشد ، مثلاً صفحات۷۵و۷۸ .

۹۶۱ تا ۱۰۳۶ یا ۱۰۴۰ میلادی برابر ۳۵۰ تا ۴۲۷ یا ۴۳۱ هجری ؛ و اخبار آن به سال ۱۰۱۸ میلادی ، برابر ۴۰۹ هجری ، پایان مـی‌یابد) و ترجمهٔ منتخب آن از نیکپای (نکبی) [۱] برای بیان اوضاع زمـان سامانیان و غزنویان ، ضرورت حتمی دارد . دیگری تاریخ قم (نوشتهٔ ۹۸۸/۹۸۹ میلادی برابر ۳۷۸ هجری) از حسن‌بن محمدبن حسن‌قمی است[۲] (این‌کتاب به‌زبان عربی نوشته شده ، ولی‌تنها ترجمهٔ فارسی آن‌که مدتی بعداز اصل صورت‌گرفته ، موجود است) . هرچندفقط پنج‌فصل اول ــ از ۲۰ فصل (که شاید مصنف فقط طرح آن‌را ریخته بوده ؟) ــ به‌جای‌مانده است ، ولی خود همین فصول درجنب تاریخ بنا وتوصیف شهر وفهرستی ازخاندان پیغمبر (ص) و طبقهٔ اعیان ، شامل مهمترین مجموعهٔ مدارك واسنادی‌است‌که ما تابه‌حال برای تاریخ اقتصادی ایران در قرن دهم هجری ، می‌شناسیم [۳] . وحتی همین مطلب هم‌که ما لااقل نسبت به‌یك نقطه ودر مورد یك برهه از زمان ، راجع به‌این امور اطلاعاتی داریم ، قبل‌از همه‌چیز ودر درجهٔ اول مدیون وجود این‌کتاب می‌باشد . در جنب تاریخ قم ، برای ازمنهٔ مورد بحث‌ما ،کتب دیگری در زمینهٔ امور مالی و اداری موجود است‌که فقط پس‌از نقد دقیق وتفکیك صحیح‌وسقیم‌آن ازیك‌دیگر می‌توانند ارزش‌منبع‌علمی داشته باشند : مثل «کتاب‌الخراج» از ابویوسف (۷۳۱ تا ۷۹۸ میلادی برابر۱۱۳ تا ۱۸۲هجری ؛ فهرست‌منابع : ۲۸۵ به‌بعد)و«کتاب‌الخراج» نوشتهٔ یحیی‌بن آدم‌القرشی [۴] (وفات ۸۱۸ میلادی برابر ۲۰۳ هجری ؛ فهرست منابع : ۲۸۷) و « کتاب‌الخراج » تصنیف قدامة‌بن‌جعفر (نوشتهٔ ۹۳۰ میلادی برابر ۳۱۸ هجری ؛ فهرست‌منابع :۲۸۹)

۱ــ رجوع‌نمایید به‌فهرست منابع : ۱۲٤ به‌بعد . ۲ــ رجوع شود به‌فهرست منابع: ۱۹٤.

۳ــ رجوع‌کنید به : Bertold Spuler im «Oiens» IV/1 (1951), S. 187/9, und in der ZDMG 100 (1950), S. 666 f.

٤ــ وی در بعضی ازموارد بیش از ابویوسف مورد اعتماد می‌باشد ، دراین باره رجوع‌کنید به: Pfaff, Kritische Untersuchungen.

و «کتاب‌الاحکام‌السلطانیه» از علی بن محمد الماوردی[1] (در حدود ۹۷۴ تا ۱۰۵۸ میلادی برابر ۳۶۳ تا ۴۵۰ هجری؛ فهرست منابع: ۲۹۲ـ۲۹۴)؛ با تمام این احوال ارزش این کتب برای ایران (نسبت به قرون مورد بحث ما) بسیار کمتر است تا برای بین‌النهرین (از هریك از این کتب در فصل[2] مربوط گفتگو خواهد شد).

تاریخ قم که نگارش یکی از عمال عالی‌رتبهٔ آن زمان و متکی بر معرفت شخصی وی به امور جاری عصر خویش می‌باشد یك نوع پیوندی را بـا تاریخ بیهقی[3] (وفات ۱۰۷۷/۱۰۷۸ میلادی برابر بـا ۴۷۰ هجری؛ فهرست منابع: ۱۶۱ به بعد) که نیز بازگوی خاطرات زندگی مؤلف آن است نشان می‌دهد: قسمتهای باقی‌ماندهٔ این کتاب که فقط شامل سنوات ۱۰۳۱ تا ۱۰۴۱ میلادی برابر ۴۲۲ تا ۴۳۲ با وسعت فوق‌العادهٔ خود، نموداری جامع جهات مختلف و جذاب از «محیط دسیسه بازیهای دربار»[4] غزنه در زمان سلطان مسعود[5]، و از تمام امور دیگر مثل تشرف سفرا، مشورت حکام وعمال، وضع دیوان، اعطای خلعتها، شکار، وجشنهای دربار در اختیار ما می‌گذارد و علاوه بر این نظری به روابط پرشور سیاسی این امیر و به اوضاع دولتهای هم‌جوار،

۱ـ ولی ماوردی به‌هیچ وجه در تمام اظهارات بیش از ابویوسف مورد اعتماد نیست، رجوع کنید به: Lökk. 73.

۲ـ رجوع کنید به‌جلد دوم، فصل «خراج و صدقه» از همین کتاب.

۳ـ این مطلب که بیهقی خاندان پیغمبر(ص) را با سلام و صلوات و تکریم یاد می‌کند (مثلاً صفحات ۳، ۸۹، ۹۲، ۳۳۸) نمی‌تواند بطور وضوح دلیل تشیع وی محسوب گردد؛ تشیعی که بـا خدمت در دربار غزنوی ناسازگار بوده است. ویا اینکه این اظهارات اضافاتی است که درچاپ سنگی ایران به‌آن ضمیمه گشته است؛ ولی آنچه مسلم است، بیهقی (سال ۱۰۳۹/۱۰۴۰ میلادی برابر ۴۳۱ هجری) به‌زیارت قبر مطهر حضرت رضا(ع) مشرف گشته است (بیهقی، صفحهٔ ۵۴۹) ودر اینجا نیز مثل سایر موارد نام آن حضرت را با درود ذکر می‌کند.

۴ـ رجوع کنید به: Hans Heinrich Schacder in der ZDMG 95 (1941), S. 458.

۵ـ عده‌ای از کسانی که وی دربارهٔ آنان سخن می‌گوید، هنوز در زمان تألیف کتـاب در حیات بوده‌اند: بیهقی، ص ۱۷۵ (زمان تحریر کتاب: ذوالحجهٔ، سال ۴۵۰ هجری برابر ژانویه‌ـ فوریه، سال ۱۰۵۹ میلادی).

میسور می‌سازد[۱]؛ خلاصه ، این تنها کتابی است (ولوگاهی درآرای خود جانبدار و غیرآزاد)[۲] که ما اطلاعات واقعاً خصوصی (و غیر همگانی) خودرا از اوضاع دربار ایران دراین قرون ، بدان مدیون هستیم .

ازاین لحاظ کتاب بیرونی (۹۷۳ تا ۱۰۴۸ میلادی برابر ۳۶۲ تا ۴۴۰هجری؛ فهرست منابع : ۱۱۸ به‌بعد) یعنی « الآثارالباقیة » به‌پای تاریخ بیهقی نمی‌رسد ، هر چندهم که برای کسب اطلاع از وطن وی خوارزم ، بسیار اهمیت دارد : خدمات این عالم بزرگ در درجهٔ اول درقسمتهای دیگری غیراز تاریخ ایران زمان‌وی می باشد . با این حال اظهارات او دربارهٔ افتراقات وامتیازات مذهبی، مکمل پرارزشی برای بیانات فهرست ابن ندیم (نوشتهٔ ۹۸۷/۹۸۸میلادی برابر ۳۷۷ هجری ؛ فهرست‌منابع :۱۱۴) وکتابهای ملل‌ونحل ابن‌حزم (۹۹۴ تا بعداز سال ۱۰۲۷ میلادی برابر ۳۸۴ تا ۴۱۸ هجری ؛ فهرست منابع : ۲۴۷ـ۲۴۹) وشهرستانی (۱۰۷۶ ؟ تا ۱۱۵۳ میلادی برابر ۴۶۸ تا ۵۴۸ هجری ؛ فهرست منابع : ۲۵۰ به‌بعد) و حتی برای گزارشهای مورخان امورسیاسی ـ مثلاً نرشخی ـ در زمینهٔ این‌موضوع به‌شمارمی آید . به‌علاوه این‌خود همان موردی‌است که « شکندگمانیك ویچار » نوشتهٔ مذهبی به‌زبان پهلوی از قرن‌نهم میلادی (سوم هجری ؛ فهرست منابع : ۵۲۵) ، بـه‌ما امکان نظرافکندن در مناظرهٔ دین‌زردشت با اسلام و ادیان ومذاهب دیگر می بخشد .

کتب ادبی نیز براموره‌ذهبی ، ونیز برجریان اقتصادی وعلمی وهم‌وضع سیاسی روزنه‌هایی می گشایند ، بدون این‌که هدف آنها توصیفی منظم و مرتبط از این امور

۱ــ تواریخی که وی‌برای تعیین وقایع به‌دست می‌دهد، طبعاً قابل‌اعتماد نیستند . غالباً روزهای هفته و ماهی را کـه وی مدعی است باهم تطبیق نمی‌کنند ، ودر بسیاری از موارد (حتی در قسمتهای مرتبط به‌هم) روزهای هفته را بطور متضاد به‌غلط یـاد می کند بدین ترتیب کـه وی تاریخهایی را که ۱۰ یا ۱۲روز از هم فاصله دارند ، روز واحدی از هفته به‌حساب می‌آورد . مثلاً رجوع شود به‌اخبار وی در بارهٔ سفرا: بیهقی ، صفحات۲۸۹ تا۲۹۷ .

۲ــ مثلاً درجایی که شکار مسعود را توصیف می کند : بیهقی ، صفحات۱۱۴ به‌بعد .

باشد : بدین ترتیب فقط سنگریزه‌هایی برای ساختن بنای بزرگی از آنها ، در دسترس می‌گذارند : در این‌جا باید از کامل مبرّد (۸۲۶ تا ۸۹۸ میلادی برابر ۲۱۱ تا ۲۸۵ هجری ؛ فهرست منابع : ۲۵۴) و کتاب اغانی ابوالفرج اصفهانی (۸۹۷ تا۹۶۷میلادی برابر ۲۸۴ تـا ۳۵۶ هجری ؛ فهرست منابع : ۲۵۵ به‌بعد) یادگردد کـه کتب جاحظ (حدود ۷۶۷ تا ۸۶۹ میلادی برابر ۱۵۰ تا ۲۵۵ هجری ؛ فهرست منابع : ۲۵۸ تـا ۲۶۰) و «العقدالفرید» از ابن عبد ربه (۸۶۰ تا۹۴۰ میلادی برابر۲۴۶ تا۳۲۸هجری؛ فهرست منابع : ۲۵۳) و هم‌چنین کتاب « الفرج بعدالشدة » از تنوخی (۹۳۹, ۹۴۰ تا ۹۹۴ میلادی برابر۳۲۸ تا ۳۸۴ هجری ؛ فهرست منابع : ۲۶۲ به‌بعد) راتحت‌الشعاع قرارمی‌دهند . مجموعهٔ حکایات علمی‌وادبی ، چهارمقالهٔ نظامی عروضی (نوشتهٔ۱۱۵۶ میلادی برابر ۵۵۱ هجری ؛ فهرست منابع : ۲۷۰ به‌بعد) ونیز تذکرةالشعرای دولتشاه (نوشتهٔ ۱۴۸۷ میلادی برابر ۸۹۲ هجری ؛ فهرست منابع : ۲۷۲) بیش‌از حدی‌که بتوانند‌دسته‌ای ازمطالب به‌هم پیوسته‌ای دربارهٔ تاریخ فرهنگی ایران درنخستین‌زمان اسلامی ارائه‌دهند ، جنبهٔ ادبی وتذکره‌ای به‌خودگرفته‌اند .

امابرعکس ، از اهمیت کتاب قابوس‌نامهٔ کیکاووس ، امیردیلمی (نوشتهٔ۱۰۸۲/ ۱۰۸۳ میلادی برابر ۴۷۵ هجری ؛ فهرست منابع : ۲۷۶ به‌بعد) وسیاست‌نامه(نوشتهٔ ۱۰۹۱/۱۰۹۲ میلادی برابر ۴۸۴ هجری ؛ فهرست منابع : ۲۷۸ به‌بعد) ، که نظر به‌سطحی بودن وقلّت امانت تاریخی آن ، حتماً بعیداست‌که از نظام‌الملك بوده‌باشد ؟ ، ۱۰۱۸ تا ۱۰۹۲ میلادی برابر ۴۰۹ تا ۴۸۵ هجری) نمی‌توان گذشت . به‌خصوص که نوشتهٔ اخیر حاوی اطلاعات مهم بلاواسطه‌ای از حوادث می‌باشد وچون هردوکتاب از آن چیزی سخن می‌گویندکه ازنظرآنها بهتر می‌بودکه‌صورت می‌گرفت ، نه‌از آنچه که خواه‌ناخواه صورت‌گرفته‌است . درنتیجه می‌توان از این‌دوکتاب ، طرز دید مردان خاصی را نسبت به‌مسائل حیات دولتی و درباری ، اخلاق و فعالیت اجتماعی استنباط

نمود واز این‌رو هردو ، سند فوق‌العاده مهم زمان خود می‌باشند ؛ درکتاب حاضر باید مکرر از آنها یادگردد .

با تمام‌اهمیتی‌که جمیع‌منابع نوع‌اخیر، ازحیث به‌دست دادن جزئیات زندگی مذهبی‌و فرهنگی (به‌معنی وسیع‌کلمه) ، درجنب‌کتب واقعاً تاریخی ـ که‌قسمت‌اعظم هدف آنها بیان امور سیاسی و لشکری است ـ دارد ، اگردستهٔ سومی از منابع عربی وجود نمی‌داشت دانش‌ما براین امور جزئی در ایران نخستین زمان اسلامی بسیار ناچیز تر ازآنچه‌که هنوزهم متأسفانه‌هست می‌بود : منظورمنابع جغرافیایی‌است‌که در واقع « دربارهٔ هرچیز و از همه‌جا »گفتگو می‌کند . اهمیت این نوع‌کتب براهل فن روشن‌است . و هدف‌ما دراینجا نمی‌تواند تعیین ارزش تمام‌کتابهای جغرافیایی ازمنهٔ متقدم قرون وسطی و وابستگی‌متقابل آنها به‌یك‌دیگر باشد[1]، بلکه اشاره به‌این نکته کافی است‌که ما در این مورد با جغرافی‌نویسان ریاضی‌دان (مثل بطلمیوس) سروکار نداریم ، بلکه باکتبی روبرو هستیم‌که براساس نوعی از یادداشت‌هـای پستی وفهارس جاده‌ها نوشته‌شده‌است . از این‌رو این‌قبیل نوشته‌ها (حتی‌آنجاکه متقابلاً به‌یك‌دیگر وابسته‌اند) همچون معادن تازه‌یافتهٔ پایان‌ناپذیری برای امورمذهبی ، تاریخ‌فرهنگ، اقتصاد وشناسایی‌ایالات‌ومناطق مختلف‌ایران می‌باشند[2]، بویژه : «المسالك‌والممالك»

۱ــ در این مورد رجوع کنید به‌مقالهٔ بسیار عالی ذیل در دایرةالمعارف اسلامی :
« Djughrafiyâ » von J. H. Kramers in der E I, Ergbd. 62-75; Ferner Mez 264-268 ; Le Strange, Cal. 11-17; Barthold in Hud . 8 ff . ; Miller (Lit-. Verz. Nr. 323); Ahmed Zeki Validi (Togan) : Islam and the science of geography, in der « Islamic » Culture» » VIII (1934), S. 511-527; I. Ju. Kračkovskij in «Biruni» 55-73.

۲ــ کتب جغرافیایی‌که در تحت تأثیر فکر ریاضی و طبق نمونهٔ « مدخل جغرافیا »ی بطلمیوس (Claudius Ptolemäus) نوشته شده‌اند ، از نظر هدفهای تاریخی مثمر ثمر نیستند ، مثل کتاب‌الخوارزمی (Brockelmann, GAL I 225; S I 381 f.) و سهراب (ابن سراپیون = Serapion) بامشخصات ذیل: Hans von Mžik in der «Bibliothek arab. Historiker ←

از ابن‌خردادبه (نوشتهٔ حدود ۸۴۸/۸۴۴ میلادی برابر ۲۲۹ تا ۲۳۳ هجری ، با ملحقاتی تا ۸۸۶/۸۸۵ میلادی برابر ۲۷۲ هجری ؛ فهرست منابع : ۲۸) که میزان ارزش صاحب‌آن در بین معاصرانش محل بحث است [۱] ؛ «کتاب البلدان» یعقوبی شیعی [۲] (نوشتهٔ ۸۹۱ میلادی برابر ۲۷۸ هجری ؛ فهرست منابع : ۲۹) ؛ « الاعلاق النفیسه» از ابن‌رستم (نوشتهٔ حدود ۹۱۳/۹۰۳ میلادی برابر ۳۰۰/۲۹۰ هجری ؛ فهرست منابع : ۳۰) ؛ «کتاب المسالك والممالك » از اصطخری ، نمایندهٔ مکتب بغداد (نیمهٔ اول قرن‌دهم میلادی برابر نیمهٔ اول قرن چهاردهم هجری ؛ فهرست منابع : ۳۱) و اصلاح شدهٔ آن ازطرف ابن‌حوقل [۳] (پس‌از ۹۷۸/۹۷۷ میلادی برابر ۳۶۷ هجری ؛ فهرست منابع : ۳۳) ؛ وسرانجام « احسن‌التقاسیم فی‌معرفة‌الاقالیم » ازمقدسی(نوشتهٔ ۹۸۵ میلادی برابر ۳۷۵ هجری ؛ فهرست منابع : ۳۴) [۴] که ازطرفی بواسطهٔ استعمال

→ und Geographen», Band V, Leipzig 1930 . – این‌قبیل کتب فقط راجع به‌طول وعرض امکنه ، دریاها و کوهستانها وغیره سخن می گویند واین نوع اظهارات برای ایران مطلب‌مهمی به‌دست نمی‌دهند (اگرچه برای ممالك دیگر نتیجه‌بخش هستند) .

۱ – در عین اینکه مسعودی (رجوع کنید به‌ابن خردادبه ، مقدمه ، ص XI) با اعجاب به او می‌نگرد، دیگران وی‌را سخت انتقاد می کنند. رجوع نمایید به: Brockelmann, GAL, S I 404. – مقدسی نیز در بسیاری از موارد به‌او خرده می گیرد ، ولی در بیان طرق مسافرتهای خود و بسیاری از امور دیگر از او تقلید می کند ؛ حدودالعالم ، مقدمه XIII .

۲ – یعقوبی(که قبلاً به‌نام مورخ یادگردید) با توجه خاصی که به‌تعیین اعداد و بیان خصوصیات شهرها دارد ، صورتی ازشهرهای بزرگ ، زبان اهالی واولین فتح آن به‌وسیلهٔ مسلمانان، مالیات وصنایع و حرف مخصوص به‌آن شهرها را به‌دست می‌دهد و سعی داردکه مطالب را از دست‌اول نقل کند . رجوع‌کنید نیز به : Grünebaum 244.

۳ – ابن‌حوقل با موافقت اصطخری، از نو تجدیدنظری درکتاب اونموده ودر اکثر موارد ، بخصوص نسبت به‌مصر ، افریقا، اسپانیا وبین‌النهرین(که عملاً تمامش تازه‌نوشته‌است) آن‌کتاب راتوسعه داده‌است . اما در مابقی‌قسمتها متن اصطخری را تقریباً کلمه به‌کلمه نقل می کند ؛ رجوع کنید به : Jan Michael de Goeje in AGA IV, S. V.

۴ – رجوع نمایید به : Minorsky, Dailam; S. 1. برای تعیین ارزش مقدسی رجوع کنید به‌تبصرهٔ یکی از خوانندگان که در پاورقی شمارهٔ۲ ، صفحهٔ ۳۸۸ ، چاپ گردیده و به‌خصوصیات نارضایت‌بخش آن‌کتاب اشاره می کند .

کلمات وعبارات مستغرب ونقل « نوادر » زیادوافسانه‌ها ، مطعون ، ولی ازطرف‌دیگر بـه‌جهت‌کوشش در راه ساختن اصطلاحات جدید جغرافیایی و توجه نمودن به‌مسائل حقوقی ومذهبی‌مشخص وممتاز می‌باشد . باوجودکتاب اساسی وپایه‌گذار پاول‌شوارتس (Paul Schwarz ــ فهرست منابع : ۳۰۷ــ : از ۱۸۶۷ تا ۱۹۳۸ میلادی برابر۱۲۸۴ تا ۱۳۵۷ هجری)که براساس منابع مذکور دربارهٔ ایران در قرون وسطی نوشته ــ در جنب‌آن نیزکتاب‌گوی سترنج(Guy Le Strange ــ فهرست‌منابع : ۳۰۶ ــ از۱۸۵۴ــ ۱۹۳۳ میلادی برابر ۱۲۷۰ تا ۱۳۵۲هجری) قراردارد‌که زیاد مورد اعتماد نیست[۱]ــ نمی‌توان ازمطالعه وبهره‌برداری دقیق اصل‌خود این‌کتب چشم‌پوشید وآنهارا بایدقبل ازهرچیز با « حدودالعالم »[۲] (نوشتهٔ ۹۸۲ میلادی برابر۳۷۲ هجری ، فهرست‌منابع: ۳۶ــ۳۸ ــ وحاوی تفصیلات خاصی راجع به‌جنوب بحرخزر)[۳] ــ ونه‌باکتاب مروزی (نوشتهٔ ۱۱۲۰ میلادی برابر ۵۱۴ هجری)[۴]ــ تکمیل نمود . به‌تمام اینها نیز باید جوامع جغرافیایی ــ در درجهٔ اول معجم‌البلدان یاقوت (۱۱۷۸/ ۱۱۷۹ تـا ۱۲۲۹ میلادی برابر ۵۷۴ تا ۶۲۶ هجری ؛ فهرست منابع : ۴۹)ــ و همان مقدار اندکی‌که ابن فضلان (نوشتهٔ ۹۲۳ میلادی برابر ۳۱۱ هجری ؛ فهرست منابع :۳۵) ومبلّغ و

۱ــ رجوع کنید به : Wilhelm Barthold in der E I, I 816 s. v. «Bukhārā».

۲ــ حدودالعالم ازکتاب ابن‌خردادبه (به‌صورتی مفصل‌تر ازآنچه ما امروز می‌شناسیم) وکتاب از دست‌رفتهٔ جیهانی (که از جغرافی‌نویسان دیگر استنباط می‌گردد) و بخصوص از اصطخری استفاده برده است ولی آیا از مسعودی نیز بهره‌گرفته یا نه ، محل سؤال است (حدودالعالم ، صفحات XVI_XIX) . این‌کتاب (مانند ترجمه‌های فارسی اصطخری) سعی می‌کند به‌شهرهای ایران صورت صحیح اسامی‌آنها را بدهد (حدودالعالم ، ص۳۲۵) .

۳ــ Barthold in Hud. 29. در حدودالعالم ، ص۲۹ ؛ ــ نیز رجوع کنید به : Barthold in «Izvestija Kavkazskogo Instituta» VI, S. 63 ff.

۴ــ شرف‌الزمان طاهر مروزی با این مشخصات : Sharaf al-Zamān Tāhir Marvazi on China, the Turks and India, arab. Text mit engl. Übers. und Kommentar, von Vladimir Minorsky, London 1942. (James G. Forlong Fund XXII).

فیلسوف اسماعیلی ، ناصرخسرو (سفرنامهٔ مربوط به‌سنوات ۱۰۳۵ تا ۱۰۴۲ میلادی برابر ۴۳۷تا۴۴۴ هجری ؛ فهرست‌منابع : ۴۳)[1] ذکر می‌کنند ، اضافه‌گردد .چیزی که باید توجه شود این است‌که « شمال شرقی » و« شرق » در نواحی شرقی (یعنی از خراسان به‌آن‌طرف) درنزد جغرافی‌نویسان اغلب به‌نام «شمال» تصور می‌گردد[2] .

هرچندمقدسی که‌آلویس شپرنگر (Alois Sprenger ـفهرست منابع : ۳۰۱ـ: ۱۸۱۳ تا ۱۸۹۳ میلادی برابر ۱۲۲۸ تا ۱۳۱۰/۱۳۱۱ هجری) اورا ـ یقیناً به‌طور مبالغه‌آمیزی ـ بزرگترین جغرافی‌دان تمام ازمنه حساب می‌کند ، کتاب خود را در بسیاری از موارد بر بنیان‌کتاب اصطخری استوار نموده‌است، ولی براساس مسافرتهای وسیع وطولانی‌خویش ، مقادیر زیادی از مشاهدات شخصی[3] خودرا برآن می‌افزاید و خویشتن را از مقتدای خود نیز در به‌دست دادن وقایع[4] ممتاز می‌سازد و برخلاف اصطخری ـ که با تعظیم و تکریم خاندان پیغمبر[5] (ص) اغلب به‌امر تشیّع اشاره می‌کند ـ توضیح وتقریرهای به‌هم پیوسته ومنظمی دربارهٔ تقسیم ادیان ابرازمی‌دارد.

۱ـ رجوع کنید به :
Leningrad 1928, S. 46
E. E. Berthels : Očerk istorii persidskoj literatury, Leningrad 1928, S. 46 (CIK SSR. Leningradskij Vostočnyj Institut imeni A. S. Enukidze, Nr. 29).- Hermann Ethé; Näsir ibn (!) Khusrau,s Leben, Denken und Dichten, Leiden 1884.

۲ـ حدودالعالم، صفحهٔ XV .

۳ـ مثلاً در مورد مسیحیان دبیل (مقدسی،احسن‌التقاسیم، ص۳۷۷ : اصطخری ، ص۱۸۸ ، ابن حوقل ، چاپ دوم ، ص۳٤۲) ودرصورت اسامی شهرهای ارمنستان (مقدسی ، احسن‌التقاسیم ، ص۳۷٤ مطابق با اصطخری ص۱۸۸) ؛ تغییر پایتخت گرگان (مقدسی ، احسن‌التقاسیم ، ص۲۹۸ مطابق با اصطخری ۲۷۰ ؛ یهودیه : انبار) . ـ به‌همین ترتیب نیز اصطخری با ابن‌حوقل اختلافاتی دارد (خانه‌های اردبیل ازگل وآجر بوده است بنا به‌قول مقدسی ، احسن‌التقاسیم ، ۱۸۱ ؛ در مقابل ، ابن‌حوقل ـ چاپ دوم ، ص۳۳٤ـ می‌گوید : اغلب ازگل بوده) . نیز در صفحهٔ ۳۳۵ ، ابن حوقل وقت تغییر پایتخت آذربایجان را از مراغه به‌اردبیل تعیین می‌کند ، در صورتی که اصطخری ، ص۱۸۱ از آن اطلاعی نداشته است .

٤ـ Grünebaum 243

٥ـ مثلاً کلمهٔ علیه‌السلام، پس ازذکر نام«علی‌بن موسی‌الرضا» ، ص۲٥۷ به‌بعد .

☆ ☆ ☆

طبعاً سر تاسر گروه انبوه‌این دانشمندان: مورّخان، جغرافی‌نویسان، حقوقدانان، ادبا ، باتمام اطلاعات مهم تاریخی یك جانبه می‌باشند : جمیع کتب مذکور (حتی تعداد محدود فارسی آنها مثل گردیزی و بیهقی) از طرف مسلمانان نوشته شده تماماً مدافع نظر آن گروهی هستند که در حوادث سنوات ۶۳۳/ ۶۵۱ میلادی (برابر ۱۲/ ۳۰ هجری) فاتح گردیده است . چه عرب چه ایرانی ، چه عربی‌نویس چه فارسی‌نویس (و چه مترجم : مثل بلعمی مترجم طبری سال ۹۶۳ میلادی برابر ۳۵۲ هجری ؛ فهرست منابع : ۱۴۴)به عقیدهٔ همه تسخیر ایران به دست عرب و پیروزی دین اسلام عمل رحمت و تقدیر الهی می‌باشد و در نتیجه مقاومت آن موقع و نیز مخالفت بعدی درمقابل آن بی‌معنی وحتی‌از نظری‌گناه به‌حساب می‌آمده‌است .

بدون این که با این اظهار نظر ، طعنی به عقیدهٔ مقدس اسلام منظور باشد ، باید گفت که یك مورّخ نمی‌تواند به چنین شیوه‌ای رضایت دهد ، وی باید در جستجوی کتابهای مدافع آرای طرف مخالف هم باشد : مثلاً کتابهای فارسی ساسانی ویا زردشتی . اما چنین کتبی وجود نداشته ویك وزنه‌ای واقعی در برابر نظر اسلامی پیدا نمی شود . این امر خود واقعیتی است که در مورد اطلاعات ما از ایران در ادوار آغاز اسلام به طور مطلق قاطعیّت دارد : فقط کسی‌که به این مطلب آگاه است، این نکته را می‌داند که تحریر وضع این دوره به‌ناچار تاچه اندازه بر عقاید یك جانبه اتّکا می‌کند . بدیهی است که ناظر این جریان ، درعین حال به طرز رفتار ، محرّکات ، آرا و میزان حقّ و نا حقّ دستهٔ مخالف هم می‌اندیشد ؛ واو می‌تواند و باید آن چه بااین عوامل امکان بستگی دارد وارد سازد . ولی باز همه‌اش از بوتهٔ

احتمال تجاوز نمی‌نماید و مدرکی بـرای شناخت عینی ایـن عوامل موجود نمی‌باشد. بنابراین رعایت ایـن اصل اساسی تاریخ‌نگاری: «عقیدهٔ دستهٔ مخالف هم باید شنیده شود» برای مورّخ این دوره میسور نیست. در عین حال آنچه که او از این کتب ــ فرضی غیر موجودِ ــ دستهٔ مخالف می‌توانست انتظار داشته باشد، تـا اندازهٔ زیادی می‌تواند از مطالعهٔ سرتاسر منابع ارمنی حدس بزند و یا از مقایسه با نوشته‌های عصر مغولان لااقل اساس طرز اندیشهٔ مخالف را استنباط نماید.

در شرق نیز دوره‌های دیگری با اوضاع و احوالی هم نظیر دورهٔ مورد بحث ما وجود داشته است: مثلاً دولت تاتار قبچاق (آلتون اردو = اردوی زرّین) که بـه خصوص در مدّ نظر نگارندهٔ این سطور می‌باشد. ولی دربارهٔ این دولت، قریب به‌تمام اقوام همسایه، اخباری که به نوبهٔ خود متکی بر شرائط کاملاً مختلف و طرز اندیشه‌های متفاوت است، نقل نموده‌اند. در جنب اینان روسها کـه در درجهٔ اوّل آسیب زدهٔ دولت مذکـورند مطالب مهمّی (گاهی نیز مطالب استنباطی) روایت کرده‌اند. امّا نسبت به نخستین زمان اسلام در ایران، حتّی یـك چنین خصوصیّتی هم وجود ندارد. برخورد عربها و ایرانیان با چینیان خیلی سطحی صورت گرفته است: متناسب باآن نیز مطالبی که در منابع چینی (فهرست منابع: ۲۳۴ تا ۲۴۴) در خصوص ایران ملاحظه می‌شود معتنابه نیست. فقط سفرنامـهٔ حسوان چونك (Hsüan Tschuang) (راجع به سنوات ۶۲۹ تا۶۴۵ میلادی برابر ۸ تا ۲۴ هجری؛ فهرست منابع: ۲۳۵) و نیز فصولی چند از کتب دیگر که از معاملات چین با غرب سخن می‌گویند، جزء استثناءات بسیار محدود (برای شرق و نواحی ساحلی) بـه حساب می‌آیند. ــ منابع دیگری هم از آسیای مرکزی به زبان‌های مختلف در بارهٔ ایران، یاوجود نیافته و یا از میان رفته است؛ کتیبه‌های ترکی اُرخون نیز ثمری نمی‌بخشند.

فقط دسته‌ای از همسایگان ایران که در قفقاز می‌زیسته‌اند، (مثلاً گرجی‌ها وارامنه) تواریخ مفصّلی از خود بجای گذاشته‌اند. ولی روابط سیاسی جهانی این گرجیها هم تقریباً منحصراً با بیزانس و (به شکل پیکار و عناد) با دستگاه خلافت، صورت می‌گرفته است، وایران درقرون هفتم تایازدهم میلادی (برابر اول تا چهارم هجری) خارج ازقلمرونظرگاه تاریخ بزرگ کارتلیس سخوربا (K'art'lis chovreda)[۱] قرار داشت مگر در آن مورد لشکری که از طرف ایران به سوی قفقاز به خصوص گرجستان پیش روی نموده بود. برعکس درمورد ایران از وقایع نگاری ارمنی بیشتر می‌توان استفاده نمود، علاوه براین که میزان خوبی هم برای سنجش احساسات قومی غیر مسلمان که در تحت سیادت کم و بیش بلاواسطهٔ خلافت واقع بود، به‌دست می‌دهد به طوری که براساس آن، استنتاج طرز اندیشه ورفتار ایرانیان را نسبت به بیگانگان برای ما میسور می‌سازد. سرنوشت ارمنستان نیز در آن موقع به طور عمده با قسمت شرقی روم و با خلافت اسلامی و یا حکومتهای شمالی بین‌النهرین که اهالی مسلمان آن به تقلید گذشته، ایرانی نامیده می‌شدند[۲] بستگی داشت. راجع به‌این ارتباطات کتاب اریستاکس فن لاستیورت (Aristakes von Lastiwert ؛ فهرست منابع : ۲۱۹) شواهد روشنی ارائه می‌دهد. تقریباً برخلاف نویسندگان زمان مغول، مردی مثل ماتیوس فُن ادسا (Matthäus von Edessa ؛فهرست منابع :۲۲۰) (قرن دوازدهم برابر قرن ششم هجری) که مورّخی سخت کم سواد بوده (و حتی کتب قدیمی تاریخ ملّت خودش را هم نمی‌شناخته) به طور کلّی به غرب ارمنستان توجه داشته است : از این رو نیز مناظرات مذهبی او به خصوص متوجه بیزانس و

۱ــ رجوع گردد به‌فهرست منابع : ۲۲۱ . ــ دربارهٔ تاریخ‌نویسی گرجی رجوع کنید به : K'art'lis chovreba I/2, S. VI-XXXIII (غیر ازاین تاریخ مأخذ دیگری راجع به‌ازمنهٔ قدیم در دست نداریم.

۲ــ دراین مورد رجوع شود به : Arist. B 162 mit Anm. 4.

(یعقوبیهای) سوریه بوده است ، و ــ بر خلاف مورّخان نسبتاً محتاط گذشته ــ در برابر روم شرقی (که پیرو کلیسای ارتودوکس = Orthodoxe مدّعی مذهب صحیح و رسمی مسیحیّت) بغض و عداوت خاصی[۱] ابراز می‌داشته است ، ولی حتّی مسیحیان سوریه نیز که قایل به طبیعت واحدی : انسانی و الهی ، در حضرت مسیح بوده‌اند ، به بدی یاد می‌کردند[۲] (در صورتی که نویسندگان سوری مثلاً بار هبریوس ــ Gregor Bar Hebraeus ــ ارمنیان را نکوهش نمی‌کند) . برعکس دربارهٔ سلجوقیانی که مستقیماً به ارمنستان حمله آوردند[۳] ــ باوجود تمام ستمکاریهایی که ازآنان (نیز به وسیلهٔ اریستاکس ، Aristakes)[۴] نقل می‌شود ــ خیلی به ملایمت قضاوت می‌کند : مثلاً اگر از طرفی ازعهد شکنی ناستودهٔ آلپ‌ارسلان (که اورا ، عوض برادر زاده ، برادر طغرل می‌نامند)[۵] نسبت به‌قلعهٔ تِلخوم خبر می‌دهد از طرف دیگر از رقّت قلب او که به‌علّت جریان نمودن سیل خونی اشك ریزی نموده[۶] ، صحبت می‌کند و حس ترحم این امیر را به سرنوشت بد پادشاه بیزانس ، دیوگنس (Diogenes) ، رُمانس (Romanos) چهارم که در ملازگِرد (سال ۱۰۷۱ میلادی برابر ۴۶۳ هجری) به دست وی گرفتار ، ولی بعداً آزاد و به منزلش رهسپار گشته بود ، مؤکّداً به میان می‌آورد[۷] . علت این گونه قضاوت ماتیوس (Matthäus) دربارهٔ سلجوقیان ، تازه در مورد ملکشاه روشن می‌شود که می گوید: ملکشاه ازاین‌رو مورد تفضّل الهی قرار گرفته بود که ارامنه را راحت گذاشت[۸] .

۱ـ رجوع کنید مثلاً به : Matthäus 152-154, 166-168 u. ö.; Arist. B 54 f.

۲ـ Matthäus XIV f. (Dulaurier(.

۳ـ نیز رجوع نمایید به : Arist. B 268-279.

٤ـ Arist. B. 271-274, 289-295.

٥ـ Matthäus 120. ـ در بارهٔ وی چنین نقل می کند که او یکی از اسرای گرجی را به علت شجاعتش ، پس از دو سال ، آزاد نمود ؛ Matthäus 88. ولی بنا به‌اظهار شتفان اُربلیان (Stefan Orbelian) گرجی مذکور در آن جنگی که ماتیوس مدعی اسارت اوست ، کشته شده است .

٦ـ Matthäus 163.

۷ـ Arist. C 33; Matthäus 170.

۸ـ Matthäus 172, 203; Spuler, Ilch 13 f.

ایران مسلمان از سوریه و دولت شرقی روم فاصلهٔ زیادی داشت و از این رو در بین گزارشات ایشان خبر مهمّی راجع به‌این کشور وجود ندارد، مگر یادداشتهایی چند که مربوط بـه مسیحیّت این سرزمین می‌باشد : مثلاً در کتاب رئیس اساقفه میخائیل اول (Michael ـ ؛فهرست منابع : ۲۲۸) سنوات ۱۱۶۶ تا ۱۱۹۹ میلادی برابر ۵۶۱ تا ۵۹۵ هجری ویاگِرگُر بَر هبرئیوس[1] (Gregor Bar Hebraeus) (۱۱۲۶ تا ۱۲۸۶ میلادی برابر ۵۲۰ تـا ۶۸۵ هجری) . ـ هم چنین بنیامین فن تودِلا (Benjamin von Tudela سیّاح یهودی (سنوات ۱۱۶۵ تـا ۱۱۷۳ میلادی برابر ۵۶۰ تـا ۵۶۸ / ۵۶۹ هجری ؛ فهرست منابع : ۴۵) فقط در بـارهٔ جماعات یهود زمان خودش و سرنوشت آنان ، اظهاراتی می‌نماید .

☆ ☆ ☆

هر کُجا در زمینهٔ تـاریخ‌نگاری وزنه‌ای در برابر منابع مسلمانان وجود نداشته باشد سود شواهد عینی جریانات تاریخی نیز ناچیز می‌باشد بـه استثنای سکّه‌ها (فهرست منابع : ۱ تـا ۲۷) که : تعداد زیادی از آنها به‌ما رسیده است . اسامی والیان وروابط آنان باخلافت ویا باسایر فرمانروایان و هم چنین عناوین آنها دراغلب موارد فقط از سکّه‌ها به‌دست می‌آید .[2] ولی درمقابل ، عباراتی که دربارهٔ مذهب « اسلام آوردگان » طبرستان (مثلاً شیعه یا سنّی) درروی این سکّه‌ها دیده‌ـ می‌شود ، فقط تااین حدّ ارزش دارد که آنچه را که از دلایل دیگر معلوم بوده ،

۱ـ رجوع نمایید به‌منابع : ۲۳۰ـ۲۳۱ . ـ در عین‌حال مقالهٔ ذیل که در بارهٔ نسطوریان در تحت خلافت اسلامی و عرب نوشته است ، مطلبی راجع به‌اوضاع ایران به‌دست نمی‌دهد .
Joseph Simon Assemanus : Bibliotheca Orientalis Clementino - Vaticana, III/2, Rom 1728, auf den S. 94-101 in seinem Abschnitte «Nestorianorum status sub caliphis Saracenorum, seu regibus Arabum».

۲ـ درعدم امانت واعتماد مورخان از لحاظ سکه‌شناسی نوشتهٔ ذیل مفصلاً صحبت می کند :
Tiefenhausen, S. VI-VIII.

تأیید می‌کند. جمع و تلفیق اساسی محلّهای مختلفی که در آنجا به‌نام والی و حاکمی از والیان و حاکمان سکّه زده شده است، نیز ـ نظر به‌وجود دلایل غالباً کافی دیگری دربارهٔ وسعت قلمرو حکومت هریك از آنان ـ فقط از نظر کمك اهمیّت دارد. امّا تحلیل فلز سکّه‌ها به منظور استنتاجاتی درمورد اوضاع اقتصادی (یاحدّ پیشرفت صنعت) به‌طور کلّی باید تازه صورت بگیرد[1].

درمورد قسمت‌های عملی فرهنگ ـ قبل از هرچیز هنر، و وضع مسکن ـ، حفریاتی که در افراسیاب نزدیکی نیشابور صورت گرفته و نیز تحقیقات بقایای ابنیهٔ تاریخی[2] موجود، حایزاهمیت بوده است. ولی بااین‌همه، موادّی که تابه‌حال برای زمان مورد بحث‌ما به‌دست آمده است بسیار ناچیزست. فعّالیت باستان شناسی سرکچ پ. تلستوی (Sergej P. Tolstov) در خوارزم، نیز بیشتر متوجه سالهای قبل از آن می‌باشد (فهرست منابع: ۳۰۸ تا ۳۰۹).

بدین ترتیب ـ همان طوری که در مقدمّه یاد شد ـ نتیجه‌ای که از تحقیق دربارهٔ ایران نخستین زمان اسلام به‌دست می‌آید، بایداز جنبه‌های زیادی نارضایت‌بخش بماند. و از موادّ موجود و توضیحات بلاواسطهٔ آن هم که بگذریم، خلل واقعی و فقدان روایات واخبار را هم هیچ مورّخی و به‌خصوص‌هیچ نویسندهٔ‌کتابی تحلیلی‌نباید و نمی‌تواند با رأی‌واحتمال جبران‌نماید. بااین وصف بنایی‌که اینجا ازسنگریزه‌های مستخرج از منابع، دربارهٔ حوادث آن زمان و به‌خصوص‌امور مربوط به‌حیات مذهبی و فرهنگی واقتصادی ساخته شده است، به‌عکس آسیب‌زده‌ای شباهت دارد که ازبلای طوفان حوادث ناسازگار ایّام محفوظ نمانده باشد: درست عین‌همین نقیصه هم نسبت به‌منابع زمان مابین سنوات۶۳۲ و۱۰۵۵میلادی برابر۱۱ تا۴۴۷ هجری‌صادق می‌باشد.

۱ـ مثلاً در مورد «ری» این امر صورت گرفته است:

George Miles: The numismatic history of Rayy, Neuyork 1938.

۲ـ رجوع کنید به‌فصل «معماری» از همین کتاب.

تاریخ ایران

در قرون نخستین اسلامی

تبدیل « اعراب » به « تازیان » و
« عرب » به « تازی » در فصل اول کتاب از تصرفات
بنگاه ترجمه ونشر کتاب است ومترجم محترم مسئول آن نیست .

نفوذ اسلام در ایران و اهمیت آن برای تاریخ این کشور

یکی از مشخّصات تاریخ ایران تقسیم بندی روشن و محسوس آن به دوره‌های مجزا و بزرگی است که هر یك از آنها به‌سهولت از دیگری متمایز می‌شود و کیفیّت خاص خود را آشکار می‌سازد. حتی درهزاره‌های اول نیز هر یك ازدوره‌های تاریخی بدنوبهٔ خود براثر یك سقوط ملی به‌پایان رسیده و یا آغاز گردیده است. برطبق همین میزان نیز باید واقعهٔ نفوذ آن طبقهٔ قدیمی‌قوم آریائی‌را (که نام خویش یعنی «اران» را به‌این سرزمین داده است) در نواحی شمالی (خراسان) به‌نظر بیاوریم. زیرا این واقعه، واقعه‌ایست که به‌همراهی پیدایش دین زرتشت برای اولین بار به‌این فلات سیمای تاریخی مفهومی بخشیده است، و به‌دین منوال برسرکارآمدن دولتهای مادی و هخامنشی نیز نشانهٔ یك دگرگونی اساسی و عمیقی محسوب می‌گردد، هرچند براثر آن فقط تحولاتی دربین‌کلیهٔ قوم ایرانی بوجود آمد.

از تمام اینها روشنتر عصری است که با شروع حملهٔ اسکندر مقدونی آغاز گشت. دراین مورد عنصری خارجی نیروی دولت را در دست گرفت و می‌خواست در زمینهٔ فرهنگی نیز داعیهٔ رهبری خود را بد موقع اجرا درآورد. ایرانیّت به‌یك مبارزهٔ طولانی و پی‌گیری که متکی برقدرت سیاست بود نیاز داشت تا

آنکه موفق شد در زیر لوای دولت پارتیان مجدداً یك دولت ملی به‌وجود آورده، تأثیرات قرون اول بعد از اسکندر را با سُنّتهای ملی خویش بیامیزد و از آن پس تکیه‌گاه مهمی در راه مبارزهٔ معنوی شرق با روح یونانی و با نیروی دولت رومی بوجود آورد.

انقراض دولت اشکانیان و استقرار فرمانروایی ساسانیان (در سال ۲۲۴ تا ۲۲۶ میلادی) به‌یك تحوّل مهمّی در عمق ایرانیّت حتّی در قسمت زبان منجر گردید و این تحول توانست همدست با تجدید حیات دین زرتشت در برابر مسیحیّت و مانویّت ایستادگی نماید. ولی این تحوّل هیچ نتوانست و نخواست که از میراث زمان گذشته در مورد زبان و فرهنگ چشم‌پوشی کند؛ همان طوری که دولتهای گذشته نیز از آن چشم‌پوشی نکردند.

غلبهٔ تازیان مسلمان بر سرزمینی که ایرانیان در آن مسکن گزیده بودند در چهارچوب وقایع تاریخی ایران به هیچوجه مسئلهٔ تازه و غیرقابل تصوری نبود. قبل از قوم تازی اهالی مقدونید و یونانیان همراه با اسکندر توانسته بودند به عنوان بیگانه ایران را تسخیر کنند و بعد از آن نیز ملت ایران توانسته بود دوباره داعیهٔ ملّیت و فرهنگ خود را محقق سازد. بر این تشابهات وقایع تاریخی جهانی که بین حملهٔ اسکندر و تازیان و همچنین بین استقلال ملی و فرهنگی ایران بعد از هجوم یونانیان و تازیان مشهود است نیز یك سلسله خصوصیات خاصی اضافه می‌شود که به‌وضع جالبی درطی این دوحادثهٔ تاریخی تکرار می‌گردد.

در وقت حملهٔ اسکندر نیز مانند هنگام حملهٔ تازیان، هجوم دشمن از طرف مغرب به وقوع پیوست و در آن موقع نیز مانند این دفعه پادشاه ایران به دست قاتلی از پای درآمد. همچنین در هر دو واقعه فاتحین تنها تا سرحدات مرکزی پیش رفتند و موقتاً درهمان جایی که ایران عهد ساسانیان در جنگهای طولانی خود با هیاطله

وترکهای مهاجم از قلمرو فرهنگ و تمدن خاور نزدیك دفاع می‌کردند توقف نمودند[۱].

با تمام این احوال هجوم تازیان برای ایرانیان بیش از تمام مصائب ملی قبل و بعد آن حائز اهمیت بوده است. چه اینکه ایرانیان درآن موقع برای اولین و آخرین‌بار در طول تاریخ خویش کانون و قلب تمام فرهنگهای شرق و بلکه تمام تمدن آن زمـان را در دست داشتند، ولی پس از حملهٔ تازیان مذهب خـود را رها ساختند تا به‌تعالیم پیغمبر اسلام(ص)که با شور جوانی تازیان ساده روح و تازه نفس عرضه می‌گردید، بگروند، وبدین‌ترتیب این حادثهٔ بزرگی که در قرن هفتم میلادی در تاریخ ایران رخ داد مهمترین واقعهٔ تاریخی به‌شمار آمده و برای تاریخ ممتد و طولانی این ملت و مملکت میزان اساسی سنجش واقع گردید. این بخش «ایران میانه» و «ایران نو» را ازهم جدا می‌سازد و سیمای نوی بدین ملت می‌بخشد و در حالی‌که ملت ایران در مبارزات خویش با تازیان داعیهٔ وحدت ملی‌واستقلال‌فرهنگی خویش را به اثبات می‌رساند باز می‌بایست درلوای ایمان به خدای واحد تمام ماهیّت خود را عوض‌نموده از نو بسازد.

یك چنین تجددی در ظرف یکی دو روز ممکن نیست. ملت ایران‌نیز قرون زیادی وقت لازم داشت تا بتواند شخصیت مجدد خود را بیابد و منزلتی در بین ملل مسلمان به‌دست آورد، و در جامعه‌ای که تازه در شرق و جنوب سواحل مدیترانـه پایه‌گذاری می‌شد و عامل و ضامن آن اسلام بود، وارد گردد. ولی در عین اینکه

۱ــ دربارهٔ وظیفهٔ دفاع مداوم از سرحدات‌که منجر به‌پیدایش استان خراسان وفرهنگ مولود آن سامان (حتی در دورهٔ اسلامی) گردید رجوع شود به:
Arnold Joseph Toynbee: A Study of History, 2. Aufl., Oxford und London 1935, Bd. I, S. 73-78; Bd. II, S. 138, 142f.

ایران این دین را پذیرفت باز موفق شد که بخشی از فرهنگ باستانی خود را با این لباس جدید در محیطی بسیار وسیع‌تر از تنها محیط فارسی زبانان توسعه بدهد و توانست به اسلام خصایل و صبغه‌های ایرانی ببخشد و سرانجام صورت ویژه‌ای در دین به‌وجود بیاورد.

استیلای تازیان

ایران عهد ساسانیان و دولت مسیحی بیزانس از همان آغاز پیدایش خود بر ضد یکدیگر مبارزهٔ قدیمی بین شرق و غرب را بدون اینکه به نتیجهٔ نهائی و واقعی برسند ادامه دادند. ولی با شروع قرن هفتم اینطور به‌نظر می‌رسید که این قرن تحول بزرگی همراه داشته سیادت واقعی یکی از این دو را محرز خواهد ساخت. امپراطوری روم شرقی بر اثر ستمکاری قیصر خویش فکاس (Phokas ۶۰۲ تا ۶۰۱ میلادی) و براثر هرج و مرجی که به‌موجب سقوط وی و جلوس هراکلیوس (Herakleios، از قرطاجنه) به‌تخت سلطنت به وجود آمده‌بود و بالاخره براثر حملات دشمنان شمالی و شمال شرقی به دولت مرکزی چنان ضعیف شده بود که دیگر در مقابل حملهٔ سخت خسرو پرویز (۵۹۰ تا ۶۲۸) به ایالات جنوبی امپراطوری ــ که درطی دولشکر کشی بزرگ نه‌تنها سوریه و فلسطین و مصر را به تصرف آورد، بلکه توانست تا اعماق ارمنستان و آسیای صغیر پیشروی کند ــ نتوانست مقاومت قاطعی بنماید. از یك طرف مجاهدت بی‌اندازهٔ هراکلیوس و از طرف دیگر جمع آوری لشکر و از طرف ثالث لااقل کوشش در راه برانداختن تضاد عقاید بین فرق مختلف مسیحی ضروری بود تا امپراطوری روم بتواند روی پای خود بایستد و سرانجام خسرو پرویز را در طی جنگهای دشوار و سختی که به طور اعجاب آمیزی با هدفی معین و سریع انجام

می‌گرفت از تمام متصرفاتش براند و او را تا قلب امپراطوریش یعنی تا قصر تیسفون واقع درکنار دجله تعقیب کند و در نتیجه بدین وسیله صلحی را که به بهای تاج و تخت ومرگ خسرو پرویز (۲۹ فوریهٔ ۶۲۸) تمام‌شد بداو تحمیل نماید.

این امر بدیهی می‌نمود که گذشته از ثمرات مذکور نیز متعاقب این وقایع جنگی ، کشمکش و آشوبی متمادی در دولت ساسانیان برای تصرّف تخت و تاج بدوقوع می‌پیوندد ، و باعث ضعف فوق‌العادهٔ دولت ایران خواهد گردید . و از طرف دیگر نیز آشکار بودکه اگرچه روم‌شرقی فاتح گشته بود، ولی با این وصف درآن‌حال سلطهٔ کامل برایران نداشت . وبدین ترتیب مقدمات سربلندکردن یك دشمن خارجی فراهم آمده بود و اگرچه این دشمن تاکنون به خود اجازهٔ حمله به نیروی عظیمی مثل ایران را نمی‌داد، ولی اکنون براثر فراهم‌آمدن زمینه ، امکان این را می‌دیدکه بتواند این سرزمین را تسخیر نماید[1] . این دشمن از طرف جنوب غربی ایران آمد یعنی از محلی‌که تا آن زمان هرگز اقدامات خطرناکی علیه موجودیّت دولت عظیم ساسانی صورت نگرفته بود ؛ جز اینکه از مدتها پیش حملات محلی این دشمن بطور نامطلوبی به‌چشم می‌خورد . بدیهی است که ازهنگام سقوط خاندان لخمیه (حوالی ۶۰۲ میلادی) جناح جنوبی دولت ساسانیان تقریباً بدون حامی مانده بود.

علت اساسی این حملهٔ عظیم تازیان نه تغییرات اراضی شبه جزیرهٔ عربستان ازقبیل خشکی سرزمین‌های آباد بود که طبعاً منجر به اقدامات وسیعتری از طرف ساکنان آن می‌گردد[2] ونه لزوم راه تجارت ونه تنها حرص غارتگری تازیان ـ اگرچه این علل که از زمان قدیم در مورد تازیان معروف بوده و صفت ویژهٔ تمام اقوام

۱ـ Michael در صفحات ۴۱۴ و ۴۱۶ صریحاً این علت را یادآور می‌گردد . ۲ـ لازمهٔ این نظر که از Leone Caetani ابراز گشته و Heinrich Becker نیز گاهی آنرا پذیرفته است یك سلسله تغییرات آب وهوایی وتحولات سریع اقتصادی ناشی ازآن می‌باشد که با واقعیات علم زمین شناسی مطابقت ننموده از لحاظ تاریخی نیز دلیلی برآن وجود ندارد .

چادرنشین به‌حساب می‌آید نیز در این هجوم به‌طور قابل توجهی دخالت داشته‌است ـ بلکه علت واقعی و محرك اصلی این‌هجوم برق‌آسا و توقف ناپذیر تازیان قبل از هر چیز، دین جدید [1] و اعتقادات تازه‌ای بود که حضرت محمد (ص) بـه آنان ارزانی بخشیده بود. شاید سابق بر این در این حقیقت که توجه به‌خدا می‌تواند یك چنین تأثیر خارق‌العاده‌ای را همراه بیاورد شك می‌شد، ولی حوادث سنوات اخیر به روشنی الزام‌آوری نشان داد که تا چه اندازه یك عقیدهٔ جدید می‌تواند نیروهای مثبت یا منفی از خود به‌ظهور بـرساند و امروز دیگر جای تردید نیست کـه دین یکتا پرستی پایدارترین علت محرك کشورگشایی تازیان بوده است.

خود پیغمبر اسلام (ص) اندکی قبل از رحلتش لشکری برای حمله به طرف شمال آماده می‌کرد و ابوبکر (۶۳۲ـ۶۳۴) توانست در تابستان سال ۶۳۲ با وجود وضع سیاسی خطرناك عربستان، آن‌را به‌مرحلهٔ اجرا بگذارد. جزئیات این لشکرکشی معلوم نیست و نتیجه‌ای هم از خود نشان نداد تا اینکه تازه در سال ۶۳۳ لشکرکشی منظمی در جهت شمال و شمال شرقی عربستان بدوقوع پیوست. ابتدا به فلسطین که متعلق به‌روم شرقی بود حمله‌ور گشتند و از آنجا به طرف سوریه پیش رفتند و نیروی نهائی خود را درجنگ اَجنَدَین (ژوییه یا اوت ۶۳۴ م) [2] و در یرموك (از ۲۳ ژوییه تا ۲۰ اوت ۶۳۶) [3] و همچنین در تصرّف اورشلیم و بغداد نشان دادنـد. ذکـر ایـن وقایع در اینجا از این نظر لازم است کـه بـرای بیان جـریان جنگ بین‌النهرین

۱ـ این مطلب را خود تازیان در مذاکراتشان با رستم بحق تأکید می‌کنند: طبری ج ۱ ص ۲۲۶۸، ۲۲۷۱، ۲۲۷۸. در صفحهٔ ۲۶۴۳ تاریخ طبری برخلاف تصور ایرانیان کـه فقر اقتصادی را علت این‌جنبش و حرکت می‌دانستند بطور وضوح در درجهٔ اول دین، محرك اصلی این حملات قلمداد می‌گردد (بدیهی است که این نظر با طرز تفکر مورخان سازش دارد).

۲ـ رجوع کنید بـه: Frants Buhl in der E I, 149

۳ـ Caet. III 508; - 613؛ Christensen 2, 202 - 514؛ قوزانلو ج۱ صفحات ۲۴۳ تا ۳۴۶ (این کتاب تألیفی است از جریان جنگ که اساساً غیر نقادانه و بدون توضیحات ویژهٔ تاریخ نظامی و بدون ذکر منابع می‌باشد!) ـ بازگوئی سادهٔ این اخبار از منابع در "Chronologia regum Persarum" bei Ass. III/1, 419-427.

خالی از اهمیت نیست زیرا، در این زمان تازیان مسلمان در بین‌النهرین پیشروی می‌نمودند [1] وهرچند نیروهای سرحدی این قسمت از سرزمین ایران در اثر شکست از روم شرقی آسیبی ندیده بود، ولی به‌وسیلهٔ جنگهای وحشت‌انگیز داخلی که تا سال ۶۳۲ ادامه داشت ضعیف شده بود. اولین حمله را مثنّی پسر حارث شیبانی که به‌زودی از طرف خالدبن‌ولید یمامی حمایت شد (۱۸ر۳ر۶۳۳ تا ۱۶ر۴ر۶۳۳ مطابق محرّم سال دوازدهم هجری) به حیره که مقر لخمیان در ساحل غربی فرات در طرف شمال شرقی باتلاقهای بزرگ بود نمود، [2] و ایرانیانی را که آنجا تحت رهبری هرمزان (هرمزدان) بودند ازشهر بیرون راندند [3]. تلاشهایی که از طرف ایرانیان برای فرستادن دسته‌های تازه نفس می‌شد عقیم ماند [4] و تازیان مسیحی که به کمک ایرانیان برخاسته‌بودند در الیس نزدیك فرات مغلوب گشتند و به موجب سوگندی که خالد یادکرده بود به قتل رسیدند (درآوریل ـ مه ۶۳۳ میلادی مطابق با صفر سال ۱۲ هجری ؟)؛ و حیره پس از مقاومت شدیدی که از طرف تازیان مسیحی ساکن آن در تحت رهبری و حمایت راهب‌ها و علمای مذهبی انجام گرفت به ناچار تسلیم خالد شد (مه و ژوئن ۶۳۳ م. مطابق با ربیع‌الاول ۱۲ هجری)؛ وباوجود اینکه دوبار دیگر سرمخالفت بلند نمود باز باآن به‌ملایمت رفتار شد [5]، ولی به‌زودی با بنای

۱ــ برای به‌دست‌آمدن اختلاف شدید واغلب تضادهای منابع در مورد پیشروی تازیان درایران (۶۳۴ــ۶۵۱) رجوع کنید به:

Caet. VII, S. xliv - Li.; Die Kritik bei Weblh. Sk. VI 94 ff ; Caet : Vll 29f.;

در صفحات ۲۴۰ تا ۲۴۸ ازکتاب اخیربیان نقادانه‌ای دربارهٔ آنچه راجع به‌این واقعه درکتب (Weil, Muir, Müller, Wellhausen Sk. VI 94—113) گفته شده مشهود است.

۲ــ دربارهٔ جغرافیای تاریخی بین‌النهرین درآن دوره: احمد سوزا (که در ذیل صفحات بعد خواهد آمد) و Maximilian Strecks (رجوع کنید به‌فهرست کتب درآخر این کتاب و مقالات وی در دائرةالمعارف اسلام: E I).

۳ــ طبری ج۱ ص۲۰۱۹؛ ابن اثیر ج۲ص۱۴۷ به‌بعد.

۴ــ طبری ج۱ ص۲۰۳۸ به بعد؛ ابن اثیر ج۲ ص۱۴۸.

۵ــ دینوری ص۱۱۷؛ ابن‌الاثیر ج۲ ص۱۴۹ به‌بعد و Dennett 18f.

شهر کوفه[1] درهمسایگی آن و بعد با تأسیس شهر بصره[2] در کنار دریا اهمیت خود را ازدست داد.

با فتح حیره کلید تصرف بین‌النهرین به دست مسلمانان افتاد، بدین معنی که به‌صورت واحدهای نظامی تا دجله پیش آمدند و قلعه‌های کوچك و بزرگ متعددی را (که از آن جمله قلعهٔ دومة‌الجندل است که تازیان حامی ساسانیان از آن دفاع می‌کردند) به‌تصرف درآورده و درجبهه‌های مختلف محلی پیکار می‌نمودند، در حالی که ایرانیان نیروهای خود را درکوهستانهای زاگرس از نو تنظیم می‌نمودند.

در اواخر پائیز ۶۳۳ خالد از دخالت بیزانس در بین‌النهرین ممانعت کرد (بدنظر او به‌موجب حسادت خلیفهٔ دوم، عمر نسبت به وی) و یك سال بعد از آن از آنجا مأموریت سوریه را یافت و در یك راه پیمائی متهورانهٔ پنج روزه خود را بدانجا رسانید[3]، ولی دراثر این عزل‌ونصب کار مسلمین دشوارتر شد.

المثنّی جانشین خالدکه یکی از رؤسای قبیلهٔ بکربن وائل بود هر لحظه در اثر پیشروی ایرانیان از فارس در معرض خطر قرار گرفت. این پیشروی تا خرابه‌های بابل قدیم نزدیك حیره ادامه یافت، ولی به‌شکست ایرانیان منتهی گشت و سیادت تازیان را تا فرات تأمین نمود[4]. براثر تهدیدات مداوم مسلمانان رستم پسر فرخ هرمزد سپهسالار شاهنشاهی موفق شد به اوضاع فرمانروایی وطن خود سر و صورتی بدهد و شناسایی قطعی یزدگرد سوم را تحت قیمومت خویش تثبیت کند[5] و با وجود یك سلسله پیکارهای شکست‌آمیز با ابوعبیدهٔ ثقفی فرمانده

۱ـ طبری ۱ ص ۲۳۶۰، ۲۳۸۹، ۲۴۸۱؛ مسعودی ج ۴ ص ۲۲۵ به‌بعد، ابن اثیر ج ۲ ص۲۰۴؛ قوزانلو ج۱ ص۲۴۹ تا ۲۶۲ و Caet. III 493f., 833 - 863; Reitemeyer 29-40.

۲ـ طبری ۲ ص ۲۳۷۷؛ دینوری ۱۲۳ و Caet. III 769 - 784; Reitemeyer 11 - 28.

۳ـ طبری ۱ ص ۲۱۲۱ تا ۲۱۲۳؛ ابن اثیر ج۲ ص۱۵۱ تا ۱۵۴ و Wellhausen, sk. VI 37 - 51.

۴ـ ابن اثیر ج ۲ ص۱۵۹ به‌بعد، قوزانلو ج۱ ص۲۶۲ تا ۲۶۵

۵ـ تعیین حوادث جزئی و تنظیم آن در این سنوات عملاً ممکن نیست: Caet. III 695f برای اسامی رجوع کنید به: Justi, Namb. 263, 148.

جدید تازیان از پیشروی اساسی متجاوزان تا مدت مدیدی جلوگیری نماید، زیرا مسلمانان پس از عبور از فرات در جنگ دشوار و تلخی نزدیك قس‌الناطف مجبور به‌عقب‌نشینی شدند و ابوعبیده در این جنگ کشته شد (جنگ‌معروف به‌یوم‌الجسر)[۱] اما نفاق و کشمکش‌های داخلی ایرانیان استفاده از این موقعیت را ممتنع ساخت[۲].

المثنّی که در این هنگام دوباره به‌سمت فرماندهی کل منصوب شده بود توانست با جنگ معروف خود از پیشروی مجدد ایرانیان به‌طرف صحرای شمال عربستان وسوریه جلوگیری نماید و به‌طور ناگهانی به‌یك سلسله از مراکز کالاهای بازرگانی در کنار دهکدهٔ بغداد حمله‌ور شود. تازه در این موقع یعنی پس از سقوط بابل ایرانیان قوای خود را به فرماندهی رستم برای پیکاری نهایی وقاطع متمرکز ساختند[۳] و بار دیگر نزدیك حیره از فرات گذشتند و تا استحکامات سرحدی قادسیه کنار صحرای سوریه (در ۳۰کیلومتری جنوب غربی این شهر)[۴] پیش‌رفتند. در این محل تازیان به فرماندهی‌سعدبن‌ابی وقاص و ایرانیان به سرداری رستم، هفته‌ها در برابر یکدیگر صف‌آرایی کردند،[۵] گرچه به طور تحقیق نمی‌توان گفت[۶] که آیا این صف‌آرایی‌ها در سال ۶۳۶[۷] میلادی انجام یافته یا در سال ۶۳۷[۸]،

۱– طبری۱ ص۲۱۸۴ تا ۲۱۸۰؛ دینوری ۱۱۸ تا ۱۲۰ (بنا به‌عقیدهٔ وی در روزشنبه‌ای از ماه رمضان سال ۱۳ هجری مطابق ۲۹ر۱۰ تا ۲۷ر۱۱ سال ۶۳۴)؛ تاریخ یعقوبی ج۲ص۱۶۲؛ یاقوت ج ۷ ص ۸۸ به‌بعد؛ ابن اثیر ج ۲ ص ۱۶۶ تا ۱۶۹؛ قوزانلو ج ۱ ص ۲۶۶ تا ۲۶۸.

۲– دینوری ص۱۲۰ به‌بعد.

۳– طبری۱ ص۲۲۴۷ تا ۲۲۵۶ (طبق اخبار بین‌النهرین که به‌شخص غیر قابل اعتمادی یعنی سیف‌بن عمر نسبت داده می‌شود)؛ دینوری ص ۱۲۵.

۴– یاقوت ج۷ ص۴ تا۸؛ احمد سوزا وجه تسمیه‌های مختلفی برای نام قادسیه در کتاب (سامراء فی‌عهدالخلافةالعباسیة ج ۱ بغداد، ۱۹۴۸ ص۲۴۷ به‌بعد، ولی وجوه مذکور به‌قیاس با آنچه Maximilian Streck در دائرةالمعارف اسلامی (EI ج ۲ ص۶۵۵) گفته استحکامی ندارد.

۵– طبری۱ص۲۲۵۸ تا۲۲۸۴و Karl V. Zettersteen در EI, IV 30 f

۶– توضیحاتی دربارهٔ تعیین سال در تاریخ طبری ج۱ص۲۳۷۸؛ یاقوت ج۱ص۱۰۲،۱۴، ج۳ص۱۹۴ ابن‌اثیر به‌متابعت از طبری جنگ را در سال ۶۳۵ میلادی مطابق ۱۴ هجری می‌داند؛ Wellhausen, Sk. VI 68-83.

۷– Wellh., Sk. VI 72

۸– Caet. III 629 - 633 طبق عقیدهٔ واقدی.

ولی در هر حال مسلماً در فصل بهار انجام گرفته است . تعداد سپاه ایرانیان بمراتب بیشتر بوده ، ولی در اینکه آیا شمارهٔ آنها واقعاً تا ۸۰۰۰۰ تن[1] می‌رسیده تردید است ، چه اینکه اخبار مختلف شمارهٔ آنها را بین ۳۰۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰۰ تعیین می‌کند و ازطرف دیگر این تخمین که سپاه تازیان در آغاز نبرد نُه تا دَه‌هزار بوده[2] ، بخصوص در صورتی که شمارهٔ لشکریان ایران به‌میزان فوق تعیین‌شده باشد بسیارکم به‌نظر می‌آید ، بعلاوه اخباری که دربارهٔ قوای ایران در دست است تعداد آنها را از ۶۰۰۰ تا ۳۸۰۰۰ ذکر می‌کند[3] و همچنین به موجب ملاحظات عمومی تاریخ جنگ[4] می‌توان قوای تازیان را درحدود ۲۰۰۰۰ تن دانست . در هر حال این جنگ سه یا چهارشبانه روز باشدت تمام ادامه داشت . اگر چه اطلاع صحیحی راجع به چگونگی صف آرایی وکیفیّت حرکات جنگی در دست ما نیست ، زیرا روایات تنها از صحنه‌های انفرادی جنگ و اکثر از شاهکارهای قهرمانان صحبت می‌کند ، ولی از روایات مزبور تا این اندازه مستفاد می‌شود که دستهٔ فیل‌سواران ایرانی کار را فوق‌العاده بر تازیان سخت نموده و سپاهیان تازی تنها با رشادت وقهرمانی فوق‌العاده توانستند در این جنگ آنقدر پایداری کنند تا لشکریان کمکی (ظاهراً ۶۰۰۰ تن) ـ که پس از مرگ رستم سپاه ایران را مجبور بفرار ساخت ـ ازسوریه برسد. درنتیجه تازیان مالک‌مسلّم وپا برجای بابل تانزدیك دجله[5]

۱ـ این عقیدهٔ Sebeos مورخ ارمنی تقریباً همزمان این واقعه می‌باشد . رجوع کنید به : Huebschmann, Arm. 14.

۲ـ به‌عقیدهٔ Sebeos.

۳ـ طبری ۱ ص ۲۲۷۹ : ۱۲۰۰۰.

۴ـ این‌مطلب‌را Alfred متخصص درتاریخ سپاه شفاهاً از Pawlikowski-Cholewa 1. IX. 1949 نقل می کند .

۵ـ بلاذری ، ص۲۵۵ تا ۲۶۲ ؛ طبری ۱ ص ۲۲۸۵ تا ۲۳۵۸ ؛ دینوری ص۱۲۵ تا ۱۳۱ ؛ ابویوسف ص۱۶ به‌بعد ، تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۶۳ به‌بعد ؛ مسعودی ج۴ ص۲۰۷ تا ۲۲۵ ؛ ابن‌اثیر ج۲ ص۱۷۳ تا ۱۸۸ ؛ قوزانلو ج۱ ص۲۸۱ تا ۲۸۶ (با یك نقشهٔ غیرعلمی ص۲۷۹)، (نیزهمراه با منابع سوری و ارمنی) Elias 82f. Michael 417; Caet. III 629-713; Wellh., Sk. VI 68 - 83; Christ. 496 - 498. — S. M. Yusuf : The battle of al-Qadisiyya. in der‘ “Islamic Culture.” XIX/XX (Haidaràbàd 1945-46).

شدند و حتی قسمت جنوبی آن به‌فرماندهی مغیرة‌بن شعبه اشغال گردید[۱]. غنائم جنگی از حد و حصر افزون بود و در جنب گنجینه‌های بسیار، پرچم کهن ساسانیان (درفش کاویانی)[۲] نیز به‌دست مسلمانان افتاد.

باقیماندهٔ سپاه ایران که نزدیک بابل جمع شده بود بدون زحمت بسیار عقب رانده شد و به کوهستانهای شرق پناه برد و هرمزان فرمانده کل ستاد خود را در پادگان اهواز[۳] مستقر ساخت و بدین‌ترتیب فاتحان توانستند با وجود اینکه دوجناح لشکریان درمعرض خطر بود از فرات عبور کنند و از کوثی (= کوثا)[۴] به‌جانب مقرّ حکومت یعنی تیسفون (که به‌عربی المدائن یعنی‌شهرها نامیده‌می‌شود) رهسپار شوند. در بهار سال بعد (۶۳۷ یا ۶۳۸ میلادی ؟) مسلمانان به‌بهرسیر وارد شدند یعنی به آن قسمت از شهر که در مغرب دجله واقع بود و ایرانیان پس از نبرد مختصری آن را از دست دادند[۵]، ولی هنوز نیمهٔ شرقی شهر با کاخ سلطنتی در دست ایرانیان بود تا اینکه در نتیجهٔ خیانت یکی از ایرانیان، تازیان توانستند با استفاده از گداری از فرات بگذرند و ایرانیان نیز نیمهٔ شرقی شهر را تحت رهبری یزدگرد سوم تخلیه‌کردند و در این منطقه نیز به‌کوهستان (به‌طرف حلوان) عقب‌نشینی کردند[۶] و اموال و ذخائر بیکرانی در کاخ سلطنتی و در شهر تخلیه‌شده برای فاتحان به جای‌گذاشتند[۷] در نتیجهٔ این عقب نشینی سلطهٔ ایرانیان در

۱ـ طبری۱ ص۲۳۴۴ تا ۲۳۸۸.

۲ـ Friedrich Sarre : Die alt - orientalischen Feldzeichen, in der “Klio” III (1903), S. 333-371 (hier S. 344 - 361 alt-und mittelpersische, S. 361f. mohammedanische (meist osmanische).

۳ـ طبری۱ ص۲۴۲۱ تا ۲۴۲۴ ؛ دینوری ص۱۳۳؛ ابن‌اثیر ج۲ص۱۹۶ ؛ Cae. III 715

۴ـ رجوع کنید به: Max Plessner in der E I, II 1255

۵ـ طبری۱ص۲۴۲۵ تا ۲۴۳۱ـ در بارهٔ تیسفون رجوع کنید به: Maximilian Streck in der E I, III 81; Caet III 760-763

۶ـ طبری۱ص۲۴۳۱ تا ۲۴۳۵ و۲۴۳۹ به‌بعد و۲۴۴۱ به‌بعد و ۲۴۴۳ ؛ دینوری ص۱۳۳ ؛ یاقوت ج۱ ص۳۹۴ تا ۳۹۷.

۷ـ این ذخایر و آثار تازیان را سخت به‌شگفت می‌انداخت و جزئیات آن نقل شده است : طبری۱ ص۲۴۳۶ و ۲۴۴۴ تا ۲۴۵۰ و ۲۴۵۱ به‌بعد ؛ دینوری ص۱۳۳ به‌بعد ؛ ابن اثیر ج۲ ص۱۹۹ تا ۲۰۱ .

بین‌النهرین عملاً درهم شکست و اندکی بعد (تا سال ۶۴۰) اشغال آن قسمتی که درآن زمان به دولت بیزانس متعلق بود با تکریت و موصل و همچنین قرقیسیاء واقع در نزدیکی محل تلاقی خابور با فرات بدون دشواری زیاد انجام پذیرفت[۱].

موفقیتهای سریع تازیان و شتاب ایرانیان در تخلیهٔ این منطقه علل ریشه دارتری داشت : ازطرفی بین‌النهرین با ساکنان آرامی یا آرامی شدهٔ خود ـ که در قسمت اعظم آن مسیحیان و در جنب آنان نیز پیروان فرقهٔ تعمیدیان و یهودیان وعدهٔ معدودی مانویان زندگی می‌کردند ـ با سلطهٔ ایرانیان در آنجا مخالف بود[۲]، و ازطرف دیگر ایرانیان ساکن این منطقه زیاد نبوده و اهالی دهات دربرابر پیشروی تازیان هیچ گونه عکس‌العملی نشان نمی‌دادند ، حتی خلیفهٔ ثانی عمر توانست بشخصه این نکته را دریابد ، ومقرر داشت‌که ساکنان آن‌منطقه‌به‌عنوان ذمّی در زادگاهشان[۳] بمانند . اگر چه استقبال از تازیان مهاجم به آن صورتی نبودکه تقریباً هم‌زمان با آن در مصر مشاهده می‌شد ـ مصری که در اثر اقدامات بیزانس فوق‌العاده به‌هیجان آمده بود ـ ولی با این وصف اوضاع بین‌النهرین در اساس به اوضاع مصر شباهت داشت[۴].

همینکه مسلمانان پس از کشمکش و مبارزه با سپاهی‌که از مدت مدیدی در نزدیکی جلولا (شمال شرقی تیسفون) درمحاصره بود (از ۲۴ر۱۱ تا ۲۲ر۱۲ سال

۱ـ طبری ۱ ص ۲۴۷۴ تا ۲۴۷۷ و ۲۴۷۹ ؛ ابن اثیر ج ۲ ص۲۰۲ به‌بعد و ۲۰۵ تا ۲۰۷ («الجزیره قسمتی بود که به‌ساده‌ترین وجه تسخیر شد» ؛ ابن‌اثیر ج۲ ص۲۰۶) . قوزانلو ج ۱ ص۲۸۷ـ۲۹۹ Caet. III 752 - 769, IV 220 - 232 درمورد ارمنستان‌و گرجستان‌نیزرجوع کنیدبه:.K'art'lis chovreba 142f. ; Brosset, Add. 47 f (= - Chronique Arménienne).

۲ـ نیز طبری ۱ ص ۲۳۶۹ . ۳ـ طبری ۱ ص ۲۳۷۰ تا ۲۳۷۳ ؛ ونیز رجوع کنید به فصل « سازمان اداری ایران » از همین‌کتاب ، ۴ـ رجوع کنید به : Caet, V 4.

۶۳۷ میلادی مطابق با ذوالقعدهٔ سال شانزدهم هجری ؟)[1] بر آن شدند که به‌سوی کوهستانهای زاگرس پیشروی کنند و بدین ترتیب به منطقهٔ ایرانی نشین وارد شوند ، ناگزیر به‌رعایت اوضاع و احوال دیگری – در درجهٔ اول رعایت اوضاع طبیعی آنجا – گشتند . چه اینکه مسلمانان به‌هیچوجه با کوهستان‌های خشك و صعب‌العبور آشنایی نداشتند و از این جهت وجوب احتیاط بسیار در اقدامات عملیات جنگی در این نواحی ضروری می‌نمود . گذشته از این نمی‌توانستند به امید بی اعتنایی اهالی و به امید همراهی آنان باشند ، بخصوص که دیگر از آن دسته‌های تازیان که درمراکز قبلی به‌عنوان کمك در سپاه ایران بودند و در جنگهای اول غالباً به هموطنان مسلمان خود ملحق می‌شدند[2] در صفوف ایرانیان این نواحی وجود نداشت . اگرچه در واقع پس از جنگ جلولا با پیشرفت سریع خود توانستند حلوان را به‌تصرف درآورند و از آنجا هم بگذرند[3] ، اما بعداً پیشروی آنان به‌علل نظامی متوقف شد و جنگ‌جویان به استراحت و تازه کردن روحیه و رفع احتیاجات سپاه و ترتیب تازه‌ای ناگزیر گشتند و دیگر اصل و قاعده‌ای که طبق روایات بحق به خلیفهٔ ثانی عمر منسوب است[4] – مبنی بر اینکه بین پایگاه‌های سپاه مسلمانان و مدینه پایتخت اسلام نباید رودخانهٔ بزرگی وجود داشته باشد – می‌بایست از اعتبار بیفتد.

نخستین رخنه و فتح سرزمین اصلی ایران (شاید در سال ۶۴۰ میلادی ؟

۱– بنا به‌عقیدهٔ طبری۱ ص۲۴۷۰ (باتردید در صحت آن) ۲۴ر۱۱ر۶۳۷ تا ۲۲ر۱۲ر۶۳۷ میلادی مطابق با ذوالقعدهٔ سال۱۶هجری می‌باشد؛ بلاذری ص۲۶۳ ؛طبری۱ص۲۴۵۶ تا۲۴۶۴؛ دینوری ص۱۳۴ به‌بعد ؛ تاریخ یعقوبی ج۲ ص۱۷۳ ؛ یاقوت ج ٤ ص۳۲۳ ؛ ابن اثیر ج۲ ص ۲۰۱ ؛ قوزانلو ج۱ص۳۰۳ تا۳۰٦؛ Michael 417f; Caet III 718-752

۲– طبری۱ ص۲۴۷۵ ؛ ابن‌اثیر ج۲ص۲۰۲ و ۲۱۰ – مراجعه کنید به‌فصل «اوضاع دینی»

۳– بلاذری ص۳۰۱ ؛ طبری ۱ ص۲۴۷۳ به‌بعد ، ابن رسته ص۱۶٤ ؛ ابن اثیر ج۲ ص۲۰۱ .

٤– طبری ۱ ص۲۳۶۰ .

مطابق باسال نوزدهم هجری) ازطرف بین‌النهرین نبود ، بلکه آن وقتی صورت گرفت‌که حکمران جزایر بحرین علاء بن‌خضرمی با اقدامات اساسی مخصوص و رعایت دقیق اطراف و جوانب ، از راه دریـا به سوی جزایر « ابرکاوان » و سواحل فارس تاخت ، به‌طوری‌که تازیان موفق شدند در نخستین پیشروی شگفت‌انگیز خود تا اصطخر (نزدیك تخت جمشید) پیش روند و درحوالی طاووس بر ایرانیان پیروز-شوند ، ولی ازطرف دیگر با این‌پیشروی درکشوری بیگانه ودربین دشمن دچـار دشواری هـای فراوان گردیدند [۱] . روایات ، مبتکر این اقدام را شخص علاء بن-خضرمی می‌داند و انگیزهٔ وی را در این عمل رشك و حسادت او به کامیابی‌های « سعد » می‌شمارد . در هرحـال در اثر این عمل موقعیت ایرانیـان در زاگرس جنوبی به‌واسطهٔ محاصره شدن به خطر افتاد ، زیر اگر چه تازیان به دشواری می‌توانستند در فارس پایداری کنند، ولی همینکه عتیبة‌بن غزوان در صدد برآمد که از بصره به‌کمك ایشان بشتابد [۲] ، بی‌ثباتی وضع هرمزان [۳] ظـاهر گشت وعتیبه توانست بدون مقاومت جدی وی در امتداد دجیل (کارون) به طرف شمال پیشروی کند . اهواز بدست فاتحان افتاد در حالی که هرمزان به‌سوی مشرق یعنی به طرف رامهرمز گریخت [۴] . روایات مختلف تاریخ وقوع این حادثه را با اختلاف بسیار ذکرکرده است (میان سال‌های ۶۳۷ تـا ۶۴۰ میلادی مطـابق سال شانزدهم تـا

۱ــ بلاذری ص۳۸٦ به‌بعد ؛ طبری ۱ ص۲۵٤۵ تا ۲۵۵۰ ؛ دینوری ص ۱٤۰ به‌بعد ؛ یاقوت ج۲ ص٤۲٦ به‌بعد و ج٤ ص۳۵۰ و ج٦ ص ۳۲۵ به‌بعد ؛ ابن اثیر ج۲ ص۲۰۸ ، Caet. IV 146 — 153, 505.

۲ــ بلاذری ص۳۷٦ به‌بعد و۳۸۷ ؛ طبری ۱ ص۲۵۳۳ تا۲۵۳۸؛ ابن اثیر ج۲ ص۲۰۹ .

۳ــ برای چگونگی این نام رجوع کنید به: Justi, Namb. 10

٤ــ بلاذری ص۳۰۱ به‌بعد و۳۷۷ تا ۳۷۹ (= یاقوت ج۱ ص۳۸۱ به‌بعد) و ج۵ ص۱۹٦ ؛ طبری۱ ص۲۵۳۸ تا ۲۵٤۱ ؛ ابن اثیر ج۲ ص۲۱۰ به‌بعد ؛ قوزانلو ج۱ ص۳۰۱ تا ۳۰۳ ؛ Caet. III 784 - 787, VI, 144f. ؛ کتاب ذیل به بخش اخیر مطلب مذکور مربوط است ؛ Wellhausen, Sk. VI 94 — 113 “Die Eroberung von Iran”

نوزدهم هجری)، اما اگر جریان عمومی حوادث را در نظر بگیریم باید سال اخیر را تاریخ وقوع این حادثه بدانیم.

پس از سقوط اهواز، هرمزان در نتیجهٔ نفوذ و دخالت یزدگرد سوم قراردادی راکه اندکی پیش با تازیان منعقد نموده بود نقض کرد و نظر به تهدید دایمی از طرف فارس دیگر نگاهداری ناحیهٔ خوزستان با وجود مقاومت فوق‌العاده شدید اهالی غیرسامی آن دیار امکان پذیر نبود. ایذج بدست مسلمانان مهاجم و پیشرو افتاد وسرانجام تمام نبردهای سخت به شهر شوشتر واقع در قسمت علیای دجیل (کارون) متوجه شده، درآنجا تمرکز یافت و در این جنگ‌ها در صف تازیان پهلو-به‌پهلوی لشکریانی که از فارس آمده بودند سربازان بین‌النهرین شرکت داشتند و به دستور خلیفه از بصره تقویت می‌شدند. اما در عین حال هرمزان در این شهر با نیرومندی زیادی از مرز دفاع می‌نمود، تا اینکه پس از سقوط استحکامات شهر به اسارت افتاد (۶۴۲ میلادی مطابق بیست‌ویکم هجری)[۱]. تازیان هرمزان را به اسارت به مدینه نزد خلیفهٔ ثانی بردند وعمر از قتل وی درگذشت[۲] واو را درمدینه نگاه داشت.

درپیرو آن[۳]، دسته‌ای‌ازسپاه‌تازی به‌سوی گندی‌شاپور Vahj –Andiok – Šâpukr

۱ـ بلاذری ص۳۰۱ و۳۷۹ به‌بعد (= یاقوت ج۲ص۳۸۸)؛ طبری۱ص۲۵۴۳ به‌بعد و۲۵۵۱ تا ۲۵۵۶ و۲۵۶۹؛ دینوری ص۱۳۷ به‌بعد؛ قمی ص۲۹۷ تا ۳۰۵؛ Caet. III 906_916 IV 454 - 460

۲ـ طبری ۱ ص۲۵۵۸ به‌بعد، ابن‌سعد ج۵ص۶۴ به‌بعد وابن اثیر ج۲ ص۲۱۲ به‌بعد؛ داستان معروف هرمزان با عمر در مورد تقاضای آب و امان خواستن وی قبل از نوشیدن آن وشکستن ظرف آب و گذشتن عمر ازقتل وی اساس منظومهٔ Augustus, Grafen von Platen - Hallermund گشته‌است. رجوع کنید به: Karl Vilhelm Zetterstéen in der E. I, II 359

۳ـ این‌امر بنا به‌اوضاع‌مکانی قابل‌قبول‌است. الذهبی‌وطبری (Zotenberg) ج۳ ص۴۴۷ تا ۴۵۲ این واقعه را در سال ۶۳۹ میلادی مطابق ۱۸هجری به‌حساب می‌آورند (رجوع کنید به Caet. IV 3) به سختی می‌توان به‌آنها حق داد، زیرا تعاقب تاریخی روایات عراقی که پیوسته می‌خواسته‌اند حوادث زیادی را به زمان عمر نسبت بدهند در این مورد مثل موارد دیگر درهم است.

که به‌عربی جندیشاپور نامیده می‌شود) پیش رفت ودسته‌ای دیگر به‌طرف شوش (سوشهٔ قدیم)[1] حرکت کرد جندیشاپور با موافقت‌نامه‌ای تسخیر شد وشوش با یك حمله به‌تصرّف تازیان درآمد. وبرای‌اولین بار شنیده می‌شودکه اشراف با موالی خویش‌باعلم واختیار به‌اسلام گرویدند ودرخدمت تازیان وارد شدند وبه خیانت به هموطنان خود ودورویی تن در دادند[2]. این یکی ازموارد نادری است‌که اخبارموجود دربارهٔ قبول مذهب‌اسلام بطور انفرادی سخن می‌گوید[3].

فتح خوزستان[4] یکی‌از دروازه‌های هجوم وغلبهٔ به‌ایران و نخست به‌فارس راکه یکی‌ازایالات مرکزی این‌کشوراست به‌روی مسلمانان‌گشود[5]، اما بدیهی‌است‌آن‌طوری که بعضی از روایات غرض‌آمیز مانند روایت سیف‌بن عمر مدعی است، قطعاً پیشروی به‌این منطقه‌ها بلافاصله پس ازتسخیرقسمت جنوبی زاگرس انجام نگرفته است، زیرا هنوز سپاه اصلی تازه تشکیل یافتهٔ ایرانیان‌که در نهاوند[6] واقع درجنوب غربی همدان (اکباتانا) درسرزمین قوم ماد (که به‌عربی الجبال می‌گویند) مستقرگشته بود، مغلوب نشده بود واین سپاه تازه‌نفس برای اعمال جنگی در حوزستان وفارس به همان اندازه خطرناك بودکه برای مسلمانان بین‌النهرین مخاطره داشت، حتی بدفرض اگرهم حمله

۱ـ طبری۱ ص ۲۵۵۶ تا ۲۵۶۱ و۲۵۶۲ تا ۲۵۶۹ (در این مورد اخبار زیاد غیر قابل اعتمادی که هدف تجلیل وتکریم ایرانیان را از نظر نسب آنان دارد از المدائنی وسیف‌بن‌عمر دیده می‌شود)؛ دینوری ص ۱۳۶ تا ۱۴۰؛ ابن‌اثیر ج ۲ ص ۲۱۱ به بعد؛ ابوالفدا ج ۱ ص ۲۴۰ تا ۲۴۲؛ Caet. IV 460 - 474; Max Streck in der E I, IV 611f.; در مورد کلمهٔ Vahj - Andiok - Šaphur = «شاپور بهتر از Antiochos بنا کرده» رجوع کنید به: Walter B. Henning im BSOS IX (1938/9), S. 843 (vgl. Muq. 145),

۲ـ طبری ۱ ص ۲۵۶۲ به بعد؛ ابن‌اثیر ج ۲ ص ۲۱۳ به بعد.

۳ـ رجوع کنید به همین کتاب فصل «اوضاع دینی».

۴ـ در آنموقع هنوز عدهٔ زیادی از اهالی خوزستان ایرانی نشده بودند وبه‌زبان الامی صحبت می‌کردند. رجوع کنید به‌همین کتاب «فصل اوضاع قومی».

۵ـ ابن‌اثیر ج ۲ ص ۲۱۴.

۶ـ بلاذری ص ۳۰۲ به‌بعد؛ دینوری ص۱۴۱ تا۱۴۶؛ Caet. IV 214f. 474 - 478؛ قوزانلو ج۱ ص۳۱۰ تا۳۲۳ (۶۴۲).

از راه دریا به فارس امکان داشت باز انهدام این قوا برای تأمین موفقیت تازیان مطلوب بود. به علاوه شاید لزوم تأمین منبع عواید جدیدی (پس از نیروهای سخت سالهای اخیر) نیز در اقدام به انهدام این قوا تأثیر داشته است[۱].

پیکار نهاوند در سال ۶۴۲ میلادی در طی زورآزمایی بسیار سختی در مدت سه روز ادامه داشت[۲] و چون سربازان سپاه ایران را از نواحی متفرق ایران حتی تا مناطق سرحدی هند جمع آوری نموده بودند و بیم عقب نشینی آنان می رفت بعضی از دسته‌های آن سربازان را با زنجیر بدهم بسته بودند تا از عقب نشینی آنان جلوگیری به عمل آید.

اما در جبههٔ عرب، خلیفه عمر هنگام مسافرت خود در نواحی تسخیر شده تدارکات نظامی سپاه را رهبری می کرد و برای سعد (مخصوصاً از پادگان کوفه) کمك فرستاد. در این پیکار نعمان بن مقرن کوفی فرمانده عرب نیز مانند سپهبد ایرانی کشته شد و با اینکه سپاه و قوای ایرانیان برقوای تازی برتری داشت باز تازیان برآنان پیروز شدند[۳] و به « فتح الفتوح »[۴] نایل آمدند فتحی که واقعاً جانبازی و از دست دادن قوا برای آن ارزش داشت[۵]. اگرچه اظهارات آمیخته با تجلیل و تعارف برخی از منابع مبنی بر اینکه این

۱ـ این عقیده از .Caet IV 378, § 253 استنباط می‌شود، ولی به نظر من این امر نمی تواند تنها محرك تازیان بوده باشد.

۲ـ در مورد ابهام وضع میدان جنگ و غیره مراجعه کنید به: .Caet. IV 474f

۳ـ روایات در این مورد سخت با هم اختلاف دارند ؛ مثلاً ابن اثیر از ۵۰ تا ۱۵۰ هزار تن سخن می گوید. رجوع کنید به ؛ ,Vlad. Minorsky in der E I .III 984 f

٤ـ طبری ۱ ص ۲٦۳۰؛ درمورد این نام وعدم مطابقت کامل آن با مقصود مراجعه کنید به، .Caet. IV 475 f

٥ـ طبری ۱ ص ۲٥۹٦ تا ۲٦۳۲ و ۲٦٤۲ تا ۲٦٤٦؛ دینوری ص ۱٤۱ تا ۱٤٥ ؛ بلاذری ص ۳۰۲ تا ۳۰٥ ؛ اغانی/بولاق ج ۱٥ ص ٤۱؛ ابن سعد ج ٦ ص ۱۰، مسعودی، مروج ، ج ٤ ص ۲۳۰ تا ۲۳٦ ؛ تاریخ یعقوبی ج ۱٥ ص ۱۷۹، ابن الاثیر ج ۳ ص ۸ تا ٦ یاقوت ج ۸ ص ۳۲۹ به بعد ؛ قوزانلو ج ۱ ص ۳۲۳ تا ۳۳۸ ؛ Sebeos 140; .Caet. IV 478 - 501

فتح به‌سرعت وبدون مقاومت قابل ذکری به‌وقوع پیوست بکلی غرض‌آلود وخطاست[۱] ـ بلکه به‌عکس تازیان به‌اندازه‌ای دراین جنگ قربانی دادندکه ناچارتامدتی ازجنگ دست‌کشیدند و نمی‌توانستند ازگرد آمدن نیروهای مخالف و مقاوم جدیدی در جبال جلوگیری‌کنند ـ با اینهمه این پیروزی بدسال۶۴۲ میلادی تصمیم قطعی‌آنان رابرای تصرّف فلات ایران محرزساخت.

کوفیان پیروزمند برای خود املاك وسیعی درشمال‌این‌ناحیه (به‌نام ماه‌الکوفه) تأمین‌کردند. رقبای بصری ایشان نیز به رهبری ابوموسی اشعری یمنی[۲] جنوب دینور وصیمره را درناحیهٔ کُردنشین تصرّف‌نمودند ـ دراین‌جا (میدان‌بصریان) یاماه‌البصره به‌وجود آمدکه تا مدتها[۳] برای تأمین آذوقهٔ پادگان نقش مهمی را ایفا می‌کرد[۴] وهمین طور تا وقتی‌که معاویه در زمان ولایت خود منطقهٔ‌کوفیان را در آذربایجان و نزدیك موصل به میزان قابل ملاحظه‌ای توسعه داد[۵]. ماه‌البصره بهانه و دست‌آویز اختلافات و کشمکش‌های متفاوتی بود.

ازنظر نظامی پیروزی جنگ نهاوند پس‌ازخاتمهٔ استراحت موقت وپس ازپایان اقدامات واعمال جنگی‌که اطلاع دقیقتری ازآن دردست نیست، درسال ۶۴۳میلادی (=۲۲ هجری) باتصرّف همدان ـ که پس‌ازنبردکوتاهی! بقایای قشون ایران درآنجا تسلیم شد[۶] به‌کمال رسید وبه زودی این شهر پایه واساس محکمی برای پیشروی آیندهٔ

۱ـ من با Lôkk. 75 دراین‌مورد هم‌عقیده نیستم که مقاومت ایرانیان فقط درشرق ایران اهمیت داشته است.

۲ـ قمی ص۲۹۵ـ۲۹۷.

۳ـ رجوع کنید به فارسنامهٔ بلخی ص ۱۲۰ـ درکتب مورخان به‌زودی ذکر نامهای «ماه‌الکوفة» و «ماه‌البصرة» از بین می‌رود، ولی درقرن دهم مجدداً روی سکه‌ها مشاهده می‌شود: .Lane - Poole I 148, Nr. 437

۴ـ بلاذری ص ۳۰۶، ابن‌اثیر ج۳ ص ۶ ـ .Caet. IV 501 - 505, 677 ff

۵ـ طبری۱ ص۲۶۷۲ تا ۲۶۷۴؛ ابن‌اثین ج ۳ ص۱۲ـ .Caet. IV 691/694

۶ـ بلاذری ص ۳۰۷ و ۳۰۹ به‌بعد؛ طبری۱ ص ۲۶۳۵؛ ابن‌اثیر ج ۳ ص ۶ به‌بعد؛ یاقوت ج۳ ص۱۵۰ ، ج۸ ص ۴۷۲ (نهاوند) ـ .Caet. IV 678 f.

مسلمانان شد. بدیهی است که موقتاً پیروزی تازیان به‌جانب مشرق راکد ماند، ولی هدف بعدی ایشان (در سال ۶۴۳ـ۶۴۴ میلادی، بنا به عقیدهٔ Sebeos) آذربایجان بود که هدف حملات متعدد و متمرکز کوفیان که از طرف سپاهیان حلوان و موصل حمایت می‌شدند گردید و پس از نبرد قاطع در نزدیکی واج‌الرود به‌تصرّف درآمد[۱] به‌همین ترتیب توفیق تصرّف سپاهان (اصفهان)[۲] واقع در ناحیهٔ جنوب شرقی جبال سرزمین قوم ماد (در سال ۶۴۴ میلادی) حاصل آمد و در آنجا یکی از فرماندهان تازی حکمران گردید ـ در همین اوقات کاشان و قم در کنار کویر بزرگ به‌دست تازیان افتاد[۳] و نظارت عالیه برغرب ایران از طرف کوفه با مغیرة‌بن شعبه[۴] و پس از وی (از سال ۶۴۵ میلادی) با سعدبن ابی‌وقاص بود[۵].

ظهور اغتشاشات و شورشهایی در شهر تسخیر شدهٔ نامبرده یعنی در همدان ارتباطات تازیان را با مناطق عقب سرخود به وضع خطرناکی تهدید می‌نمود، ولی این شورش با اقدامات سریع و شدیدی که جزئیات آن به‌طرق گوناگون روایت شده منکوب شد و شهر باشرایط معتدلی (پرداخت «جزیه»)[۶] مجبور به تسلیم شد[۷]، در این موقع منطقهٔ جبال

۱ـ بلاذری ص ۳۲۲ و ۳۲۵ به‌بعد؛ بلاذری، انساب ج ۵ ص ۳۱؛ طبری ردیف اول ص ۲۶۳۵ و ۲۶۴۷ به‌بعد و ۲۶۵۱ تا ۲۶۵۳ و ۲۶۶۰ تا ۲۶۶۲؛ ابن‌سعد ج ۶ ص ۶۹ و ۱۱۱؛ تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۸۰ (و بنا به‌عقیدهٔ وی از سال ۶۴۵ سعدبن ابی‌وقاص)؛ یاقوت ج ۱ ص ۱۷۳، ج ۴ ص ۸۸؛ عقدالفرید ج ۲ ص ۱۹۹ (در اینجا والی عثمان)؛ ابن‌اثیر ج ۳ ص ۷ و ۱۰ به‌بعد و ۳۲ به‌بعد؛ کسروی، شهریاران گمنام ج ۲ ص ۱۶ تا ۲۱؛ Sebeos 105 - 110; Leontios 5 f. Stefan As 152; Elias 84 f; Caet. IV 676, 681 - 688, VII 61, 159 - 163, 220, 308 - 310

۲ـ سمعانی (روی ورق ۴۱) سپاهان را تلفظ و صورت ساسانی این نام می‌داند.

۳ـ بلاذری ص ۳۱۲؛ قمی ص ۲۵ به‌بعد؛ ابونعیم ج ۱ ص ۱۹ تا ۳۰؛ ابن‌اثیر ج ۳ ص ۷ به‌بعد. Elias 84; Caet. IV 678, V 6, VII 31.

۴ـ بلاذری ۳۱۲ به‌بعد (تاریخ فوق به‌عقیدهٔ بلاذری است)؛ طبری ۱ ص ۲۶۳۷ تا ۲۶۴۲، یاقوت ج ۱ ص ۹۷؛ ابن‌اثیر ج ۳ ص ۸ و ۱۲ به‌بعد؛ Caet. V 3 f.

۵ـ طبری ص ۲۸۰۱ به‌بعد؛ تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۸۰؛ برای جزئیات این مطلب رجوع کنید به «وضع حقوقی ایران نسبت به‌دستگاه خلافت» از همین کتاب و نیز: Karl V. Zetterstéen in der E I, VI. S. 30 f.

۶ـ رجوع کنید به: بخش «جزیه» از همین کتاب.

۷ـ طبری ۱ ص ۲۶۴۹؛ ابن‌اثیر ج ۳ ص ۸ به‌بعد.

سرزمین قوم ماد) لااقل از لحاظ نظامی کاملاً زیر سلطه و قدرت مسلمانان بود ، اما عُمّال یزدگرد سوم که هنوز در فارس شمالی می‌زیستند پیوسته مردم را تحریک می‌کردند و حتّی پس از سرکوبی قیام همدان باز موفق بدایجاد اغتشاشاتی در اماکن مختلف می‌گشتند و امید اهالی را به‌یك تغییر و تحول تازه‌ای زنده نگه می‌داشتند . از این‌رو برای آنچه تا به‌حال به‌دست آمده بود[1] ، لازم بود که تصرّف فلات ایران در تحت‌رهبری محلّی مسلمانان گسترش یابد، زیرا دیگر با وجود خواسته‌ها واحتیاجات نظامی در جبهه‌های دیگر (مصر وشمال سوریه) رهبری این اقدامات درایران عملاً از مدینه انتظار نمی‌رفت .

بدین‌ترتیب دسته‌های جنگی‌مسلمانان به‌سوی قزوین و ابهر و زنگان (زنجان) پیشروی کردند تا لااقل ایالت مادها را تا سلسله جبال کنار دریای خزر تأمین کنند و ارتباط مستقیم و مستحکمی با آذربایجان که در همان موقع در شرف اشغال بود،[2] برقرار نمایند . پس ازچند برخورد مسلحانه و دفع‌حملات دیالمه برضد استحکامات، فرمانده تازی‌موسوم به‌براء بن‌عازب پیروزگشت،ولی مقارن باآن و بعد ازآن‌کوششهای مکرّر برای نفوذ در قسمتهـای کوهستانی جنوب غربی ساحل دریـای خزر و دیلم و گیلان بدثمر نرسید[3] و فقط پس از انقیاد قطعی آذربـایجان و اشغال مناطق سرحدی ارمنستان به‌فرماندهی سراقة‌بن‌عمر ، دشت مغان و دربند به تصرّف تازیان درآمد وبا ارامنه قراردادی منعقد گشت[4] .

۱ـ بلاذری ص ۳۱۵ تا ۳۱۹ ؛ طبری ردیف اول ص ۲۶۸۰ تا۲۶۸۲ ؛ قوزانلو ج۱ص۳۳۹ تا ۳۴۶ (برای این عصر ص ۶۴۲ تا ۶۵۱) ؛ Michael II 424; Caet. IV 502 - 504

۲ـ به‌صفحات قبل از همین‌کتاب رجوع کنید. دراینجا وهم درسرحدات ارمنستان وقفقاز دایماً امر منجر به‌اصطکاکات و بگیر و ببندتازیان می‌شد . رجوع کنید به‌بلاذری ص ۳۲۲ ؛ طبری ۱ ص ۲۸۰۴ تا ۲۸۰۸ (از سالهای ٦٤٥ یا ٦٤٦ و ٦٤٧ = ٢٤ یا ٢٦ هجری ؛ بنا به‌عقیدهٔ ابومخنف) ؛ یاقوت ج۱ ص۱٦۰ به‌بعد، ج۷ ص ۸۰ به‌بعد .

۳ـ بلاذری ص۳۲۱ به‌بعد؛ طبری ۱ ص۲۶۶۳ تا۲۶۶۷؛ ابن‌اثیر ج۳ ص ۹ به‌بعد .

٤ـ بلاذری ص۳۲٦ تا ۳۲۸؛ ابن‌اثیر ج۳ ص۱۱؛ Sebeos 100 f.; Dorn. Schirw. 536 - 539.

بدین‌ترتیب با رفع مداخلهٔ خزریها[1] مقدّمات حمله به‌مرکز سیاسی و اقتصادی کهن ایران یعنی ری (رگس قـدیم نزدیك تهران) بـه‌وجـود آمد . در این مورد نیز – مانند سابق – قراردادهای برخی از اشخاص متنفذ و دهقانها (که تازیان آنها را پادشاه می‌نامیدند) با مسلمانـان – مخصوصاً قول و قرار سیاوخش (سیاوش) پسر مهران[2] – بود که وظیفهٔ مهم را ایفا می‌نمود ، و در نتیجهٔ خیانت ایشان – بـا وجود حمایتی که از طرف اهالی قسمتهای کوهستانی شمالی به‌ایرانیان می‌شد – ری به‌دست مهاجمان عرب افتاد ، اما باز دوباره از دست تازیان خارج شد و در سال بعد دوباره مورد هجوم قرار گرفت .

این دفعه شهر غارت و ویران شد . اما بزودی دوبـاره بنا گردید (زودتر از ۶۴۴ و ۶۴۵ مطابق ۲۳ و ۲۴ هجری نبوده)[3] این موفقیتها موجب شد که مسلمانـان به‌رهبری احنف بن‌قیس یمنی در سالهـای بعد (تا ۶۵۰–۶۵۱ مطـابق ۳۰ هجری) هم‌پیمانـان سابق ساکنان ری را که از قومس و گرگان بـودند نیز منکوب و مطیع سازند[4] .

هنگامی که قشون تازی در شمال بـه‌طور اساسی در امتداد جاده‌هـای بزرگ مخصوصاً جادهٔ تجارتی ابریشم ، به‌اقدامات نظامی خود مشغول بود ، پیشروی آنـان نیز در جنوب فلات دوباره آغـاز شد (در حدود سال ۶۴۳ میلادی) . در این مورد نیز تاریخی که به‌دست داده‌اند قطعی نیست و آنچه واضح است این‌است که سرانجام

۱– طبری ردیف اول ص۲۶۶۸ تا ۲۶۷۰

۲– برای نامها رجوع کنید به: Justi, Namb 299 214 f.

۳– بلاذری ص ۳۰۹ – ۳۱۹ ، طبری ۱ ص ۲۶۵۳ تا ۲۶۵۶ ، یاقوت ج٤ ص۳۸۰ به‌بعد؛ ابن‌اثیر ج۳ص۹؛ Caet. V 8-19, VII 33-37, 59 f.

٤– طبری ۱ ص ۲۶۵۷ به‌بعد ؛ تاریخ یعقوبی ج۲ ص ۱۸۸ ؛ یاقوت ج ۱ ص ۱۰۵ ، ج ۲ ص ۸۹۵، ج ٤ ص ۸۸ و ۹۸۱ ؛ ابن‌اثیر ج۳ ص ۱۰ ؛ Wellh., Sk. VI 110; Caet. V 19; VII 270 f.

فتح نهاوند توانست در این منطقه نیز پیشرفت نهایی را ممکن سازد و نفوذ درفارس یعنی تسخیر کوهستانهای سرحدی خوزستان نیز از این نظر به‌سهولت انجام شد، که تازیان همانطور که گفته شد قوای‌خود را از راه دریا پیاده نمودند، ولی معذالك پیشروی در این منطقه بسیار دشوار بود و قدم بدقدم انجام می‌گرفت. در اینجا مسلمانان علی‌رغم مقاومت سرسختانه و مشهور شهرك که سرانجام در نبرد ریشهر (راشهر) نزدیك توج (بدزبان ایرانی «توك» است) قهرمانانه کشته شد و با وجود شورشها و قیامهای متعددی که پس از آن سدِّ راهشان بود، رفته رفته به‌شهرهای واقع بین ساحل تا گذرگاه رودخانهٔ کور (مرودشت) دست یافتند و شهرهای نوبندگان و کارون و شیراز و پس از چندی ارگان (ارّجان) در کنار نهر طاب و گاهی نیز اصطخر نزدیك تخت جمشید مورد حمله قرار گرفت و سرانجام سینیز در ساحل دریا نیز به‌دست عثمان‌بن ابی‌العاص ثقفی که از بصره به‌ابوموسی کمك می‌کرد به‌تصرّف تازیان درآمد[1].

تجدید قوای تازی از طرف جنوب بین‌النهرین در عهد خلافت عثمان (۶۴۴–۶۴۵ میلادی) سبب شد که مسلمانان طی جنگهای تازه‌ای به‌سوی فسا و دارابگرد پیشروی کنند، اما حملات و قیامهای گوناگون کُردها[2] باردیگر فاتحان را به‌وضع وخیمی دچار ساخت، ولی در عین حال همیشه تلاش و کوششهای تازیان به‌پیروزی منتهی می‌گشت و همین باعث شد که درسال (۶۴۹/۵۰ مطابق با ۲۹ هجری) تصرّف

۱– بلاذری ۳۸۳ به‌بعد و ۳۸۹ به‌بعد؛ طبری ۱ ص ۲۶۹۴ تا ۲۶۹۹ و ۲۷۱۳ تا ۲۷۲۰ و ۲۸۱۰ و ۲۸۳۳؛ یاقوت ج۱ ص۷۳۷ و ج۲ ص۵۶۰ و ۷۳۶ و ج۳ ص۵ و ۲۰۴ و ۸۹۱ وج۴ ص۲۲۴ و ۷۱۸ و ۸۱۷؛ ابن‌اثیر ج۳ ص ۱۵ به‌بعد و ۳۸؛ Wellh., Sk. VI 111f.; Caet. V6f., 19-27, VII 31 f. (آیا شهرك واقعاً تازه درسال ۶۴۸ تا ۶۵۰ میلادی مطابق با ۲۸ تا ۲۹ هجری سقوط کرده است؟) – برای اسامی رجوع کنید به: Justi, Namb. 292 lks (یا اینکه نام واقعی چهرك؟).

۲– رجوع کنید به فصل «وضع ایران از نظر زبان» از همین کتاب.

قطعی اصطخر باستانی و شهر گور (بهعربی جور در اردشیر خوره)[۱] بهوسیلهٔ حملهٔ شخص خود، والی بصره عبدالله‌بن‌عامر بن کریز میسر شد . تازه در این موقع یزدگرد سوم از راه کرمان بهخراسان (مرو)[۲] گریخت وبدین‌ترتیب راه بهسوی کرمان‌یعنی بهسوی هدف حملات آیندهٔ عرب آزاد شد .

همچنین در این منطقه قوای بومی قبیلهٔ قفص (کوفج یا کوفغ)[۳] واقع در سرحدات جنوب شرقی که با وجود هر نوع کوششی برای برقراری تعادل پیوسته‌ایجاد اشکالاتی‌می‌نمودند ، نتوانست پایداری‌کند اگرچه در آغاز امر موفقیت بهدست‌آورده بود . پایتخت ایالتی این قسمت یعنی شهر گیرفت (جیرفت) و جزیرهٔ هرمز بدون مقاومت قابل ذکری سقوط کرد (۶۵۰-۶۵۱ میلادی) ، اما جنگهای کوچك محلی با ساکنان مناطق کوهستانی‌که دستیابی بهآنان تقریباً امکان ناپذیر بود ، سالها وحتی دهها سال طول کشید[۴] و بسیاری از اهالی ، آن مملکت را ترك گفتند و بههندوستان رهسپار شدند .

۱ــ بلاذری ص۳۸۸ بهبعد؛ تاریخ یعقوبی ج۲ ص۱۹۲ بهبعد ؛ Caet VII 32, 61f, 147-151, 164-166, 219 f., 248-256, 271-273. «گور» همان فیروزآباد فعلی است، رجوع کنید به: Clément Huart in der EI, II, 119

۲ــ رجوع کنید به : بلاذری ص ۵۱۵ تا۵۱۹؛ طبری۱ ص۲۶۸۰ تا ۲۶۸٤ (بیان سیف) و ۲۸۶۷ ؛ ابن‌سعد ج٦ ص۳۲؛ ابونعمان ج۱ص ۳۳؛ دینوری ص ١٤٨ بهبعد ؛ Elias 84; Michael 418 (از یك اقامت پنج ساله در سیستان صحبت می کند) Caet VII 271f., 293-300.

خبری را که طبری۱ (ص۲۸۷٦) دربارهٔ فرار یزدگرد نقل می کند وبهتر ازهمه با پیشرفت تدریجی تازیان‌مطابقت دارد شایستهٔ این است‌که بهظن قوی پذیرفته شود . ولی بهطور مشهود اطلاعات دربارهٔ اقامت «شاه» نسبت بهتازیان‌همیشه فقط مبهم می‌باشد .

۳ــ رجوع کنید بهفصل « وضع ایران ازنظر زبان) ازهمین کتاب .

٤ــ بلاذری‌ص ۳۸۹ تا۳۹۲؛طبری۱ ص۲۷۰۰ تا۲۷۰٤ و۲۸۲۸ بهبعد؛ یاقوت‌ج۲ص۵۱۳ وج٤ ص۲٦٥ ؛ ابن‌اثیرج۳ص۱۳ بهبعد وص٤۹ ؛ یاقوت ج۷ ص۲٤۳ Caet. VII 271-274. - Jan Henrik-Kramers in der EI, II 1106 . دربارهٔ هجوم تازیان بهکرمان و اولین سکه‌هایی که درآنجا رایج گشته است رجوع کنید به: George C. Miles : Some new light on the history of Kirman in the first century of the Hijraa, in : James Kritzek und R. Bayby Winder (hrsg) The World of Islam (Hitti-Festschrift) London und Newyork 1959, S. 85-98

پیشروی از طـرف سیرگان واقع در منطقهٔ کرمان بـه‌سوی شمـال شرقی (۶۵۰ـ۶۵۱ میلادی) از راه پهرگ و از میان کویر نمک‌زار ایران بـه‌طرف زالق و زرنگ به‌رهبری ربیع بن‌زیاد حارثی و پس از نبردهـای بسیار در مغرب سیستان (که به‌عربی سجستان نـامیده می‌شود) بدین‌جهت به‌طور قـابل ملاحظه‌ای سهولت یافت که حکمران محلی («شاه») این منطقه با برادرش ژونبیل[۱] درنزاع وکشمکش بود و ژونبیل به‌اطاعت‌تازیان گردن نهاد ودر نتیجه‌قشون تازی از زرنگ تا نزدیکی قندهار و همچنین نـاحیهٔ رُخج (Arachosien) پیش رفت و درآنجا نبرد بـا قبایل کوهستانی واقع در بُست و زابلستان و همچنین پیشروی به‌جـانب کابل (که در آن زمان مسکن بودائیان بود) و مناطق آن سوی کابل سالها طول کشید، و اگرچه پس از جنگهای کوچك[۲] سخت و طولانی و بعد از مداخلات شدید علی (ع) (۶۵۶ـ۶۶۱ میلادی) در ادارهٔ حکومت، ژونبیل دومرتبه سرپیچید و تازیان را موقتاً تحت فشار سختی قرار داد[۳]، ولی لااقل راه ورود به‌این سرزمین‌که دسترسی به‌آن مشکل بود تـا نـاحیهٔ رُخج گشوده شد و قسمت اساسی آن در تحت حکومت نمـایندهٔ فعّال تازی عبدالرحمن بن سَمره تأمین یافت[۴].

علاوه براین، این ناحیه نقطهٔ اتکایی برای اشغـال مکران به‌رهبری حکم‌بن عمرو تَغلبی و دیگران شد. دراین‌جا باز نبردهای سختی که فقط محلی بود به‌وقوع پیوست و تازیان چندین بـار از سرحدات‌گذشتند و لیکن توقف در خود این مناطق هنوز از طرف خلیفه ممنوع بود[۵] و بدین ترتیب با دست‌یابی تازیان بدسرحدات‌شرقی

۱ـ رجوع کنید به‌فصل «سازمان اداری ایران: ایالات»، ازهمین کتاب و به: Justi, Namb. 384 f. لغت Zenbil (ولی بدون بیان اصل ریشهٔ آن)

۲ـ طبری ۱ ص ۲۸۲۹ و ۱۰، Chirshman 112-111

۳ـ بلاذری ص ۳۹۲ تـا ۳۹۷؛ طبری ج ۱، ص ۲۷۰۵ به‌بعد؛ یعقوبی، بلدان ص ۲۸۱، ابن‌اثیر ج۳ ص۱۷؛ تاریخ‌سیستان ص ۸۰ تا ۸۵ و ۱۰۰ و ۱۰۶؛ Caet VII 276-280

۴ـ بلاذری ص۳۹۶ به‌بعد؛ ابن‌سعد ج۵ ص۳۳؛ ابن‌اثیر ج۳ ص۱۷۴

۵ـ طبری ۱ ص۲۷۰۶ تا ۲۷۰۸؛ ابن‌اثیر ج۳ ص۱۷ به‌بعد و ۱۷۴ و ۱۷۷ (سال ۶۶۳ـ۶۶۴ میلادی = ۴۳ و ۴۴ هجری)؛ Elias 86.

مناطق ایران موقتاً سرحدات شرقی قلمرو قدرت اسلام نیز تثبیت گردید.

این واقعیت یعنی تسلّط تازیان برجنوب شرقی ایران دست‌یابی ایشان را به‌شمال شرقی آن کشور به‌سرعت شگفت‌انگیزی ممکن ساخت و ایرانیان در برابر تازیان به‌استحکامات و پایداری خود در سرحدات خراسان که دوّمین مرکز و هستهٔ اصلی کشور بود امیدوار بودند و برطبق جریانی که اردوکشی تازیان تا آن‌زمان‌گذرانده‌ بود حدس می‌زدند که در آینده نیز مسلمانان در امتداد جادهٔ ابریشم به‌حملاتی دست‌ خواهند زد، ولی این انتظار در آغاز عملی نشده. احنف بن قیس که بر حسب ظاهر[1] از جنوب غربی پیشروی می‌کرد، غفلتاً از راه طبسین به‌سوی کوهستان حمله کرد (آن طور که معلوم است ۶۵۰ ـ ۶۵۱)[2] (در حالی که هرات را که در آن موقع گریزگاه بقایای هیاطله‌بود مورد حمله‌قرار نداد)[3] سپس مستقیماً به‌سوی شمال برگشت و به‌جانب مرو (شاهگان) که مقرّ یزدگرد سوم بود پیش رفت، درحالی‌که دسته‌های دیگر با هجوم به‌سوی نیشابور و بیهق و نسا در شمال غربی و از آنجا به‌جانب سرخس واقع در شمال[4]، جناح چپ قشون را تشکیل و تقویم می‌نمودند و همزمان با آن، ارتباط با قشون‌های دیگر تازی را در قومس (کومش) و گرگان برقرار نمودند و تا آنجا که ممکن بود از پشت استحکامات سرحدی ایرانیان می‌گذشتند.

دراین حال یزدگرد سوم ناچار بود به‌جانب مروالرود بگریزد و در آنجا

۱ـ طبری ۱ ص ۲۸۸٤ به‌بعد بالصراحه متذکر این امر است، ولی در جنب آن اخبار آحادی حاکی است که وی از اصفهان آمده است. ۲ـ برطبق گفتهٔ بلاذری ص ٤۰۳. ۳ـ رجوع کنید به: Caet. VII 488 ٤ـ بلاذری ص ۳۱٦ و ٤۰۳ تا ٤۰۵؛ طبری ۱ ص ۲۸۸٤ ـ ۲۸۸۸؛ ابن‌سعد ج ۵ ص ۳۲ به‌بعد؛ تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۹۲ به‌بعد؛ یعقوبی، بلدان ص ۲۷۸ تا ۲۸۰؛ ابن‌حوقل (چاپ دوم) ص ٤۳۱؛ اصطخری ص ۲۷۳؛ مقدسی ص ۳۲۱؛ Caet VII 275 f, 281-283.

پس‌از ، از دست رفتن قریب تمام کشور خویش‌از قاغان (خاقان) سرزمین ترکستان غربی و از حکمران سغدی و امپراطور چین استعانت بجوید[۱] ، فرمانروایان آسیای میانه که خود با ایرانیان خصومت داشتند چون از خطرات حملات قوم تازی که تا آن موقع برای آنان ناشناس بود ، هراسیده بودند ، نیروهایی به‌کمك شاهنشاه ایران فرستادند، لیکن این دسته‌ها ضعیف‌تر از آن بودند که بتوانند تازیانی را که در اثر کامیابی خویش پیوسته با شور و شعفی بیشتر مترصد شکار تازه‌ای بودند از حرکت بازدارند . یزدگرد سوم به‌سوی بلخ گریخت ، و جلو دیوارهای این شهر میان تازیان (خصوصاً کوفیان) و ایرانیان و دیگرملل آسیای میانه که به‌کمك ایرانیان شتافته‌بودند (تخاریان ، گورکانیان و چغانیان) جنگی درگرفت که باز هم بدشکست ایرانیان منجر شد . یزدگرد از معبر و گدار قدیمی‌ترمذ از جیحون گذشت وبدین‌ترتیب خراسان تا تخارستان و هرات با پوشنك و بادغیس به دشمن تسلیم شد . تالگان (طالقان) به‌میل و اختیار ، و فاریاب به‌زور ، یوغ اطاعت را به‌گردن نهاد، اما در طوس مدتی سلسلهٔ محلّی مرزبان[۲] (کنارنگ) برقرار ماند .

شاهنشاه ایران این آرامش موقت را که دراثر اقدامات متفرق به‌وجود آمده‌بود ، غنیمت شمرده وچون دریافت‌که سغدیان و فرغانیان نمی‌خواهند او را بپذیرند با حمایت شخص خاقان ترك به‌بلخ بازگشت . تازیان که خود به‌خود از شرّ مأموران پنهانی این فرمانروا رنج می‌بردند دیگر تاب نیاوردند و احنف بیدرنگ بالشکریان بصری و کوفی به‌مقابلهٔ او شتافت ودر مصافی دشوار و طولانی که به نبردهای کوچك چندی تقسیم شد و تا دل شب طول کشید ، متحدین را شکست داد . یزدگرد کوشید

۱ـ Franke II 368f. (در این باره =) T'ang-schu, Kap. 198, S. 3614/2 dazp
۲ـ دراین‌باره رجوع کنید به: Vlad. Minorsky in der EI, IV 1056.

تا با کمك وجوهی که از خزانهٔ کشور همراه داشت بار دیگر در مرو مقرّی برپاسازد، اما چون دهقانان فرمان وی را مبنی براینکه یا با خاقان همکاری کنند و یا به‌چین بگریزند نپذیرفتند و به‌عقد قراردادی با تازیان ابراز تمایل نمودند. کار به‌اختلاف و کشمکش کشید و در نتیجه اعیان و بزرگان، خزانهٔ کشور را به تصرّف در آوردند و فرمانروای خودرا مجبور ساختند تا به‌سوی خاقان بگریزد. وی با خاقان ازجیحون گذشت و در فرغانه اقامت گزید، ولی در همان هنگام که احنف مقرّ خود را در مروالرود محکم می‌ساخت و کوفیان در چهار دهکدهٔ مجاور مستقر می‌شدند، یزدگرد خبری مشعر بر رد تقاضای کمك از چین دریافت کرد و نتوانست برای آشوبگران و محرکانی که وی پیوسته به‌خراسان‌وسایرایالات ایران می‌فرستاد کمك‌نظامی بفرستد[۱]، به‌طوری که اگرچه قیامها‌وشورشهای مختلف که به‌طور پراکنده وغیر مرتبط برگزار- می‌شد (مثل قیام کُردان نزدیك اهواز[۲] و در فارس[۳] و سیستان[۴] و کوهستان[۵] و ری[۶] و خراسان[۷]) برای تازیان بسیار گران تمام شد، ولی با این وصف نتیجه‌ای حاصل نشد و تحولی واقعی بدوجود نیامد. قتل جابرانهٔ یزدگرد سوم در سال (۶۵۱–۶۵۲ میلادی ۳۱ هجری) که مطابق معتمدترین روایات بدست آسیابانی در نزدیکی مرغاب هنگام خواب اتفاق افتاده[۸] تقریباً خطرهای تهدیدآمیز سلسلهٔ ساسانیان را از میان برد.

۱– بلاذری ص ۴۰۶ تا ۴۰۸ ؛ طبری ۱ ص ۲۶۸۱ تا ۲۶۹۲ ؛ یعقوبی بلدان ص ۲۹۱ ؛ سمعانی ص ۸۲ (روی ورق) ؛ یاقوت ج ۳، ۱۶۷ ؛ ابن اثیر ج ۳ ص ۱۳ تا ۱۵ Sebeos 131 f; Elias 86; Caet. VII 283-292, 460-492, VIII 3.

۲– طبری ۱ ص ۲۷۰۸ تا ۲۷۱۱ ؛ ابن اثیر ج ۳ ص ۱۸

۳– رجوع کنید به‌صفحات قبل و به‌طبری ۱ ص ۲۸۲۹ به‌بعد.

۴– ابن اثیر ج ۳ ص ۴۳ به‌بعد.

۵– ابن اثیر ج ۳ ص ۵۲

۶– بلاذری ص ۳۱۸

۷– در تحت رهبری قارن سال ۶۵۳–۶۵۴ ؛ طبری ۱ ص ۲۹۰۵ به‌بعد؛ ابن اثیر ج ۳ ص ۴۷ تا ۴۹ Caet. VIII 3-7 ؛ در زمان علی : بلاذری ص ۴۰۸ ؛ تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۱۳ ؛ Caet. IX 557f.

۸– طبری ۱ ص ۲۸۷۲ تا ۲۸۸۳ . دینوری ص ۱۴۸ ؛ ابن اعثم (Ouselev) ج ۱ ص ۱۶۰ تا ۱۶۵ ؛ ابن اثیر ج ۳ ص ۴۵ به‌بعد؛ (بنا به‌عقیدهٔ وی در جنگ کشته‌شده) I.entios 5 ؛ (بنا به‌عقیدهٔ ←

گرچه پیروز، پسر یزدگرد از ادعای خود صرف نظر نکرده بود، ولی فریادهای استغاثه‌آمیز وی (از تبعیدگاهش به سوی چین) بی‌نتیجه[۱] ماند و به این ترتیب به بی‌اهمیتی محکوم گردید[۲] در این حال دیگر جلوگیری از تصرّف مروالرود و سرزمینهای گورکان و تخارستان و بلخ از طرف احنف‌بن قیس[۳] درسال ۶۵۲ میلادی ـ باوجود اینکه قیامهای بومی پس از اشتعال آتش جنگ داخلی رو بفزونی می‌رفت ـ میسّر نبود. چنانکه قراردادهای محلّی (نظیر قرارداد با مرزبان مرو در سال ۶۵۶ـ۶۵۷ میلادی برابر با ۳۶ هجری)[۴] تنها یك متارکهٔ جنگ محسوب می‌شد.

اندکی قبل از این تاریخ، تازیان به اقدامی دست زدند که پیش از آنان و هم بعد از آنان بعضی از فاتحان ایران در راه انجام آن کوشیده بودند و تقریباً هیچ وقت بنتیجهٔ واقعی نرسیده بودند: بدین معنی که در سال ۶۵۰ـ۶۵۱ میلادی (۳۰ هجری) کوفیان که به‌طور کلی در خراسان از قبایل دیگر تازی عقب افتاده بودند به جبران مافات برآن شدند که برخلاف قراردادی که در سابق بسته بودند ـ به‌تصرّف گرگان و مازندران (طبرستان) همت گمارند وبه‌این ترتیب بدسرزمینی فرودآیند که ازلحاظ جغرافیایی درسطح‌پستی واقع شده وکاملاً آب وهوای دیگری دارد یعنی به‌سرزمینی گرم و مرطوبی که در جنوب دریای خزر واقع‌است. این اقدام (که محتملاً نوادگان

← وی ازطرف هیاطله کشته شده) Caet. VII 437 - 452 sebeos 132 (بنا به‌عقیدهٔ وی آسیابان «ترك» بوده است) .Michael 421f (این‌عقیده که جسد وی‌را زیر نظر قسیسی ازرودخانه‌یافتند و قاتل اورا کشتند وجسدش در تخت‌جمشید (اصطخر) به‌خاك‌سپرده شده‌است؛ افسانه‌ایست مبنی برتمایلات) Tolstov, Civ 222-8

۱ـ T'ang-schu 3614/2. Franke II 368f; III 357f. دربارهٔ نام پیروز (PIWČ) رجوع کنید به: Justi, Namb 247-250, 249 Nr. 42.

۲ـ Marshall Broomhal: Islam in China, A neglected problem, London 1910, S. 13f. 14-19. Chav., Doc 172f.; Franke II 369f., III 356f.;

۳ـ طبری ۱ ص ۲۸۹۷ تا ۲۹۰۴ـ Caet. VII 487-493, 495f.

۴ـ طبری ۱ ص ۳۲۴۹؛ یاقوت ج ۳ ص ۴۰۹ به‌بعد Caet. IX 226; Gibb, Conq. 15.

پیغمبر اسلام (ص) یعنی حسن و حسین(ع) نیز در آن شرکت داشتداند) باوجود انعقاد قرارداد ظاهری بی‌نتیجه ماند[1] وسبب بقای سلسلهٔ سلاطین زرتشتی تا قرنها بعد در آن سرزمین گردید[2] و بدین ترتیب این مناطق به‌صورت پناهگاهی برای زندگی قدیمی ایرانی در آمد و بدین سبب راه قدیم به سوی آسیای میانه در این قسمت تا مدتها به مخاطره افتاد[3]، بطوری که ناگزیر می‌بایست عبور و مرور از راه‌بی‌راههٔ بسیار طولانی‌تری انجام گیرد.[4]

۱ــ بلاذری ص ۳۳۵ ؛ طبری۱ ص ۲۶۵۷تا ۲۶۶۰، ۲۸۳۶ به‌بعد؛ ابن‌اسفندیار ۹۸تا۱۰۰؛ یاقوت ج۶ ص۱۹ تا۲۱ ؛ اولیاءالله آملی ص۲۶ تا ۲۸ ، ۳۵ تا۳۷ ؛ ابن‌اثیر ج ۳ ص ۴۱ ؛ Caet. VII 301-308- نظیر یک چنین اقدامی برضد دیلم (سال۶۵۶ـ۶۵۷میلادی=۳۶هجری) تقریباً جایی ذکر نمی‌شود (بلاذری‌ص ۳۲۲) وبدون نتیجه ماند: Caet. IX 225f. ۲- حملهٔ عمربن ابی‌صلت (دشمن حجاج) درسال۷۰۲ میلادی(=۸۳هجری) براستقلال اسپاهبذ عقیم‌ماند : ابن‌اثیر ج۴ ص۱۹۰ــ Melgunof 48f., 55. ۳ــ طبری ۱ ص ۲۸۳۹
۴ــ رجوع کنید به‌فصل «اوضاع اقتصادی» بخش «راه‌سازی»

دورهٔ امویان

با مرگ یزدگرد سوم تسخیر ایران خاتمه یافت ، ولی نه به‌این معنی که در کشور صلح و آرامش کامل برقرار گشت ، بلکه ماهیّت سالهای بعد را ناراحتی‌ها و شورشهای گوناگون تشکیل می‌داد و این شورشها با فواصل بزرگ و کوچک تا زمان سقوط امویان که ازسال ۶۶۱ میلادی (مطابق ۴۱هجری) در دمشق فرمانروا- بودند ادامه داشت .

مبارزاتی که این سلسله با احزاب و دسته‌های سیاسی و مذهبی داشتند[۱] بارها به‌ایران نیز سرایت می‌کرد ، و قبل از همه مناطق جنوبی ـ خوزستان و فارس و سیستان ـ اغلب هدف آن دسته از تازیان بود که در این کشمکش‌ها از سرزمین بین‌النهرین رانده شده بودند . از بین این دسته‌ها ، در درجهٔ اول ، باید خوارج را نام برد که اولین پیشروان آنان (حتی قبل از آنکه این کیش و آیین استحکام وقوام یابد) در سال ۶۵۶ـ۶۵۷ میلادی (مطابق ۳۶ هجری) بدرهبری حسکة بن عتاب تا زرنگ (مصب هلمند = هیرمند) پیشروی کردند ، اما چون وجودشان برای قشون

۱ـ دربارهٔ جانبداری وغرض‌آمیزی تاریخ‌نویسان رجوع کنید به‌نوشتهٔ حبیب زیات: « مزاعم المورخین العباسیین فی‌وصف شره‌الامویه» در « مشرق » بیروت ۱۹۴۸صفحات ۱۶۱ تا ۱۶۷ به‌طور کلی رجوع شود به: Wellhausen, Opp. (فهرست منابع ، شمارهٔ ۳۷۳) .

پادگان سیستان مخاطره[۱] داشت، سرداری که از طرف علی (ع) خلیفهٔ مسلمانان به‌آنجا گسیل یافته بود، ایشان را از میان برداشت.

اگرچه سپاه خوارج در سرحد کردستان (حوالی شهرزور)[۲] در عهد خلافت علی (ع) از لحاظ کمیّت هنوز اندك بود، ولی به‌زودی متناسب با اهمیّت روزافزونی که این نهضت مذهبی (و اجتماعی) پیدا نمود، به‌شدّت فزونی یافت و از سال ۶۸۷/ ۶۸۸ میلادی (مطابق ۶۸ هجری) در جنوب غربی ایران، میان خوارج ازرقی[۳] به‌رهبری زبیر بن ماحوزی و قطری بن فجاءة، و سپاهیان دولت که اغلب تحت فرماندهی مهلب (از قبیلهٔ ازد) سردار فعال و آزمودهٔ خراسان بودند[۴] جنگهای طولانی و دشواری در جریان بود که از فارس پیوسته به‌خوزستان و بین‌النهرین و همچنین به‌اصفهان و سیستان و کرمان سرایت می‌کرد[۵]. این جنگها توأم بود با کشمکش‌ها و اختلافات بزرگ ناشی از مبارزات داخلی میان امویان و عبدالله بن زبیر که سکه‌های او از اصطخر و دارابگرد («۶۸۲ ـ ۶۸۳» میلادی مطابق با ۶۳ هجری) به‌دست آمده است[۶]، و تازه بلاواسطه قبل از پایان

۱ـ رجوع شود به‌صفحات گذشته در بارهٔ اوضاع خراسان وسیستان ونیز ؛ بلاذری، ص۳۹۵؛ ـ Caet. IX 229f., X192.; — Elie Adib Salem: Political theory and institutions of the Khawarij, Baltimore 1957

۲ـ طبری؛ ردیف۱، ص۳۴۳۷ به‌بعد ـ ابن‌الاثیر، ج۳، ص۱۴۹ . ونیز : Schwarz VI 698

۳ـ شهرستانی (ملل ونحل)، (قاهره)، ج۱، صفحات ۱۶۱ تا ۱۶۵ . رجوع کنید به : همین کتاب فصل خوارج ؛ و به: E I, I 563 f.

۴ـ العقدالفرید: ج ۱، صفحات ۵۷ تا ۵۹ ؛ یاقوت . ج۱، ص ۵۷ به‌بعد ـ رجوع کنید به ؛ Karl Vilhelm Zetterstéen in der E I, III 691 f.

۵ـ بلاذری (انساب‌الاشراف). ج۴، ص۱۱۲ به‌بعد و۱۵۸ به‌بعد؛ ج۵، صفحات ۲۵۲، ۳۳۲؛ ج۱۱، صفحات ۱۱۰تا۱۱۴و ۱۱۸ تا ۱۲۴ و۱۳۵ ؛ ـ طبری ردیف ۲، ص۵۸۳ و۵۸۷ به‌بعد وصفحات ۷۵۳ تا ۷۶۵ (بنا به نقل ابومخنف)؛ ـ اغانی، (قاهره). ج۳، ص۲۹۵، ج۶، صفحات ۱۴۲ تا ۱۵۱؛ ـ اغانی (بولاق) ج۱۱، ص ۱۶۴ ؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۴، صفحات ۱۰۹ تا ۱۱۲؛ ـ یاقوت. ج۵، ص۱۰۰ به‌بعد؛ ـ تاریخ سیستان، صفحات ۱۰۹ تا ۱۱۳ ـ Schwarz VI 698. ؛ (بنا به‌کامل المبرد) ـ Brünnow 35-49 ونیز رجوع کنید به‌همین کتاب فصل خوارج.

۶ـ Nützel I 39f.; Lavoix I, S. 52, Nr, 114

این مبارزات، (سال ۶۹۲)[۱] یعنی درسال ۶۹۱/۶۹۲ میلادی (مطابق ۷۲ هجری) حملهٔ متمرکزی برضد خوارج، که از کرمان تا دارابگرد پیشروی کرده بودند، میسر گشت و خوارج با وجود موفقیت و پیروزی خویش بر برادر عبدالعزیز، خلیفهٔ وقت، ناگزیر شدند به منطقهٔ کوهستانی خوزستان عقب‌نشینی کنند.[۲] این مبارزات تازه پس از انتصاب حجاج به حکمرانی بین‌النهرین (۶۹۳/۶۹۴ میلادی برابر با ۷۴ هجری)[۳] حقیقتاً صورت جدی به‌خود گرفت وحجاج، مهلّب را درمقام فرماندهی کل تأیید کرد. امّا درنتیجهٔ کشمکش داخلی میان افسران، که پس از انهدام دسته‌ای از سپاهیان مسلمان در کارون (۶۹۴/۶۹۵ میلادی برابر با ۷۵ هجری) صورت گرفت، موقتاً وی را معزول کرد[۴]. با تمام این احوال، سرنوشت خوارج‌را تازه اختلاف‌نظر درمیان‌خود ازرقیان معلوم کرد. چه اینکه پیدایش اختلاف عقیده در کیش و آیینی که می‌خواست پیشوایان خود را پس از هر ارتکاب به گناهی تعویض کند، غیرقابل اجتناب بود، زیرا بطور قطع همیشه دربین عده‌ای از مؤمنان به این آیین، بهانه و دلیلی برای این گونه تعویض و تبدیلی وجود داشته است. سرانجام در اثر یك چنین علتی که جزئیات آن با وضوح کامل روایت نشده است، و هم به‌سبب کشمکش واختلاف برسراجازهٔ استعمال اسلحهٔ زهرآلود (چنانکه قطری مجازمی‌دانست)،

۱ـ بلاذری (انساب‌الاشراف) ج۵، صفحات ۳۳۷ تا ۳۴۷؛ ـ اغانی، (قاهره)، ج۹، ص۳۰۵؛ ـ اغانی، (بولاق)، ج۱۰، ص۱۵۴ و ج ۱۷، ص۱۶۲؛ ـ العقدالفرید، ج۱ ص۱۳۲، ج۳، ص ۱۸؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ۴، ص۱۳۴ به‌بعد، ـ Maximilian Streck in der EI, I 936, S.V. Dair al-Djàthalik.

۲ـ تاریخ یعقوبی، ج۲، صفحات ۳۱۶ تا ۳۱۹ و ۳۲۴ به بعد؛ ابن‌الاثیر، ج۴، صفحات ۱۳۲ تا ۱۳۴

۳ـ طبری، ردیف۲، ص۸۶۳؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۴، ص۱۴۱؛ ـ ونیز: Pellat, 209, 211; Henri Lammens in der E I, II 214-216; Martin Hartmann in der E I, II 551 f.

۴ـ بلاذری (انساب‌الاشراف)، ج۴، صفحات ۱۵۸ تا ۱۶۸؛ طبری، ردیف۲، صفحات ۸۷۵ تا ۸۸۰؛ ابن‌الاثیر، ج ۴؛ ص ۱۴۱ به بعد و ۱۵۰ به بعد.

انشعابی بین آنها به‌وجود آمد ، و فقط یك پنجم تا یك چهارم ایشان باقطری همراه شدند و وی با ایشان به‌جانب مازندران گریخت و درآنجا به‌زودی در جنگی نابودشد وبقیهٔ لشکریان، با عبدربه‌الکبیر بیعت کردند و او نیز اندك مدتی پس ازتسلیم گیرفت، که باسرسختی ازآن دفاع می‌شد، کشته شد.[1]

اگرجریان طغیانهای خوارج‌رادرایران‌بنگریم به‌خوبی مشاهده‌می‌شود که بطورکلی این شورشها نهضتهائی بوده که از خارج به‌ایران آمده بود. امّا قیامی که‌درسال ۶۹۶/۶۹۵میلادی برابر با۷۶هجری به‌وقوع پیوست، بااین‌جنبشها از طرف مطرّف‌بن مغیره (که به‌زودی در جنگ باقشون حجاج بن یوسف در اصفهان به‌قتل رسید)[2] صورت گرفت،جنبهٔ‌سیاسی داشته است. بنابراین ، ایران منطقهٔ عقب نشینی ملحدانی بود که از نواحی‌مرکزی بین‌النهرین رانده شده، در این سر زمین کوهستانی در جستجوی پناهگاهی بودند. و بندرت اتفاق می‌افتاد (مثلا درسال ۶۸۷/۶۸۶ میلادی برابر ۶۷ هجری) که در ری[3] ساکنان بومی- به‌علت تنفری که‌ازاسلام‌وعرب‌داشتند، ویابه‌واسطهٔ بیزاری از آشوبهای ناشی ازمبارزات بین‌قبایل وقدرت‌طلبان[4]، که اثرآن به کشورایران‌نیز کشانده شده بود - با ایشان موافقت و همراهی داشته باشند. تازه پس از مدت زیادی یك‌ترکیب واقعی بین عقاید خوارج و قومیت ایرانی ، و آن نیزدر گوشه‌های دورافتادهٔ کشور(مانند سیستان‌در دورهٔ صفاریان)[5] ، به‌وقوع پیوسته‌است ، وحتی

۱– تاریخ یعقوبی ، ج۲ص۳۲۹ به بعد ؛ – طبری ، ردیف۲ ، صفحات ۱۰۰۳ تا۱۰۲۲ ؛ – ابن‌الاثیر، ج۴، صفحات۱۶۹ تا ۱۷۲ ؛ – رجوع کنید به همین‌کتاب فصل خوارج ، و به : Wellh. و Opp. 39 f .

۲– طبری ، ردیف ۲ ، صفحات ۹۸۶ تا ۱۰۰۳ –.

۳– بلاذری (انساب‌الاشراف) ، ج۱۱ ص۱۱۸ ؛ – طبری ، ردیف۲ ، صفحات۸۲۸ تا ۸۲۹ ؛ ابن‌الاثیر ، ج ٤ ، ص۱۱۲ ؛ – Wiet 167 f.

٤– درتاریخ‌سیستان : ۶۸۱/۶۸۰ میلادی برابر با ۶۱ هجری؛ ابن‌الاثیر ج ٤ ص ۳۹ .

۵– شهرستانی (ملل و نحل) ، (قاهره) ، ج ۱ ، ص ۱۶۸ ؛ = شهرستانی Haarbrücker ، ج۱ ص۱۳۸ به بعد . رجوع کنید به‌فصل خوارج ازهمین‌کتاب .

در قرن هفتم میلادی (قرن اول هجری) هنوز میان این‌دو، هیچ وجه مشترکی موجود نبوده است.

درعین حال شورشهایی که بوسیلهٔ خوارج درجنوب ایران به‌وجودمی‌آمد تأثیر ممتدی درجنگهای واقع‌درسرزمین کوهستانی شرقی داشت. این‌شورشها پس‌از آنکه نواحی‌مرکزی ایران به‌دست مسلمانان افتاد، بازهم ادامه یافت، و قسمتی‌ازاین‌جنگها به‌دست‌مؤمنینی رهبری‌می‌شد که امتحان واقعی‌مذهبی‌خود را درجهادمی‌دانستند[۱] وباصراحت‌کامل درپی‌شهادت می‌کوشیدند[۲]، حتی‌این‌دسته تقریباً هرساله در تابستان به‌تفتیش و تعقیب مخالفان خود می‌پرداختند، به‌طوری که به‌زودی باعث دهشت همسایگان (مثلا در سغد وهمچنین درآسیای صغیر) گشتند[۳]. دراین‌موقع رهبراصلی‌قیام‌محلی، ژونبیل‌بود که تحت‌نفوذ وی اهالی‌کابل درسال ۶۸۲/۶۸۳ میلادی (مطابق ۶۳ هجری) به‌مخالفت مسلمانان علم طغیان برافراشتند[۴] و در«جنزه» آنان را شکست خونینی دادند و ایشان را به‌تخلیهٔ تمام شمال شرقی استان سیستان (سیستان آن زمان) مجبور ساختند. وچون ژونبیل‌به‌زودی‌پس‌ازآن، درجنگی کشته شدجانشین‌وی(آیاپسرش‌بوده؟) باهمان عنوان، (نام وی ذکر نشده) جنگ با متجاوزان به‌ایران را با فعالیت بسیاری ادامه داد وحجاج والی‌را، پس ازشکست خونینی، به‌عقد صلح‌نامه‌ای (درسال ۶۹۳/۶۹۴ میلادی برابر با ۷۴ هجری)[۵] ناگزیرساخت، و حملهٔ دوم

۱ـ تاریخ قم، ص۳۷ ۲ـ طبری، ردیف۲، ص۱۰۳۷ (۶۹۸/۹۹=۷۹ هجری)؛ ـ گرچه فرمانده لشکراسلامی، عبیدالله، دریکی ازمراحل پیکارباژونبیل، چنین‌جنگی‌رامطلقاً بی‌فایده ورهبرآن‌را دیوانه قلمداد نمود، معذلك وی فدائیان هم رزمی یافت، که اغلب واقعاً تاوصول به‌شهادت‌می‌جنگیدند. ۳ـ طبری، ردیف۲، ص۳۹۳ به‌بعد. ۴ـ ابن‌سعد، ج۷/۱ ص ۱۱۵، ۱۲۷؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۴، ص۴۰؛ ـ ونیز: M. Longworth Dames in der E I, I 170; II 636.
۵ـ ابن‌الاثیر، ج۴، ص۱۴۲ به بعد.

را (۶۹۸/۶۹۹ میلادی مطابق ۷۹ هجری) با موفقیت خنثی کرد.[۱] بدین معنی که خود را بطور ماهرانه‌ای از مقابل سپاه عرب به منطقهٔ کوهستانی[۲] عقب کشید، و به‌زودی اختلافات داخلی مسلمانان نیز به نفع وی تمام شد. عبدالرحمن ابن محمد بن اشعث به‌سبب تقاضاهای حجاج، مبنی بر اینکه بر ضد ژونبیل لشکر‌کشی وسیعی ترتیب دهند، باوی نزاع پیدا کرد و پس از بی نتیجه ماندن مذاکرات، دوبار در جنگ با قشون حجاج شکست خورد[۳] و هنگام فرار اسیر گشت. اما سرانجام بر طبق قرارداد قبلی با ژونبیل، از طرف وی آزاد گشت، ولی ژونبیل به‌موجب وعده‌های حجاج پسر وی را درمقابل آزادی[۴] از پرداخت خراج تامدت طویلی، برای حجاج فرستاد (۷۰۴ میلادی برابر با ۸۵ هجری). ژونبیل از سال ۷۱۷ میلادی (۹۹ هجری) به بعد بکلی از پرداخت خراج امتناع ورزید و عملا رشتهٔ ارتباط خودرا بادولت امویان، که دشمنی مداوم قبایل عرب مانع نبرد اساسی آنها بر ضد مناطق کوهستانی[۵] و نیز بر ضد غور[۶] می‌شد، گسست. بدین ترتیب آیین بودا موقتاً دراین منطقه باقی ماند، وفقط درسایهٔ مهاجران عرب

۱ــ بلاذری (انساب الاشراف)، ج ۱۱ ص ۳۱۱ تا ۳۱۴؛ــ طبری، ج ۲، صفحات ۱۰۳۶ تا ۱۰۳۸ (بنا به‌قول ابومخنف)؛ــ ابن الاثیر، ج ۴. ص ۱۷۴.
۲ــ ابن الاثیر، ج ۴، ص ۱۷۵ به بعد (۶۹۹ میلادی = ۷۰ هجری).
۳ــ اغانی، چاپ قاهره، ج ۶، ص ۴۶ به بعد. رجوع کنید به: Maximilian Streck in der E I, I 935 f. (s.v. Dair al - Djamâdjim); Fries 13; Wellhausen, Arab. 145-156.
۴ــ طبری، ج ۲، صفحات ۱۰۵۲ تا ۱۰۷۹ و ۱۰۸۵ تا ۱۱۲۴ و ۱۱۳۲ تا ۱۱۳۵ و ۱۲۳۵ (بنا به‌قول ابومخنف)؛ ثعالبی (غرر السیر، خطی)، صفحات ۳۰ تا ۳۲ ظهر و ۳۵ تا ۳۶ و ۳۸ تا ۴۱؛ــ تاریخ یعقوبی، ج ۲، صفحات ۳۳۱ تا ۳۳۴ و ۳۴۳؛ــ ابن الاثیر، ج ۴، ص ۱۷۸ به‌بعد و ۱۸۶ به‌بعد و ۱۹۲. دربارهٔ عبدالرحمن رجوع کنید به: M. Seligsohn in der E I, I 59 f.
۵ــ بلاذری، صفحات ۳۹۷ تا ۴۰۱؛ــ رجوع کنید به: V. F. Büchner in der E I, IV 492 f. (s. v. Ststân); Wellhausen, Arab. 163 f.
۶ــ حملات بی‌نتیجه درسال ۶۶۷ (۴۷ هجری) (طبری، ردیف ۲، ص ۴۸؛ ابن الاثیر، ج ۳، ص ۱۸۱)، وبعداً درسال ۷۲۵/۷۲۶ (۱۰۷ هجری) و درسنوات بعد (نیز برضدختل) طبری، ردیف ۲، ص ۱۴۸۹ و ۱۴۹۲ به‌بعد؛ــ ابن الاثیر، ج ۵، ص ۵۱ به بعد.

کمی سست شد.

این مسأله، که مبارزات مذهبی و سیاسی و قبیله‌ای (در اینجا نمیتوان دربارهٔ علل آنها در سایر قسمتهای قلمرو خلافت بحث کرد)[۱] توانست بسادگی در ایران توسعه بیابد، نشان می‌دهد که تاچه اندازه کشور ایران ـ صرف نظر از منطقهٔ شرقی و سواحل جنوبی دریای خزر ـ[۲] از زمان خلافت علی(ع) (۶۵۶/۶۶۱ میلادی مطابق ۳۶ـ۴۱ هجری) به بعد در دست عربها مستقر گشته بود و دیگر مقاومت متشکلی از طرف ایرانیان وجود نداشت. شورشهایی نیز که درجاهای مختلف، مثلا در اصطخر (سال ۶۵۹ـ۶۶۰ میلادی مطابق با ۳۹ هجری)[۳] و بادغیس و هرات و پوشنگ (سال ۶۶۱ـ۶۶۲ میلادی مطابق با «۴۱» هجری)[۴] و همچنین در ری (سال ۶۸۳/۶۸۴ مطابق ۶۴ هجری)[۵] به‌پا می‌خاست، اقدامات ازهم گسیخته‌ای بیش نبود.

منابع اسلامی دربارهٔ احساسات کسانی که سر به اطاعت عرب فرود آورده بودند وراجع به طرز تفکر آنان نسبت بـه تسلط عرب، روایات جامع و به هم مرتبطی به دست نمی‌دهند، ومنابع دیگری نیز از این زمان در اختیار ما نیست؛ ولی در هر حال مـی‌توانیم از بـرخی اشارات نتایجی استنباط کنیم، مثلا این واقعیت که شمارهٔ ایرانیانی که بـه خاطر کیش زرتشتی وطن خویش را تـرك می کردند نسبتاً اندك بوده‌است، تااندازه‌ای نشان می‌دهد که سختگیری مذهبی اعراب فوق العاده زیاد نبوده است. ومؤید آن نیز این است که لااقل در چند

۱ــ در این باره باید به‌توضیح ذیقیمت Wellhausen, Arab. (فهرست ۳۷۷) رجوع شود.

۲ــ دربارهٔ قیام و مقاومت برضد عرب، در دیلم ومدین(جبال)رجوع کنید به: Sebeos 141 f.

۳ــ طبری، ردیف ۱، صفحات ۳۴۴۸ تا ۳۴۵۱؛ـ ابن‌الاثیر، ج۳، ص۱۵۲ به‌بعد. رجوع کنید به: Caet. X 263-266 (با توضیح مفصلی راجع به‌این حادثه‌وسیر آن)

۴ــ ابن‌الاثیر، ج۳، ص۱۶۶؛ـ Tolstov, Civ. 222. دربارهٔ هرات در آن‌زمان رجوع کنید به دائرةالمعارف ترکی، ج۷، ص ۴۲۹ به بعد، مقالهٔ Ahmed Zeki Velidî Togan.

۵ــ ابن‌الاثیر ج۴، ص۵۶.

ایالت ایران تا قرنها بعدهنوز تشکیلات زرتشتی وجود داشته است[۱]. مطلب دیگر آنکه از آنچه دردست است چنین مستفاد می‌شود که جرگه های نسبتاً وسیعتری از ایرانیان به تغییر مذهب‌خود بیشتر تمایل داشته‌اند تا به‌ترک‌وطن وموقعیت اجتماعی خویش.

مخصوصاً پس ازسر کوبی هر دو قیام عظیم در خراسان (درسال ۶۸۰ - ۶۸۱ میلادی مطابق۶۱ هجری و ۶۸۵/۶۸۶ میلادی مطابق ۶۶هجری) یعنی هنگامی که نزاع‌قبیله‌ای‌عرب به‌منتهی درجه رسیده بود - ودرضمن آن وبراثر آن «خراسان یوغ محکومیت عرب را از گردن افکنده و ساکنان هر ناحیه سرنوشت خویش را به دست خود گرفته بودند»[۲] - طبقات حکمرانان ورؤسای کوچك مانند مرزبانان و دهقانان تنها با گرویدن سریع به اسلام (تسنن) توانستند در موقعیت رهبری اجتماعی خویش باقی بمانند. و این خود موجب شد که فرهنگ‌ایرانی، با وجود تمام تغییروتحولاتی که به وقوع پیوسته بود، باز در اینجا محل ومأوای ثابتی بیابد. این دو امر، یعنی گرویدن این دسته از ایرانیان به اسلام، و رخنه نمودن فرهنگ ایران در اسلام، دو واقعیتی بودند که در مورد اسلامی شدن ایران[۳] و در مورد آمیزش فرهنگ ایرانی و اسلامی، متضمن نتایج دامنه داری گشتند[۴].

با وجود اینها، بدون تردید خصومت با سلطهٔ عرب هنوز کاملازنده بود و این دشمنی، علاوه براینکه خود را در شورشهای فوق‌الذکر نشان داد، در

۱- رجوع کنید به «فصل زردشتیان» ازهمین‌کتاب.

۲- این سخن از طبری است، ردیف۲، ص۴۹۰؛- نیز رجوع کنید به تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۳۰۰ به‌بعد. برای نظر کلی مراجعه شود به: Gibb, Conq. 16 f.

۳- مراجعه کنید به «فصل جریان اسلامی شدن ایران» از همین کتاب.

۴- مراجعه کنید به: «فصل علوم» ازهمین کتاب.

بین‌النهرین ، یعنی در سرزمینی که عناصر ایرانی مقیم آن نیز در قیام مختار[۱] (۶۸۲ میلادی برابر ۶۳ هجری) که به علل مذهبی به وجود آمده بود، شرکت نمودند، هم‌واقعیت‌خویش را آشکارساخت. بعلاوه‌تنفروبیزاری ایرانیان‌درمقابل اربابان جدید خویش‌از اینرو تشدیدمی‌شد که عربها با این کشور مانندغنیمت مسخر وشکار مغلوبی رفتارمی کردند ، وهمچنین از اینرو که قسمتهای بزرگی از قبایل عرب (ازبصره) به ایران مخصوصاً به خراسان کوچ کرده بودند[۲].

واین تنفر وانزجار ایرانیان بی‌شك بدین‌جهت روبه‌فزونی‌می‌رفت که‌دشمنیهای قبیله‌ای عرب، که چون رشتهٔ قرمزی در تمام دورهٔ حکومت سلسلهٔ امویان در سراسر شرق کشیده شده بود وبه موازات مبارزات مذهبی (مثلاً با خوارج) حرکت می کرد ، درسرزمین ایران نیز گسترش یافته بود .

این گونه نبردهای قبیله‌ای عرب حتی از دورهٔ خلافت‌علی(ع)[۳] همراه با مبارزات سیاسی آغاز شدوبه منظور کوتاه کردن‌دست عربهای شمالی (قیسیه) وخصوصاً طایفهٔ تمیم ، ازحکومت برخراسان[٤] ادامه یافت . و هنگامی که زیاد ابن ابیه ، والی مشهور سلسلهٔ امویان دربین النهرین وایران ، می‌خواست حکومت این ایالت را به قبیلهٔ ازد ، که از عربهای جنوبی (کلب) و ازپشت و

۱ـ طبری ، ردیف۲ ، صفحات ۵۹۶ تا۶۰۰ ؛ ـ تاریخ یعقوبی ، ج ۲ . صفحات۳۰۷ تا۳۱٦ و Henrik (Douwe) van Gelder: Mohtar de valsche Profeet, Leiden 1888 (Academische Proefschrift) ; Vloten, Rech. 16-18; Giorgio Levi della Vida in der E I, III 773-775.

۲ـ ابن‌سعد ، ج۱/۷ ، ص ٤ و ۱۸ ؛ ـ دربارهٔ نسبت و ارتباط قبایل عرب درخراسان بطورکلی باید به‌توضیح‌اساسی Wellhausen, Arab. 256-306 وبه«فصل عربها» ازهمین‌کتاب مراجعه شود .

۳ـ ابن‌الاثیر، ج۳، ص۱۳۰ (۶۵۸/۶۵۷ =۳۷ هجری) . ـ دربارهٔ پیدایش (ابتداء بطییء) تضاد سخت بین‌کلب وقیس ، رجوع کنیدبه : Wellhausen, Arab. 112 f.

٤ـ بلاذری ، ص ٤۰۹ ؛ ـ طبری ، ردیف۲ ، ص٦۵ به‌بعد ؛ ـ ابن‌الاثیر ، ج ۳ ، ص۱۷٤.

پناهگاههای بنی‌امیه بودند[۱]، واگذار کند (۶۶۵/۶۶۶ میلادی برابر با ۴۵ هجری)[۲] موج عدم رضایت چنان بالا گرفت که اعزام ۵۰۰۰ تن کوفی و بصری، که از لحاظ قبیله سخت مختلف و متفاوت و بدین جهت بی‌طرف بودند، ضرورت یافت، و سرانجام هنگام فرمانداری نظامی یکی از افراد این قبیلهٔ ازد یعنی مهلب بن ابی صفره، نفوذ ازد در خراسان بسیار تشدید گشت[۳]. بدیهی است که زیاد پسر عبیدالله (۶۷۴ میلادی مطابق با ۵۵ هجری) نیز به‌این دوستان و همکاران پدر خود اعتماد کرد[۴]. بعد از آنکه دودمان مروان از امویان به‌خلافت رسیدند باز ایشان در نتیجهٔ شورشی (۶۸۳/۶۸۵ مطابق ۶۴ تا ۶۵ هجری) مجدداً کسب قدرت کردند. و پس از همکاری موقت با عبدالله بن زبیر که مخالف خلیفه بود، (بعد از ۶۸۵ میلادی) از عبدالملك اموی اطاعت نمودند[۵] و اما تمیم و بکر بن وائل پس از نبردهای دشوار بازور اخراج و یا معدوم گشتند[۶]، با توجه به‌این که پیش از آن نیز (در سال ۶۸۰/۶۸۱ مطابق با ۶۱ هجری) نظیر همین اوضاع در سیستان به‌وجود آمده بود[۷].

۱ــ طبری ردیف ۲، صفحات ۴۷۲ تا ۴۷۵. در مورد نسب «زیاد» رجوع کنید به ؛ Fück 13.
۲ــ طبری، ردیف ۲، صفحات ۷۹ تا ۸۱ و ۸۴ به‌بعد ؛ ــ ابن‌الاثیر ج ۳ ص ۱۷۹ به‌بعد ؛ تاریخ سیستان، ص ۹۱. ۳ــ طبری، ردیف ۲، ص ۱۵۵ به‌بعد و ۱۶۱ به‌بعد ؛ــ ثعالبی (غرر السیر، خطی)، صفحات ۲۰ ظهر تا ۲۲ ظهر ؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ۳، ص ۱۸۱ به بعد ؛ــ تاریخ سیستان، صفحات ۸۶ تا ۹۰ ؛ Wellhausen, Arab. 44, 131 f. ۴ــ بلاذری، ص ۴۱۰ ؛ــ طبری، ردیف ۲، ص ۱۶۶ به بعد و صفحات ۱۷۸ تا ۱۸۰ ؛ ــ ثعالبی (غرر السیر، خطی)، صفحات ۲۹ ظهر تا ۳۰ ؛ ــ ابن‌الاثیر : ج ۲، ص ۱۹۶ به‌بعد ؛ ــ تاریخ سیستان، ص ۹۴ به‌بعد.
۵ــ بلاذری (انساب‌الاشراف)، ج ۴، ص ۷۵ به بعد و ۷۷ به‌بعد ؛ــ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۳ به‌بعد ؛ ــ طبری، ردیف ۲، صفحات ۴۸۸ تا ۴۹۴ ؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ۴، ص ۶۱ به‌بعد و ۸۱ به‌بعد. ۶ــ بلاذری (انساب‌الاشراف)، ج ۵، صفحات ۳۱۳ تا ۳۱۶ ؛ ــ طبری، ردیف ۲، صفحات ۴۹۴ تا ۴۹۷ و ۵۹۳ تا ۵۹۸ و ۶۹۵ تا ۶۹۹ ؛ ــ اغانی (قاهره)، ج ۳، ص ۱۳۷ و ۲۱۹ (وضع بشار بن برد) ؛ اغانی (بولاق)، ج ۱۰، ص ۱۵۱ به‌بعد و ج ۱۲، ص ۱۱۷ به‌بعد ؛ ــ ابن‌الاثیر ج ۴، ص ۹۹ به‌بعد. ۷ــ ابن‌الاثیر ؛ ج ۴، ص ۴۰ ؛ تاریخ سیستان، صفحات ۱۰۰ تا ۱۰۹ ــ. درمورد اصفهان رجوع کنید به‌اغانی (قاهره) ج ۵، ص ۱۳ به‌بعد

اما عربهای شمال می کوشیدند حتی در تحت حکومت والی اموی، و در زیر لوای مبارزه با خلیفه و در سایهٔ رفع کدورت‌های قدیمی (۶۹۳/۶۹۴ برابر ۷۴ هجری) مجدداً به‌ریاست برسند[۱]؛ ولی دوباره آتش نفاق و اختلاف داخلی به زودی مشتعل گردید و نفرت و خصومت بین قبایل به‌جائی رسید که هنگام اردوکشی به بخارا حتی از انهدام نیروی دریائی اسلامی در جیحون نهراسیدند؛ و این عملی بود که بنی‌امیه با شدیدترین وضعی عاملین آن را به کیفر رسانید[۲]. بدیهی است که والی آنجا بزودی معزول گشت و حکومت خراسان به‌حجاج واگذار گردید. حجاج پس از مدتی مهلّب شایسته و پیروز بر خوارج ازرقی را مأمور ادارهٔ حکومت نمود (۶۹۸/۶۹۹ میلادی مطابق با ۷۹ هجری)[۳]. همینکه پسر و پشتیبان مهلّب یعنی مغیره، در ماههای اوت و سپتامبر سال ۷۰۱ میلادی (برابر با رجب ۸۲ هجری) بطور ناگهانی درگذشت[۴]، و خود مهلّب نیز هنگام مراجعت از حمله‌ای به‌ماوراءالنهر (۱/۵ تا ۷۰۲/۲/۳ میلادی برابر با ذوالحجه ۸۲ هجری) به وی پیوست، حکومت خراسان به پسر دیگرش یزید رسید[۵] که به زودی معزول گشت[۶] و از آن زمان به بعد، هم او (به عنوان اینکه پیروی از عبدالله

۱ـ بلاذری (انساب‌الاشراف)، ج ۴، ص ۱۵۳ به‌بعد؛ ــ تاریخ یعقوبی، ج ۲؛ ص ۳۲۴؛ طبری ردیف ۲، صفحات ۸۳۱ تا ۸۳۴ و ۸۶۰ تا ۸۶۲؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ۴، ص ۱۴۲؛ رجوع کنید به: Heinrich Reckendorf in der E I, I 550 f. حتماً رهبر قیسیان، عبدالله ابن خازم، در آن زمان به ضرب سکه‌هایی اقدام نموده است: Barthold, Turk,. 184.

۲ـ طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۰۲۲ تا ۱۰۳۱؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ۴، ص ۱۷۲ بـه بعد.

۳ـ طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۰۳۲ تا ۱۰۳۶ (بنا بـه‌قول ابومخنف)؛ ــ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ۳۱۶؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ۴، ص ۱۷۳؛ ــ تاریخ سیستان، صفحات ۱۱۴ تا ۱۱۶ ــ، (بنا به ادعایی نسب مهلب ایرانی بوده) Wellhausen, Arab. 156 f. ; Fück 13 f.

۴ـ ابن‌الاثیر، ج ۴، ص ۱۸۲.

۵ـ طبری؛ ردیف ۲، صفحات ۱۰۸۲ تا ۱۰۸۴؛ ــ ثعالبی (غررالسیر، خطی)، صفحات ۳۶ تا ۳۷؛ ابن‌سعد، ج ۱/۷ ص ۹۴؛ ــ ابن الاثیر، ج ۴، ص ۱۸۴؛ ــ تاریخ سیستان، صفحات ۱۱۹ تا ۱۲۱ (آمیخته با اظهارات غلطی دربارهٔ مقاصد قتیبة بن‌مسلم).

۶ـ تـاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۴۱ به‌بعد؛ ــ طبری، ردیف ۲، ص ۱۱۳۸ تا ۱۱۴۴ (توضیح ابومخنف ص ۱۱۴۳ به‌بعد)؛ ــ ابن‌الاثیر ج ۴، ص ۱۸۸. ــ Karl V. Zetterstéen in der E I, IV 1259 f. ; Gibb, Conq. 17 f.

ابن زبیر، مخالف خلیفهٔ قبلی را به وی نسبت می‌دادند) وهم خویشاوندان او مورد خصومت وشکنجهٔ حجاج واقع گشتند[1]. در جنب این ناسازگاریها که با حکومت می‌شد نیز اختلافات ومنازعات میان قبایل عرب، میان سرکشان تک‌رو ومنفرد وهم در بین سیاستمداران و نظامیانی که شرافت شخصی، ویا قبیله‌ای ایشان لطمه دیده بود، ادامه داشت[2]. عده‌ای از آنان، مثل موسی بن عبدالله بن خازم (که پس از آنکه پدرش قبیلهٔ تمیم را نابود کرد اغلب وابستگان به این قبیله وی‌را ترك گفته بودند)، به فرمانروایان ماوراءالنهر (سمرقند ـ ترمذ) پناهنده شدند. موسی توانست بادسته‌ای از پیروان خویش برقلعهٔ ترمذ تسلط یابد و از آنجا چندین سال متمادی اطراف وحوالی را ناراحت می کرد تا سرانجام سپاه حکومت، وی‌رامحاصره کرد وچندین سال درمحاصره باقی‌ماند ودر نتیجهٔ حملات هیاطله واهالی تبت وترکان، خصومتها شدت می‌یافت، تا اینکه تازه پس از جنگهای طولانی مجددی، موسی دریکی ازاین نبردها کشته‌شد[3]. بعداً افسانه‌های قبیله‌ای به سرنوشت وی جنبهٔ الهی وملکوتی داد.

هرچند بدین وسیله خطر مستقیم در سرحد جیحون برای اولین مرتبه رفع شده‌بود، ولی این دفعه واضح تر ازآنچه که قبلا در اثر حملات انفرادی ترکان (۶۶۷، ۶۷۱، ۶۷۴میلادی برابر با ۴۷/۵۱/۵۴هجری)[4] به نظرمی‌رسید، آشکارشد که یك تصمیم قطعی مجددی برای اصلاح اوضاع این سامان ضروری‌است. واگرچه (درسال ۶۷۱ میلادی مطابق ۵۱ هجری) پس از نبرد سختی تصرف بلخ ودراثر یك حملهٔ ناگهانی همراه با انعقاد قرارداد صلحی[5] تسلط برکابل

۱ــ ابن‌الاثیر، ج۴، ص ۱۹۳. ــ بیان تعداد فردبفرد والیان درخراسان و سیستان درتاریخ سیستان، ص۱۲۲ به‌بعد. ۲ــ ابن‌الاثیر، ج۴، ص ۱۸۴، ۱۸۷. ۳ــ تاریخ یعقوبی: ج۲، ص۳۲۴، طبری، ردیف۲، صفحات ۱۱۴۵ تا۱۱۶۳؛ ــ ابن‌الاثیر، ج۴، صفحات ۱۹۴ــ۱۹۷؛ Elias 96 ۴ــ ابن‌الاثیر، ج ۳، ص۱۸۱ و ۱۹۴ و۱۹۷.
۵ــ تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۲۵۸؛ ــ ابن‌الاثیر ج۲، ص۱۵۶.

امکان یافت و (در سال ۷۰۳ میلادی برابر با ۸٤ هجری) باذغیس با قلعهٔ فرمانروای آنجا، نیزك، درغیاب وی، بزور به تصرف درآمد[۱]، ولی باز تمام پیشرویها به طرف بخارا (٦۷٤ میلادی مطابق ٥٤ هجری[۲] و ٦۹٦/٦۹۷ میلادی برابر ۷۷ هجری)[۳] و سمرقند (٦۷٦ میلادی مطابق ٥٦ هجری[٤] و ٦۸۰/٦۸۱ برابر ٦۱ هجری)[٥] و به سوی کش و برضدختل (٦۷۹ برابر با ٦۰ هجری)[٦] با تمام موفقیتهای موقتی وبا وجود قرار دادهایی که منعقد می‌شد، فقط یك سلسله اقدامات فرعی وغیر اساسی وبدون نتیجهٔ ثابت وبادوامی بود.

ولی برعکس هجوم ناگهانی دیالمه به شهر سرحدی اسلامی یعنی قزوین (سال ۷۰۰ میلادی برابر با ۸۱ هجری) چنان اثر هراسناك وپایداری از خود بجای گذاشت که تا مدتی، حمله‌ای از خارج بدین ناحیه نشد[۷]. فقط پیشروی بعدی خزریها و آص‌ها (آص = Alanen = Osseten) (درسال ۷۲۲/۷۳۲[۸] میلادی

۱ـ طبری، ردیف ۲. ص ۱۱۲۹، ۱۱٤٤؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ٤. ص ۱۹۱. ۱۹۳ به‌بعد؛ ـ دربارهٔ نیزك رجوع کنید به: Christensen² 502; Ghirshman 98-104, 311,

۲ـ بلاذری: ص ٤۱۱؛ طبری، ردیف ۲، ص ۱٤۹ به‌بعد؛ ـ نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۳٦ به‌بعد؛ ابن‌الاثیر ج ۳: ص ۱۹۷.

۳ـ بلاذری، ص ٤۱٦؛ ابن‌الاثیر، ج ٤، ص ۱۷۲ به‌بعد؛ ـ دربارهٔ شهزادهٔ سغدی به‌عنوان گروگان رجوع کنید به: بلاذری (انساب‌الاشراف)، ج ٥، صفحات ۱۱۷ تا ۱۱۹.

٤ـ بلاذری، ص ٤۱۱؛ ـ بلاذری (انساب‌الاشراف)، ج ٥، ص ۱۱۷؛ ـ نرشخی (تاریخ بخارا)، صفحات ۳۷ تا ٤۱؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ۳. ص ۲۰۱ به‌بعد؛ ـ و نیز: Gibb, Conq. 19-23.

٥ـ بلاذری، ص ٤۱۳؛ ابن‌الاثیر، ج ٤، ص ۳۹.

٦ـ بلاذری، ص ٤۱۷؛ ـ طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۰٤۰ تا ۱۰٤٦ (قسمتی از آن به‌نقل ابومخنف) و ۱۰۸۰ به‌بعد؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ٤، ص ۱۷٥، ۱۸۲ به‌بعد؛ و نیز: Barthold, Turk. 183; Gibb, Conq. 23-28.

۷ـ ابن‌الاثیر، ج ٤، ص ۱۷۷.

۸ـ طبری، ردیف ۲، ص ۱٤۳۸ به‌بعد و ۱٤۸۳؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ٥، ص ٤۱؛ ـ دربارهٔ شیروان رجوع کنید به: Dorn, Schirw. 539-541; Leontios 38 f.; Johs. Kath. 81 f.; Stefan As. 158 (für 683/4: Armenien).

برابر با ۱۰۳ هجری وسال ۷۳۰/۷۳۱ برابر با۱۱۲ هجری تااردبیل و موصل)[1]
مکرراً مشکلات ایجاد می کرد.

۱ـ طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۵۲۷ تا ۱۵۳۱؛ ـ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۸۱؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۵، ص۵۹ به بعد؛ـ Leontios 99-101, 111 f. در مورد جنگهای با خزریان رجوع کنید به:
D. M. Dunlop: The History of the Jewish Khazars, Princeton 1954, S. 58-88.

فتح ماوراءالنهر و خوارزم و گرگان

اقداماتی که در ده سالهٔ‌های گذشته در آن طرف جیحون انجام گرفت، معرف هدفی بود که موج جدید نشر و توسعهٔ اسلام را متوجه خود ساخت، همان موجی که در آن موقع در جبهه‌های دیگر (سند و اسپانیا درسال ۷۱۱ میلادی برابر ۹۳ هجری ، و آسیای صغیر در سال ۷۱۸/۷۱۷ برابر ۹۹ هجری) نیز در حال گسترش بود ، و در اینجا یعنی در آسیای میانه به مناطقی رسیده بود که در آن زمان لااقل بطور غیرمستقیم در تحت نفوذ و تأثیر چین قرار داشت[۱].

در آغاز امر حجاج ، در اثر حوادث گذشته ، از انتصاب یک سردار قیسی به حکمرانی خراسان ، یعنی قتیبة بن مسلم باهلی ، اندیشه داشت[۲] ، زیرا تضادهای حاصل از انهدام تمیم و آشوب‌ها و شورشهایی که موسی برپاساخته

۱ــ رجوع کنید به: Helmut Hoffmann: Tibets Eintritt in die Universalgeschichte, S. 270-273 (mit Karte S. 269) (im "Saeculum" I, 1950, S. 258-279) ; Spuler, Mittelasien 335-338 (mit Karte). ــ هند : تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، صفحات ۳۴۵ تا ۳۴۷.

۲ــ بلاذری ، صفحات ۴۱۴ تا ۴۱۶؛ــ بلاذری (انساب الاشراف) ، ج ۴ ، ص ۱۱ به بعد ؛ــ اغانی (بولاق) ، ج ۱۳ ، ص ۶۰ به بعد؛ طبری ، ردیف ۲ ، ص ۱۱۴۱ ؛ ــ ثعالبی (غرر السیر، خطی)، صفحات ۴۷ تا ۵۱ ظهر ، و ۵۵ تا ۵۶ ظهر و ۵۷ تا ۶۱ ، ۶۱ تا ۶۲ ؛ ــ ابن الاثیر ، ج ۴ ص ۱۹۳ ، شرح زندگی ابن قتیبه ، معارف ص ۲۰۷ به بعد ، ــ و نیز رجوع کنید به: Karl V. Zetterstéen in der E I, II 1250 f.

بود، فوق‌العاده‌شدید بودوقیسیان هنوز با خلفای اموی که با قبیلۀ کلب همکاری نزدیك داشتند، مخالف بودند و سغدیان وهیاطله از این وقفه‌ای که به تزلزل وتردید می گذشت برای قیامهای مکرر برضد سلطۀ عربها استفاده می کردند[۱]. اما پس‌ازآنکه ولید به حکومت رسید (۷۰۵ میلادی برابر با ۸۶هجری)[۲] این انتصاب صورت‌پذیرفت[۳].

قتیبه به زودی‌نقشۀ حرکت‌خویش را برای اردوکشی دامنه داری بدان سوی جیحون تدارك دید واز مروالرود به طالقان رفت ودرآنجا باحاکم‌بلخ و بعد از مدتی باپادشاه‌شومان (شمال شرقی چغانیان) وهمچنین با نیزك (تیرك؟ طرخان) ترك (وشایدهم‌هیطلی؟) از سیستان، درباد غیس متحد گشت‌واطاعت پادشاهان چغانیان (به‌عربی‌صغانیان) وتخارستان را پذیرفت وسرانجام درمرو به تهیۀ آخرین تدارکات مستقیم خود پرداخت[۴].

درسال ۷۰۶ میلادی برابر با ۸۷ هجری، قتیبه درنزدیکی‌آمل ازجیحون گذشت وبه جانب‌بیکند (پیکند) واقع‌درسرزمین سغدیان پیش‌رفت ومحاصرۀ آنان را با وجود مقاومت شدیـد درهم شکست. اما تنفـر و دشمنی اهالی آن سرزمین به‌زودی به صورت قیامی ظاهر شد ودر نتیجه پس ازتصرف مجدد این

۱ــ بلاذری، ص ۴۱۸ به بعد ۲ ــ بلاذری، ص ۴۱۹ ؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ۴، ص۲۰۰

۳ــ در تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۴۲، چنین آمده است: یا اینکه بـاید یك سال جلوتر باشد؛ نیز رجوع کنید به طبری، ردیف۲، ۱۱۸۰. ــ در مورد ازمنۀ بعدی (تا ۷۱۵) رجوع شود به: Barthold, Turk. 184-186; Wellhausen, Arab. 267-277. یادداشت مختصری ازفعالیت وی:العیون والحدائق، ص۲.

۴ــ بـلاذری، ص۴۱۹؛ ــ طبری، ردیف۲، صفحات ۱۱۷۸ تا۱۱۸۲ و۱۸۸۴ به بعد؛ دینوری، (اخبارالطوال)، ص ۳۲۹ بـه بعد؛ ابن‌الاثیر ج ۴، صفحات ۲۰۰ تا ۲۰۲. ونیز؛ Wilhelm Barthold in der E I, I 845 f. ; Gibb, Conq. 28-58; Sadighi 24-30

ناحیه، خشونت ودقت بیشتری دربارهٔ آنان اجرا گشت[۱]. حمله به بخارا دو یا سه سال بعد (۷۰۸ یا ۷۰۹ میلادی‌مطابق ۸۹ یا ۹۰ هجری) یعنی پس از آنکه درسال ۷۰۷ میلادی(برابر ۸۸ هجری) منطقهٔ ماوراءالنهر واقع در شمال ترمذ اشغال شده بود، صورت گرفت[۲].

اما استغاثه واستعانت «وردان خذاه»[۳] حکمران بخارا از سغدیان شرقی و ترکهادیرتر از آن صورت گرفت که اینان بتوانند پادگان‌مدافع شهررا تقویت کنند، بلکه برعکس همینکه سغدیان از حملهٔ بی‌ثمر مدافعین اطلاع یافتند آمادگی خود را برای عقد قراردادی با مسلمانان اظهار داشتند[۴]. اما درمقابل شورشی که نیزک سیستانی در نتیجهٔ بی‌سیاستی قتیبه برپا ساخته بود، خطر جدی جدیدی را اعلام می کرد؛ زیرا دریك چنین موقعی فرمانروایان وسران محلی نیز جرأت و جسارت تازه‌ای برای جنگ با متجاوزین یافتند. کابلشاه هم واقعاً از نیزك پشتیبانی کرد وبیرون راندن پادگانهای عرب از تخارستان امکان پذیر گردید. بدین ترتیب اوضاع در زمستان سال ۷۰۹ / ۷۱۰ میلادی برابر۹۱ هجری (باوجوداینکه عبدالرحمن برادر قتیبه‌لااقل‌طالقان‌سرکش‌را

۱ـ بلاذری،ص۴۲۰؛ طبری؛ ردیف۲، صفحات ۱۱۸۶ تا ۱۱۸۹؛ ـ اغانی (قاهره) ج۹، ص ۱۳۷؛ـ نرشخی(تاریخ بخارا)، ص۴۳ به بعد؛ـ تاریخ یعقوبی .ج۲، ص۳۴۲؛ ابن‌الاثیر، ج ۴، ص ۲۰۲. ونیز: Kurat, Kut. 393 f. ازاین حمله وپیشرفت مسلمانان‌درآسیای مرکزی Leontios درصفحات ۳۵ تا ۳۷، تصوری درهم‌آمیخته دارد.

۲ـ بلاذری، ص۴۱۲؛ ـ طبری ردیف۲، ص۱۱۸۹ به‌بعد و۱۱۹۴ تا ۱۱۹۷ و۱۱۹۸ به‌بعد؛ ـ نرشخی(تاریخ‌بخارا) ص۴۲ به‌بعد؛ ابن‌الاثیر، ج ۴، ص ۲۰۴. Kurakichi Shiratori : A study on Su-te, or Sogdiana, S. 135-140 (در "Memoirs of the Research department of the Toyo Bunko" II, Tokyo 1928, S. 81-145; قبل از همه chin. Nachrichten

۳ـ برای اسامی رجوع کنید به: Justi, Namb. 353-9;Christensen² 501

۴ـ طبری ردیف۲، صفحات ۱۲۰۱ تا ۱۲۰۴؛ ـ نرشخی، ص۸۰ و۴۴ تا ۴۶ و ۵۱ به‌بعد؛ ـ العیون والحدائق، ص۶؛ ابن‌الاثیر، ج۴ ص۲۰۷ به بعد. و نیز: ـ Kurat, Kut. 394; جمع‌آوری بطور خلاصه در: Gafurov 138-142.

دوباره به تصرف آورد) بسیار جدی و دشوار شده بود و می بایست از تمام خراسان قشون کمی گرد آید[1] تا با کمك آنها بتوانند پاریاب و گوزگان را اشغال نموده نیزك را تا تخارستان تعقیب کنند. پس از پیکارهای طولانی در دره‌ها و تنگه‌ها سرانجام این سردار شجاع در نتیجهٔ خیانت خائنی به دست قتیبه افتاد و قتیبه برخلاف تعهد خویش وی را با عدهٔ کثیری از معتمدانش هلاك کرد. این عمل حتی موجب خشم و اعتراض خود عربها گردید[2]، ولی درهرحال باعث فزونی ترس و وحشت مردم از فاتحان گشت و از اینرو به موفقیتهای آیندهٔ آنان کمك نمود. در نتیجهٔ این حوادث قتیبه و برادرش توانستند از جیحون میانه بگذرند و پادشاه سرپیچ شومان را مغلوب سازند (وی درمیدان جنگ کشته شد)، و با تصرف نخشب (نسف) و کش، واقع درطرف جنوب، به‌سمرقند نزدیك شوند. سغدیان که در اثر پیشروی عربها به‌مخاطرهٔ بزرگی افتاده بودند اخشید تورخون (نه طرخون) کم‌اراده و مصالحه‌کار را (از تقریباً سال ۷۰۰ میلادی برابر ۸۱ هجری) برکنار ساختند (و او نیز انتحار کرد.) و اوغرك (غورك) (پسر اخشید؟) جای اورا گرفت (۷۰۰ تا ۷۱۲ میلادی برابر ۸۱ تا ۹۴ هجری و ۷۲۱ تا ۷۳۸ میلادی برابر ۱۰۳ تا ۱۲۱ هجری)[3].

۱ــ طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۲۰۵ تا ۱۲۰۸؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ۴؛ ص۲۰۷ به بعد؛ ــ Kurat, Kut. 395 f.; Chav., Doc. 288-295

۲ــ طبری، ردیف۲، صفحات ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۴؛ ــ ابن‌الاثیر، ج۴، ص۲۰۹ به بعد؛ ــ Markwart, Wehrot 40-43

۳ــ بلاذری، ص۴۲۱؛ ــ تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۳۴۲ به بعد؛ ــ طبری، ردیف۲، صفحات ۱۲۲۵ تا ۱۲۳۱؛ ابن‌الاثیر، ج۴، ص۲۱۱، و نیز: Kurat, Kut. 400-415 (با استفاده از ابن‌الاعثم) K. al-Qand/Barthold, Turk. russ I 48; Chav., Doc. 136; -Marquart, Inschr. 7-9, 62f.; V.A.Kračhovskaja und Ignatij Julianovič, Kračkovskij im «Sogdijskij Sbornik S. 61-63; Aleksandr Arnol»dovič Freimann (Frejman) : Datirovannye sogdijskie dokumenty s gory Mug v Tadžikistane (اسناد سغدی مورخ از برگه موغ (Berge Mug) در تاجیکستان) ←

در این موقع عربها در اختلاف و نزاع برادران خاندان سلاطین آفریغی (این نام بنابه‌عقیدهٔ تلستوف S. P. Tolstov می‌باشد) درخوارزم[۱] نیزدخالت کردند وبدون کوشش وزحمت زیادی براین سرزمین مسلط گشتند. سلطان (خوارزمشاه) چنغان (چانغر؟ چیغان؟ به عقیدهٔ تلستوف خنجرد=خنگیری) که به وسیلهٔ برادرش «خورزاد» (عنوان؟ ـ یاترجمهٔ بغپور؟) از تهدید نجات یافته بود،

← In den " Doklady gruppy vostokovedov na sessii Ak. Nauk SSSR ", 20. III 1935, Moskau u. Leningrad 1936, S. 161-165. Ol'ga I. Smirnova : Iz istorii arabskich Zavoevarij Sredrej Azii " Sovetskoe Vostokovedenie " (دربارهٔ تاریخ تسلط عربها برآسیای مرکزی) . III, April 1957,S. 119-134 دربارهٔ اسامی فرمانروایان (اخشید سغدی وافشین سمرقندی) رجوع کنید به :
A. A. Freimann (Frejman) : K imeni sogdijskogo ichšida Gurek (در بارهٔ نام اخشید سغـدی ، غورك) در « Vestnik drevnej istorii » 11/3, 1938, S. 147 - 149; Münzen ebd. 1939/IV, S. 99 اخشیدتلفظ سغدی‌کلمهٔ Hšaèta می‌باشد ، رجوع کنید به : Christensen² 501² و 502²; Smirnova 360. علاوه براین در : Smirnova صفحات ۳۶۳ تا۳۶۶ صورتی از اسامی فرمانروایان سغدی آن زمان به‌موجب سکه‌ها واسنادی از برگه موغ (Berge Mug) موجود است (با اسامی چینی نظیرآن) ؛ نیز رجوع کنید به :
Ol'ga I. Smirnova : Rezjume doklada « K chronologii pravitelej sogda VII - VIII vv . n. é» (خبر ملخص«دربارهٔ تاریخ فرمانروایان سغد») درBjulleten Ak. Nauk SSSR 1945, Nr - 6, S. 27 - 30. برای عنوان ترخون « Tarhùn » رجوع کنید به‌فهرست شمارهٔ 471a .

۱ ـ Tolstov , Chor. 119 - 127 در منابع موجود ، واقعاً نمی‌توان بـرای نظر تـلستوف (Civ. 224f) مبنی بر اینکه این مورد در واقع مبارزهٔ طبقاتی بین « عنـاصر دموکرات » و طبقهٔ فئودال هواخواه خوارزمشاه بوده است ، دلیلی‌یافت . نیز مراجعه‌کنید به :
Sergej P. Tolstov: The early culture of Khwarizm, in den "Antiquity" XX (1946), S. 92-99; ders. : Monety Šachov drevnego Chorezma i drevnechorezmijskij alfavit (سکه‌های‌خوارزمشاهیان‌قدیم‌والفبای‌آنان) in "Vestnik drevnej istorii" IV/5 (1938) , S . 126 ; ders . : K istorii chorezmijskich Sijavušidov (دربارهٔ‌تاریخ‌سیاوشیان‌درخوارزم) in den "Izvestija Akademii Nauk " II/4 (1945), S. 275-286 : ders. : Drevnosti verchnego Chorezma (آثارتاریخی خوارزم بالا) im "Vestnik Drevnej Istorii" XIV/1, 1941, S. 156 ; Henry Field und Eugene Prostov : Recent excavations at Khwarazm, in der "Ars Islamica" XIII (1947/48), S. 139-148 (mit Abb.) .

در پایتخت خود، کاث (که امروز دهکدهٔ شیخ عباس ولی، واقع در شمال شرقی خیوه در آن سوی جیحون است) کشته شد و پسرش اسکچموك به جای او نشست. ولی یك والی عرب نیز در جنب وی به حکومت گرگانج (که امروز «کهنه ارگنج» واقع در ابتدای مصب جیحون می باشد) انتصاب یافت. این واقعه آن ناحیه‌را بدو حکومت نیمه مستقل (که بخش عربی آن در ناحیهٔ مغرب واقع شده بود، تقسیم کرد، تا اینکه درسال ۹۹۵ میلادی (برابر ۳۸۵ هجری) خوارزمشاهان، امیر نشین عرب را دوباره[۱] به تصرف درآوردند ولی درعین حال حکمران ناحیهٔ آزاد ملزم بود که به عربها خراج بپردازد و ده هزار مردجنگی به عنوان قشون کمکی دراختیار آنان بگذارد[۲].

مسلمانان توانستند با کمك ایشان به‌سهولت (درسال ۷۱۱/۷۱۲ یا ۷۱۲/۷۱۳ میلادی برابر با ۹۳ یا ۹۴ هجری) برسمرقند مسلط گردند، و بدین ترتیب تمام قسمت میانه و سفلای نواحی جیحون عملاً در دست عربها افتاد که با موافقت اهالی تبّت (دشمن‌چین)، در این اوقات، به قسمت میانهٔ مسیر جیحون نزدیك شدند و توانستند (درسال ۷۱۲/۷۱۳ میلادی برابر با ۹۴ هجری) چاچ (شاش= تاشکند امروزی) واقع در کرانهٔ آن سوی این رودخانه را تصرف کنند و بدین وسیله دم آستانه سرزمین فرغانه[۳] یعنی سرزمینی که در نتیجهٔ هنر آبیاری ساکنانش، سراسر به باغهای زیبا و کشتزارهای حاصلخیز مبدل شده بود،

۱ــ Ahmed S. 482 (nach Bêr); Barthold, Aral 20; Sachau, Hor. 480=Übers. Zeki Velidi Togan in der E I, türk. V 242 f.
توضیحات و تفصیلات اساسی دراین‌باره در: Tolstov, Civ. 223-271 (باکارتهای زیادو نقشه‌های بسیارمفید).

۲ــ بلاذری، ص۴۲۱؛ ــ تاریخ‌یعقوبی، ج۲، ص۳۴۳ به‌بعد؛ ــ طبری ردیف۲، صفحات ۱۲۳۶ تا ۱۲۵۳؛ ــ ابن‌الاثیر، ج۴، صفحات ۲۱۷ ــ ۲۱۹؛ ــ سمعانی (کتاب‌الانساب چاپ عکسی ازروی‌خطی) (ص۲۰۹ ظهر)؛ (بنا به‌ابن‌الاعثم) Kurat, Kut. 396

۳ــ بلاذری، ص۴۲۲؛ ــ تاریخ‌یعقوبی، ج۲، ص۳۳۴؛ ــ تاریخ‌طبری، ردیف۲، ص۱۲۵۶ به‌بعد؛ ــ دینوری، ص۳۳۰ به‌بعد؛ ــ Vloten, Rech. 5

قرار گیرند . «چند را پیده» پادشاه کشمیر خود را ناگزیر دید چینیانی را که در آن موقع در «چهار پادگان» (واقع در مسیر ترم) بودند و تا حدود وسیعی در آسیای میانه نفوذ داشتند[۱] ، به کمك خود بطلبد . در این موقع قتیبه به‌علت وصول خبر مرگ حجّاج (۲۰/۵/ تا ۶/۱۸ سال ۷۱۴ میلادی مطابق رمضان ۹۵ هجری) موقتاً به مرو خوانده‌شد ، اما ولید ، خلیفه ، بزودی به‌وی دستور داد که جنگ راادامه دهد[۲] ، لیکن وی‌دیگر به‌این امرموفق نشد . اردو کشی‌هایی که به‌برادر قتیبه، عبدالرحمن، در فرغانه (شمال شرقی کاسان واخسیکث)نسبت داده‌می‌شود، نه‌تنهااز لحاظ زمان‌شروع‌ووقوع(سال۷۰۵میلادی برابر۸۶هجری)[۳] و مکان حدوث نامعلوم است ، بلکه خبر اقدامات جنگی قتیبه به‌سوی کاشغر[۴] نیز برطبق شواهد و دلایل ثابت ، افسانه‌ای بیش نیست[۵] . بااین حال در نظر حکمرانان محلی تخارستان و خـوارزم و مازندران وضع چنان تهدیـد آمیـز می‌نمود که درده‌ساله‌های بعد (۷۱۸ تا ۷۵۵میلادی مطابق۱۰۰ تا ۱۳۸ هجری) کراراً ازسلسلهٔ « تعنگ » درچین تقاضای کمك می کردند و حتی سلاطین‌چین برای حکمرانان مازندران[۶] دستخط وفرمان انتصاب می‌فرستادند .

به‌طوری که معلوم‌است‌قتیبه (درسال۷۱۵ میلادی‌مطابق۹۶هجری)دریکی

۱ـ Tang schu 3614/4;Chav., Doc . 129, 287-291. - Franke II 440, 444; Gibb, Chin 614, -Rene Giraud: L'Impire des Türcs Celestes, Paris 1960, Ss. 44, 177-183; S. G. Kljaǧtornyj : Iz istorii Bor By narodov Sredrej Azii protiv arbov (تاریخ‌پیکاراقوام‌آسیای‌مرکزی‌برضدعربها) in: Epigrafika Vostoka IX(1954) S. 55-64.

۲ـ بلاذری ، ص۴۲۲ ؛ ـ ابن‌الاثیر ، ج ۴ ، ص۲۲۱ به بعد . ۳ـ ابن‌الاثیر ، ج ۴ ، ص ۲۰۱ . ۴ـ طبری ، ردیف ۲ ، صفحات ۱۲۷۵ تا ۱۲۸۱ ؛ ابن‌الاثیر ج ۵ ، ص ۲ (۷۱۴/۷۱۵=۹۶ هجری).

۵ـ مراجعه کنید به : Hamilton Alexander Rosskeen Gibb: The Arab invasion of Kashgar in 715, im «Bull. School Or. Stud.» II (1922), 467-474.

۶ـ Édouard Chavannes im «Journal Asiatique» X. R., Bd. II (Juli-Dez. 1903), S. 519f.

از لشکر کشی‌ها[۱]، درفرغانه به‌هلاکت رسیده‌است. وی نیز مانند حجاج با نقشهٔ خلیفه یعنی ولید اول (متوفی درسال ۷۱۵ میلادی مطابق ۹٦ هجری) مبنی براینکه به‌جای سلیمان برادرش، عبدالعزیز، پسرش جانشین وی گردد، موافقت کرده‌بود. ولی همین که بعداً سلیمان مقام خلافت‌را احراز کرد، قتیبه (مخصوصاً به سبب آنکه دیگراز حمایت حجاج، که دراین‌میان درگذشته بود، برخوردار نبود) به‌وضع دشواری دچار شد و کوششهای وی در راه‌آشتی با امیرالمؤمنین جدید به‌هیچ وجه به‌نتیجهٔ واقعی و رضایت بخشی نرسید و اگر چه سلیمان (شاید واقعاً به‌سبب خدمات غیر قابل انکار قتیبه در راه توسعهٔ قلمرو اسلام) علناً وی را محکوم نکرد، ولی بااین حال اورا معزول نمود. این عمل ازنظر این مرد از مقام افتاده چنان تهدید آمیز جلوه کرد که تصمیم گرفت برضد سلیمان طغیان کند، اما نتوانست درمجمع رؤسای قبیله، مقصود خود را عملی سازد، بلکه برعکس گروه مخالفی، به‌رهبری وکیع، برضد وی به‌وجودآمد و موالی نیز به‌آنها ملحق گشتند. این دسته از موالی کسانی بودند که تحت رهبری حیان نبطی[۲] برای اولین بار بعنوان گروه متشکلی که مجری هدف سیاسی بود، دراین‌جا خودرا ظاهرساختند؛ این امر پس از آن بود که عواید

۱ــ طبری، ردیف ۲، ص ۱۲۵٦ به بعد. و نیز: Wilh. Barthold in der E I, II 65.

۲ــ به‌طوری‌که معلوم می‌شودکلمهٔ نبطی (النبطی) به‌طور عام برهرکس‌که بدو نادرست به‌زبان عربی صحبت می‌نموده، اطلاق می‌شده است، همان.طوری‌که درمورد حیان صادق است (رجوع کنیدبه: العیون‌والحدائق، ص٦۹) (مثلاً «کفر»)؛ Wellhausen, Arab. 156; Lammers, Om. 82; Brockelmanngal S I 114 Mitte) درآغاز امر «نبطیان» درنزد عربها به‌خصلت نامبرده معروف‌بوده‌اند (در: بلاذری ــ انساب‌الاشراف ــ ج٤، ص۱٦۲، دربارهٔ یک‌تن‌سوری که مادرش یهودی‌بوده «خروحشی نبطی» به‌کاربرده می‌شود). در اینکه حیان در واقع ایرانی بوده‌است ازاین امرروشن می‌شودکه وی‌بعداً به‌عنوان همشهری سپهبدمازندران قلمدادمی گردد. علاوه براین رجوع کنید به: Goldziher, Muh. Stud. I 156-158; Ernst Honigmann in der E I, III 865-867; Grünebaum 208 f; ; Sadighi 29 mit Anm. 5.

خراسان شرقی (ازطرف مغرب تا نهر بلخ) برای پیشوای آنان مادام‌العمر تضمین شده بود. قتیبه همینکه در اردوی خویش ازطرف این گروه محاصره شد، دیگر قدرت پایداری در مقابل آنان را نداشت و پس از نبرد خونینی درحال جنگ کشته شد، و سر بریدهٔ[۱] وی را برای سلیمان، خلیفهٔ وقت، بردند. ولی وی مانند وکیع بن حسان درمشرق، نسبت به‌مقتولی که خدمات فوق‌العاده به‌اسلام کرده بوددرملأ عام اهانت نکرد، بلکه دستور داد، بدون سروصدا، سر بریدهٔ وی را به‌خاک بسپارند[۲].

بامرگ قتیبه توسعه و ترویج اسلام در آسیای مرکزی موقتاً پایان یافت، ولی درمورد لزوم تأمین ارتباط جادهٔ قدیم آسیا (جادهٔ ابریشم) تاخراسان، حتی تاپس از مرگش از وی، به‌عنوان نمونه و سرمشقی، پیروی می‌شد. در اطراف این جاده تاآن زمان، مازندران (طبرستان) و گرگان مانع تهدید کننده‌ای و درعین حال برای نواحی قومس و نیشابور خطر به‌شمار می‌رفت. اما یزیدبن مهلّب[۳] والی جدید خراسان ومقرّب خلیفه، سلیمان، توانست نسبتاً به‌آسانی به‌خاک گرگان وارد شده، پایتخت آن سرزمین را به‌تصرف درآورد. ولی نخستین اردوکشی جنگی برضد سپهبد مازندران که سرزمین کوهستانی واز لحاظ آب و هوا مخصوصاً نامساعد بود (درسال ۷۱۷/۷۱۶ میلادی مطابق با ۹۸ هجری) به ناکامی منجر گردید و پس از آنکه عربها چندین بار شکست خوردند و به‌عقب رانده شدند، یزید خود را مجبور به‌مذاکره دید. در این

۱ـ دربارهٔ این‌عادت رجوع کنید به‌فصل «مجازات واعدام» ازهمین کتاب. ۲ـ ابن‌الاثیر ج۴، ص۱۱ ـ اینطورتصریح می‌کند. ۳ـ طبری، ردیف ۲، ص۱۳۰۶، ۱۳۱۳؛ـ ثعالبی (غررالسیر، خطی) ص۶۲ تا۶۳ ظهر؛ـ تاریخ یعقوبی، ج۲، صفحات ۳۵۴ تا۳۵۶؛ـ یعقوبی (بلدان)، ص۲۷۷؛ جهشیاری (کتاب الوزراء)، ص۴۵ به‌بعد؛ـ العیون‌والحدائق، صفحات ۱۷ تا۲۲؛ـ ابن‌الاثیر، ج۵، ص۹.

مذاکرات حیان (به‌عنوان «همشهری» حکمران مازندران)[۱] شرکت داده شد، ولی به‌هیچ نتیجهٔ رضایت‌بخشی منجر نگردید، بلکه به‌زودی دراثر حملهٔ ترکها و چول «صول»[۲]، که از کوهستان تا این حدود جنوبی پیشروی کرده بودند، این مذاکرات به‌کلی بی‌اثر گشت ـ اگر چه اینان نیز خود به شکست سختی دچار شدند[۳] ـ تا اینکه تازه درحملهٔ دوم به‌سبب خیانت یکی از بومیان استقرار قطعی عربها در گرگان مسلم گشت.[٤]

۱ـ ابن‌الاثیر ، ج۵ ، ص ۱۲ ؛ ـ کسروی (شهریاران گمنام) ج ۱ ، صفحات ۸ تا ۱۰ .
۲ـ راجع به‌این‌دسته رجوع کنید به‌فصل «وضع‌ایران‌ازنظرزبان» ازهمین کتاب ـ متن‌باذیل ـ .
۳ـ طبری ، ردیف۲ ، صفحات ۱۳۱۷ تا۱۳۲۹ (بنا به‌قول ابومخنف) ؛ ـ تاریخ‌یعقوبی ، ج۲، ص۳۵۵ ؛ـ ابن‌اسفندیار (تاریخ‌طبرستان) ، صفحات ۱۰۵ تا۱۰۹ ؛ـ ابن‌الاثیر، ج۵ ص۱۱؛ـ یاقوت ، ج٦ ، ص۲۰
٤ـ بلاذری ، ص۳۳٦ به‌بعد ؛ـ طبری ، ردیف۲ ، صفحات۱۳۳۰ تا۱۳۳٤ ؛ـ ثعالبی (غررالسیر، خطی،) ٦٤ تا٦۹ ؛ـ العیون‌والحدائق ، صفحات۲۱ تا۲٤ ؛ـ ابن‌الاثیر ، ج۵، ص۱۳. ونیز :
Melgunof 55; Rehatsek 441.; Sadighi 32f., Rabino, Maz. 440.

طلوع و پیروزی نهضت عباسیان

درطی این حوادث مولود ازسیاست خارجی ودراثر آن ، اوضاع خراسان نیز تغییریافته بود . موفقیتهای‌موالی که زیرفرمان حیان درمبارزه برضدقتیبه متحد شده بودند ، وهم شرکت وی به‌عنوان واسطهٔ مـذاکرات در مازندران ، سبب آن می‌شد که جمعیت موالی یعنی ایرانیانی کـه از گروه‌های مختلف با زبان‌های متفاوت به‌اسلام گرویده بودند وتعدادشان پیوسته‌روبه‌فزونی می‌رفت، خودآ گاهی و غرور روز افزونی درخود احساس کنند . واقعاًهم شکایات ایشان (مبنی براینکه ۲۰۰۰۰ تن از موالی بدون جیره خدمت می کنند) در پیشگاه خلیفهٔ جدید ، عمر دوم (از سال ۷۱۷ ببعد) ، مسموع افتاد[1] . این عمل با طرز تفکر خلیفهٔ جدید ، تعجب‌آور نبود ، زیرا وی بالاخره دریافته بود کـه دیگر سلطه و استیلای اشراف عرب قابل دوام نیست و باید به‌استثمار دولت و ملت مغلوب خاتمه داده‌شود وبرای بقا ودوام سیادت‌امویان چاره‌ای نیست‌جزاینکه « نومسلمانان » را به‌عنوان عضوکامل جمعیت اسلامی بپذیرند و اگر بخواهند

۱ـ بلاذری ، ص۴۲۱ ؛ـ طبری ، ردیف۲ ، ص۱۳۵۴ ؛ـ ثعالبی (غررالسیر ، خطی) ، ص ۷۴ ظهر تا ۷۶ ؛ـ ابن‌الاثیر ، ج ۵ ، ص ۱۹ ـ ابن‌عبدالحکم : سیرة عمر بن عبدالعزیز ، قاهره، ۱۹۲۷ ؛ـ نیزرجوع کنیدبه: Wellhausen, Arab. 166-194, 215 f.

تضادهای ملی و اجتماعی و فرهنگی سبب گسیختگی واضمحلال اسلام نگردد، باید بطور جدی اسلام را اساس و پایهٔ دولت قرار دهند.

عمر دوم کوشید تا به‌وسیلهٔ بر کنار ساختن حکمرانان متخلف خراسان (یکی از ایشان نیز جراح بن عبدالله حکمی بود) که معتقد بودند «بر ساکنان این سرزمین فقط باخشونت‌می‌توان حکومت کرد»[1]، زمینه‌را برای اجرای آرا و افکار خویش هموار سازد. به‌این منظور دستور داد که با وجود مضیقهٔ مالی دولت نباید در راه ورود به‌دین جدید موانع مالیاتی فراهم آورد[2]. البته اگر دراین اوضاع و با این شرایط اساس و پایهٔ اقتصادی کشور به‌شیوهٔ جدیدی پی‌ریزی‌می‌شد، بالضروره قبل‌ازهر چیز حقوق تقاعداعراب قطع‌می‌شد. درصورتیکه اشراف عرب حاضر نبودند که بدون مبارزه از مزایای خویش صرف نظر کنند وازاین جهت اصول وقوانین‌عمردوم، پس ازمرگ‌وی، دوباره‌ازبین‌رفت، ولی این حقیقت که طبقهٔ حاکمهٔ عرب بدین وسیله گورخویش را بادست خود حفر می‌کرد، می‌بایستی بزودی آشکار گردد، زیرا موالی زیان دیده (در ایران، بین‌النهرین ویا درمصر) دیگر زیربار ظلم وستم نرفتند و پس از سی‌سال دولت امویان بکلی درهم ریخت.

پایه‌های اولیهٔ یك چنین تحول و تکاملی بزودی درایران (که دراینجا موردنظرماست) هویدا گشت. کمك وهمکاری حیان درسقوط قتیبه برای موالی آشکار ساخت که دیگر نیازی به‌اینکه مظلومانه در برابر منازعات و اختلافات عرب ساکت بنشینند، نیست. عدم موفقیت عمر دوم در مقاصد اصلاحی خود، و همچنین بطور قطع مرگ اسرار آمیز حیان که (شاید درسال ۷۲۱ میلادی

۱ــ ابن‌سعد،ج۵، ص۲۵۱و۲۸۵؛ــ ابن‌الاثیر، ج۵، ص۲۰؛ــ Kračkovskiy im Sogd. Sbornik 59-61

۲ــ بلاذری، ص۴۲۶ به‌بعد؛ــ طبری، ردیف۲، صفحات ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷؛ العیون والحدائق، ص۴۸ به‌بعد و ۵۰ به‌بعد؛ــ ابن‌الاثیر، ج۵، صفحات۱۸ تا ۲۰

مطابق ۱۰۳ هجری) بقرار معلوم مسموم شده بود[۱]، موجبات رنجش وآزردگی غیر مترقبهٔ ایشان را فراهم آورد و دیگر به‌مماشات وموافقت حکومت امیدوار نبودند (نهضت دوم در سمرقند به‌سال ۷۲۹/۷۲۸ میلادی (مطابق ۱۱۰ هجری) این مسئله را مجدداً به‌اثبات رسانید)[۲]، و بنابراین راهی برای قیام ضد قدرت دولتی امویان و نمایندگانشان در خراسان به‌جای ماند. البته دیگر حس ملی ایرانی ظاهراً نمی‌توانسته در آن دوره اساس وپایهٔ کافی برای چنین قیامی باشد، زیرا ایرانیت از لحاظ مذهبی در آن موقع میان مسلمانان و زرتشتیان تقسیم شده بود و علاوه براین، دین زردشت، ازلحاظ ظاهروباطن، بیش ازحدضعیف شده بود و نمی‌توانست پایه‌ای برای چنین جنبشی بگردد[۳]، بلکه در این وقت دربین مسلمانان (یعنی دربین طبقهٔ حاکم و وابسته به‌آن،ازمسلمانان)خراسان که اغلب بطور جدّی پای بند مذهب تسنن بودند[۴] درمحیط خود اسلام، نهضتی به وجود آمد که برازندگی داشت خراسانیان را در قلمرو این دین جدید به‌صورت یک‌جمعیت خاصی گردهم آورد، وحتی شایدهم قدرت آن را داشت که آنان را به‌صورت مبارزان پیش قدم، درراه اسلام، حقیقتی جلوه گر نماید تا بدینوسیله حس‌خودآگاهی آنهارا برانگیخته، برای برانداختن دولت‌امویان (و قبایل عرب و منازعات آنان) یک پایهٔ قانونی مذهبی ایجاد کند.

تبلیغات عباسی در اواخر خلافت عمر دوم درتحت رهبری محمدبن‌علی‌بن عبدالله‌بن عباس، که درسوریه می‌زیست[۵]، شروع شد ودرخراسان به‌دست‌محمدبن

۱ــ ابن‌الاثیر، ج۵، ص۳۷. ــ و نیز: Vloten, Abb. 23.

۲ــ طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۵۰۷ تا ۱۵۱۲؛ــ ابن‌الاثیر، ج۵، ص۵۴ به‌بعد؛ــ نیز مراجعه کنید به: بلاذری (انساب‌الاشراف)، ج۵، ص۱۶۱ و۱۴۱ و۴۵۳

۳ــ رجوع کنید به فصل «زردشتیان» ازهمین کتاب.

۴ــ دراین‌باره، رجوع کنید به‌فصل «سنیان» ازهمین کتاب.

۵ــ رجوع کنید به: Karl Vilhelm Zetterstéen in der E I, I 15 und Erg. - Bd., S. 1-3; Vloten Abb. 16 f.

خنیس ، ابو محمد زیاد صادق (که ابوالعکرمه سراج نیز نامیده می‌شد) ، ابوسلمهٔ خلال، حفص بن سلیمان وحرب بن عثمان[1] اجرامی گشت. اما عکس العملی را که با این تبلیغات در شمال شرقی ایران به‌وجود آمد نه‌می‌توان بکلی عقلاً توجیه وتعبیر نمود و نه‌رواست که آنرا تقریباً به عنوان تظاهرات آگاهانه و مبتکرانهٔ روح ایرانی تلقی کرد: چه‌اینکه برای چنین تشخیصی منابع موجود فوق العاده نارساست و بیاناتی‌هم که درازمنهٔ بعد دراین‌مورد شده ، بسیار صبغهٔ دولت‌عباسی به‌خود گرفته‌است ، وبه‌علاوه تبلیغات دراین‌جا نیزمانندبین النهرین تمام قبایل عرب را تحت تأثیر قرار داد[2]، وقطعی است کـه به‌هیچ وجه‌اولاً و بالذات هدفهای انقلابی ملی یااجتماعی به‌مفهوم ایرانیت (یاملل وطبقات‌دیگر) به‌عنوان هدف اصلی تعقیب نمی‌شده است . با این وصف مطمئناً تردیدی نیست که این‌حقیقت که خراسانیان بیش‌ازدیگران دربرابراین تبلیغات گشاده‌رویی نشان‌می‌دادند، دلیل براین بوده که حتماًهدف‌این تبلیغات باخواسته‌های‌ایرانیان (مخصوصاً اهالی خراسان) از همان آغـاز مطابقت داشته است، و چون واقعاً پیروزی این نهضت لااقل هدف طبقات رهبران اجتماعی و فرهنگی ایران را به‌مقیاس‌وسیعی عملی‌می‌ساخت؛ لذانبایدهمگامی آگاهانهٔعناصر مختلف باعقاید

۱ـ طبری، ردیف۲ ، ص۱۳۵۸ به‌بعد وصفحات ۱۵۰۱ تا ۱۵۰۶ ؛ـ ابن‌الاثیر ، ج۵ ، ص۲۵ و۵۳ . ونیز : Karl V. Zetterstéen in der E I, I 112 f. دربارهٔ اسامی رجوع کنید به: Vloten, Abb. 34 ff.

۲ـ ازبین ۱۲ نقیبی که سران این‌جنبش‌را تشکیل می‌دادند ۸ تن عرب و ۴ تن از موالی‌بودند؛ ولی از نژاد وملیت‌طبقهٔ ۷۰ نفری دیگر که امام محمد بن علی کتباً دستوراتی درموردطرز زندگی آنان به‌ایشان می‌داد ، اطلاعی‌دردست نداریم (سال ۷۲۰ = ۱۰۲ : طبری، ردیف۲ ، ص۱۳۵۸).(تعداد این افراد بطورمحسوسی‌مطابق تعداد رسولان بنی‌اسرائیل و حواریون حضرت عیسی‌می‌باشد) ... ابومحمد زیاد ، درسال ۷۲۷/۷۲۸ (۱۰۹ هجری)صریحاً دستور داشته که به‌سوی یمنی‌ها بیاید وبامضردوستانه رفتار کند (این دسته درسال ۷۲۴/۷۲۵ جنگ خونینی نمودند : ابن‌الاثیر ، ج۵ ، ص۴۷ به‌بعد) ؛ـ رجوع کنید به : طبری، ردیف۲ ، ص۱۵۰۱ ؛ـ ابن‌الاثیر ج۵ ، ص۵۳ ؛ همین کتاب فصل «حس‌ملیت» ؛ درمورد تبلیغات عباسیان ، اساساً رجوع کنید به : Wellhausen, Arab. 315-325.

متفاوت را در داخل این تحول انکار کرد.

زیرا در آن موقع مقصود این نهضت، و هم هدف حزب علوی که (رهبران آن با کوته‌بینی سیاسی معروف ومخصوص بخود، تمایلات وهدف واقعی مبلغان عباسی را نشناخته بودند)[1] در این نهضت شرکت داشتند، از اول تا هنگام پیروزی فقط یك هدف دینی و براساس دین بود: یعنی سرنگون ساختن سلطهٔ دنیوی و غیردینی امویان و برسرکار آوردن خاندان پیغمبر (ص) به‌عنوان تنها خاندان برحق. بنابراین مبارزه کنندگان در این راه به‌علل و دلایل ملی و اجتماعی نیازی نداشتند، ولی وجود علل دینی هم مانع آن نبود که بعضی این علل دینی را بهانه‌ای برای وصول به اندیشه‌های پنهانی خود قرار بدهند.

پس از ورود و همکاری عماربن یزید (حدود سال ۷۳۰ میلادی مطابق ۱۱۲ هجری)[2] موسوم به خداش حقیقتاً رشد و توسعهٔ تبلیغات عباسی، با وجود تمام تضییقاتی که از طرف حکومت امویان انجام می گرفت، حادثهٔ وزین سیاسی این ده ساله (مخصوصاً از سال ۷۳۸ میلادی برابر ۱۲۰ هجری به‌بعد) برای سرزمین ایران بشمار می‌رود. زیرا وقایعی مثل تعویض حکام[3]،

۱ــ دربارهٔ مجادله ومنازعهٔ این‌دوفرقه، درخراسان، درسال ۷۲۸/۷۲۷ (۱۰۹ هجری) این کتب خبرمی‌دهند: طبری، ردیف۲، ص۱۵۰۱، وابن‌الاثیر، ج۵، ص۵۳.

۲ــ طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۶۳۹ تا ۱۶۴۱؛ــ بلخی (درفهرست منابع این کتاب: Pseudo-Balhi = منتسب به‌بلخی)، ج۶، ص۶۰ به‌بعد؛ــ تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۳۸۳و۳۹۱ به‌بعد؛ــ عقدالفرید، ج۲، ص۲۶۳ به‌بعد؛ــ دینوری، ص۳۳۵ به بعد؛ــ ابن‌الاثیر، ج۵، ص۸۰؛ــ و نیز: Elias 102 (729/30);- Barthold, Turk. 190 - 194; Vloten, Abb. 21 - 32, 35 ff.; Vloten, Rech. 45-53. Browne I 236-240. خداش بعداً به‌دستهٔ مخالفان مذهبی عباسیان پیوست، ولی بزودی اعدام گشت، رجوع کنید به: Sadighi 223 f.

۳ــ بلاذری، صفحات ۴۲۶تا ۴۲۸؛ــ طبری، ردیف۲، صفحات ۱۴۱۷ تا ۱۴۲۸ ــ ۱۴۳۶، ۱۴۳۸، ۱۴۵۴ تا ۱۴۶۲، ۱۴۶۷، به‌بعد، ۱۴۷۷، ۱۴۸۰ تا ۱۴۸۵، ۱۴۹۷ تا ۱۵۰۱، ۱۵۶۵ تا ۱۵۷۲، ۱۵۷۳ تا ۱۵۸۶، ۱۶۳۶ تا ۱۶۳۹، ۱۶۴۱ تا ۱۶۶۷، ۱۷۶۴ تا ۱۷۶۹ و ۱۸۴۵ تا ۱۸۴۷؛ــ العیون‌والحدائق، ص۸۲، ۸۴ و ۸۹؛ــ تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۳۸۸؛ــ ابن‌الاثیر، ج۵. ←

اختلافات سیاسی[١]، منازعات داخلی دورهٔ حکمرانی بنی قیس و یا خصومتهای قبیله‌ای[٢] (که اندکی رو به خاموشی می‌رفت) تماماً در مقابل این نهضت فقط اهمیت مقدماتی داشت، و لو اینکه حتی از بین این وقایع، امواج قیام یکی از حکام سابق خراسان در بصره[٣] (سال ٧٢٠ میلادی مطابق ١٠٢ هجری) تا به فارس و کرمان کشیده شده بود. درهرحال دیگر جلوگیری از جنبش سغدیان طاغی (٧٢٠/٧٢١ میلادی مطابق ١٠٢ هجری) به رهبری دیواستیچ (دیواسنج) برادر (؟) اخشید که قسمتی از آنان به فرغانه[٤] ـ که دوباره مستقل شده بود ـ رفته بودند، ممکن نبود[٥]. یعنی باوجود پاره‌ای از موفقیتهای عرب در پیکند[٦] (٧٣٨ میلادی برابر ١١٠ هجری) و کش و بخارا (٧٣٠ میلادی، ١١٢ هجری)[٧] و همچنین در چغانیان (٧٣٩ میلادی، ١٢١/١٢٢ هجری)[٨] باز به‌موجب اتحاد ترکها با بعضی از حکمرانان مشرق ایران (مثلاً از ختّل) وحملاتی در نزدیکی آمد، دیگر دسترسی به سغدیان میسر

→ ص٣٤، ٣٧، ٣٩، ٤٣، ٤٩، ٥٢ به بعد، ٥٧ به بعد، ٦٧، ٦٨، ٧٩، ٨٠ به بعد، ٨٣؛ ـ تاریخ سیستان، ص١٢٢ تا ١٣١.

١ـ درمورد تعویض یك حاکم سال ٧٣٠/٧٣١ (١١٢ هجری): ابن الاثیر، ج٥، صفحات ٦٧ تا ٦٩. ـ رجوع کنید به: Vloten, Rech. 30.

٢ـ بین مضر و یمنیها در نزدیکی بلخ، سال ٧٢٤/٧٢٥ (١٠٦ هجری): طبری، ردیف٢، صفحات ١٤٧٣ تا ١٤٧٥؛ ـ ابن‌الاثیر، ج٥، ص ٤٧ به بعد؛ و نیز رجوع کنید به: Wellhausen, Arab. 279-306.

٣ـ العیون والحقائق، صفحات ٥٥ تا ٦٠؛ ـ ابن‌الاثیر، ج٥، ص٢٨؛ رجوع کنید نیز به: Wellhausen, arab. 195 - 199.

٤ـ رجوع کنید به فصل «ایرانیان» ازهمین کتاب.

٥ـ تاریخ یعقوبی، ج٢، ص٣٧٣؛ طبری، ردیف ٢، صفحات ١٤٢٨ تا ١٤٣٢ و ١٤٣٩ به بعد و ١٤٤٦ (دراینجا الدیواشتی)؛ ـ ابن‌الاثیر، ج٥، ص٣٦، ٣٩؛ و نیز Chav., Doc. 292 f.; Barthold, Turk 186, 188 f.; Smirnova 365; Gafurov 144 f. - Vgl. 01'ga I. Smirnova und M.N. Bogoljubov: O sogdijskom divăştič (Zum sogdischen D.), in «Sovetskoe Vostokovedenie» 1955/III, S. 142f.

٦ـ بلاذری، ص ٤٢٨ به بعد؛ ـ طبری، ردیف٢، صفحات ١٥١٢ تا ١٥٢٥؛ ـ ابن‌الاثیر، ج٥، ص ٥٥، و نیز: Marquart, Inschr. 33 - 36.

٧ـ طبری، ردیف٢، صفحات ١٥٣٢ تا ١٥٣٨؛ ـ ابن‌الاثیر، ج٥، صفحات ٦٠ تا ٦٣.

٨ـ طبری، ردیف٢، صفحات ١٥٤٣ تا ١٦١٩؛ ـ ابن‌الاثیر، ج٥، ص٨٧؛ و Gafurov 147.

نبود[1] وسرانجام درسال ۷۴۱ میلادی (مطابق ۱۲۴/۱۲۳هجری) قرارداد صلحی مناسب به‌حال آنان تأییدشد، بطوریکه حتی ایشان درصورت تمایل مجاز بودند ازاسلام روی برتابند واسرای اسلامی را درنزد خود نگاه دارند[2].

زور و اجبار حکومتی امویان بیهوده می کوشید تا در خراسان تبلیغات نهضت عباسی‌را باتفتیش، استنطاق، تعقیب، توقیف و قتل[3] و همچنین با انواع نیرنگها ازبین‌ببرد، اما مبلغان که برطبق روایات معتبر شرقی اغلب به‌لباس بازرگانان انجام وظیفه‌می کردند، همیشه به‌خوبی می‌دانستند که چگونه خود را ازدست‌این نیرنگها رها سازند[4]. چنانکه‌سرانجام نیز تمام‌این اقدامات‌ـباوجود توفیقی که گاهگاهی در برانداختن برخی از کانونهای تبلیغاتی عباسی‌حاصل می‌شد ـ بی‌نتیجه‌ماند، زیرا علل اصلی نارضایتی که یکی از آنها بی‌اعتنایی به‌مقررات‌اسلامی ازطرف خلفا وپیروانشان، ودیگری استیلا وترجیح اشراف عرب بود، مرتفع نمی‌شد و اصولاً در اوضاع و شرایط بنا و سازمان اجتماعی امپراتوری‌امویان، نیزاین علل‌به‌هیچ روی‌مرتفع شدنی نبود.

بنابراین هنگامی که نفوذخلافت‌دمشق درنتیجهٔ‌اختلافات و کشمکشهای داخلی عملاً درخراسان از بین رفت، تمام شرایط ومقدمات سقوط و اضمحلال

۱ـ ابن‌الاثیر، ج۵، ص۵۶ و۵۸. ـ دراین باره رجوع کنید نیز به: Gibb. Conq. 59-91; Sadighi 36-38. درمورد جنگهایی که‌درآذربایجان‌وارمنستان‌به‌وقوع‌پیوسته (سال۷۲۲=۱۰۴) رجوع‌شود‌به: العیون‌والحدائق، ص۷۵.

۲ـ طبری، ردیف۲، صفحات۱۷۱۷تا۱۷۲۵؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۵، ص۹۲. ونیز: Barthold, Turk. 192

۳ـ سال۷۲۶/۷۲۵ (=۱۰۷ هجری): طبری، ردیف۲، ص۱۴۸۸ به‌بعد؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۵، ص۵۱. ـ درروز۲۳مارس ۷۲۸ (=۱۰۹): طبری، ردیف۲، ص ۱۴۹۲، ۱۵۶۰، ۱۵۸۶ تا ۱۵۸۸، ۱۶۳۹ به بعد؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۵، ص۵۳.

۴ـ ۷۲۱ (=۱۰۳/۱۰۲): طبری، ردیف۲، ص ۱۴۳۴؛ ـ اغانی(قاهره)، ج۷، ص۵۶؛ ـ العیون والحدائق، ص۶۲؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۵، ص ۳۸. ـ سال۷۲۸/۷۲۷(۱۰۹): دینوری، ص۳۳۷ به‌بعد؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۵، ص ۵۳. ـ سال ۷۳۵(=۱۱۷): ابن‌الاثیر، ج۵، ص۶۹؛ ـ ونیز: Gafurov 149-155.

امویان آماده گشت . دراین موقع نصربن سیّار که از سال ۷۳۸ میلادی (مطابق ۱۲۰ هجری) حکومت آنجا را دردست داشت ، ازطرف دمشق فرا خوانده شد و پس از اطلاع ازقتل ولید دوم از رفتن بدانجا امتناع ورزید و به محل خود باز گشت (سال ۷۴۳ میلادی ، مطابق ۱۲۵ هجری) ؛[1] و هرچند وی دستور اعدام یکی از مدعیان علوی (یحیی بن زید)[2] را اجرا کرد[3] ، ولی پس از آن سلاح به‌دست مانع از آن شد که فرماندار جدیدالانتصاب یعنی منصوربن جمهور حکومت راتحویل بگیرد ، وبدین وسیله عملاً خودش‌را ازدستگاه خلافت‌جدا ساخت[4] . امانتوانست از شر کسانی که باتقسیم خزانهٔ عمومی به جلب ایشان می کوشید ، محفوظ بماند . در این میان جدیع بن علی ازدی که به مناسبت زادگاهش کرمانی نامیده می‌شد ، رهبری ناراضیانی‌را که دربازارها اغتشاش و بلوا می کردند پذیرفت و بزودی نزاع سیاسی به‌نزاع قبیله‌ای مبدل گشت . ولی درعین حال خصلت سنوات اخیر خلافت امویان این بود که انگیزه‌های این مبارزات همیشه در درجهٔ اول صبغهٔ سیاسی (و دینی) داشت و اختلافات قبیله‌ای رفته‌رفته در درجهٔ دوم قرار گرفت . یمنی‌ها ونیز ربیعه وازد ، درتحت رهبری کرمانی برضد نصر که قبیلهٔ مضر حمایتش می کرد[5] ، با یکدیگر متفق گشتند ، امااز آنجایی که نصراصولاً با کرمانی‌دوست بود ، دراین‌هنگام‌هم که کرمانی دردست وی گرفتارشد ، با وجود فشاراطرافیانش ، اورا نکشت ، بلکه

۱ـ بلاذری ،ص ۴۲۹ به بعد ؛ـ ابن‌الاثیر ، ج ۵ ، ص ۹۹ . ـ دربارهٔ‌نصر، رجوع کنید به : Karl V. Zetterstéen in der E I, III 943-945.

۲ـ «زید» امام پنجم فرقهٔ زیدیه است که‌به‌نام‌وی خوانده‌می‌شوند .

۳ـ تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۳۹۷ به‌بعد ؛ـ ابن‌الاثیر، ج۵ ، ص ۹۹ به بعد .

۴ـ طبری ، ردیف ۲ ، صفحات ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸ ؛ ـ العیون والحدائق ، ص۱۰۵ به بعد ؛ـ ابن‌الاثیر ، ج ۵ ، ص۱۱۰ .

۵ـ نام «نزار» که گاهی (بطور مقسم) بکار ، فقط به این گروه مربوط است ، زیرا ربیعه از کرمانی حمایت می کرد (رجوع کنید به : ابن‌الاثیر ، ج۵ ، ص۱۲۸) .

بعد از مذاکرات مختلفی وی را به زندان افکند (١٤ ژویه سال ٧٤٤ میلادی مطابق با ٢٨ رمضان ١٢٦ هجری). کرمانی پس از ٢٩ روز با کمك چند تن از قبیلهٔ ازد، از زندان گریخت وپس‌از کوششی که در بین‌النهرین در راه جلب پیروانی برای خویش نمود بزودی به‌خراسان باز گشت[1].

دراینجا او(کرمانی) باحارث‌بن سویج، فرماندار سابق، که ازتبعیدگاه خود (نزد ترکها) مراجعت کرده بود (اوایل آوریل ٧٤٥ میلادی برابر با اواخر جمادی‌الثانی ١٢٧هجری) متحد گشت وباکمك تمیم و همچنین چندتن از مضر پس از چندین پیکار شدید (که گاه‌گاهی نیز با انگیزه‌های مذهبی مرجئه همراه بود) نصر را مجبور ساخت شهر مرو را تخلیه نماید و به‌زودی پس ازآن (شنبه ٢٣آوریل ٧٤٦ میلادی مطابق با٢٥ رجب ١٢٨ هجری)خودرا نیز ازشر حارث و برادران وی نجات داد[2].

این آشوبها وهرج و مرج‌ها را باید، برای درك اینکه چرا بنی‌عباس توانست درخراسان پیروز شود، درمد نظر گرفت: چه‌اینکه درطی این‌آشوبها مرتباً برشمارهٔ افراد حزب عباسی افزوده می‌شد وبه‌وسیلهٔ فرستادگان وسازمان پیروان‌آن تقویت می گردید[3]. ولی سرانجام تأثیر قاطع این حزب با دخالت شخصیت بارزی یعنی ابومسلم که هم مبلّغی مدبر وهم سیاستمداری[4] فعال بود،

١ـ تاریخ یعقوبی، ج٢، ص٣٩٩؛ـ طبری، ردیف٢، صفحات١٨٥٨ تا١٨٦٦؛ـ العیون والحدائق، ص١٦٦؛ـ ابن‌الاثیر، ج٥، صفحات١١٢ تا ١١٤؛ـ تاریخ سیستان، صفحات ١٣١ تا١٣٧ (جنگ قبایل درسیستان). ـ ونیز: Vloten, Abb. 43-59.

٢ـ تاریخ یعقوبی، ج٢، ص٤٠٧ به‌بعد؛ـ طبری، ردیف٢، صفحات١٨٦٧ تا١٨٦٩ و١٨٨٧تا١٨٩٠ و١٩١٧ تا١٩٣٦؛ـ ابن‌الاثیر، ج٥، ص١١٤ به‌بعدو١٢٧ تا١٢٩. ـ و: Wellhausen, Arab. 289 ff, 302 ff.

٣ـ طبری. ردیف٢، ص ١٨٦٩، ١٩١٦ به بعد؛ـ ثعالبی (غررالسیر، خطی)، ص١٢١تا١٢٧؛ ابن‌الاثیر، ج٥، ص١١٤

٤ـ طبری، ردیف٢، ص ١٩٣٧ و ١٩٦٥؛ اغانی (بولاق)، ج ١١، ص ٧٤ به بعد، ج١٢، ص ٨١. ـ نیز: Browne I 240 - 247 ; Vloten, Abb. 60 - 75; Barthold, Turk. 193-196.

ظاهر گردید. دوران ابتدایی زندگانی ابومسلم از طرف شخص وی در پردهٔ ابهام پیچیده شد[۱] و دربارهٔ اصل و نسبش روایات مختلفی منقول است که به‌موجب آنها گاهی وی به‌عنوان یکی از بردگان و زمانی به‌عنوان یکی از اخلاف خاندان آزاد معرفی می‌شود. ولی درهرصورت این مسئله مسلّم به‌نظر می‌رسد که ابومسلم ایرانی (و ظاهراً اصفهانی)[۲] بوده و در کوفه (که سرنوشت وی را بدانجا کشانیده بود و دربارهٔ اوضاع مؤثر در این امر نیز اقوال مختلفی نقل‌شده‌است) در سلك پیروان نهضت عباسی درآمده است[۳]، و ظاهراً وی در همانجا از طرف ابراهیم‌بن محمد عباسی، نام تازه‌ای یافته است که بدان مشهور گشته است. (او خود را در روی سکه‌هایش[۴]، عبدالرحمن بن مسلم می‌نامد. ولی روشن[۵] نیست که آیا نام سابق وی از لحاظ شکل نظیر این نام بوده است یا نه. در هر حال در منابع، بکلی نامهای دیگری برای او ذکر می‌شود که کاملاً با نامهای اصلی وی فرق دارد)[۶].

۱– طبری، ردیف۲، ۱۹٦۵؛ مسعودی(مروج)، ج٦، ص۵۹ به‌بعد. – خبری را که ابن‌خلکان (وفیات، ج٤، ص۷۱ و ۷۳) دراین مورد نقل می‌کند فقط یکی از بسیاری ازخبرهای موجود می‌باشد.

۲– (طبق این مدرک از «کیان»، حومهٔ قتاب، نزدیک اصفهان) Browne. Isf. 440 f.

۳– نیز، ابن‌الاثیر، ج۵، ص۱٤؛ – رجوع کنید نیز به ص۱۲۷.

٤– رجوع شود به تبصره‌های آینده، درمورد آیات وجملات منقوش درروی سکه‌ها.

۵– رجوع کنید به: Wilhelm Barthold in der E I, I 107; Mükrimin Halil Yinanc, in der E I, türk. IV 39-41.

٦– در این باره رجوع شود به‌بیان ابن‌الاثیر، ج ۵، صفحات ۹۳ تا ۹۵. مختصرتر از آن: طبری، ردیف۲، ص۱۹٦۰، وی طرفدار این است که ابومسلم از خطرنیه (مسعودی، مروج، ج٦، ص۵۹: خرطینه) نزدیک کوفه است، واین‌همان محلی‌است که‌مختار از آن خاسته‌است. رجوع کنید به: Wellhausen, Arab. 315; Friedländer II 118_120; Sadighi 40, Anm. 1, und 40 ff. درمورد ابومسلم رجوع کنید به: Wellhausen, Arab. 323-334; S. Moskti in E I² I 141; و به‌تحقیقات اساسی‌تر و مفصل‌تر از: Sabbatino Moscati: Studi su Abû Muslim, I: Abû Muslim e gli«Abbâsidi; II: Propaganda e politica religiosa di Abû Muslim; III. La fine di Abû Muslim (in den «Rendiconti dell' Accademia Nazionale dei Lincei, Classe di scienze morali, storiche e filologiche, VIII. R. Bd. IV, 1949, S. 323-335; S. 474-495, Band V,→

برطبق آنچه منقول است ابومسلم درسن ۱۹[1] سالگی (بطور صحیح ۷۴۶ میلادی مطابق ۱۲۸ هجری) درموطن ایرانی خود سربلند نمود و عازم خراسان شد تا دراین سرزمین، که چنانچه دیدیم از لحاظ سیاسی بسیار درهم ریخته و پریشان شده بود، شروع به جلب طرفدارانی برای لشکرکشی خویش بنماید. شعار این مبارزه که برسکه‌های[2] خود درج کرده بود آیه‌ای از قرآن بود که مربوط به‌اهل‌بیت پیغمبر علیهم‌السلام می‌باشد (یعنی آیهٔ ۲۳ ازسورهٔ ۴۲ «الشوری» «قل لااسئلکم علیه اجراً الاالمودة فی‌القربی»). درجنب این سکه‌ها گاه‌گاهی نیزسکه‌هایی به‌این‌عبارت «انماالحکم عندالله» یافت می‌شود[3]. این اقدام ابومسلم ازدوجهت سهل‌تر گشت: یکی به‌این جهت که درآن موقع ـ درنتیجهٔ نبردهای شدید و «متقابل به‌مثل» یکی از پیروان علویین، یعنی عبدالله‌بن معاویه که طغیان نموده و از کوفه رانده شده بود، بایك تن از موالی ایرانی یعنی محارب‌بن موسی، درنواحی فارس و کرمان تا اصفهان و ری[4] ـ مغرب ایران متشنج گشته

←1950, S. 1-17; Irène Mélikoff: Abû Muslim, le «porte-hache» du Khorassan, dans la tradition épique turco - iranienne, Paris 1962.

۱ـ ابن‌الاثیر، ج۵، ص۱۲۹.

۲ـ Lane - Poole I, S. 33, Nr. 216, IX, S. 37; Lavoix I, S. 132 f., Nr. 553-558, 560; Nützel I. S. 109 f., Nr. 599 f.; Tiesenhausen S. 63 f., Nr. 656-660 (سکه‌های سال ۷۴۴ـ۷۴۶=۱۲۷ تا ۱۲۸، از جی؛ سال ۷۴۵/۷۴۶=۱۲۸ از تیمره و کوفه!؛ سال ۷۴۶/۷۴۷=۱۲۹، از ماهی وری؛ سال ۷۴۸/۷۴۹=۱۳۱، از بلخ). در روی سکه‌های مضروب در مرو، این شعار دیگر دیده نمی‌شود: Lavoix I, S, 134. Nr. 561 - 563.

۳ـ Lavoix I, S. 133, Nr. 559; Rheuvon Guest: A coin of Abû Muslim, im JRAS 1932, S. 555 f.; John Walker: New coin evidence from Sistan, im JRAS 1935, S. 115-121. (سکه‌هایی از کرمان، که اهالی آن خصم ابومسلم بودند، از سال ۷۵۳=۱۳۶، ازپدرزن ابومسلم، وجود داشته؛ ـ ابن‌الاثیر ـ فهرست منابع شمارهٔ ۱۳۵ ـ ج۵، ص۱۹۱).

۴ـ طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۱؛ـ اغانی (بولاق) ج۱۱، صفحات ۷۳ تا ۷۵؛ـ ثعالبی (غررالسیر، خطی) صفحات ۱۲۷تا۱۳۲ ظهر؛ـ جاحظ (بیان، چاپ ۱۹۳۲) ج۲، ص۶۷ به‌بعد؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۵ ص۱۳۸ به‌بعد؛ـ شهرستانی (ملل‌ونحل) ۱۱۲ به‌بعد. و نیز: Wellhausen, Arab. 239 ff.; Sadighi 39 f., 182; Karl V. Zetterstéen in der E I, I 27 f. u. Erg. - Bd. 4.

بود ، ودیگر ازاین رو که قیام خوارج[۱] که آتش آن در بین‌النهرین مشتعل شده بود برای مدت مدیدی این منطقه را از حیطهٔ نفوذ و قدرت مرکزی دمشق بیرون آورده و بدین وسیله ایران را ، بیش از آن مقدار که تشنج خراسان به‌تنهایی می‌توانست ، از اطراف خود جدا کرده بود . به‌جهات مذکور ابومسلم جرأت یافت تا در بهار سال ۷۴۷ میلادی (مطابق ۱۲۹ هجری) با دستهٔ هفتاد نفری - با لباس حجاج و زائران کعبه - از خراسان ازراه نسا به‌قومس مسافرت کند و مقامات متنفذ دولتی را به الحاق به‌نهضت عباسیان بخواند . مبلغان دیگر در نشاپور ، طالقان وخوارزم به‌اقدام مشابهی دست زدند ودر تمام اوقات با ابراهیم ابن‌علی پیشوای جدید این حزب ارتباط برقرار بود . تااینکه سرانجام ابومسلم خود در روز نهم یا دهم ژوئن سال ۷۴۷ میلادی (برابر با ۲۵ یا ۲۶ رمضان ۱۲۹ هجری) جلو شهر مرو ، بیرق سیاه عباسی را گشود ، ودر وضعی که افکار عمومی آن زمان داشت این جنبش باخوشحالی به‌سرعت در آن نواحی توسعه‌یافت[۲] . خراسان و گرگان وتخارستان و بخارا نیز به‌زودی در تبلیغ به‌نفع این حزب شرکت کردند و ابومسلم نخست[۳] در دهکدهٔ سیقذنج[۴] پس از آن در ماخوان نزدیك مرو[۵] سنگربندی کرد .

۱- دینوری، صفحات ۳۳۸ تا ۳۴۱ ؛- ابن‌الاثیر ، ج۵، صفحات ۱۳۰ تا ۱۳۲ ۲- طبق منقول دریك روز ۶۰ قریه درنزدیکی مرو به‌نهضت عباسیان پیوستند. - بنا به‌عقیدهٔ Leontios (صفحات ۱۲۱ تا ۱۲۳) مردم این نواحی قبل از هرچیز از جنگهای داخلی و فشار مالیاتی به‌ستوه آمده بودند. ۳- طبری ، ردیف۲ ، صفحات ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۹ و ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۵ ؛- ابن‌سعد ، ج ۲/۷ ، ص۱۰۳ ؛- ابن‌الاثیر ، ج۵ ، صفحات ۱۳۲ تا ۱۳۵. و نیز: Elias 105 .
۴- درکتاب‌الانساب‌سمعانی(عکسی‌ازخطی) ص۳۲۲ ظهر، چنین آمده‌است (« ۳ فرسنگی‌مرو»). ولی ناقلان دیگر «سقیدنج» و «سفیدنج» نقل کرده‌اند . رجوع شود به:.Karl V. Zetterstéen عنوان «Ibrâhîm der Abbaside»);Vloten, Abb. 76-99; Vloten, in der E I, II 464 (Rech. 65. (مجموعه‌ای از روایات منقول در این باره) . ۵- تاریخ یعقوبی ، ج۲ ، صفحات ۴۰۹ تا ۴۱۱ ؛- طبری ، ردیف ۲ ، صفحات ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۹ ؛- عقدالفرید ، ج۳ ، ص ۲۵۷ .

همان طوری کـه مکرراً تأکید شده این نهضت عباسی یك نهضت ایرانی خالص نبود ، ولی شرکت‌ملت ایران را دراین نهضت نباید به‌هیچ روی کوچك انگاشت ، ابومسلم نیز ابائی نداشت کـه با موافقت امام ابراهیم[1] عباسی برای جلب پیروان بیشتری ، از برخی انگیزه های ملی ایران استفاده کند[2] ، بدون اینکه از ارزش‌عربها بکاهد[3]. زیرا درجنب‌ایرانیان‌ناراضی، همیشه نیزعربهایی یافت می‌شدند کـه به سبب مبارزات سیاسی و جنگهای قبیله‌ای با طرز ادارهٔ حکومت موافقت نداشتند چنانکه واقعاً نیز یمنیها به‌میزان قابل ملاحظه‌ای برضد سلطهٔ امویان به‌قیام مزبور پیوستند وقبیلهٔ ربیعه نیز ازآغازامر درعداد دوستداران نهضت به‌شمارمی‌رفت درحالی که مضر مورد سوءِظن واقع بود . حتی نصر والی‌آن استان نیز نتوانست خود را ازاین معرکه کنار بکشد ، چه‌اینکه وی خواه ناخواه دیگر پشت گرمی به‌امویان نداشت و ناگزیر هر کجا و هر طوری که ممکن بود درجستجوی پناهی می گشت . اما همینکه درنتیجهٔ تصادم مسلحانه باپیروان عباسیان به‌اسارت افتاد چاره‌ای‌نداشت جزاینکه ازفراز پل زرینی که حزم و دوراندیشی و فعالیت ابومسلم برایش بسته بود بگذرد[4].

۱ـ طبری ، ردیف۲ ، ص۱۹٤۷: درنامه‌ای از ابراهیم که به‌دست خصم اوافتاده، فرمان‌قتل‌تمام عربها درخراسان داده شده‌است . ــ دراینکه آیا این‌نامه ساختهٔ تبلیغات امویان است ، سخت تردیداست، زیرا مروان دوم، به‌موجب این‌نامه ابراهیم‌را اعدام‌کرد. به‌علاوه، بعید است که در صورت مجعول بودن چنین نامه‌ای ، شخصی مثل‌طبری ، آن‌را در زمان سیادت عباسیان انتشار داده‌باشد .

۲ــ رجوع‌کنید به‌فصل «حس ملیت» ازهمین‌کتاب .

۳ــ نویسندهٔ ذیل به‌این امربا تأکید اشاره می‌کند : Richard Nelson Frye: The role of Abû Muslim in the ’Abbâsid revolt, in «The Moslem World» XXXVII (1947), S. 28 - 38, von Daniel C. Dennett jr.: سند عمدهٔ وی رسالهٔ دکترایی است که هنوزچاپ نشده، یعنی : Marwan ibn Muhammad, the passing of the Umayyad Caliphate, (Harvard Univ. 1939).

٤ــ وی‌مجبوربود یکی‌ازدوراه‌را انتخاب‌کند ؛ یا به‌نهضت‌عباسیان‌بگرود ویاطبق‌قول‌خود، دیگر درجنگهای‌آینده شرکت‌نکند ؛ طبری ، ردیف۲ ، ص۱۹٦٥ ، ۱۹۷۲؛ ثعالبی (غررالسیر ، خطی) ، ص۱۳۲ ظهرتا۱۳٥ ؛ــ مسعودی (مروج) ، ج٦ ، صفحات٦۰ تا ٦۳ ؛ــ ابن‌الاثیر ، ج٥ ، ص۱۳٤ به‌بعد.

اما بدین ترتیب هم حلّ واقعی مشکل میسور نشد، یعنی اگرچه نصر در نتیجهٔ دخالت ابومسلم توانست برضد دشمن قدیمی خود یعنی کرمانی ـ که در موقع ملاقاتی (آیا این ملاقات بارضایت او بوده ؟) کشته شد[1] ـ پیشروی کند، ولی درضمن این جریانات به‌زودی عربها دریافتند که نهضت‌عباسی برای موقعیت خاص آنان زیان‌آور[2] است وازاین‌جهت در راه آشتی وازمیان برداشتن تضادهای موجود میان مضرویمنی‌ها کوششهایی به‌عمل‌آمد[3]، تابدین‌وسیله امکان برابری با حزب عباسی که مردم سیل‌آسا بدان می گرویدند میسر گردد. اما این کوششها بجایی نرسید، زیرا ابومسلم بقدر کفایت آزموده بود که بتواند نصر متزلزل را بدین وسیله به زانو درآورد که به علی پسر کرمانی که می‌خواست به‌منظور اتحاد تمام عربها دست بیعت دراز کند، قتل پدرش را به‌دست نصر خاطرنشان سازد. در این‌حال هردو دسته با علم به‌این که نمی‌توانند در برابر نهضت عباسی مقاومت کنند ناچار درجستجوی راه آشتی با ابومسلم برآمدند. ابومسلم به‌نفع نهضت، نظر خود رانسبت به «فقه» برای پیروان مؤمن ومتدین خود با این تعبیر: «امرکم بالمعروف و نهیکم عن‌المنکر خیرلکم من‌هذا»[4] بیان ومشخص می‌نمود، و ازطرف دیگر آنقدر سیاستمدار بود که بتواند نهضت عباسی را برای محافلی که بیشترعلایق سیاسی داشتند آنچنان توصیف کند که بامنافع و علایق آنها تا میزان قابل توجهی مطابقت داشته باشد[5]. اصولاً در درجهٔ اول ابومسلم را باید بیشتر به‌عنوان سیاستمدار تلقی کرد تا مرد مذهبی،

۱ـ رجوع کنیدبه: Wellhausen, Arab. 305². ۲ـ طبری (ردیف۲، ص۱۸۶۵) حتی در مورد سال ۷۴۴ چنین می گوید ـ نیز رجوع کنید به: Vloten, Abb. 100-113. ۳ـ طبری، ردیف۲، ص ۱۹۶۹، ۱۹۷۵؛ـ ابن‌الاثیر، ج۵، ص۱۳۷. ۴ـ طبری، ردیف۲، ص۱۹۶۵؛ـ ابن‌الاثیر، ج۵، ص۱۳۷. ۵ـ طبری، ردیف۲، ص ۱۹۸۴؛ـ دینوری، ۳۵۸ به‌بعد؛ـ ابن‌الاثیر، ج۵، ص۱۳۵.

زیرا او سیاستمداری بود که از نظر دینی در عقایدش پاره‌ای از آرای آسیای مرکزی (مثل «تولّد مجدّد» که برای بعضی از شیعیان می‌توانست درمورد عقیده به‌امامت «رجعت» پایهٔ خوبی باشد) وجود داشته[1]، و نیز به‌نفع و صلاح دولت بدون دغدغهٔ خاطر، برضد محافل واقعاً دینی (نه‌سیاسی‌م) (مانند شیعیان بخارا) اقدام می‌کرد. وی نیز خودش را شخص منجی به‌حساب نمی‌آورد[2] و مخالفتی نیز در مقابل برانداختن متعصبان نسبت به عباسیان (مراد «راوندیه» است که پیروان آن، المنصور را مظهر الوهیت می‌دانستند و به‌همین‌جهت به‌دستور خود منصور از دم شمشیر گذشتند) در بین‌النهرین از خود نشان نمی‌داد[3]؛ ولی باز آخرین هدفهای وی درمقابل عباسیان تاریك مانده است.

بنابراین ابومسلم از اقدام محافل رهبران عرب که دراین حال ناگزیر به‌اتحاد باوی بودند خرسند بود؛ چه‌اینکه این امر برای اجرای جنگ در ایران و همچنین در بین‌النهرین و سوریه و مصر اهمیت بسیار داشت. روابط تیرهٔ ابومسلم با نصر، که یکی ازسران مستقل وبسیار فعال بود، سبب شد که ابومسلم موقتاً با یمنی‌ها و ربیعه برضد مضر (که دوست امویان بودند) متحد شود. ایشان نیز (در روز پنج شنبه ۱۵ فوریه سال ۷۴۸ میلادی)[4] راه را برای او به مرو گشودند وابومسلم به‌زودی در آنجا رؤسای قبایل(نقبای) خزاعه‌وطییء وتمیم و بکربن‌وائل را بر سر کار آورد وازایشان‌برای آل رسول بیعت گرفت. نصر (به راهنمایی یکی از میانجیان ابومسلم که واسطهٔ مذاکرات بود وبعداً

۱ـ رجوع کنید به «فصل زردشتیان و فرق متأثر از آنان» از همین‌کتاب. ۲ـ همچنین دعائی‌که «برای وی وحزب» می‌شده (طبری، ردیف۲، ص۱۹۷۰) مستلزم چنین ادعایی نبوده است. رجوع شود به‌بیعتی‌که درمرو «برای قرآن، سنت پیغمبر (ص) و رضای خاندان‌وی» گرفته شده. طبری، ردیف۲، ص۱۹۸۹. ۳ـ رجوع شود به فصل «سنیان» ازهمین‌کتاب.
٤ـ نهم‌جمادی‌الثانی سال ۱۳۰هجری، روزچهارشنبه بوده‌است، بنا به‌قول حمزه‌اصفهانی، ص ۱۳۸ به‌بعد، روزدوشنبه ۲۵ دسامبر سال ۷٤۷ (برابر با ۱۷ ربیع‌الثانی‌سال ۱۳۰ هجری).

به سبب این راهنمایی کشته شد) از شهر گریخت و موقتاً در نیشابور مستقر گردید.[۱]

موفقیتهای تردید ناپذیر نهضت ابومسلم (از ۷ دسامبر ۷۴۴ میلادی برابر ۱۲۷ هجری) توجه مروان‌دوم[۲]، خلیفهٔ اموی را، با وجود تمام نگرانیهایی که وی به‌جهت شورشهای خوارج در بین‌النهرین وعربستان داشت و با وصف تمام اوضاع آشوبی که در نتیجهٔ قیام طرفداران علویان یعنی عبدالله‌بن معاویه در مغرب ایران[۳] به وجود آمده بود، به‌خود جلب کرد. آمار و ارقامی که از خراسان دربارهٔ شمارهٔ حزب‌عباسیان به‌وی‌رسید[۴]، به‌او نشان داد که عدهٔ‌مخالفان وی مجدداً به‌مقدار زیادی رو به‌افزایش نهاده است و هردم ازاینکه بتواند در مقابل این شورش برابری کند ناامیدتر می‌شد؛ زیرا دیگر جلوگیری از ابومسلم غیرممکن می‌نمود، بخصوص پس‌ازآنکه ابومسلم توانسته بودبه‌وسیلهٔ یکی ازطرفداران خویش به‌نام ابو داود شهر بلخ را به‌تصرف درآورد و آن را درمقابل حملات لشکریان تخارستان و ماوراءالنهر از جانب ترمذ حفظ کند[۵] وبخصوص بعد ازآنکه قحطبة‌بن شبیب طائی که با اوامر جدید عباسیان وقوای کمکی تازه نفس وارد شده بود، شهرهای طوس و نیشابور را پس‌از جنگهای دشوار (۵/۴ تا ۷/۱ سال ۷۴۸ میلادی مطابق با رمضان وشوال سال ۱۳۰ هجری) تسخیر نمود و نصررا مجبور ساخت تابه گرگان که والی آن درمصاف باقحطبهٔ مبارز و مُصِرّ در اوایل اوت سال ۷۴۸ (مطابق با اوایل ذوالحجهٔ ۱۳۰ هجری)

۱ــ طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۹۶۸ تا ۱۹۹۵؛ــ حمزه‌اصفهانی، ص ۱۳۸؛ــ ابن‌الاثیر، ج ۵، ص ۱۳۷ به‌بعد و ۱۴۱ به‌بعد. ۲ــ رجوع شودبه: Karl V. Zetterstéen in der E I, III 365 f.; Vloten, Abb. 114-127. ۳ــ رجوع‌شودبه‌صفحات‌قبل. ۴ــ ابن‌الاثیر، ج ۵، ص ۱۳۷. ۵ــ طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۹۹۷ تا ۱۹۹۹؛ ابن‌الاثیر، ج ۵، ص ۱۴۳ به‌بعد. ــ دینوری (ص ۳۵۹ به‌بعد) می‌گوید که درطی مدت کوتاهی صدهزار تن از تمام خراسان گرد ابومسلم جمع آمدند و به‌وسیلهٔ جامهٔ سیاهی که در بر داشتند مشخص بودند.

کشته شد[۱]، بگریزد. اهالی گرگان نیز پس از آنکه قیامشان به‌وضع خونینی سرکوب شد ناگزیر به‌تسلیم شدند[۲] و چاره‌ای جز الحاق خویش به قلمرو حکومت وقدرت عباسیان ندیدند. یعنی به‌قلمروی که ابومسلم باانتصاب والیان وسرداران به‌تشکیل واداره‌ٔ آن پرداخته بود.

به‌همان نسبت که موفقیتهای ابومسلم روبه‌فزونی می‌رفت، خود آگاهی واعتمادبه‌نفس او نیز افزایش می‌یافت، همچنانکه تقاضای خوارج را مبنی برقبول عقاید مذهبی وسیاسی ایشان بالصراحه رد کرد ومبلّغان آنان را بانیروی نظامی برانداخت[۳]. همچنین دراین‌موقع نیزبا ازبین‌بردن پسران کرمانی (علی‌وعثمان) به‌وجود رهبران جمعیت عربی یمنی[۴] که به‌وی ملحق شده بودند، خاتمه داد تا رهبری نهضت را به‌تنهایی به‌دست بگیرد. دشمن قدیمی وی نصر نیز در اواخر همان سال هنگام فرار به‌ساوه واقع در شمال غربی ایران در گذشت (۹ نوامبر سال ۷۴۸ میلادی مطابق ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۱ هجری)[۵].

درآن زمانی که ابومسلم درخراسان مانده بود تا وضع این ایالت مهم و اصلی ایران‌را برای همیشه تأمین کند، رهبری اقدامات نظامی درمرکزایران در دست قحطبه وپسرش ابوالحسن‌بود. قحطبه ازقومس، پس ازجنگ کوتاهی،

۱ـ طبری‌ردیف۲، صفحات۲۰۰۰ تا۲۰۰۶ ؛ـ ثعالبی (غررالسیر، خطی) ص۱۳۷تا۱۳۹؛ـ ابن الاثیر، ج۵، ص۱۴۴ به‌بعد. ـ ونیز: Karl V. Zetterstéen in der E I, II 672 f.

۲ـ طبری، ردیف۲، ص ۲۰۱۶ به‌بعد ؛ـ ابن‌الاثیر، ج۵، ص ۱۴۷ . ملخص در «العیون والحدائق» صفحات۱۷۹ تا ۲۰۶.

۳ـ طبری، ردیف۲، ص۱۹۹۵ به‌بعد ؛ـ ابن‌الاثیر،
ج۵، ص۱۴۳ . ۴ـ طبری، ردیف۲، ص۱۹۹۹ به‌بعد ؛ـ ابن‌الاثیر، ج۵، ص ۱۴۳
به‌بعد . ۵ـ طبری، ردیف۳، ص۱ به‌بعد ؛ ـ دینوری، ص۳۶۱ به‌بعد ؛ـ مبرد(کامل)
ص۱۷۱، ۴۵۴ ؛ ابن‌الاثیر، ج۵، ص۱۴۸ . (درمقابل این‌روایت که مرگ‌وی درنهم‌نوامبر ۷۴۸ برابر بادوازدهم ربیع‌الاول۱۳۱ هجری، درسن۸۵سالگی، درساوه اتفاق افتاده است، روایات دیگری‌است که وی هنوزقبل ازاینکه به‌ری ـ که درآن ماهها اولین حملهٔ قتیبه را رد نموده‌بود ـ رسیده‌باشد، وفات‌کرده است : رجوع‌شود به‌مراجع مذکور).

ری‌را تصرف کرد (۹/۳۰ تا ۲۸، ۱۰ سال ۷۴۸ میلادی برابر با صفر ۱۳۱ هجری)، و اسپاهبذ مازندران را به طرفداران عباسیان جلب نمود درحالیکه حکمران دنباوند (دماوند) تا عهدخلیفه منصورمقاومت می کرد و به‌سبب صعب‌العبوربودن قلمرو حکومت وی، توفیق اینکه او را به‌اتخاذ روش دیگری مجبور سازند[۱]، حاصل نمی‌شد. مقارن بازمانی که طرفداران امویان (که دراین وقت به‌موجب مرکزقدرتشان سوریه، «سوری»: «سوریه‌ای» نامیده می‌شدند) وعربهای رانده‌شده از خراسان به‌سوی نهاوند عقب نشینی می کردند، شهرقم پس ازدفاع وردسادهٔ حملهٔ جناحی سپاهیان «سوری» از کرمان[۲] (۲۴ فوریه تا ۲۵ مارس سال ۷۴۹ میلادی برابر با رجب ۱۳۱ هجری)، سقوط کرد. دراینجا آتش پشتکار وغیرت مهاجمین باتصرف غنایم فراوان مجدداً مشتعل گردید به‌طوری که هنگام محاصرهٔ نهاوند از طرف قحطبه وپسرش در بهار سال ۷۴۹[۳] سه‌ماه پایداری کردند، تااینکه در اثر قرارداد سری «سوریها» با قحطبه هنگام حمله‌ای دروازه های شهر گشوده شد وشهر به‌تصرف درآمد ومدافعان بومی آن همگی به‌قتل رسیدند[۴].

دراین وقت دیگرلشکریان اموی از دفاع بقیهٔ ایران منصرف گشتند، و حکمران از حلوان گریخت وپادگان «شهر زور» در حاشیهٔ غربی کردستان (در روزپانزدهم اوت‌سال ۷۴۹ میلادی مطابق ۲۱ ذوالحجه ۱۳۱ هجری) پس ازمحاصرهٔ یك‌روزه تسلیم شد و چون در این میان نیز پیشنهاد «عبدالله» طاغی، حکمران جبال جنوبی و فارس، مبنی برالحاق به‌نهضت عباسی رد شد و وی به‌اسارت‌افتاد

۱ــ طبری، ردیف۳، صفحات ۲ تا ۴؛ــ ابن‌الاثیر، ج ۵، ص ۱۴۸. ــ در مورد پیشروی خراسانیان رجوع کنید به: Wellhausen, Arab. 334-342; Wiet 168. ۲ــ طبری، ردیف۳، صفحات ۴ تا ۶. ۳ــ از شعبان تا شوال ۱۳۱ هجری برابر با ۳/۲۶ تا ۴/۲۱ سال ۷۴۹. ۴ــ طبری، ردیف۳، صفحات ۶ تا ۸؛ــ دینوری، ص۶۳۲ به‌بعد؛ــ ابن‌الاثیر، ج۵، ص۱۴۹ به‌بعد؛ــ نیزرجوع کنید به‌یاقوت، ج۳ ص۳۲ به‌بعد.

ومقتول گردید[1]، تمام ایران زیر چنگال این حزب نیرومند قرار گرفت و برای پیشرفت از شهر زور به‌سوی خانقین و بین‌النهرین ازمیان زاکرس به‌هیچ‌روی نگرانی وجود نداشت.

تازه در این موقع بود که خلیفه مروان باقشونهای مقیم سوریه و جزیره برای مقابله با شورشیان از حرّان حرکت کرد. مروان از روی دجله تا «زاب بزرگ» آمد درحالی که‌قحطبه‌در نزدیکی‌عکبرا ازدجله گذشت وتا انبار در کنار فرات پیش روی نمود ودرطی این اقدام بسیار عجولانهٔ این سردارشجاع با یکی از لایقترین فرماندهان خود پیش از موقع به‌آغوش مرگ رفت[2]. اما برخلاف انتظار این‌حادثه موجب هیچ‌تغییروضعی نشد، بلکه‌همینکه مروان‌دوم درجنگ ده روزه (از۱۶ تا۲۵ ژانویه سال ۷۵۰ میلادی برابر با۲تا۱۱ جمادی‌الثانی ۱۳۲ هجری) نزدیك‌زاب بزرگ[3] شکست‌خورد ومجبورشد به‌جانب‌مغرب فرار کند[4]، و همینکه‌آخرین‌کارمندان حکومت امویان درفارس به‌زور ازکاربرکنار شدند ودرآنجاپس ازبروزعدم لیاقت یکی ازشاهزادگان‌عباسی، حاکم مورد اعتمادی تعیین گشت[5]، دیگر رأی قطعی دربارهٔ خلافت امویان در مشرق و هم در بارهٔ سرنوشت آیندهٔ کشور ایران صادر گردید. اعلام سیادت عباسیان به قیادت

۱ــ طبری، ردیف ۳، ص۹؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ۵، ص۱۳۹؛ ــ نیز رجوع کنید به صفحهٔ قبل.

۲ــ طبری، ردیف۳، ص۱۰ به‌بعد؛ــ ابن‌الاثیر، ج۵، ص ۱۵۰ به‌بعد.

۳ــ رجوع کنید به: Ernst Honigmann in der E I, IV 1278

٤ــ طبری، ردیف ۳، صفحات ۳۸ تا ٤۲؛ ــ تاریخ‌یعقوبی، ج۲، ص٤۱۳ بــه‌بعد؛ــ ثعالبی (غررالسیر، خطی)، ص۱۳۹ به‌بعد؛ــ مسعودی (مروج)، ج٦؛ ص۷۳؛ــ دینوری، ص۳٦۳؛ــ ابن‌الاثیر، ج۵، صفحات ۱۵٦ تا ۱۵۸؛ــ السمعانی (فهرست منابع، شمارهٔ ۲۳۲)، ج۲، ص۱۰۸ و ۱۱۰؛ــ و نیز: Leontios 123; Stefan As. 161 f.; Elias 106; Michael 471 f. اطلاع براین حوادث نیز تا به‌چین ــ که در آن زمان (سال ۷۵۱؛ رجوع کنیدبه صفحات‌بعد، حوادث پس‌ازسال۷۵۰) عمیقاً با مسلمانان در تماس بودند ــ پیش رفت: T'ang-schu 3614/4; Franke III 399f.

۵ــ طبری، ردیف۳، ص۷۱ به‌بعد؛ــ ابن‌الاثیر، ج۵، ص۱٦٦ و ۱٦۸.

ابوالعباس (که به‌زودی به‌سبب سنگدلی وقساوتش نسبت به‌شاهزادگان وسایر پیروان اموی، لقب «سفاح» یعنی «خونریز» یافت)[۱] در روز ششم نوامبر سال ۷۴۹ میلادی (برابر ۱۳۲ هجری) در کوفه، آغاز دورهٔ جدید و مبدأ خلافت خاندان عباسی بود: خاندانی که پانصد سال درمشرق خلافت را در دست گرفت و امویان را به‌کلی به‌عقب نشاند.[۲]

۱ــ رجوع کنید نیز به: اغانی (قاهره) ج ٤، صفحات ۳۴۳ تا ۳۵۵.
Henry Frederick Amedroz: On the meaning of the Laqab as-Saffah as applied to the first Abbasid Caliph, im « Journal of the R. As. Soc.» 1907, S. 660 ff.
۲ــ آخرین جنگهای مروان دوم را ــ تاسقوط وی درمصر، اوت سال ۷۵۰ ــ نمی‌توان ضمن بحث دربارهٔ تاریخ ایران (یعنی دراین کتاب) ذکر نمود.

سیادت بلاواسطهٔ عباسیان

در نتیجهٔ پیروزی عباسیان اوضاع ایران رنگ تازه‌ای به‌خود گرفت. سلطه واستیلای قبایل عرب در خراسان ازمیان رفت و اساساً قسمت بیشترشان ازآن سرزمین رانده شدند. به‌علاوه ایرانیت درپیروزی این سلسلهٔ جدید ودر اجرای نظم‌تازه‌ای که‌جانشین سازمان عربی‌اموی شده بود، سهم قاطعی‌داشت[1]. با اوضاع وشرایط موجود دیگر جای هیچ گونه تردیدی نبود که از این پس باید ایرانیان به عنوان شرکای متساوی الحقوق دولت شناخته شوند، و این امر فقط هنگامی امکان پذیر بود که دیگر ملیت ملاك تشخیص نباشد، بلکه دین یعنی اسلام معیار قاطع وملاك تشخیص قرار گیرد. یك چنین تحولی نیز درروش تبلیغاتی که عباسیان‌پیش گرفته بودند، وبدین سبب به اوج آرمان‌خود رسیدند، وجود داشت و درواقع نیزدر بارهٔ این واقعیت دیگر هیچ گونه اختلافی به‌وجود نیامد.

طبعاً اسلام دیگر پس از انشعاب خوارج وشیعیان یك پیکرواحدی به شمار نمی‌رفت، وبنا براین می‌بایست‌به زودی این سؤال مطرح شود که: ازاین

۱ــ این امررا منصور بالصراحه تأیید می کند: طبری، ردیف۳، ص ۴۳۰ به‌بعد؛ــ مسعودی (مروج)، ج٦، ص۲۰۳ به‌بعد.

پس کدام فرقه‌وعقیده‌ای باید پایه و بنیاد قرار گیرد ؟ تا این‌زمان نهضت عباسی از جواب این سؤال که کدام یك از شاخه‌های خاندان بنی‌هاشم باید جانشین واقعی پیغمبر اعلام شود اجتناب می‌ورزید ، ودر نتیجهٔ اجتناب از جواب این مسئله بود که پیروان علی (ع) و خاندانش (یعنی شیعیان بطور مطلق) به این نهضت جلب شدند ، ولی بدیهی‌است همین که عباسیان بر اریکهٔ خلافت تکیه زدند،دیگر برای اخلاف‌علی وفاطمه(علیهما السلام) هیچ‌محل ومقامی باقی‌نماند. این واقعیتی بود که در تمام امپراطوری اسلام نمی توانست هیچ‌جا و همچنین در ایران ـ با آن همه مراکز قدرت ، ولی سخت پراکندهٔ هوا خواهان علی وعلویان ـ با بی‌اعتنایی تلقی شود . درعین حال ، شمارهٔ نسبتاً قلیل‌شیعیان تا آن موقع ، وپراکندگی نامتناسب آنان در اماکن مختلف ، ومهمتر ازهمه عدم مهارت سیاسی جمیع شیعیان ، بخصوص علویان ، که بارها به اثبات رسیده بود ، وسرانجام فقدان شخص پیشوایی که مورد قبول همگان قرار گیرد و از لحاظ سیاسی نیز متنفذ باشد ، موقتاً مانع این شد که دستهٔ شیعیان وارد میدان عمل شوند، امااین فرقه اهمیت خود را به عنوان حوزهٔ تجمع ناراضیان در خفا حفظ کرد[۱] .

بدین ترتیب فقط عقیدهٔ خالص و واقعاً مذهبی سنّیان بـه عنوان مذهب اکثریت (السنة والجماعة) باقی ماند وتوانست مبنای امپراطوری عباسی‌قرار گیرد . حقیقتاً نیز قسمت اعظم جامعهٔ مسلمانان به این وضع تازه رضا دادند و حتی ایرانیان نیز با اکثریت بیشتری با این عقیده موافقت کردند، زیـرا تنها این‌عقیده‌بود که امکان وصول به‌هدف‌سیاسی‌وتأمین برابری‌ایرانیان‌را باعربها،

۱ـ طبری ، ردیف۳ ، ص ۱۲۸ (سال ۷۵۹/۷۵۸ = ۱۴۱ هجری : اعدام افسرانی که متهم به‌تبلیغات شیعی بودند) .

مخصوصاً در بین‌النهرین و بغداد، پایتخت جدیدالتأسیس (از سال ۷۶۲ میلادی برابر ۱۴۵ هجری) فراهم می‌ساخت. و نیز به همین دلیل یعنی به جهت همین مذهب تسنن بود که افرادی ایرانی نژاد مثل برمکیان[1] و یا سایر رجال و درباریان عباسی توانستند به مقام وزارت برسند. حتی دانشمندان و علمای مذهبی نیز فقط از این راه می‌توانستند احراز مقام و سمت رسمی متنفذی بنمایند. مسلّم است که درمیان این دوایر و طبقات نیز آرا و نظریاتی برخلاف مسیر جدید خودنمایی می‌کرد، ولی همیشه دارندگان این عقاید مخالف به کناره‌گیری یاهمرنگی مجبور می‌شدند.

چنانچه مکرراً تأکید شده، جنبش عباسیان در درجهٔ اول جنبش سیاسی نبود و به همین دلیل نیز بسیاری از پیروان پابند به‌این نهضت فقط از نظر مذهبی به آن گرویدند، وحتی بسیاری از آنان شیعیانی بودند که مذهب خود را سرّی نگه می‌داشتند و در ملأ عام از آن اثری بروز نمی‌دادند. ولی با تمام‌این احوال شخصیت بارز و مؤثر ابومسلم نیز دراین نهضت اثر و وظیفهٔ قاطعی‌داشت: وی توانسته بود خود را بطوری، با احترامی خارق العاده جلوه‌گر سازد که اثر آن نه تنها در مقام سیاسی وی بلکه در سایر شؤون نیز هویدا بود. همین‌که ابوجعفر (منصور، خلیفهٔ آینده) به عنوان فرستادهٔ برادرش سفاح به‌خراسان آمد، به‌موجب نفوذ دامنه‌دار ابومسلم در آن سرزمین دچار وحشت گردید، زیرا ملاحظه کرد که، آشکارا، گروهی از مردان فدایی کورانه در اختیار او بودند و به اشارهٔ وی حتی از قتل مخفیانه[2] نیز هراسی نداشتند[3]: این دسته

۱ـ: Wilh. Barthold in der E I, I 691-693.

۲ـ به‌همان‌شیوه‌ای که بعداً نیز در بین فدائیان «حشاشین» رایج بود.

۳ـ ازهمین‌قبیل است قتل‌یکی ازمحبوسان سیاسی در کوفه، که‌به‌موجب‌دستورابومسلم‌ازخراسان، به‌وقوع‌پیوسته‌است: تاریخ‌یعقوبی، ج ۲، ص ۴۲۲ به‌بعد؛ـ طبری، ردیف ۳، ص ۵۹. ـ به‌عنوان یکی ازخصوصیات ممتازدولت عباسیان: Wellhausen, Arab. 347-352.

ابومسلم را تمثال ذات‌حق می‌پنداشتند. واگرچه نمی‌توان تمایل وعکس‌العمل ابومسلم رانسبت به‌این مسئله ازروایات‌موجودصریحاً معلوم ساخت، واگرچه وی نیز عقیدهٔ خود را به جهات سیاسی در پس پردهٔ خفا نگاه می‌داشت، ولی درعین‌حال، این اوضاع می‌بایست عباسیان‌را متوجه خطر نگران کننده‌ای برای قوام واعتبار خویش ساخته باشد. علاوه براین عباسیان توانستند دررفتار این فدائیان دلباخته، که‌ظاهراً به زودی (درسالهای ۷۵۳ تا ۷۵۵ یا ۷۵۸/۷۵۹ میلادی برابر ۱۳۶ تا ۱۳۸ یا ۱۴۱ هجری) خود را با نیرومندی دربین‌النهرین آشکار ساختند (اینان «راوندیه» ـ منسوب‌به کلمهٔ راوند درنزدیکی کاشان؟ بودند)، دریابند که دایرهٔ هیجان مذهبی هریك از این محافل در آن موقع تا چه حد وسعت دارد، وهمین خود علت شد که راوندیان را بدون بیم وهراس از میان برداشتند[1]، زیرا در اینکه هردو مؤسس این سلسله فقط نظر سیاسی داشتند، شکی نیست.

بدین‌ترتیب عباسیان به‌زودی برای از بین بردن نفوذ ابومسلم به‌اقداماتی توسل جستند. در این میان ابومسلم به‌سوی کاش پیشرفت و حکمران آنجا را معزول ساخته و برادر وی طاران را (که یقیناً از جان نثاران وی بود) به‌جای او به‌حکمرانی نشانده بود و همچنین با سغدیان جنگ کرده و حکمران جدیدی برای ایشان تعیین نموده و به وسیلهٔ اردو کشی به‌بخارا، و یا اینکه لشکر کشی از بلخ به‌آمل از راه ترمذ، شریك بن شیخ و زیادبن صالح را که طغیان کرده بودند (۷۵۲/۷۵۳ برابر با ۱۳۵ هجری) سر کوب کرده، ایشان را

۱ـ طبری، ردیف ۳، ص ۱۲۹؛ـ دینوری، ص ۳۷۳؛ العیون والحدائق ص ۲۰۹ به‌بعد، و ۲۲۷ تا ۲۲۹؛ـ ابن‌الاثیر، ج ۵، ص ۱۸۷؛ـ ابوالفداء، ج ۲، ص ۱۲؛ نیز رجوع شودبه: سمعانی (کتاب‌الانساب، عکس ازخطی)، ص ۲۴۵؛ و فصل «سنیان» ازهمین کتاب؛ و:
Browne I 315 f.; Friedländer II 121-124;

به‌اسارت گرفته و به‌قتل‌رسانیده بود[1]. به‌علاوه وقتی لشکریان‌عرب و متفقین آنان یعنی قرلقهای ترک درطراز (در ژویهٔ سال ۷۵۱ میلادی مطابق با ذوالحجهٔ سال ۱۳۳ هجری) در برابر اویگورها وهمسایه‌آنها، حکمران چینی چهارپادگان[2] (که با ایشان و تبعیدیان[3] خوارزمی که پس از سال ۷۱۲ میلادی برابر ۹۴ هجری به‌سوی خزریان مهاجرت کرده بودند، متفق بود) به موفقیتهایی نایل آمدند[4]، موقعیت قدرت ابومسلم، بخصوص وقتی که در اینجا غنایم فراوانی از قبیل ظروف گرانبهای چینی به دست مسلمانان افتاد، از نو تقویت یافت. (درآن موقع عده‌ای از کاغذ سازان نیز به‌اسارت افتادند و با کوچ دادن ایشان به‌سمرقند صنعت کاغذ سازی درآن قسمتی از شرق که متدین به مذهب اسلام بودند، رایج و پایدار گشت و از آنجا درطی ده ساله های بعد در غرب انتشار یافت).

ازاینرو برابومسلم به‌سهولت میسر گشت که‌شخصی را که عباسیان‌مأمور قتل وی کرده بودند، درآمل در کنار جیحون‌توقیف کند[5]. باچنین وضعی برای دستگاه خلافت چاره‌ای نبود جز آنکه این حکمران مقتدر یعنی ابومسلم را

۱ـ تاریخ‌یعقوبی، ج۲، ص۴۲۰ به‌بعد؛ـ طبری، ردیف۳، ص۷۴، ۸۰، ۸۱تا۸۴؛ـ ثعالبی (غررالسیر، خطی)، ص۱۵۶ ظهرتا۱۵۷ ظهر؛ـ نرشخی (تاریخ‌بخارا)، ص۶۱ به‌بعد؛ مسعودی (مروج)، ج۶، صفحات۱۷۶تا۱۷۸؛ـ العیون‌والحدائق، ص۲۱۱؛ـ ابن‌الاثیر، ج۵،صفحات ۱۶۹ تا۱۷۱.

۲ـ چهارپادگان (کُچه، خُتن، قره‌شهر، کاشغر) مشتمل است بر مسیر رودخانهٔ «ترم» ونواحی شرقی پیوست به‌آن با «بش‌بلیق»، «کُمل» و «شاچو»: Albert Herrmann: Historical and commercial Atlas of China, Cambridge(Mass.)1935, Karten 37 und 38/39.(Harvard-Yenching Institute, Monograph Seires, Bd. I).

۳ـ رجوع‌شود به: Tolstov, Civ. 227f.

۴ـ طبری، ردیف ۳، ص۷۹ به بعد، رجوع کنید نیز به: T'ang-schu 3614/4; Chav., Doc. 140-142, 295-298; Franke II 440; Barthold, Turk. 3, 195f.; René Grousset: Histoire de la Chine, Paris (1942), S. 191-194; Gibb, Conq. 92-99; Spuler, Mittelasien, S. 336f.

۵ـ طبری، ردیف ۳، ص۶۱؛ـ ابن‌الاثیر ج۵، ص۱۷۰.

که با وجود کثرت مخالفان سیاسی[۱] نیمه آشکارش باز به‌قدرت‌خودباقی بود، با ابوجعفر به‌زیارت مکه بفرستند، چه‌اینکه‌این تقاضایی بود که وی‌نمی‌توانست از انجام‌آن استنکاف ورزد. او نیز نگرانی خودرا به‌این ترتیب تعدیل نمود که (به‌جای هزار تن تصویب شده) با هشت هزار تن وارد بین‌النهرین شد[۲]. ولی در هرحال ابومسلم دیگر از خراسان دور شده بود (۲۸ فوریه سال ۷۵۴ میلادی برابر با اول رمضان ۱۳۶ هجری از خراسان عزیمت کرد) و زیارت خانهٔ خدا نیز بهانهٔ خوبی برای این بود که چنین مرد عظیمی را که از نظر سیاسی‌هراس‌آوربود از قلمروفعالیتش دورسازند وموقتاً اورا به‌تبعید محترمانه‌ای‌بفرستند. بدیهی است که ابومسلم دیگر نمی‌بایست به خراسان مراجعت کند، زیرا همین که خلیفه، سفاح (در ژوئیهٔسال ۷۵٤ میلادی‌مطابق باذوالحجهٔ ۱۳۶هجری) وفات‌یافت[۳]،جانشین وی‌ابوجعفر، که دراین‌موقع ملّقب به‌منصور گشت،وباابومسلم به زیارت مکه رفته بود، دیگر هیچگونه اندیشه‌ای از این نداشت که بزرگترین مبلّغ نهضت عباسی و «شه‌ساز» و تاج بخش، واقعی را که پس از یك مأموریت نظامی می‌خواست خودرا به‌خراسان برساند، به‌بهانهٔ‌یك‌مهمانی درباری باحیله و تزویر، در بین‌النهرین اسیر نموده، به‌شهادت برساند (اواسط فوریه سال ۷۵۵ مطابق ۱۳۷هجری)[٤]. اما علت اینکه ابومسلم هم بدین سادگی به‌دام

۱ــ طبری، ردیف ۳، ص۶۱ (در اینجا دربارهٔ حکومت جابرانهٔ ابومسلم گفتگومی‌شود. این سخن‌یقیناً ازطبقات‌مخالف برخاسته وبدیهی است که جانبداری مورخ‌ازعباسیان نیز می‌تواند در این‌مورد مؤثرباشد).

۲ــتاریخ‌یعقوبی، ج۲، ص٤۳۳؛ــ طبری، ردیف۳، ص۸٤ به‌بعد؛ــ ثعالبی (غررالسیر، خطی) ص۱۶۰ به‌بعد و ۱۶۲ تا ۱۶۶؛ــ ابن‌الاثیر، ج۵، ص۱۷۱؛ ابوالفداء، ج۲، ص۶؛ــ ونیز کتاب مذکور در ذیل صفحات گذشته: Frye, Abû Muslem.

۳ــ طبری، ردیف۳، ص۸۸؛ــ ابن‌الاثیر، ج۵، ص۱۷۲. و نیز: Karl V. Zetterstéen in der E I,I 78 und Erg. Bd., S. 6.

٤ــ شب‌واقع بین‌روز۲۵ و۲۶ شعبان سال ۱۳۷ هجری=۱٤/۱۳ فوریه عبارت‌بود ازشب‌واقع بین‌روزپنج‌شنبه وجمعه، برخلاف آنکه‌آن‌را واقع بین‌سه‌شنبه وچهارشنبه نقل می‌کنند: دینوری، صفحات۳۷۳ تا ۳۷۵؛ــ ثعالبی (غررالسیر، ←

افتاد این بود که وی معتقد بود، عباسیان که در حقیقت همه چیز خودرا به وی مدیونند لااقل به‌شخصیت وی‌احترام خواهند گذاشت. ولی از طرف دیگر عامهٔ مسلمانان نیزمی‌بایستی بدین واقعیت‌عادت می‌کردند که دراین حکومت‌جدید، اینگونه رعایتها و ملاحظات نخواهد شد.

دراینکه‌مرگ ابومسلم تأثیری سخت‌عمیق نمود تردیدی‌نیست، ولی تنها درایران بود که چندی از مجامع و محافل مذهبی که به‌مظهریّت آن مرد شهید ایمان داشتند، جرأت نمودند برضد این مکروحیله قیام کنند. این جنبشهای مذهبی درنواحی شمال شرقی ایران درده‌ساله‌های بعد، مبیّن و مشخص‌جریانات و تحولات آن نواحی محسوب می‌گردید و از این جنبشهای مذهبی می‌توان میزان هیجانهای دینی راکه سرزمین ایران در نتیجهٔ تبلیغات عباسی بدان دچار شده بود به‌دست‌آورد و طرق آمیختن نظریات مذهبی قدیم باتعالیم قرآن را شناخت، بادرنظر گرفتن این نکته که طبعاً منابع ناقص نمی‌توانند همیشه نتایج واقعاً صحیحی در بارهٔ محتوای این تعالیم به‌دست بدهد[1] ولی با این حال بدین وسیله می‌توان به این نتیجه رسید که زردشتیان نیز قبلاً به‌احکامی نظیر احکام اسلامی (مثل نمازهای پنجگانه) پابند بوده‌اند[2] و می‌توان حدس زد که

→خطی)، ص۱۶۶ظهرتا۱۶۹؛ـ تاریخ‌یعقوبی، ج۲، صفحات۴۳۹ تا۴۴۲؛ حمزهٔ اصفهانی، ص۱۴۰؛ـ جهشیاری (کتاب‌الوزراء)، ص۹۷ به‌بعد و ۱۲۰؛ـ مسعودی(مروج)ج۶، صفحات ۱۸۱ تا۱۸۶؛ـ العیون‌والحدائق، صفحات ۲۱۳تا۲۲۴؛ـ ابن‌الاثیر، ج۵، صفحات۱۷۵تا ۱۸۰؛ـ مستوفی (تاریخ گزیده)، ص ۲۹۴؛ تاریخ سیستان، ص ۱۳۸ به‌بعد؛ـ ابن خلکان (وفیات)، ج۴، صفحات ۷۰ تا۷۷، شمارهٔ۳۸۲ (دراینجاروز وفات وی، یکی ازروزهای۲۲ یا۲۴ یا۲۷ شعبان‌ذکرمی‌شود، درصورتی‌که هیچیك ازاین روزها باآن روزی که ازهفته‌یادآور شده‌تطبیق نمی‌کند!)؛ ونیزرجوع شودبه: Michael 473; Elias 107 دربارهٔ منصوررجوع‌شود به: Karl V. Zetterstéen in der E I, III 269f.

۱ــ دربارهٔ جزئیات آن‌رجوع کنید به فصل «زردشتیان و فرق متأثر ازآنان»، ازهمین‌کتاب.
۲ــ رجوع کنید به فصل «جریان اسلامی‌شدن ایران» ازهمین کتاب.

چگونه بعضی آرای مذهبی ایرانی، درمجامع شیعی ایرانی (وبعد غیر ایرانی) راه یافته است. وبدون شك هدفهای سیاسی نیز درقالب همین جنبشها به‌مرحلهٔ اجرا درآمده‌اند: بدین ترتیب که عناصرمخالف با این طرز عضویت ایرانیان در حکومت عباسی، و یا نیز کسانی که می‌خواستند برای ملت خود استقلال بیشتری تأمین کنند، دراین جنبشها شرکت می کردند و این جنبشها را برای حکومت بغداد بیش‌از آنچه خود بخود بود، خطرناکترمی‌ساختند.

خلفا نیزپیوسته‌نسبت به اهمیت این جنبشها باشدیدترین وسایل درمقابل آنها عکس‌العمل نشان می‌دادند. اولین جنبش مستقیماً پس ازمرگ ابومسلم به‌وقوع پیوست و ظاهراً مجامعی موجب‌آن بودند که شخصیت ابومسلم از نظر مذهبی برای آنها اهمیت داشته‌است. درخراسان این جنبشها را سنباد (موسوم به‌پیروز اسپاهبذ) رهبری‌می کرد. روایات موجود سنباد را به‌عنوان فردی که قبلاً زرتشتی‌بود معرفی می کنند ولی او دیگر(مانند به‌آفرید که اندکی قبل از وی کشته‌شد)[1] خود راتنها مصلح دین زرتشتی نشان نمی‌داد، بلکه سایرمحافل اسلامی را نیز درعداد پیروان خود به‌شمار می‌آورده است. هرچند که ازطرف دیگراکثرپیروان وی‌را «ساکنان کوهستان» (که‌حتماً درآن‌وقت هنوز به‌دین اسلام نگرویده بودند) تشکیل می‌دادند. مورخان هدف جنبش وی را انتقام مرگ ابومسلم و پیشروی به‌سوی عربستان برای ویران ساختن کعبه ذکر کرده‌اند. منصور خلیفهٔ عباسی برای سرکوبی این نهضت که نشابور و قومس و ری راتصرف کرده بود، سپاهی فرستاد که هفتاد روزپس ازاین قیام، میان‌ری وهمدان با لشکریان سنباد مصادف شد وآنان را، پس ازاینکه از ترس شتران جنگی مضطرب شده بودند، مغلوب ساختند. رهبراین نهضت ناگزیر گریخت

۱ــ رجوع کنید به فصل «زردشتیان وفرق متأثرازآنان» ازهمین کتاب.

وبه‌حکمران‌مازندران پناهنده شد. وی نیز که می‌خواست به گنجینه‌های سنباد دست یابد اورا کشت ولی چون وی (حکمران مازندران) می‌خواست گنجینه‌های سنباد را خود تصرف نماید[۱]، لشکریان خلیفه اورا تا دیلم به‌عقب‌راندند. قسمت دیگری از اشیای گرانبهای سنباد را والی ری تصرف نمود و او نیز (در سال ۷۵۶/۷۵۵ میلادی مطابق ۱۳۸ هجری) درحوالی قصر پیروزان میان ری و اصفهان از سپاهیان خلیفه شکست خورد و ناگزیر به آذربایجان گریخت و بعداً در آنجا کشته شد[۲].

اما با این همه، وضع بهبودی نیافت. قیامهای دسته‌های نظامی برضد حکمران‌خراسان(درسال ۷۵۸/۷۵۷ میلادی‌برابر۱۴۰هجری[۳])و کوشش‌حکمران دیگری برای اینکه بابر کنار کردن وبرانداختن پیروان عباسیان درخراسان برای خود سیادتی مستقل تأمین کنند،[۴] همه مؤید این بود که طبقات وسیعی از ناراضیان‌وجود دارند که می‌توان به کمك ومساعدت آنان امیدوار بود. مثلاً همین که مهدی پسر خلیفه که بعداً جانشین وی شد، پس از سر کوبی این شورشها (۷۵۸ یا ۷۵۹ میلادی) با حمله‌ای به‌مازندران (طبرستان) وارد شد و موفق گشت با نیروی نظامی اسپاهبذ را مجبور به ترك آن سرزمین سازد، باز به‌مجرد آنکه مردم مازندران لشکریان خلیفه را از قلمرو کشور خویش دور دیدند ازاسلام روی برتافتند، ونیزاگرچه تصرف دژ اصلی (از راه‌مکروحیله)

۱ـ طبری، ردیف ۳، صفحات ۱۱۸ تا ۱۲۰؛ـ مسعودی، ج۶، ص۱۸۸ به‌بعد؛ـ عقدالفرید، ج۱، صفحات ۵۰ تا۵۶؛ـ سیاست‌نامه، ص۱۸۲ به‌بعد؛ـ ابن‌اسفندیار (تاریخ طبرستان)، صفحات ۱۱۷ تا۱۱۹؛ ابن‌الاثیر، ج۵، ص۱۸۰؛ ابوالفداء، ج۲، ص ۸ به‌بعد. ـ ونیز: Rabino, Maz. 442.

۲ـ طبری، ردیف ۳، ص۱۱۶ به‌بعد؛ـ ابن‌الاثیر، ج۵، ص ۱۸۱.

۳ـ طبری، ردیف۳، ص۱۲۸؛ـ ابن‌الاثیر، ج۵، ص۱۸۶.

۴ـ طبری، ردیف ۳، ص ۱۳۴ به بعد؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۴۵ به بعد؛ ابن‌الاثیر، ج ۵، ص ۱۸۸.

درسال بعد (یعنی درسال ۷۵۹/۷۶۰ میلادی مطابق ۱۴۲ هجری) حکمران را بهسبب «نقص قرار داد» به خودکشی مجبور ساخت ، ولی دراین جا نیز مانند دیلم[۱] دین زردشت را بهعقب ننشاند، بلکه در دیلم (بهسال ۷۶۰/۷۶۱ برابر ۱۴۳ هجری) دراثر قیام مردم ، عربهای آن سامان قتل عام شدند بهطوری که خلیفه بهاعلام «جهاد» ناگزیر شد[۲] (۷۶۱/۷۶۲ میلادی برابر ۱۴۴ هجری) بنابراین دراینجا نیز افکار بطور وضوح علیه سازمان جدید بوده است .

دلیل بر اینکه وضع خراسان نیز زیاد با اوضاع مذکور فرقی نداشته ، موفقیت سریع وبزرگی[۳] است که استاذسیس در سال ۷۶۷ یا ۶۷۸ (۱۵۰ یا ۱۵۱ هجری) با نهضت مذهبی[٤] خویش (برضد مقاومت موقتی پادگان مروالرود) در خراسان وباذغیس وسیستان بهدست آورد درحالی که ازطرف ساکنان تخارستان حمایت میشد. مسلم است که مهدی ولیعهد خلیفه توانست برقیام این ناحیه نیز غالب گردد و استاذسیس را بهتسلیم وادارد[٥] ، ولی عصیان وعدم رضایت مردم نیز بدین وسیله تقلیل نیافت .

در سرحدات سرزمین کوهستانی شرقی نیز که از مدتها پیش رخنه گاه

۱ــ .Melgunof 56 قابوسنامه (فهرست منابع شمارهٔ ۲۷۷) نیز مشتمل بر تاریخ دیلمیان است باسلسله نسب آنان: صفحات ۲۲ تا ۱۷٤ .ــ نیزرجوع شود به: کسروی (شهریاران گمنام)، ج ۱، صفحات ۱٤ تا ۱۹.

۲ــ طبری، ردیف ۳، ص۱۳٦ بهبعد وصفحات ۱۳۹ تا ۱٤۱ ؛ــ بلاذری، ص۳۳۸ بهبعد ؛ــ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص٤٤۷ ؛ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان) ، صفحات ۱۱۹ تا ۱۲۲ ؛ العیون والحدائق ، ص۲۲۹ ؛ــ ابن الاثیر ، ج ٥ ، صفحات ۱۸۸ تا ۱۹۰ ؛ــ یاقوت ، ج ٦ ، ص٦ بهبعد؛ــ اولیاء (فهرست ۱۹۱)؛ــ ونیز: Elias 108 ;-Richard Vasmer: Die Eroberung Tabaristâns durch die Araber zur Zeit des Chalifen al-Mansur, in den «Islamica» III (1927/28), S. 86-150 (dazu Karl Mlaker in der OLZ 1930, Sp. 537/40;) E I, I 923; Sadighi 58.

۳ــ تعداد ۳۰ هزارپیرو را بایدمانند سایرموارد با احتیاط پذیرفت ، رجوع کنید، بهفصل « زردشتیان و فرق متأثر از آنان » ازهمین کتاب .

٤ــ رجوع شود بهفصل مذکور درپاورقی قبل.

٥ــ طبری ، ردیف ۳ ، صفحات ۳٥٤ تا ۳٥۸ ؛ــ ثعالبی (غررالسیر، خطی) ، ص۱۹۲ تا ۱۹۳ ؛ــ العیون والحدائق ، ص۲٦۲ بهبعد؛ــ ابن الاثیر، ج ٥، ص۲۱۹ ؛ــ تاریخ سیستان ، ص۱٤۲.

تهدید و مخاطرات بود، هنوز تعادل و آرامش سابق برقرار نشده بود. واضح است که سیادت و خلافت عباسیان در سند[۱] (نیز مانند عربستان[۲]) به‌رسمیت شناخته می‌شد. ولی ژونبیل هرگز به این فکر نبود که از اوامر حکمران عباسیان در سیستان اطاعت کند و خراجی را که سالهای متمادی از پرداخت آن سر باز زده بود[۳] در این موقع دوباره بپردازد. این دفعه نیز مثل دفعات سابق دستیابی به وی ممکن نمی‌نمود زیرا وی از رخّج (رُخُذ = Arachosien واقع در طرف شمالی به زابلستان گریخت. حتی در سال ۷۶۸ میلادی دستور داد که یکی از سپهبدان را به‌قتل برسانند، بی‌آنکه مؤاخذه و محاکمه و مجازات وی امکان‌پذیر باشد.[۴] درسال بعد دسته‌ای از سپاهیان خلیفه توانست فقط تا کابل پیش رود[۵]، ولی شهر کابل تازه درسال ۷۹۴/۷۹۵[۶] (مطابق با ۱۷۸ هجری) از جانب خراسان متصرف گشته و غنایم بسیاری از آنجا به دست آمد[۷]. و همزمان با این پیکارها برای تصرف کابل نیز باید پیشروی مجدد قشون خلیفه را به‌فرغانه که فرمانروای آن، آن طوری که به نظر می‌رسید، در آن موقع (در تبعید؟) در کاشمر مقر گرفته بود، فرض نمود، که پس از پیکارهای طولانی، مذکرات آنان به مصالحهٔ طرفین منجر شد[۸].

گذشته از اینها اقداماتی که از لحاظ سیاست خارجی عباسیان از ایران

۱ــ طبری، ردیف۳، ص۱۳۸؛ــ تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۴۴۸؛ــ ابن‌الاثیر، ج۵، ص۱۸۹.

۲ــ طبری، ردیف۳، ص۸۱؛ــ ابن‌الاثیر، ج۵، صفحات ۱۹۱ تا ۱۹۳.

۳ــ رجوع کنید به‌بالا: فصل «زمان امویان».

۴ــ ابن‌الاثیر ج۵، ص۲۲۴ به‌بعد؛ــ ابوالفداء، ج۲، ص ۲۸؛ــ تاریخ سیستان، ص۱۴۳ به‌بعد.

۵ــ طبری، ردیف۳، ص۳۶۹؛ ابن‌الاثیر، ج۵، ص ۲۲۵؛ ابوالفداء، ج۲، ص ۲۸.

۶ــ بنا به‌عقیدهٔ ابن‌الاثیر حتی در سال ۷۸۷/۷۸۸=۱۷۱ هجری.

۷ــ بلاذری، ص۴۰۱ به‌بعد؛ــ طبری، ردیف۳، ص۶۳۴؛ــ یعقوبی (بلدان)، ص۲۹۱؛ــ ابن‌الاثیر، ج۶، ص۳۸؛ــ تاریخ‌سیستان، ص۱۵۴ به‌بعد و ۱۵۶ (۷۹۵/۷۹۶=۱۷۹ هجری).

۸ــ تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۴۶۵ به‌بعد؛ــ نیز مراجعه کنید به: Wilh. Barthold in der E I, II 65 (S. V. Farghana)

سرچشمه می‌گرفت و بلکه اصولاً ایجاد استحکام درونی سیاست ایشان در خراسان نیز کمافی‌السابق به‌وسیلهٔ طغیان توده‌هایی که از لحاظ مذهب ناراضی بودند به مانع برمی‌خورد. یوسف بن ابراهیم ملقب به یوسف البرم که در سال ۷۷۶/۷۷۷ (مطابق ۱۶۰ هجری) در پوشنگ خروج کرد و نهضت وی خراسان میانه و مروالرود و طالقان و گوزگان را فراگرفت، به سرعت بسیار سرکوب شد و همزمان با آن فرغانه که مجدداً سر طغیان برآورده بود، به‌موجب حمله‌ای که تاکاسان مقر حکومت آن زمان، دامنه یافت، ناگزیر به اطاعت گشت. یوسف «عقاید خاصی دربارهٔ المهدی خلیفه» داشت و می‌توان چنین فرض کرد که اینگونه اعلان جنگ (که براساس شعائر شیعی مستدل گشته بود) در آن موقع و مخصوصاً در این حدود، نیز جنبهٔ مذهبی داشته است؛ معذلك ما در این باب هیچگونه اطلاعی در دست نداریم[۱].

عمیق‌ترین و خطرناکترین این قیامها، شورش هاشم بن حکیم ملقب به المقنّع (نقاب پوش) بود که از دهکده‌ای نزدیك مرو خروج کرد و از جیحون تا کش را زیر نفوذ خویش گرفت. این پیشوا در این محل مسکن گزید و سرانجام در همانجا پس از آخرین پیکار تعصب آمیز خود، در میان دریای شعله‌های حصن مشتعل به استقبال مرگ شتافت (۷۷۷/۷۷۸ میلادی برابر ۱۶۲/۱۶۳ هجری)[۲]. ظاهراً سرخ جامگان در گرگان توانستند عقاید و افکار وی را در

۱ـ طبری، ردیف ۳، ص ۴۷۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ۴۷۸ به‌بعد؛ ـ یعقوبی (بلدان): ص ۳۰۳ به بعد؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ۶، ص ۱۵. ـ (دربارهٔ نام کاسان مراجعه کنید به: .Wilh Barthold in der E I, II 65, 66) درمورد سایر مطالب رجوع شود به: Moscati, Mahdi I 331 f.; Barthold, Turk. 198; Wiet 126.

۲ـ طبری، ردیف ۳، ص ۴۸۴ به‌بعد و ۴۹۴؛ نرشخی (تاریخ بخارا)، صفحات ۶۴ تا ۷۴؛ ابن‌الاثیر، ج ۶، ص ۱۳ و ۱۷؛ العیون والحدائق، ص ۲۷۳؛ ابوالفداء، ج ۲، ص ۴۴ به‌بعد (در ذیل سنهٔ ۷۷۹/۷۸۰=۱۶۳)، و نیز: Barthold, Turk 199. جزئیات عقاید مذهبی المقنع درفصل «زردشتیان وفرق متأثر ازآنان» خواهد آمد.

ده‌ساله‌های بعد، با وجود اردوکشیهای مکرر خلیفه، محفوظ بدارند[۱].

ناکامیهای مداوم قیامهای بومی در خراسان، بالنتیجه، این حقیقت را به‌خوبی آشکار ساخت که سلطهٔ عباسیان را در خراسان نمی‌توان به‌زور واژگون ساخت. اما خلفا نیز ناگزیر از این شورشهای پی‌درپی نتایجی گرفتند: چنانکه تقریباً تعویض تمام حکام سرزمینهای ایران را در سالهای ۷۷۹/۷۸۰ میلادی (مطابق ۱۶۳ هجری)[۲] و ۷۸۱/۷۸۲ میلادی (مطابق ۱۶۵ هجری)[۳] باید بی‌شك از این‌رو دانست که خلفا می کوشیدند رجال و کارمندان بدنام و ناقابل را از کار بر کنار کنند و به جای آنان رجال لایق بگمارند. البته این کار در یك مورد (در خراسان) بی‌ثمر بود، زیرا فرمانروای آنجا آشکارا سرپیچی کرد و ناگزیر برای عزل وی متوسل به اعمال زور شدند و این وضع موجب ایجاد آشوب تازه‌ای گشت، اما در دورهٔ فرمانروایی حاکم جدید دو باره سیستان از لحاظ اداری به خراسان ملحق گشت[٤].

طبیعی است که آرام ساختن حس ایرانیت به این زودی امکان نداشت و بنابراین جای تعجب نبود اگر پس از سرکوبی این همه قیامها که‌کانون آنها را اعتقاد به ابومسلم و کیش زرتشت تشکیل می‌داد، اکنون نیز افکار وعقاید خوارج در اینجا، در شمال شرقی ایران (۷۹۱/۷۹۲ میلادی مطابق ۱۷۵ هجری) رونق بگیرد: یعنی عقاید آن فرقه‌ای که در بین‌النهرین از اهمیتش کاسته شده بود ولی در سرزمین ایران (خاصه در سیستان)[۵] هنوز محل امنی برای حفظ

۱ـ رجوع کنید به‌فصل مذکور درپاورقی قبل. ۲ـ طبری، ردیف ۳، ص ۵۰۰؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ٦، ص ۲۱ به‌بعد؛ ـ تاریخ سیستان، ص ۱۵۰. ۳ـ طبری، ردیف ۳، ص ۵۰۵؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ٦، ص ۲۲. ٤ـ طبری، ردیف ۳، ص ۵۰۳؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ٦، ص ۲٤؛ ـ تاریخ سیستان، ص ۱۵۱. ـ نیز رجوع شود به: Tritton, Theol. 19.

۵ـ رجوع کنید به فصل «صفاریان» و فصل «خوارج» از همین کتاب.

خود داشت . در این میان مردی از اُق (اوق) به نام حسین[1] از موالی قیس بن ثعلبه در سال ۷۹۲/۷۹۱ میلادی (مطابق ۱۷۵ هجری) با شعارهای دینی در خراسان خروج کرد ولشکر وی تا آن حد نیرومند بود که توانست حملهٔ حاکم سیستان را دفع کند وپس از آن بادغیس وپوشنگ وهرات را تصرف نماید . وی در سرزمین کوهستانی آنجا دو سال متمادی در برابر سپاهی بسیار قوی‌تر از سپاه خود پایداری کرد، ولی درآخرکار مغلوب وبه سختی کشته شد[2] .

اما بااین عمل نهضت خوارج خاموش نشد وباز درسال ۷۹۶/۷۹۵ میلادی (مطابق ۱۷۹ هجری)به رهبری پیشوای‌جدیدی به نام حمزة‌بن‌عبدالله (الشاری) الاترك (آزَرَك ؟) دو باره از سیستان تجلی کرد[3] . درسالهای بعد به پیشروی تا پوشنگ وهرات ومتعاقب آن(پس‌ازغلبه بردو گروه ازسپاه دولتی) تا نشابور توفیق یافت . اما حمزه دراین‌جا به‌شکست مهلکی دچار شد و (بنا به‌منقول با ٤۰ مرد جنگی) به کوهستان عقب‌نشینی کرد . در حالی که سپاه عباسیان اُق و گُوین وبعدنیز زرنگ‌را (که همه در شمال شرقی یا مشرق دریاچهٔ زره = هامون‌است) به‌تصرف درآورد وبسیاری از دهکده‌های‌خوارج را باخاك یکسان کرد وپاره‌ای از این ویرانی ها به انتقام حملات غافلگیر و بیرحمانهٔ حمزه مثلاً به‌پوشنگ بوده‌است. سرزمین‌صعب‌العبور این کوهستان که طی‌ده‌ساله‌های نخستین برای مسلمانان مقتفی قربانیهای زیاد وخونینی‌بوده ، دراین موقع نیز پناهگاه خوبی برای دشمنان حکومت محسوب می‌شد . جنگ بر ضد حمزه

۱ــ « ابن‌اثیر » و« کامل » اینطور نقل نموده، ولی در تاریخ سیستان «خضین » آمده است .
۲ــ ابن‌الاثیر ، ج٦ ، ص٤۱ ؛ تاریخ سیستان ، ص۱٥۲ به‌بعد . ۳ــ بلاذری ، ص ٤۰۱ به‌بعد ؛ طبری ، ردیف۳ ، ص٦۳۸ ، ٦٥۰ ؛ ابن‌الاثیر، ج٦ ، ص٤۹؛ تاریخ‌سیستان ، صفحات ۱٥۷ تا ۱٦۰.

باز پنج سال دیگر به طول انجامید[۱]. زیرا به‌واسطهٔ قیامی در تحت رهبری ابوالخصیب در نسا (مشرق خراسان) (و به‌سال ۷۹۹ تا ۸۰۲ میلادی مطابق ۱۸۳ تا ۱۸۶ هجری)، که آن طوری که معلوم است به‌دلایل سیاسی به وقوع پیوسته بود، موانعی در راه پایان آن به‌وجود می‌آمد،[۲] و اگرهم قسمتی از لشکر قیام‌کننده‌گان که بالغ بر ده هزار تن گفته می‌شود، مغلوب شده، وشهرهای زابلستان واطراف کابل به تصرف غالبان در آمده بود[۳]، معذلك حمزه توانست باز در سال ۸۱۰ میلادی به خود جرأت پیشروی از سیستان به هرات را بدهد.[۴]

به موازات هرج و مرج و آشوبهای خوارج دراین قسمت از سرزمین ایران درسال ۷۹۲/۷۹۳ میلادی (مطابق ۱۷۶ هجری) نخستین شورشهای علویان در دیلم برپا گشت ومخصوصاً از طرف اهالی شهرها بطور شایانی پشتیبانی شد. حاکم گرگان و مازندران و ری توانست بدین‌وسیله برشورش تسلط یابد که وی از طالقان (شمال غربی قزوین) پیشوای قیام یحیی بن عبدالله بن حسن علوی، را به‌صلح ترغیب نمود، مشروط براینکه خلیفه برای مذاکرات به وی تأمین بدهد. هارون‌الرشید اول با این امر موافقت نمود اما سپس عهدخود بشکست و دستور داد یحیی را در زندان هلاك نمایند. چیزی که بود هارون‌الرشید دراین عهدشکنی تا آن اندازه رعایت اصول را نمود که بی‌اعتباری «امان» خودرا در این مورد به‌تصدیق وقبول فقها رسانید[۵]. این عمل خیلی سریع مکتبی به‌وجود

۱ـ ابن‌الاثیر، ج۶، ص۵۰؛ تاریخ‌سیستان، صفحات ۱۶۰ تا ۱۷۰ (دراینجادر صفحهٔ ۷۰ روایت عجیبی دربارهٔ سایرلشکر کشی‌های حمزه دیده می‌شود).

۲ـ طبری، ردیف ۳، صفحات ۶۴۹ تا ۶۵۱؛ـ ابن‌الاثیر، ج۶، صفحات ۵۴ تا ۵۷.

۳ـ طبری، ردیف۳، ص۶۵۰؛ـ جهشیاری (کتاب‌الوزراء)، ص۲۳۳؛ـ ابن‌الاثیر، ج۶، ص۵۵.

۴ـ طبری، ردیف۳، ص۱۵۰؛ـ ابن‌الاثیر، ج۶، ص۶۹.

۵ـ طبری، ردیف۳، صفحات ۶۱۲ تا ۶۱۴؛ـ تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۴۹۲؛ جهشیاری (کتاب‌الوزراء)، ص۲۳۰؛ العیون والمحاسن، ص ۲۹۲ به‌بعد؛ ابن‌الاثیر، ج۶، ص۴۱؛ ابوالفداء ج۲، ص۶۲؛ـ کسروی، شهریاران گمنام، ←

آورد و به سیاست عباسیان علاوه بر خصوصیات بسیار دیگر صبغهٔ عهد شکنی بخشید، صبغه‌ای که به زیان عباسیان و سود امویان (در دورهٔ رونق سیادتشان) مابه‌الامتیاز سیاست و رفتار این دو خاندان گشت.

از اینکه این نهضت مذهبی درهم شکست و تعالیم آن اقلاً علناً مطرود گشت، ساکنان ایالات خراسان که نقش قاطعی در فرهنگ و تمدن ایران داشتند می‌بایستی قبول کرده باشند که ایشان با تلاشهای خاص مذهبی خویش برضد عباسیان توفیق نخواهند یافت. سیر نسبتاً سریع تمام اقدامات نظامی حکومت در این ایالت (که وضع آن غیر از سیستان بود)[1] نشان می‌داد که محافل وسیع و متنفذ این سرزمین اصولاً خود را از این مبارزات دور نگاه می‌دارند وحتی اگر دهقانان را درعداد کسانی به‌شمارمی‌آوریم که اکثر آنها از حکومت طرفداری می کردند، به خطا نرفته‌ایم. زیرا هنوز در این موقع دهقانان می‌توانستند مانندسابق، تنها باالحاق به‌عقیدهٔ رسمی‌مرکز، درموقعیت ممتاز اجتماعی خود باقی بمانند. ولی درعین حال منظور از این امراین نیست که این طبقه بی‌چون وچرا باسیاست دربارموافقت داشته است- چنانکه حتی عده‌ای ازحکام ناگزیر بودند (دراثر ناسازگاری آنها) با ایشان‌با خشونت رفتار کنند، بلکه منظوراین است که یکی ازخصوصیات طرز رفتار دهقانان این‌بود که به‌قیام‌مسلحانه دست‌نمی‌زدندبلکه به‌حکومت‌بغداد که برخی‌ازهمطرازانشان در آنجا برسرکار بودند شکایت می‌بردند[2]، و بدین ترتیب می‌توانستند امیدوار

→ج ۱، صفحات ۲۰ تا ۲۲. نیز، .Sadighi 54-56 درمورد اوضاع شروان درآن‌زمان رجوع‌شود به: .Dorn, Schirw. 542 f

۱ــ تاریخ سیستان، ص۱۴۸ به‌بعد.

۲ــ طبری، ردیف۳، ص۷۰۲؛ ــ ابن‌الاثیر، ج۶، ص۶۳. ــ دربارهٔ یك چنین تغییری از سیاست جابرانه به «پاسخ خالی ازجبر» رجوع کنید به: .Toynbee, Gang² 378

باشند که با وجود تغییر و تحول ازمنه، باز به‌تعادلی بین منافع وخواسته‌های مختلف برسند و درنتیجه مزایای خود را حفظ کنند.

نارضایتیهای عمومی که حتی دهقانان نیزبدان اعتراف داشتند، خلیفه هارون‌الرشید را ناگزیر ساخت تا، پس از آنکه تعویض مکرر حکمرانان[1] اثری نبخشید، و پس از آنکه علی‌بن عیسی‌بن ماهان حکمران آن‌سامان ازسال ۷۹۶/۷۹۷ میلادی (۱۸۰ هجری) پیوسته با شورشهای تازه‌ای دست بگریبان بود، وپس از اینکه انتقال حکومت خراسان به‌شاهزاده مأمون (که به رسم عادت بسیار کهن انجام گرفته بود)[2] درسال ۷۹۸ میلادی (۱۸۲ هجری)[3] اثر واقعی نبخشید، شخصاً در روز ۲۲ آوریل سال ۸۰۵ میلادی (مطابق هجدهم جمادی‌الاولی سال ۱۸۹ هجری) به‌جانب مشرق (ری) عزیمت نماید؛ بدین‌امید که با وزنهٔ شخصیت خویش به‌استحکام واستقرارنهایی وقطعی نفوذ بغدادتوفیق خواهدیافت. طبعاً تقدیم هدایای شاهوار علی‌بن عیسی، هارون‌الرشید را برآن داشت که بی‌نظمی وسهل‌انگاری‌های وی را در ادارهٔ امورندیده انگارد و اورا درمقام‌حکمرانی باقی بدارد،[4] لیکن لزوم دور ساختن حکمران ماوراءالنهر، رفیع‌بن لیث (سال۸۰۶ میلادی مطابق با۱۹۰هجری)[5] وهم تدارك جنگی علی‌بن

۱ـ طبری، ردیف۳، ص۶۲۷، ۶۳۱، ۶۳۴؛ ـ ابن الاثیر، ج۶، ص۴۰، ۴۷، ۴۹ و ۵۰.

۲ـ رجوع کنید به‌فصل «وضع حقوقی ایران نسبت به‌دستگاه خلافت» ازهمین‌کتاب، ونیز: G. Andisco: Harun ar Rashid, Caliph of Bagdad, Neuyork 1931.

۳ـ طبری، ردیف۳، ص۶۴۷؛ ابن‌الاثیر، ج۶، ص۵۳. ـ دربارهٔ سندی که‌درموردپسران خلیفه درمکه به‌جای مانده، که به‌موجب آن مسئلهٔ جانشینی، و هم‌بخشیدن قسمت شرقی قلمرو خلافت به‌مأمون تنظیم شده بود، رجوع کنید به: طبری، ردیف۳، ص۶۵۵؛ـ تاریخ‌یعقوبی، ج ۲، صفحات ۵۰۱ تا ۵۱۳؛ ـ ابوولید محمد الازرقی (اخبار مکة المشرفة (چاپ لیپزیك سال ۱۸۵۸)، ص۱۶۱ به‌بعد.

۴ـ طبری، ردیف ۳، صفحات ۷۰۱ تا ۷۰۶؛ ـ تاریخ‌یعقوبی، ج۲، ص۵۱۴ به‌بعد؛ ابن‌الاثیر، ج۶، ص۶۳. ونیز: Barthold, Turk. 203.

۵ـ Barthold, Turk. 200f.

عیسی ، هارون را مجبور ساخت تا دست به تجدید سازمان حکومت بزند و علی بن عیسی را به دست هرثمة بن اعین، که به جانشینی وی منصوب شده بود، درمرو توقیف کند و اموال وی را (که بنا به نقلی ۸۰/۰۰۰/۰۰۰ درهم و ۱۵۰۰ شتر بوده) ضبط نماید و فشار وستمکاریهای اخیر وی را جبران کند و اورا تحت الحفظ به بغداد بفرستند[۱]. در هرحال این تحولات اوضاع خراسان باز خلیفه را بر آن داشت تاروز پنجم ژوئن سال ۸۰۸ میلادی (پنجم شعبان ۱۹۲ هجری) بار دیگر به مشرق سفر کند. اما وی پیش از آنکه بتواند در اوضاع مداخلهٔ واقعی بکند درروز ۲۴ مارس ۸۰۹ (سوم جمادی الاولی سال ۱۹۳ هجری) درطوس در گذشت[۲]، وسر کوبی رفیع را درسمرقند (۸۱۰/۸۱۱ میلادی مطابق ۱۹۵ هجری) که درآنجا از طرف سغدیان و یبغوی قَرلُقی وامپراطوری بزرگ تبت حمایت می‌شد، و همچنین دفع حملات جدید خوارج را که به رهبری حمزه[۳] صورت می گرفت، برای هرثمه، حاکم خراسان، باقی گذاشت، درحالی که به حمایت وی والی جدیدی درماوراءالنهر برمسند حکومت نشست[۴].

عزیمت هارون الرشید به مشرق از این رو اهمیت جدیدی کسب کرد که خلیفه دراین سفر به موجب اندرز رایزن خردمند ایرانی خویش، یعنی فضل بن

۱ـ تنها یك صراف زردشتی، امانتی را که پیش او بود، پنهان داشت وبدین وسیله از علی بن عیسی پشتیبانی کرد. ۲ـ دربارهٔ مدفن وی دراینجا رجوع کنید به: عقدالفرید، ج۲، ص۲۵؛ ج۳، ص۳۹. ۴ـ رجوع شود به صفحات قبل حوادث سال ۱۷۹ هجری درسیستان. ۳ـ طبری، ردیف۳، ص۷۰۷ به بعد وصفحات ۷۱۱ تا ۷۳۰ و ۷۳۲ تا ۷۳۴ و ۷۷۵؛ تاریخ یعقوبی، ج۲، ۵۲۰ به بعد و ۵۲۷ تا ۵۲۹؛ دینوری ۳۸۷؛ـ العیون والحدائق، صفحات ۳۱۲ تا ۳۱۸؛ـ تنوخی (الفرج بعدالشدة)، ج۲، ص۴۸؛ـ ابن الاثیر، ج۶، ص۶۸ به بعد و ۷۴؛ ـ و نیز: Luciano Petech : II Tibet nella T'ang-schu 3614/4.- Barthold, Turk. 202; geografia musulmana, S. 63 (in «Accademia Nazionale dei Lincei», Cl. di Scienz/ Morali, VIII R., Bd. II, 1947; Helmut Hoffmann: Tibets Eintritt - Rehatsek 421 - 423 ; (خصوصیات این کتاب: پاورقی اول فصل «فتح ماوراءالنهر...») A. I. Michajlova in «Epigrafika Vostoka» V (1951), S. 10 - 20.

سهل که تازه درسال ۸۰۵/۸۰۶ میلادی (مطابق ۱۹۰هجری) مسلمان شده بود، پسرخود مأمون (حکمران سابق خراسان) را همراه‌برد. پس‌از مرگ خلیفه پسر دیگر هارون‌الرشید یعنی‌امین که مادرش عرب بود وارد بغداد شد و زمام حکومت نیمهٔ غربی امپراطوری را برطبق تقسیم پدرش به‌دست گرفت، درحالی که مأمون ناچار بود از خراسان نیمهٔ شرقی آن‌را تحت رهبری عالی برادرش اداره کند. ولی مأمون به‌پیروی از نصایح عاقلانهٔ فضل‌بن‌سهل توانست ابتدا درآنجا پشت و پناه محکمی بر قرار کند و بعداً مدعی خلافت گردد. هرثمه حکمران خراسان نیز به‌وی پیوست و به‌ریاست «حرس» منصوب شد.[۱] ازروایات موجود نمی‌توان کاملاً به‌این نکته پی‌برد[۲] که مسئلهٔ ایرانی‌بودن مادرمأمون تاچه حد درایجاد توافق میان‌وی وساکنان ایران تأثیرداشته‌است، اما ظاهراً این‌مسئله اهمیت اساسی‌داشته وشایدهم وسیله‌ای بوده‌است که جویندهٔ تاج وتخت‌توانسته از لحاظ زبان بلاواسطه با هموطنان مادر خویش ارتباط شخصی داشته باشد. اضافه براین مأمون شخصیتی بسیارفعال وآزاد فکرو به یقین در بین متأخران خلفای‌عباسی‌ازهمه مهمتر بوده‌است، به‌طوری که خصایل اونیزموجب‌جلب‌توجه وعلاقهٔ مردم می‌شد. اگرچه همزمان باآن مأمون درجبههٔ پشت‌سر به پیکار با رفیع‌اشتغال داشت، ولی‌باز،امین نتوانست موقعیت اورا درمشرق متزلزل‌سازد.[۳]

۱ـ طبری، ردیف۳، صفحات ۷۷۲ تا ۷۷۵ و ۷۷۸؛ـ جهشیاری (کتاب‌الوزراء)، ص۳۵۳ به‌بعد؛ـ ابن‌الاثیر، ج۶، ص۷۵.ـ ونیز: Francesco Gabrieli: La successione di Härün ar RaŠid e la guerra fra al-Amïn e al-Ma'mün, in der «Riv. Stud. Or.» XI (1928), S. 341-397.

۲ـ طبری (ردیف۳، ص ۱۱۴۲) لااقل می‌گوید: «وی ایرانیان را برعربها برتری می‌داد». بطورکلی رجوع شود به: Karl V. Zetterstéen in der E I, III 241f.

۳ـ طبری، ردیف۳، صفحات ۷۸۰ تا ۷۸۳، ۷۸۶؛ـ تاریخ‌یعقوبی، ج۲، صفحات ۵۲۹ تا ۵۳۱ العیون والحدائق، ص۳۲۲ به‌بعد؛ـ ابن‌الاثیر، ج ۶، ص۷۳ و ۷۵.

خلیفه امین، درروز چهارشنبه اول ژانویهٔ ۸۱۱میلادی (۱۹۵ هجری)[۱] علی حکمران سابق را مأمور کرد تا با برادرش (مأمون) پیکار کند. علی پس‌از نبردی دشوار که زمان طویلی بطورمتناوب بافتح وشکست بر گزار می‌شد، در حوالی ری از طاهربن حسین، سپهسالار مأمون، شکست خورد و هنگام فرار کشته شد.[۲] پس‌از آنکه این سردارفاتح یعنی طاهرحملهٔ دوم لشکر خلیفه، امین، راکه به رهبری عبدالرحمن بن جبله ازهمدان پیش‌می‌آمد دفع نمود، جنگ برادرکشی‌راکه دیگرشروع شده بود ادامه داد وبه‌سوی قزوین‌تاخت و مناطق کوهستانی‌مجاور راتصرف کرد، تا اینکه عبدالرحمن نیز که‌درضمن‌عقب‌نشینی به جنگ ادامه می‌داد کشته شد. وچون مقارن با این زمان شورشهایی درحمص (۸۰۹/۸۱۰ مطابق ۱۹۴ هجری)[۳] ودمشق (۸۱۰/۸۱۱ مطابق ۱۹۵ هجری)[۴] امین را به خود مشغول ساخته بود، به این جهت سپاهی که وی در نزدیکی حلوان و خانقین متمرکز نموده بود، به قدری ضعیف بود که ناچار بدون پیکار از مقابل لشکر طاهر عقب نشست[۵]. در اینکه آیا در این مسئله

۱ــ روز دوم ربیع‌الثانی سال ۱۹۵ هجری، که به‌عنوان روزاین واقعه ذکرشده، روز پنجشنبه بوده است.

۲ ــ مسیر این وقایع را می‌توان به‌خوبی از سکه‌ها دریافت: درسال ۸۰۹/۸۱۰، هنوز سکه‌هایی به‌نام امین دربخارا، سمرقند، بلخ ونیشابور. زده می‌شده، در سال ۸۱۰/۸۱۱ فقط درهرات مأمون روی این سکه‌ها نام خودرا به‌عنوان ولیعهد خلافت ذکر می‌نموده ولی ازسال ۸۱۰/۸۱۱ (برابر ۱۹۵ هجری) عموماً این جمله را حذف می‌کند.ــ رجوع کنید به: طبری، ردیف۳، صفحات ۷۹۵ تا ۸۰۲، ۸۰۸ و۸۱۴تا۸۲۶ ؛ــ جهشیاری (کتاب الوزراء)، ص۳۶۷، ۳۷۱ ؛ــ مسعودی (مروج)، ج ٤، صفحات ٤۲۰ تا ٤۲۳ ؛ــ العیون‌والحدائق، ص۳۲۳ به‌بعد ؛ــ ابن‌الاثیر، ج٤، صفحات۷۹ تا ۸۱ ؛ــ عوفی، ص۱۶۷، شمارهٔ ۷۰۹، ص۱۸۰، شماره ۹۸٤ ؛ــ نیزرجوع کنید به: Tiesenhausen S. XVI; Lane Poole I 91 ;- Schwarz VI 756; Wiet 169 (Rajj).

۳ــ طبری، ردیف۳، ص ۷۷٦ ؛ــ ابن‌الاثیر، ج٦، ص۷۵.

٤ــ طبری، ردیف ۳، ص۸۳۰ ؛ــ ابن‌الاثیر، ج٦، ص۸۲.

۵ــ طبری، ردیف۳، صفحات ۸۲٦ و ۸۲۹ ؛ــ مسعودی (مروج) ج٦، ص٤۳۹ به‌بعد ؛ــ العیون والحدائق، ص ۳۲۵ به‌بعد ؛ــ ابن‌الاثیر، ج٦، صفحات ۸۳ تا۸۵.

خیانت طرفداران پنهانی مأمون که در بغداد نیز وجود داشته[۱] دستی داشته است یا نه، نمی‌توان بـه تحقیق اظهار نظر کرد. در هرصورت، طاهر به زودی به تصرف شگفت‌آور اهـواز که والی آن در نبرد یـأس آمیزی در مقابل دروازهٔ شهر کشته شد[۲]، توفیق یافت، و بدین ترتیب تمام سلسله جبال زاگرس زیر سلطه وقدرت مأمون درآمد وایران از بغداد مجزا گشت وتنها گرگان باقی ماند که آن هم پس از چند ماه ازطرف یکی از برادران مأمون تسخیر شد[۳]؛ درصورتی که حکمران مکه ومدینه بموقع شخصاً تسلیم گشت[۴]. دراین میان طاهر، خلیفه امین، را دربغداد محاصره کرد (۸۱۳/۸۱۲ مطابق ۱۹۷ هجری)[۵]. شهر بغداد پس از ایـن محاصرهٔ طولانی سقوط کرد و امیر مؤمنان (امین) اسیر شد وبه قتل رسید (اواخر سپتامبر ۸۱۳ میلادی مطابق اواخر محرم ۱۹۸ هجری)[۶].

اما مـأمون فـاتح که اکنون قـاطبهٔ مسلمانان خلافت او را بـه رسمیت می‌شناسند، به مقر خلافت، در ساحـل دجله، نیامد بلکه سالهـای متمادی در مشرق مـاند، ونیز این مسئله خـود گواه بر آن‌است که مأمون بـاسنن وآداب ایرانیان وبالجمله با ایرانیتی که مـأمون (نیز مانند اجداد خود در سالهای ۷۴۷ تا ۷۵۰) غلبهٔ خود را برقوای مغرب مدیون آن بود، پیوند درونی داشت.

۱ـ طبری، ردیف۳، ص ۸۰۸؛ـ ابن‌الاثیر، ج ۶، ص۸٤. ۲ـ طبری، ردیف ۳، ص ۸۳۳، ۸٤۰ و ۸۵۱؛ـ العیون والحدائـق، ص ۳۳۰ بـه بعد؛ـ ابن‌الاثیر، ج ٦، ص۸۷. ۳ـ طبری، ردیف۳، ص۸٦۸؛ـ ابن‌الاثیر، ج٦، ص۹۳. ٤ـ طبری، ردیف۳، ص۸٦۳. ۵ـ طبری، ردیف۳، صفحات۸٦۱ تا ۸۸۱؛ـ العیون والحدائق، ص ۳۳۵ به بعد؛ـ ابن‌الاثیر، ج٦، صفحات ۹۰ تـا ۹۳. ٦ـ طبری، ردیف ۳، صفحات ۸۸۲ تا۹۰۹؛ـ تاریخ یعقوبی، ج۲، صفحات ۵۳٤ تا ۵۳۷؛ـ مسعودی (مروج)، ج٦، صفحات ٤۳۹ تا ٤۸۸؛ـ ابن‌الاثیر، ج٦، صفحات ۹٤ تا ۹۷؛ـ العیون والحدائق، صفحات ۳۳۹ تا ۳٤۱؛ ابوالفداء، ج ۲، ص۱۰۲ به‌بعد. ـ و نیز رجوع کنید به:
Michael 490, 495-497; Karl Vilhelm Zetterstéen in der E I, I 343f. und Erg. - Bd. 23; J. B. Samadi: The struggle between the two brothers al-Amin and al-Ma'mūn, in «Islamic Culture» XXXII/2 (April 1958), S. 99-120.

درهرحال بازبدین وسیله خودآگاهی و اعتماد به نفس ایرانیان دوباره افزایش یافت . مأمون نیز درمدت اقامت موقتی خود در مرو[1] کوشید تامگر نیروهای خراسان راکه پیوسته روشن‌تر ازپیش ترکیب سیاسی خاص و مستقلی به خود می گرفت ، به مسیری بیندازدکه با سیاست خلافت توافق وهم آهنگی داشته باشد وبرای این منظوردست به‌اقدام کاملاً تازه وبدیعی زدکه برای آشتی دادن محافل شیعیان ، که در آن زمان پیوسته در ایران رو به‌فزونی می‌رفت ، با موجودیّت خلافت بسیارمتناسب می‌نمود بدین‌معنی که وی حضرت علی‌بن‌موسی‌ـ الرضا علیه‌السلام امام هشتم شیعیان[2] را در روز ۲۴ مارس ۸۱۷ میلادی مطابق دوم رمضان ۲۰۱ هجری به عنوان وارث وجانشین خلافت انتخاب نمود[3] ومسئلهٔ رنگ پرچم حزب‌را به‌وسیلهٔ ائتلافی[4] (یعنی انتخاب رنگ سبز. م) حل کرد . اما با تمام این احوال مقررات جدید طولی نپایید : زیرا در اوایل سپتامبر ۸۱۸ میلادی (اواخر صفر ۲۰۳ هجری) امام علی‌بن موسی‌الرضا علیه السلام ناگهان پس از تناول انگور درطوس[5] رحلت فرمود . چیزی که هرگزتابه‌امروز نمی‌توان بطور قطع ویقین معلوم ساخت که آیا درگذشت آن حضرت برحسب تصادف بوده است ویا به‌قول شیعیان (که علت عزاداری امامانی راکه درجنگ

۱ـ عقدالفرید ، ج ۳ ، ص ۲۷۵ . ۲ـ Clément Hurat in der E I, I 311.

۳ـ طبری ، ردیف ۳ ، ص۱۰۱۲ به‌بعد ؛ـ تاریخ یعقوبی ، ج۲ ، ص۵٤۵ ؛ـ اغانی(بولاق)، ج۱۸ ، ص۲۹ به‌بعد ؛ـ العیون والحدائق ، ص ۳۵۳ ؛ـ ابن‌الاثیر ، ج٦ ، ص ۱۱۱ . Francesco Gabrieli : Al-Ma'mün e gli Alidi, Leipzig 1929 (Morgenl. Texte u. Forsch., hrsg. v. Aug. Fischer, II/1) . - Barthold, Turk. 208 f.

٤ـ رجوع کنید به‌فصل «آداب ورسوم سلاطین وامرا ...» ازهمین کتاب . ۵ـ طبری،ردیف ۳ ، ص۱۰۲۹ ، ـ تاریخ یعقوبی ؛ ج۲ ، ص۵۵۰ ؛ ـ مسعودی ، ج۷ ، ص ۳ ؛ ـ ابن‌الاثیر ، ج٦ ، ص۱۱۹ ؛ ـ ابوالفداء ، ج۲ ، ص۱۱۸ ؛ مستوفی ، ص۲۰۷ ؛ ـ حسن(ابراهیم؟) حسن: المأمون وعلی‌الرضا ، مجلة کلیة‌الادب ، اسکندریة ، جزءاول ، ۱۹۳۳، صفحات۸٤تا۹٤.ونیز: Wite 110

شهید نشده‌اند لااقل بدینگونه مستدل می‌نمایند) تغییر نظریهٔ سیاسی مأمون که علایم آن نیز رفته رفته محسوس می‌شد، وی را حقیقتاً بر آن داشته‌است که امام شیعیان را مسموم سازد.

وضع ثابت و مستحکمی که عباسیان در اثر زحمات مأمون در مشرق به دست آورده بودند فعالیت روز افزون سیاست خارجی را دوباره ممکن ساخت، درحالی که اقدامات و فعالیت در زمینهٔ سیاست خارجی، به‌استثنای یك مورد یعنی اردو کشی به‌سوی اسروشنه درسال ۷۹۵/۷۹۴ میلادی (مطابق ۱۷۸ هجری)[۱]، سالهای متمادی بود که صورت نگرفته بود و تازه در این اوان یعنی در سال ۸۱۷/۸۱۶ میلادی (مطابق ۲۰۱ هجری) نواحی سرحدی یعنی دیلم ومازندران که درسال ۸۰۵ میلادی اسماً تابع هارون‌الرشید شده بود،[۲] به‌تصرف درآمد، و یکی از حکمرانان مازندران به‌نام شهریار بن قارن‌بن شروین (سلسلهٔ باوند) ازحیطهٔ حکومت‌خود رانده شد درحالی که حکمران دیگر آن یعنی‌مازیار بن قارن که هنوز از نظرسیاسی اهمیت زیادی داشت در پیشگاه خلیفه حاضر شد وحکمران دیلم نیز به‌اسارت افتاد[۳] وبه‌همین ترتیب فرمانروای اسروشنه و نیز کابلشاه دراین موقع خود را مجبور به اطاعت دیدند.[۴]

درطی سالهای اخیرپیوسته ضرورت[۵] حضورمأمون دربین‌النهرین آشکارتر می گشت بخصوص ازاین نظر که شورشهای مکرر درموصل[۶]، کوفه[۷]، جزیره[۸]،

۱ــ طبری، ردیف ۳، ص ۶۳۱؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ۶، ص ۴۸. ۲ــ طبری، ردیف ۳، ص ۷۰۵؛ ــ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۱۴۱ به‌بعد. ۳ــ طبری، ردیف ۳، ص ۱۰۱۴؛ــ ابن اسفندیار (تاریخ‌طبرستان)، صفحات ۱۴۵ تا ۱۴۸؛ــ ابن‌الاثیر، ج ۶، ص ۱۱۱؛ ابوالفداء، ج ۲، ص ۱۱۶؛ کسروی (شهریاران گمنام) ج ۱، صفحات ۲۳ تا ۲۷. و نیز: Rehatsek 423 f. ; Rabino, Maz. 406 f., 412; ۴ــ بلاذری، ص ۳۴۰. ۵ــ ابن‌الاثیر، ج ۶، ص ۱۱۸. ۶ــ ابن‌الاثیر، ج ۶، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۹. ۷ــ طبری، ردیف ۳، صفحات ۹۷۶ تا ۹۷۹؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ۶، صفحات ۲۰۲ تا ۱۰۴ و ۱۰۵؛ ــ تاریخ سیستان، ص ۱۷۲. ۸ــ ابن‌الاثیر، ج ۶، ص ۱۰۴.

مکه[۱] ویمن[۲] وسرانجام ناراحتیهایی که در اثر انتخاب علی بن موسی الرضا (ع) به‌عنوان وارث خلافت نیز در خود[۳] بغداد به‌وجود آمده بود نزدیك بود پایه‌های قدرت حکومت عباسیان را به‌طورخطرناکی سست کند. گذشته ازاین، خراسان و شمال ایران درسال ۸۱۷/۸۱۶ میلادی (مطابق ۲۰۱ هجری) دستخوش قحطی سختی گردید[٤] و متعاقب آن در سال ۸۱۹/۸۱۸ میلادی (مطابق ۲۰۳ هجری) سلاسلی از زلزله های شدید، که ۷۰ روز دوام داشت[٥] مخصوصاً در بلخ و گوزگان و پاریاب و طالقان و ماوراءالنهر، روی داد وبنابراین خلیفه درسال ۸۱۸/۷۱۷میلادی (مطابق۲۰۲ هجری) از راه سرخس عازم بغداد شد. بلافاصله پس ازعزیمت خلیفه، مشاور باوفا ومعاون وی درنواحی شمالی ایران، یعنی فضل‌بن‌سهل به‌دست‌قاتلی‌ازپا درآمد (۱۳فوریه۸۱۸ مطابق۲شعبان ۲۰۲هجری)[٦] و شاید این قتل به دستور خود خلیفه بود، زیرا آنطور که گفته می‌شود و گزارشهای وی در بارهٔ وضع بغداد و آن استان نادرست بوده است ومی‌بایستی مأمون توضیحات صحیح آن راتازه ازعلی بن موسی الرضا شنیده باشد[۷]. به‌زودی قیام یکی ازنوادگان یوسف البرم[۸] به‌نام منصوربن عبدالله درخراسان سر کوب

۱ــ طبری، ردیف ۳، ص ۹۸۲ و ۹۸۷ به‌بعد، و صفحات ۹۹۲ تا۹۹۵؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ٦، ص ۱۰۵.

ــ۲ طبری، ردیف ۳، ص ۹۸۷؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ٦، ص ۱۰٦.

۳ ــ طبری، ردیف ۳، ص ۹۹۸ به بعد؛ ــ ابن‌الاثیر: ج ٦، ص ۱۰۷. ــ و نیز: Karl V. Zetterstéen in der E I,II 463f. سکه‌هایی بانقش ولایتعهدی «الرضا» از سال ۸۱۹/۸۱۸=۲۰۳هجری ازفارس وعجیب آنکه‌حتی درسال۸۲۰/۸۱۹=۲۰٤هجری سکه‌هایی باهمین نقش از اصفهان: Lavoix I,S.220,Nr. 904; S.223, Nr. 913;vgl. Tiesenhausen S.XVI.

٤ــطبری، ردیف۳،ص۱۰۱۵

٥ــ ابن‌الاثیر، ج ٦، ص ۱۲۱؛ ابوالفداء، ج۲ ص ۱۲۰. ؛ــ ابن‌الاثیر،ج٦،ص۱۱٦.

٦ــ طبری، ردیف۳، ص ۸٤۱، ۹٦٥؛ ــ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ٥٤۹، ــ ونیز: Karl V. Zetterstéen in der E I, II 37f

۷ــ طبری، ردیف ۳، صفحات ۱۰۲٥ تا ۱۰۲۷؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ٦، ص ۱۱۸ به‌بعد؛ ــ Michael 505

۸ــ رجوع کنید به صفحات گذشته، واقعهٔ سال ۷۷۷/۷۷٦=۱٦۰ هجری.

شد (دربارهٔ علل قیام وی - و اینکه آیا مذهبی‌بوده یا نه ؟- در تواریخ ذکری نشده است)[1].

درطول این مدت خود مأمون نیز ازلحاظ سیاسی به مرحلهٔ رشد و بلوغ رسیده بود و به‌زودی توانست در بین‌النهرین دوباره نظم را استوار کند و ابراهیم[2] «ضد خلیفه» را ازمیان بردارد[3] وزندگانی عمومی را دربغداد به اضافهٔ علم و هنر به آخرین درجهٔ رونق و تکامل برساند. چیزی که بود بدین جهات مسائل و مشکلات ویژهٔ ایران رفته رفته بیش ازپیش ازنظرگاه وی دورمی‌شد و به حد وافری مسائل دینی به‌جای آن می‌آمد، به‌طوری که خود خلیفه، با اعلام رسمی نمودن آرا وعقاید معتزلیان به عنوان عقیدهٔ حکومت (۸۲۷میلادی، ۲۱۲هجری)، مستقیماً درمسائل دینی دخالت کرد.[4]

۱ـ تاریخ یعقوبی، ج۲، ص ۵۴۶.

۲ـ طبری، ردیف ۳، صفحات ۱۰۱۵ تا ۱۰۲۰؛ ـ تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۵۴۵ به‌بعد؛ ـ العیون والحدائق، ص۳۵۴؛ ابن‌الاثیر، ج ۶، ص ۱۱۶ به‌بعد.

۳ـ طبری، ردیف ۳، صفحات ۱۰۳۲ تا۱۰۳۴؛ ـ تاریخ یعقوبی، ج۲؛ ص ۵۴۷ به‌بعد و ۵۵۸؛ ـ العیون والحدائق، ص ۳۵۵ به بعد؛ ـ و۳۵۸ به‌بعد؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ۶، ص ۱۲۰ به‌بعد.

۴ـ رجوع شود به فصل «سنّیان» ازهمین کتاب.

طاهریان و خرّمیان

عزیمت مأمون از ایران راه برقراری سازمان سیاسی مستقلی را، لااقل درخراسان، باز کرد. شکست قیامهای متعدد مذهبی‌دراین منطقه، به‌صاحب‌نظران نشان داد که استقلال این‌ناحیه تنها به‌دست طبقات عالیه‌ای ممکن‌است که دارای وضع اجتماعی ثابت و تربیت سیاسی صحیحی هستند: یعنی به دست دهقانان. حتی هارون‌الرشید با دستور تقسیم کشور به دو ناحیهٔ شرق و غرب، نظرخود را دربارهٔاین مسئله، که دیگرایران را نمی‌توان ازطرف بغداد اداره کرد، عملاً اظهار کرد و مأمون نیز به نوبهٔ خود تا آن اندازه در خراسان توقف کرده بود که بتواند صحت این نظر را تأیید نماید و نیز آنقدر عاقل و آگاه بود که بداند، اونباید باتوسعهٔ پیشرفتهای تازه‌ای، سد راهی برای‌خود ایجاد کند؛ بلکه باید بکوشد تا اوضاع را به صورتی نگاه دارد که همکاری میان بغداد و خراسان را درآینده نیزامکان پذیر کند و وحدت و پیوندخلافت را لااقل به‌حسب ظاهر حفظ نماید.

خلیفه در نتیجهٔ وضع متزلزل لشکری که برای استقرار نظم و آرامش (در برابر نهضت حروریه)[1] درخراسان گرد آمده بود، ناگزیر گردید سپهدار

۱ــ حروریه نامی است که ابتدا به‌خوارج (به مناسبت اولین محل تجمع آنان) اطلاق‌می‌شدکه بعد ازآن دیگر به‌کار نمی‌رفت. از این رو می‌توان‌احتمال دادکه منظور از حروریه‌باقی‌ماندهٔ خوارج (یایك‌فرقهٔ خاصی‌ازآنان) می‌باشد.

خود طاهر را (که ازخانوادهٔ ایرانی شدهٔ عرب نژادی بود)[1] به‌عنوان حکمران به‌آن دیار بفرستد[2] (عزیمت او در روز پنج‌شنبه هفتم ماه مه ۸۲۱ میلادی مطابق با روز قبل ازسلخ ذوالقعدهٔ ۲۰۵ هجری بوده است[3]). اما طاهر به‌محض ورود به نیشابور درخطبهٔ نماز جمعه از ذکرنام خلیفه خود داری کرد[4] و با این عمل، مطابق مراسم آن زمان، خود را مستقل اعلام نمود، ولی بلافاصله بعداز آن درگذشت (اکتبر یا نوامبر ۸۲۲ میلادی)[5] وبعداز وی پسرش طلحه زمام امور حکومت را به دست گرفت. مأمون چون در نتیجهٔ گزارش مأمور چاپارخانهٔ خود، ازاین‌واقعه مستحضر گردید[6] پس‌ازمشاورهٔ مختصری حکومت سرزمینهایی را که طلحه خود بخود در تصرف داشت به این فرمانروای غیرقانونی واگذار کرد(طلحه از خاندان وفادار ومطیع خلیفه بود وبه‌علاوه برادرش عبدالله نیز در

۱ــ رجوع کنید به: Fück 77. ۲ــ طبری، ردیف ۳، صفحات ۱۰۴۰ تا ۱۰۴۴؛ــ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص۵۵۴ به‌بعد؛ــ اغانی (بولاق)، ج ۱۴، ص۳۶ به‌بعد؛ حمزهٔ اصفهانی، ص ۱۴۵؛ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص۵؛ ابن‌الاثیر، ج ۶، ص۱۲۲ به‌بعد؛ ــ عوفی(جوامع‌ــ الحکایات)، ص۱۵۲، نمرهٔ ۳۱۲؛ــ ابوالفداء، ج۲، ص ۱۳۸؛ ــ تاریخ سیستان، ص ۱۷۷؛ــ دربارهٔ طاهریان رجوع شود به: Krymskyj 25_43; Gafurov 165_167; Wilh. Barthold in der E I, IV 664 f. IV 660 f.

۳ــ ولی باید گفت که چنین روزی جمعه بوده است.

۴ــ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص۵۵۶ به‌بعد؛ ــ دربارهٔ جزئیات این مورد ــ که به‌طور مختلف روایت شده ــ رجوع کنید به‌فصل «وضع حقوقی حکومت ایران نسبت به‌دستگاه خلافت» ــ ونیز به: Michael Jan de Goeje: Über die Geschichte der Abbasiden Von al-Jakubi (in den « Travaux de la 3me session du Congrés International des Orientalistes à St. Pétersbourg» 1876, II, St. Petersburg und Leiden 1879, S. 151-166). - Wilhelm Barthold in der E I, IV 660f.; Siddiqi I 571-579.

۵ــ حمزهٔ اصفهانی: شنبه ۲۷ جمادی‌الاخر سال ۲۰۷ هجری مطابق است با ۱۷ نوامبر ۸۲۲ میلادی، که روز دوشنبه بوده است. ــ گردیزی و ابن‌الاثیر: جمادی‌الاولی سال ۲۰۷ هجری = ۹/۲۲ تا ۱۰/۲۱ سال ۸۲۲. عقدالفرید، ج ۳، ص۲۵۷؛ العیون والحدائق، ص۳۶۴؛ طیفور (تاریخ بغداد) ص۵۹؛ ــ و Michael 511

۶ــ رجوع کنید به‌فصل «سازمان پستی و بازرسی حکومت».

بغداد مقام نظامی مهمی را شاغل بود)[۱]. طلحه از این عمل بسیار راضی بود[۲] و به همان اندازه که انتصاب وی به حکومت از طرف خلیفه، امیرالمؤمنین[۳] برای او و برای هواداران وی بخصوص اهل علم، اهمیت داشت، به‌همان اندازه نیز حفظ، لااقل، عنوان اسمی فرمانروایی مطلق در قسمت شمال شرقی ایران برای خلیفه حائز اهمیت بود[۴].

گرچه با یك چنین راه حلی نظراً تغیراتی مشاهده نمی‌شد، اما عملاً در خاك ایران نخستین سلسلهٔ سلاطین مسلمان تشکیل یافت: یعنی «**رجعت**» **سیاسی ملت ایران شروع شد**، ولی این نتیجهٔ قاطع مولود قیام مذهبی یا قیام اجتماعی نبود بلکه از تصمیم ارادی و آزاد وابستگان طبقهٔ حکمرانان کوچك ودهقانان که مقام رهبری اجتماعی داشتند سرچشمه گرفته بود. واز این روهیچ گونه تحول وانقلابی در داخل کشور به وجود نیاورد، بلکه طبقه بندی اجتماعی آن زمان را باسنن وآداب قومی خود ونیز عقاید دینی تسنن که دقیقاً رعایت می‌شد و مذهب دولت موافق آن بود، و اساساً تحت تأثیر عقاید معتزله قرار داشت[۵]، به‌حال خود باقی گذاشت. این واقعیت برای سیر وتاریخ معنوی ملت ایران و فرهنگ وتمدن آن اهمیت قاطع داشت، زیرا بدین‌وسیله میراث کهن ایرانیت

۱ــ در اینجا بود که وی از پدر خود نامهٔ معروفی راکه به‌عنوان مصداق زیرکی ونمونهٔ خردمندی واقعی فرمانروایی، معروف است، دریافت نمود: طبری، ردیف ۳، صفحات ۱۰۴۵ تا ۱۰۶۱؛ ــ طیفور (تاریخ بغداد)، ص ۳۹ به‌بعد (ترجمهٔ آلمانی آن ص ۱۷، به بعد)؛ ونیز: Herzfeld, Sam. VI 154 f. - Dazu Richter, Fürstenspiegel, (فهرست: ۲۸۳)

۲ــ طبری، ردیف ۳، صفحات ۱۰۶۳ تا ۱۰۶۵؛ ــ العیون والحدائق، ص ۳۶۱ به‌بعد؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ٦، ص ۱۲۹؛ ــ ابوالفداء، ج ۲، ص ۱٤۱؛ مستوفی (تاریخ گزیده ص ۳۱٦ ــ در بارهٔ طاهریان رجوع کنید به: Šäbušti/Rothstein 159-165.

۳ ــ رجوع شود به فصل «وضع حقوقی حکومت ایران نسبت به دستگاه خلافت» از همین کتاب.

٤ــ رجوع شود به‌فصل مذکور در پاورقی مقدم.

٥ــ رجوع شود به فصل «مشاغل ومقامات مختلف» و «سنّیان» از همین کتاب.

برای ایرانیان مسلمان شده ، نیز باقی ومحفوظ ماند .

در عین حال اگر جنبشهای مذهبی در شمال شرقی ایران به اندازهٔ معتنابهی رکود یافته بود، دلیل‌براین نبود که جدال و کشمکش ایرانیّت با اسلام پایان پذیرفته است،بلکه در این اوقات تازه نواحی دیگری با افکار مستقلی بیدار شدند که در آن افکار بستگی به سیر سرنوشت تمام کشور وملت ایران دیده می‌شد وبه موجب آن-پس از سکوت تقریباً دویست سالهٔ منابع تاریخی در مورد این نواحی-اکنون باز زندگی‌تاریخی آنان شروع می گشت: یعنی همزمان با آنکه نواحی سرحدی جنوب بحرخزر از نظر سیاسی هنوز خالی ازفعالیت مانده‌بود، در نواحی مرزی آذربایجان که به مدین مربوط بود یك جنبش مذهبی که ازنظر اهمیت وبزرگی بی‌سابقه بود ، برپا شد ومخصوصاً برای بغداد خطرناك گشت،زیرا این‌نهضت مدت بیست سال تمام طغیان داشت و نسبتاً به شمال شرقی بین‌النهرین نزدیك بود واز جانب قفقاز که نظارت برآن ممکن نبود به انواع مختلف حمایت می‌شد ودر این حمایتها لااقل گاه گاهی بیزانس دست داشت :

قیام پاپك خرّمی که مرکز آن در اطراف قلعهٔ البذّ (البذّین)[1] بود، پس از نشان دادن یك صحنهٔ آزمایشی در سال ۸۰۸[2] میلادی (برابر ۱۹۲ هجری) دستگاه خلافت را از سال ۸۱۷/۸۱۶ میلادی (۲۰۱ هجری)[3] به بعد به خود مشغول داشت واز لحاظ فکری وعقیده‌ای‌ظاهراً با نهضتهای مذهبی خراسان در

۱ــ مسعودی (مروج) ، ج ۲، ص ۷۵ و ج ۷، ص ۶۲ و ۱۲۳. تلفظی را کـه احمد زکی ولیدی طغان ، برای این کلمه در دائرةالمعارف اسلامی ترکی ، ج۱ ، ص ۵۵۶ تحت کلمهٔ «ارس» ذکر نموده یعنی «بُز» غلط است . ولی در همان دائرةالمعارف ج ۲ ، ص ۱۷۱ صحیح آن آمده است ؛ رجوع شود نیز به یاقوت ، ج ۲ ص ۶۳ .

۲ــ طبری ، ردیف ۳ ، ص ۷۳۲ ؛ ــ ابن الاثیر ، ج ۶ ، ص ۶۸ .

۳ ــ طبری ، ردیف ۳ ، ۱۰۱۵ ؛ مسعودی (مروج) ، ج ۷ ص ۱۲۳ ؛ ــ ابن‌الاثیر ، ج ۶ ، ص ۱۱۱ .

نیمهٔ دوم قرن هفتم میلادی ارتباط داشت[۱]. ابتدا در بغداد چنین تصور می‌رفت که برای سامان دادن به این غائله دخالت حکمران ارمنستان و آذربایجان کفایت خواهد کرد (۸۲۰/۸۲۱[۲] و ۸۲۴/۸۲۵[۳] میلادی برابر ۲۰۵ و ۲۰۹ هجری). بدین ترتیب با وجود اینکه فرمانروای بی‌باك و گستاخ تبریز و مرند، محمدبن البعیث به نوبهٔ خود به نفع دستگاه خلافت مداخله می کرد، باز جنگ بدون حصول نتیجهٔ قطعی سالها به طول انجامید. علاوه براین، نیروی شورشیان بخصوص وقتی به‌طور خارق‌العاده استحکام یافت، که سردار خلیفه به نام محمدبن حمید طوسی (در پنجم (؟) ژوئن ۸۲۹ برابر با ۲۸ (؟) ربیع سال ۲۱۴ هجری)[۴] کشته شد[۵]. ازاین بیشتر، پایداری و نفوذ این نهضت بدان سبب شد که مردم آذربایجان در تحت فشار ستمکاریهای حاکم آن دیار واقع شده و به‌موجب آن سخت عصبانی بودند و قبل از آنکه خلیفه فرمان عزل وقتل حاکم گناهکار آنجا را بدهد[۶] بسیاری از ساکنان آن سرزمین به سپاه پاپك پیوسته بودند.

هرچند خلیفه مأمون در میانهٔ اردوکشیهای مختلف به آسیای صغیر (۸۳۰ و ۸۳۱ میلادی برابر با ۲۱۵ و ۲۱۶ هجری) تاحدی توانست نظر روم شرقی را از حمایت پاپك به نگرانیهای نزدیکتر و مهمتری معطوف دارد[۷]، معذلك

۱ــ رجوع کنید به فصل «زردشتیان» ازهمین کتاب. ۲ــ طبری، ردیف ۳، ص ۱۰۳۹ و ۱۰۴۴؛ــ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۶۳ به بعد، ــ العیون والحدائق ص ۳۶۱؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ۶، ص ۱۲۳. ۳ــ طبری، ردیف ۳، ص ۱۰۷۲؛ ــ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۶۴ به بعد؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ۶، ص ۱۳۲. ۴ــ روز بیست‌وششم ربیع‌الاول آن‌طوری که‌درمتن ذکر شده‌است پنج شنبه نبوده بلکه شنبه بوده است. ۵ــ طبری، ردیف ۳، ص ۱۱۰۱ به‌بعد و ۱۱۷۱؛ ــ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۶۵؛ ــ العیون والحدائق ص ۳۷۴؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ۶، ص ۱۳۹ به‌بعد. ونیز مراجعه شود به‌لغت «مرند»، نوشتهٔ: Vlad. Minorsky in der E I,III 290

۶ــ حمزهٔ اصفهانی، ص ۱۴۶؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ۶، ص ۱۴۲. ۷ــ طبری، ردیف ۳، ص ۱۱۰۲ و ۱۱۰۴؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ۶ ص ۱۴۱ به‌بعد؛ ونیز؛ K'art'lis chovreba 157 f. - Brosset, Add. 51 f. (Chronique Arménienne).

تحول قطعی اوضاع موجود تازه پس از مرگ وی (در سال ۸۳۳ میلادی) و بالاخره پس از سرکوبی شورش خُرّمیان (حتی در شهر اصفهان سال ۸۳۴)[۱] تحقق‌پذیر گردید. ازسوم ژوئن‌سال ۸۳۵میلادی[۲] خیذَر (؟[۳] که به‌صورت عربی «حیدر» نوشته شده) ابن‌قاووس، سرداری ایرانی، باعنوان‌موروثی‌یعنی باعنوان فرمانروای‌اسروشنه که‌اغلب «افشین» نامیده‌می‌شد، مسلمانان‌را به کوهستانی که پاپك‌خود را درآنجامتمرکزساخته‌بود، پیش‌برد. این‌مرد، با اهمیت،اسروشنه را،پس‌ازنبرد برضدپدر وبرادر خویش‌فضل(۸۲۲/۸۲۳میلادی) وپس‌از گرویدن ظاهری وصوری خود (از دین بودا؟) به اسلام، باکمك ومساعدت طاهریان، تصرف کرد؛ اما فرمانروایی آنجارا با موافقت خلیفه به پدرش‌کاووس، که نیز اسلام‌آورده‌بود، واگذاشت[۴] و وی تا هنگام مرگ‌براین مقام باقی‌ماند. لیکن بعداً معلوم شدکه گرویدن او به اسلام اگرفقط ازروی تظاهرصورت نگرفته[۵] لااقل بسیار سطحی بوده است. درهرحال تا این زمان پیکار از خط استحکامی که بخصوص بدین منظور میان زنجان و اردبیل برقرار گشته بود، ودر جنب آن هم از تبریز، صورت می‌گرفت، ولی افشین نخستین حمله را از «برزند» واقع درناحیهٔ مغان، یعنی ازشمال شروع کرد وپس ازیك سلسله زدوخوردهای

۱ـ طبری، ردیف ۳، ص ۱۱۶۵. ۲ـ روز دوم جمادی‌الاخری برابر با چهارم ژوئن، روزجمعه بوده است نه‌پنجشنبه که درکتب ذکرشده است. ۳ـ طرزکتابت «کیدر» برای یك مردی کــه از اسروشنه بوده است، در تاریخ یعقوبی، ج۲، ص ۶۰۵ ملاحظه‌گردد.
۴ـ بلاذری، ص ۴۳۰ به‌بعد؛ـ تاریخ یعقوبی، ج۲، ص ۵۵۷؛ طبری، ج۳: ص ۱۰۶۵ به‌بعد و نیز: Barthold, Turk. 210 f.; E I², I 241. ۵ـ مسعودی (مروج)، ج۷، ص ۱۳۸؛ـ براساس روایات تاریخی ولی بدون اشاره به‌کتاب صدیقی (فهرست:۵۳۲)، رمان تاریخی ذیل به‌نام «خیانت‌افشین»، در بارهٔ این شخصیت نوشته شده است:
«Der Verrat des Afschin,» von Julius Overhoff, Karlsruhe (Baden) 1950;
-Edwin M. Wright: Bäbak and al-Afshïn, in : The Moslem World, 38 (1948) S. 43-59, 124-131.

متعددی بین آن ناحیه واردبیل ارتباط برقرار کرد ودر این پیکار وزدوخورد جاسوسان وخبرگزاران دو طرف وظیفهٔ بزرگی ایفا می کردند[۱]. این جنگ بخصوص پس ازاینکه پاپك، بعداز نخستین کوشش بی ثمرش نزدیك ارشق بالاخره دوبار گروههای کمکی راکه با آذوقه از مراغه می آمدند تصرف نمود، شدت یافت ودر نتیجهٔ این دستبرد، لشکر افشین ازلحاظ غذا سخت به مخاطره افتاد وتنها به‌وسیلهٔ کمك اندك فرمانروای شیروان تا اندازه‌ای رفع ضرورت شد[۲]. حملهٔ دو جانبه برضد ستاد اصلی پاپك در البذ (در سال بعد یعنی ۸۳۶ میلادی =۲۲۱هجری) نیز سرانجام به جهت برف وبوران سخت درهم شکست وسردار «بُغه» کبیر ناگزیر شد با تمام خطری که برای او بود، از میان صف دشمن یعنی «خرّم دینان» به طرف مراغه عقب نشینی کند[۳].

تازه، سال ۸۳۷ میلادی (۲۲۲ هجری) موفقیت قطعی‌را با خود آورد: بدین معنی که پس از سنگربندی پرمشقت وجنگهای صف به صف در مناطق کوهستانی که پیوسته محل فرمانروایی پاپك وبرادرش عبدالله را تنگ‌تر می کرد، وپس از نبردهای روزمره،لشکر دشمن در درّه‌ها ودامنهٔ کوهساران، سرانجام با کمك سپاهیانی که بخصوص برای چنین نبردی آزموده‌شده ومجاهدان بی باك وسلحشوری که ازروی ایمان داوطلب چنین جهادی‌شده بودند، حمله‌ای به وقوع پیوست که سرانجام به جنگ عمومی منتهی گشت وتصرف البذ را در

۱ــ طبری: ردیف ۳: صفحات ۱۱۷۰ تا۱۱۷۲؛ــ مسعودی (مروج)ج۷، ص۱۲۳؛ــ ابن‌الاثیر، ج۶، ص ۱۵۱.
۲ــ طبری، ردیف ۳، صفحات ۱۱۷۳ تا ۱۱۷۹؛ــ ابن‌الاثیر، ج۶، ص۱۵۱ به‌بعد؛ــ کسروی (شهریاران گمنام)، ج۲ ص ۲۹ به‌بعد. ونیز:
Vlad. Minorsky in der E I, III 285 (s.v. Marāgha)
۳ــ طبری، ردیف۳، صفحات ۱۱۸۶ تا ۱۱۹۳؛ــ ابن‌الاثیر، ج ۶، ص۱۵۴. در بارهٔ این جنگها رجوع کنید به:
Herzfeld, Sam. VI 138-142 und (geogr.) Schwarz VIII 1127-1134, 1167 f.

روز۲۷ اوت۸۳۷ میلادی (۲۱ رمضـان ۲۲۲ هجری)[1] برای افشین وسربـازانش امکان پذیر ساخت . پاپك و برادرش نخست خود را در دره‌ای وسپس در جنگل انبوهی پنهان کردند واز آنجا ـ پس از بجای گذاشتن زن و مـادر خود ـ به ارمنستان گریختند . پاپك می‌خواست لااقل خود را از آنجـا به آسیای صغیر (به بیزانس ؟) برساند[2]، ولی یکی از خدمتگزاران وی هنگـام خرید آذوقه شناخته‌شد وبراثر آن‌فرمانروای کوچك ارمنی به نام‌سهل پسر سُنباذ(سنباط = سمپد ؛ سمپاده)[3]موفق شد با تراضی افشین، پاپك راتوقیف کند. همچنین کمی بعد برادرپاپك ، عبدالله ، نیز درنزد فرمانروای‌بیلقان توقیف گردید وسرانجام در پانزدهم سپتامبر ۸۳۷ میلادی (دهم شوال ۲۲۲ هجری) این دو برادر را در « برزند » نزد افشین فرستادند[4]. وی نیز ایشان را شب مابین ۳ و۴ ژانویهٔ ۸۳۸ میلادی (سوم صفر۲۲۳ هجری)[5]به پایتخت جدید یعنی‌سامرا آورد . در سامرا این دو برادر را برفیل نشاندند وبا شادی وهلهله به گرد شهر به مردم نمودند[6]

۱ـ برطبق منابع روز جمعه ؛ ولی۲۷اوت روز دوشنبه بوده است : Abdul Haq, Historical poems in the Diwan of Abü Tammäm, in der «Islamic Culture» XIV (1940), S. 17-29. (بخصوص در مورد غلبه برپاپك ولشکرکشی خلیفه به‌آسیای صغیر)

۲ـ واقعاً نیز قیصر روم شرقی ـ (Theophil) تئوفیل ـ ۸۳۸ ـ حمله‌ای به‌قلمرو خلافت نمود، درحالی‌که ازطرف پیروان پاپك حمایت شد : طبری ، ردیف۳: ص ۱۲۳۵؛ دراین باره رجوع کنید به : Ostrogorsky 145.

۳ـ (بایك‌نقشه) Minorsky, Cauc. IV 505/14

۴ـ طبری: ردیف ۳، صفحات ۱۱۹۳ تا ۱۲۲۸ ؛ تاریخ بلعمی (ترجمهٔ Zotenberg) ج۴ ، صفحات ۵۲۵ تا ۵۴۵ ؛ـ تاریخ مطهربن طاهر(منسوب‌به‌بلخی ، فهرست : ۷۱) ، ج۶، صفحات ۱۱۴ تا ۱۱۸ ؛ ـ دینوری (اخبارالطوال) صفحات ۳۹۸ تا ۴۰۱؛ مسعودی (مروج) ، ج ۷ ، صفحات ۱۲۴تا۱۳۱ ؛ـ مسعودی(التنبیه والاشراف، لیدن)، ص۳۵۲ به‌بعد؛ـ العیون‌والحدائق، صفحات ۳۸۳تا۳۸۹ ؛ ـ یاقوت ج۱، ص۷۴ ؛ ـ ابن‌الاثیر ، ج ۶ ، صفحات ۱۵۵تا۱۶۱ ؛ ـ مستوفی(تاریخ گزیده)، ص۳۱۸؛ـ درباره‌ٔ نام سنباذ رجوع کنید به : Jehangir C. Tavadia: Zoroastrians in the first centuries of Islam, im « Rahnoma », Bombay 1927, II, 140.ـ یك منبع ارمنی مثل Johs. Kath (S. 102-106) ، این واقعه ونام پاپك را اصلاً نمی‌برد .

۵ـ صفر سال ۲۲۳ هجری برابرست با ۲ تـا ۳۰ ژانویهٔ سال ۸۳۸ .

۶ـ رجوع کنید به‌فصل «زردشتیان» ازهمین کتاب .

وسپس هردو را با زجر وستم کشتند[1].

سرکوبی قیام خرّمیان (خرّم دینان) (که جای دیگر دربارهٔ هدف مذهبی و اجتماعی آنها سخن خواهیم گفت)[2] دستگاه خلافت را از شرّ رقیب خطرناکی لجوج نجات بخشید ودرنتیجه، صلح وآرامش‌را در خطّهٔ آذربایجان تا مدتی برقرار ساخت. اصولاً در این زمان کم وبیش آرامش داخلی در ایران حکمفرما شد واز قرار معلوم این آرامش مولود این واقعیت بود که توده‌های وسیع ساکنان ایران لااقل از لحاظ ظاهر رفته رفته با اسلام خو می گرفتند و اگرچه بسیاری‌از محافل متدین و مقدس، به عقاید شیعه پناهنده شدند (واز میان همین محافل بود که ـ فقط یك مرتبه درسال ۸۳۴ میلادی (۲۱۹ هجری) در طالقان ـ قیامی به رهبری یکی از سادات اهل بیت محمدبن القاسم صورت گرفت وبا سرعت خاموش شد)[3]، ولی سایر طبقات به مذهب جهانی (عمومی) تسنن که بسیاری از نمایندگان آن ازمیان ملت‌ایران برخاسته‌اند ونیزپیوسته به واسطهٔ طرفداران روز افزون تصوف عمیق‌تر می‌شد، گرویده بودند، ودر نتیجهٔ مواعظ ودر اثر اعمال نیکوی این طبقات نیروهای تازه‌ای سیل آسا به‌جانب اسلام روی‌آور شدند، به طوری که دربارهٔ این وقایع نیز پاره‌ای از داستان‌های مذهبی اطلاعاتی به دست می‌دهند[4]. بدین ترتیب دراین‌سنوات پشت آیین‌زرتشت که می‌توانست دراثر یك‌ترمیم داخلی به همراه خودآگاهی‌وحس

۱ـ طبری،ردیف۳، صفحات۱۲۲۹تا ۱۲۳۳؛ـ تاریخ یعقوبی؛ ج۲، صفحات ۵۷۷ تا ۵۷۹؛ـ ابن‌الاثیر، ج، ص۱۶۱ به‌بعد؛ ـ نیز رجوع شود به‌فصل «زردشتیان» از همین‌کتاب.

۲ـ رجوع کنید به‌فصل مذکور در پاورقی‌قبل.

۳ـ طبری، ردیف۳، ص۱۱۶۵ به‌بعد؛ـ تاریخ یعقوبی، ج۲، ص ۵۷۶؛ العیون‌والحدائق، ص۳۸۲؛ـ ابن‌الاثیر، ج ۶، ص۱۴۹. دراین باره رجوع شود به‌فصل «شیعیان اسماعیلی» و درمورد مناطق شیوع این عقیده رجوع کنید به نقشه‌های‌آخر کتاب.

۴ـ رجوع‌شود مثلاً به: فردوس المرشدیة فی‌اسرارالصمدیة (شرح حال شیخ کازرونی) (فهرست: ۱۷۸).

ملیّت «زنده شدهٔ» ایرانیان و با کمك شعوبیّه[1]، خطری برای الحاق ایران بهقلمرو اسلام باشد، برای همیشه شکست[2].

قبل از هرچیز این تغییر وضع مذهبی در ایران بدین صورت انجام می‌گرفت که فرد فرد یا دسته دسته از مردم به اسلام ـ که اکنون به صورت مناسبتری با وضع وافکار ایرانیّت، تکامل یافته بود ـ می گرویدند. ومؤید اینکه تمام این جهات سبب برقراری یك آرامش مذهبی شده بود، این است که شورشهای مختلفی که هنوز نیز در قرن نهم میلادی به وقوع می‌پیوست (حتی در شهری مذهبی چون قم ـ سال ۸۲۶/۸۲۵ میلادی برابر ۲۱۰ هجری[3] ـ که به عنوان شهر شیعی مخالف حکومت شناخته شده بود) به‌طور روز افزونی بیشتر انگیزه‌های اقتصادی واجتماعی و نیز موجبات ملی وسیاسی داشت (نه مذهبی). این گونه آشوبها و نیز شورشهای محلی در کرمان (سال ۸۲۴/۸۲۳ میلادی مطابق ۲۰۸ هجری)[4] و در سند (سال ۸۲۷/۸۲۶ میلادی برابر ۲۱۱ هجری)[5] که قسمتی از مشرق ایران را از مرکز خلافت جدا ساخت وبرای عباسیان در ظرف ده ساله‌های اخیر وظایف نظامی تازه‌ای به وجودآورده بود، به‌طاهریانی که از لحاظ سیاسی مردانی خردمند بودند این امکان را داد که استقلال خود را، که تا آن موقع به‌طور اسمی و صوری تابع خلافت بودند، برای همیشه عملاً پا برجا کنند. بدیهی است که این امکان از این رو تأیید شد که عبدالله برادرطلحهٔ طاهری تاسال ۸۲۸ میلادی فرمانده قوای بین‌النهرین (و نیز گاهی

۱ـ رجوع شود به فصل «حس ملیت» ازهمین کتاب. ۲ـ رجوع کنید به فصل «زردشتیان» از همین کتاب. ۳ـ طبری، ردیف ۳، ص۱۰۹۲؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ۶، ص۱۳۵ (درمورد کیفیت پرداخت خراج رجوع شود به‌فصل «خراج و صدقات» از همین کتاب. ۴ـ طبری، ردیف ۳، ص۱۰۶۶ ؛ـ ابن‌الاثیر، ج۶، ص ۱۳۱ ؛ـ یاقوت، ج۵، ص ۱۹۷ به‌بعد. ۵ـ طبری، ردیف ۳، ص۱۱۰۰ ؛ ـ تاریخ یعقوبی، ج۲ ص ۵۵۶ به‌بعد ؛ـ ابن‌الاثیر، ج۶، ص ۱۳۷.

فرمانده کل‌قوا برضد مصر طاغی درسال ۸۲۶/۸۲۵ میلادی برابر ۲۱۰هجری)[۱] بود، ونیز پس ازمرگ برادرش در۱۶ ژوئن‌سال ۸۲۸ میلادی[۲] به عنوان جانشین وی نفوذ دامنه داری در خراسان وبغداد وسامره داشت.

البته باتوجه به این‌حوادث به‌هیچ وجه جای‌تعجب نبود، اگرفرمانروای مازندران به نام مازیار (ما (ه) یزدیار)[۳] بن قارن‌بن «وندادهرمز» که خود بخود درپناه سرزمین کوهستانی‌خویش محفوظ بود، برطبق سرمشق ونمونه‌ای (مثل طاهریان) که دربرابر چشم داشت در راه کسب استقلال سیاسی بیشتری می کوشید. بدین معنی که وی شاهپور بن شهریار، حکمران همکار خود را که از خاندان باوندیان بود (این خاندان به موازات سلسلهٔ مازیار حکومت می کردند)، به زودی‌پس ازجلوس او برتخت فرمانروایی (۸۲۶/۸۲۵میلادی برابر ۲۱۰ هجری) از قلمرو حکومت بیرون راند و کشت[۴]، واین پیشنهاد را به میان آورد که می‌خواهد باج وخراج خود را دیگر به طاهریان (که در نزدیکی وی حکومت داشتند) نپردازد، بلکه برای‌خلیفه (که از وی دور بود ونفوذ او در مشرق ایران اندك بود) بفرستند (۸۳۹ میلادی برابر۲۲۴هجری).

۱ــ ابن‌الاثیر، ج ۶، ص ۱۳۴ به‌بعد؛ ــ عوفی (جوامع‌الحکایات)، ص ۱۶۳، شمارهٔ ۶۲۰ وص ۱۷۵، شمارهٔ ۸۸۱ (دربارهٔ انتصاب او)، ص ۱۵۶، شمارهٔ ۴۳۴ (پاداش به وسیلهٔ غنائم مصری).ــ دربارهٔ عبدالله رجوع کنید به: Karl V. Zetterstéen in der E I,I 32. und Erg.-Bd. S.4.

۲ــ طبری، ردیف ۳، ص۱۰۶۵؛ــ تاریخ یعقوبی، ج۲، ص ۵۶۵؛ــ حمزهٔ اصفهانی، ص ۱۴۵ (۲۸ ربیع‌الاول سال۲۱۳ هجری برابر با ۱۶ ژوئن ۸۲۸ که در کتاب حمزه وهم درتاریخ سیستان ص۱۸۱: روزیکشنبه به‌چاپ آمده است، درواقع روزسه‌شنبه بوده است)؛ ــ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص ۶؛ العیون والحدائق، ص ۳۷۱؛ ــ طیفور (تاریخ بغداد) ص ۷۸؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ۶ س ۱۳۸.

۳ــ دربارهٔ این شخص ونام وی رجوع کنید به: Justi, Namb. 201 f.; Vlad. Minorsky in der E I,III 505-507.

۴ ــ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، صفحات ۱۴۸ تا ۱۵۲؛ ــ اولیاء (فهرست:۱۹۱)؛ ــ ابن‌الاثیر؛ ج ۶، ص۱۳۶؛ ــ یاقوت، ج ۵، ص۲۵۹ و ج ۶، ص ۲۱. ــ و نیز رجوع کنید به: Melgunof 56.

اما همین که افشین (آن طوری که من با وجود اختلاف منابع تاریخی معتقدم)، به موجب تعقیب هدفهای استقلال طلبانهٔ خود و به آرزوی آنکه شاید جای عبدالله را بگیرد، مازیار را برضد خلیفه برانگیخت، او نیز به سرعت بدین امر گردن نهاد. اقدامات وی برضد عربها و موالی (مسلمان) در حیطهٔ قدرتش به خوبی مؤید این مسئله است که وی به عنوان یك فرد زردشتی احیای یك دولت مستقل (لااقل محلی) ایرانی را براساس یك تحول اجتماعی در نظر داشته‌است، همان طوری که صد سال بعد از او نیز این خواسته هدف فرمانروای مازندرانی دیگری به نام مرداویج قرار گرفت[۱]. اما عبدالله بن طاهر، که بی‌شك برجسته‌ترین نمایندهٔ سلسلهٔ خود بود، توانست به این بهانه وعلت که مازیار دستورات مالیاتی سختی مقرر کرده، وی رعایا را برضد مالکین تحریك نموده، واینکه یکی از نمایندگان وی سیاست جابرانه‌ای در مورد مهاجرت اتخاذ کرده[۲]، پی در پی دو تن از مدعیان حکومت را (که از خانوادهٔ خود مازیار بودند) برضد او برانگیزد، تا باعث نفاق بین مردم گشتند وسرانجام مازیار را به‌قبول مذاکرات مجبور ساختند. جریان این مذاکرات ونتیجهٔ موقتی آنها به طرق مختلف روایت شده است: در هر حال سرانجام (به بهانهٔ خود داری مازیار از تسلیم گنجهای خویش) کار به تصادم میان وی ویکی از عموهای عبدالله بن طاهر، و به هجوم مشترك سپاه طاهریان وخلیفه برضد این سرکش منجر گشت و مازیار سرانجام به اسارت طاهریان افتاد و به سامره فرستاده شد ودر آنجا (به سال ۸٤۰ میلادی برابر ۲۲۵ هجری) در اثر چهارصد وپنجاه ضربه

۱ـ رجوع شود به فصل «اوج قدرت سامانیان» ونیز به: ، Herzfeld Sam. VI 144 f.

۲ـ این مطالب مبنی براین است که مبالغات غرض‌آلود مخبرین، متمایل به این نبوده باشد که هدف‌های اصیل وواقعی مازیار را بپوشانند.

تازیانه درگذشت[۱].

افشین نیز با از میان رفتن مازیار از بین رفت: بدین‌ترتیب که وی نیزدر اسروشنه (یعنی موطنش) گنجیه های گرانبهایی از آذربایجان و ارمنستان (یعنی‌ازهدایای ارامنه و غنایم پاپك) برروی هم انباشته و ازراه حزم و دور-اندیشی میان معتمدین خویش قسمت کرده بود. عبدالله، خلیفه را از این امر با خبرساخت و قسمتی از گنجینه‌هایی‌را که وی به سویی می‌فرستاد ضبط کرده میان افراد سپاه تقسیم نمود[۲]: چه اینکه یگانه هدف عبدالله این بود که نگذارد پشت سرخود رقیبی که موقعیت او را به مخاطره بیفکند قدرت بیابد؛ ضمناً می‌خواست با تقسیم پول میان سربازان، ایشان را با خود همراه نماید. ازطرف دیگرافشین باز موفق شدیکی‌از بستگان‌خود یعنی‌شوهرخواهرخویش «منکجور» را به علت اینکه وی می‌خواسته قسمتی از ثروت پاپك را به میل خود مصرف کند[۳]، در اردبیل‌توقیف نموده و نزد خلیفه بفرستد (۸۳۹ میلادی برابر۲۲۵هجری).

با تمام این‌احوال، اقدامات خودسرانهٔ افشین (ازجمله انتصاب «بخارا-خذاه» به عنوان‌فرماندار ارمنستان)[۴] هدف وی را کاملاً روشن نشان می‌داد ودر

۱- بلاذری، ص ۳۳۹؛ - طبری، ردیف۳، صفحات ۱۲۶۸ تا۱۳۰۰ و۱۳۰۳، - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۸۲ به بعد؛ مسعودی (مروج) ج ۷، ص ۱۳۷ به بعد؛ - گردیزی (زین‌الاخبار)، ص ۸؛ - ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، صفحات ۱۵۲ تا۱۵۶، - اولیاء (فهرست: ۱۹۱)، ص۵۵ به‌بعد؛ - العیون والحدائق، صفحات ۳۹۸ تا۴۰۰؛ - ابن‌الاثیر، ج ۶، صفحات ۱۶۸ تا ۱۷۱، - مستوفی (تاریخ گزیده)، ص۳۲۰؛ - مجتبی‌مینوی:مازیار، تهران ۱۹۳۳، صفحات ۱ تا۶۸؛ - و نیز؛ Barthold, Krest. 57f.;Rehatsek 425-429 Rabino, Maz. 408 f. ;Sadighi 61 f. ,299 f.

۲- بلاذری، ص ۴۳۰ به بعد؛ - تاریخ مطهربن طاهر (منسوب به‌بلخی)، ج ۶، ص ۱۱۶؛ - ابن‌الاثیرج ۶، ص۱۷۳ - ونیز: Herzfeld, Sam. VI 146.

۳- طبری، ردیف ۳، ص۱۳۰۱ به‌بعد؛ ابن‌الاثیر، ج۶، ص ۱۷۱ به بعد.

۴- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۸۰. در مورد عنوان «بخارا خداه» رجوع کنید به اواسط فصل «وضع حقوقی حکومت ایران‌نسبت به دستگاه خلافت» ازهمین کتاب.

نتیجه وضع او بسیار خطرناك شده بود. افشین در اندیشه بود که به سوی ارامنه وخزرها بگریزد وآنان را به جنگ تحریك نموده و به کمك ایشان به سرزمین موروثی خویش اسروشنه بر گردد؛ ولی موفق نشد:[1] چه اینکه به عللی که کاملاً آشکار ومشخص نیست، سرانجام ناگزیر گشت خودرا دراختیار خلیفه بگذارد، درآنجا به‌جرم خیانت به معتقدات اسلامی به زندان افتاد[2]. دلیل جرم وی را این می‌دانستند که جزء مستملکات او نوشته‌های الحادی (شاید بودایی؟) و تصویری مزّین به جواهر دیده شده است (و این امرخود برخلاف احتمالی‌است که دربارهٔ زردتشتی بودن وی مکرراً اظهار می‌شود). لیکن به هرجهت نمی‌توان قضاوت نمود که تا چه اندازه تمام این اقوال (تقریباً حتی‌درمنقولات اروپایی) ساختگی می‌باشد. واز کجا معلوم است که حقیقتاً منظورمخالفین تنها رسوا نمودن این فرد خدمتگزار وپیروز بر پابك نبوده است؟ تا اینکه (در واقع به سبب ارتباطش بامازیار ولی‌درظاهر) به‌بهانهٔ این علل، بدون روبروشدن با مخالفت افکار عمومی، بتوانند برضد او اقدام کنند. به همین ترتیب نیز ادعایی که برضد او می‌شد، مبنی براینکه هدف وی احیا وبرقراری قدرت ایران کهن در مقابل عربها و ترکان بوده است ـ اگرچه درآن زمان دیگراین نوع کوششها برای ایرانیان مطرح نبود ـ شاید اتهامی است که ازطرف حکومت اظهار می‌شده، تا بدین وسیله سایر حقایق را بپوشانند، وقبل از هرچیز نفوذ سیاسی ونظامی خطرناك وی‌را از بین ببرند و ثروت اورا غصب نمایند. در هرصورت افشین پس‌از مدت مدیدی که در زندان

۱ــ نسبت به‌این عقیده‌که تمام این برنامه‌ها را فقط طبری از خود ساخته است (آن‌طوری که صدیقی، ص ۲۹۳ و پاورقی ٤، معتقد است) نمی‌توانم تصمیم بگیرم. به‌چه دلیلی نباید خود افشین چنین برنامه‌هایی را درسرپرورانیده باشد؟

۲ــ طبری، ردیف ۳، ص۱۰۳٤؛ــ اغانی(بولاق)، ج۷، ص۱٥٤؛ ــ ابن‌الاثیر، ج٦،صفحات ۱۷۳ تا۱۷٥.

بود به مرگ ناگهانی درگذشت وشاید هم در اثر سم ازپا درآمد ، چون حتی دراین موقع نمی‌خواستند اعدام وی اثر نا مطلوبی درمردم بنماید ، ولی باتمام این احوال جسد وی را به دار آویختند (۸۴۱/۵/۲۶ میلادی برابر شعبان ۲۲۶ هجری)[1].

با این عمل کوششهای استقلال طلبانه در ایران (همچنین در فرغانه) که درعین حال یا به‌طورکلی مخالف اسلام ویا برضد تسنن صورت می گرفت تا مدتی خاموش گشت[2]. واز قرار معلوم نیز بعداً این قبیل افکار تعقیب نشد : زیرا شورش (کردها)[3] در فارس (همزمان با جنبش خوارج در بین‌النهرین) به سال ۸۴۶/۸۴۵ میلادی (برابر با ۲۳۱ هجری)[4]، وطغیان محمدبن بعیث (کارمند فراری حکومت) در سواحل دریاچهٔ ارومیه (که مقرّش در شبه‌جزیرهٔ شاهی بوده) ، ودر مرند (به سال ۸۴۹/ ۸۵۰ میلادی برابر۲۳۵ هجری) که تازه هشت ماه بعد ، یعنی پس از محاصرهٔ قلعهٔ آنجا ، سر کوب شد[5]، وعلاوه براینها قیامهای متعاقب آن به رهبری یکی از بستگان ابن بعیث در فارس (سال ۸۵۰-۸۵۱ میلادی برابر۲۳۶ هجری)[6] وسرانجام نبرد با گروه نیرومند (گدایان یا) ژنده پوشان (صعالیك جمع صعلوك) - ولگردان و یا بهتر بگوییم دسته‌های راهزن - در جبال و مازندران (در ۲۹ ژویه سال ۸۶۷ میلادی برابر ۲۳ رجب

۱ـ طبری ، ردیف ۳ ، صفحات ۱۳۱۵ تا ۱۳۱۸ ؛ ـ العیون والحدائق ، ص ۳۹۲ به بعد و ۴۰۴ به‌بعد ؛ ـ تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص۵۸۳ به بعد؛ ـ ابن‌الاثیر : ج ٦ ، ص ۱۷٦؛ ـ رجوع‌شود به‌فصل«زردشتیان»ازهمین کتاب،ونیز به: Browne I 330_336; Herzfeld, Sam. VI 146_153; Sadighi 287 _ 305 . _ Semirnova 362f .

۲ـ رجوع کنید به : Wilh . Barthold in der E I , II 66.

۳ـ رجوع شود به فصل « وضع ایران ازنظر زبان » از همین کتاب .

٤ـ طبری ، ردیف ۳ ، ص ، ۱۳۵ ؛ ـ ابن‌الاثیر ج ۷ ص ۸ .

۵ـ طبری ، ردیف ۳ ، صفحات ۱۳۷۹ تا۱۳۸۳ و۱۳۸۷ ؛ ـ ابن‌الاثیر ، ج۷ ، ص۱٤و۱٦.

٦ـ طبری ، ردیف۳،ص۱٤۰۵؛ـتاریخ یعقوبی ، ج۲ ، ص۵۹٦، ـ اصطخری،ص۱٤۲ به‌بعد .

سال ۲۵۳ هجری)[1]، همهٔ این طغیانها و نبردها تأثیرات حوادث محلی بود و تنها علل سیاسی (در شورش کردها نیز علل اقتصادی) موجود در همان زمان آنها را به وجود آورده است (نه علل مذهبی و نه ملی. م) .

در این بین مسئلهٔ استقلال شمال شرقی ایران براساس نظم اجتماعی موجود تا آن زمان با حفظ مذهب تسنن به‌خوبی پیشرفت می کرد. به این معنی که در این نواحی برای ده ساله‌ها و بلکه صد ساله‌های بعد صورت و شکلی به‌وجود آمده بود که به موجب آن ، ایرانیّت توانست در لوای اتحاد صوری و اسمی با خلافت شکفتگی و ترقیّ تازه‌ای به دست آورد . خلفا در این نواحی (مخصوصاً به سبب اختلاف میان خلیفه معتصم وعبدالله)[2] فقط یك حق توشیح و تأیید اسمی داشتند[3]: یعنی همین که عبدالله نیرومند که به علوم وادبیات نیز علاقه داشت (واندکی قبل ازمرگ خود تجاوزات یکی ازعمّال را در نیشابور که برضد ساکنان آن‌علم‌زور گویی وظلم وستم را برافراشته‌بود ، دفع نمود) در روز بیست و چهارم دسامبر سال ۸۴۴[4] میلادی در همین شهر وفات یافت ، پسرش

۱ــ طبری ، ردیف ۳ ، ص ۱۶۸۶ به‌بعد ؛ ــ تاریخ یعقوبی ، ج۲ ، ص ۵۹۴ . ــ رجوع شود به فصل « مشاغل و مناصب مختلف » و نیز به Vald. Minorsky in der E I, III 290 .

۲ــ گردیزی (زین‌الاخبار) ، ص۷ ؛ ــ عوفی (جوامع‌الحکایات) ، ص ۱۵۷ ، شمارهٔ ۴۶۳ .

۳ــ رجوع کنید به فصل « وضع حقوقی حکومت ایران نسبت‌به‌دستگاه خلافت» ازهمین‌کتاب .

۴ــ به‌نقل حمزهٔ اصفهانی : دهم ربیع‌الآخرسال ۲۳۰هجری برابر با ۲۵ دسامبر ۸۴۴ ، ولی چنین روزی چهارشنبه بوده است نه پنج شنبه(طبق آن تاریخ درمتن تغییر داده شده‌است) . ــ درمقابل این‌قول ابن‌اثیر یازدهم ربیع‌الاول سال ۲۳۰هجری نقل می کندکه برروز چهارشنبه ــ ولی نه‌برروز دوشنبه ــ تطبیق می کند ؛ ــ تاریخ سیستان ، ص ۱۹۰ ، از روز دوم ربیع‌الآخر گفتگو می کندکه‌آن هم روز چهارشنبه (۱۷دسامبر۸۴۴) است نه‌روز یکشنبه .

عبدالله به‌طوری نیك و باعدالت بودکه قبر وی زیارتگاه و محل عرض حاجات‌گشت : سیاست‌نامه ، ص۴۳ .

طاهر دوم پس ازاندکی تأمل تأیید سامراء را دریافت نمود[۱]، وسرانجام سلسلهٔ طاهریان به صورت سلسله‌ای موروثی (که مقر سلطنتشان شهر نیشابور بود) درآمد. درسپتامبر سال ۸۶۲ میلادی محمد پسر طاهردوم، یعنی همان طاهری که چون اسلاف خود فرمانروایی هشیار ودارای حس مسئولیت بود، با توافق عموی خود (نیزبه نام) محمد فرمانده بغداد[۲]، به جای پدر نشست[۳]. هرچند این محمدبن طاهر عشرت طلب بود وخصایص و فضایلش به استحکام سلف خود نمی‌رسید، ولی با این وصف توانست حسن‌بن زید را که یکی از زیدیان علوی بود (سال ۸۶۵ میلادی) از مازندران براند و به فرار به سوی دیلم ناگزیر سازد[٤]. و بدین وسیله ـ باوجود جنگهای محلی با فرمانروای مازندران (از خاندان سوخرانیان یا «قارن وند») به نام قارن دوم (در آوریل ۸۶۵ میلادی برابر ربیع‌الاول ۲۵۱ هجری و اواخر نوامبر سال ۸۶۸ میلادی برابر اواخر ذوالقعدهٔ ۲۵۳ هجری)[۵] ـ پایه‌های قدرت خاندان خود را، تا سال ۸۷۳ میلادی

۱ـ طبری، ردیف ۳ ص ۱۳۳۸ به بعد؛ ـ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۸٦؛ ـ حمزهٔ اصفهانی، ص۱٤٦؛ ـ گردیزی(زین‌الاخبار)، ص۹؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۷، ص۵؛ ـ عوفی(جوامع‌الحکایات) ص۲۱۱، شمارهٔ ۱۵۱۵ وص ۲۲۷، شمارهٔ ۱۷۱۳؛ ـ ابن‌خلکان (فهرست: ۱۱۳)، ج٤، صفحات ۳۵ تا ۳۸ (شمارهٔ ۳۵۰).ـ ونیزرجوع‌شودبه:. Wilh. Barthold in der E I, IV 665

۲ـ رجوع شود به: Karl V. Zetterstéen in der E I,III 717 f.

۳ـ طبری، ردیف ۳، ص۱۵۰۵ به بعد؛ ـ حمزهٔ اصفهانی، ص ۱٤۷؛ ـ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ٦۰٤؛ ـ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص۱۰؛ ابن‌الاثیر، ج ۷، ص۳۷؛ ـ ابوالفداء، ج۲، ص۲۰۸ـ. در اینجا نیز تاریخ مذکور متزلزل است: چه اینکه ۲٤ رجب سال ۲۸٤ هجری که برابر با ۲۳ سپتامبر ۸٦۲ میلادی می باشد روز چهارشنبه بوده است، نه دوشنبه، ونیز ۲٦ رجب (بنابه تاریخ سیستان ص۲۰۵ روز جمعه بوده است، نه‌دوشنبه. ـ دربارهٔ محمدبن‌طاهر رجوع‌شودبه: Karl V. Zetterstéen in der E I,III 727; šäbuǧtí/Rothstein S. 164f. Barthold, Turk. 214.

٤ـ طبری، ردیف ۳، ص ۱۵۸۳ به بعد؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۷، ص ۵۳.

۵ـ طبری، ردیف۳، ص ۱٦٤۳ و ۱٦۹۳؛ ـ مسعودی (مروج)، ج ۷، ص ۳٤۵؛ ـ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص۱٦٤ به بعد و۱۷۰؛ ـ حمزهٔ اصفهانی، ص۱٤۸؛ ونیز رجوع شود به: Rabino, Maz. 406 f.,413 f.; Wiet 169.

(برابر ۲۵۸هجری) که مجبور گشت[1] در مقابل صفاریان عقب نشینی کند مستحکم ومستقر سازد.

تازه در این ده ساله‌های اخیر است که می‌توان یك تصورکلی نسبتاً منظم ومتشکلی از وضع اجتماعی واقتصادی ملت ایران که بیشتر مسلمان شده بودند به دست آورد، وتازه دراین سنوات است که به یقین شمارهٔ جاده‌های بازرگانی ومعادن با مراکز استفادهٔ صنعتی از آنها وهم محصولات کشاورزی وتوزیع آنها امکان پذیر می گردد، وتازه در این موقع است که درجنب یادداشتهای اتفاقی ومتفرق مورخان، نیز توصیفات به هم پیوسته ومرتبطی در کتب جغرافیایی (که از کتب چاپاری ونامه بری سرچشمه گرفته) ودر دفاتر اداری مشاهده می‌شود. در همین زمان نیزشیوهٔ ادارهٔ سیاسی مستقلی، که به روشنی از تاریخ مستفاد می گردد، در ایران به وجود آمد واز این پس دیگر خود ایرانیان مستقلاً به‌طور روز افزونی به تصنیف و تألیف وایجاد آثار ادبی (ولو به زبان عربی) پرداختند واراده وتمایل استقلال ملی‌خویش را در این آثار علناً اظهار می کردند. این امر حتی در رونق مجددی که نوشته‌های زرتشتی- تا حدّی که این عقیده (مخصوصاً در فارس وحوالی یزد وسرزمینهای ساحل جنوبی دریای خزر وبرخی از نقاط خراسان) حفظ شده بود- پیدا نمود، ظاهر گشت. در این‌مورد نیزتازه از این زمان است که مابه وسیلهٔ کتب جغرافیایی وسفرنامه‌ها اطلاعاتی در دست داریم وبه همین جهت است که اخبار ما راجع به روابط و مناسبات مذهبی وفرهنگی واقتصادی واجتماعی اغلب به این زمان و دوره‌های بعداز آن راجع می‌باشد و حال آنکه نسبت به دو قرن پیش از آن، باید به‌سختی در تاریکی‌ها جستجو کنیم.

۱- رجوع شودبه فصل آینده: «صفاریان».

در این دوره ، دوباره وظیفهٔ قدیمی ایرانیان به عنوان حافظ ونگهبان فرهنگ شرق نزدیک ، در قلب آسیا ، به عهدهٔ ایشان محول گشت . این وظیفه عبارت از اقدامات نظامی نبود، بلکه به صورت یك فعالیت وسیع تبلیغاتی اسلامی در میان ترکها، البته با حمایت پی گیر طاهریان ، تحقق پذیرفت : بدین ترتیب که به تدریج وبدون اعمال زور موفق شدند ادیان بودا ومانی و مسیحیّت (نسطوری) را، از میدان برانند و بهجای آن اسلام را جایگزین کنند[۱]. ازاین راه قبلاز هرچیز، ترکهای آسیای میانه وهمچنین قبایل مشرق ایران که هنوز در آنجا درقلمرو وسیعی زندگی می کردند، بافرهنگ وتمدن اسلامیآسیای نزدیك پیوندیافتند. **این واقعهٔ « زمان ساز » اهمیت تاریخ جهانی دارد وتکامل وپیشرفت قارهٔ آسیا را تا به امروز تحت تأثیر قرار داده است .**

۱ــرجوع کنید به: Barthold, Vorl. 56 f.

صفاریان

طاهریان مجال ومهلت اینکه ترقی مجدد ملت ایران را به سرحد نهایی برسانند نیافتند؛ زیرا به‌زودی درمناطق کوهستانی صعب‌الوصول شرق‌مرکزی ایران، یعنی در آن نواحی که هنوز نظریات وعقاید خوارج[1] پابرجا مانده بود، با حریفی جدی وسرسخت روبرو شدند. یعقوب بن لیث که سابقاً حرفهٔ مسگری داشت (و به همین سبب نیز در تمام عمر لقب «صفار» براو ماند) توانست از سال ۸۵۲/۸۵۱ (برابر ۲۳۷ هجری) در سیستان از قلعهٔ قرنین[2] (قرنی) نزدیك زَرَنگ سپاهیانی ونیز مجاهدانی (مُطّوّعه) را، که در راه حفظ عقاید داوطلبانه برای جنگ برضد خارجیان ـ که بلایی برای کشور شده بودند ـ و برضد «شُراة» (افراطیان خوارج) در آنجا پایگاهی برای خود ترتیب داده بودند، وتا آن موقع قسمتی از ایشان ازطاهر دوم وقسمتی ازصالح (بن‌نصر) مطوّعی و جانشین وی درهم بن (نصر)[3] حسین اطاعت می کردند، باخود همراه کند[4]. فعالیت وسرسختی واستعداد نظامی[5] یعقوب صفار که پیش از این

۱ـ رجوع شود به: تاریخ سیستان، ص۱۸۰ و۱۸۳ (درمورد سران خوارج و پیکارهای آنان وغیرآن). ۲ـ یاقوت، ج۷، ص۶۶ به‌بعد. ۳ـ مسعودی(مروج) چنین نقل نموده است. ٤ـ طبری، ردیف ۳، ص۱۵۰۰؛ـحمزهٔ اصفهانی، ص۱٤۷ به‌بعد؛ ـ مسعودی (مروج)، ج۸، ص٤۱ به‌بعد؛ ـتاریخ سیستان،صفحات ۱۹۲ تا ۲۰۰؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۷، ←

نیز به اثبات رسیده بود، موفقیتهای اساسی وقبل از هرچیز غنایمی را برای این قشون نوید می‌داد. واقعاً هم یعقوب توانست با همکاری برادرش عمرو ـ پس از گرفتار ساختن واز میان برداشتن درهم ـ موقعیت خود را در سیستان پابرجا نماید (بیعت درروز شنبه ۱۲ آوریل ۸۶۱ میلادی برابر با ۲۶ محرم ۲۴۷ هجری) وقدرت خوارج و رقبای دیگر را تا سال ۸۶۷ میلادی (برابر ۲۵۳ هجری) در هم بشکنند[1].

وضع وموقع خلفا در سامره در نتیجهٔ انقلابات گوناگون درباری ودر اثر قدرت قشون ترکان مستحفظ خلفا، که از سال ۸۳۳ میلادی (برابر با ۲۱۸ هجری) رو به فزونی می‌رفت، و همچنین در پیرو سلسله اغتشاشات وقیامهایی که درنواحی امپراتوری اسلام به‌وقوع پیوست، به اندازه‌ای سست ومتزلزل شده بود که خلفا حتی به اطاعت اسمی یعقوب از ایشان وبه اینکه وی بپذیرد[2] فقط صورتاً از طرف آنان در سیستان حکومت کند راضی واز این امر خوشحال بودند. زیرا بدین وسیله تنها حفظ ظاهر نمی‌شد، بلکه به نظر می‌رسید که ممکن است یعقوب را به حمله برضد فرماندار فارس که پرداخت مالیات را به‌تعویق انداخته بود برانگیزند در حالی که صدرنشینان ساحل دجله امیدوار

→ ص۲۱؛ ـ مستوفی (تاریخ گزیده)؛ص۳۲۷ و ۳۳۰. ۵ـ دربارهٔ صفات شخصی وی رجوع شود به: مسعودی (مروج)، ج۸، صفحات ۵۰ تا ۵۵؛ ـ عوفی (جوامع الحکایات)، ص ۱۶۷، شمارهٔ ۷۱۰ به بعد وص۱۹۷، شمارهٔ ۱۲۸۱ به بعد وص۲۰۶ شمارهٔ ۱۴۵۲ به بعد وص۲۲۴، شمارهٔ ۱۶۸۷. در بارهٔ صفاریان بطور عموم رجوع کنید به:

Barthold, Turk. 216 - 225; Browne I 346 - 355; Krymskyj I 46 - 65; Siddiqi II 97 - 102; Gafurov 168 f.

۱ـ گردیزی، ص ۱۰ به بعد؛ ـ تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۶۰۵؛ ـ تاریخ سیستان، صفحات ۲۰۲ تا ۲۰۸؛ ـ عوفی (جوامع الحکایات)، ص ۱۶۶، شمارهٔ ۶۹۹ وص۱۶۷ شماره‌های ۷۱۳ تا ۷۱۶.

۲ـ طبری، ردیف۳، ص۱۶۹۸ و ۱۸۴۱؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۷، ص۶۰ ـ سیاست‌نامه (ص۱۱) مدعی است که یعقوب، اسماعیلی مذهب بوده واین ادعا یقیناً خطاست.

بودند که این هردو ـ که در آن واحد به‌حکومت کرمان منصوب گشته بودند ـ در چنین پیکاری ناتوان وضعیف گردند. امـا یعقوب صفار موفق شد حکمران فارس را، بعد از آنکه نزدیك پایتخت ایالت مزبور (کرمان) دو ماه به حال انتظار آمادهٔ پیکار ایستاده بود، با نیرنگ یعنی بدون تلفات قابل ملاحظه‌ای مغلوب سازد (۸۶۹ میلادی برابر ۲۵۵ هجری)[1]. در این موقع آشکار شد که یعقوب صفار به هیچ وجه حـاضر نبود کورانه آلت دست امیرالمؤمنین زمـان قرار گیرد، بلکه به عکس بزودی به سوی فارس پیشروی کرد و حتی از گذشتن از تنگهٔ مسدود وممتنع‌العبوری بدین وسیله خلاصی یافت که خود ودسته‌هایی از لشکریانش با شنا از رودخانه گذشتند وروز نوزدهم آوریل سال ۸۶۹ میلادی (چهارم جمادی الاولی ۲۵۵ هجری) با حمله، به شیراز وارد شدند. یعقوب پس ازغارت شیراز دوباره آن شهر را تخلیه کرد[2]؛ ولی فقط به‌این‌منظور که درسال ۸۷۱ میلادی (۲۵۷ هجری) به این ایالت که از طرف مدعیان متعددی برسر آن نزاع بود[3] هجوم مجددی بنماید. بدیهی است که در این بین، الموفق که به‌نفع برادرش المعتمد (از سال ۸۷۰ میلادی) امورحکومت را به دست گرفته بود، موفق شد که با واگذاری رسمی طخارستان وسیستان‌وسند به یعقوب‌موقتاً از پیشروی بیشتر او جلوگیری کند، واو را بـه عزیمت بـه سوی بلخ تشویق نماید[4]. این‌عمل شاید یگانه راه نجات امپراتوری‌خلفا بود. زیرا مبارزهٔ خلیفه با «زنج»، بردگـان سیاهپوست کـه برای خشك کردن جنوب بین‌النهرین گماشته شده بودند مستلزم صرف نیروی فوق‌العاده شده بود، چنانکه سرانجام

۱ـ طبری، ردیف ۳، صفحات ۱۶۹۸ تا ۱۷۰۲؛ ـ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۰۸ به‌بعد و ص ۶۱۶؛ ـ تاریخ سیستان صفحات ۲۰۸ تا ۲۱۴؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ۷، ص ۶۲؛ ابوالفداء، ج ۲، ص ۲۲۲.

۲ـ طبری، ردیف ۳، صفحات ۱۷۰۳ تا ۱۷۰۶؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ۷، ص ۶۳؛ ـ عوفی (جوامع الحکایات) ص ۱۶۷، شمارهٔ ۷۰۱.

۳ـ طبری، ردیف ۳، ص ۱۸۳۹، ۱۸۵۹؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ۷، ص ۷۹.

۴ـ طبری، ردیف ۳، ص ۱۸۴۱؛ ابن‌الاثیر، ج ۷، ص ۸۲؛ ـ ابوالفداء، ج ۲، ص ۲۳۸.

همین سیاهپوستان درروز سیزدهم اوت سال ۸۷۰ (۱۲ رمضان ۲۵۶ هجری) با تصرف اهواز راه ورود به خوزستان وفارس را به چنگ آورده بودند.

ولی برای یعقوب نیز این پیشروی به طرف شرق منافعی در بر داشت، بدون اینکه بدین سبب ناگزیر شود به‌کلی از خطهٔ فارس منصرف گردد. از طرف دیگر چون یکی از افراد خانوادهٔ طاهریان موسوم به سلیمان بن عبدالله ازخراسان برخاسته و مهاجمانه در اواخر تابستان سال ۸۶۹ میلادی[1] بغداد را به زور تصرف نموده بود[2]، طاهریان سخت مورد بی لطفی دربارخلفا واقع‌شده بودند؛ وبه همین‌جهت الموفق درصدد بود که استقلال و قدرت روز افزون این سلسله را محدود نماید و به نظروی یعقوب که درزمان تصرف هرات وپوشنگ با طاهریان خصومت پیدا کرده بود وسیلهٔ مناسبی برای این مقصود بود. به علاوه اهمیت طاهریان نیز بدین‌سبب دچار مخاطره وشکست شد که حسن‌بن زید علوی زیدی به سبب عدم محبوبیت یکی از شاهزادگان طاهری که به عنوان حاکم در مازندران (طبرستان) می‌زیست توانست به‌آسانی قیام کند (روز سه شنبه اول نوامبر۸۶٤ برابر با ۲۵ رمضان ۲۵۰ هجری) و در نتیجهٔ موافقت عمومی‌مردم در روز ۲۹ نوامبرهمان سال (۲۳ شوال) درآمل زمام امورحکومت را به دست بگیرد[3]، امادرعین‌اینکه طاهریان با وجود موفقیتهای

۱ــ ۸/۱۲ تا ۹/۱۰ از سال ۸۶۹ برابر با رمضان‌سال ۲۵۵ هجری. ۲ــ طبری، ردیف ۳، ص۱۷۸۷؛ ــ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص۶۱۳؛ ابن‌الاثیر، ج۷، ص۶۶. ۳ــ طبری، ردیف ۳، صفحات ۱۵۲۳ تا ۱۵۳۵؛ ــ حمزهٔ اصفهانی، ص۱٤۸ و ۱۵۲؛ ــ گردیزی (زین‌الاخبار) ص۱۰؛ ــ مسعودی (مروج)، ج۷، ص ۳٤۲ به‌بعد؛ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص۱۵۸ به‌بعد و۱٦۲تا۱۷۹؛ ــ اولیاء (فهرست : ۱۹۱)، صفحات٦٤تا٦۹؛ ــ مستوفی (تاریخ‌گزیده)، ص۳۲۷ به‌بعد؛ ــ ابن‌الاثیر، ج۷، ص٤۱؛ رجوع شود نیز به: Frans Buhl in der E I, II 295 ; Barthold , Krest . 58 f. ; Melgunof 56 f. ; Rehatsek 429-431.- H. Louis Rabino: Les dynasties Alaouides du Mazandéran (im « Journal Asiatique » , XII . R, IX [jan. - juni 1927] , S. 253 - 277) . در این مقاله طی صفحات ۲۵۳ تا ۲٦۳ صورتی‌از فرمانروایان سالهای ۸٦٤ تا ۸۲۸ دیده می‌شود.

موقتی[1] نتوانستند این قیام کنندهٔ زیدی را برانند، سردار خلیفه به نام مفلح وی‌را درهمان موقع مجبور ساخت تا به سوی دیلم هزیمت کند[2]، و در نتیجه دوباره عظمت و اهمیت سامرّا دراین ناحیه استحکام یافت، والموفق توانست از این فرصت برای‌بر کنار زدن طاهریان استفاده کند.

واقع امرچنین بود؛ و یعقوب صفار نیز این واقع را می‌دید چیزی، که بود می‌خواست بهرهٔ این موفقیتها عاید الموفق نشده بلکه نصیب‌خود او گردد، واز اینجا نیز سبب اینکه عزیمت از فارس به بلخ را پذیرفت معلوم می‌شود. دراین بین صفار از محاصرهٔ بلخ دست کشید و بجای آن کابل را (به‌سال ۸۷۱ میلادی برابر۲۵۷ هجری) فتح کرد و حکمران آن دیار (ژونبیل) را به اسارت درآورد و سپس چندی در «بُست» توقف نمود وسرانجام مدت یك‌سال دژ خوارج «کَروخ» (در شمال شرقی هرات) را محاصره نمود و مورد حمله قرارداد. همینکه دیگر زمان هجوم به طاهریان ـ که در نتیجهٔ امتناع وی از آزاد ساختن یکی‌از شاهزادگان طاهری، خصومت قطعی آنان را برضد خود مسلم کرده بود[3] ـ فرا رسید، یعقوب با فرمانده دژ مذکور به‌نام عبدالرحمن (رحیم) که خود را المتوکل علی‌الله می‌نامید قرار دادی منعقد ساخت که تصرف برخی از مناطق کوهستانی‌را برای وی تضمین می‌کرد[4]. سپس خود را برای حمله برضد محمدبن طاهر که از تحویل یکی از مخالفان صفاریان

۱ـ رجوع‌شود به‌قبل، موفقیتهای‌طاهریان، ونیز به: Schwarz VI 757 f. ۲ـطبری، ردیف ۳، ص۱۶۹۸؛ ابن‌الاثیر، ج ۷، ص۶۶ ـ (درعین حال‌بزودی سپاهیان خلیفه به‌دستور سامراء، خود را از آنجا عقب‌کشیدند وبا حکمران ری، موسی‌بن بغه، به‌بین‌النهرین رفتند، تا درآنجا «پاداش» جزیل خود را از خزینهٔ دولت دریافت دارند.

۳ـگردیزی (زین‌الاخبار) ص۱۲؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۷، ص۸۲ ـ ونیز مراجعه شود به: M. Longworth Dames in der E I, I 171. ۴ـ عبدالرحمن را بزودی پیروانش برانداختند و ابراهیم‌بن احضر را به‌جای‌آن نشاندند: تاریخ سیستان ص۲۱۸.

امتناع کرده بود ـ واین سبب شد که یعقوب رسماً برضد او اعلان جنگ کند ـ مجهز ساخت .

درمورد جزئیات این لشکرکشی درروایات و اخبارابهامی حکمفرماست : واین امرمورد نزاع است که آیا یعقوب از همان آغازکار به مقر طاهریان که هنوز شهرت درخشانی داشت یعنی نیشابور روآورده است ، ویاآنکه وی نخست لشکرخودرا به مقابله با علویان که دوباره به مازندران مراجعت کرده بودند فرستاده وپس از شکست از شیعیان آنجا ـ که دراین بین حتی گرگان و قومس را از طاهریان گرفته بودند ،[۱] برای جبران کمبود غنایم به طاهریان حمله برده است . در هرحال در روز سوم اوت سال ۸۷۳ میلادی (چهارم شوال ۲۵۹ هجری)[۲] بطور نسبتاً سهل و سادهای تسخیر شهر نیشابور(که اندکی قبل از آن از طرف عبدالله سجزی در تحت فشار قرار گرفته بود) به وسیلهٔ برادر یعقوب ، عمرو امکان یافت . محمدبن طاهر با تمام درباریانش به اسارت درآمد و به سیستان فرستاده شد . یعقوب صفار این سرزمین را نیز ضمیمهٔ حکمرانی خویش ساخت و از طرف خود حکمرانی برای آنجا تعیین کرد[۳] و درهرات و پوشنگ و بادغیس نیز عین همین اقدام را نمود .[۴]

بدین ترتیب ـ با وجود تمام تبعیت رسمی « صفار » از دستگاه خلافت ،

۱ـ تاریخ طبری ، ردیف ۳ ، ص۱۷۳۷ به بعد ؛ ـ ابن‌الاثیر ، ج ۷ ، ص۸۲ ؛ ـ ابوالفداء ، ج ۲ ،ص۲۳۸ . ـ و نیز مراجعه کنید به : Krymsky j I 9I - 101; Melgunof. 57.

۲ـ بنا به‌قول گردیزی (زین‌الاخبار) ، ص۱۳ : اول اوت برابر با دوم شوال‌می‌باشد . ـ عوفی (جوامع‌الحکایات) ص۱۶۷ ، شمارهٔ ۷۱۸ تا ۷۲۰ .

۳ـ طبری ، ردیف ۳ ، صفحات ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۲ ؛ ـ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان) ، صفحات ۱۸۱ تا ۱۸۳ ؛ ـ اولیاء (فهرست : ۱۹۱) ، ص ۷۰ ؛ گردیزی (زین‌الاخبار) ، ص۱۰ ؛ ـ تاریخ سیستان ، صفحات ۲۱۸ تا ۲۲۳ ؛ ابن‌الاثیر ، ج ۷ ، ص ۸۶ ؛ ـ ابوالفداء ، ج ۲ ، ص ۲۴۹ ؛ ـ عوفی (جوامع‌الحکایات) ، ص۲۰۵ ، شمارهٔ ۱۴۲۸ و ص۲۰۶ ، شمارهٔ ۱۴۴۳ .

۴ـ طبری ، ردیف ۳ ، ص۱۸۷۵ ؛ ـ ابن‌الاثیر ، ج ۷ ، ص۸۷ به بعد .

وبا وجود ارسال هدایای گرانبها به سامرا ـ باز درحقیقت دوباره دولت مستقلی درمشرق ایران به وجود آمد : با این خصوصیت که این تشکیلات ازفعالیتهای فرهنگی دور بود و به همین جهت درچهارچوب تاریخ ایران اهمیت پایداری نیافت . گذشته از این یعقوب قصد نداشت که تنها به مشرق ایران اکتفا کند بلکه آشکارا در راه تصرف تمام ایران می کوشید ؛ و این هدفی بود که نیل به آن ، به سبب وخامت دستگاه خلافت در نتیجهٔ قیام زنج (که ماه مه سال ۸۷۳ میلادی مجدداً اهواز را بـه تصرف آورده بودنـد)،[1] نسبتاً آسان می‌نمود . چیزی که بود یعقوب ازاین که مقاصد خویش را درسایهٔ اتحاد با این‌کار گران بردهٔ طاغی محقق سازد ، صرف نظر نمود ، و اگر منابع تاریخی‌هم عللی برای این چشم پوشی‌ذکر نمی کنند ،باز با این حال اگرعلل‌آن‌را در انزجاریعقوب صفار از تمایلات انحرافی ونادرستی که در این‌جا ظاهرشده بود و درنفرت وی از هرج و مرج اخلاقی و اجتماعی جنوب بین النهرین جستجو کنیم ، بدون شك به خطا نرفته‌ایم . بدیهی‌است که بدین ترتیب یعقوب از موفقیت نهایی در برابر خلفا محروم گشت : موفقیتی که شاید اگرتن به اتحاد با « زنج » داده بود ، نصیب او می گشت ، ولی باز هم اینکه‌آیا چنین موفقیتی به چه بهایی در مقابل زنج تمام می‌شد ، معلوم نیست .

درچنین وضعی یعقوب می‌توانست فقط به عنوان وارث دولت طاهریان خود را مستقر کند ، ولی چنین امری نیز مستلزم لشکر کشیهای مختلفی بود . اولین اقدام یعقوب این بود که رقیب مخالف خود عبدالله سِجزی (سَگزی) را از سیستان بیرون راند و او را تا مازندران تعقیب کرد ، ولی با وجود پیروزی برحسن‌بن زید به‌علت وضع آب و هوا نتوانست زمام حکومت دائمی آنجا را

۱ ـ طبری ، ردیف۳ ، ص۱۸۶۰ و۱۸۷۶ ؛ ـ ابن‌الاثیر ، ج۷ ، ص۸۵ .

به دست بگیرد.[۱] در مقابل، عبدالله در «ری» به دست او افتاد و کشته شد. یعقوب سپس مجدداً، رو به فارس ـ که محمدبن واصف آن را در این اثنا بر خلاف ارادهٔ خلیفه، در نبرد برضد عبدالرحمن بن مفلح، در تحت قدرت خود در آورده بود ـ آورد، و آنجا را در وقتی مسخر نمود که اهواز شهر حاکم‌نشین خوزستان دوباره به دست زنگیان افتاده بود.[۲] اما یعقوب تنها بدین اکتفا نکرد که این شهر را در اکتبر سال ۸۷۵ میلادی[۳] از دست ستمگران غاصب آن بیرون بکشد، بلکه درضمن رد پیشنهادهای خلیفه (مبنی بر وساطت) به‌جانب بین النهرین پیشروی نمود و در اواخر ماه مارس ۸۷۶ میلادی (مطابق اواخر جمادی‌الاخری ۲۶۲ هجری) واسط را تسخیر کرد. در این حال که بزرگترین خطر هستی و بقای خلافت را تهدید می کرد، برای الموفق این امر موفقیت قاطعی بود که توانست روز یکشنبه اول آوریل ۸۷۶ میلادی برابر (دوم رجب ۲۶۲ هجری) در «سیب بنی کوما» نزدیك «دیرالعاقول» این مهاجم ایرانی را (که سه زخم پیکان برداشته بود) پس از پیکار سختی شکست بدهد ودر روز هشتم آوریل[۴] وی را به‌عقب‌نشینی به‌سوی جندیشاپور ومتعاقب آن به‌ترك ایالت فارس که اینك دوباره به‌ابن واصف واگذار شده بود مجبور سازد.[۵]

۱ـ طبری، ردیف۳، ص۱۸۷۵، صفحات۱۸۸۳ تا۱۸۸٦؛ـ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص۱۳؛ـ تاریخ سیستان، ص۲۲۲ به‌بعد؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۷، ص۸۸.

۲ـ طبری، ردیف۳، ص۱۸۷۷ و۱۸۸۸؛ ـ تاریخ سیستان، ص۲۲۵ تا۲۲۸؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۷، ص۹۱.

۳ـ محرم سال۲٦۲ هجری برابراست با۸۷۵/۱۰/٦ تا۸۷۵/۱۱/٤.

٤ـ تاریخ فوق در کتب ذیل بطور مختلف یاد شده‌است: طبری ردیف ۳، ص ۱۸۹۳؛ ـ ابن خلکان (فهرست: ۱۱۳)، ج۲، ص ٤۷۰؛ ـ تاریخ سیستان، ص ۲۳۲.

۵ـ طبری، ردیف۳، صفحات۱۸۸۹ تا۱۸۹٦؛ ـ حمزهٔ اصفهانی، ص۱٤۸ به‌بعد؛ ـ سیاست‌نامه، صفحات ۱۲ تا۱٤؛ ـ گردیزی(زین‌الاخبار)، ص۱٤؛ـ مسعودی(مروج)، ج۸، ص٤۱ و٤۳ به‌بعد؛ـ تاریخ سیستان، ص۲۳۲ به‌بعد؛ مستوفی(تاریخ گزیده)، ص۳۳۳ به‌بعد؛ـ ابن‌الاثیر، ج۷، ص۹۵ به‌بعد؛ـ عوفی(جوامع‌الحکایات)، ص۱٦۸ شمارهٔ ۷۲۱ وص۱۸۷ شمارهٔ ۱۱۰۳؛ ـ ونیز مراجعه شود به: Hellige passim; Herzfeld, Sam. VI 264 f.

بدیهی است که با این وصف، باز خطر بکلی مرتفع نشده بود بلکه یعقوب توانست باردیگر مهاجمانه در فارس نفوذ کرده، تا «نوبندگان» (شمال غربی شیراز) پیشروی نماید وسپاهیان خلیفه را به‌ترك ناحیهٔ جندیشاپور (خوزستان شمالی) ناگزیر نموده، زنگیان را از اهواز برانند. آنچه در تمام این احوال بیش از همه مورد نگرانی بود، این بود که زنگیان در این موقع تن به‌متارکهٔ جنگ با یعقوب داده بودند واگرچه مفهوم این متارکه هجوم مشترك این دو رقیب برضد دستگاه خلافت نبود ولی باز در نتیجهٔ اینکه متقابلاً باهم مخالفت نمی‌کردند، خطر هریك از این دوقدرت به‌مراتب بیشتر مایهٔ نگرانی بود.[1] در چنین اوضاع و احوالی مرگ یعقوب صفار در جندیشاپور در چهارم ژوئن سال ۸۷۹ میلادی (برابر نهم شوال ۲۶۵ هجری)[2] به‌منزلهٔ نجات واقعی حکومت سامرّا ـ که علاوه براین، گرفتار جنگهای سرحدّی برضدّ بیزانس بود ونیز در نتیجهٔ مستقل شدن «طولونی»ها در مصر به‌سال ۸۶۸ ضعیف‌شده بود ـ محسوب می‌شد. اگرچه خلیفه در این موقع امید داشت که با صدور فرمان رسمی حکومت فارس برای یعقوب، باب صلح وآشتی را با وی بگشاید.[3]

هرچند برادر وجانشین یعقوب، یعنی‌عمرو صفار واحدالعین، سپاهیان

۱ـ طبری، ردیف ۳، صفحات ۱۹۱۲ تا ۱۹۱٤؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ۷، ص ۱۰۱. ۲ـ بنا به‌نقل مسعودی (مروج)، ج ۸، ص ٤٦: سه شنبهٔ ۲۳ شوال ۲۶۵ هجری برابر با هیجدهم ژوئن ۸۷۹، ولی روز ۲۳ شوال و ۱۸ ژوئن روز پنج شنبه بوده نه دوشنبه؛ بنا به‌نقل تاریخ سیستان: دوشنبه ۲۰ شوال سال ۲۶۵ هجری برابر ۱۵ ژوئن سال ۸۷۹؛ و بنا به‌نقل گردیزی (زین‌الاخبار)، ص ١٤، شنبه، ١٤ شوال برابر با ۹ ژوئن ولی ١٤ شوال برابر با ۹ ژوئن سه‌شنبه بوده است، نه‌شنبه. ـ در مورد قبر یعقوب رجوع کنید به: یادگار، پنجم: ٤ تا ۵، سال ۱۳۲۳، صفحات ۱۲۳ تا ۱۲۹. ۳ـ طبری، ردیف ۳، ص ۱۹۳۱؛ ـ حمزهٔ اصفهانی، ص ۱٤۹؛ ـ تاریخ سیستان، ص ۲۳۲ به‌بعد؛ ـ یاقوت ج ۳، ص ۱۵۰؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ۷، ص ۱۰۷؛ ـ ابوالفداء، ج ۲، ص ۲۵۳؛ ـ درابن‌خلکان (فهرست: ۱۱۳)، ج ۱۱، صفحات ۵۳ تا ۷۶، شمارهٔ ۸۳۸، التقاطاتی ازابن‌الاثیر، طبری وابوالفداء مشاهده می‌شود بدون اینکه مطلب تازه‌ای برآن افزوده گردد.

را با انضباط و نظم شدیدی حفظ می کرد و هر اندازه هم که سردار لایقی به شمار می رفت ، و هر چه هم که به خوبی توانسته بود شبکهٔ وسیعی از جاسوسان به وجود آورد[۱] ، ولی با این همه از لحاظ اهمیت به پای برادر متوفای خود نمی رسید : به این معنی که وزنهٔ قدرتی که ـ در نتیجهٔ الحاق خوزستان[۲] ـ در دست وی متمرکز شده بود به واسطهٔ پیشرفتها و وقایع تازه‌ای که در این اثنا در ایران رخ داده بود محدود شد . زیرا با وجود اینکه پس از تسلّط اسلام بر ایران یعقوب برای اولین بار به مناطق جنوبی و جنوب شرقی این سرزمین (سیستان و فارس) دوباره وزنهٔ سیاسی بخشیده ، و با آنکه با تسخیر رخّج و خلج و زابلستان خدماتی مورد تقدیر و قبول عامه در راه ترویج اسلام در طرف نواحی شرق انجام داده بود[۳] ، معذلك وی یگانه مدعی تخت و تاج در وطن خود به شمار نمی رفت . در نواحی دیگر نیز کوششها و فعالیتهایی برای کسب استقلال به وقوع پیوسته بود و یا مانند آذربایجان و فارس[۴] لااقل زورآزمایی هایی محسوس می گشت و در آغاز کار به هیچ وجه معلوم نبود که سرانجام ، موفقیت نهایی نصیب کدام یك از این مدعیان خواهد شد .

در این مورد قبل از هر چیز فعالیت احمد بن عبدالله خجستانی (اهل خُجستان واقع در منطقهٔ کوهستانی بادغیس[۵]) اهمیت یافته بود . وی یکی از ملتزمین محمد بن طاهرِ مغلوب ـ که توانست نزدیك « دیر العاقول»[۶] از اسارت

۱ـ ابن الاثیر، ج ۷ ، ص ۱٦٥ به بعد . ۲ـ طبری ، ردیف ۳ ، ص ۱۹۳۷ ؛ ـ مسعودی (مروج) ، ج ۸ ، صفحات ٤٦ تا ٥٠ ؛ ـ تاریخ سیستان ، ص ۲۳٤ به بعد . ۳ـ ابن الاثیر ، ج ۷ ، ص ۱۰۷ ؛ ـ در مورد خلج رجوع کنید به حدودالعالم (فهرست : ۳٦) ، ص ۳٤۷ . ٤ـ طبری ، ردیف ۳ ، ص ۱۸۸٦ ؛ ـ ابن الاثیر ، ج ۷ ، ص ۸۹ و ۹٥ (سنوات ۸۷۳ تا ۸۷٥ میلادی = ۲٥۹ تا ۲٦۱ هجری) ؛ ـ و نیز رجوع شود به صفحات بالا ؛ حوادث از سال ۸٦۱ به بعد . ٥ـ یاقوت ، ج ۳ ، ص ٤۰۲ (در اینجا خُجستان به ضم جیم ضبط شده ولی صحیح به کسر جیم است) . ٦ـ رجوع شود به صفحات بالا ، حادثهٔ دوم رجب ۲٦۲ هجری .

رهایی یابد ـ بود احمد ازسال ۸۷۶/۸۷۵ (برابر۲۶۲هجری) در راه شرکت در میراث دولت طاهریان مجاهدت می‌نمود ودر این مورد بیش از دیگران ذیحق بود، زیرا رئیس وی محمدبن طاهر مکرراً فرمان حکمرانی خراسان را از خلیفه (که در این زمان با وی مشترکاً برضد یعقوب پیکار می کرد) دریافت داشته بود، اما تا هنگام مرگش (در سی‌ام ژوئن۹۱۰ میلادی) دیگر به‌آنجا مراجعت نکرد. البته خجستانی در این مورد ناگزیر بود که نه‌تنها باصفاریان بلکه همچنین با سه برادر متنفذی موسوم به «بنوشرکب» نیز بجنگد، که پس از تخلیهٔ نیشابور از طرف یعقوب، درآنجا زمام حکومت را به‌دست گرفته بودند. هرچند خجستانی (که در آغازکار تحت حمایت یعقوب بود) موفق شد دونفر ازایشان رانسبتاً به‌زودی‌ازمیان بردارد، ولی بر برادر سوم یعنی‌منصور فایق نیامد وهمین منصور در حمله به‌گرگان دربهار سال ۸۷۷[1] شکست سختی خورد و بازحمت توانست خود را از اضمحلال نجات دهد و متعاقب آن مجبور گشت، دراثر هجوم خجستانی ازهرات، درتابستان سال ۸۷۷ نیشابور راتخلیه کند، وباوجود حمایت حسن‌بن‌زید که در این‌اثنا دوباره در مازندران برسرکار آمده بود[2]، موفق نشد که دوباره شهر نیشابور را تصرف کند، ولی با این وصف هنوز برای محاصرهٔ شهر بلخ به‌اندازهٔ کافی قدرت و توانایی داشت (۸۸۰/۸۷۸ میلادی‌برابر ۲۶۵ یا ۲۶۶ هجری). مقارن باهمین زمان خجستانی توانست باغلبه بر حسن و گرگانیها (ماه‌مه ۸۷۹ میلادی)[3] و درنتیجهٔ دفع‌حملهٔ عمروبن‌لیث (که ناگزیر شد به هرات عقب نشینی کند) و سرانجام در اثر انشعاب ملتزمین یکی ازپیروان عمرو (کیکان؟)، وضع خودرا درخراسان‌مستقر

۱ـرجب سال۲۶۳هجری‌برابر با۳/۲۰ تا۸۷۷/۴/۱۸. ۲ـطبری، ردیف۳،ص۱۸۸۶ و۱۹۳۱؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۷، ص۹۵ ـ نیز رجوع شود به: Browne I 355 ۳ـ رمضان سال۲۶۵هجری برابر با۴/۲۷ تا ۵/۲۶ سال۸۷۹.

کند؛ اگرچه از طرف دیگر محاصرهٔ عمرو در هرات، از طرف خجستانی به‌عدم‌موفقیت انجامید. درهمین‌بین نیز دخالت منصور که ازطرف عمرو حمایت می‌شد و قیام نیشابوریان درغیاب خجستانی، وقتی که وی در طخارستان بود، سرکوب گردید، و خجستانی اندکی پس از این وقایع مرو و اصفهان[۱] را به تصرف درآورد. بدین ترتیب چنین به‌نظر می‌رسید که در خطّهٔ خراسان یك دولت ایرانی جدیدی درحال تکوین است تا قدرت صفاریان را که در نتیجهٔ انتصاب اجباری (۹/۲۲ تا ۸۷۹/۱۰/۲۰ میلادی مطابق صفر ۲۶۶ هجری) عمرو به‌مقام فرماندهی پلیس در بغداد و سامرّا[۲] سر از نو برای دستگاه خلافت تهدیدآمیز شده بود، از پشت‌سر به‌خطر بیندازد. وبنابراین خجستانی (ولو اینکه ظاهراً هم ارتباطات بلاواسطه‌ای بین او و مرکز خلافت برقرار نبود) موجب آسایش و تسهیل وضع بین‌النهرین شده، بخصوص که بین‌النهرین درست در همان موقع درنتیجهٔ سرکوبی قطعی زنج[۳] (که‌در اوت ۸۸۳ میلادی پایان یافت) و به علل دیگر آرامش یافته وپایتخت آن از سامرّا به بغداد که تاآن زمان در مخاطره بود، منتقل گشته‌بود. امّا دراین‌احوال خجستانی ـ که قصد داشت مادرش را که به اسارت شورشیان درآمده بود آزاد کند ـ نزدیك نیشابور به دست غلامش کشته شد (۶/۲۱ تا ۷/۲۰ سال ۸۸۲ میلادی مطابق ذوالحجهٔ ۲۶۸ هجری)[۴].

رافع بن هرثمه جانشین منتخب خجستانی که مثل وی در اصل رفیق و ملتزم محمدبن‌طاهر، وهمچنین درآغاز امر درخدمت یعقوب بود، ناگزیر به‌انجام‌مبارزات

۱ـ طبری، ردیف ۳، ص۱۹۴۰ به‌بعد و۱۹۴۷ و ۲۰۰۸ به‌بعد؛ ـ حمزهٔ اصفهانی،ص۱۴۹؛ـ تاریخ سیستان، صفحات۲۳۶ تا ۲۳۸؛ ابن‌الاثیر، ج۷، صفحات۹۷تا۱۰۱ و ۱۰۸، ۱۱۱ و ۱۲۰. ۲ـ طبری، ردیف۳، ص۱۹۳۶؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۷،ص۱۱۰. ۳ـ اینان یك مرتبهٔ دیگر در سال ۸۸۰/۸۷۹(=۱۶۳) رامهرمزد را متصرف گشتند: طبری، ردیف۳ ص۱۹۴۴؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۷،ص۱۰۹. ۴ـ طبری، ردیف ۳، ص۲۰۱۷ و۲۰۲۵؛ـ ابن‌الاثیر، ج۷، ص۱۰۰.

بسیار طولانی با منصور و عمرو و دستهٔ جدیدی (که بزودی ذکر آنها به‌میان خواهدآمد)، یعنی سامانیان، بود، تا اینکه درسال ۸۸۶/۸۸۵ میلادی (برابر ۲۷۲ هجری) توانست نیشابور را به‌تصرف درآورد[۱] و این‌شهر را مبدأ اقدامات نظامی آیندهٔ خود در مازندران ـ که در بارهٔ آن باید بعداً بحث‌شود[۲] ـ قرار دهد؛ ولی درنتیجه، وی از نظر خلافت موقتاً ارزش خود را به عنوان وزنهٔ تعادلی در برابر صفاریان ازدست داد: بخصوص بیشتر از این جهت که در این بین در طرف مشرق سلسلهٔ جدیدی شروع به پی‌ریزی و استقرار نموده بود که از نظرخلفاوضع ورفتارآنان برای‌هم‌پیمانی‌وهمکاری، بهتر و مناسبترمی‌نمود.

۱ـ طبری، ردیف ۳، ص۲۱۳۵ و۲۱۴۱؛ ابن‌الاثیر. ج۷، ص۱۲۲ و۱۳۲.
۲ـ رجوع کنید به‌فصل‌آینده.

نبرد صفاریان و سامانیان بر سر کسب قدرت در مشرق ایران

هر چند هرج ومرج طولانی در خراسان مانع به‌وجود آمدن خطری برای نیروی حکومت رافع بن هرثمه بود، ولی از طرف دیگر همین هرج ومرج امکان استقرار رقیب ثالثی را در زمینهٔ قدرت و نفوذ درشمال شرقی ایران فراهم می‌ساخت. این رقیب نصر اول یعنی نصر بن احمد بن اسد بن «سامان خداه» (به‌مناسبت قریهٔ سامان نزدیك بلخ) بود. این شخص نسب خود را (این مسئله خالی از نزاع نیست) به بهرام چوبین و به‌یکی از مرزبانان آذربایجان که ازطرف ساسانیان منتصب گشته بود، می‌رساند[1]، و بدین‌وسیله عالماً وعامداً ایرانی بودن خود را نشان می‌داد و این عمل، خود امری بود که دراین زمان بیش از پیش مورد توجه قرار گرفته و اهمیت آن درادبیات (ازطرف شعوبیه)[2] روز بروز جدی‌تر حمایت و در راه آن مبارزه می‌شد. وضع نصر بن احمد این مزیت بزرگ را داشت که در اوانی که تازه قدرت خود را پی‌ریزی ومستقر می‌نمود، ازمحیط زورآزماییها ومبارزات قدرت‌طلبانه‌ای که بلاواسطه درایران صورت می‌گرفت، دور بود؛ زیرا وی ابتدا نیروی خود را در ماوراءالنهر یعنی در سرزمینی که ـ اگر از نظر

۱ــ رجوع کنید به: اصطخری، ص۱۴۳ به‌بعد؛ ــ یاقوت، ج۵، ص۱۲؛ ــ دربارهٔ این اوضاع رجوع کنید به: Krysm'skyj I 65 - 67

۲ــ رجوع‌شود به‌فصل «حس‌ملیت» ازهمین کتاب.

اسلام بنگریم-نسبتاً دست نخورده وهنوز درآنجا تضادهای‌قدیمی بین‌احزاب و فرقه‌ها رسوخ نیافته بوده، مستقر ساخت.

نفوذ سامانیان از سال ۸۱۹ر۸۲۰ میلادی (برابر ۲۰۴ هجری) پیوسته رو به افزایش می‌رفت . از این خانواده که تا آن زمان زرتشتی مذهب بودند ، چهار برادر از طرف خلیفه و همچنین ازطرف طاهریان به فرمانداری منطقهٔ سمرقند وچاچ (بعدها تاشکند نامیده شده است) وفرغانه و اسروشنه و هرات مأمور گشتند[1] ومقام خود را به‌پسران ونوادگان خویش به میراث سپردند . هنگام انقراض قدرت طاهریان در قسمت جنوبی جیحون نصربن احمد سامانی (به‌سال ۸۷۳میلادی برابر۲۶۰ هجری)ناگهان دریافت که وی عملاً فرمانروای مستقل سمرقند وسایر نواحی ماوراءالنهر می‌باشد ودر سال ۸۷۴ر۸۷۵میلادی (برابر ۲۶۱ هجری)فرمانروایی بخارا[2] را، که درنتیجهٔ مبارزات میان‌طاهریان وصفاریان‌آسیب‌زده بود، وهمچنین امنیت وحفظ سرحدات جیحون را دربرابر حملات یعقوب ، به‌برادرش اسماعیل واگذاشت (ورود اسماعیل به‌بخارا در اوائل‌اوت‌سال ۸۷۴میلادی بود)[3] . مبارزات یعقوب درجنوب ایران وبین‌النهرین ونیز هرج ومرج آنجا پس از مرگش سبب آن شد که برادران سامانی بتوانند کم کم نفوذ خود را در خراسان توسعه دهند بدون‌اینکه لازم باشد از مبدءِ محکم قدرت خود در ماوراءالنهر صرف‌نظر کنند[4] ؛ بلکه پی درپی از اینجا

۱ــ نرشخی (تاریخ بخارا) ، ص۷۴ به‌بعد ؛گردیزی(زین‌الاخبار) ، ص۱۹؛ ــ دربارهٔ‌سامانیان رجوع کنیدبه: Krysm'skyj I65-88; Barthold, Turk. 209 - 268; Siddiqi II 103-108; Gafurov 169 - 194, 206 - 217

۲ــ نرشخی (تاریخ بخارا) ، ص۷۶ به‌بعد . و نیز رجوع شود به : Barthold, Turk 222

۳ــ روز ۱۲ رمضان سال ۲۶۰ هجری(=اول‌ژوئیه سال ۸۷۴) که سه‌شنبه ذکرشده ، در واقع پنج‌شنبه بوده است .

٤ــ طبری ، ردیف ۳ ، ص ۱۸۸۹؛ ــ نرشخی (تاریخ بخارا) ، ص۷۷ به‌بعد ؛ ــ ابن‌الاثیر ، ج۷ ، صفحات۹۱تا۹۳ ؛ ــ ابوالفداء ، ج۲ ، ص۲٤٤ به‌بعد ؛ ــ مستوفی (تاریخ‌گزیده) ، ص۳۷۹ .

قوای جدیدی فراهم می‌آوردند و در نتیجه رفته رفته مقـام رهبری را در شمال شرقی ایران، برای خویش تثبیت می‌نمودند. سامانیان نیاکان آن سلسله از فرمانروایان ایران گشتند که، نه‌تنها سر از نو به ملت ایران حیات سیاسی و کشوری بخشید (مانند طاهریان و کمتراز آن‌صفاریان)، بلکه نیز برای این ملت و کشور مهد علم و هنر و شعر، که پیوسته با نیروی تام رونق می گرفت، به وجود آوردند.

جدال و نبردهای دایمی که هنوز برای کسب قـدرت در سایر قسمتهـای ایران به‌شدت‌ادامه‌داشت، زمینهٔ مساعدی برای تعالی و تکامل بلامزاحم‌سامانیان فراهم‌می‌ساخت. در آن هنگام که عمرو صفاری (سال ۸۸۳/۸۸۱ میلادی برابر با ۱۶۵ هجری)، پس از دور کردن یکی از خویشاوندان طاغی خود، به‌فارس مسلط شد ومقرّحکومت خویش رادرشیراز (که ازآنجا مرتباً باج[1] برای‌خلیفه می‌فرستاد)[2] پابرجاساخت، دوقیافهٔ‌جدیدی به‌نام «آساتگن»[3] وپسروی «ادگوتگن»[4] به‌صحنهٔ سیاسی‌این کشورآمد؛ ولی‌ایندو ایرانی‌نبوده بلکه از نژاد ترك‌بودند و این نخستین طلیعهٔ واقعیتی بود که تازه صد تا صدوپنجاه سال بعد می بایست به مرحلهٔ تکامل برسد. این هر دو نفـر در ۹/۲۲ تا ۱۰/۲۰ سال ۸۷۹ میـلادی (برابر با صفر ۲۶۶ هجری) شهر ری و برای مدتی قزوین[5] را نیز مسخّرساختند و در سال ۸۸۲/۸۸۱ میلادی (برابر ۲۶۸ هجری) یکی از سرداران[6] خلیفه را نزدیك قـم شکست دادند و در اواخر اکتبر سال ۸۸۵ (اواسط جمادی‌الاولی

۱ـ دراین‌باره، رجوع شود به‌فصل «باج» از همین کتاب. ۲ـ طبری، ردیف۳، ص۲۰۱۰؛ تاریخ سیستان، صفحات ۲۳۸ تا ۲۴۱؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۷، ص۱۲۳. ۳ـ ابن‌الاثیر «استاتگن» نقل می کند. ٤ـ طبری «یدگو» نقل می کند. ۵ـ طبری، ردیف۳، ص۱۹۳۶؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۷، ص۱۱۰. ٦ـ طبری، ردیف۳، ص۲۰۲٤؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۷، ص۱۲۳.

۲۷۲ هجری) امیرزیدی مازندرانی یعنی محمدبن زید را از ری بیرون راندند . اِدگوتگن خود را در ری مستقر نمود و مبلغ یك میلیون دینار جابرانه ازمردم ری گرفت و دوباره به قزوین تاخته ، آن را به تصرف درآورد[1] .

دراین میان پیوسته روابط عمرو و امیرالمؤمنین وقت با وجود هدایایی که گاه گاه عمرو برای وی می‌فرستاد بدتر می‌شد و سرانجام همین وضع تأثیر زیادی در سقوط و اضمحلال سریع وی نمود ؛ ولی با اینهمه عزل رسمی وی از طرف خلیفه واعلام آن به زائران مکّه (۱۶ آوریل ۸۸۵ میلادی مطابق ۲۶ شوال ۲۷۱ هجری)[2] هیچ تأثیر مستقیمی به نفع سامانیان و رونق کار ایشان ـ که پس از جنگ میان دو برادر نصر واسماعیل دوباره قدرت واحدی راتشکیل می‌دادند[3] (درسال ۸۸۶/۸۸۵[4] میلادی) ـ و به نفع رافع بن هرثمه که (به وساطت سامانیان فرماندار خراسان شده بود و همگی از معتمدین رسمی حکومت بغداد به‌شمار می‌رفتند ، نداشت ؛ بلکه سپاهیان خلیفه به‌سرداری احمدبن عبدالعزیز ابودلف (که اندکی پیش ازآن از اِدگوتگن در قم‌شکست خورده بود) توانست عمرو را پس از پیکاری خونین به جانب مشرق براند و غنایم بسیاری به‌چنگ آورد (پنجم سپتامبر ۸۸٤ میلادی مطابق ۱۰ ربیع‌الاول ۲۷۱ هجری)[5] .

دراین موقع حکومت بغداد نیز به‌سبب از میان رفتن زنج سبکبار شده بود و تزکیهٔ نواحی جنوبی بین‌النهرین به الموفق این امکان را داد که از

۱ـ حمزهٔ اصفهانی ، ص۱۵۲ ؛ ـ اصطخری ، ص۱۸۹ به‌بعد ؛ ـ مسعودی (مروج) ، ج ۷ ، ص۳٤۳ ؛ ـ ابن‌الاثیر. ج۷ ،ص۱۳۹ به‌بعد .

۲ـ رجوع کنید به‌فصل «وضع‌حقوقی‌حکومت ایران نسبت به‌دستگاه خلافت» از همین‌کتاب .

۳ـ طبری،ردیف ۳ ، ص۲۱۰۶ ؛ ـ نرشخی (تاریخ بخارا) ، ص۸۲ به‌بعد ؛ ـ ابن‌الاثیر ، ج۷ ، ص۱۳۸ .

٤ـ نرشخی (تاریخ‌بخارا) صفحات ۷۹ تا ۸۲ ؛ ـ گردیزی (زین‌الاخبار) ، ص۲۰ ؛ ونیز رجوع کنید به : Wilh . Barthold in der E I, II 583; Oliver 92 - 94 .

۵ـ تاریخ سیستان ، صفحات ۲٤۱ تا ۲٤٤ ؛ ـ ابن‌الاثیر ، ج۷ ، ص۱۳۹ .

سیزدهم اوت ۸۸۷ میلادی (مطابق ۱۹ ربیع‌الاول ۲۷۴ هجری) به فارس حمله کند و این استان‌را به‌تصرف درآورد، درحالی که سرپیچی ابوطلحه منصوربن شرکب (که به‌زودی‌توقیف شد) از رئیس صفاری خویش، الموفق را دراقدامات خود حمایت می کرد[1]. اگرچه خلیفه نتوانست عمرو را تا کرمان و ایالت مرکزی صفاریان یعنی سیستان تعقیب کند، اما مرگ محمد پسرعمرولیث که در روز جمعه ۱۴ اکتبر ۸۸۷[2] میلادی هنگام عقب نشینی در بیابان رخ داد ضربهٔ شدیدی به عمرو صفاری وارد ساخت[3].

در نتیجهٔ این پیش‌آمد عمرو به‌قدری ضعیف شد که ناگزیر گشت در ۵/۶ تا ۸۸۹/۶/۴ میلادی (محرم ۲۷۶ هجری) با خلیفه آشتی کند[4]. معذلك فرماندار جدیدخراسان‌یعنی رافع‌بن‌هرثمه نه‌تنها توانست خودرا در این‌ایالت مستقر سازد، بلکه نیز موفق‌شد باحمله، به‌خاك مازندران وارد شود: یعنی به آنجایی که از سال ۸۸۰ میلادی بین خاندان زیدیان رشك و حسادت ظاهر گشته بود[5]، و درآنجایی که حسن‌بن‌زید در روز چهارشنبه ۶ ژانویهٔ سال ۸۸۴ میلادی (سوّم رجب ۲۷۰ هجری)[6] دار فانی را وداع کرده بود[7]. برادر وجانشین

۱ـ وی در سال ۸۹۵/۸۹۴ (برابر ۲۸۱ هجری) در زندان خلیفه جان سپرد: ابن‌الاثیر، ج۷، ص۱۵۶. ۲ـ بیستم جمادی‌الاولی، سال ۲۷۴ هجری روز پنج‌شنبه بوده است.

۳ـ طبری، ردیف۳، ص۲۱۱۳و۲۱۱۵؛ تاریخ سیستان، ص۲۲۴ به‌بعد؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۷، ص۱۴۲. ۴ـ طبری، ردیف۳، ص۲۱۱۵،ـ دربارهٔ انهدام خراسان درتحت «صفاریان» رجوع کنید به: عوفی (جوامع‌الحکایات)، ص۲۲۴،شمارهٔ ۱۶۷۷. ۵ـ طبری، ردیف۳، ص۱۹۴۰. ۶ـ ابن‌اسفندیار (تاریخ طبرستان) ص۱۸۷، به‌طور معلوم روز «دوشنبه ۲۳ رجب» که خواند میر (فهرست: ۱۸۹)، ص۱۵، ذکرنموده‌غلط است،زیرا روز۲۶ ژانویه ۸۸۴ برابر با ۲۳ رجب، روز یکشنبه بوده است. (El I As 114 به‌اشتباه سال مذکور را سال ۸۹۴/۸۹۳ ذکر می کند). ۷ـ طبری، ردیف۳، ص۲۱۰۴؛ ـ ابن‌اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص۱۸۷؛ ـ اولیاء (فهرست: ۱۹۱)، ص۷۲؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۷، ص۱۳۶. ـ فهرست علویان طبرستان (مازندران) درکتاب Zambaur، ص ۱۹۲ (فهرست: ۶۱۱) ناقص وغیر قابل اعتماد است؛ ـ رجوع کنید به‌کسروی، ج۱، شهریاران گمنام.

حسن، محمدبن زید موسوم به القائم بالحق ناگزیر شد، پس از موفقیّتهای اولیه برضد یك‌داعی[1]، از استراباد و به‌طور کلی از مازندران بگریزد و به‌دیلم پناه ببرد (۶/۲۳ تا ۷/۲۲ سال ۸۹۰ میلادی مطابق ربیع‌الاول ۲۷۷ هجری) فرماندار محلی (اسپهبد) رستم‌بن قارن دوم (از سلسلهٔ باوند) دوباره زمام امور را به‌دست گرفت و متعاقب آن رافع بن هرثمه به تصرف ری وقزوین[2] ودر نتیجه به از بین‌بردن حکمران ترك ادگوتگین که خود بخود برقراری یك دولت جاویدی در ایران برای او امکان نداشت، موفق گردید.

پس از مرگ خلیفه‌الموفق (روز شنبه ۲۲ ماه مه ۸۹۱ میلادی مطابق هشتم صفر ۲۷۸ هجری)[3] که تاآخرین لحظه باعمرو می‌جنگید - وپس ازجلوس پسرش المعتضد به تخت خلافت (بعد از مرگ عمویش المعتمد در ۱۵ اکتبر ۸۹۲ میلادی)[4] به زودی معلوم شد که موفقیّتهای رافع بن هرثمه در نواحی خراسان و شمال ایران فقط درظاهر امر، به نفع حکومت بغداد بوده است؛ وگرنه دراثر امتناع وی از استرداد اموال دولتی که در ری تصرف کرده بود ثابت شد که رافع‌بن هرثمه نیز در این نواحی مانند صفاریان داعیهٔ استقلال داشته است. لشکرکشی سردار خلیفه به‌نام احمدبن عبدالعزیز که رافع‌بن‌هرثمه را به گرگان عقب رانده بود، با مرگ او (یعنی احمد) درمیدان‌جنگ، (۸۹۳ میلادی مطابق ۲۸۰ هجری) عقیم ماند، وپسرش علی در وسط تابستان

۱ـ ابن‌اسفندیار (تاریخ طبرستان)، صفحات ۱۸۷ تا ۱۸۹؛ ـ خواندمیر (فهرست: ۱۸۹) ص ۱۶ (در این کتاب، ص ۲۹۴ و ۳۰۹ و نیز جوینی، ج ۳، ص ۳۰۸ فقط بدون هیچ اضافه‌ای الداعی ذکر شده است)، ۲ـ طبری، ردیف ۳، ص ۲۰۳۹؛ ـ مسعودی (مروج) ج ۷، ص ۳۴۳؛ ـ تاریخ سیستان صفحات ۲۴۶ تا ۲۴۹؛ ابن‌الاثیر؛ ج ۷، ص ۱۴۴. ونیز رجوع کنید به: Melgunof 57; Rehatsek 431 - 435; Rabino, Maz. 414 f. ۳ـ ابن‌الاثیر، ج ۷، ص ۱۴۶ به‌بعد. ۴ـ تاریخ سیستان، ص ۲۴۹؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ۷، ص ۱۵۱.

۸۹۳[۱] میلادی نزدیك ری به‌شکست قطعی دچار شد و ناگزیر به‌اصفهان عقب نشینی کرد، ولی همین که عمرو خواست از این نفاق واختلاف استفاده نموده نیشابور و سراسر خراسان را تصرف کند[۲]، علی به رافع پیوست. رافع بن هرثمه در اکتبر ۸۹۴[۳] میلادی توانست کمك محمدبن زید را که در این اثنا درمازندران (طبرستان) دوباره قدرت به دستش افتاده بود برای خود تضمین نماید، وحتی این حق را یافت که دستور بدهد خطبهٔ[٤] نماز در اینجا و در گرگان به‌نام وی خوانده شود: یعنی (باوجوداینکه زیدی مذهب بود) استقلال وی بدین ترتیب تأیید شد (ژوئن ۸۹۵)[۵]. اما رافع بن هرثمه نتوانست برای همیشه در مقابل عمرولیث برابری کند؛ یعنی اگرچه موفق شد در یك لحظه غفلت حریف (پس از عدم موفقیت در کوششهای اول کار اوایل تابستان ۸۹۶)[٦] نیشابور را به تصرف در آورد، اما به زودی از طرف عمرو در آنجا محاصره شد، و در نتیجهٔ سرپیچی دسته هایی از سپاهیانش به تسلیم شهر و فرار به خوارزم ناگزیر گشت (٦ نوامبر ۸۹٦ میلادی مطابق ۲٦ رمضان۲۸۳هجری). همچنین محمدبن زید نیز که عمرو قبلاً بااومذاکره کرده بود، رافع را تنها گذاشت. سپس یکی ازفرستادگان خوارزمشاه، رافع را درخوارزم دعوت نموده وخائنانه برسر او افتاده، وی‌را در۱۷نوامبر۸۹٦ میلادی(هفتم شوال۲۸۳ هجری) کشت.

۱ــ جمادی‌الاولی، سال۲۸۰هجری برابر با۷/۱۹ تا۸/۱۷ سال۸۹۳؛ ــ مسعودی (مروج)، ج۸، ص۱٤۰اینطور ذکر کرده است: ۲٤ذوالقعدهٔ سال۲۷۹هجری برابر با۱۵فوریهٔ۸۹۳.

۲ــ طبری، ردیف۳، ص۲۱۳۷ به‌بعد؛ ــ مسعودی، ج۸، ص۱۳۹ به‌بعد؛ ــ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، صفحات۱۹۰تا۱۹۲؛ ــ تاریخ سیستان، صفحات۲٤۵تا۲۵۱؛ــ ابن‌الاثیر، ج۷، ص۱۵۱. ونیز رجوع شود به: Wiet 169

۳ــ شعبان سال۲۸۱ هجری برابر با ۱۰/٦ تا۸۹٤/۱۱/۳.

٤ــ رجوع کنید به فصل «وضع حقوقی حکومت ایران نسبت به‌دستگاه خلافت» از همین کتاب.

۵ــ ربیع‌الآخر سال۲۸۲هجری برابر با۵/۳۰ تا ۸۹۵/٦/۲۷.

٦ــ ربیع‌الاول سال۲۸۳هجری برابر با٤/۱۸ تا۸۹٦/۵/۱۷.

سر بریدهٔ رافع بن هرثمه برای عمرو و بعداً از طرف عمرو برای خلیفه فرستاده شد[۱]. با این عمل عمرو صفار به‌بهایی اندک متابعت خود را ازدرگاه خلیفه، نشان داد، ولی در عین حال هم بدین‌طریق فهماند که فرمانروایی در این خطه از آنِ اوست، نه از آنِ فرمانروایی که از بغداد برای خراسان فرستاده شده باشد. اما امیرمؤمنان نیز، با وجود محدودیتهای حاصل ازطرف قیام‌خارجیان، و باوجود شورشهای قبایل بدوی در شمال بین‌النهرین و پیکارهای سرحدات روم شرقی[۲]، باوجود تمام اینها کوشید تا با لشکرکشی بـه دینور در کردستان نشان بدهد که وی نیز هنوز حق سخن دارد و بـا غرور و سربلندی تمام مغرب ایران را تـا قزوین و ری وقم به پسرش علی (که بعداً به‌خلیفه‌المکتفی موسوم گشت) سپرد. بااین وصف علی توانست خود را فقط در ری نشان بدهد وسپس می‌بـایست بیدرنگ به بغداد برگردد[۳]. این مـاجرا توانست فقط نشان بدهد که ایران حقیقتاً از حیطهٔ قدرت بغداد بیرون‌آمده است.

درعین‌حال‌در این‌شرایط و اوضاع، این خود موفقیت‌بزرگی‌برای‌خلافت بود که بتواند دست این صفاری‌نافرمان راکه‌آشتی اسمی او باخلیفه (در۸۸۹)[۴] هیچ نتیجهٔ عملی نداشت کوتاه کند. اما درهمین زمـان، آثار قیام قرامطه در جنوب بین‌النهرین و مناطق مجاور آن (از سال ۸۹۹ میلادی) پدیدار شده‌بود[۵] و بارِ دگر خلافت را از این نـاحیه تهدید می‌نمود. باری سقوط عمرو را باید نتیجهٔ توقعات بی‌اندازهٔ‌خوداودانست زیرا عمرواز‌خلیفه خواست که‌ماوراءالنهر

۱ـ طبری، ردیف ۳، ص۲۱۵۱ و۲۱۵۹ به‌بعد؛ ـ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان) ۱۹۲ به‌بعد، ـ تـاریخ سیستان، ص۲۵۲ به‌بعد؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۷، ص ۱۵۱ به‌بعد؛ خواندمیر (فهرست:۱۸۹)، ص۱٦.

۲ـ ابن‌الاثیر، ج۷، ص۱۵۳ به‌بعد.

۳ـ طبری، ردیف ۳، ص۲۱۴۰؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۷، ص۱۵٤ به‌بعد.

٤ـ رجوع کنید به‌صفحات بالا وقایع سال۸۸۹؛ از همین کتاب.

۵ـ طبری، ردیف ۳، ص۲۱۸۳؛ـ تاریخ سیستان، ص۲۵۵؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۷، ص۱٦۳،

را رسماً به‌وی واگذار نماید، و همان طوری که برادرش یعقوب زمانی نظیر همین خواستهٔ گستاخانه راداشت وبا برآوردن آن، اورا ازحمله به‌بین‌النهرین منصرف کرده بودند، این‌بار نیزالمعتضد به‌همین جهت باخواهش عمروموافقت کرد. به موجب آن‌عمر متوجه ماوراءالنهر گشت و پس از حملهٔ عقیم یکی‌از سردارانش اسماعیل سامانی ضمن توجه دادن به اینکه وی (عمرو) سرزمین وسیعی در ایران دارد و خود او(اسماعیل) نیز به‌عنوان حافظ‌سرحدّات اسلامی حایز اهمیت‌است، به‌عمرو پیشنهاد مذاکره وقراردادی داد، ولی‌عمرومغرورانه پیشنهاد وی را رد کرد و به جانب بلخ پیش‌رفت و درآنجا بالشکریان اسماعیل که از جیحون گذشته بودند مصادف شد. عمرو مغلوب شد و در اثر از پا درآمدن‌اسبش اسیر گشت (شنبه ۱۹ آوریل ۹۰۰ میلادی مطابق ۱۵ربیع‌الآخر ۲۸۷ هجری)[۱] و بنا به تقاضای خود او (به‌جای آنکه در سمرقند زندانی شود) به بغداد فرستاده شد. عمرو در بغداد نیز محبوس ماند و پس از تغییر خلافت یعنی سال بعد (۲۰ آوریل ۹۰۲ مطابق هشتم جمادی‌الاولی۲۸۹ هجری) به قتل رسید[۲]؛ وآخرالامر بغدادیان توانستند درمورد وضع شمال‌ایران نفسی به‌راحت و آسایش بکشند.

۱ـ نرشخی وگردیزی چنین نقل می کنند؛ ـ به‌نقل ابن‌الاثیر: ربیع‌الاول سال ۲۸۷ هجری برابر ۳/۶ تا ۹۰۰/۴/۴؛ به‌موجب‌تاریخ سیستان، ص۲۵۶:سه‌شنبه ۲۸ربیع‌الآخر سال۲۸۷ هجری، ولی روز سوم مه سال۹۰۰که برابر روز ۲۸ربیع‌الآخر سال مذکور است شنبه بوده است Krysm'skyj I 70; Barthold, Turk 224 f.

۲ـ طبری، ردیف ۳، ص۲۲۰۳ و۲۲۰۸؛ نرشخی (تاریخ بخارا)، صفحات ۷۵ و۸۵ تا ۹۱؛ ـ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص۱۸ به‌بعد؛ ـ مقدسی، ص۳۳۷؛ مسعودی(مروج)،ج۸، ص۱۹۳ و۲۰۸؛ ـ سیاست‌نامه، صفحات۱۴ تا۱۶؛ ـ تاریخ سیستان: صفحات ۲۶۰تا۲۶۲ (در این‌کتاب قتل وی به‌دستور خلیفهٔ قبل ودر سال۹۰۱ ذکر می‌شود)؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۷، ص۱۶۵ و۱۷۰؛ ـ ابوالفداء، ج۲، ص۲۸۴؛ ـ عوفی (جوامع‌الحکایات)، ص۱۵۳، شمارهٔ ۳۳۱ (دراینجا به‌عنوان«انتحار» یاد می‌شود) و ص۱۵۹، شمارهٔ ۵۱۷ (مثل تاریخ سیستان) وص۲۲۷، شمارهٔ ۱۷۱۶.

اوج قدرت سامانیان

حکومت بغداد دیگر نمی‌توانست از تصرف خراسان به‌دست سامانیان و تشکیل یك دولت جدید بزرگ ایرانی جلوگیری کند؛ اما با این حال برای خلفا جای مسرّت بود که فرماندار زیدی مازندران، محمدبن‌زید، که گرگان را در زیر سلطهٔ خود آورد و برای تصرف خراسان می کوشید، از اسماعیل، پس از اعلام خطر بی‌نتیجه‌ای، در دروازهٔ گرگان «درطی خونین‌ترین جنگ آن قرن»[1] شکست خورد، و پس‌از چندروز در گذشت (جمعه سوم اکتبر سال ۹۰۰ میلادی مطابق پنجم شوال ۲۸۷ هجری). پسر و جانشین وی زیدبن‌محمد پس از این واقعه، سیادت سامانیان را، که علی‌رغم برخی ازشورشها خود را در اینجا پابرجا نموده، مرتباً حکمران تعیین می کردند[2]، به رسمیت شناخت[3].

۱ـ مسعودی، وصاحب‌کتاب اغانی، در «مقاتل‌الطالبیین»، تهران، ۱۳۰۷هجری، ص۲۲۹، خبر دیگری نقل‌می‌کنند: به‌موجب‌آن محمد در میدان نبرد به‌طور مهلکی ضربت دیده و در گرگان جان سپرده است، ولی به‌قول ابن‌اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص۱۹۴وجوینی،ج۳، ص۳۰۷، وی در جنگ از پا درآمده‌است. تاریخ سیستان، روز وقوع‌آن‌را، روز جمعه‌دهم اکتبرسال ۹۰۰ (برابر با۱۲شوال۲۸۷هجری) ذکر می کند. ۲ـ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، صفحات۱۹۵تا۱۹۸. ۳ـطبری، ردیف۳، ص۲۲۰۱؛ ـ مسعودی(مروج)، ج۸، صفحات۱۹۴تا۱۹۶؛ ـ ابن‌اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص۱۹۳ به‌بعد؛ ـ تاریخ سیستان،ص۲۵۷؛ـ ابن‌الاثیر ج۷، ص۱۶۶؛ عوفی (جوامع‌الحکایات)ص۲۰۶،شمارهٔ۱۴۴۷؛ـ و نیز Melgunof 57 f.

درنتیجه به‌زودی معلوم شد که سامانیان پابند به مذهب تسنن ، همچنانکه تا این زمان در ماوراءالنهر عمل می کردند ، در کشور توسعه یافتهٔ خود نیز از هرجهت می کوشیدند تاسیادت اسمی خلفا را در انظار جلوه دهند ! خراج خود را می‌پرداختند و هیچگونه‌اشکال سیاسی برای امیرمؤمنان فراهم نمی‌آوردند؛ و با آنکه عملاً سلاطین مستقل شمال شرقی ایران بودند ، باز به‌حفظ اصول اسلامی وفادار بودند ؛ و از هر نوع حمله به‌بین‌النهرین خود داری می‌نمودند، و لااقل ازاین نظر وسیلهٔ آسایش خلفا را در اینجا فراهم می کردند . از طرف دیگر نیز ، باوجود تمام کشمکشها و نزاع‌های محلی ، یک قرن تمام ترقی و تکامل ، نسبتاً بلامزاحمی ، برای اهالی کشور خویش فراهم ساختند ، و بدین وسیله مقدمات وشرایط احیای‌مجدد روح و معنویات ایرانی را به‌وجودآوردند؛ **تمدن و فرهنگ ایران بی‌نهایت مدیون ایشان است و هنوزهم بایدعمل و رفتار سامانیان را به عنوان مشوق علم و هنر در مد نظر داشت** [1] .

از این گذشته سامانیان در ایجاد نظم درمشرق ایران می کوشیدند : چنانکه ، هنگامی که طاهربن محمد یکی از نوادگان عمرو از سیستان یعنی وطن قدیم و پناهگاه مجدد صفاریان ، به‌سمت فارس پیشروی کرد ، اسماعیل با یك نقشهٔ جنگی ماهرانه‌ای وی را به واگذاری آن‌ایالت وعقب‌نشینی به‌سوی سیستان ناگزیرساخت و درنتیجه ، یکی‌ازسرداران‌خلیفه به‌نام «بدر» توانست به شیراز بیاید واوضاع‌راطبق نظر بغدادفیصل بخشد(۹۰۱میلادی برابر۲۸۸هجری) [2] .

۱ــ رجوع کنید به‌فصل «علوم» ازهمین کتاب .   ۲ــ طبری ، ردیف۳ ، صفحات ۲۲۰۲ تا ۲۲۰۴ ؛ ــ تاریخ سیستان ، ص۲۵۸ به‌بعد و۲۷۳ به‌بعد ؛ ــ ابن‌الاثیر . ج۷ ، ص ۱۶۸ ؛ ــ فهرستی ازصفاریان (سیستانی) دوره‌های بعد (تا۱۱۸۶) با «شجرهٔ خاندان» در :
Zambaur 200 f. Henry George Raverty : The kings of the Saffáriún dynasty of Nímroz or Sijistán, in « Journal of the Asiatic Society of Bengal» LIV (1885), S. 139 - I43) .

طبیعی است که رابطهٔ میان طاهر و خلیفه از این پس نیز تیره ماند[۱]؛ و سرانجام ـ پس از بپاخاستن منازعات مذهبی در سیستان ـ به دست یکی از بردگان قدیمی عمرو به نام سُبکری، که متنفذ شده بود، (به سال ۹۰۹/۹۱۰ میلادی برابر ۲۹۷ هجری) اسیر شد و به خلیفه تسلیم گشت[۲].

اسماعیل در سال ۹۰۲ میلادی محمدبن هارون را (در آغاز کار خیّـاط و سپس راهزن) ـ که اِلتوتمیش[۳]، فرماندار ترک و منفور العامهٔ خلیفه، و سه نفر از پیروان او را از ری برانداخته و خود آنجا را غصب نموده بود[۴] ـ از این شهر بیرون کرد و سال بعد وی را با لطایف‌الحیل از پناهگاهش، مازندران، به‌سوی مرو کشید و دستگیرش کرد؛ ولی او دو ماه بعد[۵] از این واقعه در گذشت. اما در آذربـایجان، پس از اینکـه ابوعبیده(الله) محمد افشین بن ابی‌الساج[۶] (از اهالی اسروشنه) که در سال ۸۸۹ میلادی (برابر ۲۷۶ هجری) و دوبـاره به سال ۸۹۸ میلادی (برابر ۲۸۵) به‌فرمانداری ارمنستان منصوب شده بود، به‌مرض وبای خانمانسوز[۷] آنجـا در گذشت (مارس سال ۹۰۱ میلادی بـرابـر ربیع‌الاول ۲۸۸ هجری)، مبارزاتی میان برادرش یوسف و پسرش دیوداد (دیوداذ) در گرفت.

۱ـ ابن‌الاثیر، ج۷، ص۱۸۰ (سال ۹۰۶ میلادی برابر ۲۹۳ هجری).

۲ـ طبری، ردیف ۳، ص۲۲۸۳؛ ـ عریب (فهرست: ۸۰)، ص۳۲؛ ـ مسکویه، (تجارب الامم) ج۱، ص۱۶؛ ـ تاریخ سیستان، صفحات ۲۷۵ تا ۲۸۹؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۱۸.

۳ـ به نقل طبری «اُگرتمش».

۴ـ طبری، ردیف ۳، ص۲۲۰۹؛ ـ اصطخری، ص۱۴۳؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۷، ص۱۷۰ و ۱۷۲.

۵ـ طبری، ردیف ۳، ص۲۲۵۵؛ ـ عریب (فهرست: ۸۰)، ص۶؛ ـ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص۲۱؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۷، ص۱۷۴.

۶ـ طبری، ردیف ۳، ص۲۱۸۵؛ ـ مسعودی (مروج)، ج۸، ص۱۴۴ به بعد صفحات ۱۹۶ تا ۲۰۰؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۷، ص۱۶۲؛ ـ و نیز مراجعه شود به؛ Johs. Kath. 133_173 passim. (در این کتاب افشن بدون «ی» ضبط شده) Thomas Arc187-189, 193-195;-Zambaur 179; Barthold, Turk. 169 u. H. A. R. Gibb in der E I, III 721.

۷ـ طبری، ردیف ۳، ص۲۲۰۲؛ ـ کسروی (شهریاران گمنام)، ج۱، ص۵۵ به بعد ـ و نیز رجوع کنید به: Elias 119; Schwarz VIII 1190 f.

دیوداذ آخرالامر در سال ۹۰۱ مجبور شد که به‌موصل فرار کند[۱]. با فرار وی خطری که از این سو برای بین‌النهرین محتمل بود مرتفع گردید.

بدین ترتیب همین که آن سامانی فعّال و زیرك، فاتح خراسان و پیشتاز جنگ برضد قره‌خانیان غرب[۲] یعنی اسماعیل بن احمد که پس از آشتی کردن با برادرش نصر[۳] (در سال ۸۸۸ برابر با ۲۷۵ هجری) از ۲۳ اوت ۸۹۲ میلادی (جمادی‌الاولی ۲۷۹) جانشین وی شده بود، در روز ۲۵ نوامبر ۹۰۷ (برابر ۱۵ صفر ۲۹۵ هجری) در دهکده‌ای نزدیك بخارا درگذشت، اوضاع شمال شرقی ایران به‌میزان فوق‌العاده‌ای تثبیت شده بود. جانشینی اسماعیل ــ پس از کشمکش مختصری با برادران متوفی، که در بخارا دستگیر شد، به‌پسرش احمد دوم رسید. در این تغییر و تعویض پادشاه، خلیفه هیچ حق اظهار نظر نداشت، ولی این تحویل و تحول نیز برای وی اشکالی به‌وجود نمی‌آورد. درعین حال همین خلیفه در برابر فرمانروای جدید خراسان تا این اندازه استحکام و پایداری خود را نشان داد، که فرماندار سامانی گرگان را که اکنون به‌وی پناهنده شده بود، مسترد نداشت، بلکه او را تا هنگام مرگش در شمال بین‌النهرین به‌خدمت گماشت[۴].

۱ــ طبری، ردیف ۳، صفحات ۲۲۰۳ تا ۲۲۰۵؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ۷، ص ۱۶۸؛ ونیز رجوع شود به: Clément Huart in der E I, IV 53 s. v. Sádjiden; Vladimir Minorsky ebd. S. 816 Misk. I 16; Johs. Kath. 176 f.; Thomas Arc. 195 - 198; H. Gibb in EI² I 145 (s. v. Tiflis) در کتاب: Johs. Kath. 178 کلمهٔ «دیوداذ» به‌طرز کتابت ارمنی ابهوض «ی» کسره ضبط شده در موردفرق ایندو کتابت در ابتدای زبان فارسی‌نو رجوع کنید به: Heinrich Hübschmann: Armen. Grammatik, Leipzig 1897, S. 14.

۲ــ ابن‌الاثیر (فهرست: ۱۳۵)، ج ۷، ص ۳۷۸ (۸۹۳، ۹۰۴ و ۹۰۶؛ ونیز مراجعه کنید به: Omelian Pritsak: Von den Karluk zu den Karachaniden. (in der ZDMG CI (1951), S. 270 - 300.)

۳ــ نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۸۴؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ۷، ص ۱۵۱؛ ــ سمعانی (کتاب‌الانساب، عکس ازخطی)، ص ۳۰؛ ــ مستوفی (تاریخ گزیده)، ص ۳۸۰.

۴ــ طبری، ردیف ۳، ص ۲۲۷۹؛ عریب (فهرست: ۸۰) ص ۱۸ (به‌قول او، روز ۲۴ نوامبر برابر با ۱۴ صفر)؛ ــ نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۹۱؛ ــ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص ۲۲؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ۸، ص ۲ به‌بعد؛ مستوفی (تاریخ گزیده)، ۳۸۱؛ ونیز: Oliver 94.

در این هنگـام وضع مغرب ایران به مراتب مبهمتر بود: یعنی گرچه نهضت قرامطه سایهٔ خود را مستقیماً براین نواحی نیفکنده بود، ولی دعاوی بغداد مبنی بر تبعیت مستقیم این سرزمین از آنجـا پیوسته بـا مخالفت روبرو می‌شد. درعین‌حال قیام کردها دراصفهان که با نبردحمدانیان (که‌تازه روز دوم نوامبر ۹۰۵ میلادی برابر اول محرم ۲۹۳ هجری در موصل‌منصوب شده‌بودند) برضدّ این قوم[۱]، ارتباط داشت، درنتیجهٔ تسلیم سران نظـامی، به زودی درهم شکست (۹۰۸[۲] میلادی برابر ۲۹۵هجری). امّا ازطرف دیگر فرمانروای‌جدید[۳] صفاری سیستان به‌نام لیث‌بن‌علی‌بن‌لیث‌دوباره کوشید تابه‌سرزمین‌فارس تسلط یابد وبدین وسیله سنن خانوادگی خود را دوباره احیـا نماید، ولی در مقـابل وی، سُبکری که با اسیر نمودن‌طاهرصفاری شخصیّت‌خود را نشان داده بود[۴]، توفیق یافت که در سایهٔ اتحاد باحسین برادر فرمانروای حمدانی موصل ـ که از قم و کاشان یعنی تیولگاه جدیدِ قلمرو فرمانداری خویش، شتابان به‌آنجا آمده بود ـ مهاجمین را دوبـاره به سیستان براند (۹۰۹/۹۱۰ میلادی مطـابق ۲۹۷ هجری)[۵]؛ امّا بلافاصله متعاقب آن براثر تحریك یکی از منشیان معزول شدهٔ سبکری، علی‌بن‌محمدبن‌فرات وزیر بغدادی، لشکری به‌جنگ سبکری فرستاد. وی‌نیزخودرامجبور به‌فرار دید و به‌زودی گرفتارآتش پیکارهای چند جانبه‌شد، به‌طوری که سپاه خلیفه توانست به‌سهولت سرزمین فارس را به‌تصرف درآورد، و دوباره آن‌را به حیطهٔ قدرت بغداد بیفزاید.[۶] عاقبت احمد دوم، سبکری را

۱ـ ابن‌الاثیر، ج ۸، ص۴ ونیز: Canard, Hamd. I 349 f. ۲ـ عریب (فهرست: ۸۰) ص۱۸. ۳ـ ابن‌الاثیر، ج۷، ص۱۷۷ به‌بعد. ۴ـ رجوع شود به صفحهٔ گذشته. ۵ـ طبری، ردیف ۳، ص۲۲۸۵؛ ـ عریب (فهرست: ۸۰)، ص۳۲؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۱۸ به‌بعد؛ ـ ابن مسکویه(تجارب‌الامم)، ج۱، ص۱۶ و۱۸؛ ـ ونیز: Elias 122 ۶ـ طبری، ردیف۳، ص۲۲۸۶؛ ـ عریب(فهرست: ۸۰)، ص۳۲به‌بعد؛ـ ابن مسکویه (تجارب‌الامم)، ج۱، ص۱۸به‌بعد؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۱۹.

به اسارت درآورد و تسلیم بغداد کرد (۱/۲۴ تا ۲/۲۱ سال ۹۱۰ میلادی مطابق شوال ۲۹۸ هجری)[۱].

درنتیجهٔ این تهدیدات مکرر که ازطرف سیستان نسبت به جنوب ایران به عمل می‌آمد، خلیفه، پیام احمد دوم سامانی‌را مبنی براینکه وی در اوایل پاییز[۲] سال ۹۱۰ میلادی (برابر ۲۹۸ هجری) سرزمین فارس را به‌تصرف و معدّل بن علی صفاری فرماندار آن ایالت و برادرش محمد را به اسارت در آورده است (بهارسال ۹۱۱ میلادی برابر ۲۹۹ هجری)[۳]، با موافقت وخرسندی تلقّی نمود. اما دوسال ازآن نگذشت که باز درآنجا شورشی بر پا خاست. بدین معنی که یکی‌از خوارج محلی به‌نام محمد بن هورمز ملقّب به المولی الصندلی[۴] که در بخارا تحصیل علوم‌دینی نموده بود، همکیشان خود راکه هنوز در کشورموجود بودند، گردآورد و ایشان را از نظر سیاسی به نفع صفّاریان[۵] آمادهٔ پیکار کرد. گرچه ایشان از گروهی به وجودآمده بودند که ابتدا مخالف صفاریان‌بودند، ولی‌دراین‌موقع ـ ظاهراً برای‌حفظ استقلال سیستان ـ ورق بر گشته بود. وتازه پس‌ازآنکه شهر زرنگ ـ شهری که مبارزان درآن محصور و به هم فشرده گشته بودند ـ ۹ ماه محاصره شد، دوباره این سرزمین تحت تسلط سامانیان درآمد (پنج شنبه ۲۲ ژوییهٔ ۹۱۳ میلادی مطابق ۱۴ ذو الحجهٔ سال ۳۰۰

۱ـ ابن مسکویه (تجارب‌الامم)، ج۱، ص۱۹؛ ـ عریب (فهرست: ۸۰)، ص ۳۴ به‌بعد؛ ـ تاریخ سیستان، ص۲۹۵ به‌بعد (دراینجا تاریخ چنین ذکرشده: جمادی‌الاخری سال ۲۹۹ هجری برابر با ۱/۲۴ تا ۹۱۲/۲/۲۱؛ یقیناً این تاریخ بعد از اصل واقعه است)؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۲۰.

۲ـ محرم سال ۲۹۸ هجری برابر با ۹/۹ تا ۹۱۰/۱۰/۸.

۳ـ طبری، ردیف ۳، ص۲۲۸۷؛ ـ عریب (فهرست: ۸۰)، ص۳۶؛ ـ تاریخ سیستان، صفحات ۲۸۹ تا ۲۹۴؛ ـ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص۲۳؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۲۰.

۴ـ یکی از موالی محمدبن عمرو.

۵ـ در واقع به‌نفع صفاری ده‌ساله‌ای یعنی‌ابوحفص، عمر دوم، پسر یعقوب، که یکی از اعقاب عمروبن‌لیث معروف بوده است.

هجری).[1]

بدیهی است که این موفقیت نیز دوامی نداشت ؛ زیرا چند ماه بعد (شب پنج شنبه سیزدهم ژانویهٔ سال ۹۱۴ میلادی)[2] احمددوم سامانی ، فرمانروای ساعی ومردم شناس آزموده ، اندکی پس از غلبه بر ترکهای ماوراءالنهر ، در لشکرکشی به جانب مازندران، به‌دست چند تن ازغلامان خویش ازپا درآمد[3] . وبه یقین، این حدس خطا نیست که : بزرگان و سرداران مملکت سامانی که از مراقبت دقیق و شدید این پادشاه در امور کشور به‌ستوه آمده بودند ، در قتل وی دست داشته‌اند[4] . همین عناصر وهمچنین افراد خانوادهٔ امارت وسلطنت بوده‌اند که به‌طور کلی سامانیان را در تمام دورهٔ حکومتشان به زحمت انداختند و در سقوط آنان نیز خالی از تأثیر اساسی و کلی نبوده‌اند .

پس از جلوس رسمی ابوالحسن نصر دوم ، پسر هشت سالهٔ امیر مقتول ، به‌تخت سلطنت ، عموی بزرگ وی اسحق وپسراو الیاس کسانی بودند که ایجاد مشکلات می کردند . درابتدای کار، نظر به‌خردسالی این امیر جدید، این اندیشه به‌وجود آمد که اسحاق کفیل مناسب و شایسته‌ای برای او خواهد بود ؛ لیکن این بزرگترخانواده که حتی اسماعیل هم با وی در نزاع و کشمکش بود ، به‌

۱ـ تاریخ سیستان ، صفحات ۲۹۷ تا ۳۰۲ ؛ ـ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص۲۳ به بعد .

۲ـ روز یازدهم جمادی‌الاخری سال ۳۰۱ هجری که منطبق برسیزدهم ژانویه است ، روزچهارشنبه بوده است (نرشخی ، تاریخ بخارا) . ـ گردیزی ، ص۲۵ ، روز پنج‌شنبه ۲۱ جمادی‌الاخری سال ۳۰۱ هجری را به‌عنوان روز حادثه ذکرمی کند وابن‌الاثیر روز۲۳ جمادی‌الاخری سال ۳۰۱ هجری راکه دوشنبه بوده است ، ولی نه‌آن طوری که ذکر شده پنج شنبه . ـ تاریخ سیستان از ۲۳ ژانویهٔ سال ۹۱۴ برابر با ۲۲ جمادی‌الاخری سال ۳۰۱ هجری صحبت می کند .

۳ـ طبری، ردیف۳ ، ص۲۲۸۹ ؛ ـ عریب (فهرست : ۸۰)، صفحات ۴۴ تا ۴۶ ؛ـ ابن‌مسکویه (تجارب‌الامم)، ج۱ ، ص۳۳ ؛ نرشخی (تاریخ بخارا) ، ص ۹۱ به‌بعد ؛ تاریخ سیستان ، ص ۳۰۲ ؛ ـ مستوفی (تاریخ گزیده) ، ص۳۸۱ ؛ ـ ابن‌الاثیر ، ج۸ ، ص۲۵ ؛ ـ و نیز Elias 123; Barthold, Turk. 240.

۴ـ رجوع کنید به : V. F. Büchner in der E I, IV 131.

سیادت مطلق خویش چشم داشت . از این‌رو کار به‌پیکار کشید واسحاق مغلوب شد (۱۷ مارس ۹۱۴ میلادی مطابق ۱۶ شعبان ۳۰۱ هجری)[۱] و ناگزیر به‌سمرقند گریخت و دوباره در آنجا شکست خورد و تا پایان زندگانی خود در بخارا به‌اسارت افتاد؛ درحالی که پسرش الیاس موقتاً در فرغانه خود را پنهان‌داشت[۲].

همسایگان از این هرج و مرج و آشوبها برای اقدامات خویش استفاده کردند و دورهٔ کشمکش ونزاع تقریباً مداوم و بلاانقطاعی در شمال شرقی‌ایران به‌وجودآوردند که شرح و بیان آن، حتی در صورت اکتفا به‌مهمترین وقایع باز مبهم و خسته کننده خواهد بود. باری سپاه خلیفه به‌زور به سیستان که تازه از طرف سامانیان تسخیر شده بود وارد شده، آن‌سرزمین را تا غزنه و بست به‌تصرف درآورد. اما این منطقه در ماه مه ۹۱۷ میلادی (برابر ۳۰۴ هجری) درنتیجهٔ قراردادی‌ناگزیر، به‌آشوبگری به‌نام کثیربن‌احمدبن شهفور (شاهپور)، که خود در روز جمعهٔ دوم‌آوریل سال ۹۱۹ میلادی (۲۷ شوال ۳۰۶ هجری) به‌دست غلامش کشته شد[۳]، واگذار گشت[۴]. در بین هرج و مرج و آشوبهای سالهای بعد، ابوجعفر احمدبن محمد صفاری توانست سرانجام در ماه مه ۹۲۳ میلادی خود را مستقر کند و موفق شد قلمرو نفوذ خویش را تا بست و (برای مدتی) تا کرمان توسعه دهد[۵]. وی، که برای تدابیر سیاسی مستعد بود و با

۱ــ طبری چنین نقل نموده است؛ ــ ابن‌الاثیر: رمضان ۳۰۱ هجری برابر با ۳/۳۱ تا ۹۱۴/۴/۲۹. در بارهٔ نصر دوم رجوع کنید به: Karl V. Zetterstéen in der E I, III 941_943; Browne I 359 f.; Barthold, Turk. 240-244; Oliver 95 f.

۲ــ طبری، ردیف ۳، ص ۲۲۹۰؛ ــ عریب (فهرست: ۸۰) ص ۵۱؛ ــ نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۹۲ به‌بعد؛ ــ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص ۲۶؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ۸، ص ۲۵ به‌بعد.

۳ــ تاریخ سیستان، ص ۳۰۷ به‌بعد.

۴ــ عریب (فهرست: ۸۰)، ص ۷۵؛ ــ تاریخ سیستان، صفحات ۳۰۳ تا ۳۰۶؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ۸، ص ۳۳.

۵ــ تاریخ سیستان، صفحات ۳۰۸ تا ۳۱۵؛ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص ۲۹.

شاعرانی مانند رودکی رابطهٔ دوستانه داشت، توانست به‌عنوان عامل قدرت درجهٔ دوم در مشرق ایران، تا روز قتلش (سه‌شنبه ۳۱ مارس ۹۶۳ میلادی‌مطابق دوم ربیع‌الاول سال ۳۵۲ هجری)[۱] پایدار بماند.

حسن‌بن علی اطروش علوی (ملقّب به‌سید ناصر کبیر) توانست ازمرکز دیلم خود را در مازندران، که در سالهای ۹۱۰ و ۹۱۱ (۲۹۷ و ۲۹۸ هجری) در تحت حملات روسها در شکنجه و عذاب بود[۲]، مستقر سازد و در همین دیلم نیز، پس از مرگ محمدبن زید، مقیم شد. حسن در ژانویهٔ ۹۱۴ میلادی (جمادی‌الاخری ۳۰۱ هجری) حکمران جستانی و همچنین حکمران سامانیان را در اثر شکستی در نزدیکی «نوروز» (کنار ساحل دریای خزر به‌فاصلهٔ یك روز راه از چالوس) از این منطقه براند و دوباره در اینجا حکومت زیدی را مستقر کرد؛ وگذشته از اینها وی نیز به‌جهت ذوق شعر وعلم فقاهتی که‌داشت ممتاز بود[۳].

در همین موقع خراسان در نتیجهٔ قیام شاهزاده منصوربن اسحاق، دستخوش آشوب گردید؛ وحتی فرمانده سابق آخرین لشکرکشی سامانیان به سیستان (سال ۹۱۵/۹۱۴ میلادی مطابق ۳۰۲ هجری)، وی راحمایت می‌کرد.

۱ــ تاریخ سیستان، صفحات ۳۱۶تا۳۲۷. ۲ــ ابن‌اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص۱۹۹. در این مورد رجوع شود به‌نکات و تذکرات جغرافیایی ومنابع کتب ذیل:
Melgunof 62 f. ; Krymskyj I 97 f. ; Dorn, Schirw. 546 f. ۳ ــ طبری، ردیف۳، ص۲۲۹۲؛ ــ عریب (فهرست: ۸۰)، ص۴۷؛ ــ حمزهٔ اصفهانی، ص ۱۵۳؛ ــ ابن مسکویه (تجارب‌الامم، ج ۱، ص۳۶ (مطلب در این‌کتاب با آنچه ابن اسفندیار گفته ص۱۰۹، فرق دارد)؛ــ مسعودی (مروج)، ج۹، ص۴ به‌بعد؛ ــ ابن‌الاثیر، ج۸، صفحات ۲۶تا۲۸؛ بیرونی (الآثارالباقیه)، ص۲۲۴؛ ونیز مراجعه کنید به:
Barthold, Krest. 59 f. ; Rehatsek 439 f. ;Rabino, Maz. 447. دربارهٔ اخلاف‌اطروش یعنی خاندان ناصروند در لاهیجان. رجوع‌شود به: کسروی (شهریاران گمنام) ج۱، ص۳۴ به‌بعد، و
Minorsky in der E I, III 8 und Rudolf Strothmann in der E I,IV 1147-1149,

جنگ سپاه سامانیان که از بخارا سرچشمه می گرفت متوجه شهرهای هرات و نیشابور بوده ، ولی با فتح اخیر (نیشابور) در تابستان ۹۱۸ میلادی[۱] واسارت فرمانده کل‌قوای سابق به‌پایان رسید[۲]. اما در این میان برای سامانیان نگرانی تازه‌ای به‌وجودآمد . یعنی حکمران تقریباً مستقل آذربایجان و ارمنستان ، یوسف‌بن ابی‌الساج[۳] که از سالهای پیش‌فقط قسمتی از مالیاتهای وصول شده را به بغداد می‌فرستاد درسال ۹۱۷/۹۱۶ میلادی(برابر ۳۰۴ هجری)به‌این بهانه که شهر ری را خلیفه به‌عنوان تیول به او سپرده ، به‌آن شهر، که محل پادگان سامانیان بود ، حمله برد . پادگان مزبور به تخلیهٔ قلاع آنجا ناچار گشت و یوسف توانست‌علاوه برشهر ری قزوین وابهر و زنجان را نیز به‌تصرف‌درآورد . بدین‌وسیله نیز خواسته‌های امیرمؤمنان که در این موقع دراصفهان با تعویض حکمران بار دیگر طبق میل و نظر خود نظم و ترتیب جدیدی درآنجا برقرار کرده بود[٤]، به‌خطر افتاد . اما خلیفه نیزمانند وزیرش (که در این میان‌معزول شده بود) واگذاری شهرری را به‌عنوان تیول ، به‌یوسف رد کرد ، و این‌خود به‌جنگهای طولانی ، که گاهی نیز با موفقیت حکمران عاصی توأم بود ، منجر گشت . اگر چه یوسف به‌تخلیهٔ شهر ری (که این دفعه از جانب خود خلیفه یك فرمانده ترك برای آنجا فرستاده بود) ناگزیر گردید ؛ ولی توانست تا ژوئن ۹۱۹ میلادی[۵] در اردبیل پایداری کند که پس ازآن اسیر و به بغداد

۱ـ ربیع‌الاول سال ۳۰۶ هجری برابر با ۸/۱۲ تا ۹۱۸/۹/۱۰ . ۲ ـ گردیزی (زین‌الاخبار) ، ص۲۷ ؛ ـ عریب (فهرست : ۸۰) ، ص۶۰ ؛ ـ ابن‌الاثیر ، ج۸ ، ص۲۸ .

۳ـ رجوع شود به‌صفحات قبل (وقایع از ۹۰۰میلادی به‌بعد) . ٤ـ ابن مسکویه(تجارب‌الامم) ، ج۱ ، ص۳۸ به بعد ؛ ـ عریب (فهرست : ۸۰) ، ص۱۹ و۳۱ و۵۷ ؛ ـ ابن‌الاثیر ، ج۸ ، ص۳۱؛ـ ونیز رجوع شود به : Johs. Kath. 181-188, 192-194, 203-205, 219 f, 231 f. , 241 f. , 301 f. ; Canard, Hand. I 345/8.

۵ـ محرم سال ۳۰۷هجری برابر با ۶/۳ تا ۹۱۹/۷/۲ .

فرستاده شد[1].

لیکن شهر ری در تصرف مستقیم خلیفه باقی نماند، بلکه پس از حملات مکرری که از جانب قم انجام می گرفت، دوباره این شهر به‌سامانیان واگذار شد[2]. در مرو نیز این سلسله توانست تسلط خود را که برای مدتی دچار تزلزل شده بود، دوباره برقرار سازد (۱۱/۲۷ تا ۹۱۹/۱۲/۲۶ میلادی مطابق رجب ۳۰۷ هجری)[3]؛ ولی در مقابل این موفقیتها شکست دادن سرداری چون لیلا بن نعمان دیلمی به کوشش و مساعی زیادی محتاج بود. وی به‌عنوان فرماندار زیدی در گرگان، قره‌تکین فرمانده ترك و مخالف خود را به اتحاد با خود مجبور ساخت و برای مدتی دامغان را مورد تاخت و تاز قرار داد و سرانجام (۴/۱۳ تا ۵/۱۱ سال ۹۲۱ مطابق ذوالحجهٔ ۳۰۸ هجری) نیشابور را تسخیر کرد و برای مدت سه‌ماه آن را تحت اطاعت زیدیان درآورد. تازه بعد از آن موقع بود که یك سپاه سامانی با کمك قره‌خانیان او را برانداخت (۷/۱۰ تا ۸/۸ سال ۹۲۱ میلادی مطابق ربیع‌الاول ۳۰۹ هجری)[4]. با این همه جنگ در گرگان پایان نیافته بود، چه اینکه هرچند قره‌تکین آن منطقه را بدون مقاومت به‌رهبر زیدی مازندرانی به‌نام ابوالحسن موسوم به‌الناصر واگذاشته بود (از ۲۰ آوریل ۹۲۳ مطابق آخر ذوالحجهٔ ۳۱۰ هجری)، ولی الناصر مورد حمایت سامانی

۱ــ ابن مسکویه (تجارب‌الامم)، ج۱، صفحات ۴۷ تا ۵۰؛ عریب (فهرست: ۸۰)، ص۶۷، ۷۰ به‌بعد، ۷۷ و ۱۳۳؛ ــ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۳۲. و نیز مراجعه شود به: Johs. Kath. 319; Thomas Arc. 232 f.; Charles Defrémery: Mémoire sur la famille des Sadjides, im « Journal Asiatique », 4. R., Bd. IX (1847), S. 409/16; X 396/436; Wiet 170 f.

۲ــ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۳۳.

۳ــ ابن‌الاثیر، ج۸ ص۳۷ به‌بعد؛ و نیز: Wilh. Barthold in der E I, I 201 f. (s. v. Ahmed ibn Sahl) Schwarz VI 815

۴ــ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۳۹ و نیز: (در این کتاب نیز صور مختلف نام لیلا)، Pritsak, Karach. (wie S. 83, Anm. 3), S. 292.

بزرگ، سعید نصر بن احمد سیمجور دواتی قرار گرفت و سعید، پس از عدم موفقیّت در مراحل اول، توفیق یافت وی را به‌فرار از دریا به‌طرف استراباد مجبور سازد و الناصر در روز سیزدهم نوامبر سال ۹۲۳ میلادی (۲۹ رجب ۳۱۱ هجری) در آنجا در گذشت؛ و تازه پس از مدتی حکمران زیدی این شهر توانست در برابر سیمجور دوباره سراسر گرگان را در حیطهٔ تصرف خود درآورد.[۱]

در این اوقات آن قسمت از ایران نیز که تحت فرمانفرمایی خلیفه بود دستخوش شورش و انقلاب گشت: از طرفی یکی از بردگان یوسف زندانی شده به‌نام سوبوك توانست برخلاف میل حکومت بغداد، حکومت موقتی خود را در آذربایجان مستقر کند[۲]؛ از طرف دیگر قیام حکمران کرمان که در جنگ با خلیفه می‌خواست ایالت فارس را به تصرف درآورد، در اثر مرگش در میدان جنگ، پایان گرفت[۳].

تمام این وقایع مظاهر موقتی زودگذری بود که فقط مقدرات ایران را در آن دهه‌ها مشخص می کرد، اما درسرنوشت آیندهٔ آن تأثیر قاطعی نداشت؛ ولی درضمن وقوع و نیز ادامهٔ موقت این حوادث، تدریجاً زمینهٔ بروز آن سوانحی آماده‌می‌شد که‌برای آیندهٔ این کشوروهمچنین کشورهای‌همسایه‌اش‌راه جدیدی می گشود: اگرچه‌تاآن‌زمان پیوسته‌به‌میزان‌روزافزون‌استفاده‌ازترکان به‌عنوان سرباز و به‌زودی به‌عنوان‌فرمانده درتمام قلمرواسلامی‌معمول شده بود، ولی با این وصف در ازمنهٔ اخیر (پس از تجارب قرون گذشته) از این اجتناب می‌شد که ترکان‌را از خارج مستقیماً به‌داخل کشوربیاورند؛ ولی دراین اوضاع

۱ــ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص۲۰۹؛ ــ مسعودی (مروج)، ج۸، ص۲۷۹ به‌بعد، و ج۹، ص٤ به‌بعد؛ ــ ابن‌الاثیر، ج۸، ص٤۱؛ ــ خواندمیر(فهرست: ۱۸۹)، ص ۲۰.
۲ــ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۳۳. ۳ــ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۳٤.

و احوال شاهزاده الیاس[1] سامانی کار را به‌جایی رسانید که حتی با سپاه بزرگی از سواران ترک به ماوراءالنهر یعنی به سرزمینی که در آن موقع هنوز ماهیت آن ایرانی بود، حمله کرد؛ وهرچند حملهٔ او از فرغانه به‌سمرقند به‌موفقیت نینجامید، وهرچند اتحاد وی با فرماندار ترک شهرچاچ (شاش = تاشکند) و فرمانده کاشغر به نتیجه نرسید[2]، بالاخره این اقدام بی‌ثمرماند و الیاس حتی بعداً با فرمانروای سامانی از درآشتی درآمد، ولی کاری که انجام شد این بود که راه ترکان به سرزمینی که ایرانیان درآن سکونت گرفته بودند بازشد و دیگر عقب‌راندن این قوم امکان‌پذیر نبود. خطر آنان بخصوص وقتی زیادترشد که در آن دهه‌ها به‌وسیلهٔ مبلغانی (که ازطرف دولت سامانیان از جنبهٔ اخلاقی و مادّی حمایت می‌شدند) از روی صلح و اختیار به‌دین اسلام گرویدند، زیرا درنتیجه، انزجاری که تا آن موقع دراثر «کفر» ایشان نسبت به‌آنها احساس می‌شد و به‌طور کلی ماهیت طرز تفکر و معاشرت ایرانیان را نسبت به‌آن ترکان تشکیل می‌داد، از بین رفت. آثار این خطر نیز می‌بایستی به‌زودی برای سایر سلسله‌های فرمانروای مسلمان ایران، محسوس گردد.

امر دیگری که تقریباً به‌همین اندازه خطرناك بود این بود که سلسله‌هایی از قبایل ایرانی نیز که تا کنون عقب‌مانده‌بودند، رفته‌رفته جرأت نمودندخود را به صحنهٔ سیاست وارد سازند؛ درحالی که درمورد اینان نیز گرویدن به اسلام مقدمه وشرط امکان ورودشان به‌میدان سیاست‌بود. این امر، یعنی اسلامی شدن این قبایل در ایالات جنوبی دریای خزر، که مبدءِ این تحوّل و تکامل محسوب می‌شد، به‌میزان‌وسیعی ابتدا به‌وسیلهٔ علویان زیدی‌صورت گرفته بود.

۱ــ رجوع کنید به‌صفحات قبل واقعهٔ سال ۹۱٤.

۲ــ ابن‌الاثیر، ج۸، ص٤۱ به‌بعد.

و اگرچه این‌شکل و صورت از تشیع در اینجا استحکام و بقایی نیـافت ، ولی خود این سبب شد که تسنن هم درآنجـا رواج پیدانکرد ، بلکه تشیع بـا صور مختلف‌خود ، مذهب آنجا گشت . و بدین‌وسیله این مذهب که روزبروز به‌عقب رانده می‌شد به پیشرفت و ارتقـای قـابل توجهی نـایل آمد و موقعیّت خود را به‌جـایی رسـانید که بتواند برای همیشه انشعـاب مذهبیِ ملت ایران را (که بخصوص درقرن شانزدهم و بیشتر بعد از آن صورت گرفت) امکان‌پذیر سازد .

از طرف‌دیگر شورشها و آشوبهای دایمی درنواحی مجاور، زمینه‌را برای توسعه و پیشرفت عناصر دیلمی[1] مهیاساخت . درتاریخ ۲/۳تا۸/٤/۹۲٤میلادی[2] یوسف‌بن ابی‌الساج[3] (که در سـال۹۲۲ میلادی از طرف خلیفه آزاد شده بود) شهرری را (که خلیفه ، حکومت آنجا را به‌انضمام آذربایجان به‌وی داده بود) تصرف کرد و در بهـار سال ۹۲۵ میلادی برای مدت قلیلی همدان[4] را به‌تصرف درآورد،لیکن درسال ۹۲۷/۹۲۶ میلادی (۳۱٤ هجری) نـاگزیرشد تـا برای پیکار با قرمطیان به‌واسط برود . امّادر اینجا درطیّ جنگ باآنان کشته شد[5] .

سپس به‌زودی (در ۸/۱٤/ تـا ۹۲۶/۹/۱۱ میلادی مطابق جمادی‌الاخری ۳۱٤ هجری) شهر ری‌به‌تصرف نصرسامانی‌درآمد وسیمجور به‌حکومت آنجامنصوب گشت . چندی نگذشت که‌شهر ری به‌دست امیری افتاد که وی نیز اندکی قبل از مرگش آن را به‌حکمران مازندران ، حسن دوم (داعی‌صغیر) واگذار کرد

۱ــ در بارهٔ منازعات خاندانهای فرمانروایان رجوع‌کنید به : ابن حسول (فهرست : ۱۲۸) و نیز : .Minorsky, Dom. S. 23, Anm. 24

۲ـ ذوالحجهٔ سال۳۱۱ هجری .

۳ــ رجوع‌کنید به‌صفحات بالا «فصل صفاریان» .

٤ــ ابن مسکویه (تجارب‌الامم) ، ج۱، ص۸۳ و ۱٤۸ ؛ ــ ابن‌الاثیر ، ج ۸ ، ص٤۵ ؛ ــ و نیز : Johs. Kath. 332 f. - Canard, Hand. 355.

۵ــ ابن‌الاثیر ، ج۸ ، ص۵۰ ؛ ــ کسروی (شهریاران گمنام) ج۱ ، ص۵۷ به‌بعد .

(اواخر سپتامبر ۹۲۸ میلادی مطابق اوایل شعبان ۳۱۶ هجری)[۱]. این حسن‌دوم نیز درست پس از آن حوادث پرهیجانی که در ضمن آن نیزکار اطروش زیدی (۳۱ ژانویهٔ ۹۱۷ مطابق پنجم شعبان ۳۰۴ هجری) خاتمه یافت، به وسیلهٔ سرداری به‌نام اَسپار (اسفار) دیلمی پسر شیرویه (که مازندان و گرگان را از طرف سامانیان در تیول خود داشت)[۲] با اتحاد و همدستی حکمران گیلان، مرداویج پسر زیار، ازوطنش رانده شد و فرمانروایی زیدیها در آنجا پایان یافت[۳]؛ ولی حسن‌دوم هنوز خوشنود بود که می‌تواند ناحیهٔ ری را تا زنجان‌وقم در تحت قدرت خود داشته باشد (۹۲۸ میلادی مطابق ۳۱۶ هجری)؛ امادرآنجا به‌سبب اینکه از مردم در مقابل حملات امیران طرفداری می کرد و به‌سبب اینکه از شرابخواری جلوگیری می‌نمود توطئه‌ای از رجال و بزرگان برضد وی برپا شد؛ و هرچند توانست این توطئه را به‌موقع و باخونریزی سرکوب نماید، ولی عده‌ای از همدستانش از وی جدا شدند واسپار به‌آسانی توانست‌در ساری‌بر وی تسلط یابد. حسن‌دوم در جنگ کشته شد (سه‌شنبه ۱۱ نوامبر ۹۲۸ میلادی مطابق ۲۵ رمضان ۳۱۶ هجری). با کشته‌شدن او سلسلهٔ زیدیها منقرض گشت، زیرا باقی علویان نیز اسیرو به بغداد گسیل گشتند. اسپار پس از چندین پیکار، وارث سرزمینهای حسن شد و گرگان نیز جزو قلمرو قدرت

۱ـ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، صفحات ۲۰۰ تا ۲۱۵؛ ـ جوینی، ج ۳، ص۳۰۸ با پاورقی شمارهٔ ۴؛ ـ ظهیرالدین (تاریخ طبرستان و ...، فهرست: ۱۸۸)، ص۳۰۹؛ ـ خواندمیر (فهرست: ۱۸۹)، ص۱۸۷؛ ـ اولیاء (فهرست: ۱۹۱)، ص۸۰؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۸؛ ص۳۳ به‌بعد و۵۲، ـ ابوالفداء، ج۲، ص۳۲۸. ۲ـ مسعودی (مروج)، ج۹، صفحات ۵ تا ۸. ۳ـ ابن‌اسفندیار (تاریخ طبرستان)، صفحات۲۱۴ تا ۲۱۶؛ـ ابن‌مسکویه (تجارب‌الامم)، ج۱، ص۱۵۱ به‌بعد؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۵۵؛ ـ جوینی، ج۳، صفحات ۳۰۶تا۳۰۹ (با ذیل مصحح: قزوینی)؛ ونیز:
Krymskyj I 101-110; Justi, Namb. 46, 194; Moh. Názim in der E I, III 296 f.

او گشت ، و خود او نیز پس از مدتی تردید و امتناع ، به اطاعت سامانیان[۱] که از خلاص یافتن از دست زیدیهای آشوبگر خشنود بودند ، درآمد .

ولی حملات اسپار او را کاملاً منفور ساخت و اکثر سردارانش همین که امین و معتمد وی، مرداویج در ضمن پیکاری برضد او سلاح کشید ، به‌مرداویج گرویدند. اسپار هنگامی که درصدد فرار به‌قلعهٔ الموت (که بعداً به‌وسیلهٔ حشاشین شهرت یافت) بود ، اسیر گشت و با وجود اینکه مرداویج ابتدا مخالف قتل وی بود ، اعدام شد (۹۳۱ میلادی)[۲]. مرداویج نیز تمام سرزمین‌هایی را که تاکنون تحت فرماندهی اسپار بود ، در تحت قدرت خود گرفت و علاوه برآن تا همدان و اصفهان و دینور وبه‌زودی نیز (در مبارزهٔ با ماکان پسر کاکی که تا آن‌هنگام متفق وی‌بود) ـ باوجود مداخلهٔ سامانیان ـ تا گرگان و مازندران پیشرفت کرد[۳] .

این واقعه نشان داد که قدرت سامانیان ، با وجود اینکه این سلسله هنگام فرمانروایی نصر دوم (با وصف تمایلات موقتی او به‌اسماعیلیه)[٤] دراوج قدرت قرار گرفته بود ، نا محدود نیست ، بلکه وقایع و پیش آمدهای مختلف به‌اندازه‌ای قوای آنان رامشغول ساخته بود که‌دیگر توانایی نداشتند از استقرار

۱ـ حمزهٔ اصفهانی ، ص۱۵۳ ؛ ـ عریب (فهرست : ۸۰) ، ص ۱۵٤ ؛ ـ مسعودی (مروج) ، ج۹ ، صفحات۸ تا۱۵ ؛ ـ ابن‌الاثیر ، ج۸ ، ص۵۹ به‌بعد ؛ ـ و نیز : Schwarz VI 714 f. ; Rehatsek 437 f. ; Wiet 171 f.

۲ـ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان) ، ص۲۱٦ ؛ ـ مسعودی (مروج) ، ج ۹ ، صفحات ۱۵ تا۱۹ ؛ ـ ابن‌الاثیر ، ج ۸ ، ص٦۰ به‌بعد ، ـ جزئیات نقل و بیان ابن مسکویه بـا این‌کتاب اخیر فرق دارد . نیز رجوع کنید به : Schwarz VI 755; Ross, Dyn. 212.

۳ـ عریب (فهرست : ۸۰) ، ص ۱۵٤ ؛ ـ مسعودی ، ج۹ ، صفحات۱۹ تا۲۸ ؛ ـ گردیزی (زین‌الاخبار) ، ص۳۱ ؛ ـ الصولی: اخبار الراضی والمتقی (فهرست : ۹۰) ، ص۲۰ ؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۸ ، ص٦۲ و۸۳ ؛ ـ ابوالفداء، ج۲ ، ص۳۵۲ ؛ ـ و نیز رجوع کنید به : Justi, Namb. 188,152; Moh. Názim in der E I, III 177 f. دربارهٔ زیاریان رجوع شود به : Zambaur 210 f.

٤ـ رجوع کنید به‌فصل «سنیان» از همین کتاب .

قدرت مرداویج جلوگیری کنند: یکی از آن وقایع عبارت بود از قیام طولانی و خسته‌کنندهٔ سه‌برادر سلطان که از زندان گریخته و با سرداری به‌نام قره‌تکین و یك سلسله از اسرای آزاد شدهٔ دیلمی و راهزنان (عیاران) همدست گشته، و پس از رانده شدن از ماوراءالنهر (۹۲۹ میلادی برابر با ۳۱۷ هجری)، باز سالهای متمادی یعنی تا زمانی که تسلیم و متعاقب آن به‌زودی برانداخته شدند (۹۳۲ میلادی برابر ۳۲۰ هجری)[۱]، نواحی کوهستانی اطراف هرات و رُخّج را دچار آشوب ساخته بودند. یکی دیگر از آن وقایع، سرپیچی موقتی فرماندار سامانیان در ختّل[۲] بود.

باری در این موقع که سامانیان سرگرم این وقایع بودند، مرداویج نقشه‌های تخیل‌آمیز خود را مبنی بر، برقراریِ مجدد یك امپراطوریِ جدیدِ ایرانی (و بقرار معلوم زردشتی) در مقابل خلفا، تعقیب می‌کرد[۳]. و در نتیجه و به‌پیرو این فکر مسلمانان را مجبور به‌پرداختِ همان مالیاتهایی نمود که اهل ذمّه می‌بایستی در آن زمان به‌مسلمانان بپردازند[۴]. اگرچه مرداویج حملهٔ سپاه خلیفه را (که برای او هنوز انتصاب پسرش به‌عنوان حاکم فارس و سیستان و مکران امکان داشت)[۵] به‌همدان دفع نمود و آن شهر و همچنین تمام جبال را تسخیر کرد و حتی در آن موقع موقتاً تا حُلوان[۶] و بعداً (پس از برطرف ساختنِ

۱ـ نرشخی (تاریخ بخارا)، ص۹۳؛ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص۲۹ به بعد؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۸، صفحات ۶۵ تا ۶۷.

۲ـ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۶۹.

۳ـ رجوع شود به‌فصل «زردشتیان» از همین کتاب و نیز به: Barthold, K istorii

۴ـ الصولی (ترجمه، فهرست: ۹۱)، ص۷۳؛ ـ رجوع کنید به‌مسعودی (مروج)، ج۹، ص۱۴ به‌بعد.

۵ـ ابن مسکویه (تجارب‌الامم)، ج۱، ص۲۰۰ به‌بعد؛ رجوع کنید به: عریب (فهرست: ۸۰)، ص۱۱۳ به‌بعد و ۱۲۷؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۷۰. ـ حملهٔ خارجیان از سیستان به فارس (سال ۹۲۸) به‌زودی خنثی و منکوب گشت: ابن‌الاثیر، ج۸، ص۶۲.

۶ـ عریب (فهرست: ۸۰)؛ ص۱۳۸ به‌بعد و ۱۴۵؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۷۰؛ ـ ابوالفداء، ج۲، ص۳۶۲.

« لشکری » سردار طاغی)[1] تا اصفهان و اهواز پیش‌رفت و خلیفه را به‌شناسایی متصرفات خویش مجبور ساخت[2]؛ و اگر چه سرانجام حتی از برادر خود وشمگیر (که بنا به‌منقول در گیلان به‌عنوان ملاك می‌زیست) درخواست کرد تا در قلمرو قدرت او شرکت کند،[3] با تمام این احوال ، این سرباز چابك و با حرارت، این سیاستمدار پرابتکار ، آن کسی نبود که احیای مجدد کشور ایران نصیب او باشد .

۱ـ ابن‌الاثیر ، ج۸ ، ص۷۱ . ـ عریب (فهرست : ۸۰) در صفحهٔ ۱۶۱ همه‌جا « الاشکری » می‌نویسد . ۲ـ ابن مسکویه ، ج۱ ، ص۲۱۳ به‌بعد و۲۲۸ به‌بعد ؛ ـ عریب (فهرست : ۸۰) ، ص۱۶۱ تا۱۶۳؛ ـ ابن‌الاثیر ، ج۸ ، ص۷۲ . ۳ـ ابن‌الاثیر، ج۸ ، ص۷۷ و نیز مراجعه شود به : Clément Huart : Les Ziyàrides, in der «Mém. de l' Acad. des Inscriptions» XLII (1922), S. 377-384.

مبارزهٔ آل‌بویه و آل‌زیار برسر قدرت در ایران

درمیان ملازمان مرداویج سه برادر ازپسران مردی دیلمی به‌نام ابوشجاع بویه[1] بن پَناخسرو بودند که بعداً خود را اخلاف بهرام گور پادشاه ساسانی می‌خواندند[2] (این ادعا را حتّی تاریخ‌نویسان شرقی به‌عنوان ادعای ساختگی مردود می‌دانند). این سه‌برادر و بعداً نیز اعقابشان به‌مناسبت نام پدرآل‌بویه نامیده شدند وعبارت‌بودنداز: ۱ـ عمادالدوله، ابوالحسن‌علی[3]، ۲ـ رکن‌الدوله، ابوعلی‌حسن، ۳ـ معزالدوله[4]، ابوالحسن احمد، که ازخدمت ماکان بن کاکی به‌خدمت مرداویج درآمده بودند. بزرگترین برادر، ابوالحسن (عمادالدوله) که مردی برازنده، شجاع و گشاده دست بود، توانست باوجود سوءِ ظنّی که به‌زودی ارباب وی به‌او پیدانمود، خود را در ری مستقر سازد و جرأت نماید که تقاضای مرداویج را مبنی برتسلیم‌شهر ری رد کند؛ بلکه موفق هم شد که

۱ـ در مورد اسامی رجوع شود به: Justi, Namb. 70 lks. تلفظ عربی (وشاید هم جعلی آن؟) بویه (=Buwaih) است. رجوع کنید به این کتاب با شجرهٔ انساب آن: Zambaur 212 f.

۲ـ مثلاً: زرکوب (شیرازنامه)، ص ۳۰ به‌بعد. ـ انساب مجعول آن در شجرهٔ مذکور در پاورقی قبل مشاهده می‌شود.

۳ـ رجوع کنید به: Karl V . Zetterstéen in der EI, II 502 f.

۴ـ کلمات، عمادالدوله، رکن‌الدوله ومعزالدوله، القابی است که بعداً به‌آنها داده شده است. دربارهٔ معزالدوله رجوع کنید به: Karl V. Zerrerstéen in der E I, III 761 f.

باکمك یکی از سران دیلم به‌نام شیرزاد، اصفهان را زیرسلطهٔ خویش درآورد. عمادالدوله هرچند به‌عقاید شیعه پابند بود، باز رسماً به متابعت خلیفه گردن نهاد تا دربرابر مرداویج تکیه‌گاهی داشته باشد؛ ولی بااین‌وصف ناگزیر شد از مقابل برادر مرداویج به‌نام‌وشمگیر[۱] به اَرگان (اَرّجان) و رامهرمزد، که در ۲۲/۱۱/ تا۲۱/۱۲/۹۳۳ (برابرذوالحجهٔ۳۲۱هجری) به‌دست‌وی مسخر شد، عقب‌نشینی کند[۲].

نفوذ ابوالحسن علی(عمادالدوله)، با وجود تمام موفقیتهای وشمگیر، از میان نرفت، و اگرچه از حمله به‌حاکم خلیفه که دوباره به فرمانروایی اصفهان منصوب شده بود، بیم‌داشت، ولی‌بااین وصف می کوشید تا از اتحاد مرداویج با سایرحریفان مخالف‌خود ممانعت به‌عمل آورد. سرانجام عمادالدوله از نوبندگان و اصطخر به‌سوی بیضا واقع در فارس پیش رفت و در این بین‌نیز برادرش (رکن‌الدوله) حسن[۳]، مناطق حوالی کازرون را به‌تصرف خود درآورد. پس از آنکه عمادالدوله، یاقوت را که ازطرف خلیفه حکمران آن‌مرز وبوم بود، و به‌تعقیب وی شتافته بود، درجنگِ مخصوصاً بسیار سختی شکست‌داد (سه‌شنبه تا پنج‌شنبه: دوم تا چهارم ژوئن ۹۳٤ مطابق سیزدهم تا پانزدهم جمادی‌الاخری۳۲۲ هجری)، توانست شیراز را نیز متصرف گردد و در آنجا

۱ــ بنا به‌نقل مسعودی (مروج) ج۹، ص۳۰: وشمگیر به‌معنی «الآخذ بسلوی» است. دربارهٔ تلفظ (منقول و غیرمنقول) وشمگیر رجوع کنید به: Justi, Namb. 359 lks. ; Jan Henrik Kramers in der E I, IV 1218 f. دربارهٔ شیرزاد، رجوع شود به: Justi, Namb. 298.

۲ــ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۸۵ به‌بعد. دربارهٔ آل‌بویه رجوع کنید به: Krymskyj I 119 - 131; Browne I 364 - Mafizullah Kabir : History of the Ziyarid of Tabaristan and Gurgan (927/8 - 1090/1 A. D.), im Journal of the Arabic Society of pakistan, V (Dacca 1960), S. 1 - 20.

۳ــ رجوع شود به: Harold Bowen in der E I, III 1266 f.

مبالغ کثیری از پول نقد و اشیای گرانبها به‌غنیمت به‌چنگ آورد، خلیفه نیز حکومت عمادالدوله را پس از اعلام وفاداری وی، به‌رسمیت شناخت. در این میان مرداویج دوباره اصفهان را به‌تصرف آورد و برادر خود وشمگیر را به‌عنوان حاکم به ری فرستاد. مقارن آن کرمان درجزءِ متصرفات نصر سامانی درآمد[1]، ولی بزودی ناگزیر شد آنجا را دوباره به‌ماکان واگذار کند.[2]

درنتیجهٔ این حوادث سالهای ۹۳۲/۹۳۴ میلادی برابر ۳۲۰ تا ۳۲۲ هجری دوباره خلیفه سیطره و قدرتی را که پس از سقوط صفّاریان کم و بیش در ایالات غربی ایران به دست آورده بود، ازدست داد. اما این وضع در بدو امر به نظر خلیفه آن قدر خطرناك نمی‌آمد، زیرا وی امیدوار بود که سرانجام دسته‌های مختلف و متخاصم متقابلاً ضعیف شده کشور را دوباره رها خواهند نمود. به علاوه یاقوت، حاکم سابق فارس‌هم که درمعرض تهدید قرارداشت، توانسته بود دراین میان لااقل حکومت خود را در اهواز مستقرسازد.[3] گذشته از این جهات، کشمکش ونزاعی میان مرداویج و آل بویه پیش‌بینی می‌شد؛ هرچند از طرف دیگر آل بویه پس از تصرف خوزستان شرقی از طرف مرداویج (تصرف رامهرمزد در ۱۴ سپتامبر ۹۳۴ برابر اوّل شوال ۳۲۲ هجری)، خود را (به‌شرط بریدن ازخلیفه) تابع وی قلمداد کردند.[4] درهمین هنگام بدبختی به مرداویج رو نمود: یعنی حس ایراندوستی شدید وی که به طرح نقشه برای تسخیر بین‌النهرین واحیای مجدّد امپراتوری ایران منتهی می‌شد، حس نفرت شدیدی در وی برضد بردگان ترك ـ حتی ترکانی که به‌عنوان افسر در سپاه او خدمت

۱ـ حمزهٔ اصفهانی، ص۱۵۴؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۸، صفحات ۸۶ تا ۸۸. ۲ـ ابن مسکویه (تجارب‌الامم)، ج۱، صفحات ۲۷۵ تا ۲۸۴ و ۲۹۵ به‌بعد؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۹۷.

۳ـ ابن‌مسکویه (تجارب‌الامم)، ج۱، صفحات ۳۰۱ به‌بعد؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ۸، ص۹۱؛ ـ تنوخی (الفرج بعدالشدة)، ج۱، ص۵۵. ۴ـ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۹۰ به‌بعد.

می کردند ایجاد کرد، به طوری که همین ترکان هنگامی که بر اثر طغیان مکرر خشم فرمانروای خود، از پیش آمدن اوضاع بدتری در اندیشه افتادند، وی را در نوزدهم ژانویهٔ ۹۳۵ (یازدهم صفر ۳۲۳ هجری) در اصفهان در حمام به قتل رساندند.[۱] بدین ترتیب نقشه های مباهات آمیز این مرد از میان رفت و به زودی نیز سرزمینهایی که تحت یك لوا فراهم آمده بود تقطیع شد، زیرا قسمتی از سپاه ترك او به آل بویه و قسمتی به خلیفه پیوستند. برادر مرداویج وشمگیر[۲] نیز در این میان از طرف ماکان (که از قبول اتحاد با وی در آن موقع سرباز زده بود) از ری و نیشابور رانده شد (اواخر سال ۹۳۵ میلادی مطابق اواخر سال ۳۲۳ و اوایل سال ۳۲۴ هجری)، و مدتی مدید لازم بود تا دوباره نفوذ خود را - ولو به میزان محدودی - در آن نواحی مستقر کند. برعکس، ماکان توانست کرمان[۳] وسپس از ۹۳۰/۸/۲۱ تا ۷/۲۳ میلادی (رمضان ۳۲۴) گرگان را نیز به تصرف خود درآورد.[٤]

اما قتل مرداویج نیز، برای ماکان اساس و آغاز احراز مقام و وظیفهٔ واقعاً مهم و مستقلی نگشت، بلکه تنها آل بویه از آن کاملاً بهره مند گشتند. به طوری که رکن الدوله، حسن فوراً از دربار وشمگیر در ری، به نزد برادرش علی، عمادالدوله مراجعت کرد و از طرف وی مأمور تصرف اصفهان گردید و به زودی

۱ـ ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج۱، ص۳۰۲ به بعد و صفحات ۳۱۰ تا ۳۱۸؛ ـ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان) ص۲۱۷، ـ مسعودی (مروج)، ج۹، صفحات ۲۸ تا ۳۰؛ ـ صولی (اخبار الراضی والمتقی)، ص۲۰ به بعد و ۶۲ (=صولی ـ فهرست: ۹۱ ـ، صفحات ۷۱ تا ۷۳ و ۱۰۸ به بعد) ـ ابن الاثیر، ج۸، صفحات ۹٤ تا ۹۶؛ ـ ابوالفداء، ج۲، ص۳۸۸ به بعد. ـ و نیز رجوع شود به: Elias 128; Muh, Nazim in der E I, III 296 f. ; Wiet 115, 172 f.

۲ـ در بارهٔ وی رجوع شود به: Krymskyj I 111 - 114.

۳ـ مسعودی (مروج)، ج۹، ص۳۰ به بعد؛ ـ ابن الاثیر، ج۸، ص۹۶.

٤ ـ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص۲۱۷ به بعد؛ ـ ابن الاثیر، ج۸، ص۱۰۵.

نیز به تسخیر تمام استان جبال[1] توفیق یافت . بدین ترتیب فرزندان سلحشور و رزم آرای دیلم بر اوضاع مسلط شدند و در برابر آنان در مغرب و جنوب ایران حریف همطراز دیگری وجود نداشت و دیگر کسی نبود که حتی از پیشروی آنان برضد دولت خلفا در بین النهرین جلوگیری کند : یعنی برضد دولتی که در نتیجهٔ جنگ با قرامطه که پیاپی شورش می کردند و هم در اثر لشکر کشی مداوم به ایالات مختلف ، ضعیف شده بود . با این وضع سرنوشت آیندهٔ بغداد تعیین شده بود . اما با تمام احوال برای خلفا این خود سعادتی بود که به جای مرداویج ، یعنی آن مرد متعصب میهن پرست ایرانی با آن برنامهٔ تنظیم شده و بدین جهت سرسخت ولایتغیّر ، اکنون آل بویه بین النهرین را تصرف کردند ؛ زیرا اگرچه ایشان شیعی مذهب بودند، ولی اطلاعات آنان اندك بود و بدین جهت باهر محیطی می ساختند . از این رو ، باوجود اینکه بارسیادت آل بویه شانهٔ امیر مؤمنان را سخت می فشرد با این وصف این مقهوریّت به منزلهٔ انقراض دولت عباسیان محسوب نمی شد .

یکی از شرایط این تحولات در دورهٔ ده سالهٔ آیندهٔ ایران افزایش و توسعهٔ قدرت آل بویه بود . برادر سوم ، معزالدوله ، احمد که تا این زمان سرزمینی در اختیار نداشت توانست در این بین با کمك دو برادر دیگر خود ایالت کرمان را تصرف کند و قشون ماکان و سامانیان را از آنجا براند و ساکنان کوهستانی (قُفص و بلوچ) را تحت انقیاد خود درآورد . معزالدوله پس از شورشی که با عدم موفقیت روبرو شد و در ضمن آن ، دست چپش قطع گردید با برادران خود آشتی کرد (۹۳۶ میلادی مطابق ۳۲۴ هجری)[2] . با فراهم شدن این مقدمات، در این موقع که دیگر

۱ــ ابن الاثیر ، ج ۸ ، ص ۹۶ به بعد ؛ ــ ونیز مراجعه شود به : عوفی (جوامع الحکایات) ، ص ۱۵۳ ، شمارهٔ ۳٤٤ .

۲ــ ابن مسکویه (تجارب الامم) ، ج ۱ ، ص ۳۵۲ به بعد ؛ ــ ابن الاثیر ، ج ۸ ، ص ۱۰٤ .

آل بویه از پشت سر مطمئن بودند، به تحریک و تشویق وزیری که از بین النهرین گریخته بود، جرأت کردند به سوی خوزستان پیشروی کنند. البته تا وقتی احمد (که مدتی در اصطخر پایداری می کرد) تنها مـی جنگید، به موفقیّتهای بزرگی نایل نگشت و بلکه «بجکم»[1] فرمانده ترک آن ایالت توانست قسمت شمال غربی آن سرزمین را در تحت قدرت بگیرد و مدت طویلی از اینکه آل بویه از عسکر مکرم تجاوز کنند، جلوگیری نماید. بدین سبب احمد مصمم شد کـه از برادرش علی کمك بطلبد. نتیجهٔ این اقدام، بسیار بزرگ و مهم بود؛ اهواز پایتخت خوزستان به دست وی افتاد، و «بجکم ترك» تازه در واسط توانست قوای خـود را برای مقاومت تـازه‌ای جمع آوری کند (۹۳۸ میلادی مطابق ۳۲٦ هجری)،[2] با این پی گیری سرانجام دروازهٔ ورود به بین النهرین سفلی به روی آل بویه گشوده شد.

در این موقع لازم می نمود که جبهه از طرف جلو نیز مانند پشت سر تأمین گردد؛ زیرا در این بین یکی از سرداران ملازم وشمگیر به نام لشکری که برای گرفتن آذربایجان از دست کردی به نام دیسم بن ابراهیم شاذلویه (از اطرافیان یوسف بن ابی الساج) می کوشید، توانست در نتیجهٔ حمایت وشمگیر به مقصود خود توفیق یابد، ولی همین پیشرفت، در ارمنستان به سقوط وی منجر گشت[3]. وشمگیر نیز در اثر سقوط این رقیب، تا آن اندازه نیرومند گردید کـه جرأت

۱ــ ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۱، صفحات ۳۳۹ تا ۳٤۹؛ ــ ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۰۸؛ــ ابوالفداء، ج ۲، ص ٤۰۲؛ ــ و نیز: Karl V. Zetterstéen in der E I, I 716 f.

۲ــ ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۱، ص ۳۵۳ و ۳۷۸ تا ۳۸۲ و ٤۱۰ به بعد؛ ــ صولی (اخبار الراضی والمتقی)، ص ۸۹ و ۱۳٤ به بعد (=صولی ــ فهرست: ۹۱، ص ۷۷)؛ ــ عوفی (جوامع الحکایات)، ص ۱٦۵، شمارهٔ ٦۷۵؛ ــ ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۰۹ به بعد؛ و نیز: Elias 129.

۳ــ ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۱، صفحات ۳۹۸ تا ٤۰٤؛ ــ ابن الاثیر، ج ۸؛ ص ۱۱۳؛ و نیز: Thomas Arc. 243; Ross, Dyn. 212; Canard Hamd I 627/32.

کرد بر ضد رکن‌الدوله (حسن) در اصفهان بجنگد و ویرا واقعاً از شهر براند، چنانکه قلعهٔ الموت نیز به‌دست وی افتاد.[1]

در این اثنا حاکم جدید سامانیان درخراسان به نام ابوعلی بن محتاج از جاده‌های فرعی و بی‌سر و صدا تا نزدیك شهر گرگان پیش‌رفت و ماکان بن کاکی را که از اطاعت سامانیان سر پیچیده بود به عقب‌نشینی به‌مازندران ناگزیر ساخت (دراواخر تابستان ۹۴۰ میلادی مطابق اواخر سال ۳۲۸ هجری). ابوعلی از آنجا ازطرف وشمگیر به‌جنگ آل‌بویه تحریك گشت وسه‌ماه بعداز آن (۲۴ دسامبر ۹۴۰ میلادی مطابق ۲۱ ربیع‌الاول ۳۲۹ هجری) در اسحاق‌آباد نزدیك دامغان کشته‌شد.[2]

این دوحادثه یعنی تسخیر اصفهان ازطرف وشمگیر وحملهٔ سامانیان به جانب‌مغرب سبب‌شد که آل‌بویه که ازجانب بین‌النهرین درحوالی اهوازمکرر دچار حملهٔ لشکریان خلیفه می‌شدند[3] از یك پیشروی سریعی درشمال بازبمانند. فقط حسن توانست اصفهان‌را (درموقعی که وشمگیر به اتفاق ابوعلی با ماکان درجنگ بود) دوباره تسخیر کند،[4] اما برعکس، همدان‌مانند تقریباً تمام جبال و کردستان دردست ابوعلی یعنی عملاً در قلمرو قدرت‌سامانیان بود و آل بویه هنوز ازحمله‌به این سلسله بیم داشتند. تصرف گرگان ونواحی قومس‌ازطرف یکی از نوه‌های[5] ماکان مقتول به نام حسن‌بن پیروزان که پس از مبارزه با

۱ـ ابن‌مسکویه (تجارب‌الامم)، ج۱، ص۴۱۱؛ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۱۱۵؛ در موردسکه‌های دیسم رجوع کنید به: « Epigrafika Vosloka », X (1955, S. 14 - 37)

۲ـ ابن مسکویه (تجارب‌الامم)، ج۲، صفحات۳تا۶؛ ــ ابن‌اسفندیار (تاریخ طبرستان)،ص۲۱۹؛ ــ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص۳۱؛ ــ صولی (فهرست:۹۱)، ج۲، ص۱۷ یا پاورقی‌شمارهٔ ۴؛ــ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۱۱۶ و۱۱۹؛ ــ ونیز: Elias 130.

۳ـ ابن‌الاثیر، ج ۸، ص۱۱۶ به‌بعد.

۴ـ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۱۱۶.

۵ـ بنا به‌نقل ابن‌مسکویه «پسر عمو» وبه‌عقیدهٔ Zambaur، عموی ماکان بوده است.

وشمگیر صورت گرفت و نیز از دست رفتن ری که آخرین بار به دست وشمگیر[۱] تسخیر شده بود، وشمگیر را مجبور ساخت در ساریه (ساری) به اطاعت سامانیان در آید.[۲] این واقعه در زمانی بود که پس از کناره گیری نصر دوم سامانی از تخت و تاج (۳۱ مه ۹۴۲ میلادی مطابق ۱۲ رمضان ۳۳۰ هجری) و مرگ وی (به مرض سل، دهم آوریل ۹۴۳ - شعبان ۳۳۱ هجری)[۳] پسر او نوح اول در ماههای بعد کاملاً طبیعی و بدون وقوع حوادث معتنابهی و نیز بدون استجازه از خلیفه بر اریکهٔ سلطنت جلوس کرد.[۴] وزیر کاردان وی ابوالفضل محمد بن احمد سلمی عالمی روحانی و فقیه بود که تا مدتی بدون عنوان وزارت خدمت می کرد. با چنین وضعی این سلسله قدوم وشمگیر را که اکنون به آنان ملحق شده و مورد اعتمادشان قرار گرفته بود، به عنوان پیشتازی جنگجو بر ضد آل بویه گرامی داشت.

با تصرف ری نخستین حملهٔ غیر مستقیم آل بویه بر ضد سامانیان آغاز گردید و رکن الدوله (حسن) به زودی شهر را به تصرف در آورد و وشمگیر را (که در این موقع تیول دار سامانیان بود) به عقب نشینی به جانب خراسان ناگزیر ساخت (اوایل ژوئن ۹۴۳ میلادی برابر رمضان ۳۳۱ هجری).[۵] بعد از آنکه

۱ــ ابن الاثیر ج ۸، ص ۱۲۷؛ صولی (اخبار الراضی والمتقی، فهرست: ۹۰)، ص ۲۳۱ (فهرست: ۹۱، ج ۲ ص ۶۲). ۲ــ ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۲، ص ۷ به بعد؛ ــ صولی (فهرست: ۹۰)؛ ص ۱۹۷؛ ــ ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۲۶. ۳ــ نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۹۴، ولی گردیزی (زین الاخبار)، ص ۳۲، از جمادی الاخری سخن می گوید. ٤ــ گردیزی (زین الاخبار)، ص ۳۲؛ ــ صولی (فهرست: ۹۰) ص ۲۳۷ و ۲۸٤؛ ــ ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۳۰ به بعد؛ ــ مستوفی (تاریخ گزیده)، ص ۳۸۳. ــ طغیان مرد نامداری در خوارزم به زودی به کمك ترکان سرکوبی شد: ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۳۵؛ ــ نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۹٤ به بعد؛ ــ مجلهٔ یادگار سال سوم شمارهٔ ۱۰، ۱۳٤۵، ــ و نیز: Karl V. Zetterstéen in der E I, III 1025 f.; Barthold, Turk. 246 - 249; Oliver 96 f. ۵ــ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، صفحات ۲۱۹ تا ۲۲۲؛ + ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۲۷؛ ــ ابن خلکان (فهرست: ۱۱۳)، ج ۲، ص ۱۱۰ به بعد، شمارهٔ ۱۷۵.

کوشش وشمگیر برای پس گرفتن ری به دستور سامانیان (سال ۹۴۴/۹۴۵ میلادی برابر ۳۳۳ هجری)[1] به ثمر نرسید ، به اتفاق ابوعلی گرگان را برای سامانیان تسخیر کرد[2] . مقارن با این زمان در آذربایجان قدرت دست بدست می گشت : بدین معنی که فرماندار آنجا به نام دیسم ،[3] پسر یکی از سران کرد و تربیت شدهٔ عقاید خوارج ، مورد حملهٔ فرماندار شیعی قلعهٔ شمیران (حومهٔ طارم در گیلان) به نام مرزبان بن محمد بن مسافر[4] قرار گرفت و ناچار شد به جانب ارمنستان واردبیل فرار کند و چون سربازان دیلمی سپاه وی و نیز یك قسمت ازسربازان کرد او به دشمن که نیزسربازان دیلمی دراختیار داشت پیوستند دیسم سرانجام مجبور به تسلیم شد و زندانی گشت[5] و بدین ترتیب موقعیت جدیدی نصیب دیلمیان وشیعیان گردید ، که هرچند مستقیماً به نفع آل بویه نبود لیکن از نظر جلوگیری ازپیشرفت سامانیان به جانب مغرب بطور اساسی نافع بود . ـ همین مرزبان بود که درسال ۹۴۴ میلادی ازپیشروی روسیان (گروه وارگها از نُرمانان) که با کشتی ازدریای خزر و رود کُر تا بردعه(بردع) انجام گرفت (باوجود مداخلهٔ حمدانیان) جلوگیری نمود .[6] البته روسیان که در آن موقع با

۱ـ ابن‌الاثیر ، ج۸ ، ص۱۴۶ . ۲ـ ابن‌الاثیر ، ج۸ ، ص۱۴۶ . ۳ـ کسروی (شهریاران گمنام) ، ج۱ ، ص۵۸ تا ۶۳ ـ رجوع کنید به صفحات قبل . ۴ـ رجوع کنید به: Minorsky, Canc. IV 514/529. ۵ـ ابن‌مسکویه (تجارب‌الامم) ، ج۲ ، صفحات ۳۱ تا ۳۷ ؛ ـ صولی (فهرست : ۹۰) ، ص۲۳۲ (انتصاب یك والی حمدانی از طرف خلیفه برای ارمنستان وآذربایجان) ؛ ـ ابن‌الاثیر ، ج۸ ، ص۱۲۵ به بعد ؛ ـ صولی(فهرست:۹۱) ، ج۲ ، ص۶۲ ؛ ـ کسروی (شهریاران گمنام) ، ج۱ ، صفحات ۴۱ تا ۴۳ و ۶۳ تا ۷۰ وج۲ ، ص۳۶ به بعد. و نیز : H. F. Amedroz : The Sallari and Rawwadi rulers of Aderbaïdjan, im JRAS 1909, S. 174-176; Clément Hurat : Les Mosafirides de l' Adherbaïdjan in der Browne-Festschrift (wie S. 98 Anm. 10) S. 228; Zambaur 180; Vladimir Minorsky in der E I, III 803(s. Musàfiriden) ; Canard, Hamd. I. 454/462)

۶ـ ادعای مبنی براینکه این‌واقعه درمراغه اتفاق افتاده(رجوع‌شود به ابن مسکویه طبق‌پاورقی قبل) ناشی‌ازتحریف کلمهٔ «بردعه» (بردع) به مراغه می‌باشد . رجوع شود به‌کسروی (شهریاران گمنام) ، ج۱ ، صفحات ۷۰ تا ۸۳ ونیز به : David Samuel Margoliouth, im « Gibb Memorial Seris» (VI 100); Dorn, Schirw. 547 f.

بیماری مسری ومهلکی دست به گریبان شده بودند توانستند در آخرین لحظه با غنایم فراوان به وسیلهٔ کشتی فرار کنند.[۱]

۱ــ ابن‌حوقل (چاپ لایپزیک ۱۹۳۸) ، ص۳۳۶ ؛ ــ ابن‌الاثیر ، ج۸ ، ص ۱۳۴ به‌بعد ؛ ــ ابوالفداء (فهرست : ۱۳۸) ، ج۲ ، ص۴۲۶ ؛ ونیز ابن‌مسکویه (تجارب‌الامم) ، ج۲ ، صفحات ۶۲ تا ۶۷ با توضیحات محقق ذیل: Aleksandr Jur' evič Jakubovskij im «Vizantijskij Vremennik» XXIV, 1926, S. 63 - 92. رجوع کنید نیز به : (با منابع مذکور در آنجا) Melgunof 63, Anm. 2 bis 4

آل‌بویه در اوج قدرت خویش

با در نظر گرفتن تثبیت مجدّد موقعیت قدرت سامانیان - چنانچه درست در همان موقع ابوعلی بن محتاج توانست به‌مأموریت از طرف این سلسله شهر ری را از آل بویه پس بگیرد - ظاهراً نزدیک بود، با وجود اختلافی که میان همین ابوعلی و نوح اول بپاخاست (که با تصرف همدان و نهاوند و دینور به دست این شورشی - ابوعلی محتاج - پایان یافت)، بساط سلطنت آل بویه به زودی برچیده شود، ولی این خطر در سال ۹۴۵ میلادی (۳۳۳ هجری) مرتفع گشت، یعنی در سالی که احمد (معزالدوله) موفق شد از جنوب غربی ایران (یعنی از حیطهٔ قدرت بلامنازع خود) ابتدا به سوی واسط (۵ مارس ۹۴۵ میلادی برابر سی‌ام رجب ۳۳۳ هجری) و سپس به طرف بغداد پیش‌رفته در اواسط دسامبر آن سال[1] این فرمانروای شیعی به‌آنجا وارد شود. بدین ترتیب برای اوّلین بار یکی از سلسله‌های اسلامی که در ایران به وجود آمده بود موفق شد بین‌النهرین را نیز تحت تسلّط خود درآورد. چیزی که بود چون اینان خاندانی شیعی بودند تسلطشان برای خلیفه چندان مطبوع نمی‌نمود، ولی فقط با عزل خلیفه المستکفی

۱- روز یازدهم جمادی‌الاولی، سال ۳۳۴ هجری که برابر با ۱۹ دسامبر ۹۴۵ روز جمعه بوده است نه یکشنبه. - فهرستی از امرای آل بویه در بین‌النهرین در کتاب ذیل دیده می‌شود: Zambaur 9.

و نصب المطیع (که دشمن مستکفی بود) به جای او (۲۹ ژانویهٔ ۹۴۶ میلادی برابر ۲۲ جمادی الاخری ۳۳۴ هجری) توافق عباسیان نیز حاصل گشت.[1] با این حساب این سه برادر دیلمی فقط در حدود ۱۲ سال وقت لازم داشتند تا توانستند حکومت خودرا به این طریق مستقر سازند. هرچند در فراز و نشیب انقلاباتی که برسر کسب قدرت برپا بود تثبیت سیادت ایشان در شمال ایران میسّر نمی‌شد واگرچه ایشان نمی‌توانستند درمقابل سامانیان قدرت مطلقی به دست بیاورند، ولی با این وصف جنوب غربی ایران (فارس و خوزستان) همچنان محکم در دست ایشان باقی بود. به‌علاوه، وظیفهٔ مراقبت از خلافت برای آنها امکانات جدیدی که تا آن زمان ناشناخته بود، فراهم ساخت: یعنی امکانات نفوذلااقل غیرمستقیمی درمناطقی که (ولومثل سامانیان بطور غیر دلخواه) باخلفا ارتباط داشتند ودرتحت سلطهٔ آنان بودند؛ چه اینکه تازه خود خلفا درتحت قدرت آل بویه قرارداشتند.

وضع آل بویه در بین‌النهرین و کشمکشهای سیاسی آنها باحمدانیان در سوریه و شمال بین‌النهرین[2] و همچنین مبارزات داخلی در آنجا و در سرحدات عربی موضوع بحث ما نیست، ولی از نظر تحوّل وتکامل ایران این نکته فوق‌العاده اهمّیت داشت که (هما نطوری که سابقاً بغداد به ایران حکومت می کرد) دراین موقع تا حدی ایران مناطق عرب نشین اطراف فرات و دجله را تحت نفوذ خود درآورده بود. درهردو دوره، همزیستی دو کشور درتحت حکومت یك دولت واحد

۱ــ ابن‌مسکویه (تجارب الامم)، ج ۲، صفحات ۸۴ تا ۸۶؛ ــ صولی (فهرست: ۹۱) ص ۲۶۲ به بعد؛ ابن الاثیر، ج ۸، صفحات ۱۴۶ تا ۱۴۸؛ ــ مستوفی (تاریخ گزیده)، ص ۳۵۱؛ ــ ابن خلکان (فهرست: ۱۱۳)، ج ۱، ص ۹۸ به بعد (شمارهٔ ۷۱)؛ ــ ونیز: Elias 131.

۲ــ رجوع کنید به: عوفی (جوامع الحکایات)، ص ۲۴۳، شمارهٔ ۱۹۱۸ ونیز:
Canard, Hamd. I 507 - 536.

منجر به پیدایش آثاری از لحاظ فرهنگی واداری واقتصادی گشت : با این فرق که در این دورهٔ دوم یعنی در دورهٔ آل‌بویه ، بیش از صد و پنجاه سالهٔ قبل از آن ، نفوذ فکری شرق برغرب (یعنی نفوذ فکر ایران برروی اسلامی که از طرف عرب به ایران آمده بود) جایگزین نفوذ فکرغرب بر شرق (نفوذ اسلام بر ایران. م) گشته بود.

از نظر نظامی ، شورش فوق العاده خطرناك ابوعلی بر ضد نوح اول ، پیشروی آل‌بویه را در بین‌النهرین حمایت کرد :[1] روابط نوح و ابوعلی به‌واسطهٔ بدبینی متقابل به وخامت گرایید ودراین موقع ابوعلی باعموی نوح اول یعنی ابراهیم بن احمد که در موصل می‌زیست متحد گردید و به اتفاق یکدیگر موفق شدند طی حملهٔ شدیدی از آوریل ۹۴۶ (۳۳۳هجری) تا ژانویهٔ ۹۴۷ میلادی (۳۳۴هجری) از راه همدان و ری و نیشابور و مرو ، تا بخارا پیشروی کنند؛ ولی بین این دو متحد نفاق افتاد و این نفاق از طرفی سبب آشتی شاهزادهٔ سامانی با برادرزادهٔ خویش نوح گردید ، و از طرف دیگر ابوعلی را مجبور ساخت که بخارا را تسلیم کند (۳/۲۶ تا ٤/٢٤ سال ۹۴۷ میلادی برابر رمضان ۳۳٤) و برادرش فضل نیز ناگزیر شد خود را تسلیم قشون سامانیان سازد و به‌خدمت آنان در آید.[2]

نوح سامانی در این موقع دوباره آرامش خاطر یافت و توانست به تنظیم اوضاع خراسان بیندیشد و پس از پیکارهای محلی ممتدّی بین بلخ و ترمذ و چغانیان ، ابوعلی را (در ۹۴۸/۱۲/۶ تا ۹۴۹/۱/۳ برابر جمادی‌الاخری ۳۳۷ هجری) وادار به تسلیم سازد . ابوعلی یکی از پسران خود را به‌عنوان گروگان

۱ـ رجوع کنید به آغاز این فصل . ۲ـ ابن‌مسکویه (تجارب‌الامم) ج ۲ ، صفحات ۱۰۰ تا ۱۰۳ ؛ ـ گردیزی (زین‌الاخبار) صفحات ۳۳ تا ۳۶ ؛ ـ بطور عمومی در مورد آل‌بویه رجوع کنید به : Siddiqi, II, 109 - 126 و در مورد سامانیان به‌همین کتاب صفحات ۲۶۰ تا ۲۶۸ .

به خدمت نوح فرستاد و بدین ترتیب مورد عفو واقع گشت ودوباره در بهارسال ۹۵۲ (۳۴۱ هجری) ۲سال فرمانروایی نیشابور را یافت[۱]؛ ولی با این وصف دیگر قدرتش در هم شکسته شده بود. در نتیجهٔ این جنگها امکان اینکه سامانیان دراین سالهای حساس به‌مبارزهٔ آل بویه قیام کنند از دست رفته بود؛ و عماد-الدوله توانست در آن موقع ری را ازایشان پس بگیرد.[۲] اما در مقابل نیز، آل بویه باوجود لشکرکشیهای مکرر (پائیز ۹۴۷[۳] و سال ۹۵۲/۹۵۳=۳۴۱ و ۹۵۳/۹۵۴=۳۴۲ و۹۵۴/۹۵۵=۳۴۳- ۲/۹/ تا ۱۰/۳/۹۶۲ میلادی = ۳۵۱)[٤] نتوانستند وشمگیر بن زیار را که متحد باوفای سامانیان بود از سر زمین خود یعنی مازندران و گرگان برانند. یعنی اگرچه این حکمران هربارمجبور به فرار می‌شد، ولی هردفعه نیز می‌توانست به سرزمینهای مجاور (خراسان یا گیلان) بگریزد وپس از خروج قشون آل بویه دوباره به‌مقرخود مراجعت کند. تازه درسال ۹۶۶ میلادی (۳۵۵هجری) - پس ازاینکه طاهردوم صفاری‌سیستانی به گرگان[۵] وارد شد - در ضمن‌اینکه سامانیان برای لشکرکشی برضد آل بویه تدارک می‌دیدند، وشمگیرطی قیام داخلی ازسیادت افتاد و به‌وسیلهٔ ابوعبدالله احمدبن داعی‌اخراج گردید[۶] و به زودی پس از آن در اثر سقوط وی از اسب (یادراثر زخمی که هنگام شکار ازطرف خوک نری به وی رسیده بود) در

۱- گردیزی (زین‌الاخبار)، ص۳۶ به‌بعد؛ - ابن‌الاثیر، ج۸، ص۱۶۳ و ۱۶۷. ۲- ابن مسکویه (تجارب‌الامم)، ج۲، ص۱۱۵ و ۱۱۷ به‌بعد؛ - گردیزی (زین‌الاخبار) ص ۳۸؛ - ابن‌الاثیر، ج۸، صفحات ۱۵۱ تا ۱۵۳ و ۱۵٤. ۳- ربیع‌الاول سال ۳۳٦ هجری برابراست با ۹/۲۰ تا ۱۹/۱۰/۹٤۷ میلادی. ٤- ابن مسکویه (تجارب‌الامم)، ج۲، ص۱۲۰ و ۱۹۰ به بعد؛ - گردیزی (زین‌الاخبار)، ص ٤۰؛ - ابن‌الاثیر، ج۸، ص ۱۵۷ به بعد و ۱۶۳/۱۶۷/۱۶۹/۱۷۹. ۵- تاریخ سیستان، صفحات ۳۲۹ تا ۳۳۲ با ذیل‌صفحهٔ ۳۲۹؛ از این لشکرکشی که به زیان سامانیان بوده، در منابع دیگر ذکری به‌میان نمی‌آید؛ شاید عمداً سکوت شده است. ٦- ابن‌الاثیر، ج۸، ص۱۸۹.

روز ۷ دسامبر ۹۶۷ میلادی برابر اول محرم ۳۵۷ هجری[۱] در گـذشت . احمد موقتاً دربرابرسایر رقبای علوی توانست در سال ۹۶۹ میلادی خودرا باموفقیت مستقرسازد.[۲]

به موجب تمام این حوادث و به‌موجب سر کوبی قیام محمدبن عبدالرزاق درطوس (سال ۹۴۸/۹۴۷ میلادی برابر ۳۳۶ هجری)[۳] که حملهٔ آل بویه را غیرممکن ساخت، ثابت شد که دولت سامانیان ، به سرزمین ماوراءالنهر وخراسان (و تیولداری گـرگـان و مـازندران) محدود مـانده است ؛ زیرا پیشرویهای خراسانیان به سوی همدان و اصفهان در سال ۹۵۱/۹۵۰ (۳۳۹ هجری) وبه‌طرف اصفهان و ری درسال ۹۵۵ (برابر ۳۴۴ هجری) و همچنین به سمت ری در سال ۹۶۶ میلادی (برابر ۳۵۵) بی‌نتیجه ماند.[۴] محمد نامبرده که بعد ازقبول اطاعت در طوس مانده بود پس از اسارت مرزبان فرمانروای آذربایجان که‌ازخاندان سالاریان بود، بیهوده می کوشید تـا از آنجا بـه کمك قشون آل بـویه درسال ۹۴۸ر۹۴۹میلادی(۳۳۷هجری)و۹۴۹ر۹۵۰ (۳۳۸هجری)در مقابل خویشاوندان مرزبان ورئیس قبیلهٔ کردان ، دیسم ، خود را مستقروتثبیت کند،[۵] اما خود این دیسم درسال۹۵۳ر۹۵۴میلادی (۳۴۲هجری)ناگزیرشد ازبرابر مرزبان‌مذکور (مرزبان‌اوّل) که از زندان گریخته بود بگریزد ، ازطرف ارمنستان وازجانب معزالدوله ، از عراق ، به وی کمك مؤثری نشد به طوری کـه در ضمن کوشش

۱ـ ابن مسکویه (تجارب‌الامم) ، ج۲ ، ص۲۲۲ به‌بعد ؛ ـ ابن‌اسفندیار (تاریخ طبرستان) ، ص۱۲۵ ؛ ـ گردیزی (زین‌الاخبار) ، ص۴۵ (بنا به‌نقل وی ، دراثر حملهٔ خوك نر) ؛ ـ ابن‌الاثیر ، ج۸ ، ص۱۹۰ به‌بعد . ۲ـ ابن‌الاثیر،ج۸،ص۱۹۸ به‌بعد . ۳ـ ابن‌الاثیر، ج۸ ، ص۱۵۵ . ۴ـ ابن مسکویه (تجارب‌الامم) ، ج۲ ، ص۱۳۲ به‌بعد ، وصفحات۱۳۷ تا۱۴۳ و۱۵۴ به‌بعد ، وصفحات۱۵۹ تا۱۶۱ و۲۲۲ تا۲۲۸ ؛ ـ ابن‌الاثیر ، ج۸ ، صفحات۱۶۱ تا۱۶۳ و۱۶۹ و۱۸۸ . و نیز : Wiet 173 f ۵ـ ابن مسکویه (تجارب‌الامم) ، ج۲ ، صفحات۱۳۳ تا۱۳۵ ؛ ـ ابن‌الاثیر،ج۸ ، ص۱۵۸ به‌بعد؛ـ کسروی (شهریاران گمنام)،ج۳،ص۸ .

مجدد برای کسب قدرت از دست رفته ، به‌اسارت افتاد و فاتحین اورا کور کردند و سپس به قتل رسانندند.[۱] مرزبان نیز در رمضان ۳۴۶ (برابر با ۱۱ر۲۶ تا ۲۵ر۱۲ر۹۵۷ میلادی) با عنوان فرمانروای آذربایجان در گذشت و جانشینی[۲] وی به برادرش وهسوذان اول و پسرش (پسر مرزبان) جَستان اول (یا جُستان؟) رسید. همینکه جستان در سال ۹۶۰ (برابر ۳۴۹ هجری) بافرمانروای ارمنستان اختلاف پیدا کرد ویکی ازعلویان نیز درصدد دخالت در این کشمکش بر آمد وهسوذان توانست خودرا به عنوان فرمانروای این منطقه تثبیت کند[۳] و در سال ۹۶۶ میلادی (۳۵۵ هجری) درمقابل برادر زادهٔ دیگرش مدعی حکومت‌شود.[۴]

موقعیت آل بویه از هیچیك ازاین آشفتگی‌های شمال‌شرقی ایران لطمه‌ای ندید وهمچنانکه موفقیتهای خویش را تااین زمان مدیون اتحادواتفاق خویش بودند ، درآینده نیز به همین علّت موقعیّت آنان به استحکام خود باقی ماند. هنگام مرگ عمادالدوله در روز ۱۱ نوامبر ۹۴۶ میلادی (۱۶ جمادی‌الاولی ۳۳۸

۱ــ ابن‌الاثیر، ج ۸ ، صفحات ۱۶۵ تا ۱۶۷ ؛ ــ کسروی (شهریاران گمنام) ، ج ۱ ، صفحات ۸۳ تا ۱۱۰ ؛ ــ و نیز : Vlad. Minorsky in der E I, III 803 f. ; Schwarz VI 700.

۲ــ ابن مسکویه (تجارب‌الامم) ، ج ۲ ، ص ۱۶۶ به بعد ؛ ــ ابن‌حوقل (چاپ اول) ، صفحات ۲۵۱ تا ۲۵۵ ؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ۸ ، ص ۱۷۲ و نیز : Justi, Namb. 341 Iks. (Nr. 4) und S. 114 Iks. (Nr. 4) ; Ross, Dyn. 342 (با شجرهٔ انساب شمارهٔ ۲)

۳ــ ابن‌الاثیر، ج ۸، ص ۱۷۴ به بعد ؛ ــ کسروی (شهریاران گمنام) ، ج ۱ ، صفحات ۴۴ تا ۴۸ و ج ۲ ، ص ۳۷ و ۳۹ .

۴ــ ابن مسکویه (تجارب‌الامم) ، ج ۲ ، ص ۱۳۶ وصفحات ۱۴۳ تا ۱۵۴ و ۱۵۶ به بعد؛ ــ ابن‌الاثیر ج ۸ ، ص ۱۸۷ . ــ نام این برادرزادهٔ دوم ، ابراهیم بن مرزبان است که پس از شکست ، به‌ری پیش رکن‌الدوله رفت . ــ اهتمام به برگشت از آنجا به‌عدم موفقیت منتهی شد : ابن‌الاثیر ، ج ۸ ، ص ۱۸۸ به بعد ؛ ــ رجوع کنید به : Ross, Dyn. 212-215 (dazu JRAS 1924, S. 617-619);Clément Huart:Les Mosàfrides de l' Adharbaïdjan, in «A Volume ... presented to E. G. Browne» , Cambridge 1922, S. 229-256; Richard Vasmer: Zur Chronologie der Gastàniden und Sallàriden, in den «Islamica» III(1927), S. 168-186; Rabino, Dyn. loc. 308-313.

هجری؟)[1] در شیراز ، بموجب خواستهٔاو برادرزاده‌اش عضدالدوله پنا(ه)خسرو (فنا خسرو) وارث حکومت وی در فارس گشت .[2] عضدالدوله ــ که بصیرترین و لایقترین وفعالترین تمام فرمانروایان آل بویه بود ــ بی آنکه اختیارات خویشاوندان خویش ، مخصوصاً پدرخود رکن‌الدوله را تا زمان مرگ او در محرّم۳۶۶[3] (۳۰ر۸ تا ۲۸ر۹ر۹۷۶ میلادی) بیش ازآنچه که در خور بود ، محدود سازد، به‌زودی به‌عنوان صدرخاندان آل بویه‌شناخته‌شد . وبدین ترتیب استقرار و استحکام قطعی[4] حکومت آل بویه و نظم سازمان داخلی آن را باید مرهون کاردانی این فرمانروا دانست تابجایی که این سلسله در نتیجهٔ مساعی‌وی به‌اوج قدرت‌و اعتلای خود نایل آمد .

این حالت در وضع دولت سامانیان پس ازمرگ نوح اول امیر ممدوح (دوشنبه ۲۸ اوت ۹۵۴ میلادی برابر با ۲۶ ربیع‌الاول۳۴۳ هجری[5]) و بعداز وفات پسر وجانشین وی ، عبدالملك اول ، روز پنجشنبه یازدهم شوّال (برابر با ۲۰ نوامبر ۹۶۱)[6] با وجود وزارت بلعمی جوان (۳۵۰ تا ۳۶۳ هجری برابر ۹۶۱ تا۹۷٤ میلادی)[7] به‌زودی مؤثر افتاد . اما بدون تردید تنها افزایش قدرت

۱ـ بنا به‌نقل ابن‌الاثیر(ج۸ ، ص۱۵۹ به‌بعد) مرگ وی در جمادی‌الاخری‌سال ۳۳۸ برابر با ۱۱/۲٦تا۲٤/۱۲/۹٤۹بوده است . ۲ـ نکبی (فهرست:۱۲۵)،ص۱۲۳ به‌بعد؛ابن‌خلکان (فهرست: ۱۱۳) ، ج ۵ ، ص۸۰ ؛ ـ M. Seligsohn in der E I, I 151 f. ; - Bowen in E I², I 211 F. (با تاریخ غلط) Elias 132; - Zark. 31 (عضدالدوله در روزپنجم‌ذوالقعده سال۳۲٤هجری متولدگشته است). ۳ـ ابن‌الاثیر، ج۸ ، ص۲۲۱ ؛ ـ ونیز : Browne, Isf. 665; Cohen, Corr. 88 F. ٤ـ شورشهای کوچك (مثلاً ۳٤۵هجری= ۹۵٦/۹۵۷میلادی) در اهواز و واسط به‌آسانی سرکوب شدند : ابن‌الاثیر،ج۸،ص۱۷۰ .

۵ـ گردیزی (زین‌الاخبار،ص۳۹) ، ربیع‌الثانی برابربا۲/۱۱تا۳۰/۱۱/۹۵٤را ذکرمی کند.

٦ـ نرشخی (تاریخ بخارا) ، ص۹۵ به‌بعد ؛ ـ ابن‌مسکویه (تجارب‌الامم) ج۲، ص۱۵۷،۱٦۱ و۱۸۹؛ـ سمعانی (کتاب‌الانساب)،ص ۹۰،ـ گردیزی ، صفحات ۳۹تا٤۲ ؛ ـ مستوفی (تاریخ گزیده) ، ص۳۸٤ به‌بعد ؛ ـ سیاست‌نامه ، صفحات۹۸تا۱۰۸؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۸،ص۱۷٦ .

۷ـ گردیزی (زین‌الاخبار) ، ص٤٦؛ ـ عوفی(جوامع‌الحکایات) ، ص۲۰٦ ، شمارهٔ۱٤۵۰ ؛ ـ ونیز : Wilh. Barthold in der E I, I 638 f.

آل بویه وامتناع ایشان از پرداخت باج[۱] سبب این امر نبود، بلکه ازاین گذشته سبب آن ـ در جنب تبلیغات روزافزون اسماعیلیه[۲] و بیماری جهانگیر وبـا[۳] ـ سر کشی دایم التزاید طبقهٔ دهقانانی بود کـه هنوز در خراسان و ماوراءالنهر سمت رهبری داشتند و فرمانروایان سامانی نـژاد و کم‌قدرت (در وهلهٔ نخست منصور اول ازسال ۳۵۰ تا ۳۶۶ برابر ۹۶۱ تا ۹۷۶ میلادی) در برابر کوشش و تلاشی که آنان برای به دست آوردن استقلال و بیرون آمدن از زیر بار دولت می کردند ، قدرتی نشان نمی‌دادند . یکی ازعلل دیگر ضعف سامـانیان را نیز باید قیام خطرناک یکی از حکام درسیستان (سال ۹۶۵ میلادی برابر ۳۵۴ هجری) به حساب آورد . در این ناحیه نیز چون دسته‌بندیهای داخلی به‌وجود آمده بود ، مبارزات برسرآن ، سالیان درازی بـه طول انجامید[٤] .

بدیهی است کـه رجـال و دهقانـان در آن موقع هنوز احتمـال این را نمی‌دادند که با تضعیف دولت سامانی (که باشکست در مقابل رقیب بلعمی یعنی در مقابل البتکین سردار ناراحت ترک در سال ۹۶۲ کاملاً آشکار گشت)[۵] گور خودرا به دست خویش حفر می کنند؛ زیرا قدرت سلسلهٔ ترک پیوسته رو بـه فزونی می‌رفت و بخصوص همین که قسمت اعظم این قوم به اسلام گروید ، دیگر ترکان به عنوان دشمن دین تلقی نشدند[٦] و حتی کسانی را که در راه اسلام بر

۱ـ عوفی (جوامع‌الحکایات) ، ص۱۷۱، شمارهٔ ۷۸۷ . ۲ـ فهرست ابن‌ندیم ، ص۱۸۸ .
۳ـ ابن‌الاثیر، ج۸ ، ص۱٦۸ به‌بعد . ٤ـ ابن‌حوقل (چاپ اول) ج۲،ص۳٤۸؛ ـ مقدسی (احسن‌التقاسیم) ، ص۳۳۷ به‌بعد ؛ ـ نرشخی(تاریخ بخارا) ، ص ۹٦ به‌بعد ؛ نکبی (فهرست : ۱۲۵) ، ص۱۱۷ به‌بعد ؛ ـ گردیزی (زین‌الاخبار) صفحات ٤۳ تا ٤۷ ؛ ـ ابن‌الاثیر،ج۸،ص۱۸۵ به بعد ، و نیز : Wilh. Barthold in der E I, III 278 f. ; Barthold, Turk 249-252; Oliver 97 f. ; Jakubovskij, Mach 72 f.
۵ـ نکبی (فهرست : ۱۲۵) صفحـات ۱۲۰ تا ۱۲۳ ؛ ـ گردیزی (زین‌الاخبار) ، ص٤۲ به‌بعد ، ـ ابن‌الاثیر ، ج ۸ ، ص۱۷۹ .
٦ـ در سال ۹٦۵ م=۳۵٤ هـ ، هنگام حمله به خزرهـا ، فوجی از سربـازان تـرک بنـا به خواستهٔ خوارزمیان اسلام آوردند تا از حمایت آنها برخوردار گردند : ابن‌الاثیر ، ج ۸ ، ص ۱۸٦ . رجوع کنید به‌فصل « اوج قدرت سامانیان » و فصل « جریان اسلامی شدن ایـران » از همین کتاب و نیز به : Barthold, Vorl. 62-67.

ضدآنها جهاد می کردند ازمرزهای‌خراسان جمع‌آوری نمودند[1] و به زودی‌این سرزمین و ماوراءالنهر به‌صورت غنیمتی به‌تصرف فرمانروایان‌جدیدی از نژاد ترك درآمد.

اگر سامانیان دیگر قدرت فیصلهٔ سیاست خارجی صحیحی را نداشتند، درعوض آل‌بویه پس از استقرار و تثبیت فرمانروایی خویش در شمال غربی ایران، وپس از تنظیم و تنسیق اوضاع بین‌النهرین در سال ۹۶۸ میلادی(۳۵۷ هجری) به‌توسعهٔ قدرت خودتوفیق یافتند. عضدالدوله کرمان را تسخیر کرد.[2] بدین ترتیب که ابتدا درآنجا الیسع پسر ابوعلی نیروی خودرا پس ازمبارزات بسیاری بابرادر ونیز باپدر خویش، ابوعلی محمدبن الیاس که در پایان‌مجبور به استعفا شد (وسرانجام به ری تبعید گردید و در سال ۹۶۷ میلادی مطابق ۳۵۶ درآنجا درگذشت)، مستقر ساخته بود.[3] اما چون او بعداً چندتن از گریختگان صفوف عضدالدوله را پناه داده بود وبرعکس نیزبرخی از رجال وی به‌سوی عضدالدوله روی آورده بودند، عضدالدولهٔ دیلمی نیز از فارس در ۷ر۱۲ر۹۶۷ میلادی تا ۵ر۱ر۹۶۸ (برابر رمضان ۳۵۷ هجری) یعنی در همان موقعی که الیسع به علت پیکاری از کرمان دوربود به این سرزمین حمله کرد و آن‌راپس ازدفع حملهٔ سامانیان در سال ۹۷۰ میلادی (۳۶۰ هجری) به قلمرو خود افزود.[4] در این میان سیستان نیز به اطاعت فرمانروای کل آل بویه درآمد.

۱ــ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۱۸۲ : ۵۰۰۰مجاهد از خراسان به‌جزیره برای مقابله با بیزانسها و ارامنه منتقل‌گردیدند.

۲ــ ابن‌مسکویه، ج۲، صفحات۲۴۹ تا ۲۵۳.

۳ــ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۱۶۸ و ۱۷۰ــ این ابوعلی را با ابوعلی مذکور، سردار سامانی نباید اشتباه‌کرد. نیز رجوع شود به : Clément Huart in der E I, I81 f.

٤ــ الیسع پیش سامانیان رفت و اندکی پس ازآن در خوارزم دراثر مرض معده جان سپرد : ابن‌الاثیر، ج۸، ص۲۱۷.

آبرو واحترام دولت سامانیان درنتیجهٔ این حوادث ودر اثر واقعهٔ اخیر دچار ضربهٔ[1] جدید و سختی گشت. این امر بخصوص وقتی کاملاً آشکار شد که استرداد آن منطقه باوجود تمایلات قفص وبلوچها ـ که علناً برضدعضدالدوله و سردار وی به نام «کور کوز» (ابن‌الاثیر: «کور کیر») قیام کردند ـ با عدم موفقیت[2] روبرو شد. و قبایل قفص (در چهار شنبه ۱۳ دسامبر ۹۷۰ مطابق دهم صفر ۳۶۰ هجری) و بلوچها (روز دوشنبه اول ژانویهٔ ۹۷۲ میلادی مطابق ۱۱ ربیع‌الاول ۳۶۱هجری)[3] سرکوب گشتند وبه اجبار وزور به‌قبول اسلام ناگزیر شدند (تا آنجایی که اطلاع دردست است به استثنای هندوستان این مورد یکی از موارد نادری ازسرزمین مشرق است که اسلام به زور قبولانده شده است). در نتیجه، قسمتی از ملت‌بلوچ ناگزیر مقر قدیمی خودرا در کوهستان ترک نموده به‌جلگه کوچ کردند[4]. وچون هنگام تسخیر کرمان به دست عضدالدوله (۹۷۳ر۹۷٤ میلادی برابر۳۶۳هجری) نیزقیامی که به‌رهبری یك پیشوای بومی آنجا برپا شده‌بود، به عدم موفقیت منجر گشت (۹۷٤ر۹۷۵ میلادی برابر۳۶٤ هجری)[5]، برای مدتی آن سرزمین در تصرف آل‌بویه باقی ماند.

اما در همان هنگام که ـ در نتیجهٔ پیشرفتهای‌بیزانسها به طرف سوریه و فلسطین (مخصوصاً درسال ۹۷۵ میلادی برابر ۳۶٤/ ۳۶۵ هجری)[6]، و بر اثر

۱ـ ابن‌مسکویه (تجارب‌الامم)، صفحات۲۳۲تا۲۳۷؛ـ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۱۹۳ به‌بعد.
۲ـ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۲۰۱. ـ کورکیر پس ازمدت‌کوتاهی از طرف عضدالدوله اسیر شد: منبع مذکور، ص۲۰۳. ۳ـ ابن‌مسکویه (تجارب‌الامم) چنین‌نقل می کند، ولی‌ابن‌الاثیر از۱۹ربیع‌الاول برابر با ۹ژانویهٔ ۹۷۲سخن می گوید. ٤ـ ابن‌مسکویه (تجارب‌الامم)، ج۲، صفحات۲۹۸تا۳۰۱؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۲۰۲ به‌بعد. ۵ ـ ابن مسکویه (تجارب‌الامم)، ج۲، صفحات۳۵۹تا۳۶۱؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۲۱۳. ۶ـ درتحت قیادت‌قیصر: Johannes Tzimiskes. رجوع شود به: Ostrogorsky 210

کشمکشهای مکرر با ایشان درسرحدات آسیای صغیر وهم باترکان یاغی[۱] وبا حمدانیان[۲] درشمال بین‌النهرین، وسرانجام درنتیجهٔ استقرار فاطمیان در مصر (۹۶۹ میلادی برابر ۳۵۸ هجری) وسوریه، قدرت آل‌بویه دربین‌النهرین بسیار ضعیف شده بود، وهمچنین درآن هنگام که ایشان بسبب خراجی که از چند سال پیش ازآن برای خاموش نگاهداشتن سامانیان به آنان می‌پرداختند (سالیانه یکصدوپنجاه هزاردینار)[۳] ازلحاظ مالی نیزدچارضعف گردیده‌بودند، درمغرب ایران پایگاه فرمانروایی جدیدی بوجودآمد که هرچند مستقیماً برای آنان متضمن‌خطری نبود، ولی بااین وصف ازخود مزاحمتهای نامطبوعی نشان‌می‌داد. اینان کردهایی بودند که توانستند در آذربایجان موقعیت مستقلی برای خود احراز نمایند وحتی یکی از سران ایشان به نام حسنویه بن‌حسین توانست در ناحیهٔ دینورتا اهواز (خوزستان، بروجرد، اسدآباد ونهاوند وچندین‌قلعه در جبال) یك قدرتی محلی وخانوادگی پی‌ریزی کند. وچون این‌فعالیتها درابتدا به‌نام مخالفت باسامانیان آغاز گشته بود آل‌بویه به‌وی کمك می کردند، ولی در اواخر (۹۶۹ میلادی برابربا ۳۵۹/۳۵۸ هجری) کار او نیز با ایشان به جنگ منجرشد[۴]، ولی باتمام این‌احوال توانست تا روز مرگ‌خود (شنبه ۲۷ سپتامبر ۹۷۹

۱ــ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۲۱۲ (برای منازعات بین بختیار و سبکتکین، رجوع شود به آغاز فصل آینده از همین‌کتاب، در خوزستان).

۲ــ ابن‌الاثیر، ج۸، ص ۲۳۰ به‌بعد (در سال ۹۷۸/۹۷۷=۳۶۷ هجری عضدالدوله پس از استقرار در بین‌النهرین برای مدتی نیز اراضی حمدانیان آنجا را تصرف نمود)؛ ــ نیز رجوع شود به: Canard, Hamd. I 541-577.

۳ــ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۲۰۷.

۴ــ ابن‌مسکویه (تجارب‌الامم) ج۲، صفحات ۲۷۰ تا ۲۷۴؛ ــ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۱۹۹ به‌بعد، برای مبارزات برضد کردان درمورد شهرزور سال ۹۸۰/۹۷۹ برابر با ۳۶۹ هجری رجوع کنید به: Cahen, Corr 87. و نیز رجوع شود به: E. von Bergmann : Beiträge zur muhammedanischen Münzkunde, II : Hasanweihide, in den «Sitz. Ber. der k. Ak. d. Wiss.(in Wien)», Phil.-Hist. Kl. 73 (1873), Wien S. 145 _ 158; (حاوی نظرکلی دربارهٔ تاریخ‌این خاندان باشجرهٔ انساب) Karl V. Zetterstéen in der E I, II 300.

میلادی مطابق ۳ ربیع‌الاول ۳۶۹ هجری)[۱] در برابرایشان و همچنین در برابر بستگان خویش پایداری نموده خودرا مستقل‌سازد. اماپس‌از وی اختلاف هدفهای سیاسی پسرانش بحرانی به وجود آورد و عضدالدوله که در این بین سرزمین حمدانیان‌وشیبانیان‌را درشمال بین‌النهرین به تصرف درآورده بود، توانست موقتاً کردستان وسرزمین کردان هکّاری را در کوههای اطراف موصل تسخیر کند.

تازه بدرپسر حسنویهٔ فقید پس از آنکه برادران خود را به جهت توطئه‌ای که نموده بودند، ازمیان برداشت توانست وارث ملك پدر خویش گشته در برابر آل‌بویه ونیز سامانیان، خودرا مستقرسازد،[۲] واز ویرانی وانهدام املاك رعایای آن نواحی، به کمك دسته‌ای از کردان سختگیر خویش، جلوگیری نماید[۳].

اما خطرواقعی که آل‌بویه‌را تهدید می‌کرد ازجانب حسنویه و پسرش و به‌طریق اولی نیز ــ نظر به‌متارکهٔ جنگ باسامانیان[۴] ــ ازطرف ابوالقاسم نوح دوم (المنصور یا الراضی)[۵] سامانی سیزده ساله که (از اواسط ژوئیهٔ سال ۹۷۶ میلادی برابر اواسط شوال ۳۶۵ هجری) باحمایت وزیرخود عتبی (۹۷۷ تا ۹۸۲) سلطنت می‌کرد، نبود، بلکه خطرواقعی ازجانب سرداری ترك به‌نام سبکتکین

۱ــ ابن مسکویه (تجارب‌الامم)، ج ۲، ص ۴۱۵؛ ــ شرف‌نامه، ص ۳۹. روز سوم ربیع‌الاول سال ۳۶۹ هجری روز یکشنبه بوده است نه روز شنبه. در مورد این خاندان رجوع شود به: Zambaur 211.

۲ــ ابن‌مسکویه (تجارب‌الامم)، ج ۲، ص ۴۱۵ به بعد؛ ــ ذیل تجارب‌الامم (فهرست: ۹۷)، صفحات ۹ تا ۱۲؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ۸، صفحات ۲۳۴ تا ۲۳۶ و ج ۹، ص ۲؛ ــ شرف‌نامه، صفحات ۳۹ تا ۴۱ (دراین کتاب نیز تاریخ‌ازمنهٔ متأخر این‌قبیلهٔ کرد ذکرشده‌است)؛ــ رجوع شود به: E I,I 582 (Badr).

۳ــ ذیل تجارب‌الامم (فهرست: ۹۷)، صفحات ۲۸۷ تا ۲۹۱.

۴ــ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص ۴۷.

۵ــ ابن‌الاثیر، ج ۸، ص ۲۲۳.ــ گردیزی (ص ۴۷) دراین مورد، روز یازدهم شوال ۳۶۵ هجری برابر با ۱۲ ژوئن ۹۷۶ را یاد می‌کند. تاریخی راکه نکبی (ص ۱۱۲) ذکر می‌کند برآن روزی‌که از هفته ذکر شده است، منطبق نمی‌شود. ــ دربارهٔ نوح دوم رجوع کنید به: Karl V. Zetterstéen in der E I,III 1026 f.; Browne I 371 f.; Barthold, Turk. 252-254, 262-265; Oliver 98-102.

بود: سبکتکین درخدمت ابواسحق بن‌الپتکین[1] ـ سردار سامانیان درغزنه‌واقع در مشرق ایران ـ ترقی کرده، و پس از مرگ ابواسحق از طرف افسران او به‌عنوان جانشین وی وفرمانده ایشان انتخاب شد. سبکتکین به‌زودی بااحراز چند موقعیت درسرحدات هندوستان امتیاز خودرا آشکارساخت[2] و بدین‌وسیله ازابتدای کار جهتی‌را نشان داد که می‌بایستی اخلاف وی درآن جهت به‌نفع‌اسلام خودرا ممتاز سازند. سبکتکین پس از عهد شکنی فرمانروای بست به زودی نیزمنطقهٔ‌نفوذخودرا به‌جانب شمال توسعه داد[3] وقدرت‌خودرا بامداخله‌درنبردها و زورآزماییهایی که در داخل خاندان صفاریان در سیستان صورت می گرفت، ظاهر نمود.[4]

باوجود این‌علایم تهدیدآمیز باز دو دشمن اصلی‌یعنی‌آل‌بویه وسامانیان از کشمکش ومبارزه بایکدیگردست نکشیدند: همین که شمس‌المعالی‌قابوس[5] ـ که‌ازسال۹۷٦/۹۷۷میلادی(۳٦٦هجری) به‌عنوان‌جانشین برادرش‌ظهیرالدوله بیستون بن وشمگیر[6] درمازندران حکومت می کرد ـ ازتسلیم فخرالدوله[7] که از برادرخود عضدالدوله سرباز زده بود، امتناع ورزید، به‌دستور عضدالدوله قشونی به‌سرپرستی برادر دیگرش به‌نام مؤیدالدوله وارد گرگان‌شده‌قابوس‌را

۱ـ عوفی (جوامع‌الحکایات) ص۱۵٤،شمارهٔ۳۸۸؛ ـ مستوفی (تاریخ گزیده)، ص۳۸۵. و نیز رجوع شود به: Wilh. Barthold in der E I,I 337.

۲ـ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۲۲۷ به‌بعد؛ ـ عوفی (جوامع‌الحکایات)، ص۱۵۳، شمارهٔ۳٤۹.

۳ـ ابن‌الاثیر، ج ۸، ص۲۲۷؛ ـ عوفی (جوامع‌الحکایات)، ص۲۲۲،شمارهٔ۱٦٤۸.

٤ـ عتبی (ترجمهٔ تاریخ یمینی)، صفحات۲۳تا۳٤ و۵۳تا٦۱ـتاریخ سیستان،صفحات۳۳٦تا۳٤۵.

۵ـابن‌خلکان (فهرست: ۱۱۳)، ج٦، صفحات٤۵تا٤۷ (شمارهٔ۵۵۰) ونیز: Justi, Namb. 335 lks.(Nr. 14); Clément Huart in der E I, II 637 f. ; Melgunof 58 ; Rabino, Maz . 418 . - Brockelmann , GAL S I , 154 .

٦ـ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص٤۵به‌بعد؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۲۲۸؛ و نیز: Justi, Namd . 69 lks. (Nr. 1) .

۷ـ رجوع شود به: Karl V. Zetterstéen in der E I , II 46 .

به‌فرار از آنجا به جانب خراسان ناگزیر ساخت (۱۱/۲ تا ۹۸۱/۱۲/۱ برابر جمادی‌الاولی ۳۷۱ هجری). وهرچند سامانیان ازقابوس حمایت می کردند، ولی وی باوجود موفقیتهای ابتدایی بازنتوانست درمقابل لشکریان آل بویه (۲۸ تا ۹۸۲/۳/۲۹ برابر با رمضان ۳۷۱ هجری) استقراری به‌دست آورد[۱]. چه اینکه اندکی قبل از آن، نوح دوم سامانی ابوالحسن محمد بن ابراهیم بن سیمجور صاحب تیول کوهستان وحاکم خراسان (ازسال ۹۶۲ وقبل‌ازآن درسال ۹۵۸ تا ۹۶۰ میلادی) راکه رئیس طبقهٔ اشراف دولت[۲] بود، به‌اصرار وفشارابوالحسن عتبی، معزول ساخت و کمی بعدازآن، به‌تحریك سیمجور، عتبی‌موردسوءِ قصد قرار گرفت، ولی سرانجام از هلاکت نجات یافت[۳]. در طی این گونه حوادث خودسری روز افزون و به‌موجب آن نیز سقوط داخلی دولت سامانیان آشکارا پایه‌ریزی و محرز می‌شد به‌طوریکه این وضع پس از مراجعت سیمجور (۹۶۸ میلادی) عملاً منجرّ به‌تجزیهٔ خراسان ـ که در این موقع بکلی از حیطهٔ قدرت سامانیان بیرون‌آمده بود ـ به‌سه بخش‌مجزّا گردید. یعنی‌قسمتی به‌او وپسرش ابوعلی (درهرات) تعلّق یافت وقسمتی به تصرف دستیارش فائق (در بلخ) درآمد وقسمت‌سوم‌سهم کسی گشت که تاآن‌زمان‌سمت‌وزارت‌داشت‌یعنی‌سهم‌حسام‌الدین ابوالعباس تاش (در نیشابور؛ وی نیزفرماندار نظامی بود)[۴]. نتیجهٔ طبیعی این

۱ـ ذیل تجارب‌الامم (فهرست: ۹۷)، صفحات۱۵تا۱۷ و۲۴و۲۸؛ ـ نکبی(فهرست:۱۲۵)، صفحات۱۲۵تا۱۲۹؛ ـ ابن‌اسفندیار(تاریخ طبرستان)، ص۲۲۶به‌بعد؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص۴به‌بعد؛ـعوفی (جوامع‌الحکایات)،ص۱۶۸، شمارهٔ۷۳۶.
۲ـ عوفی(جوامع‌الحکایات)، ص۲۰۰، شمارهٔ۱۳۴۲؛ ـ ذکر اسامی اعضای این‌طبقه، در ص ۳۲۳ ازکتاب‌الانساب سمعانی (عکس‌ازخطی) و نیز: .Justi, Namb. 301 lks دربارهٔ ارتباط عضدالدوله و سیمجور رجوع شود به: .Cahen, Corr. 89
۳ـ نکبی (فهرست: ۱۲۵)، ص ۱۲۹ به‌بعد؛ ـ عوفی (جوامع‌الحکایات)، ص۲۱۳، شمارهٔ۱۵۳۴؛ ـ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص۴۹به‌بعد.
۴ـ عتبی (ترجمهٔ تاریخ‌یمینی)، صفحات۶۱تا۷۱ و۷۲تا۸۳ برابر با نکبی (فهرست:۱۲۵)، صفحات۱۳۱تا۱۳۴؛ ـ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص۴۸به‌بعد؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۹؛ ـ و نیز: .Wilh. Barthold in der E I, I 96

عمل تجدید نبردهای سختی بود که از سال ۹۸۳/۹۸۲ میلادی (برابر ۳۷۳ هجری) میان این سه نفر بەظهور پیوسته بود و سامانیان و آل‌بویه نیز در آن مداخله می‌کردند[۱].

همچنین دولت آل بویه نیز پس از مرگ عضدالدولهٔ مقتدر و پرابهت (دوشنبه ۲۶ مارس سال ۹۸۳ میلادی مطابق هشتم شوال ۳۷۲ هجری)[۲] در نتیجهٔ اختلاف پرهیجان پسرانش بایکدیگر، دچار تجزیه و تقسیم شد: ابوکالیجار[۳] ملقب به صمصام‌الدوله استان فارس را به دو برادر خویش: ابوالحسین احمد، تاج‌الدوله وابوطاهر پیروزشاه، ضیاءالدوله انتقال‌داد، درحالی که برادرچهارم آنها، که در موردش استثنا رفته بود، یعنی ابوالفوارس شیردل (شیردل)، شرف‌الدوله[٤]، توانست از کرمان شهرشیراز را بەتصرف درآورد. شرف‌الدوله طبعاً درچنین حالی ازهمکاری بابرادرخود دربغداد صرف‌نظر نمود، ونیزدستور داد تا وزیرمسیحی ومجرب پدرش یعنی نصربن هارون را بەقتل برسانند[۵]. پس ازمرگ مؤیّدالدوله (۱/۸ تا ۲/۵ سال ۹۸۳ میلادی مطابق شعبان ۳۷۳ هجری) فخرالدوله که سابقاً رانده‌شده بود وباصمصام‌الدوله نیزسرِ نفاق داشت، توانست

۱ـ عتبی (ترجمهٔ تاریخ یمینی)، صفحات ۸۳ تا ۹۳ و ۹۵ تا ۱۰۶، برابر با نکبی ۱۳٤ تا ۱۳٦ و ۱۳۸ تا ۱٤۳؛ ـ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص ۵۰ به‌بعد؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۱۰ به‌بعد ـ ابوالعباس تاش پیش فخرالدوله گریخت. فخرالدوله نیز گرگان و استراباد را بەاو واگذار کرد، ولی کوشش وی در تجدید وضع سابق بی‌ثمر ماند وسال ۳۷۷ هجری (۹۸۷/۹۸٦ میلادی) ویا ۳۷۹ هجری (۹۹۰/۹۸۹) بەیك مرض مسری ویا در اثر مسمومیت وفات نمود.

۲ـ ذیل تجارب‌الامم (فهرست: ۹۷)، صفحات ۳۹ تا ۷۷ (مفصلاً)؛ ـ نکبی (فهرست: ۱۲۵)، ص ۱۳٦؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۷ به‌بعد؛ ـ ابن‌خلکان (فهرست: ۱۱۳) ج ٦، صفحات ۳۰ تا ۳۳؛ ـ زرکوب (شیرازنامه)، ص ۳۲ (تاریخ اشتباهی).

۳ـ Justi, Namb. 153 lks. (Nr. 2); Karl V. Zetterstéen in der E I, IV 148.

٤ـ Justi, Namb. 289 r (Nr. 7).

۵ـ ذیل تجارب‌الامم (فهرست: ۹۷)، ص ۸۰ و ۹۰؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۸؛ ـ و نیز: Wiet 93 f.

(درهمان ماه اول بعد از مرگ مؤیدالدوله) خود را در گرگان مستقر سازد[۱].
اما وی، وزیر پدرخود یعنی ابوالقاسم اسماعیل بن عبادطالقانی[۲] را تاروزمرگش
(مارس ۹۹۵ میلادی) نزد خویش نگاهداشت، ولی به زودی ناگزیر می بایستی
برای اطفای نایرهٔ قیامهای قم ودامغان (۹۸۸/۹۸۷ میلادی برابر ۳۷۸ هجری)
وارد پیکارشود[۳]. ـ تمام این وقایع که علاوه براین، باتصادمات کردان ودیلمیان
دربین النهرین همراه بود[٤] خیلی زود استحکام رژیم آل بویه را درهم شکست.

به‌علاوه این حوادث به‌شرف‌الدوله فرصت داد تا باتمام قوا ازفارس برضد
برادرش ابوالحسین (تاج‌الدوله) که ازشناسایی‌وی‌امتناع می‌ورزیدوپیشنهادهای
همکاری بااورا رد کرده بود پیشروی کند. در نتیجه، تاج‌الدوله ناگزیر شد
به سوی عموی خود فخرالدوله فرار نماید، ولی به زودی همین تاج‌الدوله با
فخرالدّوله نیزاختلاف پیدا کرد وفخرالدوله دستور کشتن اورا صادر نمود. در
این‌میان نیز شرف‌الدوله اهواز وبصره‌را به‌تصرف درآورد وصمصام‌الدوله‌برادر
خودرا ناگزیرساخت تا نام وی‌را اول ازهمه در خطبه ذکر نماید[٥]. لیکن این
قرارداد مدت‌زیادی به‌قوت خود باقی‌نماند وبه‌موجب آن شرف‌الدوله‌برادرش‌را
به کلی ازبین‌النهرین بیرون راند و اسیر کرد (۹۸٦/۹۸۵ میلادی مطابق ۳۷٦
هجری)[٦]: با این نتیجه که‌میان دیلمیان و ترکها، در بغداد زد و خوردها و
کشمکشهایی به‌ظهورپیوست[۷]. درمقابل، کوشش‌شرف‌الدوله برای‌پیکاربرضدّ

۱ــ ذیل تجارب‌الامم (فهرست:۹۷)، صفحات۹۱ تا ۱۰۰؛ ــ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۹.
۲ــ رجوع شود به یاقوت (ارشادالعرب)، ج۲، صفحات۲۷۳ تا ۳٤۳؛ ــ ابن‌خلکان (فهرست: ۱۱۳)، ص ۹۵. ــ و نیز Karl V. Zetterstéen in der E I, II 374; Brockelmann, GAL S I, 198 f.
۳ــ تاریخ قم، ص۸؛ ــ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۱ و ۲۰.
٤ــ ذیل تجارب‌الامم (فهرست، ۹۷)، ص۹۷؛ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱٤.
٥ــ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱٥ به‌بعد.
٦ــ ذیل تجارب‌الامم (فهرست: ۹۷)، صفحات ۱۲۰ تا ۱۳۳؛ ــ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱٦؛ ــ یاقوت، ج۸، ص٤٦٥.
۷ــ ابن‌الاثیر، ج۹،ص۱۷و۱۹.

فرمانروای کرد، یعنی بدر – زیرا او به‌فخرالدوله متمایل بود – به‌عدم‌موفقیت انجامید وموجب شکست وی درقرمیسین (کرمانشاه) گردید. از آن پس، بدر توانست حوزهٔ نفوذ خود را در مناطق جنوبی کوهستانهای کردنشین[1] توسعه دهد، درحالی که حیثیت واعتبار آل‌بویه همچنان روبه‌زوال می‌رفت(۹۸۷/۹۸۶ میلادی برابر۳۷۷ هجری). بخصوص همین که شرف‌الدوله در سال ۹۸۹/۹۸۸ مطابق۳۷۹ هجری در گذشت وجانشین وبرادر دیگرش یعنی بهاءالدوله (ابونصر پیروز خوارشاذ) با پسر او، ابوعلی، اختلاف پیدا کرد، سقوط دولت آل‌بویه بیشتر آشکارشد: ابوعلی پسر شرف‌الدوله توانست موقتاً فرمانروایی خود را درفارس تثبیت کند، ولی بعد – درنتیجهٔ جنگ برادرکشی میان ترکان ودیلمیانی که درقشون او بودند – دچارضعف گردید، وپس ازآنکه برحسب ظاهردر واسط آشتی کرد (درحدود۹ اوت سال ۹۰۰ میلادی برابر اواسط جمادی‌الاخری ۳۸۰ هجری) به‌دست بهاءالدوله اسیر و کشته‌شد[2]. همین که دراین موقع مجدداً در بغداد میان ترکها ودیلمیان تصادماتی به‌وقوع پیوست وسرانجام فخرالدوله از ری واز راه همدان به‌جانب بین‌النهرین پیشروی کرد[3]، حکومت آل‌بویه بیش ازپیش دستخوش تجزیهٔ داخلی گردید: حمدانیان توانستند دوباره به موصل برگردند[4] ومروانیان خودرا در دیاربکرمستقرسازند. (۹۸۹/ ۹۹۰میلادی برابر ۳۸۰ هجری)[5] وخلافت الطایع در ۱۰/۱۳ تا ۹۹۱/۱۱/۱۰ میلادی (برابر شعبان ۳۸۱ هجری) به‌موجب حرص وآز بهاءالدوله وبه‌دست وی جابرانه‌پایان‌یافت[6].

۱– ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۸. ۲– ذیل تجارب‌الامم (فهرست: ۹۷)، ص۱۴۷ به‌بعد؛– ابن‌الاثیر، ج۹، ص۲۱. دربارهٔ بهاءالدوله رجوع شود به: Karl Vilhelm Zetterstéen in der E I, I 595 f. ۳– ابن‌الاثیر، ج۹، ص۲۲. ۴– مرجع سابق، ص۲۳ و ۳۰. ۵– مرجع سابق،صفحات۲۳ تا۲۶. ۶– نیزمرجع سابق۲۹و۳۲؛ – مراجعه شود به: Zetterstéen in der E I, IV 671 f.

درموقعی که بعد از این واقعه بهاءالدوله، پس ازپیکارهای بی‌نتیجهٔ اخیرش، ناگزیر فارس و ارگان (اَرَّجان) را به برادرخود صمصام‌الدوله (که پس ازمرگ شرف‌الدوله نابینا اززندان آزادشده بود) واگذار کرد (۹۸۹/۹۹۰ میلادی برابر ۳۸۰ هجری)، وخود در بین‌النهرین به عنوان امیرالامرا باقی ماند، پایه‌های حکومت آل بویه درایران باوجود تعهداتی مبنی بر کمك متقابل[۱] به‌اندازه‌ای سست شده بود که خلف بن احمد حکمران جدید سیستان که پسر یکی از شهبانوان صفاری بود بامساعدت پسرش، عمرو، توانست لااقل برای مدتی کوتاه کرمان‌را به تصرف درآورد (۹۹۱/۹۹۲ میلادی برابر با ۳۸۱ هجری). این عمل یك اقدام جسورانه‌ای بود که درسال ۹۸۲ به‌انجام آن موفق نشده بود[۲].

درعین‌حال، قدرت صمصام‌الدوله در نتیجهٔ تسخیرمجدد کرمان وسرکوبی قیام پسران ابومنصور بختیارعزالدوله (پسرمعزالدوله)[۳] درشیراز[۴]، تاآن‌اندازه مستقرشد که لااقل‌توانست برای مدتی نیزخوزستان‌را درتحت‌قدرت‌خوددرآورد[۵] (۹۹۳ میلادی برابر ۳۸۳ هجری). درسالهای بعد دوباره خوزستان به‌دست بهاءالدوله افتاد درحالی که صمصام‌الدوله در حوالی شوشتر گرفتار کمینگاه ترکها شد و ناگزیر به‌مراجعت گردید[۶]، ولی او پس از مراجعت به فارس انتقام خود را از

۱ــ ذیل تجارب‌الامم (فهرست: ۹۷)، صفحات ۱۶۳ تا ۱۷۱ و ۱۸۲ تا ۱۸۴؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۲۶.

۲ــ ذیل تجارب‌الامم (فهرست: ۹۷)، صفحات ۱۸۹ تا ۱۹۱؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۲۸ به‌بعد. ــ دربارهٔ حکومت خلف درسیستان، ومبارزات او با خویشاوندانش وروابط اوبا غزنویان، رجوع کنید به: نکبی (فهرست: ۱۲۵)، صفحات ۱۱۷ تا ۱۲۰ ونیز فصل «محمود غزنوی» ازهمین کتاب.

۳ــ رجوع‌شود به‌فصل «مبارزهٔ آل‌بویه و آل‌زیار» ازهمین کتاب. ــ بختیار در زمان عضدالدوله، درایران اهمیت افتخارآمیزی نیافت وپس از حمله به‌حمدانیان در موصل، به‌فرمان عضدالدوله اسیر و مقتول گردید؛ ــ رجوع کنید به: E I, I 626 f.

۴ــ عتبی (ترجمهٔ تاریخ یمینی) ۳۱۰ تا ۳۱۴؛ ــ ذیل تجارب‌الامم، صفحات ۱۹۱ تا ۱۹۸؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۳۳؛ و نیز: Cahen, Corr. 85 f.

۵ــ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۳۳.

۶ــ ذیل تجارب‌الامم، صفحات ۲۷۵ تا ۲۶۰؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۳۵ به‌بعد.

لشکریان ترك آنجا گرفت (۹۹۵ میلادی مطابق ۳۸۶ هجری) به‌طوری که قسمتی از آنها به کرمان وسند گریختند و به‌زودی در آنجا ازمیان رفتند[1]. بر این منوال نیز مبارزاتی که درهمان سال برضد لشکریان بهاءالدوله در اهواز به‌عمل می‌آمد و براثر آن پیشروی به‌سوی بصره (۹۹۶ میلادی برابر ۳۸۶ هجری)، همه در واقع صف‌آراییها و جنگهایی بود که بین ترکان و دیلمیان به‌وقوع می‌پیوست[2]. در نتیجهٔ این حوادث صمصام‌الدوله تمام دسته‌هایی را که واقعاً دیلمی (ونیز شیعی مذهب) نبودند از سپاه خود اخراج کرد. نتیجهٔ این عمل آن شد که اخراج شدگان با عناصر ناراضی دیگر متحد گشتند وقشونی را که برای سرکوبی ایشان فرستاده شده بود منهدم نمودند و به‌زودی امیر آل‌بویه‌را بطوری از تمام اسباب ووسایل محروم ساختند که‌حتی کدخدای ناحیهٔ کوچکی به‌نام دودمان (= محلی که فاصلهٔ آن تا شیراز مقدار دو روز راه بود)، توانست اورا اسیر کند وسپس به‌یکی از پیشوایان قیام کنندگان به‌نام ابونصربن بختیار تسلیم نماید. ابونصر ابن بختیار نیز وی‌را پس از ۹ سال فرمانروایی درحالی که ۳۵ سال و شش‌ماه از عمرش می‌گذشت به قتل رسانید (۱۱/۲۴ تا ۱۲/۲۲ سال ۹۹۸ مطابق ذوالحجهٔ ۳۸۸ هجری)[3].

بدین‌وسیله حکومت بهاءالدوله درعراق کاملاً تثبیت وتأمین شد؛ چه‌اینکه در این بین نیز فخرالدوله (۸/۹ تا ۹/۶ سال ۹۹۷ میلادی مطابق شعبان ۳۸۷ هجری) براثر یك بیماری معده در ری در گذشته[4] ومنطقهٔ نفوذ او (جبال) میان‌دو

۱ــ ذیل تجارب‌الامم، ص ۲٦٤ به‌بعد؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۳۸. ــ ونیز رجوع شود به: Mart. Th. Houtsma in der E I, I 88 s. v. Abu Djacfar. ۲ــ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۳۹ و ۴۳. ۳ــ ذیل تجارب‌الامم، صفحات ۳۱۱ تا ۳۱٤؛ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۴۹؛ ونیز: Wiet 94 f. ٤ــ ذیل تجارب‌الامم، ص ۲۹٦ به‌بعد؛ ــ نکبی (فهرست: ۱۲۵)، ص ۲۰٤؛ و نیز: Wiet 176.

پسر بسیار کوچکش : ابوطالب رستم مجدالدوله (٤ ساله) و ابوطاهر شمس الدوله (به این پسر همدان و قرمیسین تا سرحد بین النهرین رسید) تقسیم گردیده بود و نیابت سلطنت را مادر ایشان «سیده» شیرین (وفات ۱۰۲۸/۱۰۲۹ میلادی مطابق ٤۱۹ هجری) که دختر اسپهبد رستم مازندرانی بود، به‌عهده داشت. اسپهبد رستم کسی بود که لااقل برای مدت موقتی (۹٦٦ و ۹۷۷/۹۷۸) در کنار برادرش شهریار (۹٤۸/۹٤۹ ـ ۹۸٤/۹۸۵) در پریم (= پیروزآباد، یا فیروزآباد) فرمانروایی کرده بود[۱]. در تحت چنین شرایطی بهاءالدوله توانست (درسال ۹۹۹ میلادی برابر ۳۸۹ هجری) براساس قراردادی با رهبران قشونهای سرکش، خوزستان و فارس، و پس از آن نیز (درضمن دفع مقاومتهای محلی) کرمان را به‌تصرف درآورد. بر اثر آن، سرانجام دو نفر از افسران مؤثر، ناگزیر به‌فرار گشتند[۲] و کوشش ابونصر بر اینکه از دیلم، مجدداً کرمان را به‌تصرف آورد (۵/۹ تا ٦/٦ سال ۱۰۰۰ میلادی برابر جمادی‌الاخری ۳۹۰ هجری) به‌شکست او، و سرانجام هنگامی که تعقیب می‌شد به‌مرگش منجر گشت[۳]. وبدین ترتیب منطقهٔ فرمانروایی آل بویه درجنوب ایران و نیز دربین‌النهرین در ید قدرت بهاءالدوله قرار گرفت. این امیر کوشید با عزل و احضار فرماندارانی[٤] که فوق‌العاده جسور وخودخواه شده

۱ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص٤۵. تنزل فاحش اوضاع اقتصادی شهر ری در تحت این حکومت از تبدیل دراهم «نقره» به «مس» هویداست، به‌طوری که «درهم»های این زمان به‌فلوس شباهت‌دارد؛ رجوع کنید به: .(Miles, Rayy (wie S. 415 Anm. 2 این وضع تا ۱۰۱٦ پایدار بوده است، تا اینکه دراین سنوات به‌کلی ضرب سکه توسط آل بویه قطع می‌شود و تازه درسال ۱۰۲۹ دوباره به‌وسیلهٔ محمود غزنوی شروع می‌گردد؛ رجوع کنید به:

Vladimir Minorsky im BSOAS X, 1942, S. 1023 f. Karl V. Zetterstéen in der E I, III 101 f. ; Rabino, Maz. 420; Casanova, Les Isp (über Rostahm).

۲ـ ذیل تجارب الامم، صفحات ۳۱۵ تا ۳۳۲؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۵۲ ـ ونیز: Zetterstéen in der E I, IV 29 f. s. v. Sabur.

۳ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۵٦.

٤ـ مرجع مذکور، ص۵٦؛ ـ عتبی (ترجمهٔ تاریخ یمینی)، صفحات ۳۸۷ تا ۳۹۱.

بودند موافقت ملت‌را نسبت به‌خود جلب نماید و بدین‌وسیله تاآن حد موفقیت یافت که پیشروی طاهربن خلف (که باپدرش اختلاف پیدا کرده بود) از جانب سیستان به کرمان (۱۰۰۱ میلادی مطابق ۳۹۱هجری) در نتیجهٔ مقاومت‌ساکنان آنجا بی‌ثمر ماند[۱]. دراین وضع، موقعیت قدرت بهاءالدوله خودرا تزلزل‌ناپذیر نشان می‌داد و روی‌این‌اصل آل بویه ازعواملی بودند که هنوزدرایران‌می‌بایستی به‌حساب بیایند.

۱ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۵۸.

سقوط سامانیان

این وضع آل بویه درمقابل تحولات دامنه‌داری که درسالهای پیش‌از آن درمشرق سرزمین ایرانیان وماوراءالنهر به‌وقوع پیوسته ودر نتیجه، منظرهٔ سیاسی این سرزمین‌را بکلی تغییرداده‌بود ، اهمیّت‌اندکی‌داشت . به‌موجب‌مهاجرتهای قومی که درقرن‌هشتم (قرن‌دوم هجری) اتفاق‌افتاد قَرلُقهای ترك (به‌زبان‌فارسی خَلّخ ـ به‌زبان‌تبتی گَرلُگ) به‌طرف‌هفت‌رود «یتی‌سو» ـ Jeti su ـ (قسمت‌جنوب دریاچهٔ بلخش = Balchasch) وقسمتی ازساحل جنوبی رودخانهٔ تریم (Tarim) پیشروی کردند ودرقرن دهم قسمت اعظمشان به‌دین اسلام گرویدند . مقارن با این‌زمان‌ازبین‌آنان خاندانی (آل‌افراسیاب) که به‌عنوان خاندان‌ایلگ‌خانیان (خوانین وفرمانروایان قَراء) یا قراخانیان (خوانین‌سیاه) نامیده‌می‌شد قدرتی به‌دست آورده ومقرخودرا درآن موقع درشهر بلاساغون درقسمت علیای چُو(در مغرب ِاسیق کول)قرارداد[1] . قراخانیان با افزایش ضعف دولت سامانیان توجه خودرا به‌نواحی حاصلخیز ماوراءالنهر معطوف‌داشتند وهرچند نخستین حملهٔ ایشان‌را که به‌رهبری بُغراخان[2] شهاب‌الدوله هارون (الحسن) بن‌سلیمان به‌بخارا

۱ـ رجوع‌کنید به نقشهٔ این نواحی در ؛ Pritsak, Herrmann, Atlas of China Nr. 45 und 46/47; Spuler, Mittelasien 328/29.

۲ـ بغرا به‌معنی‌شتر نر . در مورد این عنوان رجوع شود به : Pritsak 52, 59.

صورت گرفت، نوح دوم شخصاً دفع نمود[۱]، ولی چون میان ابوعلی سیمجور[۲] فرمانروای تیول‌دار کوهستانی که تا آن زمان مخفیانه با ایلگ خان هم‌پیمان بود - و نیز مأموریت جانشینی پدر متوفای (۳/۱۲ تا ۱۰/۴ سال ۹۸۹ برابر با ذوالحجّهٔ سال ۳۷۸ هجری) خود را در خراسان یافته بود - و میان هم‌عهد او، فائق، نزاعی که به‌جنگ خونینی منجر گشت به‌پاخاست دوباره به‌بغراخان فرصت حمله داده شد و مخصوصاً بیشتر، از این جهت که این هردو دسته در برابر امیر سامانی از وی (بغراخان) استمداد جستند. امیر سامانی در اثر حملهٔ تازهٔ بغراخان به مقر وی بخارا، ناگزیر به‌فرار به‌آمل گشت. و اگر هم قرلقها بخارا پایتخت سامانیان را - باوجود امتناع ابوعلی از کمك به‌امیر سامانی، مولای تیول‌دهندهٔ خود - تخلیه کردند، فقط بدان سبب بود که قراخانی مذکور در آن زمان در گذشت[۳].

ولی همینکه ابوعلی و فائق آشتی کردند و مشترکاً بر ضد نوح دوم به‌حمله پرداختند (ماه مه سال ۹۹۲ میلادی برابر با ۳۸۲ هجری) نوح دوم دیگر چاره‌ای نداشت جز آنکه به‌سوی بردهٔ سابق ترك یعنی سبکتگین که عملاً بالاستقلال در هرات فرمانروایی داشت، دست استمداد دراز کند و ادارهٔ خراسان را از طرف سامانیان به‌وی واگذارد. سبکتگین با پسرش محمود بامیل به کمك او شتافتند و در ضمن تصادمات متعددی، که در طی یکی از آنها شخصی به‌نام دارا پسر قابوس[۴]

۱- تاریخ بیهقی ص۱۹۶؛ - گردیزی (زین‌الاخبار)، ص۵۳ به بعد؛ - بنا به‌نقل ابن‌الاثیر، ج۹، ص۳۳، درسال ۹۹۲ میلادی (۳۸۲ هجری) اتفاق‌افتاده است.

۲- رجوع شود به: Wilh. Barthold in der E I, I 82.

۳- تاریخ بیهقی، ص۱۹۶ به بعد؛ - عتبی (ترجمهٔ تاریخ یمینی)، صفحات ۱۱۳/۱۰۶ برابر با نکبی (فهرست: ۱۲۵)، صفحات ۱۶۱/۱۵۲؛ - مستوفی (تاریخ گزیده): ص۳۸۶ به بعد؛ - ابن‌الاثیر، ج۹، ص۳۴؛ - عوفی (جوامع الحکایات) ص۱۹۹ شمارهٔ ۱۳۲۵؛ - و نیز: Tolstov, Civ. 266. دربارهٔ شجرهٔ انساب این خاندان رجوع شود به: Zambaur 205.

۴- گردیزی (زین‌الاخبار)، ص۵۵ - و نیز: Justi, Namb. 79 rechts (Nr. 25).

ـ کا(و) وس ـ ازمازندران به آنان ملحق شد ، حکمرانانی که تا آن موقع طغیان کرده بودند به گرگان رانده شدند و ناگزیر گشتند به فخرالدولهٔ بویهی پناهنده شوند . خراسان در تحت فرمانروایی محمود که پدرش در موقع رفتن به هرات وی را در نیشابور گذاشت ، قرار گرفت . نوح دوم نیز توانست به بخارا مراجعت کند (چهارشنبه ۱۷ اوت۹۹۲ برابر با۱٤ جمادی‌الاخری۳۸۲هجری)،[1] ولی باز یك مرتبهٔ دیگر دو دوست نـامبرده یعنی ابوعلی و فائق توانستند مهاجمانه به خراسان وارد شوند (٤/٥ تا ٥/٤سال ۹۹٥میلادی مطابق ربیع‌الاول ۳۸٥هجری). اما در نتیجهٔ اختلاف ایشان دربارهٔ رهبری جنگ درژویهٔ[2] همان سال درحوالی طوس ازسپاهیان نوح وسبکتگین شکست خوردند وسپس به موجب پیشنهاد نوح سامانی به ابوعلی ، که در صورت جدا شدن وی از فائق مورد عفو قرار خواهد گرفت ، میان آن دو دوست جدائی افتاد . چندی نگذشت که فائق به اسارت ابوعبدالله محمد خوارزمشاه درآمد (اواسط سپتامبر۹۹٦ میلادی برابر با۳۸٦ هجری)[3] ،ولی بزودی ازطرف سپاهیان اورگنج (گورگنج) آزاد گردیدو برعکس خوارزمشاه را به اسارت درآورده کشتندو بااین عمل سلسلهٔ افریغونی منقرض گشت. مأمون پسر محمد که تا آن زمان امیر اورگنج بود ، دو ناحیه‌ای را که ازسال ۷۱۲ ازهم جدا شده بودند به‌هم ملحق ساخت وعنوان «خوارزمشاه» را بخود نهاد[4] .ـ

۱ـ تاریخ بیهقی ، ص۱۹۷و۲۰۱ به‌بعد ؛ ـ روز راوری صفحات۲۹۷تا۲۹۹ ؛ ـ گردیزی ٥٤ به‌بعد ؛ ـ عتبی (ترجمهٔ تاریخ یمینی) ، صفحات۱۱۳تا۱۲۹ برابر با نکبی (فهرست : ۱۲٥)، صفحات۱٦۲تا۱۷۳ ؛ ـ جوزجانی ص۷ به‌بعد ؛ ـ ابن‌الاثیر ، ج۹ ، ص۳٥ ، درمورد سبکتگین رجوع کنید به : ناظم (فهرست:۳۹۹) ، صفحات۲۸تا۳۳ .

۲ـ جمادی‌الاخری،سال۳۸٥ هجری برابر با۷/۳تا۹۹٥/۷/۳۱میلادی .

۳ـ روز اول رمضان سال۳۸٦هجری برابر ۱۹سپتامبر۹۹٦روز پنج‌شنبه بوده نه ـ آنطوری که در کتب آمده ـ روز شنبه . درمورد وقایع وتحولات در خوارزم رجوع کنید به قبل، فصل «فتح ماوراءالنهر و خوارزم و گرگان» .

٤ـ عتبی (ترجمهٔ تاریخ یمینی) ، ص۱۳۰ به‌بعد و۱٦۱ به‌بعد ؛ ـ گردیزی (زین‌الاخبار) ، ص٥۷ ؛ ـ و نیز مراجعه شود به : .Tolstov, Civ 234

ابوعلی نیز به‌زودی باحیله و تزویر از طرف نوح دوم توقیف شد و به‌سبکتگین تسلیم گشت. سبکتگین نیز وی را تا زمان قتل فجیعش (۹۹۷ میلادی مطابق ۳۸۷ هجری) درزندان نگاه‌داشت. اما فائق دراثر اصرار ارسلان ایلگ قراخانی (نصر بن علی)، که درمغرب حکومت‌داشت وفائق به‌وی پناه‌برده بود، حکومت سمرقندرا یافت[۱].

ولی همینکه پس ازاین تحولات، اوضاع تا اندازه‌ای مستقر و مستحکم بنظر می‌رسید، نوح دوم (۲۳/۲۲ ژوئیهٔ ۹۹۷ میلادی برابر ۱۴/۱۳ رجب ۳۸۷ هجری) درگذشت، وبامرگ وی دولت سامانی عملاً سقوط کرد، زیرا پسر و جانشینش ابوالحارث منصور دوم (پسر نوح) و فرمانده ترک قوای او یعنی بکتوزون، حتی دیگرتاب حملهٔ حاکم قراخانی‌را – باوصف اینکه منصور توانست مدتی در بخارا ایستادگی کند[۲] – نداشتند. وهمینکه «سلطان»[۳] محمود بعد از مرگ پدرش سبکتگین (که‌در ۸/۹ تا ۹/۶ سال ۹۹۷ میلادی برابر شعبان ۳۸۷ هجری) درضمن مسافرت از بلخ به‌غزنه‌در گذشت وپس ازجنگ ۷ ماهه با برادرش اسماعیل، که سبکتگین اندکی قبل‌ازمرگش برخلاف قراردادهای قبلی جانشینی خویش را به‌وی سپرده بود[۴]، حکومت خود را مستقر ساخت. سرنوشت منصور دوم‌نیز

۱– تاریخ بیهقی، صفحات ۲۰۳ تا ۲۰۶؛ – عتبی (ترجمهٔ تاریخ یمینی)، صفحات ۱۳۱/۱۷۲ برابر با نکبی (فهرست: ۱۲۵) صفحات ۱۷۳/۱۹۶؛ – گردیزی (زین‌الاخبار)، صفحات ۵۵ تا ۵۸؛ – ابن‌الاثیر، ج۹، ص۳۷. – نیز رجوع شود به: Ahmed Zeki Velidi Togan in der E I, türk. V 243.

۲– تاریخ بیهقی، صفحات ۶۳۸ تا ۶۴۱؛ – نکبی (فهرست: ۱۲۵)، صفحات ۱۹۷ تا ۲۰۴؛ – گردیزی (زین‌الاخبار)، صفحات ۵۸ تا ۶۰؛ – مستوفی (تاریخ گزیده)، ص۳۸۹ به‌بعد؛ – ابن‌الاثیر، ج۹، ص۴۴ به‌بعد. و نیز: Barthold, Turk. 264_268; Wilh. Barthold in der E I, III 279; Oliver 102 f.

۳– اندکی قبل از این واقعه به‌این عنوان مفتخر گشته‌بود، رجوع کنید به‌فصل «عناوین والقاب حکام و سلاطین و امرا» از همین کتاب.

۴– گردیزی (زین‌الاخبار)، ص۵۶ به‌بعد؛ – عتبی (ترجمهٔ تاریخ‌یمینی)، صفحات ۱۸۷/۱۹۵؛ – ابن‌الاثیر، ج۹، ص۴۵. – دربارهٔ محمود و مسئلهٔ جانشینی رجوع کنید به: ناظم (فهرست: ۳۹۹) صفحات ۳۴ تا ۴۱؛ بعلاوه به‌طور عمومی به: Muh. Näzim in der E I, Erg. Bd. 101.

تعیین گردید ، زیرا محمود غزنوی موسوم به‌یمین‌الدوله ـ این لقب افتخاری[۱] را وی ازسامانیان گرفته بود[۲] ـ به‌موجب ازدواج دخترش باپسروجانشین حاکم وفرمانروای خوارزم (از زمان رهایی ابوعلی سیمجور) ، یعنی با علی‌بن‌مأمون بن‌محمد وبعدها با برادر وجانشین‌وی ابوالعباس‌مأمون‌بن‌مأمون ، باهمسایگان شمال غربی سامانیان روابط خویشاوندی[۳] پیدا کرد ومقارن با آن باقراخانیان باب مذاکرات درمورد عقد اتحاد گشود . وبدین ترتیب تصور می کرد که حق دارد حکومت تمام خراسان را ـ یعنی ایالتی که اندکی قبل از آن بکتوزون حملهٔ جدید فائق وابوالقاسم بن‌سیمجور (برادر ابوعلی) را در آنجا دفع کرده بود (۳/۳ تا۱/٤ سال۹۹۸ میلادی مطابق ربیع‌الاول ۳۸۹ هجری) ـ برای خود مطالبه کند . درمقابل‌منصور دوم بیهوده می کوشید تا باواگذاری ترمذ وبلخ و نواحی‌ماورای بست محمود را راضی کند . چه‌اینکه دراین‌میان‌محمود غزنوی برای‌مدتی کوتاه نیشابوررا تصرف کرد وسپس درمقابل قشون سامانی که بدانجا نزدیک می‌شد درنزدیکی مروالرود بحال انتظار عقب نشینی کرد[٤] ، و درآنجا با قابوس که پس ازتبعید طولانی به گرگان مراجعت کرده بود (اوت۹۹۸میلادی برابر با ۳۸۸ هجری) وسپاه آل‌بویه را از آنجا رانده قراردادی منعقد نمود . قابوس توانست تدریجاً تمام نواحی‌را با استراباد و تا رویان وچالوس به‌تصرف

۱ـ رجوع کنید به‌فصل «عناوین والقاب حکام ، سلاطین وامراء» از همین‌کتاب . وی روزسیزدهم نوامبر سال۹۷۰میلادی (برابر با دهم محرم سال۳۶۰ هجری) متولدگشته است : ابن‌الاثیر ، ج۹ ، سال۱۳۸ (در این مورد رجوع کنید به ناظم ـ فهرست : ۳۹۹ ـ ، ص۳٤ پاورقی ۳) .

۲ـ عتبی (ترجمهٔ‌تاریخ یمینی) ، ص۲۱٤ برابر با نکبی(فهرست : ۱۲۵) ، ص۱۷۱(همچنین در مورد پدرش) .

۳ـ Togan, Bir. 59. در مورد خوارزمشاهیان قدیم مراجعه‌کنید به : Zambaur 208.

٤ـ عتبی (ترجمهٔ تاریخ یمینی) ، صفحات۱۷۵/۱۷۲ وصفحات ۱۹۵ تا۲۰۰ ؛ ـ ابن‌الاثیر ، ج۹ ، ص ٤۷ به‌بعد ـ محمود خود را به‌تدریج‌از سامانیان جدا نمود و این امر از سکه‌ها به‌روشنی برمی‌آید . نیز رجوع کنید به فصل « ضرب سکه » از همین‌کتاب .

درآورد واسپهبد را به‌اطاعت مجبور سازد[۱]، ولی پس ازحکومت جابرانه‌ای (در سال ۱۰۱۲/۱۰۱۳ میلادی برابر ۴۰۳ هجری) معزول و سرانجام اعدام گشت[۲].

انقلاب درباری بخارا که طی آن منصور دوم در نتیجهٔ توطئهٔ اشراف به‌رهبری بکتوزون و فائق (روز چهارشنبه اول فوریهٔ ۹۹۹ مطابق ۱۱ صفر ۳۸۹ هجری) توقیف و نابینا شد و برادرش عبدالملك دوم (طفل کوچك) جایگزین وی گشت (چهارشنبه ۸ فوریهٔ ۹۹۹ مطابق ۱۸ صفر ۳۸۹ هجری)[۳] به‌محمود غزنوی فرصت داد که دوباره به‌عملیات نظامی دست بزند. وی هردو رهبر حزب اشراف را در ۱۹ ماه مه ۹۹۹ میلادی (سی‌ام جمادی‌الاولی ۳۸۹ هجری) در نزدیك مروشکست داد، و پس از پیکارهای جزئی و بی‌اهمیت تمام خراسان را با نیشابور تسخیر نمود و دراین موقع برادرش نصر در نیشابور همان موقعیتی‌را که سابقاً پسران سیمجور درمقابل سامانیان داشتند به‌دست آورد. مقارن بازمانی که امرای محلی (مثلا در گرگان وغرشستان)[۴] درتحت فرمانروایی او درآمدند بکتوزون ازراه نیشابور ولی فائق باامیر کوچك مستقیماً توانستند به بخارا بگریزند[۵].

در این موقع تازه ارسلان ایلگ قراخانی یعنی ابونصر احمد بن علی، شمس‌الدوله به‌حرکت آمد؛ وچون اندکی قبل از آن (۷/۱۸ تا ۸/۱۵ سال ۹۹۹ میلادی مطابق شعبان ۳۸۴ هجری) فائق وفات یافته بود، عده‌ای ازامرا هم به‌مهاجم

۱ـ عتبی (ترجمهٔ تاریخ یمینی) صفحات ۲۵۱ تا ۲۷۵؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۴۸ به‌بعد.

۲ـ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۸۲؛ ـ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، صفحات ۲۲۹ تا ۲۳۲؛ ـ عتبی (ترجمهٔ تاریخ یمینی)، صفحات ۳۶۹ تا ۳۷۹.

۳ـ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص ۶۰ روز واقعه را چهارشنبه دوازدهم صفر می‌داند، ولی در واقع روز دوازدهم پنجشنبه بوده است. و نیز رجوع شود به: Oliver 103 f.

۴ـ ولی حاکم آنجا بعداً به‌جهت مخالفت با لشکرکشی محمود به‌هندوستان، جابرانه از میان رفت: ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۵۱.

۵ ـ نکبی (فهرست: ۱۲۵)، صفحات ۲۰۷ تا ۲۱۲؛ ـ عتبی (ترجمهٔ تاریخ یمینی)، صفحات ۲۰۵ تا ۲۱۴؛ ـ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص ۶۰؛ ـ مستوفی (تاریخ گزیده)، ۳۹۱ به‌بعد؛ ـ روذراوری (ذیل تجارب‌الامم)، ص ۳۵۲؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۵۰ به‌بعد.

گرویدند، و نیز چون روحانیان مسلمان مقاومت در مقابل قراخانیان را که همچنین مسلمان بودند اصولاً بیجا و برخلاف مذهب اعلام نموده بودند[۱]، ارسلان ایلگ توانست بدون زحمت در روزدوشنبه ۲۳ اکتبر ۹۹۹ میلادی (۱۰ ذوالقعدهٔ ۳۸۹ هجری)[۲] وارد بخارا شود وعبدالملك دوم نوجوان (که به‌زودی مُرد) و برادرش منصوردوم وسایر خویشاوندان ویرا به‌اسارت درآورد[۳].

به‌زودی یعنی دربهارسال بعدیکی ازشاهزادگان سامانی به‌نام ابوابراهیم اسمعیل‌بن نوح موفق شد تا از زندان خلاصی یابد و به‌خوارزم بگریزد. وی در آنجا نام المنتصر برخود نهاد، و پس از تصادم با نصر برادر محمود غزنوی (اواخرفوریهٔ ۱۰۰۱)[٤] نیشابور را به‌تصرف درآورد، وساکنان نیشابور با شادمانی از اواستقبال کردند. اما این موفقیت دوام‌نداشت ودرجنگ با محمود مکرراً شکست خورد. واگرچه بازتوانست (۸/۳ تا ۸/۳۱ سال ۱۰۰۳ برابر شوال ۳۹۳ هجری) باکمك اُغوزها (غُزّ) که باآنان هم‌پیمان شده‌بود، ایلگ خان را از سمرقند براند و وی‌را (در ۲۳/۵ تا ۲۰/۶/۱۰۰٤ میلادی برابر شعبان ۳۹٤ هجری) بار دیگر درنزدیکی این شهرشکست دهد، ولی سرانجام (درنبودن اُغوزها) دراُسروشنه مغلوب گردید و به گوزگان رانده شد، و ازآنجا مجدداً ناگزیر گشت تا ازمقابل محمود غزنوی ازطرف شمال ازجیحون و سپس از راه بسطام به‌ابیورد ونسا بگریزد؛ ولی دراثرخیانتی که نسبت به او انجام گرفت، قشون

۱ـ رجوع کنید به‌فصل «سنیان» از همین‌کتاب. ۲ـ اینطور صحیح است، گردیزی (زین‌الاخبار). ۳ـ هلال‌الصابی (فهرست: ۹۸و۱۰۱)، صفحات ۳۷۲ تا ۳۷٦؛ ـ عتبی (ترجمهٔ تاریخ یمینی)، ص۲۱٦ به‌بعد (شنبه!) برابر با نکبی (فهرست: ۱۲۵)، صفحات ۲۱۳ تا ۲۱٦، ـ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص٦۱؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص۵۱؛ ـ دولتشاه، (تذکرة‌الشعراء، فهرست: ۲۷۲)؛ ص٤۰. ٤ـ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص٦۳، روز چهارشنبه، سی‌ام ربیع‌الاول سال ۳۹۱ هجری (برابر با ۲۷ فوریهٔ سال ۱۰۰۱) رانام می‌برد، ولی این روز، روز پنج‌شنبه بوده نه چهارشنبه.

ارسلان ایلگ ومحمود غزنوی وی‌را محاصره نمود ودرهمان آغازجنگ کشته شد (۱۲/۱۶ سال ۱۰۰۴ تا ۱/۱۴ سال ۱۰۰۵ مطابق ربیع‌الاول ۳۹۵ هجری)[1].

بااین صحنه‌های قهرمانانه و پر از احساسات و امید بقایای خاندانهای ایرانی که سرنوشت برخی از آخرین افراد بازماندگان سلسلهٔ فرمانروایان ایرانی دیگر (مثل آخرین افراد ساسانیان و بازماندگان خوارزمشاهیان در زمان مغول) را به یاد می‌آورد دیگر پایه هـای تشکیل دولتی که به رهبری فرمانروایان ایرانی باشد ـ یعنی به‌وضعی که مشرق ایران دردوقرن‌اخیر شاهد آن بود ـ درهم شکست؛ وبالاخره در نبردهای سابقه‌دار و کهن میان ایران و توران درمیان دشتهای حاصلخیز وبیابانهای بی‌آب‌وعلف ـ که حتی فردوسی در آن‌موقع‌درشاهنامهٔ‌خود بانفرت محسوسی نسبت به‌ترکان[2] وباغم وغصه‌ای آشکارا (البته درموردپیشرفت این‌وضع)دربارهٔ آن شعرها سروده‌است ـ، ترکان‌چندین قرن ازلحاظ دولتی ونظامی غلبه‌یافتند، امابدیهی‌است که ایشان ولااقل‌طبقهٔ حاکم ورهبران آنها ازلحاظ فرهنگی برای پذیرفتن ایرانیت و«ایرانی شدن» فوق‌العاده آمادگی نشان دادند. بدین‌ترتیب فرمانروایی سلسله‌های‌بیگانه‌اصل واساس جنبش وپیشرفت فرهنگ ایران‌را بطوراساسی‌قطع‌ننمود؛ بخصوص که محمود غزنوی، وبعداً سلجوقیان، در موارد بسیار و از جهات مختلف خود را

۱ـ عتبی (ترجمهٔ تاریخ یمینی) صفحات ۲۱۷ تا ۲۳۵ برابر با نکبی (فهرست: ۱۲۵)، صفحات ۲۱۶ تا ۲۲۸ (بنابراین منابع منتصر ـ که مستنصر نیز نامیده شده ـ در میدان جنگ کشته نشده، بلکه در شب بعد عربها برسر او می‌ریزند واو را می‌کشند)؛ ـ گردیزی (زین‌الاخبار)، صفحات ۶۳ تا ۶۵، در بارهٔ مرگ وی صحبتی نمی‌کند، ولی پایان وی را در ربیع‌الثانی سال ۳۹۵ هجری (برابر با ۱/۱۵ تا ۱۰۰۵/۲/۱۲) تعیین می‌نماید؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۵۴ به‌بعد؛ ـ مستوفی (تاریخ گزیده)، ص ۳۹۲ به‌بعد. ;Wilh. Barthold in der E I, II 583 Barthold , Turk. 269 f. ; Oliver 104 - 106; Näzim 42 - 47 ; Rosen, Hil. 275 ; Gafurov 218/21.

۲ـ رجوع کنید به‌فصل «حس ملیت» از همین کتاب.

به‌عنوان محرّک و مشوّق استعداد «ایرانی» جلوه‌گر ساخته، و به‌اندازه‌ای تن به‌قبول فرهنگ ایران دادند که می‌توان برخی از ایشان را از لحاظ فرهنگی «ایرانی‌ـ شده» تلقی کرد.

محمود غزنوی

پس از پایان‌یافتن این حوادث محمود غزنوی فرد شاخص عرصهٔ سیاست ایران محسوب می‌شد: موقعی که قسمت ماوراءالنهر از کشور سامانیان به‌دست قراخانیان افتاد، محمودغزنوی بر آن شد که قسمتهای جنوبی رود جیحون‌را، که تاآن زمان هنوز به‌عنوان والی در تصرف داشت، به‌دولت‌خویش بیفزاید. در همین زمان حملهٔ طاهر پسر خلف‌بن احمد فرمانروای سیستان به کوهستان وپوشنگ و متعاقب‌آن تصرف کرمان ـ که بهاءالدولهٔ دیلمی وی را دوباره از آنجا راند[1] ـ به‌نبرد آشکاری میان‌پسر وپدر منجر گشت، وطاهر ـ یگانه‌فرزند خلف‌بن احمد! ـ سرانجام به‌دست‌شخص پدر خویش به‌قتل رسید (یا در زندان

۱ـ رجوع کنید به:
Muhammad Nāzim : The life and times of Sultan Mahmūd of Ghazna, Cambridge 1931; Aleksandr Jur evič Jakubovskij : Mahmud Gaznevi. K voprosu o proischoždenii i charaktere Gaznevidskogo Gosudarstva im Sammelbande «Ferdovsi» Leningrad 1931, S. 51-96 ; «Mahmūd ibn Subuktigīn» von T. W. Haig in der E I, III 143-145 und «Ghaznawiden» von M. Longworth Dames in der E I, II 163-167. - Miss. Iqbāl M. Shafi : Fresh light on the Ghaznavids, in der « Islamic Culture » XII (1938), S. 189-234.

مجبور به‌خود کشی گردید ؟) (۲۱؟ مارس ۱۰۰۲ میلادی)[۱] ، و در نتیجهٔ این عمل ، وضع خلف[۲] بن احمد ناپایدار و متزلزل گشت ، به طوری که محمود غزنوی توانست سرزمینی را که در اختیار وی بود با موافقت ساکنانش بدون رنج و دشواری قابل اعتنائی تصرف کند و به قلمرو حکومت خود ملحق سازد . قیامی هم که اندکی پس از آن برضد والی او برپا شد نیز سر کوب گردید (۹/۳۰ تا ۱۰/۲۹ سال ۱۰۰۳ میلادی برابر ذوالحجهٔ ۳۹۳ هجری) ، و سپس آن سرزمین به دست برادر این فاتح یعنی نصر که در نیشابور بود سپرده شد[۳] .

محمود غزنوی به‌سبب اتحادش با ایلگ‌خان خود را از جانب شمال آسوده‌خاطر یافت ، و به‌همین‌جهت اقدامات نظامی خود را متوجه هندوستان (از سال ۱۰۰۲ میلادی برابر ۳۹۲ هجری)[۴] نمود . این اقدامات تمام قوای او را بغایت مشغول ساخت ، ولی‌در مقابل نام محمود غزنوی نیز با تسخیر و مسلمان کردن (تا حد زیادی به‌اجبار) قسمت اعظم پنجاب ، جاویدان گشت . استقرار و تثبیت قطعی مذهب اسلام در هندوستان ، و در نتیجه تدارکات پایگاهی برای ازدیاد پیروان پیغامبر اسلام (ص) در این کشور ، از اعمال تاریخی محمود غزنوی به شمار می‌رود ، و تا امروز هم اثر آن باقی است ، ولی ما در اینجا می‌توانیم

۱ــ برابر با چهارم جمادی‌الاولی‌سال ۳۹۲ هجری . این روز ، روز شنبه بوده ، نه ــ برخلاف آنچه نقل شده ــ دوشنبه ؛ ــ جوزجانی (طبقات ناصری ، فهرست : ۱۵۳) ، صفحات ۸ تا ۱۱.

۲ــ او را اسیر کردند و به‌گوزگان فرستادند در آنجا پس از چهارسال به بهانهٔ اینکه با قراخانیان مکاتبه دارد، به‌زندانش افکندند و در رجب ۳۹۹ هجری (برابر با ۱ تا ۱۰۰۹/۳/۳۰) در گذشت .

۳ــ هلال الصابی (فهرست ۹۸) ، صفحات ۳۷۹ تا ۴۰۴،۳۹۷،۳۹۳ تا ۴۱۴ ، ۴۴۰،۴۲۶ ؛ ــ گردیزی (زین‌الاخبار) ، ص ۶۳ و ۶۶ به‌بعد ، ــ عتبی (ترجمهٔ تاریخ یمینی)، صفحات ۲۳۷ تا ۲۵۷ ؛ ــ تاریخ سیستان ، صفحات ۳۴۵ تا ۳۵۷ ؛ ــ ابن‌الاثیر ، ج ۹ ، ص ۵۵ به‌بعد و ۵۸ تا ۶۰ (بعضی ازقسمتهاطبق عتبی‌است)؛ ــ عوفی (جوامع‌الحکایات) ، ص ۱۶۴ ،شمارهٔ ۶۳۴ ؛ ــ .Browne II 91-96, 118 f. ; Näzim 67-70; Gafurov 229-234

۴ــ گردیزی (زین‌الاخبار) ، صفحات ۶۵ تا ۶۷ و ۶۹ به‌بعد ؛ ــ ابن‌الاثیر ، ج ۹ ، ص ۵۹ و ۶۴ و غیره . در مورد اقدامات جنگی محمود در هند اساساً باید رجوع شود به : .Näzim 86-122

به‌جزئیات آن بپردازیم.

اگرچه سلطان غزنوی می‌بایستی با این عمل بی‌شك به‌عنوان برجسته‌ترین مجاهد مذهبی زمان خود تلقی شده، طبق عقیدهٔ خود مسلمانان از حملات مسلمانان دیگر مصونیت داشته باشد، ولی قَرَلُقهای ترك که تازه به‌دین اسلام گرویده بودند به‌رهبری ایلگ خانهای خود از پیشروی به‌این سوی جیحون (یعنی به کشور محمود غزنوی) خودداری نکردند، و بدین ترتیب افکار دینی ترکهای متعصب و علاقمند به‌دین نیز دیگر با عملشان تطبیق نمی کرد. اما به‌همان میزانی که‌این پیکار داخلی دامنه‌دار مسلمانان، برای دینداران واقعی آن زمان دردناك بود، به‌همان اندازه‌نیز از این‌رو، به‌سود پیشرفت و تکامل ایران اهمیت داشت، که برادرکشی در میان ملّت ترك نیز راه یافت و سبب شد که‌از نفوذ و ورود خارج از حدّ ترکها در داخل ایران جلوگیری گردد. در نتیجه ایران (برخلاف ماوراءالنهر - ترکستان) بخصوص به‌علّت مذکور هماطور که بود، یعنی به‌صورت یك «کشور آریائی»، باقی ماند.

قشون غزنوی برطبق دستور، از مقابل حملهٔ قَرَلُقها به‌جانب غزنه‌عقب نشست و هرات را تا بازگشت محمود از مُلتان به‌دشمن واگذاشت. محمود از غزنه به‌پادگان قراخانیان در بلخ حمله‌برد و پادگان بلخ تاب مقاومت نیاورده از جیحون گذشت و به سوی ترمذ گریخت. در این حال ارسلان ایلگ نیز ناگزیر به‌بازگشت شد، و چون در ضمن راه در نتیجهٔ حملهٔ قشون غُزهای ترك ضعیف شده بود، از لشکریان غزنوی سخت شکست خورد، ودر اثر آن تصرف خراسان برای سلطان محمود تأمین گردید[1]. دفع حملهٔ دوم ارسلان ایلگ و

---

۱ - گردیزی (زین‌الاخبار)، ص۶۸؛ - ابن‌الاثیر، ج۹، ص۶۵؛ - عوفی (جوامع‌الحکایات)، ص۲۱۳، شمارهٔ ۱۵۳۹؛ - و نیز: Barthold, Turk 272 f.

یکی ازملوك قراخانیان‌از ختن[1] به‌نام قدرخان‌بن «بغراخان»[2] در سواحل‌جیحون (یك‌شنبه چهارم ژانویهٔ ۱۰۰۸ میلادی)[3] نیز قطعیت وضع محمود غزنوی را در خراسان‌تثبیت‌نمود[4]، مخصوصاً ازاین جهت که دراین‌اوقات‌جنگهای‌برادر کشی در کشور قراخانیان شروع شده‌بود[5]: جنگهائی که تازه با برسر کار آمدن ملك تازه‌ای (در سال ۱۰۱۲/۱۰۱۳ مطابق ۴۰۳ هجری) پایان یافت[6].

هنگامی که در این موقع‌محمود غزنوی دوباره به هندوستان متوجه شد[7] و وضع شرق ایران سالیانی چند در آرامش، مسیر خود را طی می کرد، کشمکشهای قسمت غربی فلات ایران ادامه داشت، و از این‌رو شدت می‌یافت که فرمانروای کردی به‌نام بدر پسر حسنویه به‌صورت عامل شایان توجهی در آمده بود[8]. بدر در سال ۱۰۰۵/۱۰۰۶ میلادی (۳۹۶ هجری) در البندنیجین (واقع در مشرق بغداد در سرحد جبال)[9] قشون بهاءالدولهٔ[10] دیلمی را شکست داد و در سال بعد تا دجله پیش رفت، و درآنجاقلعهٔ البردان را در شمال بغدادبه‌تصرف درآورد.[11] در این هنگام بهاءالدولهٔ دیلمی ناگزیر به اقدامات نظامی متقابل گردید، اماسرداری (عمیدالجیوش) که برای این کار وکالت ومأموریت‌تام‌یافته بود، در گندی‌شاپور ازترس، با کرد مقتدرمزبور، یعنی بدر، قراردادمتار که[12]

۱ــ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص ۶۸؛ ــ ونیز رجوع کنید به: Pritsak, Karluk 295

۲ــ دراین مورد رجوع کنید به قبل: فصل «سقوط سامانیان»، صفحهٔ اول، پاورقی دوم.

۳ــ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص ۶۹، روز یك شنبهٔ ۲۲ ربیع‌الثانی سال ۳۹۸ هجری را نام می‌بردکه برابر است با ۵/ژانویهٔ/۱۰۰۸، ولی این روز، روز دوشنبه بوده‌است، نه یك شنبه.

۴ــ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص۶۹؛ ــ عتبی (ترجمهٔ تاریخ یمینی)، ص۲۹۷؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص۶۶.

۵ــ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۷۶.

۶ــ عتبی (ترجمهٔ تاریخ‌یمینی)، صفحات ۲۷۵/۲۷۸، ۲۹۲/۳۰۱، ۳۳۱/۳۳۵، ۳۹۱/۳۹۶؛ ــ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص۸۲ و ۱۰۲ تا ۱۰۴.

۷ــ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۶۶ و ۷۱ و ۷۳.

۸ــ رجوع کنید به‌هلال الصابی (فهرست: ۹۸)، ص۴۷۴ به‌بعد.

۹ــ Le Strange, Lands 63.

۱۰ــ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص۶۵.

۱۱ــ مرجع سابق، ص۶۷. ــ ونیز Schwarz VI 701.

۱۲ــ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص۶۷ به بعد.

منعقد ساخت. این قرارداد به بدر فرصت داد که اندکی بعد از آن در کشمکشهای خانوادگی آل بویه مداخله نماید: یعنی در تحریکات نایب السلطنه بانو « سیّده شیرین » از اهل ری که دو پسرش مجدالدوله و شمس الدوله را متناوباً به عنوان حاکم منصوب نموده و به زندان انداخته بود. بدر برای این منظور قشونی در اختیار وی گذاشت، اما نتوانست همدان را (که سرانجام شمس الدوله به آنجا گریخته بود) تصرف کند، وخودرا درقم پایدار سازد.[1]

در این موقع قدرت کردها در نتیجهٔ اختلاف بدر باپسرش هلال - بدر، مادر هلال را هنگام تولدش ترك نموده و پسر دوّم خویش ابوعیسی را بر وی بر گزیده بود - بسیار ضعیف گردید، و سرانجام بدر به دست پسر خود هلال به اسارت افتاد و ناگزیر گشت که قدرت خود را میان دو پسرش تقسیم کند، ولی پس از آنکه از اسارت رهایی یافت و خواست از تعهد خود سر باز زند دوباره نزاع برخاست. درضمن این کشمکش ابوعیسی به دست برادرش به هلاکت رسید و هلال نیز خود به اسارت بهاءالدولهٔ دیلمی که به آنان حمله نموده بود، افتاد و سپس مورد عفو واقع شد، و منطقهٔ حکمرانی وی طبعاً به تصرف فاتح[2] که در این هنگام موقع و وضع بهتری در برابر پدر اسیر مذکور داشت، در آمد.

سرانجام بهاءالدولهٔ دیلمی در ۲۲ (یا ۲۷) دسامبر ۱۰۱۲ میلادی[3] پس از سلطنت بیست و چهار ساله در تقریباً ۴۳ سالگی (قمری) به مرض صرع در ارگان (ارّجان) در گذشت و میراث خود را برای سه پسر خود وا گذاشت: به پسر اول، ابوشجاع سلطان الدوله، فارس - به پسر دوم، ابوطاهر جلال الدوله،

۱- مرجع سابق ص ۷۰؛ رجوع شود به قبل: فصل « آل بویه در اوج قدرت خویش »، صفحهٔ آخر؛ و نیز به: Karl V. Zetterstéen in der E I, IV 333. ۲- ابن الاثیر، ج ۹، ص ۷۳ به بعد. ۳- بنا به کتب دیگر، دهم جمادی الاخری، سال ۴۰۳ هجری.

بصره (کوفه وموصل اند کی قبل از آن به اطاعت فاطمیان مصر در آمده بود)،[۱] و به‌سومی، ابوالفوارس قوام‌الدوله، کرمان[۲] رسید. ضعف قدرت آل بویه جبراً باچنین تقسیمی بستگی داشت، ولی در آغاز بدین سبب آشکار نگشت ومهم جلوه ننمود، که نوهٔ بدر یعنی طاهر بن هلال برای استیلا بر «شهرزور» (۱/۶ تا ۱۰۱۴/۲/۴ میلادی مطابق رجب ۴۰۴ هجری) برضد خویشاوندان خود پیکاری برپا نمود، وخود بدر نیز اند کی پس از آن (۱۰۱۵/۱۰۱۴ مطابق ۴۰۵ هجری) به‌دست امیران خویش در اثنای محاصرهٔ قلعهٔ کردی «حصن کوسجد» به‌قتل رسید، زیرا وی برخلاف میل و نظر ایشان می‌خواست در زمستان بجنگد. قاتلین بدر به فخرالدولهٔ دیلمی پیوستند وبسیاری از سایر اعضای این خاندان برسر میراث بدر بایکدیگر به‌نزاع برخاستند. هلال نیز در این موقع آزاد شد، ولی در (۴/۲۵ تا ۵/۲۲ سال ۱۰۱۵ میلادی مطابق ذوالحجهٔ ۴۰۵ هجری)[۳] درجنگی ازپا درآمد ودر نتیجهٔ خطر وحشت‌زای تشکیل دولتی از طرف کردها از میان رفت.

در این میان محمود غزنوی، نه فقط در هندوستان[۴]، بلکه در ایران نیز قلمرو حکومت خود را توسعه داده بود، ودر سال ۱۰۱۱/۱۰۱۰ میلادی (۴۰۱ هجری) سپاهیانش پس از پیکارهای طولانی، از طرف غزنه، باحیلهٔ رزمی (جنگ و گریز، فرار تصنعی وحملهٔ مجدد)، منطقهٔ کوهستانی (واقع درجنوب شرقی هرات) صعب‌الوصول طایفهٔ کافرِ قُطّاع‌الطریق وحشت‌آور غور را ـ که مورد نزاع دوقبیله از آنان بود[۵] ـ به‌تصرف درآوردند، ورئیس ایشان آهنگسر،

۱ـ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۷۶. ۲ـ مرجع سابق، ص ۸۳. ۳ـ مرجع سابق، ص ۸۴ به بعد و ۹۰، ـ و نیز: Schwarz VII 862. در بارهٔ وسعت قلمرو حکومت بدر رجوع کنید به‌فصل «تقسیم‌بندی سرزمین ایران». از همین کتاب. ۴ـ عتبی (ترجمهٔ تاریخ یمینی) صفحات ۲۹۲/۲۸۵، ۳۰۵/۳۰۱، ۳۲۲/۳۲۰، ۳۵۶/۳۴۷؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۷۱ و ۷۳. ۵ـ حدودالعالم، ص ۱۰۲ و شرح آن ص ۳۳۳ و ۳۴۲ به‌بعد با منابعی که درآنجا به‌آنها اشاره شده است، (فهرست: ۳۶).

معروف به‌ابن‌سوری، را اسیر کردند؛ اما آهنگسر درزندان خودرا مسموم نمود[۱].

درسالهای بعد نیز فرمانروای قُصدار (در سرزمین توران واقع در شرق مکران) که کوشیده بود با کمك قراخانیان (ظاهراً از راه سیستان) به هرات حمله کند، به‌اطاعت محمود درآمد[۲]. سرانجام درسالهای ۱۰۱۹/۱۰۱۸ میلادی (برابر ۴۰۹ هجری) محمود غزنوی به جنگ افاغنهٔ «کافر»[۳] برخاست، ودراین اقدامات، خطرناکترین سرزمین دست نخورده به‌چنگ فرمانروای ترك افتاد ودرسایهٔ آن‌نیز، راه‌نفوذ مذهب اسلام تدریجاً به منطقهٔ کوهستانی هموار گشت، وتازه از این زمان‌به‌بعد رفته رفته، ولی به کندی، در مناطق کوهستانی شرقی ایران پیروانی برای‌قرآن به‌وجودآمد، ودامنهٔ آن از آن‌طرف به‌جانب مشرق (مثلاً درغورستان، کافرستان قبلی، واقع درجنوب‌هندوکش) کشیده شد وتاعصر حاضر ادامه دارد.

در این موقع دوباره محمود غزنوی فرصت یافت به هندوستان حملات مجددی بنماید (۱۰۱۴/۱۰۱۳ میلادی برابر ۴۰۴ هجری و۱۰۱۶/۱۰۱۵ میلادی برابر ۴۰۶ هجری و۱۰۱۷/۱۰۱۶ میلادی مطابق با۴۰۷ هجری)[۴]. علاوه برآن

۱ـ گردیزی (زین‌الاخبار) ص۷۱؛ ـ عتبی (ترجمهٔ تاریخ یمینی)، ص ۳۲۲، ۳۲۴؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۷۶؛ و نیز Näzim. 70-73. در بارهٔ «سوری» مراجعه کنید به: Justi, Namb. 317 rechts (Nr. 3) و در مورد «غور» رجوع کنید به: M. Longworth Dames in der E I, II 170.

۲ـ عتبی (ترجمهٔ تاریخ یمینی)، ص۳۳۷/۳۳۵ (در این مورد رجوع کنید به: Näzim 74, Anm. 21؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۷۸. در بارهٔ اراضی قُصدار رجوع کنید به: Le Strange, Lands 331 - 333. - C. E. Bosworth : The Early Islamic history of Ghur, in Central Asiatic Journal VI/2 (1961), S. 116-133.

۳ـ عتبی(ترجمهٔ تاریخ یمینی)، ص۴۲۷/۴۲۳؛ ـ تاریخ بیهقی (فهرست:۱۶۱)، صفحات ۱۱۰ تا۱۱۵؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۰۷؛ ـ ونیز: Näzim 74-76.

۴ـ گردیزی (زین‌الاخبار)،ص۷۲ به‌بعد؛ ـ عتبی (ترجمهٔ تاریخ یمینی)، ص۴۱۹/۴۰۷؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص۸۳ به بعد و۸۹ و۹۱.

محمود درپیکار باخوارزمیان، که به‌رهبری و تحریك مشتی از امرای خویش شاه خوارزم (خوارزمشاه ابوالعباس مأمون‌بن مأمون دوم) یعنی داماد محمود را به‌سبب آنکه می‌خواست نام‌پدرزن خویش را درخطبه وارد کند، کشته‌بودند، پس از چند پیکار مقدماتی در جنگ دشواری، بر آنان غلبه یافت وجز معدودی از ایشان دیگران را به قتل رسانید (چهارشنبه ۲۰مارس ۱۰۱۷ برابر۱۲ شوال ۴۰۷ هجری). درنتیجه، سرزمین مزبور (خوارزم‌واورگنج سوم ژوئیه ۱۰۱۷ برابر پنجم صفر ۴۰۸ هجری[1] برای همیشه استقلال خود را از دست داد و به اطاعت یکی از «بیگ»های فرمانروای مقتدر غزنوی به‌نام التونتاش که عنوان «حاجب» داشت درآمدوبااین‌اقدام کوششهای استقلال‌طلبانهٔ آن، سرکوب‌شد.[2]

درآن هنگام که شهرت محمود روز بروز به‌طوری‌افزایش می‌یافت که حتی چینیان واویغورها (۱۰۲۴/۱۰۲۷ برابر۴۱۵/۴۱۸هجری) سفرائی به‌دربار او فرستادند[3]، در مغرب کشور میان آل بویه دشمنی و خصومتی که در نتیجهٔ تقسیم بندی سال۱۰۱۲ به‌طورقطع ویقین‌پیش‌بینی می‌شد، آغاز گردید.ـ گرچه در واقع شمس‌الدوله (پسرفخرالدوله) پس از مرگ پدر نتوانست ری، مقرّ حکومت برادر خویش مجدالدوله را، طی حمله‌ای، بـرای همیشه از دستش درآورد(۱۰۱۵میلادی)[4]، لیکن مجدالدوله به‌قدری‌ضعیف شده بود که اوبامادرش

۱ـ عتبی (ترجمهٔ تاریخ یمینی)، صفحات۴۰۳تا۴۰۶؛ ـ تاریخ بیهقی (فهرست: ۱۶۱)، صفحات۶۶۹تا۶۷۸؛ ـ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص۷۳ به‌بعد؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۹۰،ـ عوفی (جوامع‌الحکایات)، ص۲۰۴، شمارهٔ۱۲۴۱؛ ـ و نیز: Barthold, Turk 275-279; Näzim 56-60. در بارهٔ این سلسلهٔ دوم سلاطین خوارزمشاهی رجوع کنید به: Zambaur 208; Näzim 184 f. ; Aleksêj Markov . Zapiski numizmat. otd. russk. archeol. ob-va I 80; Tolstov im Sammelwerk «Biruni» Lit. - Verz. Nr. 120), S. 17-21.

۲ـ سیاست‌نامه، ص۲۰۶. ۳ـ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص۸۷؛ ـ مروزی (فهرست: ۳۹) صفحات۱۹تا۲۲ و۷۶ تا۸۰. ۴ـ عتبی (ترجمهٔ تاریخ‌یمینی) ص۳۸۲/۳۸۷؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۸۶.

باوجود کمك اسپاهبد در ری ، از طرف قوای پولاد (فولاد) که از طبقات پائین برخاسته بود، محاصره شد ـ پولاد کسی بود که مجدالدوله قبلا از واگذاری شهر قزوین به‌عنوان تیول به‌وی امتناع کرده بود واز طرف منوچهر پسر کاووس «منوچهربن قابوس» حمایت می‌شد ـ و(مجدالدوله) ناگزیر گشت اصفهان را که تاآن‌موقع از۱۰۰۸/۱۰۰۷ میلادی (برابر۳۹۸هجری) علاءالدوله ابوجعفر محمدبن دشمن زیارمعروف به«ابن کاکویه» (این‌کلمه‌دیلمی وبه‌معنی‌عموآمده) پسر عموی مادرفرمانروای ری ونوادهٔ مرزبان دیلمی[1] برآن حکومت‌می کرد[2]، به این پولاد طاغی واگذار کند، ولی به‌محض اینکه هم پیمان او، منوچهر، خودراعقب کشید‌پولاد ناچاربه‌اطاعت مجدالدوله درآمد[3] ودرنتیجه‌ابن‌کاکویه (که درمنابع به‌طورکلی‌چنین‌نامیده می‌شود)توانست سرانجام‌خود را دراصفهان پایدار سازد.

بلافاصله بعدازآنکه در همان سال ۱۰۱۸/۱۰۱۶ میلادی (۴۰۷ هجری) بویهی کرمانی ، یعنی ابوالفوارس (درمنابع ویرا بدین نام می‌خوانند) پس از پیشروی غیرمنتظره‌ای به‌سوی شیراز ، ازبرادرش سلطان‌الدوله شکست خورد واز سرزمین اصلی‌خویش نیز رانده شد، سلطان محمود بالاخره فرصت مطلوب خود را به دست آورد ، یعنی توانست باپشتیبانی ابوالفوارس کـه در پناه وی درآمده بود درسرزمین غربی و جنوبی آل بویه در ایـران مداخله نمـاید.

۱ـ رجوع کنید به‌قبل: فصل «نبرد آل‌بویه وآل‌زیار برسرکسب قدرت در ایران».

۲ـ رجوع کنید به‌قبل: فصل «محمود غزنوی»؛ ـ و نیز مراجعه‌کنید به: Miles, Kakw. S. 89-104. در این منابع وهم درکتاب Zambaur صفحهٔ ۲۱۷ از منابع دیگری بخصوص در مورد سکه‌شناسی، یاد می‌گردد. «دشمن زیار» در روی سکه‌ها «دشمن‌ـزار» آمده است،رجوع کنید به: Johann Gustav Stickel in der ZDMG XVIII (1864), S. 298; - Justi, Namb. 88 lks.; - Justi, Namb. 152 rechts und Huart E. I. II 714 f.

۳ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۷۱ و۹۲؛ ـ ونیز: Rabino, Dyn. loc. 313 f.

در واقع ابوالفوارس آن قدر قدرت نداشت که بتواند در رأس سپاه غزنوی درسال ۱۰۱۸/۱۰۱۷ (۴۰۸ هجری) در کرمان وفارس پابرجاشود، ولی نفوذ سلطان بزرگ ترك، به‌قدری زیاد و بااهمیت بود که سلطان‌الدوله می‌بایست سرانجام به‌استقرار مجدد حکومت ابوالفوارس در کرمان تن دردهد[1]، ولی بعکس کشمکش وی با برادر دیگر، یعنی ابوعلی حسن، مُشرّف‌الدوله، در بین‌النهرین تاسال ۱۰۲۳/۱۰۲۲ (۴۱۳هجری) ادامه‌داشت[2].

آشوبهای داخلی دامنه‌دار دیگری هم که گاهی به جنگهای ملی، مثلاً در سال ۱۰۲۱/۱۰۲۰ میلادی (برابر ۴۱۱ هجری) در همدان میان کردها و ترکها[3]، منجر می‌شد و به‌نوبهٔ خود مخالفت ایرانیان را در مقابل سلطهٔ ترکان منعکس می‌کرد، به تزلزل ارکان حکومت آل‌بویه کمك می‌نمود. امامخالفت کردها تنها با ترکان نبود، بلکه برضد دیلمیان نیزطغیان کردند بدین‌صورت که درجنگ بین «صاحب» همدان ابوالحسن سماءالدوله (که ازسال ۱۰۲۲/۱۰۲۱ میلادی برابر ۴۱۲ هجری جانشین پدرش شمس‌الدوله شده بود) وخویشاوند و پشتیبان وی ابن‌کاکویه، به‌ابن‌کاکویه پیوستند. ابن کاکویه نیزبا فرهادبن مرداویج دیلمی[4] که تا آن زمان تیول‌دار شمس‌الدوله در بروجرد بود هم‌پیمان شده‌بود، ولی پس‌ازپیروزی‌ایشان، کردهادیلمیان را نیزمانند ترکان راندند؛

۱ـ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص۷۱؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص ۱۰۱ به‌بعد؛ ـ و نیز رجوع کنید به: Karl V. Zettersteen in der E I, IV 950 f. ۲ـ ابن‌الاثیر،ج۹،ص۱۰۹ و۱۱۲ به‌بعد. ـ تسخیر آناتولی در۱۰۱۵/۱۰۲۱ـآن طوری‌که Ibrahim Kafesoglu در Dogu Anadoli'ya ilk Selcuklu akini ve tarihï ehemmiyeti ,in F. koprülü armagani, konst. 1953, S. 259-274 مدعاست ـ یقینی نیست رجوع کنید به: Cahen, Mal. S. 51 mit Anm. 50, 51; - Cahen im « Journal Oriatique » 1954, S. 275-279. ۳ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۱۰ به‌بعد. ۴ـ رجوع کنید به: Justi, Namb. 102 rechts (Nr. 34) .

و با وجود اینکه ابن کاکویه «دینور» و «شاپورخواست» را تصرف نمود[۱]، به‌راندن کردها از جوزقان توفیق نیافت (۱۰۲۶ میلادی مطابق ۴۱۷ هجری)[۲]. در بین‌النهرین نیز میان آل بویه و ترکها کشمکش سخت در گرفت[۳].

مقارن با تجلّی این حوادث سخت نگرانی آور در روابط سپاهیان و ملّتهای مختلف و توأم شدن آن با کشمکش‌ها و اختلافاتی که بر سر تاج و تخت می‌شد، سلطان‌الدوله در ۱۰۲۴/۱۲/۶ تا ۱۰۲۵/۱/۳ میلادی یعنی در ماه شوال ۴۱۵ هجری (یا در ۹/۲۷ تا ۱۰/۲۵ سال ۱۰۲۵ میلادی برابر ۲۴ شعبان ۴۱۶ هجری) در ۲۲ سال (؟) و پنج ماهگی در گذشت. ترکهایی که درمیان سپاهیان وی بودند با جانشینی برادرش ابوالفوارس (در کرمان) موافقت نمودند درحالی که وزیرش برای جانشینی پسروی ابوکالیجار، مرزبان، عمادالدین، تلاش می کرد، و سر انجام، این (وزیر) با وجود اینکه می کوشید با حکمران کرمان آشتی کند، به قتل رسید.

با این حال پسرش ابوالقاسم با ابوکالیجار جوان متحداً برضد ابوالفوارس قیام نمودند، و وی را از فارس بیرون راندند، ولی ابوالفوارس توانست حکومت کرمان را محفوظ بدارد[۴]. این حقیقت که درواقع نیروی سپاهیان دیلمی عامل مؤثر و ملاك و میزان فرمانروایی آل بویه بوده بدین وسیله به جهانیان آشکار گشت که تنها، اظهار دیلمیان در پسا (فسا) وشیراز مبنی بر اینکه از ابوکالیجار رضایت ندارند، برای کشاندن ابوالفوارس به سرزمین فارس کفایت نمود؛ ولی باز هم قرارداد آنان دائر بر اینکه حکومت فارس به ابوالفوارس و حکومت

۱ــ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۱۴ ۲ــ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۲۱. ۳ــ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۱۵ و ۱۲۶ (درسال ۱۰۲۸ میلادی برابر ۴۱۹ هجری در بغداد و بصره).

۴ــ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۱۶.

خوزستان به ابوکالیجار محول گردد، دوام بسیار نیافت؛ و با وجود اینکه ابوالفوارس سپاهش را با ده هزار سرباز «کُرد» تقویت نمود باز درمیان بیضا و اصطخر شکست خورد ودوباره به کرمان رانده‌شد. ابوکالیجار توانست برخلاف میل شیرازیان از سال ۱۰۲۶ میلادی (۴۱۷ هجری) مجدداً حکومت خود را در فارس مستقرسازد[۱]، لیکن کوشش وی درراه تسخیر کرمان (۱۰۲۷میلادی برابر ۴۱۸ هجری) باعدم‌موفقیت مواجه گشت؛ زیرا قشون وی تاب تحمل گرمای آن سرزمین را نیاورد، و همزمان با آن نیز در عقب سر وی شورشی در منطقهٔ باتلاقی سفلای فرات بپا خاست؛ و او نیز در تحت این شرایط ناگزیر شد که با پرداخت ۲۰ هزار دینار به عموی خویش ابوالفوارس موافقت کند[۲]. ابوالفوارس هم، که به‌سبب بی‌رحمی وقساوت منفور بود، یک سال بعد (شاید به‌وسیلهٔ زهر) درگذشت (۱۱/۲۱ تا ۱۲/۲۰ سال ۱۰۲۸ میلادی برابر ذوالقعدهٔ ۴۱۹ هجری)، و مایملك او در کرمان بدون هیچ دشواری به دست برادرزاده‌اش ابوکالیجار افتاد[۳].

اوضاع اصفهان و همدان نیز بهتر از این نبود. در این نواحی نیز مجدالدوله وابن کاکویه (علاءالدوله) ناگزیر شده بودند که در مقابل اسپهبد مازندران (طبرستان) و همچنین در برابر منوچهر پسرقابوس ــ که هردو، به تحریك افسری یاغی یعنی علی بن عمران برانگیخته شده وپس از تصرف همدان، اصفهان را محاصره نموده بودند ــ از خود دفاع نمایند، تا توانستند بعد از پیکارهای طولانی آنان را به‌عقب برانند (۴/۱۱ تا ۱۰۲۷/۵/۱۰ میلادی برابر

۱ــ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۱۶ به‌بعد، ــ ونیز: H. Bowen in E I (2), II 131 f.

۲ــ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۲۴. ــ و نیز: Browne, Isf. 675 f. ۳ــ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۲۷. ــ و نیز زرکوب (شیرازنامه)، ص۳۴ به‌بعد (با ذکر تاریخ غلط).

بـا ربیع‌الاول ۴۱۸ هجری)[۱]. نتیجهٔ این کشمکشها این بود کـه مجدالدوله نابخردانه از محمود غزنوی استعانت جست. محمود غزنوی که به‌طور آشکار در آرزوی اضمحلال قدرت آل بویه و نفوذ آنان روی خلفا بود، بی‌درنگ بـا مساعدت منوچهر بن قابوس به سوی جبال پیشروی کرد، و در ۴/۱۹ تـا ۵/۱۷ سال ۱۰۲۹ (ربیع‌الثانی ۴۲۰ هجری) همـدان را تصـرف نمود و فرمانروای غافلگیرشدهٔ بویهی را برخلاف عهدی که نموده بود، توقیف کرد. درشهرهای همدان، قزوین، ساوه، آبه و ری که به‌تصرف محمود درآمده بود، گنجینه‌های بسیاری به‌دست محمود فرمانروای ترک افتاد، و از ری نیز کتابخانه‌ای با خود همراه برد. سپس محمود، منوچهر بن قابوس وچون اندکی پس از آن[۲] منوچهر درگذشت، پسر و جانشین او ابوکالیجار انوشیروان را، قبل از آنکه وراثت وی را تأیید نماید به پرداخت پانصدهزار دینار ناگزیر ساخت و نیز پسر خود مسعود غزنوی را برای تصرف زنجان و ابهر وسپس، با وجود قراردادی که با علاءالدوله (ابن کاکویه) منعقد ساخته بود به تصرف اصفهان فرستاد. از آن پس، درسراسر جبال به‌نام ترک بزرگ (محمود) خطبه خوانده می‌شد ومسعود پسرش به‌جای او و به‌نام او کشور را اداره می کرد و قیامهای اصفهان و قزوین و نواحی آن رابا سرکوبی خونینی منکوب می‌ساخت (۱۰۲۹ میـلادی مطابق ۴۲۰ هجری)[۳]. به‌استثنای همدان، که علاءالدوله پس‌از فرار موقتی به‌شوشتر، سرانجام توانست آنجا را نگاه دارد (۱۰۳۰ مطابق ۴۲۱ هجری)[۴]، سراسرجبال

۱ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۲۳ به‌بعد. ۲ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۳۷. بنا به‌نقل ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، صفحات۲۳۳ تا۲۳۵ وی در سال ۱۰۳۳ وفات یافته. ـ رجوع کنید نیز به: Ross, Dyn. 210. ۳ـ گردیزی(زین‌الاخبار)،ص۹۰ به‌بعد؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۲۸ به‌بعد؛ ـ عوفی(جوامع‌الحکایات)،ص۲۳۰،شمارهٔ۱۷۴۵؛ـ ونیز رجوع کنید به: Vartan der Grosse (Armenier) bei Brosset, Add. 221 f. ; - Schwarz VI 718; Wiet 177 f. ۴ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۳۷؛ ـ ونیز: Näzim 80 - 85.

به دست محمود غزنوی افتاد، وحکومت آل بویه در مرکز ایران پایان یافت. دراین‌موقع به‌نظرمی‌رسید که محمود غزنوی به‌زودی تمام فلات ایران (به‌انضمام شمال غربی هندوستان) را تحت لوای مقتدرانهٔ خویش در خواهد آورد، ولی ناگهان در پنج‌شنبه ۳۰ آوریل ۱۰۳۰ میلادی برابر ۲۳ ربیع‌الثانی ۴۲۱ هجری در غزنه درگذشت.[۱]

۱ـ تاریخ بیهقی (فهرست: ۱۶۱)، ص۱۲؛ ـ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص۹۲؛ ـ تاریخ‌سیستان، ص۳۶۲؛ ـ مستوفی (تاریخ گزیده) صفحات ۳۹۴ تا ۴۰۱؛ ـ ابن‌خلکان (فهرست: ۱۱۳)، ج۸، صفحات ۸۴ تا ۸۸ (شمارهٔ ۷۲۳)؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۳۸؛ ـ و نیز: Näzim 123-125. (کوششی که در صفحات ۱۵۱ تا ۱۷۰ از این کتاب در مورد تمجید اقدامات محمود به‌عمل آمده در 498 - 496 .V/3, 1931, S «Islamic Cultur» به‌عنوان «دفاع» غیرکافی تلقی‌شده‌است). ـ طبق روایات دیگر (درکتاب اخیر و ابن خلکان) محمود قبل ار تاریخ مذکور در متن: یعنی در ۱۸ فوریهٔ ۱۰۳۰ (یازده صفر ۴۲۱ هجری) وفات یافته است.

مسعود غزنوی

در زمان مرگ محمود حادثه‌ای رخ داد که از ده‌ها سال قبل از آن می‌بایستی پیش بینی می‌شد، حادثه‌ای که به‌سبب اختلافات مداوم و کشمکشهای پی در پی داخلی در سرزمین ایران به‌هیچ‌وجه کسی آمادهٔ وقوع آن نبود، ولی خونریزیهای قبلی به‌واسطهٔ جنگهای دائمی آن را به‌جلو انداخت. از قرنها پیش پیوسته ملتهای تازه‌ای از ترکان، از مشرق آسیای میانه پیش می‌آمدند[1]، ولی پیشروی ایشان تا این زمان از طرف شمال از نزدیک دریاچهٔ آرال و بحرخزر به سوی سرزمین ولگا و از آنجا به نواحی غربی متوجه بود و تا این زمان ایران فقط ماوراءالنهر را که به تصرف قرلقها درآمده بود، از دست داده بود. رود جیحون[2] و «فلات اوست یورت» (واقع بین دریاچهٔ آرال و بحرخزر ـ م)

۱ــ رجوع کنید به : - Barthold, Vorl. 41 ff., 100 ff. ; Spuler, Mittelasien 335 ff. Rudolf Selpke : Sultan Mas'ud von Gazna. Die drei ersten Jahre seiner Herrschaft, München 1957.

۲ ــ برخلاف Michael Jan de Goeje در (Das alte Bett des Oxus, Leiden 1875) مؤلف دیگر یعنی : Wilhelm Barthold در این نوشته: (Nachrichten über den Aral - See und den Unterlauf des Amu-Darja bis zum 17. Jh., Leipzig 1910=Quellen und Forschungen zur Erd - und Kulturkunde II; in der E I, I 356 - 359; auch Ahmed Zaki Velidî Togan in

←

مدتها سرحدّی را تشکیل می‌داد که ترکها فقط به‌عنوان اسرای جنگی یا به‌عنوان گروه سربازان و صاحب‌منصبان مزدور از آن می گذشتند (چنانکه سبکتکین پدر محمود نیز با همین عنوان توانست از این جا بگذرد)، امـا در این زمان مقارن مرگ محمود، که قسمت اعظم غزها در تحت رهبری چهار پسران سلجوك[1] (به‌عربی: سلجوق)، رئیس آنان، به‌صورت دولت واحدی با هم پیوستند، وضع تغییر یافت. اخلاف سلجوقیان محتملاً با خزرها ارتباط داشته‌اند وشاید (همان طوری که اسامی چهار بیگ اول که از تورات گرفته شده نشان می‌دهد) اینان نیز مانند طبقهٔ ممتاز خزرها، اصلاً به دین یهود (یا مسیحی نسطوری) متدیّن بوده‌اند.[2]

---

der E I, türk. I 419 - 426) در صدد نشان دادن این‌مطلب برآمده که رود جیحون‌ازطریق اوزبی (Özboi) به بحر خزر می‌ریخته است، ولی ظاهراً این نظر به موجب تحقیقات محقق دیگری که در محل بوده است رد می‌شود، یعنی به‌وسیلهٔ:
Sergej P. Tolstovs, Die archäologische ethnographische Expedition der Adw der UdSSR nach Choresm vom Jahre 1847. in der Ztschr. «Sowjetwissenschaft», Berlin 1949/1, S. 100 - 113, وی (Tolstov) به‌موجب تحقیقاتی کـه به‌وسیلهٔ هواپیما از بالا به‌عمل آورده است (ص ۱۰۹): مدعی‌است که در تمام طول «اوزبی»، با تمام وسعتی که‌دارد، کمترین اثر آبیاری ویا خانه‌سازی وتوطن‌دیده نمی‌شود؛ فقط از اواخر قرون وسطی (ظاهراً قرن ۱۶/۱۵ هجری) در مسیرخود رودخانهٔ «اوزبی» آثار «مزارع ابتدایی» دیده می‌شود. مواد لازم برای‌این مورد، در: B. Spuler in «Historia» I/4 (1950) S. 601 - 615 ; Amun Darya, in «Kan Dany Armagäni» Ankara 1958, S. 231 - 248.

۱ــ در مورد تلفظ این‌کلمه رجوع کنید به: کاشغری (دیوان لغات‌الترك) ج ۱، ص۳۹۷ (برابر با کاشغری، فهرست: ۵۶، ص۲۴۸)؛ ــ و نیز: Barthold, Vorl. 101; Rásonyi Lájos :Selçûk adinin menseine dair, im «Bellten» III (1939), S. 377 - 384 (کتاب فوق در بارهٔ ریشهٔ کلمهٔ سلجوك و شامل اطلاعات تاریخی و توضیح احتمالات ممکن در بارهٔ آن می‌باشد)، ولی اطلاعاتی که در بارهٔ پدر سلجوك داده می‌شود متفاوت‌است. رجوع کنید به: راوندی (راحة‌الصدور)، ص۸۸؛ ــ والعراضة‌فی‌حکایات‌ــ السلجوقیة (فهرست: ۱٦۵)، ص۲۷٤ به‌بعد. ــ و نیز: Cahen, Mal. 42 f.

۲ــ رجوع کنید به: Dunlop (Lit. - Verz. Nr. 128)؛ ــ ونیز: Cahen 57 (ولی Cahen درص۴۲ از کتابش در این‌امر تردید می کند که‌انسان‌بتواند تنها براساس اسامی، چنین ادعایی‌را بنماید).

حتی محمود غزنوی در سالهای آخر زندگانیش (از ۱۰۲٤ میلادی برابر ٤۱۵ هجری) پس از بستن قراردادی با قدرخان قراخانی (در کاشغر)[1]، ناگزیر بود با غُزها در سرحد ماوراءالنهر پیکار کند (در این جنگها اغلب فرماندهی سپاه باپسرش مسعود بود[2]) ، ولی با این‌همه نتوانست ازپیشروی این دسته‌های ترك چادرنشین به طرف گرگان و قسمتی به سوی آذربایجان و ارمنستان و «سَپورکان » (حتی در سال ۱۰۲۱؟؟) ، جلوگیری کند[3]. به‌موجب اسامی اکثر رؤسای این دسته‌ها می‌توان حدس زد که‌در آن‌موقع هنوز ایشان به‌دین اسلام نگرویده بودند : چه اینکه تنها یك نام اسلامی (منصور) در میانشان دیده می‌شود . علاءالدوله بن کاکویه نخست تصور می کرد که می‌توانددسته‌هایی از ایشان را به کمك و حمایت خود جلب کند، امانفاق و کشمکشی که به‌زودی با صاحبمنصبان[4] خراسانی ایجاد گشت ، ثابت کرد که اختلاف و تضاد میان ترکان و ایرانیان هنوز مانند سابق به‌قوت خود باقی است . در واقع غزها در آذربایجان کاملاً مستقل و بدون رعایت قدرتی که‌در آن سامان موجود بود رفتار می کردند و به‌زودی‌هم کارآنها به‌جائی رسید که خود نیز به تسخیر و تصرف دست زدند .

لیکن هنوز زمان آرامش آذربایجان واصولاً نواحی شمال‌غربی ایران نیز از جهات دیگر فرا نرسیده بود . علاءالدوله نیز تصورمی کرد که بامرگ محمود غزنوی مجدداً دوران حکومتش آغاز گردد وآرزو داشت که در غزنه‌بر

۱ـ گردیزی (زین‌الاخبار) ، ص ۸۲ به‌بعد ؛ ـ ونیز Näzim 53 - 55 ۲ـ راوندی (راحة‌الصدور) ، ص ۸٦ تا ۹۱ ؛ العراضه فی‌حکایات‌السلجوقیة (فهرست : ۱٦۵) ، صفحات ۲۷۵ تا ۲۸۲ ؛ ـ گردیزی(زین‌الاخبار)،ص۸۱ و ۸۵ و ۸۹ به‌بعد ؛ ـ الحسینی(اخبارالدولة‌السلجوقیة ترجمهٔ ترکی : فهرست : ۱۳۰) ، صفحات ۱ تا ۳ ؛ ـ البنداری (سلجوقیان، فهرست ۱۳۳)، ص ۵ به بعد ؛ ابن‌الاثیر ، ج ۹ ، صفحات ۱۳۰ تا ۱۳۲ ؛ ـ ونیز : Barthold, Turk. 282-286; Gafurov 234 - 237. ۳ـ کسروی (شهریاران گمنام)، ج ۲، صفحات ٦۱ تا ٦۷ . ٤ـ ابن‌الاثیر، ج ۹ ، ص۱۳۲ ؛ ـ ونیز : Miles, Kakw. S. 101

سر جانشینی محمود جنگهای طولانی به‌وقوع پیوندد، زیرا محمود اندکی پیش از مرگ خویش ابواحمد محمد[1] (جلال الدوله) پسر دیگر خود را به‌جانشینی تعیین کرد، درصورتی که قبلا فرزند بزرگتر او یعنی مسعود ۳۲ ساله[2] که مردی شجاع و فعّال بود — و در حرص و آز، ولی نه در بصیرت، شباهت به‌پدر داشت — برای جانشینی در نظر گرفته شده بود[3]. در این مورد نیز همان اتفاقی رخ داد که اغلب در طول تاریخ — در مواردی که پدری (به‌علّت عدم قانون ثابت برای وراثت تاج و تخت) به‌جهات خصوصی پسر فعال و هوشمند خود را به‌نفع پسر دیگر از جانشینی محروم نموده است — رخ می‌دهد: مسعود که در موقع مرگ پدر در اصفهان بود با راهنمایی[4] التونتاش «حاجب»[5] خوارزمی به‌زودی نظم را در خراسان و ری بر قرار ساخت، و سپس به‌برادر خود تقسیم سرزمین موروث پدر را پیشنهاد کرد؛ تقسیمی که قبل از هرچیز قسمتهایی را که وی از شمال ایران به‌تصرف درآورده بود برای وی تأمین می‌کرد، ولی محمد باوجود اندرزهای اطرافیانش با این تقسیم بندی موافقت نکرد و نایرهٔ جنگ میان آن دو افروخته شد تا اینکه محمد در چهارم اکتبر ۱۰۳۰ میلادی (سوم شوال ۴۲۱ هجری) در تگین‌آباد (در طخارستان) غافلگیر شده به اسارت درآمد. برادرش مسعود وی را نکشت، ولی او را کور کرد و بدین وسیله به نفوذ سیاسی او خاتمه داد.

۱— رجوع کنید به: Moh. Näzim in der E I, III 724. ۲— متولد سال ۹۹۸ میلادی (۳۸۸/۳۸۹ هجری). ۳— از قرار منقول، مسعود، خراسان و عراق و گرگان و «متعلقات» آنها را در اختیار داشته است: دولتشاه (تذکرة‌الشعراء، فهرست: ۲۷۲) ص ۴۶. — در بارهٔ دوران جوانی وی و مسئلهٔ جانشینی او رجوع کنید به: تاریخ بیهقی (فهرست: ۱۶۱)، صفحات ۱۰۶ تا ۱۳۲ و ۲۱۳ تا ۲۱۸؛ — و نیز:
Moh. Näzim in der E I, III 461 f. ; Barthold, Turk. 293 - 303.
۴— تاریخ بیهقی (فهرست: ۱۶۱)، صفحات ۵۸، ۷۹ تا ۸۵، ۸۶ و ۳۳۲ تا ۳۴۴؛ — گردیزی (زین‌الاخبار)، ص ۹۹؛ — مستوفی (تاریخ گزیده)، ص ۴۰۱ به‌بعد. ۵— رجوع کنید به قبل: فصل «محمود غزنوی»؛ — و نیز: A. Z. V. Togan in der E I, türk. V 250.

مسعود پس از آنکه روابط خود را با قراخانیان سر و صورت داد[1] و بلخ را به‌تصرف درآورد (در اواسط دسامبر ۱۰۳۰)[2] وابوالقاسم احمدبن‌حسن میمندی[3] وزیر را که پدرش از سال ۱۰۲۱/۱۰۲۲ میلادی (۴۱۲ هجری) به‌زندان افکنده بود آزاد ساخت و وی را به جای حسنك (ابوعلی حسن‌بن‌محمد، از سال ۱۰۲۴ برابر ۴۱۵ هجری)[4] به‌وزارت منصوب کرد و در روز دوم ژوئن ۱۰۳۱ (برابر با ۸ جمادی‌الاخری ۴۲۲ هجری) به سوی غزنه شتافت و اطاعت تیول‌داران آن نواحی را در مقابل خود پذیرفت[5] و توانست به زودی در تیزدر مکران آتش جنگ برادرکشی را با مداخلهٔ خود فرو نشاند[6]. خلیفه نیز عنوان ناصرالدین را به وی اعطا نمود و تعهد کرد که تنها با وساطت او با قراخانیان ارتباط داشته باشد. مسعود در احترام دانشمندان مبالغتی تمام می‌نمود و بیرونی که‌در دربار وی می‌زیست بسیاری از آثار خود را به‌نام وی اختصاص‌داده است.

در این اوقات مسعود برای‌حمله به علاءالدوله، که در این میان اصفهان و ری وهمدان وهمچنین ناحیه‌ای‌چند را از ابوکالیجار[7] انوشیروان‌پسر منوچهر تصرف نموده بود فراغت یافت، و درخواست کمك انوشیروان بهترین فرصت را برای مداخلهٔ او (مسعود) به‌دست داد. علاءالدوله در جنگی که‌در حوالی‌ری

۱ـ تاریخ بیهقی (فهرست : ۱۶۱)، صفحات ۷۱ تا ۷۶، ۸۵، ۱۹۳ به‌بعد، ۲۱۸ و ۴۳۲ به‌بعد؛ ـ جوزجانی (طبقات‌الناصری) ص ۱۱ به‌بعد.

۲ـ تاریخ بیهقی (فهرست : ۱۶۱)، صفحات ۸۷ تا ۸۹ و ۱۳۳ به‌بعد. (برابر با سال ۴۲۱ هجری).

۳ـ رجوع کنید به : عوفی (جوامع‌الحکایات)؛ ص ۱۶۳ شمارهٔ ۶۲۲؛ ـ عتبی (ترجمهٔ تاریخ یمینی) ۳۶۲/۳۶۸؛ ـ و نیز : Moh. Näzim in der E I, III 157.

۴ـ رجوع کنید به : M. Näzim in der E I, Erg. - Bd. 87.

۵ـ تاریخ بیهقی (فهرست: ۱۶۱)، صفحات ۱۱ تا ۷۱، ۲۴۵ به‌بعد و ۲۸۷ به‌بعد؛ ـ گردیزی (زین‌الاخبار) صفحات ۹۳ تا ۹۷؛ ـ دولتشاه (تذکرة‌الشعراء، فهرست : ۲۷۲)، ص ۴۶ به‌بعد؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۱۳۸ به‌بعد.

۶ـ تاریخ بیهقی (فهرست : ۱۶۱)، صفحات ۲۰۹ تا ۲۱۸ و ۲۴۱ تا ۲۴۴؛ ـ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص ۹۷؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۱۴۳ (سال ۱۰۳۱ برابر با ۴۲۲ هجری).

۷ـ منابع «کالینجار» نیز می‌نویسند؛ رجوع کنید به : Justi, Namb. 17 r (Nr. 48).

رخ داد مجروح، و ناگزیر گشت خود را مدتی پنهان سازد[1]. و هرچند مسعود نتوانست به‌علاءالدوله و هم پیمان وی فرهاد بن مرداویج در کوهستانی نزدیک بروجرد (جنوب شرقی همدان) دست پیدا کند، ولی کوشش علاءالدوله نیز برای تسخیر مجدد همدان، پس از زد و خوردهای سختی با قشون غزنوی از خراسان (که اکثر کرد بودند)، با عدم موفقیت مواجه شد، و سرانجام اصفهان در دست علاءالدوله باقی ماند[2] تا اینکه حملهٔ ثانوی مسعود در ۱۰۳٤ میلادی (٤۲۵ هجری) وی را به‌فرار به ایذج ناگزیر نمود، در حالی که فرهاد در این جنگ کشته شد[3].

در این میان شورشی که در هندوستان (۱۰۳۳ میلادی برابر ٤۲٤ هجری) برپا گشت حکومت غزنوی را در ناحیهٔ جبال، بار دیگر دچار مخاطره ساخت. در گرگان و مازندران قابوس بن وشمگیر حکومت خود را مستقر ساخت، ولی به‌زودی مسعود دارا پسر منوچهر را به‌جای او منصوب نمود و دارا نیز پس از قیامی (۱۰۳۵ میلادی برابر ٤۲٦ هجری) به‌جهت پرداخت خراج ناگزیر سر به اطاعت مسعود فرود آورد[4]. مسعود در حوالی ری نیز ناگزیر با شهریوش، صاحب ساوه پیکار نمود[5] و اورا برانداخت (٤۲٤ هجری). درسال ۱۰۳٤ میلادی (٤۲۵ هجری) از طرف طبقات ناراضی (بیشتر از اهالی ابیورد و طوس- م) که به «عیاران»[6] موسوم بودند (شایداینها کسانی بودند که امکان معاش آنان به‌دست ترکان سلب شده بود) در نیشابور شورشی برپا شد و امیر کرمان که اتفاقاً در آن موقع در آن جا حضور داشت به کمک نیشابوریان با زحمت و رنج زیادی

۱- گردیزی (زین‌الاخبار)، ص۹۸؛ - ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۳۹ به‌بعد. ۲- ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱٤۷. ۳- مرجع سابق، ص۱۵۰ به‌بعد. ٤- گردیزی (زین‌الاخبار) ص۹۹؛ - ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۵۳. ۵- ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱٤۸. ٦- رجوع کنید به‌فصل «مشاغل و مناصب مختلف» ازهمین کتاب. (ابن‌اثیر، وقایع سال ٤۲۵ هجری- م).

آنان را سر کوب نمود و آرامش در این ناحیه وقتی امکان یافت که خویشاوندان زعمای قرای طوس را به‌عنوان گروگان گرفتند[۱]، که در صورت شورش مجدد آنان را به قصاص برسانند.

دوباره چنین به‌نظر می‌رسید که باز غزنویان به تصرف قسمتی از ایران که در تصرف آل بویه نبود توفیق خواهند یافت. چه اینکه تصادماتی که پیوسته (در اکتبر ۱۰۳۰ برابر شوال ۴۲۱ هجری[۲] و ۱۰۳۱ و ۱۰۳۴ در کرمان[۳] و سرانجام در ۱۰۳۵ در مازندران در جنگ با دارا)[۴] با ابوکالیجار[۵] رخ می‌داد قابل ملاحظه نبود. در همین اوان امیر رکن‌الدین ابوطالب طغرل بیگ محمد بن میکائیل سلجوقی و برادرش چغری بیگ داود در سال ۱۰۳۴ میلادی سرخس و نیشابور را تصرف کرده[۶] و حاکم خراسانی ابوسهل حمدونی را (که در سال ۱۰۳۶ میلادی برابر با ۴۲۷ هجری، حملهٔ علاءالدوله را دفع کرده بود)[۷] به واگذاری اصفهان مجبور ساخته بودند، ولی مسعود[۸] موفق شد به‌وسیلهٔ نقشهٔ جنگی ماهرانه‌ای در نواحی کوهستانی (از سال ۱۰۲۶ میلادی) و هم به‌وسیلهٔ

۱ـ تاریخ بیهقی (فهرست: ۱۶۱)، صفحات ۴۳۵ تا ۴۳۹؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۱۵۰.

۲ـ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۱۴۰.

۳ـ تاریخ بیهقی (فهرست: ۱۶۱)، صفحات ۴۳۷ تا ۴۳۹؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۱۴۳.

۴ـ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۱۵۳.

۵ـ در مورد آخرین افراد آل‌زیار، مؤلف ذیل تعیین تاریخ مخصوصی دارد: Krymskyj I 115 f.

۶ـ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص ۱۰۰ به بعد؛ ـ عوفی (جوامع‌الحکایات)، ص ۱۵۳، شمارهٔ ۳۵۰؛ ـ تاریخ بیهقی (فهرست: ۱۶۱)، صفحات ۴۴۰ تا ۴۴۷. ـ در مورد داود رجوع کنید به: E I, I 849 f. بخصوص رجوع شود به: Mükrimin Halil Yinanç in der E I, türk. III 324 - 328. در مورد طغرل بیك رجوع کنید به: کسروی (شهریاران گمنام) ج ۲، صفحات ۶۹ تا ۷۳ و نیز: Martinus Theod. Houtsma, ebd. IV 897 f.

۷ـ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۱۵۴.

۸ـ وی در اینجا نیز از سربازان هندی استفاده می‌کرده است (تاریخ بیهقی، ص ۴۳۹ به بعد؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۱۵۸؛ ـ و نیز فصل «ارتش» از همین کتاب). ـ شرح زندگی طغرل بیگ، ابن‌خلکان (فهرست: ۱۱۳)، ج ۸ صفحات ۱۴ تا ۱۶ (شمارهٔ ۷۰۱)؛ ـ و نیز: Cahen, Mal. 55 - 65.

اردو کشی زمستانی خود از خراسان مخصوصاً از مناطق کوهستانی حوالی طوس آنها را براند و گرگان را تصرف کند واصفهان را نیز آزاد سازد[1]. سلجوقیان ناگزیر به دشتهای میان مرو و خوارزم که حاجب آنها اسماعیل پسرالتونتاش در نتیجهٔ سیاست نابجای غزنویان به آغوش رانده شده بود،[2] عقب نشینی کردند (اسماعیل جانشین برادرش هارون بود که در ۱۸ ژوئیهٔ ۱۰۳۴ میلادی برابر ۲۸ شعبان ۴۲۵ هجری از اطاعت مسعود سر پیچیده خود را مستقل اعلام کرده و در ۱۸ آوریل ۱۰۳۵ میلادی به‌قتل رسیده بود).[3] مسعود پس از این موفقیتها در ۱/۱۹ تا ۱۰۴۰/۲/۱۷ میلادی (جمادی‌الاولی ۴۳۱ هجری) به‌اردوگاه زمستانی[4] خود در نیشابور بر گشت و سپاهش خوارزم[5] را که در آن موقع تحت فشار شاه‌ملك حکمران جَند (واقع درقسمت سفلای سیحون) بود، تصرف نمود.

دراین بین، برادران سلجوقی به‌رهبری طغرل، جمعیت‌های غزهای شکست‌خورده را جمع نموده، آنان را با پشتکار و فعالیت به‌صورت قشون مقتدری

۱ــ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص۱۰۱ به‌بعد و ۱۰۴ تا ۱۰۷؛ تاریخ بیهقی (فهرست: ۱۶۱)، صفحات ۴۴۸تا۵۱۹؛ ــ و نیز:

B. N. Zachoder : Chorasan i Obrazovanie gosudarstva Sel'džukidov, in den «Voprosy Istorii», Moskau – Leningrad 1945, Nr 5/6 S. 123 ff.

این مرجع دربارهٔ «خراسان و تشکیل دولت سلجوقیان» است، نیز به‌زبان ترکی در: «Belleten» XIX/ 76, S. 491 - 527.

۲ــ تاریخ بیهقی (فهرست: ۱۶۱)، صفحات ۶۸۹تا۶۹۲؛ ــ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۷۴ به‌بعد.

۳ــ تاریخ بیهقی (فهرست:۱۶۱)، صفحات۶۸۰تا۶۸۹؛ ــ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۷۴. و نیز: Barthold, Turk. 296 f.

۴ــ البنداری(سلجوقیان، فهرست: ۱۳۳)، ص۷ به‌بعد؛ ــ الحسینی (اخبارالدولةالسلجوقیه، ترجمه به‌ترکی، فهرست: ۱۳۱)، صفحات ۴تا۶؛ ــ تاریخ بیهقی (فهرست: ۱۶۱) صفحات ۵۹۶تا۶۳۰ (c). ــ شمارهٔ صفحات چاپ سنگی در این قسمت مکرراً فراموش شده است و ما آنرا با حروف نشان می‌دهیم؛ بدین ترتیب: صفحات ۵۵۸ (a تا f) و۶۱۶ (a تا d) و ۶۳۰ (a تاd)؛ ــ العراضة فی‌حکایات الدولة السلجوقیة (فهرست: ۱۳۰)، صفحات۲۸۳تا۲۹۳؛ــ راوندی (راحة‌الصدور)، صفحات۹۴تا۹۷؛ ــ ابن‌الاثیر، ج۹، صفحات۱۵۷تا۱۶۰ و۱۶۱.

۵ــ رجوع کنید به: Barthold, Turk. 302.

درآوردند[۱]. در سال ۱۰۳۷ / ۱۰۳۸ (۴۲۹هجری) دسته‌هایی‌ازاین قشون مراغه را به تصرف آوردند و ابوکالیجار بویهی را درهمدان به صلح (و اندکی پس‌از آن به‌واگذاری شهر که به غارت آن منتهی شد) ناگزیر ساختند. همچنین علاءالدوله را در ۴/۹ تا ۸ / ۵ / ۱۰۳۸ میلادی (رجب۴۲۹هجری) به‌واگذاری ری - که مدت پنج روز به‌صورت‌وحشتناکی غارت‌می‌شد - وسپس به‌فرار به‌سوی اصفهان مجبور نمودند. به‌زودی‌پس ازاین‌وقایع قزوین به‌دست سلجوقیان‌افتاد. ارمنیان و مخصوصاً کردهای هَذبانی که ازمدتها پیش‌طغیان کرده بودند، نیز می‌بایستی هدف لطمات سلجوقیان قرار گیرند[۲]. در عین‌حال، به سلجوقیان نیز متقابلاً ضربات شدیدی وارد آمد؛ مثل سیل خونینی که مخصوص ابومنصور وهسوذان سوّم پسر مملان (مهلان)[۳] در تبریز (۱۰۴۰ / ۱۰۴۱میلادی برابر با ۴۳۲ هجری) از افراد سلسلهٔ روّادی موجود در آنجا - یعنی‌ابتدااز بین‌افسران وسپس از افراد پادگان آنجا - به‌راه انداخت (با وجود اینکه همسر خود او یکی از اشراف غزی بود)، وگذشته از این در مناطق کوهستانی حوالی موصل نیز سلجوقیان از طرف کردهای هکّاری که در مقابل حملهٔ فاتحان ترک به‌آنجا عقب نشینی کرده بودند،[۴] به نظائر آن‌مبتلا گشتند. براثراین تجارب مهاجمان ترک از تصرف مناطق کوهستانی، که برای تاخت و تازایشان مناسب نبود، چشم پوشیدند و به‌تسخیر شهرهاپرداختند. درنتیجه «دیار بکر» به‌دست ایشان افتاد، در صورتی که موصل هنوز به‌طور موقت‌از خود دفاع می‌نمود[۵].

۱- راوندی (راحة‌الصدور) صفحات۱۸تا۱۰۰؛ - ابن‌الاثیر،ج۹ ، صفحات۱۶۲تا۱۶۷.
۲- ابن‌الاثیر ج۹ ، ص۱۳۲ به‌بعد.   ۳- بنا به‌عقیدهٔ کسروی (شهریاران گمنام ، ج۲ ، ص۴۳ به‌بعد) این‌کلمه فقط تغییر شکلی‌از محمد است.   ۴- ابن‌الاثیر، ج۹ ، صفحات۱۳۳ و۱۵۷ ؛ - کسروی (شهریاران‌گمنام) ج۲ ، صفحات۷۳تا۸۳ و۵۴تا۵۷ ؛ - مراجعه کنید به: Justi , Namb . 341 lks (Nr. 5) ; Vlad . Minorsky in der E I , IV 633 (s. v. Tabrïz).
۵- ابن‌الاثیر ، ج۹ ، ص۱۳۴ به‌بعد.

باری سلجوقیان که دراثر موفقیتهای خود در مغرب قدرت یافته بودند- با وجود قرارداد دوستی وپشتیبانی متقابل بین‌غزنویان وقراخانیان - دوباره در مشرق نیز به‌حمله دست زدند. مسعود ناگزیر شد باقشونی که دراثر راه‌پیمایی طولانی در مناطق لم‌یزرع بسیار خسته شده بود به جنگ ایشان بشتابد و البته جای تعجب نبود که وی درروزسوم ژوئن ۱۰۴۰میلادی (۸ رمضان۴۳۱هجری)[1] دردشت دندانقان (تاش‌رباط) مقهور سلجوقیان گشته، با شتاب از آنجا گریخت و خود را نجات داد. بدین ترتیب راه خراسان برای سلجوقیان گشوده شد و مودود پسر مسعود نیز توانست همّ خود را تنها به دفاع از سرزمین مرکزی غزنویان محدود نماید[2].

اندکی پس‌از آن، موقعی که مسعود به سوی هندوستان پیشروی می کرد بلافاصله در آن طرف رود سیحون، دستخوش حوادث ناگواری گردید: یعنی قسمتی از سپاهیانش محمد برادر کور وی را بر ضد او به رهبری و سرداری برگزیدند (۲۱ نوامبر ۱۰۴۰ برابر سیزدهم ربیع‌الثانی ۴۳۲ هجری)، و پس از چند روز مسعود در ضمن جنگی از برادرش شکست خورد و در قلعه‌ای که خود او انتخاب کرده‌بود، زندانی گردید. اما به‌زودی - درپیرو توافق عده‌ای از خویشاوندانش به قتل رسید و اموالش غارت شد (۲۹ ژانویهٔ۱۰۴۱ میلادی

۱- روز وقوع حادثه سه شنبه بوده است نه - آن‌طوری که‌گردیزی نقل می‌کند - جمعه.

۲- گردیزی(زین‌الاخبار)، ص۱۰۷ به‌بعد؛ - راوندی(راحة‌الصدور)، صفحات۱۰۱ تا۱۰۳؛- مستوفی (تاریخ گزیده، صفحات ۴۳۴ تا۴۳۷)؛ سمعانی (کتاب‌الانساب، عکسی) ص۲۳۰؛ - العراضة فی‌حکایات‌السلاجوقیة (فهرست:۱۶۵)، ص۲۹۳ به‌بعد. و نیز:
Tolstov, Civ. 271; Cahen 55 - 65. - B. N. Zachoder im «Russkij Istoričeskij Žurnal», Leningrad 1943. همین مقاله اکنون به‌زبان ترکی در:
«Belleten» XVIII/ 72, S. 581 - 587.

مطابق ۱۱ جمادی‌الاولی ۴۳۲ هجری[۱]).

مودود پسر مسعود نیز بلافاصله محل خود را در منطقهٔ کوهستانی شمالی ترك گفت و عمویش را در روز هشتم آوریل ۱۰۴۱ میلادی (سوم شعبان ۴۳۲ هجری) در جنگ نزدیك غزنه شکست داد و قبل از آنکه (در ۲۸ آوریل ۱۰۴۱ میلادی برابر با ۲۳ شعبان ۴۳۲ هجری) به سوی پایتخت روانه شود او (عمو) و تقریباً تمام بستگان و قاتل پدر خویش را به قتل رسانید، و چون برادر فاتحش مجدود که از سال ۱۰۳۵ در هندوستان «لاهور» و مولتان راپس از سرکوبی قیامی، تسخیر کرده بود ناگهان در چهاردهم اوت ۱۰۴۱ میلادی (برابر با ذوالحجهٔ ۴۳۲ هجری) به‌قتل رسید، خطر جنگ داخلی جدیدی مرتفع گشت و وضع حکومت مودود نیرومند تثبیت گردید[۲]. اما با این همه دیگر ادعا و شایستگی حق سیادت خاندان غزنوی در ایران از میان رفته بود، زیرا برادرکشی، این سلسله را ضعیف‌تر از آن کرده بود که بتواند در جنب شمال غربی هندوستان، کشور ایران را نیز همچنان در اختیار داشته باشد: یعنی در حالی که قدرت ایشان در هندوستان هنوز متزلزل نشده بود و موطن آنان از حوالی غزنه[۳] تا بست باوجود هرج و مرج مکرر برای تاج و تخت[۴] در اختیارشان

۱ــ الحسینی (اخبارالدولة السلجوقیه، ترجمهٔ ترکی، فهرست: ۱۳۱)، ص۹ به‌بعد؛ــ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص۱۰۹ به‌بعد؛ ــ تاریخ سیستان، ص۳۶۶ به‌بعد؛ ــ مستوفی (تاریخ گزیده)، ص۴۰۲؛ ــ جوزجانی (طبقات‌الناصری)، صفحات ۱۳ تا ۱۵؛ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۶۷، ونیز: Shafi, Ghaznavids, 213 f.

۲ــ گردیزی (زین‌الاخبار) ص۱۱۰ به‌بعد؛ ــ ابن‌الاثیر، ج۹، صفحات ۱۶۷ تا ۱۶۹؛ ــ جوزجانی (طبقات‌الناصری)، ص۱۵ به‌بعد؛ ــ تاریخ سیستان، صفحات ۳۶۷ تا ۳۶۹؛ــ ونیز: Moh. Näzim in der E I, III 485; Barthold, Turk. 303 f.

۳ــ حملهٔ سلجوقیان که در تحت رهبری الپ‌ارسلان به‌این اراضی صورت گرفت (۱۰۴۳/۱۰۴۴ برابر ۴۳۵ هجری) دفع شد: ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۷۸ به‌بعد.

۴ــ مرگ مودود در ۲۹ سالگی: ۱۸ دسامبر ۱۰۴۹ (برابر با ۲۰ رجب ۴۴۱ هجری) و بر تخت نشستن عموی وی

←

مانده بود (تا سال ۱۱۸۶ میلادی) راه به‌سوی ایران برای غزها که به رهبری برادران سلجوقی متحد شده بودند به‌طور قطعی گشوده گردید.

عبدالرشید (موسوم به‌شمس دین‌الله یا جمال‌الدوله) (الحسینی، اخبارالدولة‌السلجوقیة ـ فهرست: ۱۳۱ ـ ص۱۱؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۹۳). ـ قتل عبدالرشید به‌دست شورشیان در تحت رهبری طغرل ومقهوریت و مجازات ایشان به‌وسیلهٔ خرخیز (کرکیز) سرداری که در هند بود و انتصاب فرخزاد پسر مسعود غزنوی که تا آن زمان در زندان بود (ابن‌الاثیر، ج۹، ص۲۰۱ به بعد).

تسخیر ایران به دست سلجوقیان

طغرل بیگ پس از رفع تهدید غزنویان با نظم و ترتیب تمام پیشروی می کرد. نخست گرگان را که ازلحاظ داخلی متشنج بود تصرف نمود ومرداویچ ابن‌بشو (باسو) هم پیمان خود رادرجنب انوشیروان بن‌منوچهر به‌فرمانروایی آنجا منصوب کرد . این هردو، به‌شرط پرداخت صدهزار (ویا بنا به قولی‌پنجاه هزار) دینار خراج سالیانه ، وبه‌شرط ذکرنام امیرسلجوقی[1] درخطبه،مشترکاً در آن‌جا حکومت می کردند . متعاقب این امور طغرل‌بیگ در اوضاع‌خوارزم به مداخله پرداخت تا وضع خود را برای پیشروی بیشتری تأمین نماید . فرمانروای جَند، شاه ملك که از طرف غزنویان درآنجا منصوب شده بود با اموال و ذخایر خویش تامکران گریخت، اما بعداً به‌دست یکی ازشاهزادگان سلجوقی اسیر گردید و در اختیار داود برادر طغرل‌بیگ گذاشته شد .[2]

۱ــ ابن‌الاثیر،ج۹،ص۱۷۲؛ــ ونیز : Justi, Namb. 194r (Nr. 2); Ross, Dyn. 210.

۲ــ ابن‌الاثیر ، ج۹ ، ص۱۷۵ . و نیز :
Barthold, Turk, 304; Siddiqi II 390 - 393. - Mehmet Altay Köymen : Büyük Selçuklu Imparatorlugu' nun Kurulusu I/II, in AÜDTCFD XV/1 - 3 (1957), S. 97-191; XV/4, S. 1-107. - Mehmet Altay Kögmen : Büyük Selçuklu Imparatorlugu tarihi I/1, : AÜDTCFD VIII/4; II : Ankara 1954 .

دراین‌هنگام‌راهی که درامتداد جادهٔ تجارتی‌قدیم (یعنی «جادهٔ‌ابریشم») آسیا را به طرف غرب قطع می کرد و ابتدا به‌جانب وی می‌رفت، آزاد شده بود. ازهمین راه نیزعموی طغرل‌بیك یعنی ابراهیم ینال[۱] که بیهوده‌می کوشید تا در همدان برضد ابوکالیجار، گرشاسب پسر علاءالدوله،خود را مستقر سازد[۲] به استقبال طغرل‌بیگ‌آمد (ابوکالیجار بعد از مرگ پدرش علاءالدوله یعنی «ابن‌کاکویه» - ۸/۳۱ تا ۱۰۴۱/۹/۲۹ میلادی برابر با محرم ۴۳۳ هجری - پس از نزاع و کشمکش طولانی، بر سر ارث پدر، با برادرش ظهیرالدین ابومنصور فرامرز- دراصفهان - و نیز با دیگران، همدان را به‌تصرف درآورده بود[۳]).

طغرل بیگ به‌اتفاق برادرش ری راتصرف کرد و از آنجا غنایم بسیار به چنگ‌آورد واطاعت قزوین را به‌شرط پرداخت ۸۰۰۰۰ دینار پذیرفت وچندتن از رهبران مستقل غز را به عقدقرارداد، و فرمانروای دیلم وهمچنین «سلار»[۴] طارم را به اطاعت خویش، و سرانجام گرشاسب را به تخلیهٔ همدان و به‌قبول حکومت ری ناگزیر ساخت. گرشاسب دراین‌جا (بدون‌اینکه سپاهی مخصوص به‌خود داشته باشد) مستقیماً تحت نظارت سلجوقیان قرار داشت، وازاین جهت دیگر خطری از جانب او متصوّر نبود[۵]. در این میان ابراهیم ینال سیستان را

۱ــ نسب وی به‌روشنی نقل نشده‌است، رجوع کنید به: Cahen 58. ، ــ (تاریخ ابن‌اثیر در اغلب موارد ابراهیم را برادر طغرل می‌نامد، ولی در ضمن وقایع سال ۴۳۴ اورا پسر عموی طغرل به‌حساب می‌آورد. م)

۲ــ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۳۳و۱۷۵؛ ــ و نیز: Michael 568-574;- Justi, Namb. 161 r (Nr. 4)=153 lks (Nr. 5); Miles, Kakw. S. 102.

۳ــ ابن‌اثیر، ج۹، ص۱۷۱؛ ــ Browne, Isf. 667. - Justi, Namb. S. 90 r (Nr. 4).

۴ــ سلار ظاهراً لهجه‌ای است ازکلمهٔ‌سالار(سردار): Ross, Dyn. 214, Anm. 4.

۵ــ العراضة فی‌حکایات‌السلجوقیه (فهرست: ۱۶۵)، ص۲۹۶؛ ــ راوندی (راحة‌الصدور)، ص۱۰۴؛ ــ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۷۵ به‌بعد؛ ــ در مورد سلاریان رجوع کنید به: کسروی (شهریاران گمنام) ج۱، صفحات۴۹تا۵۴؛ و نیز: Ross, Dyn. 213, 220.

مسخّر کرد و به کرمان که در تصرف ابوکالیجار بویهی بود حمله نمود[1]، ولی حملهٔ ینال از طرف دیلمیان مقیم آنجا که اندکی قبل از آن (۱۰۴۱/۱۰۴۲ میلادی مطابق ۴۳۳ هجری) نیز از این محل عمان عربی[2] را به تصرف درآورده بودند، دفع شد[3].

با وقوع این حادثه برای نخستین بار تصادمی مستقیم میان آل بویه و سلجوقیان به وقوع پیوست؛ ولی چون ابوکالیجار بویهی در اثر قبول میراث عموی پر ازدشمن خویش جلال الدوله در بین النهرین[4] و به‌سبب کشمکش با فرامرز[5] در اصفهان آنچنان مشغول بود که نمی‌توانست به‌طور جدی دربارهٔ دفع مهاجمان ترك بیندیشد. زیان بسیاری به خاندان وی وارد آمد، و به نیستی گرایید؛ همانطوری که سلسله‌های دیگر هم که درشرایط واوضاع مشابه ایشان، خطرات تهدید کنندهٔ قشون منظم و پیش‌رو صحرانشینان را جدی تلقی نمی کردند، به نیستی گراییدند. بدین طریق راه تصرف مجدّد همدان که در آنجا گرشاسب دوباره برای مدت کوتاهی حکومت خود را تثبیت کرده بود، برای ابراهیم ینال گشوده گشت و گرشاسب ناچار به کردهای جوزقان پناهنده شد[6].

همین امر سبب شد که توجه سلجوقیان به کردها معطوف گردد، واگرچه

۱ـ بنا بر قول منابع دیگر حملهٔ مذکور، توسط سردار دیگری صورت گرفته‌است، نه به‌وسیلهٔ وی.

۲ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۷۳.

۳ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۷۶. ـ در این‌جا داستانهای پهلوانی عجیبی نقل می‌شود مثل اینکه یکی از غزها با یك ضربت شمشیر دو شقه شده است: این طرح داستانی را Ludwig Uhland در شعر خود «Schwabens treiche» به‌کار برده است و بعداً نیز داستانی مناسب با آن از طرف Michael Choniates نقل شده است. رجوع کنید به: Spies, Or. S. 17 mit Anm. 15.

۴ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۷۸ و ۱۸۱. ـ دربارهٔ اسماعیلی بودن موقتی ابوکالیجار رجوع کنید به‌فصل «شیعیان» ازهمین کتاب.

۵ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۷۹.

۶ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۸۱ به‌بعد. ـ ضمن شمارش قبایل کردان درمقالهٔ ممتاز تحت‌عنوان «کردان» از Vladimir Minorsky در (E I, II 1212-1237) نام این قبیله، در صفحهٔ ۱۲۱۹ طرف چپ به‌میان می‌آید.

حمله به این کردان تا وقتی در منطقهٔ کوهستانی خود بودند مشکل بود ولی کردان نیز در اثر جنگهای گذشتهٔ ابوالشوک، حسام‌الدولهٔ فارس[1] فرمانروای قرمیسین بعداً کرمانشاه[2] با برادرش ابوالماجد مهلهل بر سر خلنگان[3] (۷/۲۵ تا ۸/۲۳ سال ۱۰۳۹ میلادی برابر با ذوالقعدهٔ ۴۳۰ هجری)[4] و شهرزور[5]، وهمچنین بر اثر جنگهایی با علاءالدوله (۱۰۴۱/۱۰۴۰ میلادی برابر با ۴۳۲ هجری)[6] بسیار ضعیف شده بودند. از این رو سلجوقیان توانستند بدون زحمت زیادی دینور را تسخیر نموده و ابوالشوک را از قرمیسین به حلوان برانند و مقرّ حکومتش را که خود او تخلیه کرده، ولی دیلمیان و کردهای باقی‌مانده در آنجا از آن دفاع می کردند، پس از محاصرهٔ طولانی در ۱/۱۲ تا ۲/۱۰ سال ۱۰۴۶ میلادی (مطابق رجب ۴۳۷ هجری) مسخر گردند و ماههای بعد صیمره را نیز به‌تصرف درآوردند. تازه پس از آنکه در دهم مارس ۱۰۴۶ میلادی (اواخر شعبان ۴۳۷ هجری) حلوان که از طرف اهالی تخلیه شده بود به دست ابراهیم افتاد و قسمتی از قشون غز تا خانقین، یعنی داخل بین‌النهرین پیشروی نمود (نظیر این عمل را سالهای قبل نیز قبائلی که هنوز تحت فرمانروایی سلجوقیان نبودند در حوالی موصل انجام دادند)[7]، ابوکالیجار بویهی تصمیم به دفاع گرفت. هرچند در ۷/۱۹ تا ۱۰۴۵/۸/۱۷ میلادی (برابر با محرم ۴۳۷ هجری) فرامرز در اصفهان دوباره[8] به اطاعت ابوکالیجار درآمده بود، و اگرچه وی در خوزستان قدرت

۱ـ رجوع شود به: Zambaur 212. ۲ـ رجوع شود به: Le Strange, Lands 196 f.
۳ـ خانلنجان؛ در قسمت بالای رودخانهٔ زاینده رود در طرف مشرق اصفهان، رجوع شود به: Le Strange, Lands 206 f. ۴ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۶۰. ۵ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۶۲ و ۱۷۷ (دو دفعه: ۱۰۴۱/۱۰۴۰ = ۴۳۲ هجری و ۱۰۴۳/۱۰۴۲ = ۴۳۴ هجری) ۶ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۷۰. ۷ـ رجوع کنید به: Matth. 80-82؛ و نیز به‌بالا اول فصل «مسعود غزنوی». ۸ـ رجوع شود به‌قطعهٔ قبل.

مساعدی به دست آورده بود[1] و هرچند برادران کرد متخاصم یعنی ابوالشوك و مهلهل با یکدیگر آشتی کرده بودند، با این همه به هیچ وجه حملهٔ قطعی به دشمن صورت نگرفت، بلکه تنها منطقهٔ کوهستانی کردها از دست غزها آزاد گشت. این سستی بخصوص بعداً که پس از مرگ ابوالشوك (در دهم آوریل ۱۰۴۶ میلادی برابر با ۳۰ رمضان ۴۳۷ هجری) کشمکش برسر میراث او میان برادرش مهلهل (کـه بـا همسر ابوالشوك ازدواج کرده بود) و پسرش سُعدا برپا گشت و به‌تسخیر مجدد کرمانشاه ودینور به‌نفع مهلهل منجرشد، شگفت‌انگیزتر بود: چه اینکه سُعدا پس ازاین شکست فوراً ازابراهیم ینال کمك‌خواست (۹/۵ تا ۱۰/٤ سال ۱۰۴۶ میلادی برابر ربیع الاول ۴۳۸ هجـری)[2]. غزها نیز به‌عنوان طرفداران وی در این کشمکش شرکت نموده، از او حمایت کردند، ولی با این وصف مهلهل و برادرش سُرخاب در جنگ بر سر حلوان و جلگهٔ ماهدشت (واقع در جنوب شرقی حلوان) سرانجام بر سُعدا و یاران[3] غز وی غلبه کردند. نهایت اینکه این موفقیت، در اثر طغیان طـوایف کرد ولر بر ضد سرخاب، دوباره بی‌اثر شد: زیرا سعـدا در نتیجهٔ طغیـان مزبور آزاد گردید، در حالی که عموی او سرخاب به اسارت سلجوقیان ماند[4]؛ اما ازطرف دیگر هنگامی که اصفهان تحت فرمانروایی فرامرز در حال محاصره پایداری می کرد وفقط وی‌اجازه داد که نام طغرل بیگ را در خطبه ذکر کنند[5] ابراهیم ینال توانست پس ازعقد قرارداد صلح باابوکالیجار (۹/۲۵ تا ۱۰/۲۳ سال ۱۰۴۷ میلادی مطابق ربیع الثانی۴۳۹ هجری) که درنتیجهٔ از دست دادن ۱۲هزاراسب

۱ــ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۸۲. ۲ــ ابن‌الاثیر، ج۹. ص۱۸۲ به بعد. ۳ــ مرجع سابق، ص۱۸۳ به‌بعد. ٤ــ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۸٤ به‌بعد. ٥ــ مرجع سابق، ص۱۸٤.

دراصفهان کاملاً ضعیف شده بود، قلعهٔ کَنگوَر (کنکور) را که در آن ساخلوی گرشاسب (امیر همدان) بود تصرف نماید (۱۱/۲۳ تا ۱۲/۲۱ سال ۱۰۴۷ میلادی مطابق جمادی‌الاخری ۴۳۹ هجری). علاوه بر این ابراهیم موفق شد پس از جنگهای طولانی و سرسختی قلاع بسیاری از کردستان را تصاحب نموده و سرخاب وسعدا را به‌فرار به سمت بین‌النهرین مجبور کند، در حالی که مهلهل باز به زودی توانست حکومت خود را در شهرزور مستقر سازد (۱۰۴۹/۱۰۴۸ میلادی برابر با ۴۴۰ هجری)[1]. سرانجام پیشروی کوتاه غزها تا نزدیك بغداد، به خلیفه و سروران بویهی او اهمیت وجدی بودن وضع را، با وجود قراردادی که اندکی قبل از این وقایع منعقد ساخته بودند[2]، نشان داد.

مرگ ابوکالیجار بویهی در سن چهل سالگی (سال قمری) در روز ۱۵ اکتبر ۱۰۴۸ (چهارم جمادی‌الاولی ۴۴۰ هجری) هنگام اردو کشی، در شهر جناب در کرمان[3] کار سلجوقیان را آسان نمود. یعنی به‌زودی جنگ برادر کشی میان پسران وی، ابومنصور پولاد ستون (فولاد ستون)[4]، وابونصر خسرو پیروز، الملك‌الرحیم، وارث بین‌النهرین، به‌پا گشت. این جنگها باعث شد که فارس و مخصوصاً پایتخت آن شیراز (۳/۹ تا ۱۰۴۹/۴/۶ میلادی برابر شوال ۴۴۰ هجری؛ و ۸/۳ تا ۹/۱ سال ۱۰۴۹ میلادی برابر ربیع‌الاول ۴۴۱ هجری؛ و تابستان ۱۰۵۱؛ و ۱/۶ تا ۱۰۵۲/۲/۴ رمضان ۴۴۳ هجری) و همچنین اهواز (۳/۲۷ تا ۴/۲۵ سال ۱۰۵۰ میلادی برابر ذوالقعدهٔ ۴۴۱ هجری و ۸/۲۳ تا ۹/۲۰ سال ۱۰۵۰ میلادی برابر با ربیع‌الثانی ۴۴۲ هجری) و مانند آن دو منطقه نیز

۱ـ مرجع سابق، ص۱۸۷. ۲ـ مرجع سابق، ص۱۸۵ به‌بعد. ۳ـ مرجع سابق، ص۱۸۸؛ ـ زرکوب (شیرازنامه)، ص۳۷؛ ـ ونیز: Clément Huart, E I ,I 100 f.

۴ـ رجوع کنید به: Jusii, Namb. 255 r

رامهرمز مکرر دست بدست بگردد، بدیهی است که اختلافات و تضادهای بسیار میان ترکان فارسی و بغدادی و همچنین میان ترکان و دیلمیان در این باره تأثیر بسزائی داشت[۱].

سرانجام پولادستون از اصطخر طغرل بیگ را به‌مدد خواست. طغرل بیگ نیز در این بین با ابراهیم ینال اختلاف پیدا کرد و فرماندهی این ناحیه را از او گرفته[۲] وسپس بعد از محاصرهٔ یکساله در تابستان سال ۱۰۵۱ میلادی اصفهان را تسخیر کرد وفرمانده آنجا بومنصور فرامرز بن علاءالدوله را در یزد متوطن نمود[۳]، در حالی که برادر زادهٔ وی آلپ‌ارسلان بن داود سرانجام توانست فسا (پسا) وفارس را به‌تصرف درآورد (۹/۲۱ تا ۱۰/۲۰ سال ۱۰۵۰ میلادی برابر جمادی‌الاولی ۴۴۲ هجری)[۴]؛ بدین ترتیب سپاه سلجوقی به جنوب غربی شیراز رسید، درصورتی که وضع بویهیان چنین بود که: در میان دسته‌های (بخصوص ترکان) سپاه الملک‌الرحیم به‌طور عمومی جنبشی مبنی بر تفرقه و جدایی دیده می‌شد، و فقط دیلمیانی که در اهواز بودند و عده‌ای از ترکهای بغداد (که با ترکهای دیگر دشمنی داشتند) وفادار فرمانروای بویهی ماندند، تا اینکه الملک‌الرحیم سرانجام در روز نهم سپتامبر ۱۰۵۱ میلادی (آخر ربیع‌الثانی ۴۳۳ هجری) از انقلابیون درحوالی اهواز شکست خورد و به واسط عقب‌نشینی کرد[۵]. ازطرف دیگر گرشاسب به‌عنوان نمایندهٔ فولادستون حکومت اهواز را به دست گرفت، اما به زودی در گذشت (۱۰۵۱ / ۱۰۵۲ میلادی مطابق ۴۴۳ هجری)[۶].

۱ـ ابن‌الاثیر، ج۹، صفحات ۱۸۹ تا ۱۹۱ و ۱۹۳ به بعد و ۱۹۷ به بعد. ۲ـ مرجع سابق، ص۱۹۲. ۳ـ مرجع سابق ۱۹۴. ۴ـ مرجع سابق ۱۹۵ ۵ـ مرجع سابق ۱۹۹. ۶ـ مرجع سابق ۲۰۰.

هرچند در این بین دوباره ملک‌الرحیم موفق شد که حکومت خود را در بین‌النهرین مستقر ساخته بصره را تسخیر[1] و سُعدا را ناگزیر به‌اطاعت[2] وارگان (ارّجان) را در ۸/۱۹ تا ۱۰۵۳/۹/۱۷ میلادی (جمادی‌الاولی ۴۴۵ هجری) تصرف نماید[3]؛ ولی در عین حال شیراز موقتاً در دست ابومنصور فولادستون که دستور خواندن خطبه به‌نام طغرل بیگ داده بود[4] باقی ماند. با این وصف طغرل‌بیگ نتوانست از تصرف مجدد شیراز[5] (۴/۲ تا ۵/۱ سال ۱۰۵۵ میلادی برابر محرم ۴۴۷ هجری) به دست الملک‌الرحیم که آنجا را مدت مدیدی محاصره کرده بود جلوگیری نماید؛ زیرا فرمانروای سلجوقی بـه حمله و پیشروی (آمیخته با قساوت و بی‌رحمی بسیار) یکی از دسته‌های سپاهش تا ارض روم و کرس (۱۰۵۰/۱۰۴۹ میلادی)[6]، و به دفاع یکی از حملات غزنویان به خراسان (۱۰۵۳/۱۰۵۲ میلادی)[7]، ولی قبل از هرچیز، به مطیع ساختن آذربایجان (باقشونی که خود رهبری آن‌را داشت)، و به‌لشکرکشی به‌ارمنستان و محاصرهٔ بیهودهٔ ملازگرد (مناز کرد–منتز کیرت، واقع درشمال غربی و نزدیک دریاچهٔ «وان») که از طرف بیزانس از آن دفاع می‌شد، وهمچنین به پیشروی به‌سوی مصب‌رود «چُرُخ» در دریای سیاه (سال ۱۰۵۵/۱۰۵۴) چنان سرگرم بود که دیگر نمی‌توانست در اوضاع جنوب ایران دخالت کند[8].

۱ـ مرجع سابق ۲۰۴. و نیز: Karl V. Zetterstéen in der E I, II 1051 (s. v. Khusraw Firüz); Harold Bowen im JRAS 1929, S. 225-245.
۲ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۲۰۴، ۲۰۶. ۳ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۲۰۵. ۴ـ تاریخ سیستان، ص ۳۷۲ به‌بعد؛ ـ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۲۰۶. ۵ ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص ۲۱۰. ۶ـ کسروی (شهریاران گمنام)، ج۲، صفحات ۹۵ تا ۹۸؛ ـ و نیز: Arist. B 268-282, 285 f i Thomas Arc. 249 f. i Matth. 83-88.
۷ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۲۰۲. ۸ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۲۰۷؛ ـ و نیز: Arist. B 289-300; K'ars'lis chovreba 209 - 217; Brosset, Add. 58 f.; byz. Berichte ebd. 222-226; Matth. 98-102;-V. F. Büchner in der E I, III 220.

ولی درعوض، اردوکشی درقفقازقطعیّت وضع طغرل را تعیین نمود، زیرا در آن هنگام که آل بویه با وجود تمام کشمکشهای خانوادگی هنوز آن‌قدر قدرت داشت که از پیشروی سلجوقیان به‌سوی جنوب جلوگیری کند، فرمانروای تبریز یعنی ابومنصور وهسوذان بن محمّد روّادی وامیردیار بکر و سرانجام فرمانروای تکریت در کنار دجله[1] به‌اطاعت طغرل بیگ فاتح، که فرستادهٔ وی در دربار خلیفه (سال ۱۰۵۱/۱۰۵۲ میلادی برابر ۴۴۳ هجری) بسیاردوستانه پذیرفته شده بود[2]، درآمده بودند. بعلاوه درآن‌هنگام که‌ترکان بغدادی‌هنوز با بساسیری[5] سرکش - ساکن جنوب بین‌النهرین - که مزاحمت بسیاری‌برای خلیفه وآل بویه فراهم آورده بود وحتی درنظر داشت به‌زودی به اطاعت فاطمیان اسماعیلی درآید، در زدوخورد بودند[3]، طغرل بیگ توانست در روز ۱۸ دسامبر ۱۰۵۵ میلادی (۲۵ رمضان ۴۴۷ هجری) - برخلاف جهت حملهٔ آل بویه درصدوده‌سال پیش، یعنی از طرف شمال - وارد بغداد شود و خلیفه را از قید اطاعت فرمانروای کل بویهی شیعی نجات بخشد[4]. الملك الرحیم به‌زودی (۱۰۵۶ میلادی) به‌اسارت‌افتاد ودرسال ۱۰۵۸ میلادی (۴۵۰ هجری) در زندان ری درگذشت. پولادستون نیز در سال ۱۰۵۶ میلادی در زندان فضلویه طاغی وفات یافت و درنتیجه آخرین بقایای قدرت آل بویه ازمیان برچیده گشت.

اگراکنون به‌سرنوشت‌ایران درقرون گذشته اجمالاً نظربیفکنیم، آنچه به‌طور کلی وعمومی - مخصوصاً درقرن دهم و آغاز قرن یازدهم میلادی برابر قرون چهارم وپنجم هجری - در تمام ایران به‌چشم می‌خورد، عبارت است از

۱- ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۲۰۷ به بعد. ۲- مرجع سابق، ص ۲۰۰. ۳- ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۲۱۱. ۴- العراضة فی‌حکایات‌السلجوقیة (فهرست: ۱۶۵) ص ۲۹۷ - راوندی (راحة‌الصدور)، ص ۱۰۵ به بعد؛ الحسینی (اخبارالدولةالسلجوقیة، ترجمهٔ ترکی، فهرست: ۱۳۱)، صفحات ۱۳ تا ۱۶؛ - البنداری (سلجوقیان، فهرست: ۱۳۳)، ص ۱۰.

غلبه و غارت و دست بدست گشتن پی درپی شهرها و اراضی این کشور ، که در اثر جنگها و زور آزمائیهای تقریباً محلّی و دنباله‌دار ناشی از هرج و مرج آشفته ، به‌وقوع پیوسته بود . به‌طوری که تنها دورهٔ آرامش مغرب و جنوب ایران را باید (پس از فاصلهٔ وحشتناک - بی‌سرپرستی، میان سقوط قدرت عظیم صفاریان در سال ۹۰۰ میلادی- برابر ۲۸۸ هجری- واستقرار حکومت آل بویه درسالهای ۹۳۵/۹۳۴ میلادی برابر ۳۲۳ هجری) مدت حکومت عضدالدولهٔ دیلمی ۹۴۹ تا ۹۸۳ برابر ۳۳۸ تا ۳۷۲) ، و زمان آرامش مشرق ایران (خراسان) را هنگام رونق حکومت سامانیان ، به‌شمار آورد . درصورتی که از آن زمان به‌بعد حتی آل بویه و غزنویان هم نتوانستند سرزمین اصیل ایران را برای مدتی کوتاه یا لااقل درمحلی معیّن هم که شده درآرامش نگه دارند تا چه رسد به‌آن همه سلسله‌های کوچک محلّی که هرگز قادر به چنین امری نبودند .

این وقایع و حقایق نشان می‌دهد که ایرانیان در آن‌موقع پس از تحمّل آن همه رنجها و خونریزیها دیگر توانایی این را نداشتند که خود سرنوشت سیاسی خویش را در دست گرفته ، سراسر کشور را متحد سازند و در نتیجه شرایط لازم را برای ایجاد تکامل و پیشرفت وسیعی در مورد فلاحت و تجارت و صناعت و علم و هنر ایران فراهم آورند . ازاین‌رو جای تعجب نیست که دوران حکومت سلجوقیان (ترک) بیگانه‌را، معاصران آنان و هم مردم قرون بعد به‌عنوان دوران نجات از کشمکشهای دایمی و رهایی از ویرانیها و خونریزیهای ظالمانه و بی‌نتیجه تلقی می کنند . واقعاً هم نیمهٔ دوم قرن یازدهم میلادی (قرن پنجم هجری) یعنی زمان دورهٔ فرمانروایی طغرل بیگ (وفات ۱۰۶۳ برابر ۴۵۵ هجری) و آلپ‌ارسلان (۱۰۷۲/۱۰۳۶ میلادی برابر ۴۴۵ - ۴۶۵ هجری) و ملکشاه (۱۰۹۲/۱۰۷۲ میلادی برابر ۴۶۵ تا ۴۸۵ هجری) و مخصوصاً هنگام

صدارت وزیر بلند پایهٔ آنها خواجه نظام‌الملک که بحق تا امروز شهرت عظیمی دارد، دورهٔ استراحت ورونق حقیقی ایران (همچنین بین‌النهرین) بوده‌است. بخصوص از آن‌رو که سلجوقیان خیلی سریع تمدن ایرانی را پذیرفتند[۱] و بدین وسیله راه سیادت خاندانهای خارجی را که بعد از آنان ایران را تصاحب نمودندو باپذیرفتن فرهنگ آن سرزمین، پیوسته ادوار مرفهی از لحاظ معنوی و مادی به‌وجود آوردند، گشودند.

۱ــ سیاست نامه، ص ۴۰.

بخش فرهنگی

اوضاع دینی و مذهبی

جریان اسلامی شدن ایران

هر کس بخواهد واقعاً ازاوضاع مملکتی از ممالك مشرق زمین عمیقاً اطلاع حاصل کند، باید بکوشدتصوری از وضع دینی آن مملکتِ موردِ نظرش به‌دست آورد. درمورد ایران این نکته بخصوص در دوره‌های واقع بین قرون هفتم تا یازدهم میلادی (قرن اول تا پنجم هجری) صادق است. چه اینکه این قرون ادواری را تشکیل می‌دهند که درطی آن، این کشوردین ویژهٔ باستانی هزارسالهٔ خود، یعنی دین زرتشت را رها نموده وبه‌دین اسلام که در حال رشد بود گرویده است. ازاین‌رو است که قوم ایرانی توانسته به‌طور کم نظیری در این معنا مؤثرواقع گردد که اسلام از چهارچوبهٔ یك مذهب ملّی عربی تجاوز نموده، صبغهٔ یك دین جهانی بیابد.

با این وصف، دین ومذهب دراینجا بکلی مسیردیگری را پیموده، تادر بسیاری ازممالك دیگرآسیای نزدیك. به‌این معنی که تقریباً تمام ایرانیان بدون اعمال زور وفشارخارجی معتنابهی ازطرف فاتحان، درمدت قرون اندکی

به‌اسلام گرویده‌اند: در بین‌النهرین، سوریه، فلسطین، مصر و اسپانیا تاقرن‌های متمادی دسته‌های بزرگ مذهبی مسیحی، هستی‌خودرا حفظ کردند، وسرانجام یا به‌طورکلی برمسلمین غلبه نمودند ـ چنانچه دراسپانیا با تسلّط مجدد دولت مسیحی شمال آن‌صورت گرفت ـ ویا آنکه به‌صورت دسته‌های کوچك‌تری پایداری نموده باقی ماندند (مثل مصر، سوریه وفلسطین). امّا ایران سراسر کشوری اسلامی شد ودرعین‌حال بازهستی اصلی خود را ازدست نداد، بلکه برآن‌شد که اسلام را به‌صورت یك مذهب مخصوص ومناسبی با موجودیت خود درآورد. در بین خارجیان وشیعیان این‌مملکت وبعداً نیزدرعرفان، تصرفات روح ایرانی، وجودخودرا مستقلاً باموفقیت ظاهرنمود؛ اگرچه زادگاه‌اصلی‌این جنبش‌های مذهبی اساساً یك زادگاه ایرانی نبوده‌است. ازاین‌بیشتر ومهمتر آن است که در بین‌النهرین، سوریه، فلسطین ومصر وازآن گذشته شمال افریقا، حتی‌زبان اصلی‌خود را باآنکه بعضی‌ازآنها مثل زبان‌آرامی وزبان قبطی تاریخ فرهنگی چند هزارساله‌ای درپشت‌سرداشت ـ ازدست دادند، وحتی مسیحیان این نقاط پس ازچندقرن به‌زبان مسلمانان فاتح تکلم می کردند؛ ولی درایران وضع کاملاً طوردیگر بود: ایران توانست با وجود اینکه مملکتی اسلامی شد، زبان‌خود را حفظ نماید وآن‌را حتی در قرونی که عربها براین مملکت سیادت می کردند نجات دهد، تا اینکه موفق شد سرانجام بافردوسی به‌طوردرخشانی دورهٔ فارسی نوین کتابی‌راآغازنموده جهان‌را سپاسگزارومدیون‌پاره‌ای ازآثارجاویدهنری خود بنماید.

این امررا نمی‌توان تقریباً فقط ناشی ازناچیزی انبوه مهاجران عرب در ایران دانست، زیرا در نقاط پرجمعیت دیگری نیز مثل سرزمینهای واقع در اطراف رودخانه‌های دجله وفرات ونیل نیز عربهافقط‌اقلیت را تشکیل‌می‌دادند.

همچنین قرابت و خویشاوندی اصطلاحات و عبارات متداول در آن زمانها نمی‌تواند دلیل کافی برای بیان و علت این امر باشد، زیرا مثلاً زبان قبطی‌ها در آن موقع دیگر هیچ خویشاوندی مخصوصی با زبان عربی نداشته است. بنابراین بهتر آن است که ابتدا به‌امر اسلامی شدن ایران با تمام جزئیاتش بپردازیم، تا اینکه از اینجا به حل مشکل نامبرده نزدیک گردیم. از این‌رو باید درابتدای این فصل به‌بحث وتعمق دربارهٔ گسترش پایه گذاری، بنا، رسوخ و پایداری اسلام در ایران توجه شود، ودر فصول آینده باید کوشید وضع‌سایر مذاهب را در این مملکت نشان داد، قبل از هرچیز باید وسعت و عکس‌العمل دین زرتشت در اوایل قرون وسطای ایران بخصوص تحت دقت قرار گیرد.

عربهای مسلمان درمورد‌هم‌میهنان مسیحی‌خویش که دراطراف صحراهای سوریه زندگی می کردند، اغلب به‌سرعت و سادگی به‌نتیجهٔ مطلوب خویش می‌رسیدند (اگر چه به‌هیچ‌وجه تمام قبایل مسیحی بلادرنگ به اسلام گردن ننهادند)، ازاین‌رو جای تعجب نیست که دسته‌های‌سربازان عربی که درخدمت لشکرایران بودند‌نیزمکرراً‌و به‌سرعت به‌دین‌جدیدمی گرویدند. حتی ما‌می‌دانیم که‌مسلمانان،این‌سربازان‌عرب را آگاهانه‌ـ‌وغالباً با موفقیت‌ـ به‌عنوان هم‌وطن می‌خواندند و از آنان می‌خواستند که به‌اسلام بگروند، تا بدین وسیله به این نتیجه برسند که در مواقع حسّاس، اساس لشکر ایران ضعیف گردد[1]. درمورد ایرانیان درآن زمان وضع‌طور دیگر بود. به این‌معنی که اگر ایشان به‌عقیدهٔ خود پایداری‌نمی‌نمودند، هستی‌دولت وملتشان دستخوش مخاطره‌قرارمی گرفت.

۱ــ تاریخ طبری (ردیف۱)، ص۲۲۷۸ (سال۶۳۶=۱۵هجری) و۲۴۷۵(۶۳۷=۱۶هجری: قبایل تغلب وایاد ونمر که پادگان تکریت راتشکیل می‌دادند)؛ ــ ابن‌الاثیر، ج۲؛ ص۲۰۲ (۶۳۷=۱۶هجری)؛ ــ مرجع اساسی در این مورد:
L'Islamisation de l'histoire de Maghreb, Paris 1927.

ولی درعین حال، جنگهای متمادی سنوات گذشته با سقوط اخلاقی داخلی ناشی از آنها، کار را به‌جایی رسانیده بود که حتی پاره‌ای از ایرانیان در همان آغاز به‌اسلام گرویدند، ودلیل این کاررا کمتر می‌توان متلاشی شدن بنای اجتماعی دولت دانست[۱]؛ (زیرابرای قبول چنین نظری در آن زمان دلیلی در دست نداریم). این افرادی که قبول اسلام می نمودند، به‌طوری که می‌دانیم، ازافسران بوده‌اند وسپس کم وبیش عده‌ای از سربازان آنها به آنها ملحق می گشته‌اند[۲]. هدف آنان برابری اجتماعی ونظامی و اقتصادی باعربها بوده است؛ ولی همینکه عربها برخلاف وعده‌ای که به‌آنان مبنی برتساوی اجتماعی[۳]، داده بودند، طبق انتظارشان رفتار نکردند تنها تأمین شخص خلیفه عمر به‌اینکه آنان نیز در قسمت اعظم غنایم شریك خواهند بود، می توانست بی‌میلی وخودسری آنان را تخفیف بدهد. دلیلی راکه ایشان برای تسلیم خود به اسلام اظهار می‌داشتند عبارت بود از احترام واهمیت به‌موفقیتهای نظامی عربها[۴]. حتی هنگامی که گروهی ازجنگجویان

۱ــ Christensen (فهرست: ۴۵۴)، ص۴۳۱ به‌بعد نیز ازانقراض داخلی دین زردشت سخن می گوید، ولی این عقیده را، باوجود اصلاح بزرگی که در اواخر قرن پنجم میلادی در دین زردشت به‌عمل آمده است به‌سختی می‌توان پذیرفت.

۲ــ طبری (ردیف۱)، ص ۲۲۷۹ صریحاً می گوید که‌از بین سه امری که‌عربها طبق معمول، قبل ازجنگ به‌لشکر ایران پیشنهاد کردند (اسلام یا جزیه یاجنگ)، اسلام درنظر رستم مطبوع‌تر از آن دو امر دیگر بوده‌است: «الاسلام احب الینامنهما» نیز رجوع کنید به‌طبری (ردیف۱)، ص۲۲۵۷ (سال۶۳۵ = ۱۴ﻫ، دراین‌مورد یك رؤیایی مؤثر بوده‌است)؛ــ باز طبری (ردیف۱) ص۲۲۶۰ (سال۶۳۵ = ۱۴ﻫ)؛ ــ ابن‌الاثیر، ج۲، ص۲۱۴ (۶۴۳ = ۲۲ ﻫ)، ولی این تازه‌مسلمانان مورد اطمینان نبودند وگاهی نیز به‌نفع هم‌میهنان خود به‌روی عربها سلاح می کشیدند، مثلاً درسال۷۱۰ برابر۹۱ هجری در مشرق‌ایران: طبری (ردیف۲) ص۱۲۲۸. ــ و نیز: Caet. III 916 - 920; Dennett 32.

۳ــ مغیره که از طرف عربها واسطهٔ مذاکرات بود رسماً جزیه را کسر شأن به‌حساب آورده، قبول اسلام را پیشنهاد می کرد: طبری (ردیف۱)، ص۲۲۷۸.

۴ــ طبری (ردیف۱)، ص۲۵۶۳ (سال۶۳۸ برابر۱۷ هجری): در این‌جا گفتگو و برخورد عربها و ایرانیان در مورد تساوی اجتماعی، نظامی و سیاسی مفصلاً بیان می گردد. ــ سال۷۲۶/۷۲۵ برابر با۱۰۷ هجری نیز درمورد حاکم غرجستان: طبری (ردیف۲)، ص۱۴۸۹؛ ــ ابن‌الاثیر، ج۵، ص۵۱.

ایرانی به‌طور دسته‌جمعی ، سر به‌اسلام فرود می‌آورد ، رهبر آنان این دلیل را باصراحت و تأکید[۱] ذکر می‌نمود . این دلیل را درصورتی به‌یقین می‌توان صحیح دانست که آن را چنین تعبیر نماییم که این گروه‌ها می کوشیده‌اند تا حتی پس از درهم شکستن دولت ساسانیان نیز موقعیت خود را در بین کلیهٔ قوم خود حفظ کنند. به‌همین دلیل نیز بمحض اینکه هم‌وطنان ایرانی‌ایشان، یعنی دهقانان که عناصر اصلی دولت ایران[۲] را تشکیل می‌دادند ، مشاهده نمودند که خواسته‌های هم‌قطاران آنان از این راه صورت تحقق می‌پذیرد، ایشان نیز(که به‌وسیلهٔ دین مانوی و مسیحیت با مذاهب یکتاپرستی آشنا شده بودند) ، به‌طور اکثر ، به اسلام سر سپردند[۳] ، وعربها نیز از این امر دست نکشیدند که پیوسته خواستهٔ خود را مبنی بر قبول اسلام به‌دسته‌های با نفوذ این کشور عرضه کنند . مامکرر می‌شنویم که وقایعی ازاین قبیل درطی‌سالهای متمادی بلکه در طی قرونی‌اتفاق افتاده‌است: مثلاً درحدودسالهای ۶۵۳[۴] ، ۷۰۰[۵] ،۷۳۰[۶] ، ۸۳۰[۷] . وسال۸۹۳[۸] وحدود

۱ــ بلاذری (فتوح‌البلدان) ؛ ص۳۷۳ (حدود سال۶۴۰ برابر با ۱۹هجری) ؛ ــ و نیز : Schwarz IV 417.　۲ــ مراجعه‌کنید به‌فصل «مشاغل و مناصب مختلف» از این‌کتاب .

۳ــ بلاذری (فتوح‌البلدان) ، ص۳۱۴(پس از فتح اصفهان درسال۶۴۵/۶۴۴میلادی برابر با ۲۴هجری) ؛ ــ نیز رجوع کنید به‌پاورقی‌های آینده و : .Sadighi 61, Lewis 24 « پادشاه » کابل نیزکه در حدود سال۸۱۰میلادی (حدودسال ۱۹۴هجری) ، پس از تصرف شهر به‌دست مأمون ، اسلام‌آورد (بلاذری ، فتوح‌البلدان ، ص۴۰۲) جزء همین دسته محسوب می گردد . ــ رجوع‌کنید به : .Nikitin, Nat. 227　۴ــ بلاذری (فتوح‌البلدان)،ص۴۰۶ (مروالرود). (مطابق ۳۳/۳۲هجری) .　۵ــ سردار «صول»(که به‌عنوان ترك تلقی شده) ــ رجوع‌کنید به‌فصل «وضع ایران از نظر زبان» از همین‌کتاب ــ : اغانی (چاپ قاهره) ، ج ۱۰ ، ص۴۳ . (حدود سال۸۱هجری) .　۶ــ دربخارا : نرشخی (تاریخ بخارا) ، ص۵۹ . (مطابق سال ۱۱۲/۱۱۱هجری) .　۷ــ «پادشاه» کابل : بلاذری، (فتوح‌البلدان) ، ص۴۰۲ . (حدود سال۲۱۵هجری) .　۸ــ امیر طراز (تلس) و عدهٔ‌کثیری از دهقانان ، « در پیرو یك لشکرکشی» ، قبول اسلام نمودند : نرشخی (تاریخ بخارا) ، ص۸۴ . (مطابق سال ۲۸۰/۲۷۹ هجری) .

سال ۸۹۵[۱] میلادی، ومثلاً نیزدرمورد جدِّ جغرافی‌دان معروف، ابن خُرداد به[۲] و همچنین نویسندهٔ مشهور عبدالله بن مقفع (روزبه؛ قرن هشتم)[۳] شاعری از دیلم (۱۰۰۴/۱۰۰۳)[۴]. در موارد خاصی نیز حتی این تهییج وتشویق از طرف شخص خلیفه صورت می گرفته است: مثلاً در حدود سالهای ۷۲۰[۵]، ۷۸۵[۶]، و سال ۸۰۵ در مورد یکی از شاهزادگان محلی مازندران[۷] و حدود ۸۳۰ میلادی در مورد مازیار (ماه یزدیار)[۸] حکمران مازندرانی و سرانجام نیز یک مرتبه در سال ۸۴۲/۸۴۱ (برابر با ۲۲۷ هجری) و یا (۲۴۰ هجری برابر با ۸۵۵/۸۵۴) در مورد جانشین وی قارن دوم پسر شهریار[۹]. حتی برای این منظور مجالس بحث و «مجادلهٔ»[۱۰] مذهبی که ازدیرباز درمشرق متداول بوده، برقرار می نموده‌اند،

۱ـ یکی از امرا برای مخالف سیاسی خودکه در طبرستان بوده، پول می‌فرستد تا بدین‌وسیله او را به‌قبول اسلام و به‌یك اتحاد سیاسی برانگیزد: ابن‌اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص۱۹۲ به‌بعد. (حدود سال۲۸۲هجری). ۲ـ ابن‌خردادبه (کتاب‌المسالك والممالك، فهرست: ۲۸)؛ بنا به‌عقیدهٔ صاحب فهرست. ۳ـ مترجم خدای‌نامك (برابرقرن دوم هجری): Brockelmann, Gesch. 103. ۴ـ ابن خلکان (وفیات)، ج۳، ص۵۱۷؛ (برابر با ۳۹۴هجری). ۵ـ بلاذری (فتوح‌البلدان)، ص۴۲۶. (مطابق سال۱۰۲/۱۰۱هجری). ۶ـ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص۱۳۱ (یکی از رجال در طبرستان). فضل‌بن سهل، وزیر معروف، بنا به‌درخواست یکی از برمکیان قبول اسلام‌نمود: مستوفی (تاریخ گزیده)، ص ۳۰۸، ولی بنا به‌قول سمعانی (الانساب، عکسی) ص ۲۴۰ظهر، بنا به خواستهٔ مأمون. (برابر با سالهای۱۶۹/۱۶۸هجری). ۷ـ طبری (ردیف۳)، ص۷۰۵. (مطابق حدود سال۱۸۹هجری). ۸ـ (حدودسال ۲۱۵هجری) وی دومرتبه در موطن خود به‌دین‌زردشت برگشت و بدین وسیله اتحاد خود را باخلیفه قطع نمود: بلاذری (فتوح‌البلدان)، ص۳۳۹؛ـ ابن‌اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص۱۵۰و۱۵۲ به‌بعد؛ ـ اولیاء (فهرست: ۱۹۱)، ص۵۵؛ ـ پدر وی «قارن» در حدودسال۸۱۵میلادی (برابر۱۹۹/۲۰۰هجری)، دعوت خلیفه را به‌قبول اسلام، بکلی رد نمود: ابن‌اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص۱۴۶. ۹ـ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص۱۵۷و۲۳۷؛ ـ و نیز: Sadighi 63. ۱۰ـ رجوع شود به: Eduard Bratke: Das sog. Religionsgespräch am Hof der Sasaniden, Leipzig 1889 (Texte u. Untersuch. z. Gesch. der altchritstl, Lit., N. F. IV 3a). - منبع ذیل (براساس یك مرجع فارسی‌از سال۱۲۲۱هجری=۱۷۹۷/۱۷۹۶میلادی) از یك‌بحث مذهبی بین یك فرد مسلمان ویك فرد یهودی صحبت می کند:

←

چنانچه در سال ۸۱۷ ازطرف خلیفه ، مأمون درمرو مجلس بحثی بین مسلمانان ومسیحیان و یهودیان وزرتشتیان-بدون اینکه زرتشتیان (طبعاً !) «محکوم» ، مستقیماً به قبول اسلام ناگزیر گردند[۱] ـ منعقد گشت .

با تمام احوال نامبرده ، نتیجه وموفقیت پیوسته و در همه‌جا یکسان بود: همه‌جامساجد[۲] بود که برپامی‌شد وهمه‌جا رهبران اشراف واعیان بودند که به‌مذهب فاتحان می گرویدند . در مقابل نیز فاتحان عرب ، قدرت و نفوذ آنان را به‌حال خود باقی می گذاشتند و حتی از طریق ازدواج خویشاوندی حسبی با آنان برقرار می کردند .[۳] (فقط در زمان عُمر دوم یعنی هنگامی که می‌خواست

→

Moshe Perlmann : Alate Muslim - Jewish disputation, in den « Proceedings of the American Academy for Jewish research» XII(1942),S. 51-58.-Sadighi 66 f.

و نیز رجوع شود به : مجلة كلية الاداب (از دسامبر ۱۹۵۰) ، ص۴۱ تا ۵۸ .

۱ـ در این مورد خبری شیعی در دست است : ابن بابویه ، عیون اخبارالرضا ، چاپ سنگی (۱۸۵۸) فصل ۱۲ ،ص۸۷ تا ۱۰۰ . و نیز از تئودر ابوقره که شاید خوداو در این‌موردسهیم‌بوده است. رجوع شود به: Alfred Guillaume : A debate between Christian and Moslem doctors, in JRAS, Centenary Supplement I924, S. 233-244 .- A. Barthélemy : texte pahlavi . . . , Paris 1887 (Bibl. de l'Éc. des Hautes études, Bd. 69) . - Grünebaum 248, Anm. 63. منبع اخیر از روایات قدیم در بارهٔ اینگونه مجادلات خبر می‌دهد ، ولی مرجع قبل‌ازآن ، مستقیماً از اخبار و روایات دینی زردشتی است .

۲ـ در این باره به‌طور متفرق اخباری در دست است مثلاً در توّج (توّز) حدود سال ۶۴۰ ؛ (برابر۱۹هجری) : بلاذری (فتوح‌البلدان) ، ص۳۸۶ ؛ ـ در اصطخرسال ۶۵۲/۶۵۱ میلادی (برابر۳۱هجری) : طبری (ردیف۱) ص۲۸۸۵ ؛ ـ قصرالاحنف (خراسان) سال ۶۵۳ (برابر ۳۳/۳۲هجری) : استعمال صحن قلعه برای اقامهٔ نماز : بلاذری (فتوح‌البلدان) ، ص۴۰۶ ؛ـ اولین مسجد بزرگ دربخارا ، سال ۷۱۳/۷۱۲ میلادی(برابر۹۴هجری) ، دومین مسجدبزرگ درسال ۷۷۱ میلادی (برابر۱۵۴هجری) : نرشخی (تاریخ بخارا) ، ص۴۷ به‌بعد و۵۸ ؛ و نیز : Barthold, Christ. 20 ؛ ـ درآمل ، سال ۷۹۴/۷۹۳ میلادی (برابر۱۷۷هجری) : طبری (ردیف۳) ، صفحات ۶۵۱ تا ۷۰۶ ؛ ـ ابن‌اسفندیار(تاریخ طبرستان) ، ص۲۶ ؛ ـ درطخارستان، سال ۷۹۴ میلادی (برابر۱۷۸/۱۷۷هجری) : طبری (ردیف۳) ، ص۶۳۱ ؛ ـ تاریخ یعقوبی ، ص۳۰۴ .

۳ـ حدود سال ۷۶۰ درمورد دهقانی در بامیان : یعقوبی (بلدان) ، ص۲۸۹ .

قوانین مالیاتی تغییر پیدا کند، در بعضی از موارد اقداماتی برضد دهقانان[1] به‌عمل آمده است).

بدیهی است که زور وفشار مستقیم برای اسلام آوردن اقوام مختلف بیش از آن حد به‌عمل می‌آمده که منابع اسلامی بدان اقرار دارد.[2] چنانکه نقش سکّهٔ امویان وسکّه‌های آغاز زمان عباسیان بریك تبلیغ آگاهانه‌ای به‌نفع اسلام دلالت می کند. (این نقش عبارت است از آیهٔ ۳۳ از سورهٔ توبه یعنی «هُوالّذی اَرسلَ رَسوله بالهدی و دین‌الحق لِیظهره علی‌الّدین کُله وَلو کره‌المشرکون» قسمت «ولو کره‌المشرکون» در بعضی از سکه‌ها حذف شده[3] یعنی اصلاً درج نگشته است)، ولی به‌طور یقین فشار غیر مستقیم برای اسلام‌آوردن ایرانیان مثلاً پس از سر کوب کردن جنبش‌های مذهبی در خراسان در نیمهٔ دوم قرن هشتم (برابر قرن دوم هجری) بسیارزیاد بوده است، وناامیدی از به‌ثمررسیدن مبارزات دیگری، رهبران آنها را (که تا آن زمان زردتشتی بودند) به قبول اسلام وامی‌داشت.[4] گذشته از این، بر فرض که اخباری که از طرف ارامنه در بارهٔ رفتارحکّام و یاشخصیتهای بانفوذ ایران[5] رسیده درجزئیاتش مبالغه‌آمیز

۱ـ بلاذری (فتوح‌البلدان)، ص۲۸۹ (المدائن)، ص۳۸۶ (توّج)، ص۳۹۲ (ارغان)؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۵، ص۵۵. ۲ـ حاکم جدید سیستان (سال۶۶۶/۶۶۷ برابر۴۶ هجری) مردم را به‌اشتغال به‌علوم‌قرآنی مجبورنمود وتمام زردشتیان، به‌جهت کمال و پاکی شیوهٔ زندگانی او، مسلمان گشتند؛ تاریخ سیستان، ص۹۱. با این وصف هنوز درحدود سال۷۰۲ می‌بایستی برای نیکوجلوه دادن اسلام درنظراهالی، تبلیغ می‌شد. چیزی که بود مردم تاآن حد اسلام را می‌شناختند که رهبران و فرمانروایان، مقاصد سیاسی خود را می‌توانستند در لباس مذهبی جلوه‌گر نمایند (عمل حجاج شریعت است): تاریخ سیستان، ص۱۱۵، ۳ـ رجوع شود به‌فصل «ضرب سکه» از همین کتاب، ـ و نیز به، Tiesenhausen S. XIV. ۴ـ در اینجا نمی‌توان به‌جزئیات آن پرداخت، رجوع کنید به:
Johs. Kath. 96 f. (796), 108-111 (=Thomas Arc. 109-118) (853) usw.
۵ـ نرشخی (تاریخ بخارا)، ص۶۰.

باشد (این امری است که در اینجا جای توضیح آن نیست) ، با این وصف می‌توان باور کرد که درواقع اجبارستمگرانه برای مسلمان نمودن افراد پیوسته وقوع می‌یافته و ازاینجا می‌توان درمورد ایران (یعنی در جایی که منابع محلی در این مورد سکوت نموده‌اند) قیاس معتبر ومهمی نمود . چنانکه مأمون خلیفه درسال ۸۲۰ به‌قصد تبلیغ[1] با سپاهی به‌طرف ماوراءِ جیحون پیش رفت وسپس ساکنان این نواحی و همچنین سغدیها و فرغانیان به‌عنوان افرادمسلمان مسلّح گشته و به‌عنوان پیشروان جهاد بر ضد ترکانی که[2] در قسمت شرقی زیست می کردند ، می‌جنگیدند . همچنین اطلاع در دست است که فرمانروای طبرستان در حدود سال ۸۳۰ میلادی (برابر ۲۱۵ هجری) جهادی برضد دیلمیان برپا ساخته وآنها را به قبول اسلام مجبور نمود ، تا اینکه بدین وسیله از زیر بار وظیفه ، یعنی حاضر شدن در دربار خلافت[3] شانه خالی کند . منابع اسلامی از همان آغاز با اهمیت تمام این‌معنی را مؤکداً بیان می کند که اسلام‌آوردن اقوام غیرمسلمان به‌آزادی‌صورت گرفته است . این امردلالت می کند براینکه آنها نمی‌خواهند هیچ‌اجبار وفشاری را در گسترش وترویج مکتب قرآن به‌هیچ‌وجه صحیح بدانند. بدیهی است که زرتشتیان از همان اوایل به « اهل‌الکتاب »[4] موسوم گشته و در قرون اول تنها عدهٔ قلیلی بودند که مهاجرت از وطن خود را بر قبول مذهب فاتحان ترجیح[5] دادند ، بلکه به‌عکس ارتباط و همکاری سیاسی با عربها پیوسته به‌معنی قبول‌اسلام تلقی می‌شد ؛ و همچنین رو گرداندن از عربهاغالباً با کنار-

---

۱ـ بلاذری (فتوح‌البلدان) ، ص۴۳۱ . (برابربا ۲۰۴/۲۰۵ هجری)　　۲ـ مرجع‌سابق ، ص۴۳۱ ،　　۳ـ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان) ، ص۱۴۹ .　　۴ـ رجوع کنید به‌فصل «زردشتیان» از همین‌کتاب .　　۵ـ مثل ۳۰ تن از اهالی اصفهان‌که به انعقاد قرارداد با عربها (سال ۶۴۲ برابر با ۲۱/۲۲ هجری) درفارس حاضرشدند و به‌کرمان مهاجرت‌کردند ؛ طبری (ردیف۱) ، ص۲۶۴۰ ؛ ـ در مورد سایر خصوصیات رجوع شود به‌فصل «زردشتیان» از همین‌کتاب .

گذاردن قرآن همراه بود[1].

بدون شك موقعیت دهقانان موجب آن بود که به‌نوبهٔ خود قسمت اعظم پیروان ایشان نیز به دنبال آنان به اسلام می گرویدند[2] و بدین ترتیب بخصوص در مشرق ایران یعنی در خراسان عدهٔ کثیری از پیروان دین سابق به اسلام گردن نهادند. از قرار معلوم رهـا نمودن دین زرتشت و قبول اسلام در اکثر موارد یعنی در مورد اکثریت اسمـاً (و بـدون تعمق و فقط از این رو کـه دین رسمی شده بود) صورت می گرفته است؛ یعنی این طور به نظر می‌رسد که گویا دین زردشت (دیگر؟) در بین ده‌نشینان، ریشهٔ محکمی نداشته است[3] (وگرنه شیوع یـك دینی بدون بحث عمیق مذهبی نمی توانست دلیل قبول آن باشد. معنای آن این است که واقعیت دینی ومحتوی رسالت پیغمبر اسلام(ص) در درجهٔ دوم (در درجهٔ اول شیوع رسمی،دین اسلام) موردتوجه قرار می گرفته است. به‌عبارت دیگراین‌واقعیت‌نشان می‌دهد که‌برای‌این طبقات‌فقط قبول‌رسمی اسلام (که به‌زودی صورت «تسنن» بخود گرفت) کافی بوده و توضیح و تشریح علمی و کلامی آن اهمیت اساسی نداشته است. بدین ترتیب‌اسلامی شدن‌ایران در درجهٔ‌اول بین طبقهٔ‌عالی آن صورت گرفت‌یعنی بین کسانی که فرهنگ‌ایران

۱ـ مثلاً درحدودسال ۷۵۰ میلادی (برابرسالهای ۱۳۲/۱۳۳هجری) ودوباره درسال ۷۸۲/۷۸۳ (برابر با ۲۶۹هجری)، در مورد فرمانروای‌بخارا اتفاق افتاده است: نرشخی (تاریخ‌بخارا)، ص۹. همچنین نیز سامانیان در حدود سال ۹۳۰ میلادی (برابربا ۳۱۸هجری) یکی از نواحی نزدیك بخارا را، به‌علت سرباز زدن امیرآنجا از اسلام، بی« صاحب» تلقی نمودند: مرجع سابق، ص۹ به‌بعد. ـ درسال ۶۵۰/۶۵۱ میلادی (برابر ۳۰هجری) درگرگان: ابن‌الاثیر، ج۳، ص۴۲. ـ در حدود سال ۷۵۵میلادی (برابر ۱۳۷/۱۳۸هجری) اهالی آمل (طبرستان) به‌علت اینکه از سیادت سپهبد خود سیر شده بودند، به‌اسلام گرویدند: ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص۱۲۱ (برطبق‌آن نیز، خواندمیر، فهرست: ۱۸۹،ص۹).

۲ـ این‌امر نیز به‌همین منوال بعداً در مورد ترکان اتفاق افتاد: Arnold, Preach. 183 f.

۳ـ رجوع کنید به: Ross im Survey I 131 f.

را کاملاً در دست تصرف داشتند و داستانهای باستانی پهلوانی ایران را با شیوهٔ جوانمردی و با دید خود از زندگی محقق می‌ساختند[1]، و دلیلی هم برای اینکه این عادات و افکار را از دست بدهند نداشتند، زیرا محیط اجتماعی که در آن زندگی می کردند بدون تغییر به‌همان شیوهٔ سابق باقی مانده بود. در این نکته قسمت اعظم پاسخ آن سؤالی مندرج است که در بارهٔ دلیل بقای فرهنگ ایران و زبان فارسی در دوران اسلامی تا به امروز، مطرح است.

بدیهی‌است که به‌هیچ‌وجه این دلیل شامل حال تمام‌ایرانیان نمی‌شود. قبل از هرچیز شهرنشینان و سایر دسته‌های ده‌نشین بخصوص ساکنان قرا وقصباتی که مستقیماً در تحت تصرف حکومت اسلام درآمد، و همچنین سایر «دهات منفرد»[2] ازحوادث نامبرده مبرّا مانده‌اند؛ ولی در این قسمتها نیزاسلام به‌دلایل مختلفی به‌زودی وبه‌طور عمیقی پی‌ریزی‌شد: یعنی‌شهرها به‌علل‌سیاسی به‌نیروی حکومت تمایل پیدا می‌نمودند، وکارگران زردتشتی نیز که (با آتش و آب و خاك سروکار داشتند) به‌عنوان‌نجس مورد تحقیرواقع می گشتند، آزادی‌خود را ازاین فشار روحی درقبول اسلام می‌دیدند. علاوه براین‌ممکن است‌شباهتهای موجود بین دین زرتشت و اسلام نیزقبول اسلام را برزرتشتیان‌آسان کرده‌باشد. چه‌اینکه‌تصوردو نیروی‌موجود دردین زردشت، یعنی‌نیکی وبدی رامی‌توانستند در تحت تصور الله و ابلیس بیابند، افکار مذهبی دیگر مثل خلقت جهان درشش دوره (روز)، قیامت و جهنم، ملائکه و شیاطین، و عقیده براینکه اولین‌انسان

۱ـ رجوع کنید به روایاتی‌که دربارهٔ افشین (سال ۸۴۰ میلادی برابر ۲۲۶/۲۲۵ هجری) آمده: ابن‌الاثیر، ج ۶، صفحات ۱۷۴ تا ۱۷۶: این مطلب را حنین‌بن اسحق هم نقل می کند که در بین‌النهرین نیز علل اجتماعی دلیل اساسی اسلام آوردن مسیحیان‌بوده است. رجوع‌کنید به: Graf II 127. ـ در مورد اختلاط معنویات ایران‌قدیم با اسلام و تغییرشکل‌آنها رجوع کنید به: Walter B. Henning in ZDMG 106/1 (1956/ S. 73-77.) ۲ـ رجوع کنید به: Carl Heinrich Becker : Islamstudien, Bd. I, Leipzig 1924, S. 211.

فطرت نیکی داشته است در هر دو مذهب مشترک بود[۱]. شاید هم حتی لزوم پنج دفعه نماز رادر شبانه روز ازدین زردشت به‌اسلام سرایت کرده باشد[۲](؟)، وبه‌این جهات ممکن‌است ترک مذهب گذشته‌وقبول مذهب جدید بر عده‌ای دشوار نیامده باشد[۳]. در اندکی ازمناطق آبادنیز، مثلاً در دیلم (حدود سال ۸۰۰ برابر ۱۸٤ هجری)، اسلام به‌وسیلهٔ سربازانی که خدمت آنان پایان یافته بود وارد شد، و این امر همانطوری که مشهور است، در غیر دیلم نیز بسیار اتفاق افتاده است. در این موارد نیز حتماً در درجهٔ اول دلایل سیاسی و اقتصادی ملاک گرویدن به اسلام بوده است، زیرا ما اغلب می‌شنویم که قسمت اعظم اهالی بلافاصله پس‌از تسلط اسلام بر نواحی آنان، اسلام آورده‌اند. مثلاً درجندیشاپور[٤] درسمرقند («پس از سوزاندن بتها»)[٥] در کوهستان نمرون (واقع در نزدیک این شهر)[٦] در اسروشنه سال ۸۲۲/۸۲۳ برابر با ۲۰۷ هجری[۷] (حاکم آنجا)[۸] و نیز سال ۹۷۱ اهالی تیزومکران[۹]. نظیرهمین نیز در بارهٔ زُط[۱۰] (جَت=GHAT) که بعداً

۱ـ رجوع شود به:
Reinhart Dozy : Essai sur l'histoire de l'Islamisme, Leiden 1879, S. 157.
۲ـ دربارهٔ اوقات صلوة در اصل اسلام رجوع کنید به‌مرجع ذیل و مواد مذکور در آن: Paret, Grenzen, S. 31-35
۳ـ مرجع سابق، و نیز:
Joseph Arthur , Graf Gobineau : Les religions et les philosophies dans l'Asie centrale, 3. Aufl., Paris 1900, S. 55 f. , Joseph Arthur ... , Trois ans en Asie, Paris 1859, S. 306-310; Schaeder, Vollk . Mensch 197 (1) i Krymskyj I 20 f.; Agatangel Krymskij(=der vorige): Istorija arabov, Moskau 1914,II 130-138.- Nallino, Race VI 49. دو مرجع اخیر در بارهٔ تاریخ عربها و نیز صحرانشینان بحث می‌کنند.
٤ـ بلاذری (فتوح‌البلدان)، ص۳۸۲؛ ـ و نیز رجوع کنید به: Arnold, Preach, 210
٥ـ بلاذری(فتوح‌البلدان)،ص٤۲۱.
٦ـ سال۷۲٥/۷۲٦ میلادی برابر با۱۰۷ هجری: بلاذری(فتوح‌البلدان)، ص٤۲۸؛ ـ طبری(ردیف۲)، ص٤۸۸.
۷ـ بلاذری (فتوح‌البلدان)، ص٤۳۰ به‌بعد.
۸ـ بعد از سال۸۳۳(برابر با ۲۱۸هجری) فرغانیان و سغدیان: بلاذری (فتوح‌البلدان)، ص٤۳۱.
۹ـ ابن مسکویه (تجارب‌الامم)، ج۲،ص۲۹۹. (برابربا ۳٦۰/۳٦۱هجری).
۱۰ـ بلاذری (فتوح‌البلدان)، ص۳۷٥.

مشهور گشته ، صادق است . به‌عکس نیز مکرراً شهرها و قصباتی وجود داشته‌است که ابتدا اسلام را پذیرفته‌اند، ولی به‌محض اینکه سپاه عرب آنجارا ترك کرده، و یا اینکه تساوی و برابری آنجا را به‌رسمیت نشناخته است ، دوباره به‌دین اصلی خویش بر گشته‌اند[1] . به‌همین ترتیب نیز عربها تقاضای ترکان را مبنی بر سرپیچی از خلیفه (۷۲۸ برابر با ۱۱۰/۱۰۹ هجری) به‌منزلهٔ تقاضای رو گرداندن از اسلام تلقی نمودند[2] . در این بین جاه‌طلبان بی‌عقیده نیز پیوسته به‌موجب وضع سیاسی[3] ، دین و آیین خود را تغییر می‌دادند . بخصوص اهالی بخارا که پیش از آن اغلب بودایی یعنی به یك دین جهانی وابسته بودند به‌دفعات دین خود را تغییر دادند تا اینکه درمرتبهٔ چهارم که قبول اسلام نمودند به‌آن باقی ماندند. واین درموقعی بود که مهاجران به‌این شهر، ساکنان را از نظر انجام اعمال دینی در تحت مراقبت قراردادند و به‌ساکنانی که به‌مسجد می آمدند پول (دو درهم) می‌پرداختند وخانقاه‌های بودایی را (« کوشك » با « دراویش») ویران نمودند؛ و گاهی نیز حتی استعمال زبان ایرانی را در نماز و عبادات اجازه می‌دادند[4] ؛ ولی در سال ۷۳۰ (برابر ۱۱۱ /۱۱۲ هجری مسلماً باید سال ۷۳۰ باشد ، نه «۷۸۰») هنوز اکثر اهالی آن شهر مسلمان نبوده‌اند ، و عربها با زحمت توانستند قیام مذهبی آنان‌را سر کوب[5] کنند . اما این مطلب که با تمام این احوال آیا

۱ـ بلاذری (فتوح‌البلدان) ، ص۳۸۲ ؛ ـ و نیز : Gafurov 143. ۲ـ به همین علت می‌بایستی گرگان دوبار ، فتح گردد : یعقوبی (بلدان) ، ص۲۷۷ ؛ ـ بلاذری (فتوح‌البلدان) ص۴۱۱ به‌بعد ؛ ـ طبری (ردیف۲) ، ص۱۸۰/۱۷۷ و۱۳۱۷ به‌بعد . ۳ـ ابن‌الاثیر ، ج۵ ، ص۵۱ . ۴ـ سال ۷۴۴ میلادی (برابر با۱۲۷/۱۲۶ هجری) : رجوع شود به : Wiet 122. ۵ـ نرشخی (تاریخ بخارا) ، ص۴۶ به‌بعد و۷۳،رجوع شود به : Krymskyi I 19. - Vámbéry, Buchara 33 f. , Arnold, Preach. 183. چنانچه معروف است ، درقرن ۱۴ میلادی (هشتم هجری) زبانهای محلی درآسیای مرکزی اهمیت مؤثری داشته است . رجوع کنید به‌ابن‌بطوطه (چاپ Defrémery und Sanjuinetti)،ج۳ ، ص۸ . ـ موضوع ←

تا چه حد عقاید و عادات دین قدیمی آنان در بین آنها زنده بوده ، از اینجا به دست می‌آید که در آن موقع در بخارا هنوز جشنی که در آن فقط برای شجاع‌ترین رزمجو سفره‌ای چیده می‌شد ، و غیر از او کسی حق خوردن از آن غذاها را نداشت، برقرار بوده است . بدیهی است که این عمل، باقیماندهٔ عادات قدیمی مراسم قربانی سغدیها بوده که برطرف نمودن تدریجی آن به توسط اسلام، احساسات اهالی را تحریك می‌نمود[1].

در مورد رعایا که اساساً تعصب بیشتری نسبت به‌عادات قدیمی مذهبی خود داشتند این واقعیت که محرك گرویدن آنها به اسلام امر اقتصادی بوده است ، بیشتر به چشم می‌خورد[2]؛ زیرا سغدی‌ها به‌محض اینکه به تخفیف مالیاتی آنان پایان داده شد ، دوباره از اسلام رو گردانیدند ، و حتی خواستند که نسبت به مرتکبین، مجازاتی اجرا نگردد. حاکم عرب نیز ــ برخلاف تمام دستورات قرآنی و عادات اسلامی ــ مجبور شد به این امر تسلیم گردد و آن‌را بپذیرد (سال ۷۴۱ میلادی برابر ۱۲۳ هجری)[3]. براساس همین قول وقرار افشین درسال ۸۳۸/۸۳۹ برابر ۲۲۴ هجری) به خود حق داد که مسلمانانی را که در حوزهٔ[4] بخصوص

→

دیگری نیز که در این زمینه قابل تذکراست این است که طبق گفتهٔ ابن‌بطوطه (ج۳ ، ص۵) در قرن مذکور ، اهالی خوارزم برطبق «عادت قدیمی خود» یك‌یك مردم‌را به‌نماز احضارمی‌کردند وسهل‌انگاران را در ملاءعام درمسجد تازیانه می‌زدند . این حوادث یقیناً با سایر سختگیریها که درآغاز اسلام درآن نواحی می‌شده ، بستگی داشته است .

۱ــ نرشخی (تاریخ‌بخارا) ، ص۵۸ ؛ ــ طبری (ردیف۲) ، ص۱۱۴۶ . ــ نیز رجوع شود به : Inostrancev, Sas. Et. 97 f.

۲ــ بلاذری (فتوح‌البلدان) ، ص۲۶۵و۳۱۲ (درهردو مورد از اشراف) ، ۳۲۱ (قزوین) ، ۳۲۳ .

۳ــ طبری (ردیف۲) ، ۱۷۱۷ به‌بعد . ــ و نیز : Barthold, Turk. 181 f.

۴ــ طبری (ردیف۳)،ص۱۳۰۹ و۱۳۱۸؛ــ ابن‌الاثیر، ج۵،ص۹۲.ــ این‌مطلب‌را که‌سغدیان به‌علت‌سیاسی به‌اسلام گرویده‌اند، مسلمانان به‌خوبی‌می‌دانستند: ابن‌الاثیر، ج۵ص۵۴ به‌بعد.ــ برگشت از اسلام نیز درموارد دیگری‌پیش آمده‌است: درسال ۶۵۰/۶۵۱ برابر با ۳۰ هجری در گرگان : ابن‌الاثیر ، ج ۳ ، ص۴۲ ؛ و مثلاً نیز در سال ۱۲۰۵/۱۲۰۶ میلادی (برابر با ۶۰۲ هجری) در مورد یکی ازقبایلی که در تحت رهبری « غور » بوده است :

←

مخالف اسلام ، مثل اسروشنه درآن موقع بتها را شکسته وخراب نموده‌بودند، مجازات کنند . بدیهی است که این عمل وی درمحاکمات بعدی بسیار به‌ضرر او تمام شد[1] .

حکومت مرکزی اگر تمایل به‌توسعهٔ اسلام می‌داشت می‌بایستی نیز این قبیل‌وقایع را به‌حساب بیاورد؛ ولی‌آنطور که معروف است بنی‌امیه نسبتاً دیر به این نکته توجه نمودند ؛ حتی حجّاج[2] در سال ۷۰۲ (برابر ۸۳ هجری) هموطنان خود را که به اسلام گرویده بودند و(به‌واسطهٔ لغوجزیه) به‌شهرهای بین‌النهرین‌مهاجرت نموده بودند ، بدون رعایت ثمرات وعواقب دینی، آنان‌را دوباره به فلات بر گردانید[3] . تازه قوانین مالیاتی عمربن عبدالعزیز عمر ثانی (۷۱۷ تا ۷۲۰ سالهای بین ۹۸ تا۱۰۲هجری) نشان می‌دهد که وی در این مورد قصد یك تغییر اساسی داشته است . اثر این عمل به‌خوبی ازبیان‌آشکارمورخین عرب روشن می گردد که علل اقتصادی را درمورد قبول اسلام با صراحت کامل[4] تقریر نموده‌اند : بدین بیان که درسال ۷۲۹/۷۲۸ (برابر ۱۱۰ هجری)به‌محض اینکه جزیه از تازه مسلمانان برداشته شد ، در سمرقند و سایر شهرهای

→

صاعد (طبقات‌الامم)، ص۱۶۹. در بین خود غورنیز اسلام‌هنوز تاسال۹۸۲میلادی(۳۷۲/۳۷۱ هجری) استحکامی نیافته بود(برخلاف ادعای حدودالعالم ، ص۱۱۰) : رجوع کنید به‌اصطخری، ابن‌حوقل وحدودالعالم ، ص۳٤٤ ؛ هنوز درسال ۱۰۱۰/۱۱۱۱محمود غزنوی دستور می‌داده که از اسلام تبلیغ عمیقی به‌عمل‌آورند : ابن‌الاثیر . ج۹ ، ص۷٦ .

۱ ـ در این باره رجوع شود به : Vlad . Minorsky : Tamïm ibn Bahr's Journey to the Uyghurs (im BSOAS XII, 1948), S. 275. هنگام مرگ‌افشین به‌خوبی‌معلوم شد که وی مسلمان‌معتقدی‌نبوده‌است،(صفحات‌قبل:فصل«طاهریان وخرم‌دینان»).

۲ـ رجوع کنید به : طبری (ردیف۲)، ص۱۱۲۲ ؛ ـ ابن‌الاثیر ، ج٦ ، صفحات۱۷٤تا۱۷٦.

۳ـ طبری (ردیف۲) ، ص۱۱۲۲به‌بعد ، رجوع کنید به‌فصل «کشاورزی ومالکیت اراضی» ازهمین‌کتاب و نیز : E I, II 214 - 216 von Henri Lammens.

٤ ـ طبری (ردیف۲) ، ص ۱۵۰۷/۱۵۱۰ .

ماوراءالنهر به‌طور سیل آسا مردم به‌اسلام گرویدند . البته‌این امر باعث شد که در این شهرها وضع مالیاتی درهم شکسته ، بحرانی به‌وجود آورد ، ومنجر به بحث و مشاجرهٔ سختی در این باره گردد که آیا آنچه را که سابقاً عملاً اجرا می کردند ، باز محقق سازند و مالیات سرانه یعنی جزیه را از تازه مسلمانان بگیرند یا نه . وهمینکه سرانجام دوباره جزیه برقرار نمودند ، منجر به‌انقلاب و طغیانی شد که با زحمت زیاد سر کوبی او ممکن گشت[1]. آنچه که در اینجا اتفاق افتاد در سایر نقاط ایران نیز به‌وقوع پیوست . براساس این حوادث پایهٔ نارضایتی مذهبی مسلمانان وقیام آنان برضد حکومت ملحدانهٔ بنی‌امیه و بالنتیجه اساس موفقیت عباسیان و تبلیغات شیعیان گذاشته شد . از پاسخ این سؤال که تا چه اندازه این جنبش شامل حال دهقانان زردشتی گشته است[2]؟ باید دراینجا صرف‌نظر کرد . در هرحال در این زمان اقرار به اسلام با شرکت در امور دولت اسلامی یعنی به رسمیت شناختن آن به یك معنی‌واحد تلقی نمی‌شده‌لازم و ملزوم‌یکدیگر نبوده‌اند . ازاینجا یکی ازجهات روگردانی ایرانیان از آیین رایج حکومت مرکزی اسلامی به‌دست می آید[3].

برای این اعراض دلیل وجهت دیگری نیز وجود داشته است . به‌این

۱ـ حتی درهمان هنگام فتح‌ایران : بلاذری (فتوح‌البلدان) ، ص۳۱٤ (قم) ، ۳۲۱ (قزوین).ـ زمانی که عمربن عبدالعزیز اخذ جزیه را از نومسلمانان ، غدغن نمود ، مردم با عجله به‌اسلام گرویدند تا از پرداخت این جزیه معاف‌گردند . در همین موقع مسلمانان از حاکم خراسان خواستند که این نوگروندگان را به‌وسیلهٔ «ختانی» بازجوئی کند . حاکم نیز واقعه را به‌خلیفه می‌نویسد ، ولی خلیفه چنین پاسخ می‌دهد که : خداوند محمد (ص) را به‌عنوان یك داعی دینی مبعوث نمود ، نه به‌عنوان «ختان» : طبری(ردیف۲) ص۱۳۵٤ . : «ان‌الله بعث محمداًصلی‌الله علیه داعیا ولم یبعثه ختاناً» .

۲ـ این نظر در Volten, Rech (ص٦۷) و براساس‌رأی ابن ابی‌طاهر می‌باشد .

۳ـ بلاذری (فتوح‌البلدان) ، ص٤۲۹ ؛ ـ طبری (ردیف۲) ، صفحات۱۵۰۷ تا۱۵۱۰ : ابن‌الاثیر ، ج۵ ، ص۱۹ و٥٤ به‌بعد (سال۷۲۹/۷۲۸ برابر با ۱۱۰ هجری) . ـ و نیز : Vloten, Rech, 22-25.

معنی که در این موقع از طرف اشخاصی که ایمان به‌دین جدید[۱] را جدّی تلقی می کردند ، یك سلسله کتب مناظرات مذهبی[۲] و یك دستگاه رسمی تبلیغات اسلامی به‌وجود آمد . این افراد عبارت از موالی[۳] یعنی ایرانیانی بودند که قلباً به دین اسلام ایمان داشتند و به‌طور یقین اغلب از نسل دوم و سوم مسلمانان ایرانی بوده‌اند ، و از این امر که بر ضد رفتار سیاسی حکومت اسلامی اعتراض کنند ، اندیشه‌ای نداشته ، خواسته و اعتقاد آنها این بود که رستگاری صحیح و جدّی روح انسانی در سایهٔ توجه به قرآن و هواداری از آن میسور است ، ولو اینکه این پیوند به قرآن به نفع سیاست حکومت اسلامی صورت نپذیرد . این طرز تفکر ، خود را مثلاً در جنبش نامبرده[٤] درسال ۷۲۸/۷۲۹ (۱۱۰ هجری)ظاهر نمود ، زیرا مبلّغان در این مورد تزویر و عهد شکنی را مبنای اعتراض خود برضد والی اسلامی قرار داده بودند .

از این زمان به‌بعد، دیگر این دستگاه تبلیغی ساکت نماند ؛ اعم از اینکه تبلیغ وی برضد افکار رسمی دولت صورت گیرد ، و یا با هیجان بیشتری به سود فرقه‌های مختلف شیعه که جبههٔ مخالف دولت را تشکیل می‌دادند ،تمام

۱ــ رجوع کنید به : Wellhausen; Arab . 309. این مطلب کــه براثر مرگ عــالم بزرگ ، احمدبن حنبل (سال ۸۵۵ برابر با ۲٤۱ هجری) ، بیست‌هزار مسیحی و یهودی و زردشتی (تقریباً به‌علت هیجانی که در اثر مرگ وی به‌آنها دست داده بود) به‌دین اسلام گرویده‌اند (ابن‌خلکان، وفیات ، ج۱ ، ص٤۵) ، بیشتر باید جزء افسانه‌های مذهبی‌محسوب گردد ، ولی درعین‌حال نشان می‌دهد که مسلمانان در دورهٔ عباسیان به‌چنین صحنه‌هایی تمایل نشان می‌دادند (برخلاف دورهٔ امویان) . ــ به‌طور عمومی رجوع شود به : Toynbee, Gang 486 f. (ولی نویسندهٔ این کتاب در جنب «عدم فشار سیاسی» اهمیت فشاراقتصادی راکه برشانهٔ غیرمسلمانان بوده کمتر رعایت می کند) قبل ازقرن سوم هجری نیز ظاهراً در همه‌جا (نه‌فقط درایران) گرویدن به‌اسلام به‌طور دسته‌جمعی نیز پیش‌آمده است . ۲ــ خلاصهٔ آن در Sadighi 104 f. (برضد مانویان) . دربارهٔ کتبی که بر رد زردشتیان نوشته شده رجوع کنید به‌فصل «زردشتیان» از همین کتاب .

۳ــ رجوع کنید به : فصل «حس ملیت» ازهمین کتاب . ٤ــ رجوع کنید به : Barthold, Turk. 189 f. (728). ونیز رجوع کنید به‌صفحات قبل: فصل «... پیروزی نهضت عباسیان » .

شود[۱]. پیشرفت تصوف وعرفان نیز به‌تکامل این تبلیغات یك جهش فوق‌العاده‌ای بخشید. اهمیت شخصیت‌های بزرگ این دسته‌ها برای توسعهٔ عقاید دینی، از نفوذ افرادی مثل شیخ ابواسحاق ابراهیم بن شهریار کازرونی (۹۶۳/۱۰۳۴ برابر ۳۵۲/۴۲۵ هجری) آشکار می گردد[۲]. بر این اساس در مشرق ایران شالوده‌ای برای ایمان آوردن ترکان ریخته شد و خلافت عباسی نیز بعداً برای جلب آنان تشریك مساعی نمود[۳]. در این مورد نیز ــ مثل سایر موارد[۴] ــ هیچ فشاری درکار نبود و به‌طور کلی قسمت اعظم گرویدن آنان به‌اسلام به‌اختیار و به‌طور مداوم[۵] ولی

۱ــ مثل زیدیان سواحل بحر خزر: مسعودی (مروج‌الذهب)، ج ۸، ص ۲۸۰ و ج ۹، صفحات ۴ تا ۶. ــ رجوع شود به‌صفحات قبل: فصل «صفاریان»؛ ــ و نیز: Goldziher, Muh. Studien I 59; Donaldson 272 f. ۲ــ محمود بن عثمان (فردوس‌ـ المرشدیه، فهرست: ۱۷۸)، بخصوص صفحات ۲۰ به‌بعد و ۳۹ (درحدود سال ۱۰۰۰ برابر با ۳۹۰ هجری)؛ در این باره، رجوع کنید به: Paul Wittek in der E I, Erg. - Bd. S. 118. (دربارهٔ تاریخ وفات ابواسحق رجوع شود، مثلاً به‌ریحانة‌الادب، ج ۵، ص ۸، «م.») ۳ــ بلاذری (فتوح‌البلدان)، ص ۴۳۰ به‌بعد (المأمون). ــ و نیز: Osman Turan: Türkler ve Islamiyet, in: Ankara Universitesi Dil ve Tarih - Çografya fakültesi dergisi IV (1945/6), S. 459-485 (این مقاله به‌تبلیغ اسلام در بین ترکان از نظر تاریخ و سیر فرهنگی؛ ــ ترکی‌شدن اسلام پرداخته). ۴ــ السمعانی فهرست: ۲۳۲)، ج ۱/۳ ص ۱۳۰ به‌بعد (رؤسای کلیسای فارس دریك نامهٔ محرمانه اذعان کرده‌اند که‌زور و اجباری درکار نبوده‌است). یکی از روحانیان مانوی زمان مأمون ــ باوجود اینکه در مباحثات مذهبی (طبعاً) محکوم شده بود ــ ازقبول اسلام امتناع می‌ورزد. (رجوع شود به‌پاورقی‌های‌صفحات قبل: «ابن‌بابویه» وپاورقی قبل از آن) ۵ــ مسعودی (مروج‌الذهب)، ج ۸، ص ۲۸۰ (سال ۸۷۳ برابر ۲۵۹ هجری)؛ ج ۹، ص ۴ به‌بعد (دیلم، سال ۹۱۲ برابر ۲۹۹/۳۰۰)؛ ــ بلاذری (فتوح‌البلدان)، ص ۴۳۰ به‌بعد (زمان خلافت مأمون). ــ دراینجا نیز عده‌ای به‌علل سیاسی به‌اسلام گرویده‌اند، مثلاً سال ۱۰۶۴ (۴۵۶ هجری) درخراسان یکی ازامرا هنگام الحاق به‌سلجوقیان: الحسینی (اخبارالدولة السلجوقیه، فهرست: ۱۳۱)، ص ۱۹. ــ رجوع کنید نیز به: Barthold, Christ. 20 f.; Barthold, Vorl. 79,85,141 f.; Arnold, Preaching 178-180. درمورد اسلام آوردن هزار «خیمه» ازترکان (وبنا به‌قول ابوالفداء ــ فهرست: ۱۳۸ ــ پنج‌هزار) که درتابستان به‌نزدیکی اراضی (وولگا) بولگارو در زمستان به‌حوالی بلازغون، کوچ می کردند (۱۰۴۳ برابر با ۴۳۴ هجری) رجوع‌شود به: Barthold, Christ. 50 در بارهٔ ورود اسلام به‌چین، رجوع کنید به: Paul Pelliot und d'ollone: Les origines de I'Islam en Chine,

←

نسبتاً کند[۱] صورت می گرفت. فرمانروایان ترك پس از اسلام آوردن خویش حتی درهمان نسل اول به نوبهٔ خود وظیفهٔ تبلیغ وترویج اسلام را جدّی گرفته[۲] در جهادهایی که به‌سود اسلام‌می‌شد ازجهات اسلامی پیروی می کردند[۳]. وحتی خلیفه از نیمهٔ قرن دهم (سوم هجری) آزادی خود را ازقیموموت آل بویه[۴] که

→

im J. As. X. R., Bd. XVII (I. - VI. 1911), S. 399; D'ollone : De la collection d'ouvrages musulmans chinois rapportés par sa mission, et de l'origine du nom Houei - Houei portés par les musulmans chinois, ebd. S. 401 ; D'ollone : Propagation de l' Islam en Chine, ebd. Heft XIX (I. - VI, 1912), S. 218 und 426, Isaac Mason : The Mohammedans of China. When and how they first came, im «Journal of the North China Branch R.A.S.»LX, S. 42 ff.
(مقالهٔ اخیرکافی نبودن اطلاعاتی راکه ازطرف چینی‌ها داده شده ، ثابت می کند).

۱ــ نرشخی (تاریخ بخارا)، ص۴۷ به‌بعد و۵۸ ؛ و نیز :
Barthold, Christ. 20; Josef Marquart : Guwainì's Bericht über die Bekehrung der Uiguren , in den « Sitzungsberichten der preub . Ak . d . Wiss , Berlin » Phil - hist. Klasse 1912, S. 486-502.

۲ــ رفتارمحمود غزنوی درهندوستان(رجوع کنید به‌قبل ، فصل «محمود غزنوی») وبا اسماعیلیان و قرمطیان در ری (سال ۱۰۲۹ برابر ۴۲۰ هجری : گردیزی ، ص۹۱) معروف است . ــ پسرش مسعود غزنوی ، درسال ۱۰۳۱(برابر ۴۲۲ هجری) دوتن از روحانیان رابرای تبلیغ وترویج‌اسلام به‌ترکستان‌فرستاد : تاریخ‌بیهقی، ص۲۰۹ . ــ ابراهیم پسر اونیزدرطی سلطنت ۴۰ ساله‌اش(ازحدود سال ۱۰۶۰ــبرابر با۴۵۲ــ به‌بعد) چهارصد مسجد و مدرسه و رباط وکاروانسرا بناکرد : دولتشاه ، تذکرةالشعراء،ص۹۴.

۳ــ اهالی گرگان درسال۹۹۰/۹۸۹(برابر۳۷۹هجری)درمذاکرات‌صلح خود با فرمانده‌لشکر (وپسر عموی) امیر تاشکند به‌قرآن استناد می‌نمودند : نکبی (فهرست:۱۲۵) ، ص۱۵۰ . ــ ایلگ‌خان قراخانی(درحدود سال۹۹۷برابر۳۸۷هجری)درتقاضای عقداتحاد، سلطان سبکتگین را به‌تساوی خود با او از لحاظ مذهب ، توجه می‌دهد و به‌اینکه هردوباید متحداً برضد ترکان و هندیهای‌کافر بجنگند : نکبی (فهرست:۱۲۵) ، ص۱۹۲ ؛ ــ ابن‌الاثیر ، ج۹ ، ص۱۶۹. ــ مسعود غزنوی درسال۱۰۳۰(برابر با۴۲۱) ، فقط برائر خبر مرگ پدر خویش ازلشکرکشی برضد روم باز ایستاد ، در حالی‌که این لشکرکشی را به‌جهت تقویت خلیفه (این طورنمایش می‌داد) ضروری می‌دانست : تاریخ بیهقی ، ص۷۴ . ــ سلجوق (سلجوك) در حدود سال۱۰۴۰ برابر با۴۳۲/۴۳۱) شهراسلامی «جند» را (نزدیکی‌مصب سیحون) از باجی‌که غزها برای‌آن تعیین کرده بودند ، آزاد ساخت : ابن‌الاثیر ، ج۹ ، ص۳۲۲ .

۴ ــ مقدسی (کتاب احسن‌التقویم فی‌معرفةالاقالیم ، فهرست : ۳۴) ، ص۴۷۲ .

شیعه مذهب بودند ، از ترکـان انتظـار داشت و سبکتگین نیز در سـال ۹۸۲ (۳۷۲/۳۷۳) از این‌رو ازحمایت امیر نصرت‌آباد دوری‌جست که‌امیر نصرت‌آباد لشکریان سبکتگین را با پول وبا ادعا به اینکه رئیس آنان (یعنی سبکتگین) زندیق است ، تحت تأثیر قرار داده بود[۱].

اگر علت ایمان آوردن زردشتیان ایران ، در درجهٔ اول جهات اجتماعی و اقتصادی بوده که موجب قبول سریع وظاهری دین‌اسلام گشته وبعداً به‌صورت ایمانی عمیق و واقعی در آمده است ، همین علت می‌تواند‌نیز‌دلیل گرویدن سایر اهالی مملکت ایران به‌اسلام‌باشد . بدیهی است که دربارهٔ این‌طبقهٔ غیرزردشتی اطلاع اندکی در دست است : زیرا اولاً تعدادآنها ناچیز بوده وثانیاً از منابع عربی که در بارهٔ‌اسلام‌آوردن‌غیر مسلمانان خبر می‌دهدهمه‌جانمی‌توان به‌روشنی دریافت که غیر مسلمانان قبل از اسلام‌آوردن، به‌چه دینی‌متدین بوده‌اند وثالثاً ازخود این مسلمانان به‌ندرت خبری به‌ما رسیده است . با این‌وصف بازشواهدی از طریق مسیحیان در دست‌است که از رو گرداندن سریع پیروان مسیحیت در فارس و نیز در نقاط دیگر و هم از گمراهی (مسیحیان) که در آن موقع آشکار گشته گفتگومی کند. (حدودسال ۷۰۰ برابر۸۱ هجری)[۲]، ولی‌این‌منابع به‌هیچ‌وجه جزئیات دلایل این امر را به‌دست نمی‌دهد . اگرچه دلایل فوق نیزدراین مورد نزدیك و قابل انطبـاق به‌نظر می‌رسد : یعنی در اینجـا نیز بدون تردید محرکات اقتصادی و امکان ترقی اجتماعی مؤثر[۳] بوده است و مقارن با این علت

۱ـ تاریخ سیستان ، ص۳۳۹ . ۲ـ السمعانی(فهرست : ۲۳۲)،ج۱/۳ ، ص۱۳۰ به‌بعد.ـ و نیز : Sachau, Christ. 976. ۳ـ ابوالعلاء معری (وفات۱۰۵۷ برابر۴۴۹ هجری) علت اسلام آوردن مسیحیان را کسب قدرت ، ترس از قضاة ، ویا قصد ازدواج ، بیان می‌کند : Mez 29(1) .

نیز ضرورت اینکه از مجازات رهایی یابند[1] بی‌اثر نبوده‌است. به‌زودی مسیحیت فارس بکلی درهم شکسته شد، جمعیت آن بدون اینکه اثری از خود به‌جای بگذارد نابود گشت. وضع کلیساهای آنها نیز مناسب با این بوده که به‌صورت مساجد درآید، چنانچه کراراً در تمام سرزمین ایران (بخارا درحدود سال ۷۱۰[2] طراز[3] در سال ۸۱۳[4] و هم نزدیك اسپیجاب[5]) نیز از این نوع تبدیل[6] معـابد به مساجد اخباری در دست است. معابد بودایی نیز به‌این ترتیب به‌صورت مساجد درآمده‌اند. در مقابل، فقط آتشکده‌ها (به‌استثنای یك مورد مثل اصطخر)[7] به‌عنوان اینکه مناسب مسجد نبوده‌اند از این سرنوشت بر کنار مانده، سرانجام ویران گشتند و سپس در قرون اخیر به‌عنوان شاهد برجستهٔ یك دورهٔ منقرض و محو شده‌ای تجلی کرده‌اند. برخلاف این امر، مقبرهٔ شاه اسمعیل سامانی که نزدیك بخارا

۱ــ این امر در مورد اسقف نسطوری آذربایجان (حدود سال ۹۷۰ برابر با ۳۶۰/۳۵۹) صادق است: رجوع کنید به: Bar Hebraeus, Chron. Eccl. III 247. در بارهٔ مطران نسطوری مرو (اواخرقرن هشتم برابر قرن دوم هجری) چنین آمده (مرجع سابق، ج ۳، ص ۱۷۱ به‌بعد) که چون وی به «ارتباط باپسران» متهم شد، به‌اسلام گرویده بعید نیست که‌این امر ــ که به‌نوبهٔ خود در شرق شایع‌است ــ دلیل عزل وی‌از مقام روحانیت بوده‌باشد. ۲ــ نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۵۲. (سالهای ۹۲/۹۱ هجری). ۳ــ امروز «دژمبل» (Džambul) «جمبل» (Gambul) «وقبلاً اولیاء اتا» (Aulija' Ata) ۴ــ نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۸۴. ــ ونیز: Barthold, Turk. 224 (893) (سالهای ۱۹۷/۱۹۸). ۵ــ مقدسی (کتاب احسن التقاسیم)، ص ۲۷۵. ــ ولی در مقابل این اخبار، دربارهٔ سلجوقیان اخباری رسیده (سال ۱۰۶٤ برابر ٤۵٦) که ایشان پس از تصرف قسمت شرقی آنـاتولی، کلیساها را آتش زده‌اند: الحسینی (اخبار الدولة السلجوقیة، فهرست: ۱۳۱)، ص ۲۵. این امر یقیناً قبلا نیز اتفاق افتاده است ولواینکه خبری از آن به‌ما نرسیده باشد. ٦ــ مسجد جامع بخارا در سال ۷۱۳/۷۱۲ (برابر با ۹٤ هجری) در محل یکی از این معابد بنا شده‌است: نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ٤۷؛ــ و نیز: K. al - Qand/Barthold, Turk. russ. I 49. ۷ــ همچنین نیز مثلاً در قم (تاریخ قم، ص ۳۷) و در «ری» (سیاست نامه، ص ۱٤۵؛ در دورهٔ آل بویه). در مقابل، خلیفه المتوکل (سال ۸٤۷/۸٦۱ برابر ۲۳۲ تا ۲٤۷ هجری) دستور نابود کردن یکی از سروهای مقدس زردشتیان را صادر نمود: قزوینی (کتاب آثار البلدان، فهرست: ۵۲)، ص ۲۹۹. ــ و نیز: Le Strange 355.

موجود است به‌طور وضوح به‌طرز آتشکده بنا گشته و نشان می‌دهد که وی - در حدخود - در این شیوهٔ بنا تا اندازه‌ای از افکار مربوط به آتشکده‌ها متأثر بوده است[۱]. علاوه براین بنای «ایوان کسری» در تیسفون که نام جهانی داشت، در سال ۶۳۷ (برابر ماه صفر سال ۱۶ هجری) لااقل به صورت یک مُصلای تابستانی درآمد[۲].

۱ـ L. Rempel : The mausoleum of Ismäil the Samanid, in : Bulletin of the American Institute for Persian Art and Archaeology IV/4 (Dez. 1936), S. 198-209; Keppel Archibald Cameron Creswell:Early Muslim Architecture: Umayyads, Early Abbasids and Tülünids, Teil II : Early Abbäsids, ...and Sämänids A. D. 751-905. Oxford 1940; Oscar Reuther in der OLZ 1952. بنا به‌اطلاعی‌که از Kurt Erdmann در دست است ، از بناهای قدیمی دیگری که متعلق‌به‌این زمان باشد ، خبری نداریم .

۲ـ طبری (ردیف۱) ص۲۴۴۱ ؛ ـ ابن‌الاثیر ، ج ۲ ، ص ۱۹۹ . ـ Schwarz (فهرست : ۳۰۷) ، ج۷ ، ص۸۳۹ به‌بعد ، دربارهٔ کهن‌سالی مساجد جبال سخن می‌گوید ، وازمسجدی را در ساوه نام می‌برد که متصل به‌قصرهای قدیمی‌تری بنا شده‌است.

اسلام

سنیان

از بیان صریح ما مبنی بر اینکه دلیل عمدهٔ گرویدن اکثریت ایرانیان به‌اسلام جهات سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی و یا خصلت روحی انسانی که همیشه به‌افکار و تجلّیات نو ومتناسب روز می گرود ، بوده است ، طبعاً این معنی نیز مفهوم می‌شود که دین باستانی این ملّت یعنی دین زردشت در واقع تا آن زمان هنوز بقاء واستحکام داشته است ، بنا بر این نمی‌توان این مورد را از آن مواردی به حساب آورد که یك دین کهنه و فرسودهٔ کم و بیش ابتدایی در یك دینی جهانی مثل اسلام ـ که در آن موقع بدین پایه رسیده بود ـ حل و نابودشده باشد . دلیل این حقیقت نه‌تنها نیروی حیاتی نسبتاً استواری است که دین زردشت بعداً درطی قرون متمادی[1] ازخودنشان داد ، و نه فقط اثراتی است که این دین برروی اسلام به‌جای گذاشته است[2] ، بلکه دلیل عمدهٔ آن ، این است که پایداری دین زردشت تا آن زمان ، یکی از علل این امر بوده است که ایمان به‌نبوّت محمد(ص) و به قرآن درسرزمین

۱ـ رجوع کنید به‌فصل «زردشتیان» از همین کتاب .

۲ـ رجوع کنید به‌قبل فصل « جریان اسلامی‌شدن ایران» از همین کتاب .

ایرانی زبان، شکل وصورت ویژه‌ای به‌خود بگیرد. این معنی در بسیاری از موارد مختلف تجلّی حیات مذهبی هویداست، و اگرچه درواقع اختلاف آراء و اقوال درمسائل دینی و امور تعبّدی (که نتیجهٔ عقاید ایرانی بود،م)، به‌هیچ وجه امر ویژه‌ای برای سرزمین ایران نبوده است، بلکه ایرانیان درمقر خلافت در بغداد وسامرا یعنی درسرزمین عربی‌زبان وهم در نقاط دیگر نیز تحقیقات دقیقی درمورد مسائل تعبّدی نموده وافکاری بسیاراساسی به‌وجود آوردندو آنهارا درجنب نیروهای اسلامی عرب اصیل، وتأثیرات افکارمسیحی ویهودی و مانوی تحکیم و ترویج نمودند؛ ولی تفاوت امردراین‌است که سیراین جنبش افکاردرسرزمین ایران و سرزمینهای عرب به‌موازات یکدیگر صورت نمی گرفت. یعنی در عین اینکه عربها در سوریه ودربین‌النهرین پس از جنگ داخلی ۶۹۲ میلادی برابر ۷۳ هجری به سیادت دنیوی بنی‌امیه که بر اساس تصور قدیمی عرب از «سید» و «سرور» مطلق گذاشته شده بودتن درداده وبه‌امتیازات‌وهم‌به‌سعهٔ صدر دینی آنها تا حد زیادی عادت کرده بودند، تنها ایرانیان نومسلمان (موالی)[1] ــ و در جنب آنان هم فقط عدهٔ کمی‌ازعربها ــ بودند که هنوزدرقرن هشتم (قرن دوم هجری) نیز برضد حکومت بنی‌امیه قیام کردند، واز این رو (قبل ازهمه در خراسان) به‌تبلیغات مشترک شیعی و عباسی پیوستند. طبعاً‌هم در این زمینه بغض و کینهٔ ایرانیان نسبت به عرب که بر آنان سیادت می کرد و نیز نفرت آنان از قبایل عرب در خراسان و هم نزاع‌های مداوم داخلی آنان با عرب مؤثر بوده است؛ ولی باز در تمام این موارد نباید (آن‌طوری که گاهی پیش‌آمده) نکته و جهت اساسی مذهبی را فراموش کرد. بدیهی است که افکار و هدفهای تبلیغات عباسی و شیعی در ابتدا از مغزهای ایرانیان تراوش نکرده و پایهٔ این افکار نیز بر

۱ــ رجوع کنید به‌فصل «حس ملیت» از همین کتاب.

اساس طرز تصور ایرانیان از دولت و حکومت و سیادت قرار نگرفته بود، ولی چیزی که بود درست ایرانیان پیروان بسیار جدی و معتقدِ این افکار وهدفها گشتند وسپس ـ حتی درخارج محیط سرزمین ایرانی‌نشین ـ باطرز تفکر وعقیدهٔ خود دربارهٔ « فَره »[1] قرین ساختند وبرابر یافتند.

بدین ترتیب ایرانیان در وسط قرن هشتم میلادی (قرن دوم هجری) بانیان آن انقلاب بزرگ سیاسی و فکریی گشتند که به اسلام سیمای دیگری بخشید، و دراثر آن ایرانیت واقعاً در آن زمان با عربیت برابر گشت، بلکه حتی گاهی تا به مقام برتر از عربیت رسید[2] و خراسانیان نیز نسبت به اینکه « مجاهدان در راه دین » شده بودند کم فخر ومباهات نمی کردند تا به‌جایی که جغرافی‌دان معروف[3] نیز چاره‌ای جزاینکه رجحان این منطقه وساکنان آن را ذکر کند نمی‌بیند. همچنین اخبار زیادی نیز دربارهٔ اهمیت مردم این منطقه از زبان پیغمبر نقل می‌شد[4] (در جنب این احادیث نیز طبعاً خبری وجودداشت که خراسانیان را بلای سایر مسلمانان به‌حساب می‌آورد)[5].

بدیهی است که در تمام این موارد، مذهب و سیاست سخت به‌هم آمیخته بود، حتی درزمان سیادت بنی‌امیه رجالِ رهبرمکرر می کوشیدند که جنبشهایی

۱ـ « فر، فره، ُخره : فروغی‌است ایزدی، به‌دل هرکه بتابد از همگنان برتری یابد . . . و نیز از نیروی این نور است که‌کسی درکمالات نفسانی و روحانی‌کامل‌گردد و از سوی خداوند به‌پیامبری برگزیده شود . » فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، ج۲، ص ۲۴۹۳(م) . نیز رجوع کنید به : Bailey , Problems 1-51 , 52 - 76 ; Seo Widengren : Stand und Aufgaben der iranischen Religionsgeschichte, Leiden 1955, S . 43 f. ; Jacques Duchesne - Guillemain : in «Annali dell' Ist. N. di Napoli» 1963.

۲ـ رجوع کنید به‌فصل « حس ملیت » از همین کتاب.

۳ـ مقدسی (کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم)، ص۲۹۳؛ ـ رجوع کنید به‌ابن‌الاثیر، ج۵، ص۱۴۲، ۱۴۹.

۴ـ مقدسی (کتاب احسن التقاسیم)، ص۲۹۳ به‌بعد؛ ـ رجوع کنید به : Arent Jan Wensinck : A handbook of early Muhammadan tradition, Leiden 1927, S. 184 r. (s .v. Persia).

۵ـ یعقوبی (بلدان)، ج۳، ص۴۰۸.

را که از نظر سیاست مطابق دلخواه نبود با وسایل مذهبی سرکوب کنند. این خود نشانهٔ آن است که محرکات مذهبی حتی در آن موقع -در درجهٔ اول در بین طبقهٔ فرمانروای عرب- واقعاً جای خود را باز نموده بود. عبدالرحمن بن محمد که یکی از قیام کنندگان بود حجّاج را به‌نام اینکه «دشمن خداست» معزول کرد[۱]. قتیبة بن مسلم در آسیای میانه قبل از جنگ با کفار برای تهییج مجاهدان آیات قرآن تلاوت می‌نمود[۲]، ولی همینکه وی به‌مخالفت خلیفهٔ (به‌نظر آنان، م) بر حق زمان برخاست سربازان عمل او را «مخالفت با دین» تلقی نمودند[۳]. در روی منابر مکرراً نوشته‌های مربوط به‌مشاجرات سیاسی قرائت می‌شد[٤]، و گذشته از آن هدفهای سیاسی نیز بادلایل مذهبی مستدل می گشت[٥]. در سال ۸۰۷ میلادی (برابر ۱۹۱ هجری) والی حریص خراسان اقدامات خود را بر ضد دو نفر از توانگران عرب با این بیان استدلال می کرد که این دو نفر «مسلمان بدی» هستند واو باید برضد آنان قیام کند[٦]. و درسال ۷۲۲/۷۲۳ میلادی (برابر با ۱۰٤ هجری) والیان منصوب و معزول این ایالت متقابلاً به یکدیگر با بکار بردن این جمله که «وی پسر مرد ختنه نشده‌ای است» نا سزا می گفتند. این جمله (که ظاهراً در جاهای دیگر نیز معروف بوده) دلیلی بود که عربها بر ضد نو- مسلمانان می آوردند[۷] تا بدین وسیله کوتاهی زمان اسلام آوردنِ آنها و به‌موجب

۱- طبری (ردیف۲)، ص۱۰۵٤. ۲- طبری (ردیف۲)، ص۱۱۷۹. ۳-طبری (ردیف۲)، ص۱۲۸۹. ٤- سال ۷۲۸/۷۲۷ میلادی برابر ۱۰۹ هجری در خراسان: طبری (ردیف۲)، ص۱٤۹۸؛ - سال ۷٤٦/۷٤٥ میلادی برابر با ۱۲۸ هجری: مرجع سابق، ص۱۹۲۰. ٥- طبری (ردیف۲)، ص۱٥٦۷، ۱٥۷۰، ۱٥۷۷ (سال ۷۳٤ میلادی ۱۱۷ هجری)؛ ص۱۸٥۸ (سال ۷٤٤ میلادی برابر ۱۲٦/۱۲۷ هجری)؛ - ص۱۹۳۱ (سال ۷٤٦/۷٤٥ برابر ۱۲۸ هجری)؛ ص۱۹۷۹ (۷٤۷ میلادی برابر ۱۲۹ هجری). - طبری (ردیف۲) درصفحهٔ ۱۲۹۱ صریحاً می گوید: برای برانگیختن ایرانیان به‌جنگ می‌بایستی وجهی مذهبی برای آن بیابند. ٦- طبری (ردیف۳)، ص۷۱٤. ۷- رجوع کنید به‌فصل «حس ملیت» از همین کتاب.

آن سستی اقرار آنان را به اسلام با تأکید بیان کنند[۱].

چیزی که بود در تمام موارد خلط سیاست و دین، لااقل در آغاز (مثلاً در سال ۶۵۲ میلادی برابر ۳۱ هجری در مرو) تا این اندازه رعایت جانب دین می‌شد که مسلمانان از قبول کمک یک شهر غیر مسلمان[۲] به آنان و همچنین بعداً از پذیرفتن حمایت طبقهٔ حاکمهٔ یهودی مذهب خزریان، قبل از اینکه ایشان به اسلام بگروند[۳]، امتناع ورزیدند، ولی بعداً، تبلیغات عباسیان بدون هیچ باکی شعارهای مذهبی را حتی در مواردی که مربوط به امور دنیوی بود به کار می‌برد. ابومسلم در سال ۷۴۷ میلادی (برابر ۱۲۹ هجری) مخالفان عرب خویش را «شیطان»[۴] نامید وهواداران عباسیان می کوشیدند مثل مخالفان علی (ع) در جنگ صفین سال ۶۵۷ میلادی (برابر ۳۷/۳۶ هجری) تا برای اثبات حقّانیت منحصر بفرد خویش و به‌دست‌آوردن پیروانی به قرآن استشهاد کنند[۵]. مبلّغان عباسی که به‌اسارت درمی‌آمدند بدون اندیشه خود را (۷۴۷/۷۴۶ میلادی برابر با ۱۲۹ هجری) به‌عنوان فردی که از همه‌جا بی‌خبرو عازم زیارت خانهٔ خداست معرفی می‌نمودند، و به‌عبارت دیگرانجام وظیفهٔ مذهبی‌خویش‌را بهانه می کردند، تا اینکه از تعقیب سیاسی رهایی یابند[۶]. این امر از مراحل ابتدایی «تقیه»[۷] درنزد شیعیان است. برعکس نیزاطلاع در دست‌است که‌درهمان

۱ـ طبری (ردیف۲)، ص۱۴۵۵. ۲ـ طبری (ردیف۱)، ص ۲۹۰۱. ۳ـ ابن مسکویه (تجارب‌الامم)، ج۲، ص۲۰۹ (خوارزمیان). ۴ـ ابن‌الاثیر، ج۵، ص۱۴۱. ۵ـ طبری (ردیف۳)، ص۵؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۵ ص ۱۴۹. ۶ـ طبری (ردیف۲)، ص۱۹۵۰ به‌بعد؛ ـ ابن‌الاثیر ج۵، ص۱۳۲. ۷ـ رجوع کنید به: Ignaz Goldziher: Das Prinzip der Takjja im Islam, in der ZDMG LX (1906), S. 213-226; Ignaz Goldziher in der EI, IV 680 f. ونیز رجوع کنید به منابع دیگری که در این دومقاله نام‌برده شده است.

ازمنهٔ اول برای دفع خطرهای سیاسی نماز به‌جای می‌آوردند[1] و همچنین اطلاع رسیده که مردم به‌علت «شکسته دلی» و یأس و دلسردی از جریانات سیاسی از حضور به نماز خودداری نموده‌اند (۱۰۰۳ ـ درسیستان)[2].

با تمام این احوال یعنی با وجود اینکه درامورسیاسی رعایت دستورات دینی کمترمی‌شد، باز به‌زودی دو مورد نشان می‌دهد که بسیاری ازخراسانیان تحولات سالهای ۷۵۰/۷۴۷ میلادی (برابر۱۳۹/۱۳۳ هجری) را واقعاً امرمذهبی تلقی کرده وآن‌را مثلاً فقط یك واقعهٔ سیاسی[3] یا اجتماعی به‌حساب نیاورده‌اند: مورد اول درمقرّ خلافت جدید دربین‌النهرین اتفاق‌افتاد: بدین‌ترتیب که به‌زودی دربین‌انبوه پیروان سیادت جدید ودردرجهٔ‌اول دربین کسانی که ازخراسان‌بدین ناحیه آمده بودند یعنی بیشتر دربین‌ایرانیان یك‌جنبش‌مذهبی تازه‌ای‌به وجود آمد که خاندان خلافت وقبل‌ازهمه خلیفه رئیس آن‌سلسله راتابه‌سرحد پرستش و تقدیس احترام‌می کردند. بدیهی‌است که‌این‌واقعه امرتازه‌ای‌نبود، بلکه قبلاً درپیرو واقعهٔ کربلاسال ۶۸۰ میلادی (برابرباسال ۶۰ هجری) وشهادت نوهٔ پیغمبر امام‌حسین علیه‌السلام نیز گروهی‌یزید اول را (۶۸۰-۶۸۳میلادی برابربا۶۰ تا ۶۴هجری) در درجهٔ مافوق‌مقام‌انسانی‌قرار داده‌بدین وسیله‌می‌خواستنددر مقابل عقیدهٔ شیعه وزنه‌ای ایجاد کنند. این گروه بعداً به‌صورت فرقهٔ یزیدیهٔ کردان شمال عراق ـ باآرای الحادی و عقیده به‌اینکه تمام اشیاء دارای روح حیوانی

۱ـ ابن‌مسکویه (تجارب‌الامم)، ج۱، ص۱۶۲ (سال۹۲۷میلادی‌برابر۳۱۵/۳۱۴هدرقزوین)؛ ـ ابن‌الاثیرج۴، ص۲۰۲ (سال۷۰۶میلادی برابر۸۷هجری) ؛ مرجع سابق ج۹ ، ص ۶۶ (محمود غزنوی سال۱۰۰۷/۱۰۰۶میلادی برابر ۳۹۷ هجری). ۲ـ تاریخ سیستان ، ص۳۵۷ . ۳ـ عقیدهٔ Wiet مبنی براینکه حوادث سال ۷۴۹/۷۴۷ میلادی (برابر ۱۳۲/۱۲۹ هجری) برای ایرانیان به‌منزلهٔ تجدید جنگ برضد بیزانس تلقی می‌شده ، به‌نظر من دور از واقع است .

هستند-درآمد[۱] . برطبق این سرمشق ونمونه حتی قبل ازپیروزی عباسیان[۲]، ولی بخصوص بعد ازآن فرقهٔ راوندیه به‌وجودآمد . این فرقه که از پیروان اصلی ابومسلم خراسانی درست شده وازخراسان آمده بود عقیده‌داشت که می توان در کالبد خلیفهٔ دوم عباسی یعنی المنصور (۷۵۴-۷۷۵ میلادی برابر با۱۳۶-۱۵۸ه) - که واقعاً برای چنین اعتقادی شایسته نبود- به‌موجب تناسخ ارواح روح الوهیت دید وستایش وپرستش‌خود را درجلو قصر اوبه‌وی عرضه می‌داشت . البته خلیفه نیزدستورداد آنان‌را ازدم شمشیر بگذرانند[۳] وبدین‌وسیله کوششهایی که به‌پیوند باآن‌دربین‌النهرین‌انجام می‌شدطبعاً به‌افول‌پیوست وبه‌موجب آن‌مساعی کسانی که‌می‌خواستندبه‌موازات جنبش‌شیعه براساس‌نهضت‌عباسیان‌یك فرقه‌ای‌به‌وجود آورند ، درنطفه نابود گشت .

مورد دوم‌نهضت مذهبی‌دیگری بود که وابسته‌به‌جنبش‌نامبرده درسرزمین ایران صورت گرفت وسرانجام دیگری پیداکرد ، زیرا اولاً در اینجا دیگر عباسیان نقطهٔ مرکزی این ایمان تازه نبودند و ثانیاً خود این نهضت در تحت تأثیرادیان بومی‌ایران به‌صورت خاص[۴] وخطرناکی‌درآمد : هستهٔ‌مرکزی‌عقیدهٔ این فرقه مبلّغ اصلی عباسیان‌درشرق یعنی‌ابومسلم خراسانی بود . وی ازموالی

۱- رجوع کنید به : Michelangelo Guidi : Origine dei Yazidi e storia dell'Islām e del dualismo, in der « Rivista degli studi Orientali » XIII (1931/32) , S. 266-300; Michelangelo Guidi : Nuove ricerche sui Yezidi, ebd. , S. 377 - 427; Giuseppe Furlani : Sui Yezidi ebd. 97 - 123. Vgl. Theodor Menzel in der EI, IV 1260 f.

۲-طبری (ردیف۲)،ص۱۹۸۸(دستگاه شیعهٔ عباسیان سالهای۷۲۱/۷۲۳ میلادی برابر۱۰۲/۱۰۵هجری با نقبای دوازده‌گانه) ؛- همین مرجع (ردیف۲)، ص۱۹۶۱ به‌بعد . (نظریهٔ وراثت الهی عباسیان از پیغمبر) ؛- ابن‌الاثیر،ج۵ ، ص۷۲ .

۳-طبری (ردیف ۳) ، ص۴۱۸ به‌بعد ؛- نوبختی (کتاب‌الفرق) ، صفحات ۴۱ تا۴۴ ؛- مفاتیح‌العلوم (خوارزمی) ، ص۳۰ . مسعودی (مروج) ، ج۶ ، ص۱۸۶ به‌بعد ؛ ابن‌الاثیر ، ج۵ ، ص۱۸۷.- Kremer, Herrsch. 73; Wueller I 494; Noeldeke, or. Sk. 125; Sharif 29.

ایرانی ودرواقع بیشتریك مرد سیاستمدار بود تا یك پیامبر و پیشوای مذهبی، ولی درهرحال نفوذ اودربین هموطنانش بقدری زیاد وایمان آنان به‌وی تا آن اندازه با تعصب آمیخته بود که او توانست به‌یکی ازپیروانش در مرو مأموریت قتلی سیاسی در کوفه بدهد[1]. ازاین‌رو، ابومسلم به‌صورت یك خطر سیاسی درآمده بود، تا اینکه درسال ۷۵۵ میلادی (برابر۱۳۸هجری) قربانی حیله وتزویر خلیفهٔ دوم عباسی یعنی المنصور گشت، ولی با این عمل بساط اعتقاد پیروانش به او برچیده نشد، بلکه تقدیس وی به‌تشکیل فرقه‌ای درشرق منتهی‌شد که ازحدود عقاید اسلامی تجاوزمی‌نمود وبدین علت باید درآنجایی که ازفرقه‌های نظیر آن گفتگومی‌شود دربارهٔ آن بحث کرد[2].

درهرحال با سرکوبی ستمگرانهٔ این‌دوجنبش مذهبی، که از نهضت‌عباسیان سرچشمه گرفته بود، به‌ایرانیان آشکار گشت که سلسلهٔ فرمانروای جدید، پیرو عقاید اکثریت مسلمانان یعنی «اهل‌السنة والجماعة» می‌باشد. عکس‌العمل ایرانیان درمقابل‌این‌امر مختلف بود، ومی‌بایستی‌هم مختلف باشد، زیرادراین زمان هنوز بین شخصیتهایی که منحصراً جنبهٔ دینی را در نظر داشتند و بین شخصیت‌هایی که، کم‌وبیش‌به‌جنبهٔ دنیوی امورمتوجه بودند تفاوت برقراربود. بنابراین کسانی که هنگام‌شورش‌خراسان درسالهای ۷۴۷/۷۵۰ میلادی(برابر با ۱۲۹تا۱۳۳ه) اساساً تساوی‌سیاسی ایرانیان را باعربها ملاك عمل قرارداده‌بودند وکسانی که درسنوات‌بعد از آن‌نیزهمین تساوی، هدف‌اصلی آنان بود می‌بایستی

۱ـ طبری (ردیف۳)، ص۵۹. ۲ـ رجوع کنید به‌قبل فصل «سیادت عباسیان» وفصل «زردشتیان» از همین کتاب. ۳ـ بدین ترتیب قاضی‌القضات فارس در سال ۹۳۵ میلادی برابر ۳۲۳ هجری یکی ازسنیان سخت پابند به‌مذهب خود بود: بلخی ص۱۱۶ به‌بعد. (خود بلخی سنی متعصبی بوده واز این‌رو بدین‌گونه موارد ـ ولی فقط در صورت تردید ـ توجه‌داده است).

با نتایجی که ازاین نهضت دراین‌سالها مشاهده می‌شد راضی باشند ، چه‌اینکه‌در دستگاه خلافت ، ایرانیت‌ازلحاظ استفاده‌ازحقوق به‌طورمداوم وکاملاً باعربیت برابر بود ، بلکه حتی برای مدت طویلی‌ایرانیت-براثر نفوذ بسیاری از رجال ودانشمندان ایرانی بخصوص خاندان‌برمکیان-عملاً بر عربیت رجحان یافت ؛ بدیهی است که این عمل به‌بهای فدانمودن زبان فارسی به نفع زبان عربی، وهم ازدست دادن بعضی ازخصوصیات فرهنگی ایرانی صورت گرفت[۱] .ــ این دسته‌ها شخصیت سلمان فارسی را به‌نام یکی ازبزرگترین صحابهٔ‌پیغمبر درنظرها مجسم نموده ، پیوسته‌آن را با سیمای افسانه‌ای تازه‌ای تزیین کردند[۲]، تا اینکه بدین وسیله‌ایرانیت‌را درپیدایش‌وتکامل اسلام سهیم نموده باشند ونیزدرهمین‌حوزه‌ها اخباری مبنی‌براینکه خود پیغمبر (ص) مستقیماً با بعضی ازنقاط ایران ارتباط داشته ، مثل‌اینکه در«شهرستان» مرکزحومهٔ شاپوردرفارس موعظه نموده،جعل گشته است[۳].

بلکه بطورکلی (برای اثبات بستگی ایران واسلام ، م) مدعی بودند که قبورعده‌ای ازشخصیتهای بنی‌اسرائیل ، که درانجیل وتورات نام برده شده‌اند و اسلام نیزآنان را تقدیس نموده است ، درسرزمین ایران است : مثل قبردانیال درکناررودخانه‌ای نزدیك شوش‌درخوزستان[۴] . درخراسان نیز بخصوص به‌طور وافر

۱ــ رجوع کنید به‌فصل«حس ملیت» از همین‌کتاب . ــ در بارهٔ برمکیان رجوع کنید به‌سمعانی (کتاب‌الانساب نسخهٔ خطی) ، ص۷۶ . ۲ــ رجوع کنید به :
Giorgio Levi della Vida in der EI, IV 124 f. Louis Massignon: Selmân Pâk et les prémices Spirituelles de l'Islam iranien, Paris 1934. (Publ. de la Soc. des études Iraniennes VII) و نیز رجوع کنید به‌منابع مذکور در این دو نوشته .
۳ــ مقدسی (کتاب‌احسن‌التقاسیم) ، ص۴۳۳ . ۴ــ طبری (ردیف۱) ، ص۲۵۶۶ به‌بعد؛ــ مقدسی (احسن‌التقاسیم)، ص۴۰۷ و۴۱۷ ؛ ــ ابن‌حوقل (کتاب‌المسالك ، فهرست: ۳۳) ، ص ۲۵۵ ؛ ــ یاقوت (معجم‌البلدان) ، ج۷ ، ص۱۷۲ ؛ شوشتری(تاریخ شوشتر،فهرست : ۱۹۶) ، ص۱۸.ــ اصطخری درصفحهٔ۹۲درصحت این‌خبر تردید می کند . در مورد جزئیات رجوع کنید به : Benj. I 74, Z. 1 ff.

زیارتگاههایی وجود داشته‌است[۱]؛ ولی بدیهی‌است که هنوز در آن زمان رسم بر این که قبور علمای معروف و یا مردان مقدس زیارتگاه واقع شود به‌هیچ‌وجه به‌طور عمومی شیوع نداشته است[۲]. این امر فقط در مورد پیروان زیدیه[۳] و نیز در مورد شیعیان نسبت به ائمهٔ آنان[۴] (ع) صادق است. ـ درجنب آن نیز تحول اماکن تاریخی ملی ایـران به امکنهٔ مقدسهٔ اسلامی شروع گشت. یکی از موارد مشخص آن دلیلی است که یکی از وزرای برمکی برای ابا نمودن خود از ویران نمودن بقایای قصر تخت جمشید (اصطخر) آورده و گفته است که از آن‌رو که علی (ع) در این مکان نماز به‌جای آورده، این مکان مقدس گشته‌است[۵]. به‌طور یقین به‌وجود آمدن بعضی از زیارتگاههای اسلامی مرهون نظیر این گونه پیش آمدها می‌باشد، اگرچه از طرف دیگر بسیاری از آتشکده‌های ایران به‌علت خطر بارزی که دین زردشت هنوز در آن قرون از خود نشان می‌داد، لااقل آگاهانه مطرود گشته و به دست ویرانی سپرده شده است.

درهرحال تمام این گونه اقدامات فقط درچهارچوبهٔ سیاست رسمی دولت صورت می گرفت ومردمی کـه از این قبیل توسعه و پیشرفت دین راضـی بودند می بایستی به‌مذهب رسمی دولت که به‌تدریج به‌نام تسنن موسوم گشت بپیوندند. این امر حتی درمورد آن زمانی صادق است که دراعمال و آداب نمـازـ نسبتاً از

۱ـ مقدسی (کتاب احسن التقاسیم)، ص۳۳۳ به‌بعد و نیز ص۳۶۷ (دیلم)، ص۳۹۹ (کوهستان)؛ـ ناصر خسرو (سفرنامه)، ص۲۷۴. (در مزار شریف واقع در ۲۳ کیلومتری بلخ، زیارتگاهی بوده که به سبب معجزاتش مردم آنرا قبر علی می‌پنداشتند: غرناطی در: Barthold, Turk. russ. I 21 f.؛ ـ رجوع کنید نیز به نقشه‌ای که دراین کتاب موجود است.) ۲ـ ابن‌حوقل (ـ کتاب المسالك، فهرست: ۳۳)، ص۳۷۹ (ری). ۳ـ مسعودی (مروج)، ج۸، ص۱۹۵ (تا سال ۹۴۴ میلادی برابر ۳۳۲/۳۳۳ هجری هنوز قبر داعی زیدی محمدبن زید در گرگان زیارتگاه بوده است). ۴ـ اصطخری، ص۲۵۷ به‌بعد؛ ـ حدودالعالم، ص۱۰۳. ـ (ابوالفداء، ص۴۱۵: علی‌الرضا(ع)) ۵ـ رجوع کنید به: Goldziher, Heiligenverehrung 330 f.

همان اوایل- خصوصیاتی رعایت می‌شد که مورد توجه کسانی که ازممالك غربی جهان‌اسلامی به‌این سرزمین آمده بودندقرارمی گرفت[۱] (به‌ویژه اززمان‌انقلاب عباسیان[۲])، ولی این‌آداب‌وافکارهنوزدرآن موقع به‌صورت یك مکتب‌فقهی‌کامل درنیامده بود، بلکه قرون‌آینده طی‌مبارزات‌معنوی‌وعلمی متمادی وتلخ‌وگاهی نیزجابرانه‌ای آن را به‌شکل‌وصبغهٔ مذهب (به‌اصطلاح‌آنان،م)حق‌تسنن درآورد. دراینجا ما موجبی برای بیان تاریخ جزئیات این جنبش نداریم، ولی فقط بـاید به این‌نکته توجه داده شود که ایرانیان دراین مبارزات علمی(به‌زبان عربی) با تکفل سمت رهبری‌آنها، سهیم بوده‌اند.

حتی ازهمان زمانهای نسبتاً‌نخستین، اشتغال به مسائل کلامی، نیز شرق یعنی سرزمین‌ایران راسخت درتحت نفوذ خود درآوردبه‌طوری که به‌زودی در وجود جهم‌بن صفوان (مقتول درسال ۷۴۶/۷۴۵ میلادی برابر با ۱۲۸ هجری) متفکری شرقی (اگرچه موفق به تشکیل مکتبی نشد) به جهان عرضه کرد[۳]. همچنین‌عبدالله‌بن مبارك (۷۳۸تا ۷۹۸/۷۹۷ میلادی برابربا ۱۱۸ تا ۱۸۱هجری) به‌عنوان اوّلین محدث بزرگ دراین سرزمین پا به‌جهان‌علم گذاشت؛ مورخان، پدراورا یکی‌ازغلامان ترك همدان ومادرش‌را یکی‌اززنان خوارزمی یعنی‌درهر حال ازیك نسل شرقی می‌دانند. وی در مرو تدریس‌می نمود وآرای او به‌وسیلهٔ شاگردانش درنیشابور نیز راه یافت[۴]. در همین زمینه نیزالندربن‌شمیل (وفات

۱ــ مقدسی(احسن‌التقاسیم)، ص۴۱۵ (بخصوص جهت قبله درمورد نماز)؛ ص۴۱۶ (شیراز: راجع به‌لباسی‌که وعاظ برتن داشتند)؛ ص۳۲۷ (درمورد سال۹۸۵ میلادی برابر۳۷۵/۳۷۶ هجری)؛ ص۳۹۹(راجع به‌عقاید خاص‌کلامی در اصفهان)؛ ص ۴۳۹ و۴۴۱ (درحوزهٔ فارس) نیز رجوع‌کنید به: Schwarz VII 856 (Gibal). ۲ــ طبری (ردیف ۲)، ص۱۹۵۵ به‌بعد؛ ــ ابن‌الاثیر، ج۵، ص۱۳۴ (در هردوکتاب تغییر اوضاع به‌تفصیل بیان‌گشته است). ۳ــ رجوع‌کنید به: Tritton, Theol. 62 f. ۴ــ رجوع‌کنید به: Fueck, Tradit. 7 f. در بارهٔ مکتب دیگر در ری رجوع‌کنید به: Tritton, Theol. 73.

۸۲۰/۸۱۹ میلادی برابر با ۱۰۱ هجری) در نیشابور و مرو وعبدالله الدّارمی (وفات ۸۶۹ میلادی برابر ۲۵۵ هجری[1]) درسمرقند مؤثر ونافذ گشتند، درحالی که بزرگترین محدثان اسلامی یعنی بخاری (وفات ۸۷۰ میلادی برابر با ۲۵۶ هجری) مسلم (وفات ۸۷۵ برابر ۲۶۱ هجری) ترمذی (وفات ۸۹۲ برابر ۲۷۹ هجری) ونسائی (وفات ۹۱۴ میلادی برابر ۳۰۲ هجری) که همه ازخراسان برخاسته‌اند به‌طرف غرب یعنی به‌ممالك عربی مهاجرت نمودند[2].

یکی ازمشخصات این مکاتبِ فقهی وکلامیِ شرقی این بود که به‌سادگی وبدون هیچ اندیشه‌ای روش تعلیم وتربیت ایرانی رابه‌طور آشکار ومشهودی پذیرفت[3]. دراثر آن به‌زودی ماوراءالنهر یکی از مراکز علم حدیث وعلم قرائت وتجوید[4] گشت وبرای هرطالب علمی میسور بود که دراین سرزمین از محضر درس عدهٔ زیادی ازاساتید مختلف استفاده کند[5] ازاین رو نیز بسیاری ازدانشمندان تحصیلات خود را فقط در این سرزمین نموده‌اند: مثل غزالی طوسی که فقط در گرگان و نیشابور تحصیل کرده[6]، درحالی که سمعانی اهل مرو (وفات ۱۱۶۷ میلادی برابر ۵۶۲ هجری) یعنی مؤلف «کتاب الانساب» بیشتر تحصیلات خود رادرغرب (یعنی

۱ــ سمعانی (کتاب الانساب نسخهٔ خطی)، ص ۲۱۸ «ظهر» به‌بعد. ــ رجوع کنید به: Goldziher, Had. 71. Tritton, Theol. 176. وجوه اختلاف مکاتب عقایددینی سمرقندوبخارارا تحقیق نموده‌است. ۲ــ رجوع کنید به: Brockelmann, GAL I 157-163; Suppl. I 256-270.

۳ــ الذهبی (تذکرة الحفاظ) ج ۱، ص ۲۱۲ بنا به‌نقل Fueck, Trad. I 26 f. در بارهٔ «دومین نهضت بیداری ایران» رجوع کنید به: Hans Heinrich Schaeder: Die Leistung des Islam, S. 367, 375 f., 378 ι. (in der «Ztschr. f. Missionskunde und Rel. - Wiss.» 46, 1931).

۴ــ مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۳۲۸ (در سال ۹۸۵ میلادی برابر ۳۷۵/۳۷۴ هجری درنیشابور)؛ ص ۳۹۵ (کوهستان؛ با بیان جزئیات). ۵ــ السبکی (طبقات)، ج ۲، ص ۱۴؛ ج ۳، ص ۱۱۴؛ ــ مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۲۸۴، ۳۹۰ به‌بعد.

۶ــ رجوع کنید به: Mez 182. - Vgl. auch EI, II 154 - 157 (von Duncan Black Macdonald).

ممالك عربی) انجام داده است[۱]؛ «کتاب الانساب» یکی از مهمترین کتب رجالی موجود (اگرچه در بسیاری از موارد آن فقط به ذکر زندگی ظاهری صاحبان تراجم اکتفا شده) می‌باشد که از اسلام شرقی در یك چنان زمانی که برای به‌وجود آمدن این گونه علوم زود به‌نظر می‌رسید به‌جای مانده است. در این دوره هم علاقهٔ معروف قدیمی ایرانیان به داستانسرایی و افسانه گویی، در زمینهٔ داستانهای مذهبی و گاهی نیز اساطیر جلف وسبك (قرن ۸ و ۹ میلادی برابر دوم و سوم هجری)[۲] ظاهر گشت، و آسیای مرکزی (در جنب سند) مرکز مردمانی شد که تا می‌توانستند خودرا مُعمّر قلمداد می‌نمودند تا بتوانند بااین وسیله، ادعای ملاقات پیغمبر (ص) را نموده مستقیماً ازاو اخباری نقل کرده و اشاعه دهند[۳].

در یك چنین محیط علمی پرهیجان و ثمر بخشی مباحثات پر شوری بین مکاتب مختلف مذهبی در گرفت ودراین شرق عالم اسلامی نه‌فقط مذاهب فقهی مختلفی که درغرب عالم اسلامی به‌وجود آمده بود راه یافته بارقابت‌شورانگیزی در همه‌جا اشاعه پیدا کرد، بلکه در جنب آنها نیز مکاتب حقوقی تازه‌ای مثل مکتب ثوریان[۴] وداودیان[۵] که‌در فارس از حمایت عضدالدوله برخوردار بودند[۶]

۱ـ ابن‌خلکان (فهرست: ۱۱۳)، ج ۲، ص۱۵۶؛ السبکی (طبقات)، ج٤، ص۲۵۹. ـ رجوع کنید به: Goldziher, Had. 185. سمعانی در طی‌بیان نسبت فامیل خویش، از خودصحبت نمی‌کند (کتاب‌الانساب، نسخهٔ خطی، صفحات ۳۰۷ «ظهر» تا ۳۰۹).

۲ـ رجوع کنید به: Goldziher, Had. 168.

۳ـ مرجع‌سابق ص۱۷۲ به بعد. ـ ابوحاتم سهل‌السجستانی درکتاب المعمرین (قرن‌نهم میلادی برابرقرن سوم‌هجری) جمعی ازمعمرین رابه شیوهٔ خودگرد آورده‌است. رجوع کنید‌به، Ignaz Goldziher, Leiden 1899 (Abh. zu arab. phil. 11) رجوع کنید نیز به: عوفی(جوامع‌الحکایات)، شمارهٔ ۱۹٤۵ تا ۱۹۶۲ (بخصوص شمارهٔ ۱۹٤۷ به بعد)، ص ۲٤۵ به‌بعد؛ ابونعیم (ذکر اخبار اسپهان، فهرست: ۲۰۰) ج ۱، ص ۳۰۱.

٤ـ مقدسی (احسن التقویم)، ص۳۷ (به‌نام سفیان‌الثوری، رجوع کنید‌به: EI, IV 540-542.

۵ـ به‌نام داود اصفهانی (وفات ۸۵۵ میلادی برابربا ۲٤۰/۲٤۱ هجری) ونیزرجوع کنید به: Goldziher, Zähiriten 110.

۶ـ رجوع کنید به: Mez 203؛ و نیز در بارهٔ مذاهب دیگررجوع کنید به خوارزمی (مفاتیح‌العلوم)، صفحات ۲۶ تا ۳۰.

علمای مذاهب فقهی مختلف صورت می گرفت ، شرکت می‌جستند[۱] ، و پیوسته تلاوت قرآن[۲] نموده‌ودر دوران‌پیری انزوااختیارمی کردند،[۳] همین شیوهٔ زندگی را نیز در وصیت نامه‌های خود به فرزندان خود توصیه می کردند[٤] ومقارن‌آن ، به ایشان زندگـانی مرضی خدا، و احترام زیاد به دانشمندان دینی را تأکید می کردند . نتیجهٔ این امر این‌شد که مردم رعـایت‌کامل انجام وظایف دینی را قبل از همه از ثروتمندان و متعینان انتظار داشتند ، در حـالیکه فقرا گمـان می کردند رعایت‌انجام وظایف‌دینی‌درمورد‌آنان ضرورت زیادی ندارد[۵] . کثرت اوقاف مذهبی[٦] نیز خود نمونهٔ علاقمندی طبقهٔ حاکم ، به دین بود : برمکیان[۷] صفاریان،[۸] فرمانروایان کرد،[۹] آل‌بویه،[۱۰] غزنویان،[۱۱] خوارزمشاهیان ، سلجوقیان

امور سیاسی ودولت گفتگو می‌شده است) ؛ ـ ابن‌اسفندیار (تاریخ طبرستان) ، ص۲۱۸(حاکم محلی‌آمل در سال۹۳۷میلادی برابر با۳۲۵هجری) . ، ـ ابن‌مسکویه (تجارب‌الامم) ، ج٦ ، ص۲۹۵ ؛ ابن‌الجوزی ص۱۰۰ بنا به‌نقل Mez 300 (سال ۹٦٦ میلادی برابر ۳۵۵ هجری معزالدوله) ؛ بیهقی (تاریخ بیهقی) ، ص۵ (مسعود غزنوی) . سیاستنامه نیز (ص٥٤) صریحاً این معنی را لازم‌الاجراء می‌داند .

۱ــ بیهقی (تاریخ بیهقی) ، ص۲۰٦ (محمود غزنوی حدودسال ۱۰۰۰ میلادی برابر با۳۹۰ هجری). ۲ــ عبدالله طاهری به‌این‌دلیل‌که برای اتباع وی‌فقط قرائت‌قرآن وحدیث‌کفایت می کند و به‌نوشتهٔ دیگری‌نیازمند نیستند، کتاب‌قانون ساسانیان را ردنمود ودستور‌به‌آب‌انداختن آنراصادرکرد: دولتشاه، تذکرة‌الشعراء، ص۳۰. ۳ــ مثلاً نصربن‌احمد سامانی:میرخواند : Historia Samanidarum, hrsg. von Friedrich Wilken, Goettingen 1808, S. 50.
٤ــ طبری (ردیف۲) ، ص۱۰۸۳ (سال۷۰۱میلادی برابر با ۸۲هجری) . ۵ــ یاقوت (ارشادالعرب) ج۲ ، ص۸۱ ؛ سمعانی (کتاب‌الانساب) ص ۳۲۳ به‌بعد (محمدبن ابراهیم‌بن سیمجور ، رجوع‌کنید به فصل « آل‌بویه در اوج قدرت خویش ») ؛ ـ و نیز رجوع‌کنید به : Mez 331; Wiet 138. قابوسنامه‌که از یك واعظ می‌رفته سخن می گوید . (فهرست : ۲۷۷) صفحات٦٤۷تا٦۵۲ . ٦ــ درباره‌ٔ این تصور رجوع کنید به : Loekk. 53-56 در اینجا نیز مؤلف می کوشد اصل و ریشهٔ این‌کلمه را توضیح دهد . ۷ــ ابن‌الاثیر ، ج٦ ، ص٤۸. بنا به‌گفتهٔ ابن‌سعد (فهرست:۱۰٤) ج۵ ، ص۲۵٤حتی عمربن عبدالعزیز در جاده‌های‌خراسان کاروانسراهایی بنا کرده بود . ۸ــ اصطخری ، ص۲٤۱ ؛ ـ تاریخ سیستان ص۲٦۸ .
۹ــ ابن‌حوقل (کتاب‌المسالك) ص۳٦۸ (قبل از سال۹۷۸میلادی برابر‌با۳٦۷/۳٦۸هجری)؛ـ

واتابکیان[1] همه ، مساجد، رباط ، کاروانسراها، بیمارستانها ومدارس وقف نمودند. علاوه بر این از ایران پیوسته به اماکن مقدسهٔ مکه و مدینه اوقافی هدیه می گشت . و حتی هدیهٔ رسمی برای خانهٔ خدا ، به‌نام « محمل »، «حمل»، اغلب از ایران می‌آمد ، و از طرف آنان در تأمین راههای مکه کوشش می‌شد.[2]

سفر به بیت‌الله ـ که اغلب باشترانجام می گرفت[3] ـ به‌صورت یکی ازخواسته‌ها و آرزوهای بزرگان و رجال و متعینان درآمده بود[4]. بدیهی است که این سفر به‌مکه برای این قبیل افراد، راه فراری ازمخاطرات سیاسی[5] ویا به‌عکس وسیلهٔ تبعید[6] شاهزادگان و یا صاحبان مقامی بوده که وجود آنان برای سیاستمداران

روز راوری (ذیل تجارب الامم ، فهرست : ۹۷) ، ص۲۷۸ (سال۹۹۶ میلادی برابر با ۳۸۶ هجری)، ۱۰ــ رجوع کنید به : Mez 22f. ۱۱ـ الحسینی (اخبار الدولة السلجوقية، فهرست : ۱۳۱) ، ص۱۰ ؛ ــ ابن‌الاثیر ، ج۹ ، ص۱۶۸؛ عوفی (جوامع الحکایات) ، ص۲۰۵ ، شمارهٔ ۱۴۴۱ .

۱ــ رجوع کنید به : Fuad Koepruelue : Vakif mueessesesinin hukuki mahiyeti ve tarihi tekämuelue in : Vakiflar dergisi II (1942), S. 1-36 . این کتاب در بارهٔ خصوصیات حقوقی وقف وتاریخ تکامل آن گفتگومی کند . ؛ــ درمورداولین رباط ازاواسط قرن هشتم (دوم هجری) رجوع کنید به : Rob. Rubinacci in «Annali» X (Neapel 1960), S. 41f.

۲ــ مثلاً نوح دوم سامانی : نکبی (فهرست:۱۲۵) ، ص۱۱۴؛ ــ ابن‌الاثیر ، ج۸ ، ص ۲۳۳ (حسنویه حکمران کرد) ؛ ج۹ ، ص۵۰ (پسر او ، بدر) .

۳ــ ابن‌الاثیر، ج۹ ،ص۱۴۸ (در سال۱۰۳۳ میلادی برابر با۴۲۴ هجری : در مقابل مبلغ گزاف) ــ و نیز رجوع کنید به : Mez 300 (996).

۴ــ ابن‌حوقل (کتاب المسالك) ، ص۳۵۹ به‌بعد (میعادگاه حجاج در ایران ، شهر ساوه محسوب می‌شد) .

۵ــ سمعانی (کتاب الانساب نسخهٔ خطی) ، ص۵۴۹ (عبدالله ... المیکالی ، وفات اوایل سال۹۹۰ میلادی برابر با ۳۸۰/۳۷۹ هجری) ؛ ــ تاریخ سیستان ، ص۳۲۸ (درسال۹۶۴ میلادی برابر۳۵۳ هجری، حکمران سیستان) ؛ ــ تنوخی(کتاب‌الفرج بعدالشدة) ، ج۲ ، ص۱۱۷ (خراسان ، چاچ ، فرغانه) ، بیهقی (تاریخ بیهقی) ، ص۶۵ (سال۱۰۳۰ میلادی برابر با۴۲۱ هجری ؛ یکی‌از معتمدان محمد غزنوی) . ــ قابوسنامه بااین بیان به نتایج عملی حج اشاره می‌کندکه آدمی با چنین سفری به معارف خود نسبت به‌جهان و انسانها می‌افزاید و بنابراین وقتی‌اجازهٔ چنین سفری را داردکه شایستهٔ کسب چنین‌معرفتی شده باشد : Diez 309 - 322.

۶ــ طبری (ردیف دوم) ، ص۱۵۰۱ (سال۷۲۸/۷۲۷ میلادی برابر۱۰۹ هجری) ؛ ــ مستوفی (تاریخ گزیده)،ج۱ ، ص۳۸۵(سیستان ، حدودسال۹۶۴میلادی برابر با۳۵۳ هجری) .

برابر با ۳۳۳/۳۳۲ هجری)[1] به‌مخالفت بامعتزلیان برخاست ، ولی جنبش این پیروان جدید سنّت و احادیث ، بسیار سخت‌تر و بطیء تر از جنبش نظیر آن‌در غرب جهان‌اسلامی، توانست جایی برای خودباز کند . بدیهی است که سرزمین فارس و در جنب آن نیز جبال (مدین) (مثل سند وسوریه) از مراکز اصحاب حدیث و پیروان سنّت[2] به‌حساب می‌آمد ، و ممکن است که رجحان طبقهٔ کتّاب (کاتبان که اغلب سمت منشی و وزارت داشته‌اند) بر علمای دینی[3] به‌طور عمده دلیل بر این واقعیت باشد که در این مناطق بیشتر از سیاست رسمی بغداد یعنی از سیاستی که حامل و نگهبان آن تاحد زیادی طبقهٔ کتّاب بوده‌اند ، طرفداری می‌شده است، در صورتی که علما کمتر ، از آن طرفداری می‌نمودند و پیوسته‌در این سرزمینها به نحوی مظنون واقع می گشتند . با این وضع ، این حق برای ترکان باقی ماند که در شرق جهان اسلامی نیز (همانطوری که در بین‌النهرین از قرن نهم عادت روزمره بر آن جاری بوده است) بر ضد علمایی که مخالف سیاست آنها بوده‌اند اقداماتی به‌عمل آورده ، کیفر بر قرار نمایند . اول کسی که به‌این عمل دست زد محمود غزنوی[4] بود، یعنی کسی که برعکس نیز تبلیغات اهل تسنن را ترویج و به سود اسلام باغیر مسلمانان جهاد می‌نمود . سلجوقیان

۱ـ سمعانی (کتاب‌الانساب ، نسخهٔ خطی) ، ص۴۹۸ به‌بعد ، در جنب تلفظ « ماترید » (برای بخشی درکنار سمرقند) نیز «ما'تریتی» ضبط نموده است . ـ در مورد فوق و اختلاف عقاید و آرای ماتریدی با عقاید اشعری رجوع کنید به : Tritton, Theol. 174 f. ۲ـ مقدسی (کتاب احسن‌التقویم) ، صفحات۱۷۹،۳۹۵،۴۳۹،۴۸۱ (و نیز Mez 202) (در اینجا حتی با نفوذ افکار یونانی که از طرف غرب شروع شده بود ، مخالفت می‌شد) . ۳ـ مقدسی(کتاب احسن‌التقویم) ، ص۴۴۰ . ۴ـ ابن‌الجوزی(نسخهٔ خطی) ص۱۶۵ بنا به‌نقل Mez 198؛ـ و نیز مراجعه‌کنید به : Tritton, Theol. 183 (در اینجا اعدام یکی از علما به‌عنوان اتهام به‌زندقه ، در سال۱۰۱۵ برابر با۴۰۶/۴۰۵هجری) ؛ ـ و نیز مراجعه‌کنید به‌ابن‌الاثیر،ج۹، ص۱۲۸(سال۱۰۲۹ برابر با۴۲۰هجری ؛ مقارن باآن نیز سوزاندن‌کتب فلسفی).

نیز غالباً برهمین شیوه رفتار می‌نمودند،[۱] و به‌زودی ایرانیان نیز (بخصوص در نقاطی که از فرهنگ روز دور مانده بودند مثل طبرستان[۲]) همین راه و روش را اتخاذ نمودند . در عین حال علمای دینی هم ، از همان آغاز بخصوص درشرق اسلامی نیروی فرمانروایان سیاسی را برای سرکوبی مخالفان خود به یاری می‌طلبیدند[۳] ولو اینکه در ابتدا نیز بدون نتیجهٔ مثبتی می‌ماندند ، ولی چیزی که بیش ازهمه به پیروزی اصحاب حدیث وسنّت کمك نمود برقراری مدارس علوم دینی بود که شاید تقلیدی[٤] از «وهارس» Viharas بودائیان ودرهرحال برداشتی ازروش مدارس علوم دینی آسیای مرکزی بوده است . از بین این قبیل مدارس بخصوص باید مدرسهٔ معظم سلجوقی در بغداد یعنی نظامیه[۵] را (که باعلم وعمد در مقابل مدرسهٔ ازهردرقاهره ساخته‌شده‌بود)، نام برد؛ ولی باتمام این احوال درعین اینکه سرزمینهای عربی زبان به عقاید اصحاب حدیث وسنّت وبعداً (اگرچه در ابتدا با بی‌میلی وحتی جنگ ومبارزه) به آرای اشعری وسپس به افکارغزالی گرویدند باز (درایران) نظرهای معتزلیان باتمام مخالفت اصحاب حدیث وسنت[٦] تااواخر

۱ــ رجوع کنید به : Mehmed Şeref ed - Dïn («Yaltkaya») : Selčüqïler devrinde mezähib, in : Tuerkijät megmü'asy I (1925), S. 101-118 . Sijasaet - namae 88. و نیز رجوع کنید به سیاست‌نامه (فهرست: ۲۷۸). ۲ــ درسال ۱۰۰۰ میلادی برابر با ۳۹۰ هجری ، قابوس ، پادشاه طبرستان ، یکی از علماء را به‌علت اینکه معتقد به « عقاید کفرآمیز معتزلی» بوده است ، اعدام کرد : ابن‌اسفندیار (تاریخ طبرستان) ص ۲۳۲ . درسال ۹۲۸ میلادی برابر با ۳۱٦/۳۱۵ هجری حکمران سیستان به‌همین دلیل واعظی را ازکار برکنار نموده دیگری را به‌جای او گماشت . تاریخ سیستان ، ص ۳۱۳ . ۳ــ رجوع کنید به : Christian Snouck - Hurgronje in der « Revue de l' Histoire des Religions » XXXIX (1899). ٤ــ رجوع کنید به : Barthold, Vorl. 60. ۵ــ رجوع کنید به: Julián Ribera : Origen des Colegio Nidami de Bagdad, in : Homenaje a Francisco Codera, Saragossa 1907.S.3-17 ٦ــ رجوع کنید به : Ignaz Goldziher:Zur Geschichte der hanbalitischen Bewegung (in der ZDMG LXII, 1908, S. 1-28), bes. S. 8. 11 f. و نیز رجوع کنید به‌سمعانی (کتاب‌الانساب، نسخهٔ خطی) ص ۳۰۷ «ظهر» به بعد .

مذاهب فقهی گذاشته می‌شود ، به‌این معنی که می‌توان گفت : خراسان و به‌طور کلی قلمرو حکومت سامانیان[۱] درقرن‌دهم به‌طور اکثریت، و نواحی ری[۲] واطراف آن نیز براثر تأثیرات بغداد، حنفی مذهب بوده‌اند ودرماوراءالنهر که درآغاز امر بیشتر مذهب شافعی رواج داشت[۳] بعداً حنفیان سلطه وسیادت معنوی بخصوصی[٤] یافتند. همین مذهب فقهی نیز بلاواسطه فرمانروایان ترك نژاد (مثلاً محمود غزنوی) را به‌خودجلب نمود[٥] ، اگرچه همین فرمانروای بزرگ، محمود ، بعداً به‌موجب تجارب شخصی خویش بیشتر به‌عقاید شافعی[٦] تمایل نشان می‌داد(جزئیات تقسیم‌بندی محلی مکاتب کلامی و مذاهب فقهی ، در نقشه‌ای که در پایان این کتاب ضمیمه شده ، نشان داده می‌شود) ؛ ولی درعین حال قطعاً نمی‌توان وجود منازعات‌مذهبی‌مکرری را که بین‌فرقه‌های‌مختلف ایرانیان سنّی‌مذهب‌مشاهده و نقل شده‌است[۷] دلیل براین گرفت که ایرانیان جدی‌تر از دیگران پای‌بند به عقاید دینی بوده‌اند ؛ زیرا این امر ــ با تمام اعتراف به حقّانیتی که مذاهب ،

۱ــ رجوع کنید به : Borisov, Mu‘taz, S. 72.

۲ــ یاقوت (ارشادالعرب) ، ج٤(۲) ، ص ۲۸۲ به‌بعد ؛ ــ سمعانی (کتاب‌الانساب نسخهٔ خطی) ، ص۳۲ ؛ ــ و نیز رجوع کنید به : Borisov. Mu‘taz, S. 73 f. ; Schwarz V 617 f. (در این موضع از مرجع اخیر یادشده‌که اصفهان درآغاز تابع «سفیان‌الثوری» بوده، ولی بعداًحنبلی مذهب گشته‌است)؛ بازهمین مرجع، ج۷ ، ص۸۵۲ (در اینجاگزارشی در بارهٔ جبال دیده می‌شود) .

۳ــ مقدسی (کتاب احسن‌التقویم)،ص۳۲۳ ؛ ــ و نیز رجوع کنید به : Barthold, Christ. 13f.

٤ــ مقدسی (کتاب احسن‌التقویم) ، ص ۳۳۹ ؛ ــ سمعانی (کتاب‌الانساب ، نسخهٔ خطی) ، در تحت کلمهٔ «استاذ» . ــ و نیز رجوع کنید به : Krymskyj I 86.

٥ــ ابن‌خلکان (فهرست : ۱۱۳) ج۸ ، ص۸۸ .

٦ــ تاریخ بیهقی ، ص۱۹٤ به‌بعد و۲۰۵ به‌بعد ، ــ ابن‌خلکان (فهرست : ۱۱۳) ، ج۸ ، ص۸۷ ، ــ و نیز رجوع کنید به ابن‌فضلان (فهرست : ۳۵) ، ص٤۹،پاورقی۱.

۷ــ مقدسی (کتاب احسن‌التقویم) ، ص۳۳٦ (قرن دهم میلادی برابر با قرن چهارم هجری : در سیستان و سرخس) ، ص۳۷۱ (درگرگان) ، ص۳۹٦ (در ری و قزوین) ؛ ــ ابن‌الاثیر ، ج۷ ، ص۹۹ ؛ ج۸ ، ص۱۷۱ به‌بعد (در سال۹۵٦/۹۵۷میلادی‌برابر با۳٤۵هجری) . ــ بعداً نیز در قرن دوازدهم میلادی برابر با قرن ششم هجری ، در ری ، در این مورد رجوع کنید به : Barthold, Med. 104

متقابلاً نسبت به هم داشته‌اند ـ یك واقعیتی بود که از مشخصات تمام جهان اسلامی به‌حساب می‌آمد. گذشته از این، محرکات و هدف‌های سیاسی نیز در تمام این منازعات گاه‌گاهی سهیم بوده‌اند مثلاً در سال ۹۰۴ میلادی برابر با ۲۹۱ هجری (و نیز ۹۶۳ برابر ۳۵۲ و همچنین ۹۷۲ برابر ۳۶۱ هجری) در سیستان[۱].

بدیهی است که مقصود از توضیحات مذکور در بارهٔ روابط بین سیاست و دین، طرح چنین ادعایی نیست که فقط کسانی به‌مذهب تسنن اسلامی گرویده‌اند که اولاً و بالذات دین، هدف و خواستهٔ آنها نبوده‌است، چه اینکه در واقعیت داشتن وصحت اعتقاد آن‌همه علمای مذهبی ایرانی که از بین طبقات مذکور برخاسته‌اند هیچ تردیدی وجود ندارد، ولو اینکه این پیشوایان مذاهب فقهی تسنن در قرن دهم (چهارم هجری) ناگزیر ازاین بودند که به‌سیادت مطلق شیعی مذهبی، مثل سیادت عضدالدولهٔ بویهی تن در داده، آن را به‌رسمیت بشناسند[۲]، ولی در عین حال می‌توان گفت که معتقدین به مذهب تسنن بیشتر کسانی بوده‌اند که، کم و بیش باخلافت عباسیان موافقت داشته‌اند، اگرچه این امر نیز ـ با وجود تحوّل بزرگی که ازسال ۷۵۰ میلادی (برابر ۱۳۲ هجری) درزمینهٔ نسبت بین ایرانیان وعربها به‌وجود آمده بود ـ در مورد تمام افراد وطبقات مردم ایران صادق نیست؛ بلکه خودآگاهی ایرانیان[۳] که باسنن فرهنگی و رواج و پایداری زبان ویژهٔ آنان حمایت می‌شد، حتی درچنین عصری نیز خود را حفظ نموده بود. و این خودآگاهی ازطرفی به‌صورت ردّعربیت وعدم قبول دین عربی یعنی اسلام و بالنتیجه

۱ـ تاریخ سیستان صفحات ۲۷۶،۳۲۸،۳۳۶ : در اینجا نیز هنگام نزاع دو برادر برسر تخت و تاج، اصحاب حدیث و اهل آراء (یعنی معتزلیان)، هریك به‌پشتیبانی یکی ازآن دو برادر، متخاصمانه در مقابل هم قرارگرفته بودند، و هریك به نوبهٔ خود به نام «صدقی» یا «سمکی» معروف گشته بود : درصفحهٔ ۲۷۶ ازهمین مرجع توضیحاتی در این مورد دیده می‌شود.

۲ ـ مقدسی(احسن‌التقویم)، ص۴۳۹.

۳ـ رجوع کنید به‌فصل «حس ملیت» ازهمین کتاب.

و آمادگیهای مذهبی و معنوی بوده که آن را باید در آن انجمن‌هایی جستجو کرد که به‌عنوان مراکز کشف و شهود عرفانی نام برده می‌شوند؛ بدون اینکه ما امروز دیگر بتوانیم آنها را با تمام جزئیاتشان بشناسیم. به‌این‌امر نیز این واقعیت افزوده می‌شود که بسیاری از حقایق عرفان زمانهای پیشین ایرانی، به‌زبان عربی معروفیت یافته است. مردی مثل الحلاج (۸۵۸ - ۹۲۲ میلادی برابر ۲۴۴ - ۳۰۹ هجری) که از طور نزدیك البیضا در فارس برخاسته است (اگرچه ظاهراً از نژاد عرب بوده) می‌تواند به‌عنوان شخصیت برجسته و نمونهٔ این مراکز عرفانی به‌حساب آید[۱]. در وجود وی این معنی ظاهر گشت که عرفان شرق اسلامی (ایران) وجلوه‌ها و مظاهر و آثار آن با عقاید سایر جهان اسلامی سازگار نیست. از این رو برای مدتی به عقب رانده شد تااینکه بعداً از طرفی لااقل برحسب ظاهر خود را در چهار چوب عقاید اهل حدیث و سنّت جا داد. ولی ازطرفی دیگر راهی را درپیش گرفت که به‌موجب آن به‌طور کلی دست رد به سینهٔ اسلام می‌زد[۲].

۱- عریب (فهرست: ۸۰)، صفحات ۸۶ تا ۱۰۸ (با منتخباتی از ابن مسکویه، ابن‌الجوزی و کتاب‌العیون)؛ - اصطخری ص ۱۸۴ برابر با ابن‌حوقل (چاپ دوم)، ص ۲۹۴؛ - بیرونی (فهرست: ۱۱۸)، صفحات ۲۱۱ تا ۲۱۳؛ - سمعانی (کتاب‌الانساب نسخهٔ خطی)، ص ۱۸۱، «ظهر». - و نیز رجوع کنید به:

Louis Massignon: La passion d' ...al-Hallaj, martyr mystique de l'Islam ..., 2 Bände, Paris 1922; Louis Massignon und Paul Kraus: Ahbär al-Halläg Texte ancien relatif à la prédication et au supplice du mystique musulman ...al-Hallâj ..., Paris 1936; Wiet 129 f.

۲- برای کسب اطلاعات اساسی در این مورد رجوع کنید به:

Fritz Meier: Vom Wesen der islamischen Mystik, Basel (1943), S. 7 f.; Guidi, Contributo S. 51; Hermann Ethé: Der Cüfismus und seine drei Hauptverterer in der persischen Poesie, in den "Morgenländischen Studien", Leipzig 1870, S. 95-124; Reynold Alleyne Nicholson: The Mystics of Islam, London 1914; Reynold Alleyne Nicholson: Studies in Islamic Mysticism, Cambridge 1921; Adelbert Merx: Idee und Grundlinien einer allg. Gesch. der Mystik, Heidelberg 1893.

بدیهی است که در آن زمان اغلب جنبش‌هایی که در محیط ایرانیت موجب به‌وجود آمدن دولتها و سلسله‌های فرمانروایان بود در بین پیروان مذهب تسنن به‌ظهور می‌پیوست. در مقابل این دسته‌ها فقط آل بویه را می‌توان به‌عنوان برجسته‌ترین نمونهٔ دولت شیعی مثل زد، ولی بخصوص اینان هم به‌دواعی و دستورات مذهبی اهمیت زیادی[1] نمی‌دادند. برعکس، جای تعجب نیست که طاهریان و سامانیان از پیروان واقعی و سرسخت تسنن بوده‌اند چه اینکه از محیط اجتماعی اصیل و شریف شرق ایران که محل پرورش ایشان بود، نیز انتظار دیگری نمی‌رفت. علاوه بر این، بدین‌وسیله نیز ارتباط رسمی آنان با خلیفه به مراتب آسان‌تر انجام می‌گرفته‌است، ولی حتی صفاریان نیز که از طبقهٔ پایین اجتماع برخاسته بودند، به سنیان متدیّنی معروف بودند[2]. درهرحال نیروهای غیر تسنن هنوز آن‌قدر در بین ایرانیان رواج نیافته بودند که بتوانند ــ آنطوری که بعداً در سال ۱۵۰۰ میلادی (برابر ۹۰۶/۹۰۵ هجری) به‌وقوع پیوست ــ اساسی برای بنای دولتی مستقل در ایران بنیان نهند.

۱ــ به‌موجب آن نیز دیلمیان مسلمانان معتقد و خوبی محسوب نمی‌شدند و از این امر اندیشه‌ای نداشتند که سنیان را به‌اسارت در آورند و علمای آنان را مورد شتم و جسارت قرار دهند: مسعودی (مروج‌الذهب)، ج۹، ص۲۳ به بعد.

۲ــ رجوع کنید به‌صفحات قبل، فصل جریان «اسلامی‌شدن ایران»، ص۱۳۷ به‌بعد.

اوهام و رسوم خرافی در جنب دین رسمی

به موازات سنّت صحیح ملی و مذهبی ایرانی، که هنوز در آن نخستین ازمنهٔ اسلامی در ایران به‌زندگی خود ادامه می‌داد ودر اسلام نیز تأثیر نمود، ادامهٔ حیات بعضی از اوهام خرافی نیز به چشم می‌خورد: تخیّل این معنی که سرنوشت یك یك اعمال بشر و نیز سرنوشت تمام زندگی انسانی را می‌توان از اوضاع واحوال ستارگان به دست آورد، وبالجمله ستاره‌شناسی، از زمان‌های بسیار قدیم در شرق وطن گرفته و از آنجا نیز به قسمت‌های دیگر کرهٔ زمین سرایت نموده است. درسرزمین ایران نیز این «هنر» و«پیشه» از مدّت مدیدی قبل از اسلام[1] معروف بوده است، و حتی از اواخر زمان دولت ساسانیان - نیز ازمنابع عربی - نقل شده است که یزدگرد سوم با ستاره شناسان[2] دربارمشورت می کرد. و از آنان دستورالعمل می گرفت؛ چنانچه تعیین وقت جنگ قادسیه نیز بدین وسیله‌انجام گرفته‌است[3]. قبول اسلام‌ازطرف اکثریت ایرانیان نیز در رواج و انتشار این خرافات هیچ تغییری نداد، بلکه در همه جا پیوسته از این گفتگو می‌شود که مردم در تمام امور از ستاره‌شناسان کسب وظیفه

۱- صاعد (طبقات‌الامم، فهرست: ۲۶۹)، ص۵۰. ۲- طبری ردیف۱، ص۲۲۵۲؛ - ابن‌الاثیر، ج۲، ص۱۶۷. ۳- طبری ردیف۱، ص۲۲۶۶.

می‌نموده‌اند[۱]. عربها[۲] نیز به زودی تسلیم این تخیّل گشتند و ترکان ستارهٔ مرّیخ را ستارهٔ اقبال[۳] ویژهٔ خود می‌پنداشتند ولااقل در ازمنهٔ بعد ـ ۱۱۸۷ میلادی برابر ۵۸۳ هجری ـ روز جمعه را به عنوان روزِ اقبال خاصی به حساب آورده‌اند[۴].

به‌پیوست بااین عقیدهٔ خرافی، خرافهٔ دیگری که آن نیز از ادوار باستانی سرچشمه گرفته است، دیده می‌شود: یعنی عقیده به اینکه انسان می‌تواند در

۱ـ طبری ردیف ۲، ص۱۷۶۶ (سال۷۴۳میلادی برابر۱۲۵هجری؛ خراسان)؛ ص ۱۸۵۵ (سال۷۴۴میلادی برابر۱۲۶هجری؛ نیز خراسان)؛ ـ مسعودی (مروج) ج۶، ص۱۸۰ (سال ۷۵۰میلادی برابر۱۳۲/۱۳۳هجری؛ ابومسلم)؛ ـ عوفی (جوامع‌الحکایات)، ص۱۸۶،شمارهٔ ۱۰۹۷ (حدودسال۸۱۱میلادی برابر۱۹۵/۱۹۶هجری؛ وزیرمأمون)؛ ـ Krymskyj I 109 (سال۹۳۵میلادی برابر۳۲۳هجری؛ مرداویچ‌بن زیار)؛ ـ عوفی (جوامع‌الحکایات)ص۱۹۳، شمارهٔ۱۱۹۵ (اسماعیل سامانی)؛ ـ فهرست ابن‌الندیم، ص۱۴۸(قرن دهم میلادی برابر قرن چهارم هجری)؛ محمدبن‌الحسین، ایرانی میهن‌پرست و اسماعیلی مذهب؛ نیز رجوع کنید به:(فصل اسماعیلیه از همین کتاب)؛ ـ نکبی(فهرست: ۱۲۵)؛ ص۱۲۷(حدودسال۹۸۰میلادی برابر۳۶۹/۳۷۰هجری، یکی ازافرادآل‌بویه)؛ ـ هلال‌الصابیء (فهرست: ۹۸و۱۰۱)، ص ۳۸۲به‌بعد (سال۱۰۰۰میلادی برابر۳۹۰هجری؛یکی از افسران‌ارشد سپاه خلیفه‌درکرمان)؛ـ ابن‌الاثیر،ج۹،ص۵۶ (سال۱۰۰۰میلادی برابر۳۹۰هجری؛ یکی از صاحبمنصبان آل‌بویه)؛ ـ تاریخ سلجوقیان کرمان (فهرست: ۱۷۵)(سال۱۰۴۲میلادی برابر۴۳۳/۴۳۴هجری؛ رئیس و مهتر شهر 'قفص درکرمان)؛ ـ تاریخ سیستان، ص۳۸۰ (سال۱۰۵۶میلادی برابر ۴۴۸ هجری؛ سلجوك). ـ قابوس‌نامه (فهرست؛ ۲۷۷)، صفحات۷۰۸تا۷۱۷، اطلاعاتی در بارهٔ تعلیم و تعلم ستاره‌شناسی به‌دست می‌دهد؛ ـ در بـارهٔ ستاره‌شناسی نیز رجوع کنید به:عوفی (جوامع‌الحکایات)، ص۱۸۶ به‌بعد، شماره‌های۱۰۹۰تا۱۱۰۶. ـ به‌علاوه مورخان قابوس‌بن‌ـ وشمگیر (وفات سال۱۰۱۲/۱۰۱۳میلادی برابر ۴۰۳هجری) را عالم به علم نجوم می‌دانند: ابن‌الاثیر، ج۹، ص۸۲. ـ دربارهٔ اصطلاح «علم‌النجوم» رجوع کنید به: Picatrix/Ritter

۲ـ دربارهٔ خرافات‌گوناگون عرب رجوع‌کنید به: Kremer, Studien, 4 Abh., S. 62-92

۳ـ ابن‌اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص۲۲۶ (سال۹۸۲ میلادی برابر ۳۷۱/۳۷۲ هجری؛ ولی مورد توجه این است که در سال۱۲۱۶میلادی برابر۶۱۳نگارش یافته). ـ این مسئله‌که آیا واقعاً محمود غزنوی از اوهام ستاره‌شناسی برکنار بوده است(طبق عوفی، جوامع‌الحکایات، ص ۱۹۹، شمارهٔ ۱۳۲۷) یا نه، ازبحث ما خارج است.

۴ ـ تاریخ سلجوقیان کرمان (فهرست: ۱۷۵)، ص۱۴۴(کرمان).

عالم خواب وضع آینده و حوادث آن را بشناسد[۱]، و یا اینکه از راه خواب‌دیدن مردان مقدّس ویا مردگانی که بُعد مکانی دارند تحصیل دستوراتی بنماید. این عقیده در دورهٔ اسلامی نیز به قوّت خود باقی ماند. پیشوایان مذهبی و مردان مقدّسی که در تورات (و قرآن)[۲] از آنان نام برده شده مثل حضرت خضر[۳] و حضرت یوسف(ع) و حتی خود پیغمبر اسلام[٤](ص) به‌عنوان کسانی که در عالم رؤیا دستوراتی تعلیم نموده‌اند، ذکر می گردند. در هرحال در این

۱ــ طبری ردیف۱،ص۲۶۸۱ (سال۶٤۳میلادی برابر ۲۲هجری؛یزدگرد سوم) ؛ طبری ردیف۲، ص۱۷۶۶ (سال۷٤۳میلادی برابر ۱۲۵هجری ؛ ترمذ) ؛ ــ ابن‌اسفندیار (تاریخ طبرستان) ، ص۱۲۹ (حدود سال۷۸۲ برابر ۱۶۶/۱۶۵ ؛ طبرستان) ؛ ــ ابن‌الاثیر ، ج۶ ، ص۸۳ (سال ۸۱۲/۸۱۱ برابر۱۹۶ هجری ؛ خراسان) ؛ ــ ابن‌اسفندیار (تاریخ طبرستان) ، ص ۱٤۶ (حدودسال۸۱۵ برابر۱۹۹/۲۰۰هجری) ؛ ــ ابن‌الاثیر، ج۸ ، ص۹۱ ، و Ibn Tiq Taqä : Fahrï/Ahlwardt. Gotha 1860, S. 325 - 327 (قرن‌دهم میلادی برابر قرن چهارم هجری ؛ بویه ، مؤسس خاندان‌آل‌بویه) ؛ ــ مسعودی (مروج)ج۱ : ص٤۱۶ (حدود سال۹۳۳میلادی برابر۳۲۱هجری ؛ یکی ازآل‌بویه) ؛ ــ ناصرخسرو(سفرنامه ، فهرست: ٤۳) ص۲ (دراثر خوابی دست از عیش وعشرت می کشد و عازم سفر بیت‌الله می گردد) ؛ ــ الحسینی (اخبارالدولة‌السلجوقیه ، فهرست : ۱۳):ص۲ (حدود سال۱۰۰۰میلادی‌برابر با۳۹۰هجری؛ سلجوك ، سردار معروف) ؛ ص۸ (حدودسال۱۰٤۰میلادی برابر با٤۳۱/٤۳۲ هجری ؛ مسعود غزنوی) . ــ نیز رجوع کنید به‌حکایات کتاب عوفی(جوامع‌الحکایات) صفحات۱۸٤تا۱۸۶،شمارهٔ ۱۰۵۶تا۱۰۸۹.

۲ــ حدود سال ۹۰۰میلادی برابر۲۸۷هجری ، درمورد احمدبن‌سهل: ابن‌الاثیر، ج۸ ، ص۳۷.

۳ــ حدودسال۹۹٤برابر۳۸٤درمورد سبکتکین : تاریخ‌بیهقی، ص۱۹۹ ؛ ــ عوفی (جوامع‌الحکایات)، ص۱۸۵، شمارهٔ۱۰۶۶.

٤ــ سال۲۶۱هجری در مورد اسماعیل سامانی در سمرقند : ابن‌الاثیر، ج۷ وقایع سال۲۶۱ (در مورد اسماعیل چنین نقل شده‌که وی روزی موقع بارعام خود ، به‌احترام‌یکی از فقهاء از جای برخاسته وبدین‌سبب مورد ملامت برادرش واقع گشته است . براثرآن ، در شب همان روز پیغمبر(ص) را به‌خواب می‌بیند و او مورد لطف و برادرش مورد غضب واقع می گردد . این داستان‌که شاید بیشتر از طرف دوستداران علماء ساخته شده‌باشد ، نشان می‌دهد‌که در مواردی‌که سود طبقهٔ خاصی دربین بوده ، حتی از اینکه پیغمبراسلام را به‌شیوهٔ ادوار غیراسلامی ، وسیلهٔ انجاح مقاصد خودقرار بدهند ، اندیشه‌ای نداشته‌اند). در بارهٔ مناماتی‌که پیغمبر(ص) درآن ظاهرگشته است ، رجوع کنید به‌کلاباذی (وفات۹۹۰یا۹۹۵میلادی برابر۳۸۰یا۳۸۵هجری) : « التعرف » به‌تصحیح Arthur John Arberry ، قاهره۱۹۳۳ ، با ترجمهٔ انگلیسی از :
A. J. Arberry : The doctrine of the Sufis. Cambridge 1935, kap. 70.

ادوار ارتباط بین ستاره شناسی و تعبیر رؤیا[۱] و همچنین ایمان به‌غیبگویی سالخوردگان، مثل غیبگویی دایهٔ خصوصی[۲] و یا غیبگویی یك راهب مسیحی که‌حتی کسی‌مثل حجّاج نیز بدون هیچ‌اندیشه‌ای ازاو کسب راهنمایی‌می کرده[۳] مشاهده می گردد. ـ علاوه بر اینها، «فال» نیز مورد توجه بوده‌است، مثل فال نیك یا فال بد زدن به‌حوادث و اتفاقات: «مثلاً تفاؤل یا تشاؤم به لغزش شمشیر بر گردن محکوم به اعدام» و یا «فال زدن به افتادن[۴] کلاه سردار سپه هنگام رفتن به جنگ»، ویا «به‌اینکه مرکب فرمانروای سمرقند هنگام ورود وی به‌شهر مادیان بوده است»[۵]. حوادث آسمانی و یا آتش سوزی را[۶] دلیل بر نارضایتی خدا می گرفتند ومی کوشیدند آن را به‌وسیلهٔ نماز ویاتقسیم صدقات

۱ـ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۸٤ (سال۹۳۳میلادی برابر۳۲۱هجری: مردی مُعبر و مُنجم و مُعزمی که دعا وطلسمات نیز به‌کارمی‌برده به‌یکی ازآل‌بویه ازسرنوشت وآیندهٔ اوخبرمی‌دهد). ـ در بارهٔ تعبیر خواب در بین مسلمانان رجوع کنید به:

Paul Schwarz: Traum und Traumdeutung bei ʿAbd alganī an-Näbulusī, S. 475 (in der ZDMG, 67, 1913, S. 473-493); Fritz Meier: Die Welt der Urbilder bei ʿAlī Hamadānī (gest. 1385), im "Eranos-Jb. "XVIII (Zürich 1950), S. 115-172; Muʿtazid Wali ur—Rahman: Al-Fârâbî and his theory of dreams, in der "Islamic Culture" X(1936), S. 137-152.

و نیز رجوع شود به‌نوشتهٔ Fischer که در پاورقی دهم بعد از این پاورقی حاضر، ذکر گردیده است. ۲ـ الحسینی (اخبارالدولةالسلجوقیة فهرست: ۱۳۱)، ص۱۰۸ (درمورد محمود غزنوی). ۳ـ طبری، ردیف۲، ص۱۱۵۳ به‌بعد. ـ در بارهٔ تقدم زردشتیان در مورد تعبیر خواب رجوع کنید به:

Jehangir C. Tavadia: An Iranian text on the act of dreaming. A new parallel to Indian wisdom, in der "Festschrift für Moriz Winternitz" Leipzig 1933, S. 258-266.

٤ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۳۸ (سال۱۰۳۰میلادی برابر٤۲۱هجری، در غزنه). ۵ـ مرجع سابق، ج۵، ص٤۹ (سال۷۲٤/۷۲۵میلادی برابر۱۰٦ هجری)؛ ـ عوفی (جوامع‌الحکایات)، ص۲۳۷شمارهٔ۱۸٤۵ (عبدالله‌بن‌طاهر درحدود سال۸٤۰میلادی‌برابر۲۲۵/۲۲٦هجری: اطلاعات عمومی). ـ و نیز رجوع کنید به: Massé, Croy. II 298-328 ٦ـ نرشخی (تاریخ بخارا)، ص۹۳ (سال۹۲۵/۹۲٦میلادی برابر۳۱۳هجری: آن حادثه حتی باعث شورش‌مردم گردید). ـ عقدالفرید، ج۳، ص۲٤۵ روزهای نحس و سعد ایرانیان راگرد آورده است.

(۸۳۵ میلادی برابر ۲۲۰ هجری در خراسان) دفع و رفع کنند[1].

همچنین عقیده بر اینکه هر گاه عهد و سوگند با خون، مُهر و امضاء شود تأثیر خاصی خواهد داشت، توانسته بود در آن زمان خود را حفظ کند. به‌طوری که حتی گمان می‌رفت که انسان حق دارد در تقدیس و وجوبِ رعایت قسم و پیمانی که بدین صورت واقع نگشته است شك و تردید[2] نماید. برعکس نیز اگر کسی از قسم خود پشیمان می‌شد سعی می کرد که عدم انجام آن را با اجرای عملی دیگر جبران کند[3]. به طور کلی انجام اعمالی که ایماء و نشانه برای مقاصد نامرئی محسوب می‌شد به‌عنوان بقایای عقاید دینی باستانی تا مدّت مدیدی در عالم اسلام خود را حفظ نمودند؛ اگر چه علل اصلی پیدایش آنها فراموش شده بود و یا اساساً دلیلی برای آن وجود نداشته است. در مورد «ارتباط بین‌علایم و وقایع و انتقال ذهن از «ایماء» به «واقعیت» به معنیِ صحیح شرقی آن»[4] به‌قدری زبان ایمائی در عمق اذهان عمومی رسوخ کرده بود که اعمال و حرکات ایمائی و تلویحی نه تنها بیان صریح اراده را به عهده داشت، بلکه حتّی به‌صورت معمّا نیز اداءِ وظیفه می نمود. به‌همین معنی نیز فرمانروای عراق (سال ۷۲۳/۷۲۲ میلادی برابر ۱۰۴ هجری) هنگام نصب والی خراسان، یعنی مسلم که پسر خواندهٔ حجّاج بود، به مقام حکومت، به او یك دانه «بِه»

۱ـ تاریخ سیستان، ص۱۸۶. ۲ـ طبری، ردیف۲، ص۱۵۰۹ (سال ۷۲۹/۷۲۸ میلادی برابر ۱۱۰ هجری، در ماوراءالنهر). ـ عقدالفرید ج ۳، ص۱۰۳ از انعقاد قرارداد، بالای سر آتش خاموش شده در میدان جنگ، خبر می‌دهد و آن را از عادات پارسیان می‌شمارد، نیز رجوع کنید به: Johanes Petersen : Der Eid bei den Semiten, 1914, S. 194 ff.

۳ـ تاریخ سلجوقیان کرمان (فهرست: ۱۷۵) : ص۱۷ (حدود سال ۱۰۷۶ ؛ ملکشاه).

۴ ـ رجوع کنید به: Jacob Burckhardt : Die Zeit Konstantins des Grossen, Wien o. J. (Phaidon - Verlag), S. 80.

داد زیرا این میوه «در ایران» ایماء و نشانه برای «نیکی» به‌حساب می آمد[۱]؛ همچنین درسال ۷۳۸ میلادی برابر ۲۲۳ هجری، مرد عربی به‌یکی از دهقانان ایرانی‌یك دانه‌سیب ویك دانه گلابی به‌عنوان نشانهٔ تکریم‌وتعظیم هدیه نمود[۲]. بدین‌ترتیب عقایدایرانیان ازاین حیث نیز درعربها تأثیرنموده بود[۳]؛ بخصوص که این امر دریك موردی «فرهنگی» یعنی در یکی از مواردی بود که در زمینهٔ آن تأثر از بیگانه همیشه به آسانی تحقق می‌پذیرد.

نمونهٔ دیگر ازاین اعمال‌ایمائی‌این بود که‌هر گاه تقاضای کمك از کسی داشتند کلید طلای شهر را به او تقدیم می کردند (سال ۷۰۵ میلادی برابر ۸۶ هجری پادشاه چغانیان[۴] و درسال ۷۱۲ میلادی برابر ۹۳ هجری پادشاه خوارزم[۵]، هر دو در مورد قتیبة‌بن‌مسلم، این علامت رمزی را به‌کار بردند).

یکی از علایم ایمائی مورد توجه و رغبت، بخصوص در نزد ترکان، ایماء وتلویح به‌وسیلهٔ اسلحه بود (هرودت نیز از وجود چنین رمز وایمائی در بین‌اسکیتها ـ Skythen، قبایل‌ساکن‌درجنوب‌روسیه درقرن‌ششم‌قبل‌ازمیلاد، م ـ خبر می‌دهد): در سال ۷۰۴ میلادی برابر ۸۵ هجری ترکان برای عربها تیرهای چوبین با مشگ به‌عنوان نشانه و ایمائی از جنگ یا صلح[۶] فرستادند.

۱ـ طبری، ردیف۲،ص۱۴۵۸ (دربارهٔ اینکه «به» در ایران نشانهٔ نیکی بوده است ـ رجوع کنید به‌طبری ردیف۱،ص۱۰۴۹). ـ و نیز رجوع کنید به:
August Fischer : Die Quitte als Vorzeichen bei Persern und Arabern und das Traumbuch..., in der ZDMG 68 (1914), S. 275-325. در بارهٔ جهات لسانی در این زمینه رجوع کنید به‌همین مرجع شمارهٔ ۶۷ (۱۹۱۳)، صفحات ۶۸۱ تا ۶۸۳. ۲ـ طبری ردیف۲، ص۱۶۳۷ به‌بعد. ۳ـ مأمون‌خلیفهٔ عباسی‌خواستهٔ خود را مبنی براعدام‌برادرش امین بدین‌وسیله تعبیر نمود (سال ۸۱۳ میلادی برابر ۱۹۸/۱۹۷ هجری) که پیراهنی بدون یخه از خراسان فرستاد: رجوع کنید به: B. Hall. /äg. Ausg. I 236=ed. de Slane I 650 (فهرست: ۱۱۰) ونیزرجوع کنید به: Krymskyj I 26. ۴ـ طبری ردیف۲، ص۱۱۸۰. ۵ـ مرجع سابق، ص۱۲۳۷. ۶ـ مرجع سابق،ص۱۱۴۹؛ ـ ونیز: Fries 89

و در سال ۸۷۹/۸۷۸ میلادی برابر ۲۶۵ هجری ، یعقوب لیث صفاری ـ شایدهم در تحت تـأثیر ترکان ـ عین همین عمل[1] را انجـام داد . در آن هنگـامی که فرمانروایان ترك نژاد مثل محمود غزنوی به‌کار بردن این ایماءات و علایم را به‌دربار خود راه‌دادند ، نظیر آن نیز درتمام‌ایران ـ حتی نزد آل بویه[2] ـ معمول و پابرجا گردید . بعداً بخصوص در دربار سلجوقیـان زبـان ایمائی و رمزی بسیـار رایج و متداول گشت . همینکه در حدود سال ۱۰۷۵ میلادی برابر ۴۶۸/۴۶۷ هجری‌ملکشاه سلجوقی ازخاقان قراخانی به عنوان تهدید یك گرز سنگین ویك شمشیر بزرگی‌دریافت نمود ، فوراً معنی آن را دریافته و درمقابل «کمانی»برای‌او فرستاد که خاقان نیروی کشیدن[3] آن‌را نداشت . خودسلجوقیان نیز به‌این وسیله که چوبهٔ تیری را به‌عنوان علامت جمع آوری لشکر به‌اطراف می‌فرستادند سپاهیان خود را بسیج و مسلّح می کردند .[4] ـ گذشته از به‌کار بردن اشیاء به‌عنوان علامت و رمز حتی از همان آغاز برای تحقیر نمودن دشمن از ضرب‌المثل‌ها نیزاستفاده می‌نمودند.چنانچه هنگامی که‌پادشاه ختل پسرعموی خود را کشت و مادر شخص مقتول مادر پادشاه را این طور تهدید می کرد که وی دارای هفت پسر بوده، اما مادر پادشاه که همین یك پسر را دارد باید (از تقاص برادران مقتول) دراندیشهٔ خود باشد ، مادر پادشاه در پاسخ او این‌عبارت را به‌کاربرد که « زاد و ولد شیر فقط اندك، ولی زاد و ولد خوك بسیاراست[5].»

۱ـ ابن‌الاثیر ، ج۷ ؛ ص۱۰۷. ۲ـ رجوع کنید به‌عوفی (جوامع‌الحکایات) ، ص۱۶۹ ، شمارهٔ۷۴۰. ۳ـ الحسینی (اخبارالدولة‌السلجوقیه، فهرست:۱۳۱)، ص۴۱ به‌بعد.

۴ـ دربین 'ار'تقیان (خاندان 'ار'تق‌بن‌اکسب فرماندار اورشلیم از سال۴۷۹هجری ، م) نیز این امر متداول بوده است ، رجوع کنید به :

Köprülü, Orta 63 , Anm. 58 (S. 63 f .) , und 'Uräda/Türk. I 282 (um 1020 ;
Seldschuken); Barthold, Vorl. 117 f. (11./12. Jh .) ; Bruno Adler : Pfeil und
Bogen in Kult und Sage, im «Weltkreis» II (1931), S. 101/13 .

۵ـ طبری ، ردیف ۲ ، ص۱۰۴۱ .

اما در این مورد رفته رفته طرز تفکر اسلامی و آیات قرآنی جایگزین عقاید دینی باستانی وضرب‌المثل‌های قدیمی گردید. چنانچه به‌همین‌مناسبت درجواب تهدید محمود غزنوی با ارائهٔ فیلان جنگی خود، خلیفه اشارهٔ ماهرانه و سر‌بسته‌ای به‌سورهٔ صدوپنجم‌قرآن (سورة‌الفیل[1]) نمود[2]. ازآن پس نیز به‌زودی منشیان اسلامی دراین هنر تلویح یعنی در به‌کار بردن رموز واشارات مهارت یافتند. این‌مورد نیز ازمواردی است که افکار باستانی باعقاید اسلامی آمیخته گشته از آن یك امر جدیدی یعنی یك همزیستی ثمربخشی بین عقاید ایرانی و اسلامی به وجود آمد که ایران را از ۱۳۰۰ سال قبل تاکنون شکل و صبغهٔ ویژه‌ای بخشیده است.

۱ـ این سورهٔ قرآن به‌نابود شدن سپاه فیل‌سوار ابرهه، پادشاه جنوب عربستان که قصدتخریب مکه را داشت (حدودسال ۵۷۰؟) اشاره می‌کند. ۲ـ قابوسنامه (فهرست: ۲۷۷) صفحات ۷۵۵ تا ۷۵۸ (حدود سال ۱۰۱۰ میلادی برابر ۴۰۱/۴۰۰ هجری) اشاره می‌کند؛ عوفی (جوامع‌الحکایات)، ص ۱۰۱، شمارهٔ ۹۹۶.

دفن اموات

درمورد به‌خاك سپردن اموات نیز تا مدتی عادات قدیمی درجنب مراسم اسلامی ، هستی خود را حفظ نمود . چنانچه از خراسان (ابیورد) و فارس در سال ۹۸۵ خبرداده می‌شود که ساکنان آنجا ـ «باآنکه شافعی مذهب بودند» ـ اجسادمردگان خویش را کمی پیش‌ازدفن عریان می کردند[۱] : این عمل‌یادبودی از سپردن اموات زردشتی در دخمهٔ خاموشی می‌باشد . امـا در غیـر این مورد همانطوری که در قبرستانهای خوارزم صورت می گرفت[۲] ، دفن اموات بـا کفن معمول بوده است . و حتی صریحاً ذکر شده که هنگام شیوع و با (درسال ۹۰۱ میلادی برابر با ۲۸۸ هجری) درآذربایجان که باعث مرگ عده کثیری گشت،

۱ـ مقدسی (کتاب احسن‌التقاسیم فی‌معرفةالاقالیم) ، ص ۳۲۷ ، ۴۴۱/۴۴۰ . برمن این‌امر معلوم‌نیست که‌آیا کتاب ذیل به‌زمان مورد بحث ما مربوط است یا نه ؛
Konstantin Inostrancev: Ancient Iranian burial customs and buildings, in "The Journal of the K. R. Cama Oriental Inst. "III (1924), S. 1-28.

۲ـ A. Terenožkin: Archeologičeskie razvedki v Chorezme (Archäologische Forschungen in Hvärizm) (in: Sovetskaja archeologija VI, 1939, S. 168-189), S. 187. عکس کفن مزینی از این دوره درکتاب ذیل موجود است ؛
Caston Wiet: Soieries persanes, Kairo 1948, Tafel 15 u. 16 und bei Roman Ghirshman: Études iraniennes II: Un ossuaire en pierre sculptée. Recherches sur les Coutumes funéraires seldjoucides, S. 304 [in "Artibus Asiae" XI/4 (Ascona, Schweiz, 1948), S. 292-310].

مجبور بودند مردگان را بالباسهای خود ویاپیچیده درنمد دفن کنند[۱]. اماخودِ دفن به‌این‌ترتیب صورت می‌گرفت که درجدار قبر لحدی تعبیه نموده جسد را به پشت یا به‌طرف چپ در آن می‌خوابانیدند در حالی که صورت میّت به‌طرف شرق وپشت سر او به‌طرف غرب[۲] (پای او رو به قبله،م) واقع می‌گشت. تشییع جنازه ازطرف بستگان ودوستان به‌این‌ترتیب بود که درخوزستان گروه‌تشییع‌کنندگان در دو طرف تابوت، ولی در فارس مردها در پیشاپیش تابوت و زنها در عقب سر تابوت در حرکت بودند؛ در هر حال با تشییع کنندگان طبل و نی همراه بود[۳]. گاهی نیز اتفاق می‌افتاد که برسرحقِّ اجرای مراسم مذهبی بین بستگان نزاع به‌وجود می‌آمد[٤]. دیلمیان در مراسم عزاداری خود سرهای خود را می‌پوشانیدند و در مراسم عزاداری مُعزّیان (تسلیت گویان) رسمی که سر و صورت خودرا بالباسهای مخصوصی می‌پوشانیدند[۵]، دعوت می‌کردند؛ وبرخلاف سایر نقاط (که عادت بر ختم قرآن در سر قبر جاری بود) عزاداران سه روز تمام در مسجد جمع می‌شدند. از قرار معلوم این تنها عادت دیلمیان نبوده[٦]، بلکه در فارس نیز به‌چنین عادتی بر می‌خوریم[۷]. ــ اما تاچه‌اندازه این خبر که سغدیان هنگام مرگِ شخصیت‌های بزرگ، گوشهای خود را می‌بریدند، قرین صحت و واقعیت است، باید در اینجا از آن صرف نظر شود[۸].

مردمان متدیّن از مدتی قبل از مرگ خویش برای خود مدفن و مقبره

۱ــ طبری، ردیف۳، ص۲۲۰۲؛ ــ ونیز: Elias 119 ۲ــ Tereṇožkin 187، بنا به‌نظر وی قبور بدون لحد به‌مسلمانان متعلق نبوده است (قرون ده تا دوازدهم میلادی برابرباچهار تاششم‌هجری). ۳ــ مقدسی (کتاب احسن التقاسیم)،ص٤٤۰ به‌بعد.ــ ونیز Schwarz III 153

٤ــ ابن‌الاثیر،ج۷ ص۵۹ (سال۸٦۷میلادی برابر۲۵۳هجری؛ در بین طاهریان).

۵ــ مقدسی(کتاب احسن التقاسیم)، ص۳٦۹. ٦ــ ابن‌اسفندیار(تاریخ‌طبرستان)،ص۲۳۳ (منوچهر طبرستانی، حدودسال۱۰۰۰میلادی برابربا۳۹۰هجری). ۷ــ مقدسی (کتاب احسن‌التقاسیم)، ص٤٤۰. ۸ــ عقدالفرید، ج۳، ص۲۵۸.

تهیه می کردند، بدین ترتیب که نه فقط قبر مخصوصی برای خود می‌ساختند[۱]، بلکه در اطراف آن تکیه[۲] و یا مدرسه (شروع این امر در زمان سلجوقیان بوده است)[۳] و یا مسجدی[۴] وقف می‌نمودند که پس از مرگ در آنجا به خاک سپرده شوند، این امر منجر به پیدایش مقابر خانوادگی گردید[۵]. شیعیان حتی در آن زمان، امکنهٔ متبرکه ومقدسه را برای مدفن خود ترجیح می‌دادند (قبل از همه نجف و مشهد درخراسان[۶]) وحتی دشمنان خود را که در جنگ کشته شده بودند ویا از طرف آنان به‌قتل رسیده بودند دراین امکنه دفن می کردند[۷]. (بعضی اوقات هم پیش آمده که مقتولان در جنگ از طرف صاحب‌نشان برای کفن و دفن در امکنهٔ موردنظر خریداری می‌شدند[۸].) به‌منظور دفن اموات در اماکن مشرفه و هم به‌منظور دفن آنها در مقبره‌های موروثی اغلب حمل جنائز

۱ــ نرشخی (تاریخ بخارا)، ص۹۲ (سال۹۱۴میلادی برابر۳۰۲/۳۰۱هجری ؛ احمدبن‌اسماعیل سامانی در بخارا : گورخانهٔ نو) ؛ ــ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۴۹ (سال۹۹۸میلادی برابر۳۸۸ هجری در موردآل‌بویه)، ص۵۲ (سال۹۹۹میلادی برابربا۳۸۹هجری : شیراز).

۲ــ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۶۷ (حدود سال ۹۳۲میلادی مطابق۳۲۰هجری : قره‌تگین).

۳ــ البنداری (سلجوقیان : فهرست : ۱۳۳)، ص۲۲۷ (سلطان سلجوقی،مسعود، ازهمدان سال ۱۱۵۲/۱۱۵۱میلادی برابر۵۴۳هجری) ؛ راوندی (راحة‌الصدور، فهرست : ۱۶۳)،ص۳۰۰ (حدود سال۱۱۶۶میلادی برابربا۵۶۱هجری).

۴ــ سلطان سلجوقی، ارسلانشاه درهمدان سال۱۱۶۶میلادی برابر۵۶۱هجری: راوندی (راحة‌الصدور، فهرست:۱۶۳)،ص۲۹۲.

۵ــ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۱۶۳ (سال۹۵۲/۹۵۱میلادی برابر۳۴۰هجری : درخراسان، دوبار) ج۹، ص۴۹ (سال۹۹۹/۹۹۸ میلادی برابر۳۸۹هجری : در مورد آل‌بویه درشیراز) ؛ ج۹، ص۸۳ (سال۱۰۱۳/۱۰۱۲میلادی‌برابر۴۰۳هجری : درموردآل‌بویه درنجف).ــ نیز رجوع کنید به: Ignaz Goldziher : Die Heiligenverehrung im Islam (in:Muhammedanische Studien II. S. 275-378), S. 356.

۶ــ ابن‌الاثیر، ج۹، ص ۸۳، ۸۵ (در مورد آل‌بویه، امیرکرد) ؛ ــ مستوفی (تاریخ گزیده)، ج۱، ص۴۲۲ و زرکوب (شیرازنامه)، ص۳۲ (سال۹۸۲میلادی برابر۳۷۲/۳۷۱هجری ؛ عضدالدولهٔ دیلمی)؛ در مورد یکی‌ازاشراف دربار مسعود غزنوی (سال۱۰۳۸میلادی برابر ۴۳۰/۴۲۹هجری که می‌خواست در جوار امام رضا(ع) دفن گردد : تاریخ بیهقی (فهرست:۱۶۱)، ص۵۴۹ به‌بعد : شرح و بیان مفصلی‌دربارهٔ طلا و جواهرات وجعبه‌های زرنشان وغیره.

۷ــ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۸۵.

۸ــ راوندی(راحة‌الصدور)،ص۳۸۱ (سال۱۱۹۵میلادی برابر۵۹۱هجری: درموردسلجوقیان).

(که در تابوت سربسته صورت می گرفت[۱]) ضرورت پیدا می کرد[۲]. همچنین حمل جنازه در مواردی اتّفاق می‌افتاد که می‌خواستند شخص متوفی را در محلی که بیش از همهٔ سرزمینهای دیگر محبوب او بوده است، دفن کنند: چنانچه پس از آنکه سبکتکین در راه سفر به غزنه وفات کرد[۳] جنازهٔ او را به آنجا حمل و در آن مکان دفن کردند. برای این منظور چون شیوه و روش مومیا-کردن را نمی‌دانستند، لااقل در فصول گرم سال، مجبور بودند که اسکلت میّت را جدا نموده[۴] تنها آن را به محل منظور، حمل و در آنجا دفن کنند. گاهی نیز نبش قبر در مورد کسانی که در محل لایق شأن خود دفن نشده بودند پیش آمده است[۵]. فرمانروایان زردشتی (اسپهبدان) جنوب دریای خزر، در حدود (سال ۸۰۳ میلادی برابر ۱۸۷ هجری) دفن مسلمانان را درقلمرو حکومت خود ممنوع نموده بودند[۶].

زیارت قبورِ دوستان و بستگان از همان آغاز مرسوم بود[۷]، و بعداً نیز

۱ــ نقل جسد یزدگردسوم نیز درتابوت سربسته‌ای اتفاق افتاده‌است: طبری ردیف۱، ص۲۸۷۴ (سال۶۵۱ میلادی برابر ۳۰/۳۱ هجری)؛ ــ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۱۶۳ (یك سردار خراسانی)؛ــ ابن‌خلکان (فهرست: ۱۱۳)، ج۸، ص۸۵ (سال ۹۹۷ میلادی برابر ۳۸۷ هجری: در مورد سبکتکین). ۲ــ جسد یزدگرد ازخراسان به‌اصطخر نقل گردید: طبری ردیف۱، ص۲۸۷۴ به‌بعد و ۲۸۸۱؛ ــ ابن‌الاثیر، ج۳، ص۴۶.ــ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص۴۰؛ ــ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۱۶۳ (سال۹۵۱/۹۵۲ و ۹۵۵/۹۵۶ برابر ۳۴۰ و ۳۴۴؛ دو سردارخراسانی).ــ راوندی (راحة‌الصدور)، ص۲۹۲ (سال۱۱۶۶ میلادی برابر با ۵۶۱ مسعود، سلطان سلجوقی). ــ ونیز: Krymskyj I 111 (سال۹۳۵ برابر۳۲۳ هجری: درمورد سربازان دیلمی و گیلانی).
۳ــ ابن‌الاثیر، ج۹ صفحات ۴۹ و ۵۲ (سال۹۹۸/۹۹۹ برابر با ۳۸۹ هجری: در مورد آل‌بویه)؛ ــ ابن‌خلکان، درصفحهٔ مذکور در دوپاورقی قبل. ۴ــ نرشخی (تاریخ‌بخارا)، ص۶۰ (حدود سال۷۴۰ میلادی برابر۱۲۲ هجری؛ [تاریخ۷۸۲ غلط است] در مورد یکی ازحکام از بخارا). دربارهٔ این رسم و عادت در ازمنهٔ بعدچیزی نقل‌نشده است. ۵ــ ابن‌الاثیر، ج۹، صفحات ۴۹ و ۵۲ (سال۹۹۸/۹۹۹ برابر۳۸۹ هجری: درمورد آل‌بویه). ــ راوندی (راحة‌الصدور)؛ ص۳۸۳؛ ــ ابن‌الاثیر، ج۱۲، ص۷۳ (درمورد یك سردار خراسانی). ۶ــ ابن اسفندیار (تاریخ‌طبرستان) ص۱۴۰. ۷ــ درسال۷۰۲ میلادی برابر۸۳ هجری؛ والی‌خراسان، یزیدبن المهلب (که مردی عرب بود): طبری ردیف۲، ص۱۱۰۷.

زیارت قبر فرمانروایان پیوسته به‌عنوان یکی ازرسوم باقی مانده است[1]. غالب وجوه خیریه‌برای حفظ‌وحراست قبوروهنگام زیارت مردم جمع‌آوری می‌شده[2] و زائران نیز بدون کفش و کلاه (آیا این قاعدهٔ کلی بوده ؟) به ضریح و قبر نزدیك می گشتند[3]. اما این واقعه که پیروان امام عباسیان ، محمد ، پس از مرگش درخراسان (سال ۷۵٤ میلادی برابر ۱۳۷/۱۳٦ هجری) لباس سیاه بر-تن نموده‌اند[4]، به‌طور قطع یك نشانهٔ عمومی عزاداری نبوده (چنانچه‌به‌ این صورت نیز متداول نیست) بلکه این پیروان‌بدین وسیله ایمان و وابستگی‌خود را به‌عبّاسیان اعلام می‌داشتند ؛ زیرا رنگ سیاه نشانهٔ عبّاسیان بوده است .

۱ــ ابن‌مسکویه (تجارب‌الامم) ، ج۲ ، ص۱۳۷ (سال۹۵۲میلادی برابر ۳۴۱/۳۴۰هجری ؛ رکن‌الدولهٔ دیلمی). ۲ــ طبری، ج۲، ص۱۱۰۷ (سال۷۰۲میلادی برابر۸۳هجری)

۳ــ دربارهٔ رکن‌الدولهٔ دیلمی ، در شیراز چنین‌آمده است : ابن‌مسکویه (تجارب‌الامم) ، ج۲ ، ص۱۳۷. ٤ــ دینوری (اخبارالطوال)،ص۳٤۰(حدود سال۷٤٤میلادی‌برابر۱۲٦/۱۲۷ هجری) .

خوارج

برای آمیزش وپیوند حس ملیت ایرانی با تدیّن به اسلام، این معنی بسیار حائز اهمیت وملاك قاطعی است که حتی در نسل اول بعداز رحلت پیغمبر اسلام (ص) یعنی از زمان خلافت علی (ع) (۶۵۶ - ۶۶۱ میلادی برابر با ۳۵ تا ۴۱ هجری) سه فرقهٔ اسلامی در مقابل یکدیگر قرار وسرنوشت بنای عالم اسلام را در دست گرفتند. با چنین وضعی برای ایرانیان نیز این سؤال پیش آمد که آیا برطبق موازین اسلامی (البته تا حدی که آنان اسلام را شناخته بودند) هیچ یك از این دو جبههٔ مخالف و متخاصم حامل واقعیت و حقیقت اسلام هست یا نه؟ پاسخ این سؤال در مورد دستهٔ افراطی یعنی خوارج که از همان آغاز به صورت یك نهضت جنگی و مبارز پا به عرصهٔ ظهور گذاشته بود منفی بود. یولیوس ولهاوزن (Julius Wellhausen) به وضوح این مطلب را نشان داده است که برخلاف آنچه رودلف ارنست برونو (Rudolf Ernst Bruennow) گمان کرده[1]، پیشقدمان این نهضت، اعراب بدوی نبوده‌اند و چنین نظریه‌ای نیز

۱ ـ Wellhausen, Opp. 9. – Francesco Gabrieli: Sulle origini del movimento kharigita, in den "Rendiconti Acc. Ital., Classe di Scienze Mor. e Stor." Fasc. 6, 7. R. III (1941), S. 110-117; Michelangelo Guidi: Sui Kharigiti, in der "Riv. Stud. Or." XXI (1945), S. 1-14. ونیز رجوع کنید به‌شهرستانی (ملل و نحل، فهرست: ۲۵۰)، ج۱، ص۱۵۴ (برابر با Haarbr. I 128-156).

کمتر با احساساتی که بدویان برای قومیّت خود داشتند و با کوششی که برای پاك نگه‌داشتن خون عربی می کردند، سازگار به‌نظر می‌رسد. بلکه این فرقه بیش از همه به‌دست ساکنان دو شهر بزرگ بصره و کوفه به‌وجود آمد وساخته و پرداخته شد: بدین معنی که از دیرزمانی در این دو شهر عربها، آرامیها، ایرانیها و سایر اقوام با یکدیگر زندگی می کردند و از این‌رو، در زمینهٔ تعیین، ارزشهای مذهبی و مراتب و درجات ناشی از دین، به‌خوبی می‌توانست در اینجا تبلیغاتی در مورد بی‌اثر بودن نژاد و ملّیت مثمر ثمر واقع گردد. و واقعاً نیز در همین نقاط بوده است که ایرانیان به‌این فرقه گرویده‌اند[۱]، و بنابراین بدون علّت هم نبوده که خوارج همیشه پس از شکست مکرر خود در جنوب بین‌النهرین (در سال ۶۵۸ میلادی برابر ۳۸/۳۷ هجری، در نهروان، و در ماه مهٔ سال ۶۸۶ میلادی برابر ۶۶ هجری در سلّی و سلّبری، و پس از قیام سال ۷۴۷/۷۴۶ میلادی برابر ۱۲۹ هجری در موصل) پیوسته به‌سرزمین ایران عقب‌نشینی می کرده‌اند، و در سال ۶۵۸ میلادی برابر ۳۸/۳۷ هجری بخصوص نواحی اهواز (خوزستان) و فارس مطمح نظر آنان گشت و در آنجا متوطن شدند[۲]. پس‌ازمرگ ابن ازرق مؤسس فرقهٔ مخصوصاً افراطی وخطرناك ازرقیّه (در جنگ دولاب واقع در نزدیكِ رودُ دجیل در اواخر ۶۸۴ و اوایل ۶۸۵ میلادی برابر ۶۵ هجری)، تمام جنوب ایران، در جنگهایی که متعاقب آن سالهای متمادی به‌وقوع پیوست، ازطرف خوارج متزلزل گشت. از آن گذشته، گاه‌گاهی نیز نواحی اصفهان و کرمان کاملاً در تحت قدرت آنها درآمده‌است و از آنجا اقدام به‌لشکرکشی به‌نقاط دیگری تا شهر ری نموده‌اند. در اینجا

۱ــ Goldziher, ‘Arab. 138f.

۲ــ Wellhausen, Opp. 9, 24, 28, 30 f.; Müller I330; wiet 103.

قسمتی از ساکنان اهل ری (برضدّ بصره) در موارد مختلف به آنان تمایل نشان دادند و بعداً نیز به کیفر خود رسیدند[۱]. تا اینکه سرانجام در سال ۶۹۸ میلادی برابر ۷۹/۷۸ هجری پس از جنگهای مکرر وطویلی؛ حجّاج ـ امیر عراق وشرق ـ با به‌کاربردن تمام‌نیروی خود توانست برآنان مسلط گردد[۲]. در این شکست، مختلف بودن ملیتهایی که فرقهٔ خوارج را تشکیل داده بودند خیلی مؤثر بوده است: این امر که ایرانیان به موجب برنامهٔ خود در مورد تساوی ملل و ردّ تقدّم سیادت عربها، به‌خوارج پیوسته بودند[۳] باعث تعجب نیست ولی همین امر سر انجام به جدایی بین یك‌یك از آن ملتها منجر گشت، واین واقعه خود نشانهٔ آن بود که در آن زمان چنین برنامه‌ای نتوانست حتی در سایهٔ یك وحدت دینی تضادهای ملی را از بین بردارد و یا ندیده بینگارد. در هر حال در بین این جماعات موالی در اکثریت بوده‌اند (تقریباً ۸۰۰۰ تن) و تزاید و گرایش روز افزون ایرانیان نیز ناچیز نبوده است. از این‌رو شکاف و جدایی مزبور باعث سقوط لشکریان خوارج گردید. بدین صورت که مُهلّب سپهسالار اموی که به جنگ آنان مأموریت یافته بود توانست ابتدا ایرانیان را که عبد ربّ الکبیر را از بین خود به‌خلافت برگزیده بودند برطرف نموده بعداً به امر باقیماندهٔ ازرقیان خوارج که از نژاد عرب بودند بپردازد. این دسته به‌طبرستان رفته و درآنجا بیهوده کوشیده بودند تا مگر فرمانروای آنجا را با خود همراه نموده به‌عقیدهٔ خود درآورند، ولی‌سرانجام در جنگی نزدیك

۱ـ ابن‌الاثیر، ج۴، ص۱۱۲

۲ـ در بارهٔ جزئیات‌این‌جنگ رجوع کنید به: ابن‌الاثیر، ج۴، صفحات۱۱۰تا۱۱۲ و نیز رجوع شود به: Wellhausen, Opp. 35-41; S. M. Yusuf: Al-Muhallab..., in der "Islamic Culture" XVII (1943), S. 1-14; XVIII (1944), S. 131-144; XXIV (1950), S. 197-199.

۳ـ Wellhausen, Opp. 35.

قومس (۶۹۸/۶۹۷ میلادی برابر با ۷۹ هجری) با خلیفهٔ خود از پا درآمدند، و بدین ترتیب این فرقه از خوارج بکلی برای همیشه نابود گشتند[۱].

ولی سایر گروه خوارج به حیات خود ادامه می‌دادند، و گاهی نیز مزاحمت زیادی برای امویان و صدر سلسلهٔ عباسیان فراهم می‌آوردند. تا اینکه پس از شکست قیام بزرگ خود در عراق (سال ۷۴۷/۷۴۶ برابر با ۱۲۹ هجری) نیز از راه حُلوان به اهواز و فارس فرار نمودند؛ و رهبر آنان هم، که یك شهزادهٔ اموی بود، از راه دریا به سند گریخت[۲]، ولی به مرور زمان معلوم شد که جنوب ایران نیز آمادگی برای قبول و رسوخ عقاید خوارج ندارد، و سپاهیان دولت توانستند خوارج را، که مردم اغلب مسلمانان به حساب نمی‌آوردند[۳] تعقیب و نابود گردانند. و اگرچه همین خوارج گاهگاهی همراه با سنّیان برخلاف دشمنان اسلام می‌جنگیدند (مثلاً سال ۷۰۱ میلادی برابر با ۸۲ هجری، برضد ترکان[۴]) و در سال ۷۴۸/۷۴۷ میلادی[۵] برابر با ۱۳۰ هجری نیز همراه با عباسیان بر ضدّ امویان پیکار نمودند، ولی این امر نتوانست موجب نزدیکی عقاید خوارج با سنّیان بگردد.

درعین حال و با تمام اینکه این وقایع برای ملّت ایران اهمیت ناچیزی داشته است، عقاید خوارج تا مدتی خود را دراین سرزمین حفظ نمود. مرکز آنان قسمت سرحدّات شرقی خراسان (در آنجایی که قیام بزرگ خوارج که ازسال ۷۹۲/۷۹۱ تا ۸۲۹/۸۲۸ میلادی برابر ۱۷۵ تا ۲۱۳ هجری به طول انجامید و به دست یکی از موالی از ایرانیان به نام حمزة بن عبدالله شاری آزرك رهبری

۱ـ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۱۰۱ و ۱۰۴ به بعد. ۲ـ رجوع کنید به: Wellhausen, Opp. 40f.

۳ـ طبری ردیف ۲، ص ۱۹۷۷؛ ـ و نیز رجوع کنید به: Wellhausen, Opp. 51.

۴ـ حدود العالم، ص ۱۲۵. ۵ـ ابن الاثیر، ج ۴، ص ۱۸۲.

می‌شد)[۱] ، و قبل از همه در حومه‌های اطراف زرنگ وهرات بود. در این قسمت نیز درقرن دهم میلادی برابر قرن چهارم ازمنازل ومساکن دسته جمعی منحصر به‌خوارج ویا مشترك بادیگران گفتگو می‌شود[۲]. یکی دیگر ازمراکزخوارج سیستان بوده است ، و چون در این منطقه مکرراً لشکر خلیفه که با کافران سرحدّات آن زمان واقع در افغانستان امروز درجنگ بودند، غفلتاً مورد حمله و دستبرد قرار می گرفتند (مثل سال ۷۶۸ هنگام بازگشت از رُخج [واقع در منطقهٔ ژونبیل] به‌طرف بُست[۳]) ، حکومتِ وقت خود را مجبور دید که جداً و مصرّاً برضد آنان اقدام کند . پیکارها در این ناحیه نیز مثل بسیاری از مناطق سرحدی (ماوراءالنهر قفقاز و آسیای صغیر) به دست گروه «متطوّعان» یعنی کسانی که از روی ایمان و با علم واختیار در راه اسلام‌جهاد می کردند، صورت می گرفت . واغلب نیز عناصرِ کمتر مطبوعی ، معروف به«عیّاران»[۴] که در تمام منابع از آنان صحبت می‌شود به‌آنها می‌پیوستند . در تحت نظر صفّاریان نیز

۱ــ مرجع سابق ، ج۵ ، ص۱۴۳ . ــ و نیز رجوع کنید به :
Laura Veccia-Vaglieri : Le vicende del Harigismo in epoca abbaside, in der "Riv. Stud. Or." XXIV (1949), S. 1-44; Laura Veccia-Vaglieri : Sulla denominazione Hawärig, ebd. XXVI (1951), S. 41-46; Bogdan Skzadanek : Dows lanie charydzyckie Hamzy..., in "Przeglad Orientalistyczny" 1960/I (33), S. 25-37.

۲ــ بلاذری (فتوح) ، ص۴۰۲ ؛ ــ حدودالعالم ، ص ۱۰۴ ؛ ــ اصطخری ، ص ۱۶۶ به‌بعد و ۲۶۲ ؛ ــ ابن‌حوقل(کتاب‌المسالك ، فهرست : ۳۳)،ص۳۱۲؛ مُقدسی (کتاب‌احسن‌التقاسیم)، ص۳۰۵ به‌بعد و۳۲۳ ؛ ــ یاقوت (معجم‌البلدان) ، ج۱ ، ص۳۲۲ (کلمهٔ البان) . ــ ولهاوزن (در : Wellhausen, Arab. 310) معتقد است که تعداد خوارج در زمان بنی‌امیه بیشتر از آن بوده است که منابع به‌آن اعتراف دارند . ــ بنا به‌منقول علامت مساجد خوارج آن بوده که در آن منبر وجود نداشته است (مُقدسی ، ص۳۰۶ ، در مورد چندین ده در زرنگ چنین نقل می‌کند) ؛ ولی در مورد مسجد قم (تاریخ قم ، ص۳۷) نیز چنین‌آمده است که در آغاز تا مدتی فاقد منبر بوده است در حالی‌که از خوارج درآنجا هیچ صحبتی نمی‌تواند باشد . ــ نیزرجوع کنید به : Wiet 136 و به‌نقشه‌ای‌که درآخر آن کتاب است .

۳ــ ابن‌الاثیر،ج۵،ص۲۲۴.

۴ــ رجوع کنید به‌فصل «مشاغل و مناصب مختلف» از همین کتاب .

اوضاع درسیستان درمورد خوارج تغییری واقعی نیافت : زیرا این ادّعا که خوارج (که در آن هنگام در بین آنان نیز عدهٔ زیادی از عربها وجود داشتند[۱]) فقط یك مشت راهزن هستند، با واقعیت تطبیق نمی کرد، و بلکه برعکس گروه ودسته‌های خوارج (مثلاً در معاملات) به امانت زیاد معروف بودند واین امر بیشتر دلالت برصداقت ایمان آنان می کرد تا بر آن شایعه[۲]، ولی با این وصف، تضاد مذهبی آنان باسایر دسته‌های مسلمان از قرار معلوم به‌قدری زیاد بوده که وقتی یعقوب بن‌لیث با برادرش بر ضدّ[۳] آنان به‌پیکار برخاست، اهمیّت وتکریم وی درنظر مردم افزایش یافت، واین امر، برای وی جمع آوری سپاهی بزرگ وبر اثر آن پایه‌ریزی قدرتی راممکن ساخت. توجه یعقوب به‌زودی از خوارج منصرف گشت، و همین باعث شد که بسیاری از خوارج (عدّه‌ای یقیناً بدون از دست دادن عقایددینی خود) به‌لشکریان یعقوب بپیوندند، و بدین وسیله سپاه یعقوب رابه‌اندازهٔ معتنابهی بزرگ ونیرومند سازند[۴]. با وجوداین، به‌طورحتم در آن سنوات تعداد معتقدان خوارج تاحدّ زیادی تقلیل یافته است، اما بکلی از بین نرفته‌اند[۵]، بلکه حتی درآغاز قرن دهم میلادی (چهارم هجری) به‌طور رسمی با صفّاریان متّحد گشتند،[۶] و سپس درطی قرون آینده آثار آنان بکلی

۱ـ تاریخ سیستان، ص۱۶۸ (درسال۸۰۹میلادی برابر۱۹۴/۱۹۳هجری). ۲ـ یاقوت (معجم‌البلدان)، ج۵، ص ۳۸ (بنا به‌نقل اصطخری در تحت‌کلمهٔ سیستان). ـ از نظر تاریخ مذاهب، این طرز رفتار خوارج نظیر آن چیزی است که ماکس‌وبر (Max Weber) درمورد فرقـه‌ای در آمریکا ذکر می‌کند: Grundriss der Sozialökonomik III : Wirtschaft und Gesellschaft, 2. Aufl., II (Tübingen 1925), S. 813 f. ۳ـ اصطخری، ص۲۴۶؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۷، ص۶۵. ۴ـ ابن‌خلکان(فهرست: ۱۱۰)، ج۴،ص۳۰۲.ـ و نیز رجوع کنید به: Krymskyj I 51 f. ۵ـ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۲۲ به‌بعد (سال ۹۱۲/۹۱۱میلادی برابر۲۹۹هجری). ـ و نیز رجوع کنید به پاورقی شمارهٔ۲صفحهٔ قبل.

۶ـ رجوع کنید به‌صفحات قبل فصل «اوج قدرت سامانیان».

از سرزمین ایران محو گردید ، به‌طوری که در زمان مغولان دیگر هیچ اثری از آنان در ایران وجود ندارد ؛ درنتیجه ، خوارج نتوانستند به ایرانیّتی که‌در زیرسایهٔ اسلام مجدداً پایه گذاری می‌شد هیچ صبغه وشالودهٔ تازه‌ای به‌بخشند .

شیعیان زیدیه[1]

شیعیان زیدیّه هم نتوانستند در ایران موفقیت دایمی به‌دست آورند: هر چند در واقع موفق شدند (در سال ۸٦٤ میلادی برابر ۲۵۰ هجری) فرمانروایان بومیِ مازندران (طبرستان واقع درجنوب بحرخزر) را از آنجا برانند[2] وخود دولت مستقّلی تأسیس کنند (این دولت در آغاز با تشکیلات زیدیه در یمن که برای به‌دست آوردن حکومت آنجا پیکار می کرد مربوط بود)، ولی اختلافِ بین طرق مختلف، که ابتلای قدیمیِ تمام شیعیان است، ونیز منازعات داخلی[3]

۱ـ فرقه‌های بزرگ شیعیان، تازه پس‌ازسپری شدن قرونی توانستند به‌صورت جمعیتهای بزرگی متشکل گردند. درعین حال سیر پاره‌ای از عقایدآنان موجب این است که، فراخور گنجایش این کتاب، دراینجا دربارهٔ، فرق سه‌گانه‌ای که درقرن هشتم ونهم میلادی (برابر با دوم وسوم هجری) پایه واساسی پدیرفتند به‌طورمستقل وجداگانه، صحبت گردد. دربارهٔ اختلافات مذهبی آنان رجوع کنید به‌ابن‌حزم، ج ۲، ص ۱۱۲ و ج ٤، ص ۹۲ـ۹٤ و۱۷۸ تا۱۸۸ برابر با: Friedländer I 30, 73-80; 40-73; II 10 f., 129-159, 21-129. ؛ ـ و نیز شهرستانی (فهرست: ۲۵۰)، ج ۱، ص ۱۹۵ تا ج۲، ص ۳۳؛ ـ ابومحمدالحسن بن موسی‌النوبختی: کتاب، فرق‌الشیعه، به‌تصحیح وتذییل: Hellmut Ritter, Konstantinopel 1931 (Bibliotheca Islamica IV)، عباس اقبال براساس‌این‌کتاب وسایر کتب، فهرست واطلاعات ثمربخشی به‌دست می‌دهد؛ کتاب خاندان‌نوبختی، صفحات ۲٤٦ تا ۲٦۷؛ ـ عبدالقاهرالبغدادی: الفرق‌بین‌الفرق، به‌تصحیح م. بدر، قاهره، ۱۳۲۸ هجری. درمورد این کتاب وسایر ترجمه‌ها، رجوع کنید به: Brockelmann, GAL I 385 und I 666 f. ؛ ـ ونیز: مفاتیح‌العلوم (فهرست: ۲٦۸)، ص ۳۰ تا۳٤ و. Sadighi 63 f.

۲ـ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۱۷۷.

۳ـ طبری ردیف ۳، ص ۱۹٤۰.

وسرانجام تضادّ بااسپهبدان[1] که باعلم وعمد درپیشرفت مذهب تسنن می کوشیدند، باعث شد که دولت آنـان پس از تحویل و تحوّل زیـاد و پس از آنکه یکی از افراد آن‌خاندان به‌خلیفه پیوست[2] (سال ۹۱۷ میلادی برابر ۳۰۴/۳۰۵هجری) درسال۹۲۸میلادی برابر با ۳۱۶ هجری ، درمقابل‌حملهٔ فرماندارعباسی‌خراسان به زانو درآید. سرنوشت ظاهری این دولت را ما در بخش نظر اجمالی دربارهٔ تاریخ سیاسی بیان کردیم[3].

اما از حیث مذهبی ، تنها ازاین‌رو ، دولت زیدیان حائز اهمیت گشت که ساکنان این نواحی را (از سال ۸۶۱/۸۶۲ میلادی برابر ۲۴۷ هجری) لااقل به‌طورسطحی[4] به‌اسلام - و طبعاً نیز به‌آن‌اسلامی که این دولت بدان معتقدبود- درآورد[5]. وهمچنین درآن مناطقی ازخراسان - مثلاً نیشابور سال ۸۹۶میلادی برابر ۲۸۳ هجری - که گاهی به‌تصرف آنان در می‌آمد فوراً به نام داعیان آنان خطبه خوانده می‌شد[6]. با تمام این احوال عقاید زیدیّه دراین نواحی‌فقط

۱- Rabino. Maz. 4oof. ۲- ابن‌اسفندیار (تاریخ طبرستان) ، ص ۲۰۴ به‌بعد.

۳- رجوع شودبه‌صفحات‌قبل فصل«صفاریان» ، وبه ابن‌الاثیر ، ج ۸، ص ۲۶۷ ؛ ونیز به : Strothmann. Staatsrecht 52 - 56. در بارهٔ فعالیت زیدیان گیلانی رجوع کنید به : Rudolf Strothmann: Die Literatur der Zaiditen II, S. 60 - 63 (im«Islam» II. 1911, S. 49 - 78).

۴- مقدسی (کتـاب احسن‌التقاسیم) صفحات ۳۶۸ تـا ۳۷۰ ؛ - ابن الاثیر، ج ۸ ص ۲۴۱ ؛- کسروی (شهریاران گمنام) ج۱ ، صفحات ۳۱ تا۳۳؛- ونیز رجوع کنید به : Inostrancev, Sas Etjudy 110-135; Krymskyj I 95.

۵- اصطخری ، ص ۲۰۵ ؛ - ابن‌اسفندیار (تـاریخ طبرستان) ، ص ۱۵۸ ؛ - ابن‌الاثیر ، ج ۸ ، ص ۲۷ (سال ۹۱۳/۹۱۴ میلادی برابربا۳۰۱ هجری).

۶- طبری، ردیف۳، ص ۲۱۵۱ ؛ «اللهم اصلح الداعی الی‌الحق» . - حسن‌بن زید نیز مثل اهل سنت قایل به «قدم قرآن» بود: ابن‌اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص۱۷۶ ، واولیاء (فهرست: ۱۹۱) ، ص۶۹؛ - گذشته ازآن درزمینهٔ فقه ازمراجع علمی محسوب می‌شد : ابن‌الاثیر ، ج ۷ ، ص ۱۳۶.

به‌صورت بقایای سرّی وناپیدایی (به نام نُکتوی) برجا ماند[۱]؛ ولی این عقاید نیز مثل عقاید خوارج نتوانست با ماهیت ایرانیّت پیوند و ارتباط همیشگی برقرار سازد.

۱ــ Strothmann, Gnosis 6.

اسماعیلیه[1]

وضع فرقهٔ دوم شیعیان یعنی اسماعیلیان طوری دیگر بود: چه اینکه عقاید آنان لااقل برای مدتی کوتاه، اما اساساً عمیق‌تر از عقاید زیدیه، در قومیّت ایرانی نفوذ کرد. البته با توجه به این امر که در این مورد نیز فقط مناطق معدود و متفرقی بود که اسماعیلیان قسمت عظیمی از ساکنان آن را به پیروی عقاید خود درآورده بودند مثل منطقهٔ کوهستان. ـ نهضت اسماعیلیان از سرزمین‌هایی عربی زبان سرچشمه گرفته در افریقا (۲۰۰ سال متمادی در تحت سیادت فاطمیان در مصر). به اوج قدرت خود رسید، و از آنجا بیشتر به‌علل سیاسی برای سست نمودن بنیان حکومت عباسیان و بعداً نیز سلجوقیان (هر دو سنّی مسلك) به خاور نزدیك وارد گشت.

در عین حال طرح تبلیغی اسماعیلیّه از همان آغاز با علم و عمد ایران را

۱ـ برای کسب اطلاعات عمومی رجوع شود به:
Stanislas Guyard: Fragments relatifs à la doctrine des Ismaélis, in den "notices et extraits des Mss. de la Bibl. Nat.", Paris 1874. — Browne I 391-400, 406-415. — Vladimir Ivanov: Izmailitskie rukopisi v Aziatskom muzee Ross. Akad. Nauk v Petrograde, in den "Izv. Ross. Ak. Nauk" 1917, S. 359-386 (und Sir Ernest Denison Ross im JRAS 1919, S. 429-435). — Wlad. Ivanow: Ismailitica, in den "Memoirs of the Asiatic Soc. of Bengal" VIII (1922), S. 1-76 Wlad. Ivanw. A guide to Ismaili Literature, London 1933 (Prize Publ. Fund XIII).

جزو قلمرو فعالیت خود قرار داده بود، و بدیهی است که دعاوی نظیر ادعای ذیل از نوع اخبار و اقوالی است که به‌منظور اثبات وجود پایه و اساسی برای این مذهب، ساخته و پرداخته شده است[۱]: مثل ادعای اینکه امام ششم، حضرت امام جعفر صادق (ع) نوهٔ خود محمدبن اسماعیل را با مُبلّغی به نام ابوشاکر میمون دیصانی (معروف به‌میمون القدّاح)[۲] به‌طبرستان فرستاد، واز این‌رو پس از رحلت حضرت صادق(ع) ساکنان کوهستان بدین امر معتقد گشتند که‌امامت از امام ششم به فرزند وی اسماعیل که قبل ازپدر وفات کرده بود، انتقال یافته است و برخلاف غالب شیعیان دیگر (دوازده امامیان) به‌امامت فرزند دوم آن حضرت یعنی امام موسی(ع) اعتراف نکردند. همراه با این داستان عبدالله بن میمون پسر مبلّغ نامبرده در حدود سال ۸۲۰ میلادی (برابر با۲۰۴/۲۰۵هجری)

۱ــ برخلاف نظر مؤلف این کتاب:

Michael Jan de Goeje: Mémoires sur les Carmathes du Bahraïn et les Fatimides, Leiden 1886.

وهم برخلاف لویس (Lewis) که از وی متابعت نموده است محقق‌ذیل با دلائلی کافی القداح را شخصیتی‌افسانه‌ای می‌داندکه اسماعیلیه در ازمنهٔ بعد نام وداستانهای او را جعل نموده‌اند:

Wlad. Ivanow: The alleged founder of Ismailism, Bombay 1946 (The Ismaili Soc. Series I). نیز مراجعه‌کنید به: Siddiqi I 562 f

۲ــ بنا به عقیدهٔ Lewis (ص۴۹) همین القداح، پدر عبدالله، مؤسس قدرت فاطمیان بوده است. ــ ولی همین Lewis براساس منابع مخدوش و متزلزلی در این امر کــه‌آیا القداح دیصانی و شیعی‌بوده است یا نه تردید می کند (ص۶۲ و۶۴). از این‌گذشته منابع اهل تسنن (ازآن جمله غزالی) می کوشند که مؤسسان مذهب اسماعیلیه‌را زردشتی، مانوی ویا دیصانی به‌حساب‌آورند. زیرابدون‌تردید اثراتی از این ادیان، در مذهب اسماعیلیه موجود است، رجوع کنید به: Lewis 90 f. در بارهٔ آغــاز این مذهب در بین‌النهرین، سوریه و بین بربرهای شمال افریقا، نیز رجوع‌کنید به فهرست‌ابن‌الندیم، صفحات۱۸۶تا۱۸۸. ــ در ایران‌ازسال۹۲۰میلادی‌برابربا۳۰۷/۳۰۸ هجری تبلیغات اسماعیلیه به‌صورت سازمانی منظم درآمد تا اینکه در سال۱۰۴۰میلادی‌برابر ۴۳۱/۴۳۲ به‌وسیلهٔ سلجوقیان‌سخت منکوب و محدودگشت: در بارهٔ جزئیات‌آن رجوع‌کنیدبه:

S. M. Stern: Tht early Isma'ili Missionaries in N-W Persia and in Khurāsān and Transoxania, in BSOAS XXIII/1 (1960), S. 56-90; S. M. Stern: Heterodox Ismä'ilism at the time of al-Mu'izz, in BSOAS XVII/1 (1955), S. 10-33.

شورشیان اسماعیلی را در اصفهان (وهم در کرخ ، حومهٔ بغداد) تحریك نمود . و به جنبش درآورد ، و یکی از پیروان ایرانی وی نیز ، به‌نام محمدبن حسین دندان از نواحیِ بین کرج و اصفهان ، دومیلیون دینار از ثروت خودرا برای نهضت اسماعیلیه تخصیص داده ، بدین ترتیب به این نهضت یك خصلت ایرانی نیرومندی بخشید ؛ زیرا او اصلاً از « شعوبیه » بوده است[۱]. وی بخصوص در بین« کردان» جبال نفوذ بسیار یافت و سرانجام به گوشه نشینی به‌قم بر گشت‌و در آنجا وفات یافت[۲]. پس از آن عبدالله به‌عنوان «مستودع الامام»[۳] ناگزیر شد که مرکز فعالیت خود را به بصره انتقال بدهد[۴]. براثر آن ، جنبش اسماعیلی اهمیت‌خود را برای‌ایران‌موقتاً ازدست داد. یعنی‌اگر چه پاره‌ای ازشالوده‌های عقاید اسماعیلیّه از افکار قدیمی ایرانی سرچشمه گرفته بود، واگر چه معادل آنها در بعضی از عقاید مربوط به‌ظهور مسیح ، و نیز در مذاهبی که از اختلاط و امتزاج ادیان مختلف به وجود آمده بود و صبغهٔ زردشتی و شکل و شالودهٔ «نویهودی » داشته، دیده می‌شد[۵]، ولی بااین وصف نهضت‌اسماعیلیه در واقع یك جنبش ایرانی نبود . و در نظر ایرانیان ـ خواه‌آنهایی که به‌دین زردشت مانده، وخواه آنان که به مذهب تسنن گرویده بودند ـ مبغوض بود[۶]. و همچنین فرزندان خود (امام) اسماعیل که اغلب در پنهانی در ری و بعداً در نزدیك

۱ـ رجوع کنید به‌فصل «حس ملیت» از همین کتاب.

۲ـ رجوع شود به: Lewis 69.

۳ـ رجوع کنید به: Lewis 46 ; E. Blochet, Messinisme 89; Levy, Account, S. 513, 516, 522; Lewis 71; این نام وعنوان برای کسانی‌بوده که موقتاً به‌نمایندگی‌انتخاب‌می‌شده‌اند، در بارهٔ این امر رجوع شود به: Ivanow, Founder 169-173.

۴ـ فهرست‌ابن‌الندیم، ص۱۸۸. و نیز Lewis, S. 57, 59 f.

۵ـ Lewis 27, 31 (با پاورقی شمارهٔ یك از صفحهٔ ۳۱).

۶ـ Lewis 90 ff. ـ این نظر که در جنبش اسماعیلیه ، رعایا بـا اشراف ده‌نشین ، برضد شهرنشینان همکاری می‌نموده‌اند ، مسلماً بدین‌صورت که Barthold, Krest 57 مدعی است ، درست نیست ؛ نیز رجوع کنید به: Petruševskij, Znat, S. 108 f.

دماوند وسرانجام در خراسان و نقاط سرحدّی قندهار وسند می‌زیستند، موفقیت واقعی به‌دست نیاوردند، بلکه‌فقط در کوهستان، قسمتی از شیعیانِ ساکن آنجا مذهب آنان را پذیرفتند[۱]. درعین حال اسماعیلیان موفق شدند که نصر بن احمد سامانی (۹۱۴ تا ۹۴۲ میلادی برابر با ۳۰۱ تا ۳۳۱ هجری وفات ۹۴۳ برابر ۳۳۲) و وزیر وی را رسماً به‌مذهب اسماعیلیه درآوردند، ولی پسر نصر، نوح اول (۹۴۲ تا ۹۵۴ برابر با ۳۳۱ تا ۳۴۳ هجری) دستور قتل داعیِ آنها را صادر نمود[۲]. وبدین ترتیب امکان اینکه درشرق دولتی اسماعیلی به‌وجود آید بکلی ازبین رفت. مرکز تبلیغات آنان قبلاً (۹۰۷/۹۰۸ برابر ۲۹۵ هجری) به‌خوزستان انتقال یافته وبعداً از طرف بصره سروسامان پذیرفت[۳]، تااینکه توانست از راه سوریه خود را در شمال افریقا مستقر کند.

با چنین وضعی، ایران نزدیك به‌یك قرن از تأثیرات اسماعیلیه درامان ماند؛ فقط قرامطه از طرف بین‌النهرین پناهگاههایی برای خود در خوزستان و خراسان و نزدیك البرز به دست آوردند[۴]. تازه پس از آنکه فاطمیان (از سال ۹۶۹ میلادی برابر ۳۵۸ هجری) در مصر کاملاً پایدار گشتند، و بخصوص از زمان الحاکم، خلیفهٔ فاطمی (۹۹۶ تا ۱۰۲۱ میلادی برابر با ۳۸۶، تا ۴۱۲

۱ــ یاقوت (معجم‌البلدان)، ج۷، ص۱۸۷. ــ و نیز رجوع کنید به: Levy, Account 513-516.

۲ــ فهرست ابن‌الندیم، ص۱۸۸؛ ــ سیاست‌نامه، ص۱۸۷.ــ و نیز رجوع شود به: Levy, Account 523; Barthold, Turk. 242-244. در بارهٔ سازمان تبلیغاتی اسماعیلیان رجوع کنید به: Arnold, Preach. 181 f. ; S. M. Stern in BSOAS XVII / 1 (1955), S. 10-33 und ebd. XXIII / 1 (1960), S. 56-90.

۳ــ رجوع کنید به: Levy, Account 517

۴ــ رجوع شود به: Schwarz 724 , 735 f. , 772, 790, 818, 855 f. ; Le Strange 227 ; EI, II 813 f. بنا به‌خبری که رسیده، حتی یکی از مؤبدان ایرانی به‌علت ارتباطی که با قرمطیان داشته، اعدام گردیده‌است: مسعودی (کتاب‌التنبیه، فهرست: ۸۵)، ص۱۰۵؛ ــ مسعودی (اخبارالزمان، فهرست: ۸۷)، ص۱۴۹.

هجری) دایرهٔ تبلیغات آنان از حدود سوریه[۱] نیز تجاوز نمود وبا علم وعمد به رقابت ومقابله با توسعه وپیشرفت سلجوقیان پرداخت ؛ ایران نیز دوباره یکی ازنواحی فعالیت تبلیغاتی اسماعیلیّه گشت[۲].

دراین بین عقاید اسماعیلیّه ارتباط نزدیکی با افکار عرفانی آسیای نزدیک پیدا نموده بود، وبه پیروی ادیان دیگر مثلاً به دنبالهٔ فرقهٔ «عیسویه»[۳] نویهودیان نظریهٔ غیبت[٤] امام حیّ را مدّعی گشته ازآن دفاع می نمودند ، ودرنبرد بااصحاب سنّت معاصرخود ، درمقابل روش اجتهاد ، طریقهٔ «تعلیم[٥] سرّی مستفاد ازاشارات وعبارات امام» را تبلیغ می کردنـد وبرخلاف عقیدهٔ معتبر درآن زمان ، تفسیر تحت اللفظی وظاهری قران را ردّ وازتفسیروتأویل باطنی[٦] آن پشتیبانی می نمودند

۱ــ پیروان وی یعنی «دروزیان» که خود را «موحدون» نامیده وبه امامت وی معترف بودند از اینجا برخاسته اند .　　۲ــ عتبی (ترجمهٔ تاریخ یمینی ، فهرست : ۱۲٤) در ص۳۹۸ به بعد لشکر کشی محمود غزنوی را برضد مبلغان اسماعیلی توصیف و تشریح می کند.ــ رجوع کنید به:
Marius Canard : L'impérialisme des Fatimides et leur propagande, in den "Annales de l'Inst. des Et. Or. d'Alger, Algier 1947. (SA, 37 S.); Wladimir Ivanow : Some Ismaili strongholds in Persia, in der "Islamic Culture" XII (1938), S. 383-396. — S. M. Stern : Isma'ilī propaganda and Fatimid rule in Sind, in der "Islamic Culture" XXIII (1949), S. 299-307.

۳ــ Lewis 27 . ــ در مورد آغاز پیدایش فاطمیان کتاب ذیل کاملاً برخلاف نظرفوق قضاوت می کند:
W . Ivanow : Ismaili tradition concerning the rise of the Fatimids, Oxford 1942 (Islamic research association Series X).　　٤ــ رجوع کنید به این مقاله :
« Chaiba » in der Jewish Encyclopaedia, hrsg . v . Isidor Singer, Neuyork u. London 1901/06, und bei Simon Dubnow : Weltgeschichte des Jüd. Volkes, 10 Bände, Berlin 1925/29, III 238.　　٥ــ رجوع شود به : Levy, Account 513.

٦ــ در مورد بیان عقاید آنان رجوع کنید به :
Levy, Account 523-528; Rudolf Strothmann :Die Geheimlehre der Batiniten. Nach der Apologie «Dogmatik des Hauses Muhammed» von Muhammad ibn al - Hasan ad-Dailamī (a. d. J. 1307/08) hrsg., Konstantinopel und Leipzig 1939; Strothmann, Gnos. 3, 4, 7. ونیز رجوع شود به سمعانی (کتاب الانساب عکس ازخطی ظهر صفحهٔ ٦۰ .

وآن را عقیدهٔ واقعی اسلام به‌حساب می آوردند ؛ واقعاً نیز بدان معتقد و پابند بودند[1]، درحالی که سنّیان مخاصم ومخالف آنان، ایشان‌را بکلی مردود می‌دانستند ونه تنها آنهارا به‌تأثراز آرای[2] قنوصی‌ها، زردشتی‌ها ومانویان محکوم‌می کردند، بلکه اغلب نیزاین اسماعیلیان را با دسته‌های مذکور اشتباه می‌نمودند[3].

دراینجا نمی‌توان عقاید دینی‌اسماعیلیان را با تمام جزئیاتش‌بیان نمود ، ولی کافی‌است به‌این‌نکته اشاره شود که این نوع تفسیروتأویل سرّی قرآن[4] با ثمرات ناشی‌از آن ، درایران نیزمثل سایر نقاط ، پیروانی به‌دست‌آورد. به‌این معنی که درایران نیزهمیشه حوزه‌هایی موجود بوده‌اند که این‌روش را تکریم وتجلیل[5] می‌نموده ونیز با یکدیگر ارتباط نزدیك داشته‌اند[6] وبنابراین فعالیّت حمیدالدین بن عبدالله الکرمانی (وفات حدود ۱۰۱۷ میلادی برابر ۴۰۸/۴۰۷

۱ــ این امر درمورد ناصرخسرو (وفات۱۰۸۸میلادی برابر۴۸۱هجری) نیزصدق می کند . رجوع کنید به :
Schaeder, Vollk . M . 220 f . , 228 f . und Hans Heinrich Schaeder : Nāsir i Chosrau und die islamische Gnosis, in der ZDMG 78 (1924) , Heft 2, S . LXXVI f . - E . I . , III 939 f. von E . Berthels ; Wladimir Ivanow : Nasir-i Khusraw and Ismailism, Leiden und Bombey 1948(The Ismaili Society, Series B, No. 5), A. E. Berthels : Nasir-i Chosrov i izmailizm, Moskau 1959.

۲ــ مثلاً در مورد محمدبن زکریای رازی طبیب و فیلسوف طبیعی نامدار وبزرگ (وفات در حدود ۹۳۰میلادی برابر۳۱۸هجری). رجوع کنید به :
Schaeder, Vollk. M. 231 E. I., III 1225-1227, von Paul Kraus und S. Pines): mit Anm. 2.

۳ــ Lewis 27.

۴ــ Ignaz Goldziher:Die Richtungen der islamischen Koranauslegung, Leiden 1920, S. 263-309, bes. S. 308.

۵ــ فهرست ابن‌الندیم ، ص۱۸۸ به‌بعد ، در بارهٔ اسماعیلیان درایران۹۴۹/۹۴۸میلادی به‌بعد (برابر۳۳۷هجری به‌بعد) .

۶ــ ابن‌مسکویه (تجارب‌الامم ، ج۲ ، ص ۳۲) ضمن وقایع ۹۴۲/۹۴۱میلادی برابر۳۳۰هجری در بارهٔ منشی حاکم‌آذربایجان چنین نقل می کندکه وی ازآنجا گریخته پیش فرمانروای دیگری رفت و در نزد وی بدین علت تقرب یافت کـه هردو معتقد به‌عقاید باطنیه بودند .

هجری[1]) که از طرف الحاکم، خلیفهٔ فاطمی به‌عنوان «حجّت» و «داعی» مأموریت
عراقین را یافته بود، به‌هیچ‌وجه بی‌ثمر نماند. درحدود سال ۱۰۳۸ میلادی برابر
۴۲۹ هجری برجسته‌ترین داعی آن زمان یعنی المؤیّد فی الدّین، ابو نصر، هبة‌الله
بن ابی ابراهیم موسی بن داود در ۲۹ سالگی حتّی توانست دستور تبعید خود را از
شیراز و دیلم بی‌اثر سازد و از آن مهمتر ابوکالیجار بویهی را نیز به مذهب خود
درآورد. ابوکالیجار در مجالس شبانهٔ داعی مذکور و هم در نماز برای «امام زمان»
شرکت می‌جست، ولی از طرف خلیفه مجبور شد که ارتباط خود را با این «داعی»
قطع کند. بر اثر آن مبلغ نامبرده ناگزیر گشت به‌اهواز و بعداً به‌موصل رهسپار
گردد و از آنجا به‌مصر فاطمی‌مذهب برود، درحالی که در ری و ماوراءالنّهر تمام
اسماعیلیان (همان‌طوری که در زمان سامانیان انجام می‌گرفت) به‌سختی تعقیب گشته
و اغلب به‌قتل می‌رسیدند (۱۰۲۹ میلادی برابر ۴۲۰ هجری یا اینکه ۱۰۴۵/۱۰۴۴
برابر ۴۳۶ هجری[2])، ولی باز در سال ۱۱۰۹ میلادی برابر ۵۰۲ هجری سیستان
دوباره مرکز تبلیغات اسماعیلیّه گشت[3] وحتی قبل از آن یعنی در نیمهٔ دوم قرن
یازدهم (قرن پنجم هجری) حسن صبّاح پیروجدّی وسرسخت عقیده به «تعلیم»
سرّی و الهی مریدان[4] توانست در کوهستان صعب‌الوصول الموت واقع در جنوب

۱ـ Strothmann, Gnosis 33 ـ. در بارهٔ فرستادگان مصری به‌نزد محمود غزنوی رجوع کنید به: گردیزی (زین‌الاخبار)، ص ۷۱. ۲ـ سیاست‌نامه، صفحات ۱۸۳ تا ۱۸۷؛ ـ بلخی (فارسنامه، فهرست: ۲۰۲)، ص ۱۱۷ به‌بعد؛ ـ رجوع کنید به:
Husain F. al-Hamdānī : The history of the Isma'ili Da'wat and its literature during the last phase of the Fātimid Empire, (im JRAS 1932, S. 126-136), S. 130-132; Rudolf Strothmann : Kleinere ismailitische Schriften, S. 127 (in:Islamic Research Association Miscellany, I, I. R. A. Series, Nr. 12 (1948), S. 121_163. - Browne II 160. (در ضمن تعقیب این «ملحدان» کتب آنان نیز سوخته می‌شد).
در بارهٔ اوضاع ازمنهٔ بعد (سلطان مسعود غزنوی ۱۱۳۵ میلادی برابر ۵۳۰/۵۲۹) رجوع کنید به: راوندی (راحة‌الصدور)، ص ۲۲۸. ۳ـ تاریخ سیستان، ص ۳۸۶.
۴ـ Levy, Account 532--534.

بحر خزر[1] جای گیرد، و در آنجا جمعیّت سرّی خواص اسماعیلیّه یعنی حشّاشین را به‌وجود آورد[2] که به زودی به صورت جمعیت قاتلان مزدور[3] در آمدند و سیاست نامه بحقّ آنها را خطرناك[4] تلقّی می کند؛ تأثیر آنان تا زمانی که به‌وسیلهٔ مغولان[5] - ولی نه در دورهٔ مورد بحث ما - منقرض گشتند، باقی بود. عقاید این حشّاشین نه برای ماهیّت ایرانی فصل و یا خاصّهٔ ویژه‌ای محسوب می گردد و نه برای سایر اقوام خاور نزدیك. همچنانچه به‌طور کلی عقاید اسماعیلیان نیز مثل

۱- دربارهٔ ناحیهٔ الموت (نقشه، توصیف و حدود و ثغور آن) رجوع کنید به:
Freya Stark : The valleys of the Assassins and other Persian travels London 1934, S. 199, 197 - 233, 210, 214, 218, 243 - 234-251; Freya Stark : Itinerary, im Royal Geographical Society's Journal I. 1931. - Rağīd ad-Dīn Quatremère 212, Anm, 58 (S. 212-215).

۲- اسماعیلیان از تمام نواحی ایران - هر گاه اوضاع بر آنان سخت می‌شد - به‌نزد وی می گریختند: رجوع کنید به ابن‌الاثیر، ج ۱۰، ص ۲۹۹ (سال ۱۱۰۶/۱۱۰۷ میلادی برابر ۵۰۱ هجری): - راوندی (راحة‌الصدور)، صفحات ۱۵۵ تا ۱۵۸ (در اینجا مطالب جالبی دربارهٔ تجمعات اسماعیلیان بیان گردیده است).

۳- اولین قربانی فداییان اسماعیلی، نظام‌الملك وزیر (پانزدهم اکتبر سال ۱۰۹۲ میلادی برابر با رمضان سال ۴۸۵ میلادی) بود (جوینی، تاریخ جهانگشا، ج ۳، ص ۲۰۴). - حتی در سال ۱۱۳۳، وزیر طغرل، سلطان سلجوقی، به‌او پیشنهاد نمود که برای برانداختن دشمن خود وامیر او، به‌حشاشین مراجعه کند (الحسینی - اخبار الدولة السلجوقیه، فهرست: ۱۳۱ - ص ۷۲)، ولی طغرل پیشنهاد وی را رد نمود و دستور اعدامش را صادر کرد. - درحدود سال ۱۱۵۰ میلادی (برابر ۵۴۴/۵۴۵ هجری) اتسز خوارزمشاه به‌وسیلهٔ یکی ازهمین فداییان، سلطان سنجر سلجوقی را به‌قتل رسانید: دولتشاه، تذکرة‌الشعراء (فهرست: ۲۷۲)، ص ۹۳. - برای کسب اطلاعات عمومی در این مورد رجوع کنید به: جوینی (تاریخ جهانگشا) ج ۳؛ - و نیز رجوع کنید به:
Josef, Freiherr von Hammer - Purgstall : Geschichte der Assassinen, Stuttgart und Tübingen 1818; Laurence Lockhart: Hasani Sabbāh and the Assassins, im «Bulletin of the School of Oriental Studies» V (1930). S. 675-696 .
بدیهی است که باطنیان نیز حتی قبل از روی کار آمدن حشاشین، مخالفان سیاسی خود را باقتل فردی و پنهانی از بین برمی‌داشتند، مثلاً در همدان سال ۱۰۴۸/۱۰۴۹ میلادی برابر ۴۴۰ هجری: ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۱۹۰.

۴- سیاست‌نامه، ص ۱۵۶ به بعد.

۵- رجوع کنید به: Spuler, Die Mongolen in Iran. S. 50. دربارهٔ جزئیات رجوع کنید به جوینی (تاریخ جهانگشا)، ج ۳، صفحات ۲۶۱ تا ۲۷۸ و نیز ص ۱۳۶.

عقاید زیدیان برای ایرانیّت نتوانست ملاك و میزان قرار بگیرد ، چه اینکه ساکنان اسماعیلی کوهستان نیز درسال ۱۲۰۱/۱۲۰۰ میلادی برابر ۵۹۷ هجری به‌وسیلهٔ غوریان با زور نابود شدند ، ویا به‌اجبار تغییر عقیده دادند[۱] .

۱ــ جوینی (تاریخ جهانگشا) ، ج ۲ ، ص ۴۹ .

شیعیان دوازده امامی[1]

دیر زمانی است که تحقیقات تاریخی، این امر را نشان داده است[2] که موطن و منشأ مذهب تشیّع، سرزمینهای عربی بوده است و یکی از نخستین نمایندگان روح این مذهب - بخصوص از حیث ترفیع مقام شخصیت علی (ع) از درجهٔ یك انسان عادی خاکی - مردی به نام عبدالله بن سبا[3] بوده که در زمان حیات خود آن حضرت می‌زیسته و بنا به‌منقول ازدودمان یهودی برخاسته‌است و از این‌رو کسانی[4] هم خواسته‌اند که در آغاز این‌جنبش مذهبی - که دراینجا به‌جزئیات آن نمی‌توان پرداخت - اثراتی از دین یهود مشاهده کنند (؟). در هر حال بدون تردید جنبش تشیّع یعنی آن تشیّعی که بعداً دوازده امامیان از آن به‌وجود آمدند، و می‌توان آن را تشیّع میانه‌رو نامید، هیچ ارتباطی با

۱- دربارهٔ جزئیات رجوع کنید به‌نقشه‌های آخر کتاب‌راجع به‌مراکزمذاهب مختلف. ۲- Kremer, Streifz. 12; Theodor Nöldeke: Zur Ausbreitung des Schiitismus im "Islam" XIII (1923). S. 70-81. این کتاب در رد پاره‌ای از نظرهای Franz Babingers نوشته شده‌است. ۳- نوبختی (کتاب‌الفرق)، ص ۲۰. ۴- رجوع کنید به، Wellhausen, Opp. 91. - Martinus Theodorus Houtsma in der E I, I 31.

عکس العمل روح ایرانیان درمقابل اسلام ندارد[۱]. بلی آنچه مسلّم است این است که عقاید شیعهٔ دوازده امامی (در صفحات آینده، هر کجا کلمهٔ «شیعه» به‌طور مطلق ذکر شد مراد از آن، «شیعهٔ دوازده امامی» است) از همان آغاز سرزمین اسلام ریشه دوانیده[۲] و به زودی با روح ایرانیت پیوند و اتحاد یافته است. این امر نمی‌تواند یك واقعهٔ اتفاقی باشد که ایرانیان با وجود اینکه نه به مذهب افراطی اسماعیلیه (که در اواخر امر، نیز پا از دایرهٔ اسلام بیرون گذاشته بودند) تن دردادند، و نه به روش معتدل زیدیّه (که با مذهب تسنّن قرابت داشت)، و با وجود اینکه سرانجام نیز شانه از زیر بارعقیدهٔ خوارج خالی کردند (اگر چه عقیدهٔ خوارج بخصوص در آن ازمنه‌ای که رعایت تساوی نژادی نمی‌شده است می‌بایستی بدون تردید جلب نظرایرانیان را نموده باشد)، باز از همان قرون اول هجری مذهب شیعه را به عنوان شکل «ایرانی شدهٔ دین اسلام»، به‌صورت مذهب قسمت عمدهٔ مردم ایران، پذیرفته باشند (اگر چه نفوذ کامل آن در تقریباً تمام سرزمین ایران‌در اثرفعالیت صفویّه در آغاز قرن شانزدهم میلادی برابر قرن دهم هجری بوده است).

۱ـ برای بررسی آرای مختلف رجوع کنید به:
Wellhausen, Opp. 90; Goldziher, Rel. 130 und Mez 55.; -Müller I 327 und Reinhart Dozy : Essai sur l' histoire de l'Islamisme, frz. von Chauvin, Leiden 1879,S. 220f. درکتابخانه‌های شرق و غرب، منابع قدیمی شیعی نسبتاً اندك است:
Ivanow, Founder 16.

۲ـ ابن‌الاثیر، ج۵، ص۹۹، نمونه‌ای از تعصب مذهبی‌شیعیان در سال ۷۴۳ میلادی برابر ۱۲۵ هجری (در بلخ) به‌دست می‌دهد. ـ در بارهٔ ارتباط باطنی و معنوی ایرانیت و تشیع نظرها و افکار مهمی درکتاب ذیل (که بخشی از آن نیز براساس‌نوشتهٔ Leopold Weiss است) دیده می‌شود:
Franz Babinger : Der Islam, S. 466-471 (in Carl Clemen : Die Religionen der Erde, 2. Aufl., München 1949, S. 443-480); Nallino, Racc. VI 121.

عقیدهٔ شیعه مبنی بر اینکه امامت[1] به‌طور موروثی بین افراد خاندان پیغمبر (اهل البیت)[2] که حاملین الهام و ولایت الهی هستند می باشد، به‌نظر ایرانیان که به‌نظیر آن یعنی به توارث سلطنتی که رنگ مذهبی یافته بود، عادت کرده بودند، پسندیده آمد و علم شیعیان به‌این امر که درمذهب تشیّع شکل ویژه‌ای از اسلام را یافته‌اند که مخالف آرای طبقهٔ حاکمه وعقیدهٔ رسمی اکثریت بزرگ قوم عربی زبان - اگر چه به‌هیچ وجه برخلاف عقیدهٔ تمام عربها نبود - و بعداً هم مخالف عقاید ترکان به‌حساب می‌آید، به‌شیعه درهمان زمانهای اول این آمادگی ویژه را بخشید که بتواند هستهٔ مرکزی برای قیامهای ملّی بگردد[3]، به‌طوری که‌واقعاً هم ازاین مرکز، طرق مختلفی به‌بیداری افکار ملّی ایرانیان رهبری نمود: یعنی به‌زودی فکر برقراری ارتباطی بین سلسلهٔ امامان و بین آخرین خاندان ساسانیان بدین ترتیب آغاز شد که گفتند امام حسین (ع) با شهبانویی از خاندان یزدگرد سوم ازدواج نموده[4] و از این‌رو دارندگان مقام امامت باید حق رهبری هر دوملت عجم وعرب: «قوم الطرفین» راداشته باشند،

---

۱ - اغانی (چاپ بولاق)، ج۷، صفحات ۸ و ۲٤؛ ج۸، صفحات۲۷ و۳۳ و۳٤ و٤۲. نیز رجوع کنید به:
Israel Friedländer: Die Messiasidee im Islam, in der "Festschrift zum 70 Geburtstage A. Berliners", Frankfurt am Main 1908, S. 116-130.

۲ - دربارهٔ معنی اصلی این «کلمه» رجوع کنید به: Paret, Grenzen. S. 6 f.

۳ - رجوع کنید به‌فصل «حس ملیت» از همین کتاب؛ - و نیز رجوع کنید به: Guidi, Storia 81; Nikitin, Nat. 202; Vloten, Abb. 8 f. مقدسی (کتاب احسن التقاسیم، ص۳۳٦، قرن دهم میلادی برابر چهارم هجری) دربارهٔ ملیون (میهن‌پرستان تندرو) متعصبی که اساساً فاقد مذهب خاصی‌بوده و از حیث افکار بین فرقهٔ شیعه و خرم‌دینان قرارداشتند و در قسمت غربی ایالت نیشابور بودند، اطلاعاتی به‌دست می‌دهد.

٤ - اساس ومرجع این گونه اخبار ظاهراً برخوردی است که بین علی(ع) ودختر یزدگرد، اتفاق افتاده است(سال ٦۵۷/٦۵۸ میلادی برابر با ۳۷هجری؛ طبری ردیف۱، صفحات۳۳٤۹ و۳۳۸۹. - رجوع شود نیز به: Caet. IX 556 f.). به‌طوری‌که نقل شده دختر یزدگرد، در این برخورد، ازدواج با امام حسن(ع) را رد نموده است. - رجوع کنید به: Wiet 101 f.

زیرا ایشان هم از قریش و هم از خاندان پادشاهی ایران می باشند[1]. واقعاً نیز مسئلهٔ شایستگی خانوادگی بزودی ملاك ومیزان پر اهمیّتی گشت به‌طوری که وابستگان اهل بیت به نام اینکه هم از طرف پدر و هم ازطرف مادر ازخاندان مقدسی می‌باشند، رجحـان و تقدّم خود را بر کسـانی که فقط از طرف پدر به آن خاندان مربوط بودند، متذکر گردیده وتأکید می‌نمودند[2]. به‌علاوه معمول گشت که برای سادات مقام‌والایی تخصیص داده شود، ودر درجهٔ اوّل[3] همین‌امر سبب شد که تبلیغات عباسیان موفقیت حاصل نموده، ارتباط آن با علویان مدت درازی به طول انجـامد[4] (اگرچه فرق بین این دو دسته در سال ۷۲۸/۷۲۷ میلادی برابر ۱۰۹ هجری به‌خوبی آشکار گشت)[5] وخراسان نیز محل موفقیت تبلیغات عباسیان بگردد.

بدیهی است که پیروزی «شیعهٔ بنی عباس»[6] باعث سرخوردگی بسیاری‌از ایرانیان گشت، ولی این سردی و بی‌میلی همگانی نبود،زیرا برقراری تساوی بین‌عناصر ایرانی وعربی و بلکه ترجیح ایرانیان بر عربها باعث آشتی نمودن

۱ـ زرکوب (شیرازنامه)، ص۱۴. ـ و نیز: Ahmed Bey Agaeff : Les croyances mazdéennes dans la religion chiîte, in den "Transactions of the Ninth International Congress of Orientalists", Band II, London 1893, S. 509-511. بنـا به نظر Schaeder, Vollk. M. 218 نظیر همین عقیدهٔ شیعیان رادر مورد کسب‌فیض رحمت‌الهی، می‌توان در عقاید مانویان‌یافت. ۲ـ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۲۷: در مورد 'امرای زیدی مذهب مازندران (طبرستان) سال۹۱۳/۹۱۴ میلادی برابر با ۳۰۱ هجری. ۳ـ رجوع‌کنید به فصل «ظهور وپیروزی نهضت عباسیان» این کتاب ـ بنا به‌قول بعضی‌اولین‌نماینده وخبرگزارعباسیان درخراسان یکی‌ازموالی(یقیناً ایرانی) واز شهر بلخ بوده است: ابن‌الاثیر ج۵، ص۵۳. ۴ـ رجوع‌کنید به‌اغانی (چاپ‌بولاق) ج ۱۱، ص ۷۳ به‌بعد. ۵ـ طبری ردیف ۲، ص ۱۵۰۱، از رقـابت طرفین درزمینهٔ تبلیغات سخن‌می‌گوید. ۶ـ ابن‌الاثیر،ج ۵، ص۷۲ (سال۷۳۶میلادی برابر ۱۱۸هجری درخراسان). (درمورد ایشان نیز، مانند شیعیان درازمنهٔ متأخر، تأویل قرآن واحکام دیده می‌شود). دربارهٔ انتقال امامت به‌عباسیان رجوع‌کنید به: Nallino, Racc, VI 123.

عدهٔ زیادی از ایرانیان با حکومت جدید گردید . در عین حال دوش بدوش تنی چند از شخصیت‌های رهبر و مُبلّغ زیدّیه که به ایران گریخته و پناهنده شده بودند[۱]، تبلیغات شیعی نیز به فعالیت خویش ادامه می‌داد[۲]، اگر چه بعضی از تلاشها نیز مثل کوشش عبدالله بن معاویه (از اخلاف جعفر بن ابی‌طالب برادر علی بن ابی‌طالب «ع») در فارس (۷۴۵ - ۷۴۸ میلادی برابر ۱۲۷ تا ۱۳۰ هجری) با نیروی نظامی درهم‌شکسته شد[۳]. مرکز اصلی تبلیغات شیعیان ابتدا در کوفه بود ، و از آنجا به عناصر عربی موجود در قم سرایت نمود[٤] و به زودی ایرانیان اطراف قم نیز به آن عربها پیوستند. مرکز مستقل[۵] دوم برای فعالیت شیعیان که‌ازقرار معلوم به‌مرکز اول بستگی نداشته ، خراسان و ماوراءالنهر[٦]

۱ــ طبری ، ردیف ۲ ، ص ۷۱۳ ؛ ــ مسعودی (مروج) ، ج ٦ ص ۵ (سال ۷٤۰ میلادی برابر با۱۲۲هجری ؛ درمورد یحیی‌بن زید) . رجوع کنید به‌فصل «زیدیه» وفصل«ظهورو پیروزی نهضت عباسیان»دراین کتاب. ۲ــ امام‌صادق (ع) حتی دستورفرمود(سال۷۵۳/۷۵٤میلادی‌برابر با ۱۳٦ هجری) برتربت او کتیبه‌ای که معرف ومبلغ عقیدهٔ مذهبی اوست نقش کنند : Rabino , Maz. , arab. S. 22. ۳ــ طبری ، ردیف۲ ، صفحات ۱۹۷٦تا۱۹۷۸؛ ــ ابن حزم (العضل) ، ج ٤ ، ص ۱۸۰ (دربارهٔ او چنین تصورمی‌شد که وی درکوهستان اصفهان غیبت نموده ودرحیات است) ؛ ابن‌الاثیر (فهرست : ۱۳۵) ، ج ۵ ، ص ۲۸٤ به‌بعد . ــ ونیز Wellhausen, Opp. 98 f. ٤ــ اصطخری ، ص ۲۰۱ (برابر با یاقوت ، معجم‌البلدان، ج ۷ ، ص ۱٦۰) ؛ ــ کشی ، ص ۲۱۳ ، ۳۱٤ و ۳۱۸ ؛ ابن‌حوقل (کتاب‌المسالك، فهرست: ۳۳) ، ص ۳٦۱ ، ۳۷۰ ؛ ــ اغانی (چاپ بولاق) ، ج۱۸، ص۲۹؛ حدودالعالم ، ص ۱۳۳؛ ــ مقدسی (کتاب احسن‌التقاسیم) ، ص۳۹۵ ؛ ــ یعقوبی (بلدان) ، ص ۲۷٤ (سال ۸۹۱ میلادی برابر با ۲۷۷/۲۷۸هجری) . ــ ونیزرجوع کنید به : Barthold, Med. 77; Ivanow, Founder 15; Schwarz VII 853 f. ادعای والترهینتس (Walther Hinz) مبنی براینکه ، شهر قم‌تازه در زمان صفویه به‌صورت یك شهر مقدس‌مذهبی در آمده است صحیح نیست : Walther Hinz : Iranische Reise, Berlin - Lichterfelde 1938, S. 113, ۵ــ رجوع کنید به : Ivanow, Founder. 15 . ــ بیهق(که بعداًسبزوار نامیده شد) در زمان طاهریان‌یکی‌از مراکز مهم‌تبلیغات شیعی‌بوده‌است :Barthold, Med. 82 ٦ــ مقدسی (کتاب احسن‌التقاسیم) ، ص۳۲۳ ؛ یعقوبی ، ج۱ ، ص ۳۷۰ ؛ ــ نرشخی (تاریخ بخارا) ، ص٦۰ به‌بعد (حدود سال۷۸۰میلادی ؛ برابر با۱٦۳/۱٦٤) ؛ ــ طبری ، ردیف۲، صفحات۱۷۷۰تا۱۷۷٤(پسر زید ، امام زیدیه سنوات۷٤۰میلادی برابر۱۲۲هجری به‌بعد) .ــ رجوع کنید نیز به : Wellhausen, Opp. 97 f.

بوده است . این مناطق سرحدّی بخصوص از این جهت دارای اهمیت بوده است که مدعیان حکومت شیعی ، و هم مبلّغان شیعی مذهبی که مورد تعقیب بودند می‌توانستند به آنجا گریخته خود را پنهان سازند و یا برحسب ظاهر به نام «مُرابط» (محافظ حدود و ثغور اسلامی) جلوه دهند . علاوه برمراکز مذکور در طبرستان نیز از همان ازمنهٔ نخستین ، علمای شیعی مذهب[۱] وجود داشته‌اند. با این وجود تلاش شیعیان بدین منظور که ، درپیرو تبلیغات رسمی تسنّن در بین ترکان ، ایشان نیز در ترکان نفوذ کنند ، به طور عمد با شکست روبرو گشت[۲]. و بخصوص خطر توسعه وغلبهٔ جنبش‌های «الحادی» در این نواحی باعث شد که خلفا بر فعالیت دستگاه تبلیغی خود در بین ترکان و نیز بین بلغاران ولگا (Wolga - Bulgaren) (سال ۹۲۳/۹۲۲ برابر ۳۱۰ هجری) بیفزایند[۳].

در خراسان نیز شیعه نتوانست در بین طبقهٔ اشراف ایرانی که هنوز از زمان‌ساسانیان بجای مانده بودند[۴]، راه پیدا کند. اگر چه‌تنی چند ازسامانیان (نصر دوم[۵] و نوح دوم[۶]) عقاید اسماعیلیان و قرمطیان را پذیرفتند ، ولی این

۱ـ ابن‌اسفندیار (تاریخ طبرستان) ، ص۷۹ : یکی از معاصران امام‌رضا(ع) (۷۶۵/۷۷۰تا ۸۱۸میلادی برابر۱۴۸/۱۵۳تا۲۰۳هجری) . ۲ـ حدودالعالم ، ص ۱۱۸ و۳۵۶ . ـ ابن‌فضلان (فهرست : ۳۵) شمارهٔ صفحه XXII ؛ ـ و نیز :
Marquart in den SBPA 1912, S. 494; Barthold, Turk. 200.

۳ـ ابن‌فضلان (فهرست:۳۵) شمارهٔ صفحه، XXIV به‌بعد.ـ ولگا بولگارن (Wolgabulgaren) عبارتند ازآن دسته از ترکانی که در نواحی میانه و سُفلای رودخانهٔ ولگا متوطن بودند ودر آنجا (بین قرون۹تا۱۳ بعداز میلاد برابر قرون۳تا۷ هجری) دولتی نیرومند تشکیل دادند و پایتخت‌آنان بُلگاری بوده است . ۴ـ مراجعه‌کنید به‌فصل «مشاغل و مناصب مختلف» از همین‌کتاب . ۵ـ فهرست ابن‌الندیم ، ص۱۸۸ ؛ ـ سیاست‌نامه ، صفحات۱۸۷تا۱۹۳.

۶ـ رجوع کنیدنیز به : .Krymskyj I 76 f., 85 f ـ باوجود اینکه‌افرادی چنداز سامانیان با شیعیان با مدارا رفتار می‌کردند ، با این‌وصف پس از سال۹۴۳میلادی برابر۳۳۱هجری، به عنوان عکس‌العمل بر ضد رفتار نصر دوم ، شیعیان مورد تعقیب واقع گشتند : همین مرجع ج۱ ، ص۸٦ .

عمل به نتیجهٔ نامطلوبی منجر گشت ، چنانچه براثر آن نصر دوّم از طرف امرای خود از تاج وتخت بر کنار گشت (سال ۹۴۲ میلادی برابر۳۳۱هجری) . در هر حال از همان آغاز بعضی از نواحی جمعاً سر به‌اطاعت شیعه درآورد ، ولی این فرقه نتوانست در جنوب و غرب و نیز در فارس[1] پایهٔ خود را در محیط وسیعی محکم سازد ، ولی باز در عین اینکه طاهریان[2] سنّی مذهب از انتشار آن جلوگیری نمودند ، صفاریان در ضمن اینکه خوارج را در وطن خود سیستان[3] محدود می کردند به‌طور غیر مستقیم‌پایهٔ محکمی برای شیعه در آنجا به‌وجود آوردند[4] .

امر دیگری که لااقل به همین اندازه برای استقرار شیعیان پر اهمیّت بوده‌این‌است که سرزمین‌های‌زیدیّه نشین در جنوب بحرخزر با شیعیان‌دوازده‌امامی نسبتاً با صبر و مدارا رفتار می کردند ــ در حالی که سنّیان به تلخ‌ترین وجهی آنها را تعقیب می‌نمودند[5] ــ بدین‌جهت درقسمت غربی این سرزمین‌یعنی دیلم از همان اوّل عقاید شیعهٔ دوازده امامی رسوخ نمود و در سرزمین مجاور خود آذربایجان ، نیز پیروان زیادی به‌دست آورد (دراینجا در حدود سال ۹۶۰ میلادی برابر ۳۴۹ هجری یکی از اولاد عیسی بن‌المکتفی باللّه ، به‌عنوان رهبر شیعی مذهب پیروانی به‌دست آورد)[6] . آل‌بویه که از دیلم برخاستند ازابتدای

۱ــ مقدسی (کتاب احسن‌التقاسیم) ص۴۴۱ (سال۹۸۵میلادی برابر۳۷۵/۳۷۴هجری) .
۲ــ طبری، ردیف سوم ، ص۱۰۳۷ به‌بعد . ۳ــ رجوع کنید به‌فصل«خوارج»این‌کتاب.
۴ــ یعقوبی ، ج۲ ، ص۶۰۵ (وی‌که مورخی شیعی مذهب است ، صفاریان را به‌علت مخالفتی که باخلافت داشتند ، با اهمیت یاد می‌کند) ؛ــ ترجمهٔ انگلیسی ابن‌خلکان (فهرست : ۱۱۱) ج۴ ، ص۳۰۳ ؛ــ سیاست‌نامه ، ص۱۱۷ ، ــ در این‌باره مراجعه‌کنید نیز به : Mez 56 - 58; Krymskyj I 51.
۵ــ این امر دربارهٔ زیدیان نیز صادق است (سال ۸۶۶میلادی برابر با۲۵۲هجری) : ابن‌اسفندیار (تاریخ طبرستان) ، ص۱۷۷ .
۶ــ ابن‌الاثیر ، ج۸ ، ص۱۷۴ .

امر شیعهٔ دوازده امامی بودند و تا آخر نیز به‌عقیدهٔ‌خود وفادار ماندند ، وحتی
توانستند به‌عنوان حاکم مطلق ، در سرزمین خلافت (۹۴۵ تـا ۱۰۵۵ میلادی
برابر ۳۳۳ تا۴۴۷ هجری) مقاومت ومخالفت سنّیان را درمقابل تبلیغات‌شیعیان
سخت محدود نموده ، در بین‌النهرین و به‌طور قطع نیز در ایران ، اعیـاد و
سوگواری‌های شیعیان مثل عاشورا و عید غدیر[۱] (روز منصوب شدن علی (ع)
به‌خلافت) را به نام روزعزا وعید عمومی رایج سازند[۲]. این امور و هم این‌امر
که قاضی‌القضات دربار آل بویه ، که سخت به‌مذهب شیعه پـابند بودند[۳]، یکی
از نقبای شیعی بود[۴]، درخود آگاهی وامنیت یافتن شیعیان تأثیر بسیاری داشته
است ، زیرا تا آن زمان شیعیان در موارد ضروری وخطر از اقرار به‌عقیدهٔ‌خود
و ابراز آن «تقیّه»[۵] می کردند ، همان‌طوری که مانویان نیز درمورد انجام‌اعمال
مذهبی خود در محیط مسیحیان ، انجام می‌دادند وگاهگاهی هم زردشتیـان در
مقابل مسلمانان رفتار می کردند[۶] (شاید هم‌امر به «تقیّه» در بین شیعیان ازاین
دومنشأ نامبرده گرفته شده باشد ؟) . در عین‌حال همیشه‌شیعیان معتقد وراسخی
وجود داشته‌اند که ایمان خود را با انتخاب لقبی[۷] شیعی برای خویش و یـا با

Frants buhl in der E. I., II 42. ۱ــ دربارهٔ عقیدهٔ شیعیان دراین زمینه رجوع کنید به
۲ــ سال۹۶۳/۹۶۴میلادی برابر با۳۵۲/۳۵۳هجری و سال۹۶۸میلادی برابر ۳۵۷/۳۵۸
هجری : ابن‌الاثیر ، ج۷ ، ص۱۹ ؛ ــ ج۸ ، ص۱۸۴ ، ۲۰۰، ۲۱۱ و۲۱۵ ؛ ــ هلال(فهرست:
۹۸و۱۰۱) ، ص۳۷۰ ؛ ــ و نیز مراجعه کنید به :
Amedroz, Three years 774.; Wiet 137 f.; Ahatanhel Krymskyj: Perskyj teatr. Zvidky vin uzjavs i jak rozvyvavs, Kiev 1925, S. 6 f. (Ukr. Ak. Nauk. Zbirnyk ist. - fil. viddilu Nr. 6). کتاب اخیر دربارهٔ نمایشهای ایرانی و پیدایش و تکامل آنها صحبت
می کند. ۳ــ رجوع شود به : Mez 193 . ۴ــ ابن‌الاثیر ، ج۹ ، ص ۱۴۷ (سال
۱۰۲۹ میلادی برابر با۴۲۰ هجری) ؛ ــ و نیز : Krymskyj I 131 ۵ــ رجوع کنید به:
Goldziher, Takijja; Rudolf Strothmann in der E I, IV 680 f.
۶ــ رجوع کنید به : Tor Andrae : Mohammed, Göttingen 1932, S. 86.
۷ــ رجوع شود به : Wiet 130

نام گذاری فرزندان[1] خود به اسامی شیعیان نشان می‌دادند ؛ گاهی اوقات نیز این امر به سود ایشان و یا به ضرر دیگران به‌کار می‌رفته است . هر وقت هم شیعیان بر سر قدرت می آمدند ، پرچم سفید که علامت حزب آنان (همچنین زیدیّه)[2] بود پیوسته و مکرر در ملأ عام نشان داده می‌شد[3]. شعار رسمی مذهبی آنان عبارت بود از : رضیت بالله ربأ و بالاسلام دیناً و بمحمّد صلی‌الله علیه و آله نبیّاً وبالقرآن کتاباً و بالکعبة قبلةً و بالائمة الاثنی عشر علیهم السلام اماماً .[4]

از سال ۹۴۵ میلادی برابر ۳۳۳ هجری اقرار به‌مذهب شیعه به‌طورعلنی ممکن گشت، واز انتشارعقاید شیعه نیزدیگرجلو گیری به‌عمل‌نمی آمد . این‌امر بخصوص در بنا نمودن زیارتگاه‌های تازه برای شیعیان به‌ظهور پیوست : یعنی شیعیان نه تنها سرداب سامرا محل غیبت[5] امام دوازدهم ، امام زمان را (واقع در سال ۸۷۳ میلادی برابر ۲۶۰هجری به بعد) به عنوان مکان‌متبرك ، زیارت می‌نمودند ، بلکه در ایران نیز مشاهد مُقدسی بنا کردند ؛ بخصوص مرقد امام هشتم ، امام رضا (ع) در شهر مشهد[6] نزدیك طوس که از طرف آل‌بویه‌ساخته و

۱ــ درسال۷۲۸/۷۲۷میلادی برابر ۱۰۹هجری ، در نیشابور مردی از این‌رو به‌نام «غالب» نامیده شدکه در حُب و دوستی اولاد فاطمه(ع) افراط می‌ورزید : ابن‌الاثیر ، ج ۵ ، ص۵۳ : «رجل من نیسابور یُقال‌له غالب لانه‌کان مفرطاً فی‌حب بنی‌فاطمة» .   ۲ــ مثال‌خوبی‌دراین مورد ، در : ابن‌الاثیر ، ج۷ ، ص۱۶۶ (پایان قرن نهم میلادی برابر اواخر قرن سوم واوایل قرن چهارم هجری) .   ۳ــ رجوع شود به : فصل «آداب و رسوم سلاطین وامرا» .

۴ــ رجوع کنید به: Wiet 89 (این‌کلمات روی پارچهٔ کتانی‌بافته شده‌است) .   ۵ــ دولتشاه (تذکرةالشعراء فهرست:۲۷۲)، ص۶۶(راجع به‌سنجر ۱۱۵۰میلادی برابر۵۴۵/۵۴۴هجری). عقیده به‌غیبت امام غایب(ع) در زمان‌آل‌بویه بیشتر نضج گرفته است ، و ازاین‌رو نظر تین‌بی (Toynbee, Gang² 223) که این عقیده را مخلوق تحت تعقیب بودن فرقهٔ شیعه می‌داند مفهوم نیست .   ۶ــ یعنی محل‌شهادت در راه دین و ایمان ، رجوع کنید به : آغانی (چاپ‌قاهره) ج۷ ، ص۲۴۶ .

پرداخته گشت[۱]. برای فرزندان علی وحسین(ع) نیزحتی در سرزمین ایران «عتبات متبرکه» و زیارتگاههایی به‌وجود آوردند[۲]. به‌علاوه شیعیان وصیت می کردند که در جوار «مشاهد مشرّفه» به خاك سپرده شوند، یا برای خود مقبره‌هایی می‌ساختند[۳]؛ ـ در تحت چنین اوضاع و احوالی زیارتگاه‌ها به وجود آمدند. گذشته از آن برای سادات احترام خاصی قایل می‌شدند[٤]، و حتی به‌منظور پذیرایی و تکریم سادات، آنها را از مسافتهای بعیدی دعوت می کردند، و فقط به سادات محل اکتفا نمی‌نمودند[۵] چنانچه در سال ۱۱۸٤ میلادی برابر ۵۸۰/۵۷۹ هجری مثلاً فرمانروای طبرستان تقریباً ۳۰۰۰ تن از سادات را از نواحی دور دست برای پذیرایی[٦] دور خود جمع نمود. بدیهی است که این تعظیم و توقیر دودمان علی و فاطمه (ع) تنهااز خصوصیات عقیدهٔ[۷] شیعیان نبوده است: بلکه در نظر سنّیان نیزچنانچه معروف است مقام ارجمندی داشته‌اند، وعباسیان نیز نمی‌توانستند احترامی را که به واسطهٔ قرابت خویش با پیغمبر (ص) از دیگران انتظار داشتند دربارهٔ خاندان بلافصل پیغمبر(ص) منع کنند. برهمین منوال هم سنیان متعصبی مثل محمود و مسعود غزنوی نقیبی از علویان را در

۱ـ مقدسی (کتاب احسن‌التقاسیم)، ص۳۳۳؛ ـ ابن‌خلکان (فهرست: ۱۱۳) ج٦، ص۵۳؛ ـ ابن‌خلکان (فهرست: ۱۱۰)، ج۱، ص۵۸٤، ـ این خبر که سلطان غوری نیز به‌زیارت این قبر آمده است (اولیاء، فهرست: ۱۹۱)، یقیناً مجعول است. ۲ـ به‌طوری که ادعا می‌شده می‌بایستی در خارج شهرقزوین، در نزدیکی‌محلی به‌نام «سرخس» (البته غیر ازسرخس خراسان) قبر کوچکی‌حاوی سر امام حسین(ع)موجودبوده باشد: مقدسی (کتاب‌احسن‌التقاسیم)، ص۲٦. ۳ـ رجوع شود به «فصل دفن‌اموات» این کتاب. ٤ـ رجوع کنید به: مقدسی (کتاب احسن‌التقاسیم)، ص۳۲۳. ۵ـ رجوع شود به: Mez 24 (سال ۱۰۱٤ میلادی برابر ٤۰٤/٤۰۵ هجری). ٦ـ ابن‌اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص٦۹. ۷ـ رجوع کنید به:

Martin Hartmann : Das Buchwesen in Turkestan und die türkishen Drucke der Sammlung Herrmann (in MSOS VII/2, 1904, S. 69-103), S. 94 ff.

(آنچه در این‌کتاب دربارهٔ ترکستان گفته می‌شود در مورد ایران نیز صدق می‌کند).

دربار خود شاغل مقامی نموده[۱] بودند، و در برابر «عتبات مقدسهٔ» شیعیان نه به‌عنوان مقدسات یك مذهب خاصی، بلکه به‌طور مطلق به عنوان مراکز پر- اهمیت اسلامی سر تعظیم فرود می‌آوردند[۲]، ولی این امور مانع هیچ یك از این دو نفر نمی‌شد که با وجود این برضد تمام فرقه‌های شیعه و بخصوص بر ضد قرمطیان (خواه قرمطی واقعی و خواه منتسب به قرمطی) اقداماتی[۳] به عمل آورند.

همین غزنویان و سلجوقیان بودند که با تعقیب مداوم خود پاره‌ای از موفقیتهای شیعیان را خنثی و بکلی نابودساختند، چنانچه بعداً نیز نفرتی که از حشّاشین داشتند به‌طور کلی باعث شکستی در کار شیعیان گردید. با این‌وصف همین واقعیت که مراکز مذهب شیعه خود را از زیر فشار متمادی و لابلای قرون ممتدی نجات داده و سرانجام توانست نطفه‌ای برای انتشار پیروزمندانهٔ این عقیده در سراسر ایران بگردد، استحکام پیوند شیعیان را با عقاید مذهبی خود نشان می‌دهد. تا اینکه سرانجام دسته‌های انبوهی از ایرانیان، آن‌شکل و تعبیری را از اسلام که مناسب ذوق ایشان بود، در تشیّع یافتند. بدیهی است که مذهب شیعه نه فقط ماهیت ایران و ایرانی را تحت تأثیر خودقرار داد، بلکه خود آن نیز عمیقاً با افکار ایرانی سرشته گشت: عقیده به حقانیّت ائمه و به ولایت موروثی ایشان[٤]، و به تحمل ستمدیدگی و مصیبت زدگی آنان و شاید

۱ـ تاریخ بیهقی، ص۵٦۰ (سال ۱۰۳۸ میلادی برابر ٤۲۹/٤۳۰).

۲ـ ابن‌الاثیر، ج۹، ص۱۳۹ (بنا به‌نقل این منبع، دراین مورد علی(ع) به‌خواب وی آمده، دستوراتی داده‌است).

۳ـ تاریخ بیهقی، ص۱۷۸ به بعد (محمودغزنوی وی‌را فوراً به‌اتهام قرمطی بودن اعدام نمود).

٤ـ Kremer, Streifz., Textbeilage II auf S. 59. - Ignaz Goldziher: Die Heiligenverehrung im Islam (in den "Muhammedanischen Studien" II, S. 275 - 378), S. 323. - James Darmesteter: Le Mahdi depuis les origines de l'Islam jusqu' à nos jours, Paris 1885, S 15; (Ignazio Guidi).

←

هم تقیّه و پاره‌ای از عقاید دیگر خصایـل ایرانی مذهب شیعه هستند که بعداً نیز همراه آن مذهب در ممالك عربی - بخصوص در جنوب بین‌النهرین که در آنجا ایرانیان نفوذ زیادی یافته بودند - و در بین پیروان تشیّع آنجـا رسوخ پیدا نمود. این واقعیت که در جنب تأثیرات ایرانی مذکور نیز در پاره‌ای از امور مذهب زردشت در تمام دین اسلام راه یافته و این امر که درعرفان به‌طور کلی (حتی در خـارج از ایران) پاره‌ای از خصوصیـات ویژهٔ ایرانی متجلّی است و این حقیت که میهن دوستی و خودآگاهی ملّی ایرانی حتی در خارج از محیط شیعه نیز پیروانی پیدا نمود (در بارهٔ این موضوع، جای دیگر گفتگو خواهد شد)[1] منافات با ابراز این نظر تحقیقی ندارد که بگوییم: با تمام این احوال ایرانیّت و اسلام در قـالب مذهب تشیّع پیوندی مخصوص به خویش و آمیزشی برخلاف خواسته‌های موجود یافتند.

← بنا به‌عقیدهٔ لوئی ماسینین (Louis Massignon) عقیده به «مهدی» عقیدهٔ بومی ایرانی است، ولی مؤلف ذیل مسیحیت را درآن مؤثر می‌داند:
Christian Snouck Hurgronje: Verspreide Geschriften, Bonn u. Leipzig 1923, I 152 im Aufsatz "Mahdi"; Lewis 24 f.; Edgar Blochet: La Conquête des états nestoriens de l'Asie Centrale par les Schi'ites et les influences chrétienne et bouddhique dans le dogme islamique, Paris 1926. - Ders.: Le Messianisme dans l'hétérodoxie musulmane, Paris 1903.

۱- نیز رجوع کنید به‌فصل «حس ملیت» از همین کتاب.

زردشتیان[1]

برای بررسی سیر و تطوّر ادیـان غیراسلامی واقع در تحت نفوذ و قلمرو حکومتی اسلامی ، باید قبلاً نسبت ووضع آن ادیان را بادین طبقهٔ حاکم یعنی بادینی که به‌طورمطلق میزان رد وقبول وحلّ وعقد امور بوده‌است ، معلوم‌نمود، زیرا مُدارا بامذهبی‌ویاسر کوب کردن‌جابرانهٔ آن دخالت تامّی درسر نوشت آن مذهب‌دارد. ازاین نظر که‌بنگریم دین‌زردشت یك‌وضع کاملاً روشنی نداشته‌است،

۱ـ شهرستانی (فهرست : ۲۵۰) ، ج۲ ، صفحات ۷۰ـ۸۰ (برابر با ترجمهٔ آن : فهرست : ۲۵۱ ، ج۱ ، صفحات۲۷۲ـ۲۸۵) و نیز مراجعه شود به :

V.F. Büchner in der E I, III 104 - 108; Tritton 97 - 99; Sadighi 65 - 82; Pellat 217 - 219; Sh. H· Hodivala : Studies in Parsi history, Bombay 1920; K. Kamal-ud - Din : Islam and Zoroastrism, Woking 1925.

در بارهٔ زردشت و زردشتیان به‌طورکلی ، رجوع شود به :

Maneckji Nusservanji Dhalla : Zoroastrian Theology, Neuyork 1914; Maneckji Nusservanji Dhalla : History of Zoroastrism, Neuyork 1938; Emile Benveniste: Le témoignage de Théodore bar Könay sur le zoroastrisme, in “Le Monde Oriental” XXVI (1932), S. 170 - 215; Joseph Arthur, Graf Gobineau : Les religions et les philosophies dans l’Asie Centrale, 3. Aufl., Paris 1900, S. 54 - 58; Wiet 130 - 136; K. Smirnov : Persy. Očerk religii Persii, Tiflis 1916.

موضوع کتاب اخیر «دین ایرانی»است ولی این مطلب که‌آیا دین زردشت یا مذهب شیعه منظور است ، برمن معلوم نیست .

زیرا پیغمبر اسلام زردشتیان‌را به‌نام «مجوس»[۱] و آن‌هم‌درموردی نامطبوع وهمراه باوعیددرقرآن‌ذکرفرموده[۲] آنان‌را جزءِ اهل کتاب (که درصورت‌ایفاءِ بعضی‌از شرایط باید به‌موجب اسلام باآنها مدارا شود)[۳] به‌حساب نیاورده‌است، ولی‌از طرف دیگرخودِ وی عملاً درعربستان درمقابل زردشتیان[٤] آن‌سرزمین (که از زمان سیادت ایران برآن سامان، درقسمتهای مختلف آن مرزوبوم زندگی می‌کردند) مدارا وشکیبایی‌نشان می‌داد[۵]. این طرزرفتارنیز ازطرف لشکریان مهاجمِ پیروزِعرب رعایت می‌گشت وحتی کوشش می‌شد برای مدارا بااین دین احادیثی دال برنظیر یك چنین رفتاری ازطرف پیغمبر (ص)، بیاورند[٦] و واقعاً

۱ـ نوشتهٔ ذیل توضیح تازه‌ای دربارهٔ کلمهٔ «مجوس» به‌دست می‌دهد:
Emile Benveniste: Les mages dans l'ancien Iran, paris 1938. (Publ. de la Soc. des études iraniennes 15); و نیز رجوع کنید به:
Hans Heinrich Schaeder in der OLZ 1940, Sp. 376 - 383; Wikander 44 ff.

۲ـ سورةالحج، آیهٔ ۱۷ (یا ۱۸): ان‌الذین‌آمنوا والذین هادو والصابئین والنصاری والمجوس والذین اشرکوا ان‌الله یفصل بینهم یوم‌القیامة ان‌الله علی کل شیءٍ شهید.

۳ـ Ignaz Goldziher in der E I, I 195 f.; Tritton 5 - 17 (قوانینی که در کتاب اخیرذکر شده است، به‌عمر، خلیفهٔ دوم، منتسب می‌باشد).
Tritton: Non-Muslim subjects of the Muslim state, im JRAS 1942, S. 36 - 40, (این نوشته براساس‌کتب فقهی پایه‌گذاری شده‌است).
Tritton, s.v. Nasärä in der E I, III 916 - 919. و نیز رجوع شود به فصل «مسیحیان» از همین‌کتاب.

٤ـ دربارهٔ تأثیرات محتمل دین زردشت برروی قرآن رجوع شود به: Osztern 150 ff.

۵ـ بلاذری (فتوح)، صفحات ۷۱ و ۸۰ به‌بعد (یمن)، ص ۷۹ (بحرین)؛ ـ ابن‌سعد (فهرست: ۱۰٤)، ج ۱، صفحات ۲ و ۱۹. و نیز رجوع شود به:
Wellhausen, Sk. u. Vorarb. IV 103, 118 f.; Erdmann, Feuerh. 44; Caet V 5, 394 - 396.

٦ـ (روایت منقول از طریق امام شافعی (مسند، چاپ ۱۳۰٦ هجری، ص ۱۲۲) مبنی براین‌که پیغمبر (ص) دستور داده‌که باید با زردشتیان‌مثل اهل کتاب رفتارشود، درست‌برهمین روش عملی پیغمبر (ص) انطباق دارد. مواردی‌از آن در مقالهٔ: Büchner, in der E I, III 104 - 108؛ ـ بخصوص رجوع شود به: عوفی (جوامع‌الحکایات)، ص ۲۲۰، شمارهٔ ۱٦۲۰، موردی است که علی (ع) برزردشتیان جزیه‌مقرر نموده است؛ ـ ابویوسف (کتاب الخراج، فهرست: ۲۸۵)، صفحات ۷۳ تا ۷٦؛ ـ صاعد (طبقات‌الامم، فهرست، ۲٦۹)، ص ۵۲. و نیز رجوع شود به:
Wiet 121 f.; Wensinck, Handbook S. 138 rechts; Schwarz VII 858.

هم‌هیچ موردی رانمی‌شناسیم که زردشتیان به‌طورمنظّم و باطرح قبلی مورد تعقیب واقع گشته باشند ، اگرچه تجاوزات محلی نسبت به آنها نیز مثل تعدّی نسبت به سایر ادیان ومذاهب به ندرت اتّفاق نمی‌افتاده است. باتمام این احوال، رفتار مسلمانان با زردشتیان در آغاز امر اهانت‌آمیزتر از رفتار آنان با مسیحیان و یهودیان[۱] بوده‌است؛ از جمله اینکه خونبهای ایشان بنا به‌عقیدهٔ شافعیان فقط یك پانزدهم خونبهای مسلمانان معیّن گشته بود[۲] .

زردشتیان در این موقع می کوشیدند تا ازاین راه وبااثبات این امـر که ایشان نیز صاحب کتاب آسمانی هستند ، خود را باوضع جدید سازش بدهند[۳] . تاآن زمان گاتا وتمام اوستا شاید مثل کتب بعضی ازادیان دیگرشرق فقط دهن

۱ــ رجوع کنید به :

Frants Buhl : Das Leben Mohammeds, deutsch von Hans Heinrich Schaeder, Leipzig 1930, S. 347 mit Anm. 81· Arthur Stanley Tritton : Islam and the Protected religions, II, (im JRAS 1931, S. 311 - 338), S. 331 f.; G.K. Nariman : Islam and Parsis, in der "Islamic Culture" I (1927), S. 632 - 639·

بلاذری (فتوح) ، ص ۸۰ ، از تحریم ذبیحهٔ زردشتیان و زن‌گرفتن از آنان ، به‌دستور پیغمبر اسلام(ص)صحبت می کند . دراین موردنیز رجوع کنید به:کتاب الام از محمدبن‌ادریس‌الشافعی، قاهره۱۳۲۱تا۱۳۲۶هجری . ــ ولی برعکس این اظهارات ، شیعیان در ازمنهٔ بعد دراین امر که طبق مدعا ، فرزندان حسین(ع) از طرف مادر به‌دختر یك پادشاه ایرانی منتهی می‌شوند ، امتیازی مشاهده می کنند ، واین خود دلالت برتغییرآرای عمومی براثرافکار شعوبیه می‌باشد ــ درکتاب ذیل دونامه‌ای‌که بنا به‌نقل و ادعای زردشتیان از طرف خلفای متقدم در بارهٔ حمایت زردشتیان نوشته شده ، انتشار یافته است و به‌ضمیمهٔ آن نظری اجمالی راجع به‌کیفیت رفتار مسالمت‌آمیز مسلمانان بازردشتیان ملاحظه می گردد :

G.K. Nariman als " The Ahad Nameh", Bombay 1925. (The Marker literary series for Persia, Nr. 1.)

۲ــ رجوع شود به :

Eduard Sachau; Muhammedanisches Recht nach schafiitischer Lehre, Berlin 1898, S. 787; Jos· Schacht : The origins of Muhammadan jurisprudence, Oxford 1950, S. 207.

۳ــ ولی در واقع مسلمانان ، به‌این امرکه زردشتیان صاحب کتاب‌آسمانی نیستند ، واقف بودند : طبری ، ردیف ۱ ، ص۱۰۰۵ ، ردیف۲ ، ۱۶۳۶ .

به دهن نقل می‌شده است[۱] وهمین امر دلیل فقدان کتب کهنسالی دربارهٔ عقاید و سنن این دین ، که در آن زمان از کتب مقدّس آن فقط قطعه‌های بسیار اندکی دردست ومورد تقدیس بوده[۲] ، به‌حساب آمده است واطلاق نام زمزمه کنندگان[۳] ، که عربها روی آنان گذاشتند وازقرارمعلوم تا به زبان چینی هم‌سرایت کرده[۴] نیز بدین‌وسیله توجیه گشته‌است ، واین‌طور به‌نظرمی‌رسد که تازه پس از تسلّط عربها اوستا در دسترس عموم‌قرار گرفته و به‌نام کتاب مقدّسی آسمانی به‌مسلمانان ارائه گشته است . مسلمانان نیز این ادّعا را پذیرفتند و نوشته‌های مجوسان بدین عنوان مورد احترام[۵] واقع گشت . از ویرانی آتشکده‌ها[۶] به فرمان دولت و یا اقدامات دیگری برضدّ مقدّسات زردشتی[۷] و یا کتب دینی آنان[۸] خیلی

۱ـ در ازمنهٔ بعد نیز طبعاً به‌همین منوال روایت می‌شده است : مسعودی (مروج) ، ج۲ ، ص ۱۲٦ (سیستان) . ۲ـ رجوع شود به : Henrik Samuel Nyberg : Die Religionen des alten Iran, deutsch von Hans Heinrich Schaeder, Leipzig 1938, S. 1 mit Anm. 4 (Mitteilungen der vorder-asiat. - äg. Ges., Bd. 43); Kremer, Cult. - G. I 59; Wikander passim; Jean de Menasce : Le témoignage de Jayhānī sur le mazdéisme, in "Donum natalicium K.S. Nyberg oblatum", Uppsala 1954, S. 50 - 59.

۳ـ رجوع شود به : Goldziher, Shuub· 170 mit Anm. 3; Wikander 28 ff.

٤ـ رجوع کنید به : Hans Heinrich Schaeder: Iranica, Nr. II : Fu - lin, S. 65. (Abh. d. Ges. d. Wiss. zu Göttingen, Phil. - hist. Kl. III/10).

۵ـ رجوع شود به : François Nau in der "Revue de l'hist. des rel." 1927, S. 149 ff. ; Chiristensen 138; anders Wesendonk 28.

٦ـ مثلاً در پایان قرن هفتم میلادی (برابر با قرن اول هجری) به‌فرمان زیادبن عبید ؛ رجوع شود به : ابن‌خردادبه (کتاب الممالك والمسالك ، فهرست : ۲۸) ، ص٩٦ ؛ ـ جاحظ (کتاب الحیوان ، فهرست : ۲٦۰) ، ج٤ ، ص ۱۵۳ ؛ ـ بلاذری (فتوح) ، ص٤۰٩ ؛ ـ طبری ، ردیف۲ ، ص۱٦ . نیز رجوع شود به : Tritton, Islam, S. 331; Kremer, Cult. - G. II 164 f. ; Sadighi 17.

۷ـ درسال ۸٦۱ متوکل ، خلیفهٔ‌عباسی دستور داد سرو مقدسی راکه می گفتند زردشت غرس کرده، بیفکنند و چوب‌آن را برای بنا ، به‌سامرا حمل کنند ، این امر بامخالفت زردشتیان روبرو شد وقصص منقول چنین حکایت می کنند که قبل از وصول چوبها به‌سامرا خلیفه بدرود حیات گفت : ←

بـه‌ندرت شنیده می‌شود ، بلکه به‌عکس اوستا را از کتب مُسلَّم زردشتیان به‌حساب آوردند و موجود بودن آن را دلیل برعقاید[۱] زردشتی گرفتند . با این وضع عقاید زردشت نیزجزءِ ادیانی درآمد که باآنها می‌بایستی مُدارا شود ، و بدین ترتیب وظیفهٔ سرکوبی آنان دیگر موردی نیافت ، و حتی در سال ۸۴۰ میلادی (برابربا ۲۲۵ هجری) اعضای دون پایهٔ حکومت که درسرزمین سغد ، به زردشتیان تجاوز کـرده بودند ، ازطرف دولت مورد بازخواست و مجـازات واقع شدند[۲] .

بنا براین گرویدن دسته جمعی زردشتیان به اسلام معلول جبـر و فشار مسلمانان نبوده، باید علّت دیگری داشته باشد : علّت تعویض سریع مذهب، در مورد رجال منطقهٔ شمال شرقی‌ایران، که درآن زمان ازلحاظ فرهنگی برسایر مناطق‌آن سرزمین سمتِ رهبری داشت، در درجهٔ اول، کوشش‌آنان برای‌حفظ موقعیت اجتماعی خویش بوده است[۳] . علّت دیگر آن نیز این بود که با درهم‌شکستن شاهنشاهی‌ساسانیان، سازمان روحانیّت[۴] که، به‌طورسلسله مراتب دقیق منظّم شده بود ، درهم ریخت وبه دنبال آن نیزدین زردشت که دین رسمی دولت بود[۵] رو به‌اضمحلال گذاشت ، زیرا مقام صدارت آنان ، « پیشوپای هو‌ذینان »

Le Strange, East. 355; Donaldson 243 f. خلیفهٔ دیگر عباسی ، معتصم نیز دستور تخریب آتشکده‌های فرغانه و اصطخر را صادر نمود : مسعودی (مروج) ، ج۴ ، ص۵۱ و۷۷ .

۸ــ برای‌کسب نظری اجمالی دربارهٔ منابع وکتب پارسیان ــ و نیز حماسه‌های آنان ــ رجوع شود به‌فهرست ابن‌ندیم ، صفحات۳۰۴ــ۳۱۴ ؛ ــ و نیز رجوع شود به :
Browne, Litt. II 275 f., Inostrancev, S. Et. 10 - 15; Falsch : Gafurov 143.

۱ــ رجوع شود به : Goldziher, Shuub. 150.

۲ــ رجوع شود به :
Daniel Chwolson : Die Ssabier und der Ssabismus, St. Petersburg 1856, I 287.

۳ــ رجوع کنید به‌فصل «جریان اسلامی‌شدن» از همین‌کتاب .

۴ــ رجوع شود به :
Christensen 110-117; Wesendonk 258-282.

۵ــ نیزرجوع شود به : Wesendonk 136 - 173 ــ یزدگرد سوم هنگام فرار «آتش‌مقدس» همراه خود داشت : طبری ، ردیف۱ ،ص۲۶۸۲ ؛ ــ ابن‌اثیر ، ج۳ ، ص۱۳ .

(حدود سال ۸۲۰ میلادی برابر ۲۰۵ر۲۰۶ هجری)[۱] که در برابر سازمان اداری عرب اسماً وظیفهٔ ریاست‌را عهده‌دار بود، دیگر هیچ گونه قدرت مرجعیّت مذهبی نداشت و کار عمدهٔ وی به‌جمع‌آوری وجوه محدود گشته بود[۲]. سبب اصلی این ضعف این بود که چون دین زردشت به‌عنوان دین رسمی‌دولت پیوسته ازحمایت اساسی سازمان حکومت ساسانیان برخوردار بود، نتوانسته بود راه و روش استقلال و بی‌نیازی ازپشتیبانی دولت را بیاموزد؛ برعکس کلیسای ملّی مسیحی درشرق که ازدیرباز درنبرد بادولت روم‌شرقی ویا دولت ایران، خودرا به‌صورت یك دستگاه مستقلّ ومرجع نیرومندی درآورده‌بود وتوانست ازآن‌پس نیزچون گذشته پایدار بماند.

چیزی که تحقّق‌یافت این بود که گرویدن دسته‌جمعی وسریع زردشتیان شرق‌ایران لااقلّ باعث شد که دهقانان مقام رهبری اجتماعی خودرا موقتاً‌حفظ کنند، در حالی که سنن باستانی ایران که فقط برحسب ظاهر رنگ اسلامی یافته و گاهگاهی نیز ازطرز تفکّر اسلامی تأثر پیدا نموده بود[۳] در بین آنان پابرجاماند وبعداً درسراسر شاهنامهٔ فردوسی تحریر وتقریر پذیرفت[٤]. قسمت عمدهٔ کتبی که حاوی این سنن‌بود به وسیلهٔ زردشتیان مسلمان‌شده ترجمه گشته وبه‌اطّلاع عربها رسیده بود. دراین زمینه ابن‌مقفّع (متوفی درسال ۷۶۰ میلادی

۱ــ رجوع کنید به: ŠGV 11; Michelangelo Guidi in der E I, III 623-625, s.v. ("Möbedh".

۲ــ رجوع شود به: Michael Syrus/Chabot 519; Dionys von Tell Mahré/Chabot 148; Bar Bebraeus, Eccl. I 372. Mez 30 f.

۳ــ رجوع کنید مثلاً به: Firdōsī/Vullers I 151. v. 404-411. (برخلاف ثعالبی وی از شرب خمر ابا می‌ورزد)؛ ــ و نیزرجوع شود به: Hansen 80.

٤ــ دربارهٔ طرز تفکر مذهبی فردوسی رجوع کنید به‌فصل «وضع ایران از نظر زبان» از همین‌کتاب. ــ دقیقی (سرایندهٔ هزاربیت اول) نیز احساسات مطبوع زردشتی‌را می‌ستوده است: Barthold, Med. 85; Hans Heinrich Schaeder: War Daqīqī Zoroastrier? in der "Festschrift für Georg Jacob", Leipzig 1932, S. 288-303.

برابر ۱۴۳ هجری) مترجم خدای نامه[۱] از زبان پهلوی ، وهم الثعالبی (متوفی در ۱۰۲۱ میلادی برابر ۴۲۹ هجری) ، که عربها دقیقترین اطّلاعات خودرا در بارهٔ اخبارتاریخی ایران ودرنتیحه درمورد منابع فردوسی مدیون وی هستند[۲]، معروفیّت خاصّی پیدا کردند .

با وضع اشرافی و ارباب و رعیّتی آن زمان در خراسان و خوارزم ، نمی‌توانست جای تردید باشد که این عمل اشراف سرمشق آموزنده‌ای برای غالب تابعان وتودهٔ رعایای آنان خواهد شد ، ودرواقع نیز به‌همین دلیل به‌زودی عدّهٔ زیادی ازطبقات مختلف مردم ازدین زردشت بر گشتند ، ولی بدیهی‌است که این دین رسمی دولت ساسانیان باوجود بحرانهایی که درست در آغاز قرن هفتم میلادی دچار آن شده‌بود[۳] ، بازحتّی درهمان قرن‌اوّل تسلّط‌اسلام ساکت ننشست و جنبش متقابلی نشان داد : روحانیّت می کوشید تا با اصلاحات خود احکام

۱ــ رجوع شود به : Christensen 54 f. ؛ــ دربارهٔ اهمیت‌چنین کتابی ونیز در موردعکسهای پادشاهان ایران و تزیین موهای صورت آنان و توصیف آن رجوع شود به : Erdmann, Königskrone رجوع کنید نیز به : مسعودی (تنبیه‌الاشراف ، فهرست : ۸۵) ، ص۱۰۶ (در مورد سالهای۹۱۵/۹۱۶میلادی برابر با۳۰۳هجری) در این مورد نیز Christensen 61 f. . (نظر به‌این‌که واژهٔ «خدای» در فارسی‌بعد از اسلام منحصراً به‌آفریدگار جهان اطلاق می‌شده، فردوسی ناگزیر نام «شاهنامه» بر کتاب‌خود نهاده‌است نه «خدای‌نامه»)

۲ــرجوع‌شود به: V. F. Büchner in der E I, IV 193f. s. v. Säsäniden Sowie Carl Brockelmann ebd. IV 793.

۳ــ رجوع شود به : Christensen 432 f. ; Pigulevskaja, Viz. 234f.; Konstantin Aleksandrovič Inostrancev: Materialy iz arabskich istočnikov dlja kul ' turnoj istorii sasanidskoj Persii, St. Petersburg 1907.

کتاب اخیردربارهٔ موادی است‌که ازمنابع عربی برای تاریخ فرهنگ ساسانیان در ایران به‌دست می‌آید . ــ دربارهٔ پراکندگی و تزلزل درونی دین زردشت و زردشتیان ، لااقل در بین طبقهٔ اهل علم و دانش آنها ، باید عکس‌العملی راکه برزویهٔ طبیب در مقابل دین زردشت از خود نشان می‌دهد ، ملاحظه نمود :

Gerhard Klinge: Die Bedeutung der syrischen Theologen als Vermittler der griechischen Philosophie an den Islam (in der "Zeitschrift für Kirchengeschichte" 3. F., Nr. IX = LVIII, 1939, S. 346-386), S. 349, Anm. 16.

←

تازه‌ای در قالبی متشکّل به دست بدهد، وعقاید اصیل[1] آن دین را به صورتی خالی از زواید وشوائب در آورد، از عقیده به زُروان («دهر»)[2] دست کشید و ایمان به «هورمزد» را به صورتی تاحدّ امکان منزّه تقریر کرد. درنتیجه حتّی شروع اقدامات فشارآمیزی ازطرف اسلام (سال ۶۷۱ میلادی برابر ۵۱ هجری) با مخالفتی ازطرف دهقانان روبرو گشت[3] و در سال ۶۹۳/۶۹۴ میلادی برابر با ۷۵ هجری وحشت این می‌رفت که جنگ داخلی و برادرکشی بین قبایل عرب درآن سرزمین، سرانجام به قدرت وغلبهٔ کفّار (یعنی زردشتیان) منجر گردد[4].

ولی کار به یك انقلاب منظّم و متشکّلی نرسید، بلکه به عکس، تشتّط داخلی زردشتیان ونقص تبلیغات آنان در بین پیروان سایر[5] مذاهب، و سیادت

→ (وی صحت عقاید و ایمان را در اساس مبتنی برانطباق آن با عقل می‌دانسته است)، در این زمینه نیز رجوع شود به: Helmar Ringgren: Studies in Arabian Fatalism, Uppsala und Wiesbaden 1955, S. 44, sowie Theodor Nöldeke: Burzöes Einleitung zu dem Buche Kalila wa Dimna (in den Schriften der Wiss. Ges. zu Strassburg, 12. Heft (1912), S. 16-21; Paul Kraus: Zu Ibn Muqaffa, S. 14 f. (in der "Rivista degli studi Orientali" XIV, Rom 1934, S. 1-20); Francesco Gabrieli: L'opera di Ibn al-Muqaffa, in der "Rivista degli studi Orientali" XIII (1931/2), S. 197-247; Edward Denison Ross: Ibn Muqaffa and the Burzoë legend, im JRAS 1926, H. 3. بدیهی است که رستم در نظر فردوسی، سراپا محکوم عقیده به‌سرنوشت بوده است: Firdosi/Vullers I 334, v. 293 f., vgl. Hansen 137, 264.

۱ـ رجوع شود به: Christensen 432. ــ در بارهٔ جزئیات عقاید زردشت در آن زمان رجوع کنید به‌فارسنامهٔ ابن‌بلخی. ۲ـ رجوع شود به: Hans Heinrich Schaeder: Der iranische Zeitgott und sein Mythos, in der ZDMG VC (1941), S. 268-299; Wesendonk 259-273. ۳ـ تاریخ سیستان، ص۹۳ ۴ـ ابن‌الاثیر، ج۴، ص۱۴۲. ــ به‌عقیدهٔ Fuchs (فهرست منابع: ۲۳۸، ص۴۵۱) سغدیان هنوز تا اوایل قرن هشتم میلادی (دوم هجری) به‌دین زردشت بوده‌اند. به‌بعد.

۵ـ این معنی را اظهار جاحظ (کتاب حیوان، فهرست: ۲۶۰، ج۵، ص۹۹) مبنی براین که‌هیچ کجا کسی از پیروان سایرادیان به‌دین زردشت نگرویده است، نشان می‌دهد، ولی بدیهی است که واقع امر، به این شدتی که جاحظ مدعی است نبوده؛ در این مورد کافی است که مثلاً وضع ارامنه در نظر گرفته شود. در بارهٔ تأثیرات دین زردشت برروی ترکان وآداب و عادات آنان در قرون وسطی رجوع شود به‌کتاب اغانی، ج۹، ص۲۱ و نیز: Barthold, Vorl. 43 f.

مطلق اسلام به عنوان دین رسمی دولت، همه باعث شد که عدّه‌ای از معتقدین واقعی دین زردشت که از گرویدن به اسلام امتناع می‌ورزیدند، به مهاجرت از وطن خویش ناگزیر گشتند. این مهاجرت ابتدا ازشهر اُبلّه نزدیك مصب دجله[۱] اتّفاق افتاد و آثار آن نیز در کرمان (سال ۶۵۰ میلادی برابر ۳۰/۲۹ هجری) محسوس شد[۲] تا سرانجام در سال ۷۱۷ میلادی (برابر با ۹۹/۹۸ هجری) به توطّن ایرانیان در هندوستان مخصوصاً در کجرات منتهی گشت و به‌موجب آن، نهال تودهٔ انبوه ایرانیان امروز در هندوستان گذاشته شد. نظیر همین مهاجرت دسته جمعی را نیز بین سغدیان و درسال ۷۵۲ میلادی (برابر ۱۳۵/۱۳۴ هجری) در بین‌ارامنه[۳] می‌بینیم: این‌مهاجرتها دلیل‌بارزی بر چگونگی برخورد و سلوك مذهبی طبقات خاصی از اهالی مختلف می‌باشد.

بدین‌ترتیب پس از گذشت یك قرن، در این ایالت ایران که ازلحاظ

۱ـ رجوع شود به:

D. Menant: Les Parsis· Histoire des communautés zoroastriennes de l'Inde, Paris 1898 (Annales du Musée Guimet VII) (nach der Qissä-ji Sangan des Parsi-Priesters Bahman Kaiqobad Sangana, um 1600). - Dosabhai Framji Karaka: History of the Parsees, incl. their manners, customs, religion and present position, 2 Bde., London 1884.

۲ـ یاقوت (معجم‌البلدان، چاپ لایپزیك، فهرست: ۴۹)، ج ۳، ص ۳۱.

Constantin Inostrancev: The emigration of the Parsis to India and the Musulman world of the 8th cnet., in "The Journal of the K.R. Cama Oriental Institute" I (1924), S. 33-70; Constantin Inostrancev: Baläduri and Hamza Isfahänï on the migration of the Parsees, im JRAS 1938, 1, S. 84-87

(مؤلف این‌کتاب اخیر هدف مهاجرت آنان را «سندان» احتمال می‌دهد، در حالی‌که مشهور «سوذان» است)

Inostrancev, Sas. Et. 6; D. F. Karaka: History of the Parsis, London 1884, S. 22f.; G.K· Nariman: Was it religious persecution which compelled the Parsis to migrate from Persia into India? in der "Islamic Culture" VII (1933), S. 277-280.

۳ـ دربارهٔ سغدیان رجوع کنید به فصل «طلوع و پیروزی نهضت عباسیان» از همین‌کتاب و در مورد ارامنه رجوع کنید به: Stefan As 162

فرهنگی تا زمان طویلی سمت رهبری داشت از پیروان دین زردشت (که در اینجا با دین بودا نیز می‌بایستی مبارزه[1] می‌کردند) فقط عدهٔ قلیلی باقی ماندند؛[2] اگرچه اخبار واصله، از بقای آتشکده‌ها[3] تا مدّت درازتری حکایت می‌کند: مثلاً آخرین مرتبه در نیشابور، و کوهستان ریوند نزدیك طوس[4]، وحوالی بخارا[5] (سال ۷۱۰ میلادی برابر ۹۱ هجری)، و سمرقند ـ هنگام تصرف آن شهر[6] در سال ۷۱۲ میلادی (برابر ۹۳ هجری) ـ و بعلاوه در زنجان[7]. همچنین اعیاد مذهبی قدیم بخصوص عید نوروز[8] و مهرگان[9] در آن زمان فقط[10] از جنبهٔ

۱ـ رجوع شود به‌فصل «دین بودا» از همین کتاب. ۲ـ مقدسی (احسن التقاسیم، فهرست: ۳۴)، ص۳۲۳ (وی از وجودفرق مختلف زردشتیان در خراسان، درقرن دهم میلادی (برابر باچهارم هجری) صحبت می‌کند؛ ولی ظاهراً این گفته، اظهار نظر یکی ازمنابع قدیمی است که وی اینجانقل می‌کند)؛ ـ حدودالعالم، ص۱۰۵ (سال۹۸۲میلادی برابر۳۷۲/۳۷۱هجری در حوالی مرو). ۳ـ شهرستانی (ملل و نحل، فهرست: ۲۵۰)، ج۲، ص۹۲ به‌بعد (برابر با ترجمهٔ آن، فهرست۲۵۱،ج۱، ص۲۹۸ به‌بعد). این معابدگاهی به‌نام بتخانه یاد می‌شوند (که انسان را به‌یاد معابد بودایی می‌اندازد)؛ و از این‌رو، فهم و توضیح و توجیه اظهارات مورخان و جغرافی‌دانان گاهی با اشکال مواجه می‌گردد:
Barthold, Mesta; Hellmut Ritter im "Islam" XVIII (1929), S. 311; A. Pagliaro: History of the Sacred fires, in den "Or. Studies in honour of C.E. Pavry", Oxford 1933, S. 383. دراین امرکه آیا مقبرهٔ سرداب مانندی که‌در حفریات خوارزم به‌دست آمده است با آیین زردشتی ارتباط دارد یا نه، تردید است؛ Field-Prostov 144. (نظیر همین‌آداب دفن حتی در قرن نوزدهم میلادی ـ سیزدهم هجری ـ دربین قوم «آس»، که از بقایای‌قوم«الان»وساکن کوهستانهای‌میانه‌قفقازند، دیده‌می‌شود.) ۴ـ حدودالعالم،ص۳۲۶؛ ونیز: Hoffman, Ausz. 290 F. ۵ـ طبری، ردیف۲، ص ۱۲۳۰. در جنب آن خانه‌ای وجود داشته‌که درآن طاووس‌های مقدس(؟) نگهداری می‌شده‌اند. ۶ـ طبری، ردیف۲، ص۱۲۴۶. ـ VDI 1951/3 S. 132. ۷ـ یعقوبی (بلدان، فهرست:۲۹)، ص۲۷۱؛ ـ مسعودی (مروج)، ج۴، ص۸۶. ۸ـ مسعودی (تنبیه‌الاشراف، فهرست: ۸۵)، ص۲۱۵. ۹ـ هدایای مهرگان درسال ۶۵۳/۶۵۲ میلادی (برابر ۳۲ هجری) عبارت بود از ظروف طلا و نقره، پول، لباس و سایر لوازم مایحتاج: طبری، ردیف ۱، ص۲۹۰۳ به‌بعد، ونیز طبری ردیف۲،ص۱۶۳۵؛ ـ بلخی (فارسنامه،فهرست:۲۰۲)،ص۷۳۸.
۱۰ـ رجوع شود به Barthold, Epos. 143. ؛ مراسم اهالی بخارا درقرن دهم میلادی (چهارم هجری).

آداب و رسوم ملّی رعـایت می‌شده ، اهمیّت مذهبی[1] خود را از دست داده بود . حتّی برعکس در سال ۹۳۵ میلادی (برابر ۳۲۳ هجری) در حوالی اصفهان تولّد پیغمبر اسلام(ص) را بر شیوهٔ زردشتیان[2] با آتش افروزی جشن گرفتند ؛ و نیز غلبهٔ اسلام‌را بدین بیان و توجیه با زردشت بستگی می‌دادند که‌می گفتند درشب تولّد پیغمبر (ص) دریاچهٔ ساوه که در آن نطفهٔ زردشت نگاهداری می‌شده تـا روزی از آن منجی بشر (سوشیانت) به‌ظهور پیوندد[3]، خشک شده است .

نکتهٔ قابل‌ملاحظه‌در اینجا این است که تمام سرزمین‌ایران به‌یک‌اندازه دچار انحطاط نشده بود ، همان طوری که اساساً نیز درهمه‌جا سیرحیات مذهبی اقوام بزرگ برحسب اوضاع و نواحی گوناگون به‌صورت‌هـای مختلفی تحقّق می‌یابد : اگر اوضاع عمومی مذهب در خراسان ، اسلام آوردن رجال آن مرز وبوم‌را آسان‌نموده‌بود، علّت عقب‌زدگی دین‌زردشت وزردشتیان[4] دربین‌النهرین[5] بیشتر رقابت مسیحیان آنجا (در درجهٔ اوّل درمورد آرامیان وساکنان آرامی- شدهٔ آن سرزمین) و نزدیکی بـا دربـار عباسی ، که به‌اسلام واقعی و صحیح[6] اهمیّت زیادی می‌دادند ، ونیز مهاجرت ایرانیان در قرن هفتم میلادی[7] (برابر

۱ــ وگرنه قطعاً در دربار سلطانی ، مثل محمود غزنوی ، این آداب برگزار نمی‌شد : دیوان حکیم فرخی سیستانی ، تهران ۱۹۳۳(۱۳۱۱ هجری) ، ص۳۹۰ به‌بعد و نیز : Köprülü Kay 422 mit Anm. 1; Wellhausen, Arab. 308.

۲ــ درمورد توصیف‌یک جشن محلی در این ردیف و مناسب با آداب مذکور رجوع شود به : ابن‌اثیر ، ج۸ ص۹۴ به‌بعد .

۳ــ برای اطلاعات‌بیشتری رجوع شود به : Hans Heinrich Schaeder in der E I, IV 197 .

۴ــ هنگام غلبهٔ‌اسلام ، زردشتیان اکثریت اهالی‌این سرزمین راتشکیل می‌دادند، Bauer, Gazzālī, S. 104.

۵ــ مقدسی (کتاب احسن‌التقاسیم (فهرست: ۳۴)، ص۱۲۶

۶ــ درسال ۸۷۳ میلادی(برابر ۱٦٦ هجری) بشاربن بُرد ، شاعر نابینا ، به‌علت تجلیل‌وتمجیدی که از دین زردشت نموده بود ، اعدام گردید : Kremer, Cult, - G. II 410; Brockelmann, Gesch. 103.

۷ــ رجوع شود به‌صفحات قبل از همین فصل .

قرن اول هجری) به موجب علل سیاسی ، بوده است[۱]. بدیهی است که در اینجا اعضای دیوان « تازمان خلیفهٔ اموی هشام بن‌عبدالملك (سالهای ۷۲۴ - ۷۴۳ میلادی برابر ۱۰۶ تا ۱۲۵ هجری) غالباً هنوز به‌این دین پابند بودند[۲]، وتازه در سال ۷۴۲ میلادی (برابر ۱۲۴ هجری) این دین (اسماً) در دیوان متروك شد.[۳] در دورهٔ عبّاسیان نیز هنوز تمایل به کیش زردشت به بعضی از وزرا و سپاهیان بزرگ و یا نیز علمای ادب نسبت[۴] داده می‌شود و این ادّعا را حتی در بعضی از موارد می‌توان ثابت نمود ، ولی ایرانیانی که بعداً در زمان سیادت بنی‌عباس به بین‌النهرین آمدند لااقل به‌موجب اقرار رسمی‌خود، مسلمان بوده‌اند، هرچند که نسب زردشتی آنان غالباً هنوز معروف بوده ویا همه می‌دانستند که اسلام آوردن هریك از آن خاندانها تازه با یکی از افراد صاحب اسم ایشان شروع شده است . البتّه این ادّعا که وزرای مشهور ایرانی یعنی برمکیان از دودمان‌زردشتی‌برخاسته‌اند، ساختگی[۵] می‌باشد (وعلّت‌این امرشرافت واحترامی است که برای دارندگان نسب زردشتی قایل بوده‌اند) ، بلکه برمکیان اصلو

۱ـ اگر شهرستانی (ملل و نحل ، ج۱ ، ص۱۹۸ ، چاپ‌لندن ، فهرست : ۲۵۰)از آتشکده‌ای در قرن دوازدهم میلادی (ششم هجری) صحبت می کند ، مرادش در هرحال ، بنای آتشکده بوده است نه‌سازمان دینی مربوط به‌آن .

۲ـ بلاذری (انساب‌الاشراف) ، ج۱۱،صفحات ۳۴۳و۳۵۲ (درمورد کاتبان حجاج) ؛ ـ جهشیاری (کتاب‌الوزراء) ، ص۶۴ . ـ و نیز : Kremer, Cult. - G. I 167; Arnold, Preach. 58.

۳ـ جهشیاری(کتاب‌الوزراء)، ص۶۵ .

۴ـ مثلاً درمورد کاتب عضدالدوله (وفات ، سال ۹۸۳ میلادی ، برابر ۳۷۲ هجری) : یاقوت (ارشادالعرب) ، ج۵ ، ص۳۵۷ ؛ ـ نسبت به‌وزیر سامانیان ، جیهانی(حدود سال۹۲۰ میلادی برابر ۳۰۷/۳۰۶هجری) نیز چنین ادعایی می‌شود : فهرست ابن‌الندیم ، ص ۱۳۸ . ـ و نیز Grünebaum 255.

۵ـ مسعودی (مروج) ، ج۴ ، ص۴۹ و نیز : J. Klimowicz : Dzieje Barmecydów na tle rozwoju stwunków feodalnych, Mag. - Diss. Warschau ca. 1953/54. این رساله در بارهٔ تاریخ برمکیان براساس طرز زندگی اشرافی (سیادت اشراف و رقیت رعایا) نوشته شده است .

ریشهٔ بودایی داشته‌اند،[1] ولی با تمام این احوال هنوز درآن موقع تمام سرزمین ایران به‌طور قاطع هوادار اسلام نبود (مگر دربعضی از موارد، آن هم فقط نسبت به‌مذهب رسمی تسنّن)؛ تنها درخراسان این توجه عمومی به‌اسلام دیده می‌شد، ولی خراسان را نمی‌توان با تمام ایران برابر دانست.[2] بدیهی است که سرزمینهای دیگری هم وجود داشته که در آن، ایمان قدیمی به‌زودی مقهور اسلام گشته است؛ در آذربایجان باوجود این که هنوز ازآتشکدهٔ معروف قدیمی در شیز (شاید تخت سلیمان واقع در جنوب شرقی دریاچهٔ ارومیه) (تا سال ۹۴۳ میلادی برابر۳۳۱ هجری) نگهداری می‌شد، با این‌وصف این آتشکده دیگر مرکزیّت مذهبی برای مردم نداشت،[3] همچنین ری و نواحی دیگری تا حدود اصفهان نیز به‌زودی به‌اسلام گردن نهادند.[4]

درمقابل این نواحی مذکور، دو منطقهٔ مجزّا ازهم ایران تامدّتی مدید

۱ــ رجوع شود به‌فصل «دین‌بودا» از همین کتاب ــ هارلد والتر بیلی (Harold Walter Bailey) کلمهٔ برمك را از واژه‌ای سانسکریتی، «پرمخ» مشتق می‌داند و این‌کلمه در «ختن ــ سکایی» به‌صورت پرمك، نام و نشان خانقاه اعلای بودایی بوده است، رجوع شود به: BSOAS X I (1943/6), S. 2.

۲ــ اظهارات کریمسکی (Krymskyj 1 20) مبنی براینکه حتی هنوز درقرن نهم و دهم میلادی (سوم وچهارم هجری) هم دین زردشت درخراسان وبه‌طورکلی در تمام ایران پیروان بسیار زیادی داشته است، مبالغه‌آمیز می‌باشد.

۳ــ یاقوت (معجم‌البلدان)، ج ۵، ص ۳۲۵ به‌بعد؛ ــ قزوینی (عجایب، فهرست: ۵۲، آثارالبلدان)، ج ۲، ص ۲۶۷؛ ــ ابن‌خردادبه (کتاب‌الممالك والمسالك، فهرست: ۲۸)، ص ۱۱۹؛ ــ مسعودی (مروج)، ج ۶، ص ۷۴ به‌بعد. ــ نیز مراجعه شود به: Julius Ruska in der E I, IV 415 ; André Godard : Les monuments du feu (in den "Athär-é Irän. Annales du service archéologique de l'Iran" III (1938), S. 7-80), S. 45ff. با این مقالهٔ اخیر عکسهای خوب و فهرست منابع سودمندی ضمیمه است. Widengren, Kulturbegegnung 80-86. کلمهٔ «شیز» در زبان پهلوی «گنجك» ودر لسان نویسندگان قدیم «گنزك» می‌باشد: Wikander 134 - 146, 170 f.

۴ــ هنوز درحدود سال ۹۳۰ میلادی (۳۱۷ هجری) در نزدیکی قم، دهی با ساکنان زردشتی وجود داشته است: ابن‌حوقل (کتاب المسالك، فهرست: ۳۳)، ص ۴۰۴؛ ــ تاریخ قم، صفحات ۸۸ تا ۹۰ (حجاج باآنان محاربه نمود وآتشکده‌های ایران را ویران کرد).

خود را ازاین تحولات مذهبی سخت بر کنار داشت: یکی در شهرهای قم ، اصفهان تا یزد و کرمان، مخصوصاً فارس و نواحی آن ، و دیگری در شمال مملکت (اراضی جنوب بحر خزر) . در قم و خود اصفهان مثل خوزستان و کوهستان حتی در قرن دهم میلادی (چهارم هجری) هنوز زردشتیان زیادی می‌زیسته‌اند[1] و آتشکده‌های آنان معمور و برپا بوده است[2] و دامنهٔ آن تا به‌یزد می کشید ، ولی در واقع مرکز حقیقی زردشتیان در جنوب ایران ناحیهٔ فارس بوده‌است. در این مرکز جغرافی دانان عرب هنوز در قرن دهم میلادی (چهارم هجری) دین و آیین زردشت و آداب زردشتیان را کاملاً زنده مشاهده نمودند[3]، به‌طوری که در شیراز پایتخت

۱ــ مقدسی (احسن‌التقاسیم فی‌معرفة‌الاقالیم) ، صفحات ۳۹۴ و ۴۱۴ . ــ و نیز : Inostrancev, Sas. Et. 5. ۲ــ ابن‌حوقل (کتاب‌المسالک ، فهرست : ۳۳) ، ص۳۶۵؛ Schwarz VII 837. ؛ تاریخ قم ، ص۱۸ ؛ ــ مسعودی (مروج) ، ج ۴ ، ص۴۷ . ــ و نیز (فهرست جبال) . ــ موبدان این معبد آب «دعاخوانده و نظردیده» خرید و فروش می کردند ــ نیز رجوع کنید به :
A. Pagliaro : Notes on a history of the sacred fires of Zoroastrianism, in den "Oriental Studies in honour of Cursetji Erachji Pavry", London 1933, S. 373-385.

۳ــ دربارهٔ خصوصیات آتشکده‌هایی که تا امروز از آنها اطلاع داریم و توضیح اسامی آنها تا حدی که در منابع اسلامی (بخصوص اصطخری ، ص ۱۱۸ به‌بعد ؛ ــ مسعودی ، مروج ، ج ۴ ، صفحات ۷۲ تا ۸۸ ؛ ــ ابن حوقل ، کتاب‌المسالک ، چاپ دوم ، ص۲۷۳ ؛ ــ حدودالعالم ، ص۱۲۶) ازآنها یاد شده ، رجوع شود به :
Godard, Monunments 70-72; Christensen 160-162; Wiet 132-134; Johannes Henrik Kramers: Die Feuertempel in Fars in islamischer Zeit, in der ZDMG 92 (1938), S. * 10 * - * 12 * ; B.M. Tirmidhi : Zoroastrians and their fire temples in Iran and adjoining countries from the 9th to the 14th centuries as gleaned from the Arabic geographical works, in "Islamic Culture" XXIV (1950), S. 271-284; Erdmann, Feuerh. 44. در مورد بنای این آتشکده‌ها رجوع شود به :
Roman Ghirshman : La Tour de Nourabad. Étude sur les temples anciens iraniens, in "Syria" 1944/5 (1947), S. 175-193. Kurt Erdmann : Das iranische Feuerheiligtum, Leipzig 1941 (11. Sendschrift der Deutschen Orient-Gesellschaft) (dazu Jehangir C. Tavadia : Zum iranischen Feuertempel, in der OLZ XLVI, 1943, Sp. 57-66); Kurt Erdmann in den "Bonner Jahrbüchern" 158

←

فـارس ، زردشتیـان بدون این که نشانه وعلاماتی را که از طرف اسلام برای پیروان ادیان غیر اسلامی معیّن شده بود ، به لباسهای خود نصب کنند ، آزادانه درحرکت بودند (این امر برای مقدسی ، جغرافی‌دان معروف ، نامطبوع بود) ، و اهالی در بسیاری از موارد برطبق عادات و رسوم زردشتیان عمل می نمودند[۱]. دراینجا وهمچنین درشهرهای مجاور آتشکده‌هایی[۲] وجود داشته که مسلمانان از آنها خراج می گرفته‌اند،[۳] ولی اجازه نبوده که آنهارا مثل مساجد با گچ سفید کنند[۴]. از بین آنها آتشکده‌های آذر فرنبغ[۵] (ظاهراً در کاریان در نیمه راه

(1958), S. 82-88; Ugo Monneret de Villard: The firetemples, im "Bulletin of the American Inst. for Persian Art and Archeology" V/4 (Dez. 1936), S. 175-184; Josef Strzygowski : Le temple du feu, in der "Revue des Arts Asiatiques", 1927, S. 1-14; André Godard : Les monuments du feu, in Athär-é Irän 1938, S. 7-82; F. Oelmann : Persische Tempel, im "Archäologischen Anzeiger" III/IV (1921), S. 274 - 287; Kurt Erdmann : Fastigium Montis Barmach, in den "Mitteilungen der Deutschen Orient-Gesellschaft" 1942, S. 25-47; D.N. Wilber : The ruins at Rabat i Safid, in "Bull. Iranian Institute New York" 1946, S. 22-28.

عکس آتشکده‌ها نیز در روی سکه‌های ساسانیان مشاهده می‌شود : Christensen 156 f. در صفحهٔ ۱۶۳ از کتاب مذکور نیز عکس آتشکدهٔ ویرانی در نزدیکی اصفهان دیده می‌شود ؛ دراین مورد نیز رجوع شود به :

Kurt Erdmann : Neue Wege zur Erforschung der sasanidischen Kunst, in "Der Orient in dt. Forschung", hrsg. von Hans Heinrich Schaeder, Leipzig 1944, S. 170-181.

۱ــ مقدسی (احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم) ، صفحات ۴۲۹ و ۴۴۱ (نسخه بدل) ؛ اصطخری ، ص ۱۱۹ (سنن وآداب زردشتی در مورد تطهیر زنان در شیراز) ؛ ــ ابن الاثیر ، ج ۸، ص ۲۵۷ ؛ ــ درمورد البسهٔ غیر مسلمانان در ممالك اسلامی رجوع شود به : Tritton 115 - 126 ، صفحهٔ ۱۲۳ مخصوص زردشتیان ؛ ــ ونیز : Schwarz II 45 f.; III 154 f.

۲ــ حدودالعالم، ص ۱۲۶ ؛ ــ اصطخری، ص ۱۱۸ به بعد ؛ ــ مقدسی(احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم) ، ص ۳۹۴، ۴۱۴ ؛ ــ و نیز : Sadighi 76-82; Schwarz 53f.; Inostrancev, Sas. Et. 5.

۳ــ رجوع شود به : Erdmann, Feuerh. 44.

۴ــ رجوع کنید به : Tritton 45.

۵ــ مسعودی (مروج) ، ج ۴ ، ص ۷۶ به بعد . ــ مسلمانان این آتشکده را ویران کردند ومردم در ازمنهٔ بعد آن ویرانه‌ها را از بقایای مسجدی از سلیمان می‌پنداشتند . برای اطلاعات بیشتری رجوع شود به : Wikander 52 f., 144 f. .

بین سیران و داربگرد)[1] عظمت خاصّی داشته است ، ولی تقریباً در این مناطق هردهی آتش مقدّسی[2] داشته که اهالی هنگام عبادت‌دور آن تجمّع می‌نموده‌اند. در هر حال هنوز در آخر قرن دهم میلادی (برابر چهارم هجری) در بین دسته‌های مذهبی غیر مسلمان[3] عدهٔ زردشتیان بیش ازهمه بوده است و در اینجا اعیاد زردشتی کاملاً علناً[4] جشن گرفته می‌شده و بلکه حتّی در این موقع هنوز جرأت می کردند در کوچه و بازار با مسلمانان به مبارزه وپیکار بپردازند[5] .

سر تاسر نواحی‌شرقی مجاور نیزقرونی متمادی یعنی تا قرن دهم میلادی (چهارم هجری) پر از زردشتیان بود[6] . کرمان تازه پس از به‌خلافت رسیدن عبّاسیان شهر اسلامی شد وبرای اولین بار درتحت سیادت صفّاریان واقعاً صاحب حوزهٔ اسلامی گشت[7] ، و در هرات هنوز در قرن مذکور آتش مقدس[8] شعله‌ور بود . ــ علّت اینکه قسمت اعظم ساکنان فارس تا ازمنهٔ درازی سخت به‌عقاید پدران خود پابند بودند مسلماً این است که در این منطقه (برخلاف آنچه که

۱ـ جاحظ (کتاب حیوان ، فهرست : ۲٦۰) ، ج ٤ ، ص۱٥۳ ؛ ــ مسعودی (مروج) ، ج٤ ، ص۸۰؛ــ ابن‌خردادبه (کتاب‌الممالك والمسالك ، فهرست : ۲۸) ، ص۱۱۹ به‌بعد ؛ ــ مقدسی (احسن‌التقاسیم) ، ص٤۲۷ ؛ حدودالعالم،ص۱۲۸ ؛ ــ یاقوت (معجم‌البلدان) ، ج٤،ص۲۲٤. ــ تعیین محل صحیح این‌آتشکده‌کاملاً روشن‌نیست و مورد بحث است رجوع شود به : Hoffmann, Ausz. 286; Pagliaro 383. و نیز حدودالعالم ، ص۳۷۹ (طبق فهرست منابع: شمارهٔ۳٦) ، ولی اغلب‌کتب به‌صورتی که در بالا ذکرشده ، می‌نویسند : Erdmann, Feuerh. 42 u. Anm. 347.

۲ــاصطخری، صفحات۹۷،۱۰۰و۱۱۸؛ــ ابن‌حوقل (کتاب‌المسالك ، فهرست:۳۳چاپ‌دوم)، ص۲٦٥ ؛ــحدودالعالم، ص۱۲۷ به‌بعد ونیز: William Ouseley: Travels in various countries of the East, London 1819, II 376.

۳ــ مقدسی (احسن‌التقاسیم فی‌معرفة‌الاقالیم) ، ص ٤۳۹ .

٤ــ منبع سابق ، ص٤٤۱ ــ و نیز : Tritton 107.

٥ــ محمودبن عثمان (فردوس‌المرشدیه ، فهرست : ۱۷۸) ، ص۲۰ به‌بعد .

٦ــ بلاذری (فتوح ، ص۳۹٦) درمورد سیستان وکابل اطلاعاتی به‌دست می‌دهد ، درحالی‌که در جنب زردشتیان ، از بودائیان نیز یاد می‌کند) .

۷ــ اصطخری ، ص۱٦٤ ؛ ــ ابن‌حوقل (کتاب‌المسالك ، فهرست ۳۳ ، چاپ دوم) ص۳۱۰ .

۸ــ اصطخری ، ص۲٦٥ ؛ ــ ابن‌حوقل (کتاب‌المسالك ، فهرست۳۳) ، ص٤۳۸ .

باید در مورد ایالات دیگر فرض نمود) که مرکز پارسیان ومجاور مقرشاهان قدیم بود[۱] ، ایمان به دین پیامبر ایرانی بخصوص بر اثر اصلاح ساسانیان ، فرسوده نگشته و تجمّد نیافته بوده است . به‌طورکلی فارس تا مدّتی خود را در مقابل تأثیرات خارجی ایمن داشت[۲]،ولی به‌موجب آن نیزاز نظرمعنوی وعلمی نسبت به‌خراسان مسلمان شده عقب ماند .

احتراز زردشتیان از بیگانه ثمرات دیگری نیز در پی داشت : هنگامی که دین زردشت[۳] به‌پیوست‌احیای‌مجدّد افکار ملّی‌ایرانی[٤] تجدید بنا نمود (قرن دهم میلادی برابر قرن چهارم هجری) کار این اجتناب وخود داری آنان به‌مرحله‌ای رسید که علماهر نوع تأثیرخارجی‌رامحکوم‌دانسته و رد می‌نمودند، تا به‌جایی که در سالهای۹۲۱/۹۳۱ میلادی (برابر۳۰۸/۳۱۹هجری) گروه‌های مختلفی با اتّکای به‌افکار شعوبیه ، هوای این امر را در سر می‌پروراندند[۵] که‌با برانداختن دستگاه خلافت ، سر از نویك دولت ایرانی زردشتی برقرار کنند. به‌موازات[٦] این دسته‌ها وبراساس عقاید اصیل زردشتی مجامعی از زردشتیان با ایمان ، آگاهانه به اندیشه‌های تازه‌ای پرداخته نتایج آن در کتب معتبر دینی[۷] آنان که دایماً از روی آنها نسخه‌نویسی می‌شد ، تحریر یافت ، و در مدافعاتی که از عقاید زردشت ـ آن طوری که در دینکرد و سایر کتب[۸] موجود است[۹] ـ

۱ـ اصطخری ، ص ۱۳۹ ، بحق و بجا ، بدین امر اشاره می کند . ۲ـ رجوع شود به : Kremer, Cult. - G. I 299. ۳ـ رجوع کنید به : Goldziher, Shuub. 150.
٤ـ رجوع شود به‌فصل «حس ملیت» از همین کتاب . ۵ـ ابن‌خلدون ، ج٤ ، ص ۳۳۹ به بعد ؛ ـ ابن‌فضلان (فهرست : ۳۵) ، صفحهٔ بیست‌ویکم از مقدمه . ٦ـرجوع شود به: Christensen 138 ۷ـ رجوع کنید به : Nasr 100 . ۸ـ در مورد علمای اسلام (مناظرات بین‌اسلام و دین زردشت از قرن‌نهم و دهم میلادی= سوم و چهارم هجری) ، رجوع شود به : ŠGV 8 (مقدمه) . ۹ـ رجوع کنید به : ŠCV 11 f.; Schaeder, Vollk. M. 200, Anm. 3; Wesendonk 37; Sadighi 69 f. (در کتاب اخیر تعدادی ازاین کتب به‌دست داده می‌شود .)

درمقابل سایرادیان وهم دربرابر اسلام انجام می گرفت، منعکس گشت . بدیهی است که سراسر این بنای جدید دین زردشت ، مملوّ از افکار اسلامی بخصوص معتزلی بود و از این ابایی نداشتند که در مقام حمله به‌معتزلیان دلایل اصحاب سنّت و حدیث ، و در مقـام حمله به‌این طبقه دلایل معتزلیـان را به‌معنی کلام اسلامی به‌کار ببرند . بخصوص عقیده به‌عدل الهی وقول به‌قضا و قدر سخت مورد حملهٔ زردشتیان بود : به این بیان که اصل مفروض ومسلّم قضاوقدر ولازمهٔ آن (آن طوری که از اسلام برمی‌آید) این است که خداوند نیز خالق شروراست و در چنین صورتی می‌بایستی خدا فـاقد ترحّم وهم فـاقد علم قبلی به‌امور بوده باشد[1].

ولی این بازگشت به‌عقاید اصیل واین تنقیح وتجدید بنای دین زردشت ، حکم آخرین شعله‌های لرزان شمع فروزانی را که در حال خـاموشی است ، داشت و باعث این امر بیشتر فشار دولت وقت بخصوص دولتهای ترك نژادمثل غزنویان وسلجوقیان بود ، نه‌نیروی معنوی وقانع کنندهٔ اسلام ، که در این‌امر کمتر اثر داشت . یعنی‌همان‌طوری که این دولتها توانستند فرقهٔ شیعه راسخت

۱ـ رجوع شود به :
(škand - gumänīk vičär).Une apologétique mazdéenne du IXe siècle : škand - gumänīk vičär : La solution décisive des doutes· Texte pazand - pehlevi transcrit, traduit et commenté par le P. Pierre Jean de Menasce, Freiburg im Uchtland 1945 (Cottectanea Friburgenisa N. R.XXX).
این کتاب دربارهٔ دفاع ازعقاید زردشتی در قرن نهم میلادی (برابر سوم هجری نوشته شده و در صفحات۱۱۸/۱۱۹ ، اسلام را یك دین تحمیلی قلمداد می کند و درصفحات ۱۲۶/۱۲۷ تا ۱۵۴/۱۵۵ ، از مبارزهٔ با اسلام سخن می گوید . صفحات ۱۵۶ـ۱۶۴ شرح و توضیح ؛ و نیز رجوع شود به :
Wesendonk 283 f. ; Jes P. Asmussen : Das Christentum in Iran und sein Verhältnis zum Zoroastrismus, in "Studia Theologica" XVI/1 (Aarhus 1962), S. 1-24. [مناظرات مسلمانان در مقابل این مدافعات درکتب کلامی اسلامی موجود است] .

به‌عقب برانند ومحدود سازند. همین طور نیز طبعاً دین زردشت را که نیروی حیاتی کمتری‌داشت عملاً بکلی مغلوب ساخته، نوشته‌های آنهارا نابود کردند. از آن زمان به‌بعد فقط بقایایی از زردشتیان درجنوب شرقی ایران قبل ازهمه در یزد و کرمان خود را حفظ نمودند[۱]. این دسته‌ها در قرون بعد ارتباط کتبی خود را به وسیلهٔ «روایات»[۲] [تقریباً به‌معنی فتاوی] بـا هم مسلکان خود در هندوستان یعنی با پارسیان آنجا زنده نگه داشتند[۳].

انقراض آتش پرستان در فارس تنهـا باعث وحدت مذهبی ساکنـان آن

۱ــ تعداد زردشتیان در ایران (سال۱۹۳۸میلادی۱۳۱۷شمسی) به‌قرار ذیل است: یزدتقریباً ده هزار نفر؛ کرمان سه‌هزار و صد؛ تهران تقریباً هزاروهفتصد و پنجاه و در سایر شهرهای بزرگ ایران (مشهد، اصفهان، همدان، شیراز) مجموعاً تقریباً دوهزار و در تمـام ایران شانزده‌هزار و هشتصدنفر. ــ درسال۱۹۳۷میلادی(۱۳۱۶شمسی) بالغ برهزارونهصدوشصت‌و یك پسر ودختر زردشتی در مدارس یزد و نواحی‌آن تحصیل می‌کردند، و در تهران‌دویست و نود ودو محصل زردشتی در دبیرستانها، و درکرمان ششصدوپنجاه‌ونه دانش‌آموز زردشتی به‌ـ تحصیل اشتغال داشتند. (در روزهای بین ۲۳ تا۲۵فوریهٔ ۱۹۵۰ برابر با اسفندماه ۱۳۲۸حتی یك نمایندهٔ زردشتی برای مجلس شورایملی انتخاب می‌کنند: روزنامهٔ اطلاعات هوایی از ۲۰ فوریهٔ۱۹۵۰). بنا به‌حدس و تخمین براون (Edward Granville Browne) زردشتیان‌ایران در اوایل قرن بیستم میلادی (چهارم هجری شمسی) بالغ بر۸۵۰۰ بوده‌اند: Godrad, Monuments. S. 16, Anm 1 (دراینجا نیز عکسها و اطلاعات دیگری دربارهٔ آتشکده‌های نوبنیان به‌دست داده می‌شود). ــ و نیز:

Nasr. 358-360; Albert Houtum-Schindler: Die Parsen in Persien, ihre Sprache und ihre Gebräuche, in der ZDMG XXXVI (1882), S. 54-88.

۲ــ دربارهٔ «روایات» رجوع کنید به:

Nasr. 107 und Ervad Manockji Rustamji Unvala: Dârâb Hormazyâr's Rivayât, Bombay 1922. مجلدی شامل «روایـاتی» از قرن پانزدهم تا اواخر قرن هیجدهم میلادی (قرن نهم تا۱۲هجری) درکتابخانهٔ ملی پاریس موجود است: Anquetil 12 - sup. 46 و در این فهرست به‌نام «روایت‌بزرگ» "Le grand Ravaët" موسوم‌گشته است. ــ «روایت» در این مورد تقریباً نظیر «فتوای» اسلامی است. ۳ــ رجوع شود به:

Edward William West: Pahlavi texts, Teil II: The Dâdistân-î Dînîk and thc epostles of Wânûskîhar, Oxford 1882, Einl., S. XIV. (The Sacred books of the East, Bd. XVIII); Nasr. 101 f. -D. L. R. Lorimer: Is there a Gabri Dialect of modern Persia? im JRAS 1928, S. 287-319.

سامان نگشت ، بلکه گرایش آنان به‌اسلام تازه رابطهٔ اهالی آنجارا بافرهنگ جدیدی که در قرون گذشته در خاور نزدیك به‌وجود آمده بود ، ممکن ساخت. تاهنگامی که دراین منطقه هنوز جمعیّتهای زیادی برآیین زردشتی باقی بودند، مردم ناگزیر به‌زندگی ویژهٔ خود که بیشتر براساس گذشته متّکی و کمتر با زمان حاضر و آینده متناسب بود ، ادامه می‌دادند ، ولی از موقعی که اسلام آوردند توانستند بدون‌هیچ محدودیتّی در بنا وپیشرفت روحی ایرانیّت وبه‌طور کلّی در ترقی و تکامل معنوی خاور میانه شرکت جویند وبدین وسیله فارس‌را نیز در ردیف سرزمینهای خالق و حامل فرهنگ درآورده در نتیجه آن‌را از کناره گیری چندین صد سالهٔ خود رهائی بخشند. تازه از این زمان به‌بعد ، فارس نیز توانست در جنب مناطق دیگر ایران مقام ومنزلت خود را در حیات روحی این سرزمین مجدداً احراز نماید .

دوّمین منطقهٔ زردشتی نشین مستقّل ایران (چنان که اشاره‌شد) ، نواحی جنوب بحر خزر بود . دراین‌نواحی سیروتحوّل مذهبی براساس‌شرایط دیگری صورت گرفت : از لحاظ مذهبی اهالی آن تا مدّت زیادی به‌دین زردشت پابند ماندند و از نظر سیاسی تا چند قرن استقلال[1] خود را در آنجا حفظ کردند ، و آب وهوای مرطوب و گرم آنجا مکرر موجب این می‌شد که هردفعه فاتحان بیگانه به‌ترك آن‌اراضی ناگزیر گردند. دولتهای کوچك این‌سرزمین درتحت تأثیر بقایای[2] عقایدباستانی سراسر رنگ‌وصبغهٔ زردشتی داشته آثار آن درطرز

۱ـ رجوع کنید به صفحهٔ ۵۳ از همین‌کتاب . ۲ـ در سال ۹۸۲ میلادی (۳۷۲/۳۷۱ هجری) از تقدیس چشمه‌های آب در طبرستان اطلاع در دست است ؛ حدودالعالم ، ص۱۳۵ به‌بعد ؛ ـ القزوینی (کتاب‌آثارالبلدان ، فهرست ، ۵۲) ، ج۲ ، صفحات ۲۷۰/۲۳۹ . ـ و نیز ؛ Vasmer, Erob. 101 f.; Inostrancev, Sas. Ét. 7 und 110-135 (“ Obyčai prikaspijskago naselenija Persii v X veke”) . کتاب اخیر در بارهٔ عادات ساکنان سواحل بحر خزر در قرن دهم میلادی (چهارم هجری) صحبت می کند .

عمل[۱] و نیز در اسامی فرمانروایان آنجا کاملاً آشکار بود و اگر هم موقعی پیش می‌آمد که حکمرانان و رجال آنجا به‌موجب اوضاع و احوال سیاسی مجبور به‌قبول اسلام می گشتند، اسلام آوردن خود را فقط یك اقدام ضروری موقتی دانسته، هیچ اندیشه‌ای از این نداشتند که پس از تغییر اوضاع تا ممکن بود بزودی به‌ایمان پدران خود بر گردند[۲] و طبعاً این عمل در مواردی که مجدداً دست لشکریان خلیفه به‌آن نواحی می‌رسید[۳] به‌بهای جان بعضی از آنان تمام می‌شد.

ولی در این منطقه نیز نتوانست دین زردشت برای همیشه پایدار بماند. زیرا همان‌طوری که دیدیم[۴] تبلیغات زیدیّه در قرن نهم و دهم میلادی (سوّم و چهارم هجری) موّفق شد ساکنان آنجا را به‌استثنای عدهٔ معدودی به‌مذهب زیدیّه درآورد[۵]، و پرواضح است که در یك چنان اجتماع ابتدایی و ساده‌ای با سازمانی طبقاتی، وقتی طبقهٔ حکمرانان به‌دین جدید گردن می‌نهادند تودهٔ اهالی نیز بدون مخالفت و بدون تفکّر مستقّل و زیادی از آنان پیروی می کردند. بدین ترتیب از همان آغاز در این قسمت و نیز دراراضی مجاور شمال غربی آن، یعنی دیلم، مذهب شیعه خود را پایدار نمود و بعداً نیز در اینجا ـ ولو به‌طور منقطع ـ از نظر کمّ و کیف بر سایر مذاهب غلبه داشت. در عین حال چون

۱ـ اردشیر، پادشاه گرگان درسال ۹۷۸میلادی (۳۶۸/۳۶۷هجری) آتشکده‌ای بنا می کند: ابن‌حوقل (کتاب‌المسالك، فهرست: ۳۳، چاپ دوم)، ص۲۷۸؛ ـ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص۱۵۸ (سالهای۸۵۸/۸۵۷ میلادی برابر۲۴۳ هجری)، ص ۱۸۶ (حدود سال ۸۸۰میلادی برابر۲۶۶هجری: قبرستان زردشتی). ـ درسال۹۴۴/۹۴۳میلادی برابر۳۳۲ هجری در پیروزآباد گرگان آتشکده‌ای وجود داشته است: مسعودی (مروج)، ج۴، ص۷۸.

۲ـ حدود سالهای۸۳۰تا۸۳۵میلادی (۲۱۵تا۲۲۰هجری): ابن‌اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص۱۵۳؛ ـ اولیاء (فهرست: ۱۹۱)، ص۵۵؛ ـ مسعودی (مروج)، ج۹، ص۲۸.

۳ـ حدود سال ۷۶۰میلادی (۱۴۳/۱۴۲هجری): خواندمیر (فهرست: ۱۸۹)، ص ۸؛ ـ سال۸۴۰میلادی (۲۲۵هجری): مازیار طبرستان: مسعودی (مروج)، ج۷، ص۱۳۸؛ ـ و نیز: Sadighi 57 - 66.

۴ـ رجوع شود به‌صفحات قبل فصل «شیعیان زیدیه» ازهمین کتاب.

۵ـ مسعودی (مروج)، ج۹، ص۵ (سال۹۴۴میلادی برابر۳۳۲هجری).

گرویدن به‌مذهب جدید فقط در بین عدهٔ معدود طبقهٔ بـالا آزادانه و از روی اندیشه انجام شد و انبوه توده به تبعیّت از آنـان اسلام آورد، از این‌رو، دین تازهٔ آنان درطرز تفکّرایشان‌مؤثر واقع نگشت وپیوندآنها به فرهنگ‌اسلامی ـ که از نظر جغرافیایی نیز موانعی در راه‌تابش آن به‌این اراضی بود ـ قرونی متمادی به تعویق افتاد، به‌طوری که این نواحی برای سیر فرهنگی ایـران بی‌اهمیت ماند، بخصوص به‌این علّت که ایمان به اسلام در بین طبقهٔ بالا[1] هم فقط به طور ظاهری بود و دیلمیان بدون این که از خلیفه پنهـان دارند[2] یک مرتبهٔ دیگر به مذهب قدیمی خود باز گشتند[3]. با وجود این احوال، احیـای مجدد دین زردشت در بین این قوم به غایت ساده و ابتدایی،غیر قابل تصوّر بود وبه‌همین‌جهت این نواحی نیز سرانجام بدون هیچ فعالیّت مثبتی تـابع جریان وتحوّلات عمومی کشور گشت.

۱ـ مسعودی (مروج)، ج۹، ص۱۰. ـ درسال ۹۳۵میلادی (برابر۳۲۳هجری)، مرداویج زیاری در اصفهان کاملاً علنی یک جشن زردشتی برگزار نمود (ابن مسکویه، تجارب‌الامم، ج۱، ص۳۱۰به‌بعد)، که موجب خشم شدید مسلمانان گشت: Hamadānī, Letters, Beirut 1890, S. 279. برروی منارهٔ «رادکان» در درهٔ نیکا در کوههای البرز و نیز در استراباد (Diez, Chur. 87 f.) که در سالهای ۱۰۱۶/۱۰۱۷ میلادی ۴۰۷ هجری و ۱۰۲۰/۱۰۲۱ میلادی ۴۱۱ هجری بنـا شده است، نشانه‌ای از کتیبه‌ای به خط پهلوی مشاهده می‌شود (Diez, Chur. 37, und Tafel 1-4)؛ این کتیبه در اینجا فقط براساس موجودیت یک سنت زردشتی می‌توانسته زنده و پابرجا مانده باشد. ـ Inostrancev, Sas. et. 110-135 (مربوط به: مقدسی، فهرست: ۳۴چاپ دوم، صفحات۳۶۸ـ۳۷۰). ۲ـ درسال۱۰۰۱میلادی (۳۹۱هجری) سپاهیان دیلمی درکرمان اعلام داشتندکه بیشتر به یک سالار زردشتی متمایل هستند تا سالار غیر زردشتی. ۳ـ مسعودی (مروج)، ج۹، ص۱۰.

تأسیس فرقه‌های مذهبی در تحت تأثیر دین زردشت ومزدك

خرمیان و دیگران

اگر به‌این امر توجه‌کنیم که تا چه مدتی ، لااقل در ایـالات معدودی از ایران ، دین اسلام و زردشت در پهلوی یکدیگر می‌زیستند و تـا چه حد اسلام پاره‌ای از عقاید مجوسیان را پذیرفته[1] و یا لااقل با آنهـا مدارا[2] نموده است ، و همچنین اگر علاوه بر آن به‌این مطلب بیاندیشیم که حس ملی روزافزون تا چه اندازه همه را به‌رعایت سنّت و عادات قدیمی ایران ناگزیر[3] می‌ساخت و چگونه بسیاری ازمردم‌ــ بخصوص دانشمندان (مثلاً ابن‌راوندی)ــ مکرراً عقیدهٔ خود را تغییر می‌داده‌اند ، دیگر نمی‌تواند جای تعجب باشد که در جنب این همزیستی

۱ــ رجوع کنید به‌صفحهٔ ۲۴۹ به‌بعد از همین‌کتاب . ــ ونیز در این‌باره رجوع کنید به : David Samuel Margoliouth in der E I, II 1047 f. ؛ ــ مقالهٔ پاول کراوس در زمینهٔ تاریخ الحاد براساس‌کتاب «الزمرذ» از ابن‌الراوندی ؛ Paul Kraus : Beiträge zur islamischen Ketzergeschichte . Das « Kitäb az - Zumurrud » des Ibn ar-Räwandï, S . 356 (in der «Rivista degli studi orientali » XIV [Rom 1934], S. 93 - 129. 335-379). ــ در عین حال نظر م. معین (فهرست: ۵۳۰)مبنی براین‌که عقیده به‌آزادی اراده و مسئولیت‌انسان در اسلام از دین‌زردشت گرفته شده است ، پایه و اساسی در منابع ندارد ــ به این مطلب فریتس‌مایر (Fritz Meier in « Artibus Asiae » XIII/3 [1950] S. 231) توجه داده است وحق با اوست . ــ علاوه‌براین،این ادعا باآنچه‌که ما امروز در مورداین روابط می‌فهمیم تناقض‌دارد.

۲ــ مثل نوروز وغیره ؛ رجوع کنید به‌صفحات ۲۴۳و۲۴۴ از همین‌کتاب .

۳ــ رجوع کنید به‌ثلث‌آخر فصل «حس ملیت» از همین‌کتاب .

نیز فرقه‌هایی مختلط وممزوج ، ازدین جدید وقدیم یعنی از اسلام ودین‌زردشت به‌ظهور پیوسته که مورد قبول عامه واقع نگشته است .

حتی‌همان جنبشهای اصلاحی روحانیت‌زردشتی‌درقرن هفتم وهشتم میلادی (اول و دوم هجری) ، خود باعث به‌وجود آمدن اشکالاتی گردید : به‌این معنی که بر اساس آن جنبشها ولی‌با تجاوز ازحدود آنها ، درسال ۷۴۵ میلادی (برابر ۱۲۷ هجری) شخصی زردشتی به‌نام « به‌آفرید » (المجوسی‌الزوزنی)[۱] پسر فروردین (ماه فروردینان) ازاهالی خواف نزدیك نیشابور ، کتابی به‌زبان‌فارسی پرداخت که درآن کوشش فراوانی درراه‌سازش دادن دین‌زردشت با عقایداسلامی به‌کاربرده بود: بدین‌ترتیب که‌آنچه را ازدین‌زردشت به‌نظر مسلمانان‌ناپسندیده‌تر از همه می‌نمود مثل ازدواج با خویشاوندان و شرب خمر و اکل میته وپرستش آتش و «زمزمهٔ» کتب دینی‌را (لااقل هنگام غذا) به‌حساب امور دین نمی‌آورد. در مقابل ، به‌زردشت احترام می‌گذاشت و مثل وی حمایت حیوانات خانگی و حفاظت پلها و راهها را تأکید می‌نمود . زردشتیان برای جلوگیری از این لطمه و اهانتی که به‌عقاید آنان وارد آمده بود باکی نداشتند که به‌حکومت اسلامی و به‌مبلغ‌عباسیان‌یعنی ابومسلم متوسل‌گردند تا به‌سر کوبی این الحاد نائل‌آیند. بدیهی است که ابومسلم نیز با میل ، این موقعیت‌را مغتنم شمردکه بنا به‌تقاضای جماعت زردشتیان در کار آنان مداخله نماید و دستور داد تا این مصلح و مجدّد را در حوالی باذغیس دستگیر نموده به‌قتل برسانند[۲] .

۱ـ در بعضی از منابع به غلط « بهزاد » نامیده شده است . ۲ـ فهرست ابن‌ندیم ، ص ۳۴۴ ؛ ـ ثعالبی (غررالسیر، خطی) صفحات ۱۵۷ تا ۱۵۸ظهر ؛ ـ مفاتیح‌العلوم (فهرست ، ۲۶۸) ، ص۳۸ ؛ شهرستانی (فهرست ، ۲۵۰) ؛ ـ بیرونی (هند) ، ص۲۱۰ به‌بعد ؛ ـ عوفی (جوامع‌الحکایات) ، ص۲۲۰ ، شمارهٔ ۱۶۲۴ . ـ ونیز رجوع کنید به :
Martinus Theodorus Houtsma: Bih'äfarīd, in der "Wiener Ztschr." f. Kunde des Morgenlandes" III (1889), S. 30-37; Browne I 308 f.; Sadighi 111-131; Barthold, Turk. russ. I 93; Wiet 124, Widengren, Kulturbeg.. 62-64.

ولی با این عمل، اصل نهضت وی سرکوب نشد: یعنی اگرچه بعد از آن نیز کوششهای سنباذ که به‌پیروی از کیش مزدك[۱] معروف بود و انهدام کعبه[۲] را در سر می‌پرورانید (۷۵۴ر۷۵۵ میلادی برابر ۱۳۷ هجری) درهم شکست (سنباذ که قبلاً زردشتی بود به‌پیوست و دنبالهٔ نهضت ابومسلم[۳] ـ نهضتی که اثرش منحصر به انجاح هدف عباسیان نبوده، از آن هم تجاوز و مقاصد بالاتری را تعقیب می‌کرد ـ قیام نمود و عده‌ای از پیروان ابومسلم نیز به‌وی پیوستند) و متعاقب آن نیز اقدامات شخص تقریباً گمنامی به‌اسم اسحاق که قبل از هر چیز در بین ترکان ماوراءالنهر جنبش مذهبی به‌وجود آورده[۴] بود عقیم ماند، ولی درعوض این شکستها، پیامبر جدیدی بنام استاذ سیس (سال ۷۶۷ میلادی برابر ۱۵۰ هجری) موفق شد گروهی از زردشتیان سیستان و هرات و باذغیس را که شور مذهبی در سر داشتند گرد خود جمع نموده[۵] و مابقی پیروان «به‌آفرید» مقتول را نیز با خویش همراه سازد، و به‌طوری افکارش مؤثر افتاد که جماعت معتقدان به‌وی حتی خود را تا قرن نهم

۱ـ رجوع کنید به صفحهٔ اول فصل بعد: «مزدکیان».

۲ـ بلاذری (فتوح‌البلدان)، ص۳۳۹؛ـ ثعالبی (غررالسیر، خطی)، صفحات ۱۷۰ تا ۱۷۱ ظهر (در اینجا «سنباذالمجوسی» ذکر شده است)؛ طبری ردیف ۳، ص۱۱۹ به‌بعد؛ ـ مسعودی (مروج‌الذهب)، ج۶، ص۱۸۸ به‌بعد؛ ـ تاریخ مطهربن‌طاهر (منسوب به‌بلخی)، ج۶، ص۸۲ به‌بعد، ـ ابن‌حزم (الفصل)، ج۲، ص۱۱۵؛ ـ تاریخ یعقوبی، ج۲: ص۴۴۱ به‌بعد؛ ـ شهرستانی (فهرست: ۲۵۰)، ص۱۱۱؛ ـ سیاست‌نامه، ص ۱۸۲؛ ـ ابن‌اسفندیار (تاریخ طبرستان، فهرست: ۱۸۷)، ص ۱۱۲؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۵، ص۱۸۰. ـ ونیز رجوع کنید به: Sadighi 132-149; Moscati I 343 f., Browne I 313 f.; Barthold, Turk. 197.

۳ـ Tritton, Theol. 28.؛ ـ ونیز رجوع کنید به‌صفحات ۷۰ به‌بعد از همین کتاب.

۴ـ فهرست ابن‌ندیم، ص۳۴۴ به‌بعد؛ ـ طبری، ردیف ۳، ص۱۲۸؛ ـ گردیزی (زین‌الاخبار)، ـ رجوع کنید به: Sadighi 150-154.

۵ـ ثعالبی (غررالسیر، خطی)، صفحات ۱۹۲ ظهر تا ۱۹۳؛ ـ تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۴۵۷ به‌بعد؛ ـ طبری، ردیف ۳، ص۳۵۴ تا ۳۵۸ و ۷۷۳؛ ـ جهشیاری (کتاب‌الوزراء)، ص۳۵۳؛ ـ تاریخ مطهربن‌طاهر (منسوب به‌بلخی)، ج۶، ص۷۵؛ ـ گردیزی (زین‌الاخبار)، ـ رجوع کنید به: Sadighi 155-162; Browne I 317 f. Jan Hendrik Kramers in der E. I, III 1084 f.;

و دهم میلادی (سوم و چهارم هجری) حفظ کردند [گذشته از آن ، امکان این می‌رود که شورش بُست (سیستان) که در همین زمان ۷۶۷ میلادی (برابر ۱۵۰ هجری) به‌پاخاست ، با این آشوب و انقلاب مذهبی ارتباط داشته است][۱] .

بدیهی است از عقاید این جمعیت مذهبی اطلاعات ناچیزی در دست است و اخبار اسلامی (که طبعاً اخبار دشمن این‌گروه محسوب می‌شود) فقط حاکی از این هستند که استاذ سیس ادعای پیغمبری کرده و در هرات و خراسان باعث آشوب‌های مذهبی گشته و به‌شیوهٔ ناصالحی می‌زیسته و در پایان زندگی خود به‌راهزنی اشتغال داشته است[۲] .

با این ترتیب نمی‌توان در این مورد از تأثیر دین زردشت صحبت نمود : اما به‌ظن علمی باید به‌وجود وبقای چنین تأثیری درسرزمین‌ایران اعتراف‌داشت، و واقعاً نیز این امر در بارهٔ جنبش مذهبی دیگری که از نهضت مذکور بسیار مهم‌تر وکمی بعد از آن به‌وقوع پیوسته است ، صادق‌می‌باشد ؛ منظور جنبشی‌است که به‌شرح ذیل پس ازشهادت ابومسلم خودرا ظاهر ساخت : اثر مواعظ وکوشش ابومسلم ،[۳] مبلّغ نیرومند عباسی تنها وصول عباسیان به‌هدف خویش یعنی خلافت نبود ، بلکه آثار آن از این هم فراتر می‌رفت و سر انجام به‌برانداختن جابرانهٔ وی به‌دست خودِ عباسیان منجر گشت ، ولی از طرف‌دیگر این امر وسیلهٔ‌آن‌شد که آتش مذهبی گداخته‌ای فروزان گردد ، و در این مورد پهلو به‌پهلوی آراءِ زردشتی عقاید سایر ادیان ومذاهب نیزبرای خودکسب ارزش‌نماید ، مثل « تناسخ ارواح » که باید در عقاید پاره‌ای از فِرق شیعه نیز اثری از خودگذاشته باشد[۴] .

۱ــ تاریخ سیستان ، ص۱۴۲ با پاورقی۳ (در این‌باره اطلاعات دقیقتری در دست نیست) .

۲ــ ابن‌الاثیر ، ج۵ ، ص۲۱۹ .

۳ــ نوبختی(کتاب‌الفرق) ، ص۴۲ به‌بعد ؛ ــ رجوع کنید به‌ص۲۶۵ به‌بعد از همین‌کتاب .

۴ــ نوبختی (کتاب‌الفرق)،ص۳۲ ؛ ــ ابن‌حزم (الفصل)، ج۴ ، ص۱۸۷ ؛ ــ رجوع کنید به‌فصل «بودائیان» ازهمین‌کتاب ، و به : Schwarz IX 1531 ←

بر اساس این عقیده می‌توان احتمال داد که در اینجا تـأثیرات مستقیمی از دین بودا موجود بـوده است و توجیه این امر در مورد خراسان نیز می‌تواند بدون تردید این باشد که خراسان در آن موقع در سرحد مناطق بودایی مسلك واقع شده بود[1] و در آنجا قطعاً تك‌تك شخصیتهای بودایی‌منفردی (البته بدون‌جماعات مذهبی) می‌زیسته‌اند .

درهرحال همین‌عقیده به‌تناسخ توأم با نظریهٔ فیض «ارباب معرفت‌وکشف» است که به‌عنوان‌پایهٔ اصلی نهضتی مذهبی، یعنی‌مذهبی که‌بر اساس عقیده به‌ادامهٔ حیات ابومسلم استوار گشته بود ، ذکر می گردد ، ولی چیزی که هست در بـارهٔ این فرقه نیز اخبار و اطلاعات فقط از طریق اسلامی یعنی از طریق‌مخالفان این فرقه به‌ما رسیده‌است وهمین‌امر سبب شده‌که دراینجا نیز مثل‌اغلب مواردتاریخ ادیان و مذاهب فقط یك‌تصور مبهمی داشته‌باشیم . تنها چیزی‌که درهرحال واضح است این است‌که این جنبش براثر سرخوردگی ازرفتار عباسیان به‌وقوع پیوسته است و بانی آن عطا یا (هاشم‌پسر ؟) حکیم (از کزه نزدیك مرو) می‌باشدشغلش گازری و مدعی این بوده که همان « فیض روحی الهی » که قبلاً در پیکر آدم و نوح و عیسی و غیره حلول نموده است در پیکر ابومسلم نیز منزل یـافته[2] و مقام وی را والاتر ازمقام‌پیغمبراسلام(ص)برده‌است وپس‌ازمرگ ابومسلم این«نیروی

→(در اینجا مجموعه‌ای از نصوصی دربارهٔ تناسخ دیده می‌شود) . بدیهی است کـه شخصی مثل ابویعقوب سجستانی عقیده به «نسخ» یعنی‌انتقال روح انسانی به‌قالب حیوانی‌را مردود می‌داند، کشف‌المحجوب ، به‌تصحیح هانری کربن ، پاریس۱۹۴۹،صفحات۶۳تا۶۵ . ــ نیز رجوع‌شود به: Fritz Meier in "Artibus Asiae" XIII/3 (1950), S. 232-234; Alessio Bombaci in Folklore IX/3-4 (1957), S. 102-110.

۱ــ مراجعه کنید به‌فصل «بودائیان» از همین‌کتاب . ۲ــ جاحظ (کتاب‌البیان ، فهرست : ۲۵۸) ، ج۳ ، ص۵۳ به‌بعد، نیز کتاب‌البیان (فهرست : ۲۵۹)،ص۳۴ (اسامی اشخاص با اختلاف شدیدی ملاحظه می گردد) .

الهی » در کالبد خود این هاشم به‌عنوان آخرین حامل واقعی آن حلول نموده است . متناسب با این عقیده نیز پیروان وی درمقابل او (یعنی در مقابل «خدای» خود) به‌سجده می‌افتادند ؛ ولی وی که از یك چشم نابینا بود و منظر بسیار نازیبایی داشت پیوسته « به‌این دلیل که مردم تاب لمعان سیمای وی را ندارند » نقاب زرین (یا سبزرنگی) بر چهرهٔ خود می‌زد (این تصورکه در بین توده‌های دیگر از این قبیل نیز متداول بود سبب شد که بعداً تمثال پیغمبر اسلام حضرت محمد (ص) به‌صورتی نقابدار ترسیم می‌شد تااین‌که مردم مجبور به‌تصویر سیمای آن حضرت نباشند) . درهر حال این مدعی نبوت به‌مناسبت نقاب (قِناع) مذکور المقنّع (نقاب‌دار) نامیده شد و ظاهراً پیروان زیادی بخصوص از بین زارعان داشت که نیز براثر معجزهٔ ساختگی او (طلوع ماه) سخت به‌وی پابند شده بودند. از بین آنها قبل ازهمه ، دستهٔ مبیّضه یعنی سپید جامگان دربخارا (شاید اینان بقایای مزدکیان بوده‌اند[1] ؛ در مقابل آنها دستهٔ محمّره یعنی سرخ جامگان قرار داشتند که توأم با خرّمیان ظاهر گشته‌اند) و سغدیان و نیز ترکان غیر مسلمان[2] ،

۱ــ این مطلب ــ اگرچه Jakubovskij, (رجوع شود به‌پنجمین پاورقی بعد) مدعی صحت آن می‌باشد ــ سخت مورد تردید است ، زیرا اظهارات و اقوال شهرستانی نیز خالی از تزلزل و انشعاب فرق‌نیست وخود JAkubovskij (ص۴۱)معترف به‌این‌امر است‌که مزدکیان(بنا به‌عقیدهٔ او) ابومسلم را بعد از مرگش از خود می‌دانسته‌اند ، اگرچه وی مزدکی نبوده است .

۲ــ شهرستانی (فهرست : ۲۵۰) ، ج۱ ، ص۲۰۶ (برابر با شهرستانی ، فهرست : ۲۵۱ ، ج۱، ص۱۷۳) ؛ ــ ابن‌حزم (فهرست : ۲۴۸) ، بخش اول ، صفحات ۳۶ و ۷۰ ؛ بخش دوم صفحات ۱۲۰ به‌بعد ؛ ــ فهرست ابن‌ندیم ص۳۴۵؛ــ بیرونی(هند)،ص۲۱۱ ؛ ــ عوفی (جوامع‌الحکایات)، ص۲۲۰ ، شمارهٔ ۱۶۲۵ ؛ ــ کاشغری (دیوان لغات‌الترك) ، ج۳،ص۳۲۳ (کاشغری ، فهرست : ۵۶ ، ص۲۴۴ ؛ قلعهٔ آنان انچکند) ؛ ــ ونیز رجوع کنید به :
Browne I 318-323 Ignaz Goldziher: Neuplatonische und gnostische Elemente im Hadīt, in der "Ztschr. f. Assyriologie" XXII (1909), S. 317-344 (bes. S. 337 ff.); Guidi, Lotta; Goitein, Point 131, Anm. 4.
دومنبع اخیر مدعی هستند که چون المقنع متهم به‌تمایلات سری مانوی بوده است پس ، از این دین سرچشمه می‌گرفته است،ولی به‌عقیدهٔ من این مطلب را نمی‌توان ثابت کرد .

نام برده می‌شوند. مرکز این جنبش مسلح عبارت از دریا و درهٔ ذرَفشان و اما مقرّ خود المقنّع کَش بوده است که دور ستاق اطراف آن را به‌صورت استحکامات بنا کرده و قلاعی چند از حوالی آن را نیز به‌دست آورده بود[1].

نظر به‌این تعصب ضداسلامی و کثرت پیروانی که‌داشت می‌بایستی پیکارهای متعدد و مکرری صورت می‌گرفت تا آن جنبش بکلی سرکوب گردد. جنگهای اطراف بخارا پس از چهارماه پیکار مداوم درسال ۷۷۹ر۷۸۰ (برابر با ۱۶۳هجری) پایان یافت و می‌بایستی از بین ۱۰۰۰ تن سپید جامگان پیرو وی ۷۰۰ تن ازپای درآمده باشند. تلفات مسلمین نیز به‌قدری زیاد بود که خلیفه مجبور به‌فرستادن نیروی امدادی تازه‌ای گشت ولشکریان خلفیه ناگزیر یك زمستان انتظار کشیدند تا این که ـ پس از تعویض فرمانده قوا ـ توانستند بایك حملهٔ نهائی بر ضد خودِ المقنّع پیش روند، و همین که پس از محاصرهٔ طولانی دژ اصلی وی سنـام (یا سیام واقع در نزدیکی کش) لحظات آخر شکست خودرا نمایان ساخت، اکثریت[2] پیروان دست استرحام به‌سوی مسلمانان دراز نمودند ومورد بخشش واقع گشتند. فقط می‌بایستی دوهزار تن از آن پیروان تا به‌آخر مصرّانه پایداری کرده باشند تا این که قبل از آخرین شورش خصم خود این پیغمبر وپیروانش به‌منظور این که جمعاً به‌آسمان صعود کنند خود را در آتش افکندند. در بارهٔ این مطلب که آیا وی قبلاً زنان[3] و عده‌ای از پیرون خود را مسموم نمود ویا این که خود آنها پس

۱ـ نیز رجوع کنید به : Markwart, Wehrot 92 ۲ـ ابن‌اثیر از ۳۰۰۰۰تن صحبت می‌کند. اگرچه این تعداد یقیناً خالی از مبالغه نیست، ولی درعین حال برای نشان‌دادن این که پیروان وی خیلی زیاد بوده‌اند، مناسب می‌باشد. ۳ـ بنا به‌عقیدهٔ Tolstov, Chor. 320f., 331-338، ازدواج دسته‌جمعی‌پیروان المقنع، از بقایای«سلطهٔ زنان و تعدد شوهران» زمان‌قدیم‌می‌باشد. دراین‌مورد رجوع کنید به‌نوشتهٔ ذیل که‌ظاهراً Tolstov آنرا نمی‌شناخته‌است: Stig Wikander: Der arische Männerbund, Lund 1938, bes. S. 84 ff.; R. Grau: Die Gruppenehe, in den "Studien zur Völkerkunde" V (1931), sowie Zitate bei Schwarz IX 1470.

از تناول سم، خودرا به‌آتش افکنده‌اند خبرهای مختلفی رسیده است و تعیین قطعی آن[1] حتی در آن زمان هم ممکن نبوده است ، زیرا مسلمانان مهاجم پس از ورود خود فقط معدودی از پیروان مذهب جدیدرا که اهل ماوراءالنهر بودند در آنجا یافته‌اند .

با این ظفر اولین نهضت نسبتـاً بزرگی به‌عنوان عکس‌العمل ایرانیان در مقابل احراز مقام خلافت از طرف عباسیان برپا شده بود ، لااقل برحسب ظاهر سرکوب شد ، ولی آتش این جنبش در زیر خاکستر خفا همانطور گداخته ماند ومقارن بااین سرکوبی نهائی (۷۷۸ر۷۷۹ برابر ۱۶۲ هجری) خودرا درجنبش سرخ‌جامگان (یاسرخ نامگان که گواهی نامه‌های آنان باجوهر قرمز نوشته‌می شده ؟[2]: المحمّره ؛ و به‌قول سیاستنامه « سرخ علم ») مجدداً شعله‌ورساخت . بدیهی‌است که از آراء وهدف‌های این قیام که‌در گیلان درتحت رهبری شخصی به‌نام عبدالقهار به‌وقوع پیوسته است ـ گذشته از اباحهٔ زنان ـ هیچ اطلاعی به‌ما نرسیده است ،

۱ـ نرشخی (تاریخ‌بخارا) ، صفحات ٦٤ تا ٧٥ ؛ ـ بغدادی ، صفحات ۲۴۳ تا ۲۴۵ ؛ بیرونی (هند)، ص۱۹٤ ؛ ـ تاریخ مطهربن طاهر (منسوب به‌بلخی) ، ج٦ ، ص۹۷ به‌بعد ؛ ـ ابن‌حزم (الفصل)، ج۲ ، ص۱۱۵ (برابر با ابن‌حزم ، فهرست : ۲۴۸ ، ج۱ ، ص ۳٦ ، در این مورد نیز ج ۲ ، ص۱۲۰ به‌بعد) ؛ ـ مفاتیح‌العلوم (فهرست:۲٦۸) ، ص۲۸ ؛ـ بغدادی ، ص۲۴۳ به‌بعد؛ ابن‌الاثیر، ج٦ ، ص۱۳ به‌بعد و۱۷ به‌بعد ؛ ـ ابوالفداء (فهرست:۱۳۸) ج۲ ، صفحات ٤٤ تا ٤٦ ؛ مستوفی (تاریخ گزیده) ، ص۲۹۸ ؛ـ ابن‌خلکان (وفیات) ، ج٤،ص۱۳٦ به‌بعد (برابر با ابن‌خلکان‌فهرست: ۱۱۰،ج۱ ، ص٤٤۱) . ـ این مطلب به‌طور خلاصه در نوشتهٔ ذیل دربارهٔ قیام المقنع و جنبش سپیدجامگان» مندرج است :
Aleksandr jur'evič Jakubovskij : Vosstanie Mukanny-dviženie ljudej v belych odeždach in "Sovetskoe Vostokovedenie" V (1948), S. 35-54; Moscati, Mahdi I 333-344; Sadighi 163-189, 217 f.; Barthold, Turk. 199 f.; Browne I 318-323; Gafurov 156-162.

۲ـ سیاست نامه ، ص۱۹۹ .ـ این که دومنبع ذیل،المقنع وپیروانش‌را مانوی به‌حساب می‌آورند، صحیح نیست ؛ Muir, Cal. 470 und Browne, Ecl. 95 دربارهٔ تجدیدآراء وعقاید المقنع درپایان‌قرن یازدهم(پنجم هجری) رجوع کنید به:عوفی(جوامع‌الحکایات)،ص۲۲۰،شمارهٔ ۱٦۲٦ .

ولی حتماً در این مورد نیز می‌توان یك‌جنبش اجتماعی مذهبی توأم بایك سلسله اقدامات سیاسی خـاصی ملاحظه نمود که از افکار المقنّع (ولو به‌جهت نزدیکی زمانی و مکانی آن) باید متأثر بوده باشد[۱]. این جنبش نیز ـ اگر به‌ظـاهر آن بنگریم ـ به‌سرنوشت همان نهضت پیش گرفتارشد به‌این‌معنی‌که به‌سرعت ازطرف مازندران درهم شکست[۲]، امادرعین حال‌این حقیقت آشکار گشت‌که دولشکرکشی از طرف خلیفهٔ وقت و جانشین وی موسی‌الهادی (سالهای۷۸۲ر۷۸۳ و۷۸۳ر۷۸۴ برابر ۱۶۶ و۱۶۷ هجری) برای این منظور کافی نبوده‌اند که حیثیت خلافت را (نیز در مقابل دوخاندان فرمانرای آنجا دوباره‌طوری برقرارسازند[۳] که ازآشوب اهالی‌جلوگیری‌کند. درسال ۷۹۶ر۷۹۷ (برابر۱۸۰ هجری) (در تحت رهبری «رستم‌دار») و در سال ۸۰۸ (برابر ۱۹۲ هجری) در واقع سرکشی تازه‌ای از طرف سرخ جامگان[٤] (دراین باره‌که این‌رنگ انقلابی‌چه نشانه وچگونه‌ایمائی برای ایشان بوده اطلاعی نداریم)[٥] به‌وقوع پیوست واین شورشها و مبارزات‌خیلی

۱ـ رجوع کنید به : Wiet 107, Anm. 1.

۲ـ طبری ردیف۳،ص۴۹۳؛ـ ابن‌اسفندیار (تاریخ طبرستان)، صفحات۱۲۶تا۱۳۰؛ـدینوری (اخبارالطوال)، ص۳۸۲ ؛ ـ تاریخ‌یعقوبی، ج۲، ص۴۷۹ ؛ ـ سیاست‌نامه، ص۱۹۹ ؛ ـ سمعانی (کتاب‌الانساب، خطی)، ص۵۱۲ظهر؛ ـ ابن‌الاثیر، ج٦، ص۲۰ ؛ ـ اولیاء (فهرست : ۱۹۱)، ص۵۰ به‌بعد ؛ ـ شهرستانی (فهرست : ۲۵۰)، ج۱، ص۱۳۲(شهرستانی، فهرست : ۲۵۱،ج۱، ص۱۹۹به‌بعد ؛ ج۲، صفحات ۴۱۰، ۴۱۹) ؛ ـ فهرست ابن‌ندیم، ج۱،ص۳۴۲ . ـ ونیز رجوع کنید به :
Moscati, Mahdi I 345; Schwarz VII 855; Sadighi 219-221.

۳ـ طبری، ردیف۳، ص۵۱۸به‌بعد ؛ ـ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۱۳۱به‌بعد ؛ ـ دینوری (اخبارالطوال)، ص۳۸۲ ؛ ـ الیاس (فهرست:۲۲۷)، ص۱۱۳ ؛ ـ ابن‌الاثیر، ج٦، ص۲٤به‌بعد ؛ ـ اولیاء (فهرست:۱۹۱)، صفحات ۵۱ تا۵۳ ؛ ـ ظهیرالدین (تاریخ طبرستان)، صفحات۱۵٤تا۱٦۰ . ـ نیز رجوع کنید به :
Moscati, Mahdi I 347_350 ; Moscati : Le Califat d’al-Hädï, S. 8 f.

٤ـ طبری، ردیف ۳، ص٦٤۵ به‌بعد ؛ ـ سیاست‌نـامه، ص ۲۰۰ ؛ ـ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص۱۳۳به‌بعد (نام «محمره» اینجا پیش نمی‌آید) ؛ ـ اغانی (بولاق)، ج ۱۸، ص ۷٤ ؛ ـ ابن‌الاثیر، ج٦، ص۵۱ .

۵ـ دربارهٔ معنی ومقصود الوان رجوع کنید به :
Seo Widengren: Harlekintracht…, in “Orientalia Suecana” II (1953) 2/4, S. 100-102.

به‌کندی فرو نشست و حتی این طور به‌نظر می‌رسدکه آنها (ولو به‌صورت تغییر یافته‌ای) در وجود فرقهٔ خرّمیه به‌حیات خود ادامه داده‌اند[۱].

اکنون باید توجه ما به‌فرقهٔ خرّمیه که مهمتر از تمام فرقه‌های دیگر بوده است جلب گردد . علت این‌که به‌این دسته نام خرّمیه اطلاق می‌شود به‌هیچ‌وجه روشن نیست چه این‌که حتی عقاید ویژهٔ یکی از مبلّغان عباسی به‌نام عمّار بن‌یزید که در سال ۷۳۶ (برابر ۱۱۸ هجری) اباحهٔ زنان را رائج نمود[۲] و روزه و نماز و حج را از بین برداشت و آنهارا بدین منوال تأویل کرد که صوم عبارت از خودداری از ذکر نام امام ،صلات ، درود بر او، و حج توجه به‌سوی او می‌باشد، نیز به‌عنوان عقاید « خرّمی » معروف گشته است[۳] (عمّار سرانجام به‌دست یك والی اموی به‌قتل رسید) . وحتماً این انتساب به‌خرّم‌دینان فقط از این‌رو بوده که بعداً تمام فرقه‌های مبتدعه که دارای عقاید اخلاقی ضد عقاید اسلامی بوده‌اند ، همه جمعاً خرّمیه نامیده شده‌اند .

حتی آن نهضی هم که اصطلاح خرّمیان به‌معنی واقعی کلمه به‌آن اطلاق می‌شد وحدت نداشته و شامل آراءِ مختلفی می‌گشته است و در هر حال محور و مدار آنها قیام پرهیجانی بود که در سالهای بین ۸۱۶/۸۱۷ تا ۸۳۸ (برابر ۲۰۱ تا ۲۲۳) رخ داد و مرکز جغرافیائی آن در قلعهٔ البذ[۴] (یعنی در سرحدات بین

۱ــ سیاست‌نامه ، ص ۱۹۹ به‌بعد . ۲ــ در این مورد ممکن است ، ازدواج دسته‌جمعی موروثی مذکور در پاورقی صفحهٔ قبل مؤثر بوده باشد . ۳ــ ابن‌الاثیر ، ج ۵ ،ص۷۲ ؛ ــ طبری (ردیف ۲ ، ص ۱۵۸۸) این مطلب را خلاصه‌تر و فقط نکات اساسی آن را ذکر می کند ؛ ــ نوبختی (الفرق) ، ص۴۱ ؛ ــ تاریخ مطهر بن‌طاهر (منسوب به‌بلخی) ج۱، ص۱۴۳، ج۴،ص۲۴ ؛ ــ فهرست ابن‌ندیم ، صفحات ۳۴۲ ، ۳۴۴ ؛ ــ بغدادی ، صفحات ۳۴۷،۲۵۱ ؛ ــ ابن‌حزم (الفصل) ، ج۱ ، ص۳۴ ؛ ــ سمعانی (کتاب‌الانساب، خطی) ، ص۱۹۵ «ظهر» به‌بعد.ــ ونیز : Sadighi 187-228 . ۴ــ گاهی نیز به‌صورت تثنیه یعنی «البذین» ذکر می گردد، چنانچه درصفحهٔ ۱۰۳ ازهمین کتاب مذکور افتاد .

آذربایجان و اران) و رهبر آن پاپك (به‌عربی بـابك) بود که از طرف برادر خود حمایت می‌شد[۱].

پاپك به عنوان پسر مردی عراقی به‌نام عبدالله از اهل مدائن[۲] و مادری از اهل ده‌بلال آباذ[۳] واقع درناحیهٔ میمند معروف‌بود. پس ازآن‌که پدرش درعنفوان زندگی وی در زد وخوردی جان سپرد او در تحت مراقبت مادرش بزرگ شد و از همان‌آغاز نشانه‌های اعجازآمیزی اهمیت آیندهٔ وی‌را خبرمی‌داد. درجوانی در کوهستانها به‌گاوچرانی و در تبریز به‌پیشه‌وری اشتغال داشت، و در این بین کم و بیش به‌طور اتفاقی با خرّمیـان و رهبر آن جاویدان آشنا گشت و ارتباط حاصل نمود[۴].

آن طوری‌که از تمـام منابع برمی‌آید مذهب وی مزجی از عقاید و آراء مختلف بوده است وبه همین جهت پیروان ابومسلم و المقنّع را نیز به خودجلب نمود[۵]، بدون این که روشن شده باشد که تا چه اندازه‌ای عقاید خود آنها رانیز پذیرفته بوده است[۶]؛ در مقابل مکرراً و صریحاً به این نکته توجه داده می‌شود

۱ـ Sadighi 229-280؛ ونیز رجوع کنید به‌صفحات ۱۰۳ تا ۱۰۹ از همین کتاب. ۲ـ اگر به‌پدر او هم‌ترنم به‌شعر «نبطی» نسبت داده می‌شود، نباید ازکلمهٔ «نبطی» به‌زور مقاصدی‌فراتر از حد تاب وتوانائی آن‌استنباط نمود وباید «نبطی» به‌معنی «عربی بد، ونامفهوم» فهمیده شود؛ رجوع کنید به‌صفحهٔ ۵۲ پاورقی ۲ ازهمین کتاب. ــ بلکه به‌عکس مؤلف‌ذیل دربارهٔ خصلت‌ایرانی جنبش پاپك‌صحبت‌می‌کند: E. Wright in "Moslem World" 1948. ۳ـ درمراجع‌جغرافیائی این کلمه را نمی‌توان یافت. ٤ـ فهرست ابن‌ندیم، ص۳٤۳ به‌بعد، وبراساس این منبع: Gustav Lebrecht Flügel: Bäbek, seine Abstammung und erstes Auftreten, in der ZDMG XXIII (1869), S. 531-542.

۵ـ برخلاف پیروان المقنع‌که به «المبیضه» (سپیدجامگان) مشهورند، خرمیان به‌فرقهٔ‌المحمره منسوب می‌باشند. درجنب آن در فهرست ابن‌ندیم (ص۳٤۲ به‌بعد) الوان دیگری که ما امروز نمی‌توانیم تصور معنی دقیقی ازآنها داشته باشیم، نام برده می‌شود. ٦ـ رجوع کنید به: تاریخ مطهربن طاهر (منسوب به‌بلخی)، ج٤، ص۳۰ به‌بعد؛ ــ فهرست ابن‌ندیم، ص۳٤۵.

که یکی از پایه‌های مسلك وی عقاید زردشتی بوده است[۱] و جزئیات تعلیمات او نیز این نکته را تأیید می کند: مثل ایمان به دو اصل نور و ظلمت، تقدیس آتش، پاکی و پاکیزگی، اجازهٔ ازدواج با مادر و خواهر و دختر و نیز عقیده به وجود فرشتگان. بدین عقاید نیز طبعاً ایمان به تناسخ‌که پاپك را باالمقنّع و همچنین بابودائیان[۲] مرتبط می‌سازد و نیز ایمان به تکرار حلول روح نبوت[۳] در ابدان مختلف، اضافه می گردد؛ همین عقیده نیز در بارهٔ مقام امامت در مورد فاطمه دختر ابومسلم و پسر این دختر مهدی ابن فیروز به کار می‌رفته است[٤]. باری‌پاپك ازطرف زن رهبر مقتول این‌خرّمیان یعنی همسر جاویدان‌ابن سُهرك[۵] به عنوان مردی که در کالبدش «روح» شخص جاویدان حلول کرده است معرفی شد[٦] وخود چنین وانمود ساخت‌که‌مفسر دین جاویدان خواهد بود؛ و زن‌جاویدان را نیز به همسری خود درآورد. پاپك برحسب ظاهر به دستورات اسلامی رفتار می کرد، ولی‌این طور به‌نظرمی‌رسدکه تعدد زوجات را (بدون تعیین‌حد وحصری) جائزمی‌شمرده وتناول شراب را نیزبه عنوان امری‌شایان ستایش تشویق می‌نموده

۱ــ بلاذری (فتوح‌البلدان)، ص۳۲۹ به بعد؛ ــ فهرست ابن‌ندیم، صفحات۳٤۲، ۳٤٤؛ــ تاریخ مطهربن‌طاهر (منسوب به‌بلخی)، ج۱، ص۱٤۳، ج۲، ص۲۰ به‌بعد، ج٤، ص۲٦ به‌بعد؛ــ ابن‌الاثیر، ج٦، ص۱۱۱؛ــ ونیز رجوع کنید به: Vloten (arab.) 131; Browne I 323-330
۲ــ بخصوص انتقال روح انسانی به کالبد حیوانی وبرعکس آن، تأکید می‌شود: ابن‌الاثیر، ج٦، ص۱۱۱. ۳ــ شهرستانی (فهرست: ۲۵۰)، ج۲، ص۷٦ به‌بعد (برابر باشهرستانی، فهرست: ۲۵۱، ج۱، ص۲۸۰)؛ ــ تاریخ مطهربن‌طاهر (منسوب به‌بلخی)، ج٤، ص۳۰ به‌بعد.
٤ــ سیاست‌نامه (ص۲۰٤) گفته: «اول بومسلم را صلوات دهند و برمهدی وبرفیروز پسرفاطمه دختر ابومسلم...» بدین‌معنی‌که به «فیروز» نیز مثل «مهدی» اهمیت مذهبی داده است، ولی این امر صحیح نبوده، شخصیت مذهبی آنها فقط «مهدی‌ابن فیروز» بوده است. ۵ــ فهرست ابن‌ندیم، ص۳٤٤. به «سهرك» (صورت مصغر «سهراب»؛ رجوع کنید به: Justi, Namb. 292) نیز نسخ خطی اشاره می کنند؛ کلمهٔ «سهل» در این مورد، آن‌طوری که در تاریخ طبری وغیره دیده می‌شود، تغییر صورت نادرستی از سهرك می‌باشد. ٦ــ طبری، ردیف۳، ص۱۰۱۵؛ــ ابن‌الاثیر، ج٦، ص۱۱۱.

است. صرف نان وشراب درچهارچوبهٔ جشنی همراه با مراسم مذهبی ودست‌بوسی و اقرار به ایمان[1] شاید دلیل تأثر از دین مسیحیت بوده باشد ؛ تأثری‌که در آن سرحدات اراضی‌نصرانی نشین نسطوری و یعقوبی غیرممکن‌نبوده است . ـ بنا به نظر پاپك تمام ادیان مختلفی که صاحب وحی بوده‌اند با هم برابر می‌باشند[2] و پیروان وی موظف بوده‌اند با ادیان و مذاهب دیگر با مدارا رفتارکنند وفقط در مورد ضرورت دفاع ، دست به سلاح بزنند .

از هدفهای اصلی عقـاید وی خرسندی و دلخوشی به زندگی بوده است و گفته می‌شودکه برطبق‌همین‌اصل‌بوده‌که متدینان به‌این دین، خرّمیان(خرّم‌دینان، مشتق‌ازکلمهٔ خرّم)[3]نامیده شده‌اند، ولی دراین‌که‌آیا این‌توجیه مطابق واقع‌است یانه تردید است ، بلکه‌این‌بیان بیشتر دارای صبغهٔ یك ریشه‌یابی عامیانه‌می‌باشد. در جنب این توجیه ، توجیه دیگری‌کلمهٔ خرّمیـان را مشتق از ناحیه‌ای به نـام خرّم نزدیك اردبیل می‌دانند ، یعنی از نام محلی که درآن این‌جمعیت‌پایه‌گذاری شده است[4]. این توجیه نیز از این‌رو مورد تردید است‌که اولاً این مکان تا آنجا که معلوم است هیچ وظیفهٔ مهمـی به عهده نداشته است و ثانیاً اخبـار موجود محل‌های دیگری را برای پیدایش و هم برای توسعهٔ این دین ذکر می کنند.

در هرحال در تحت رهبری پاپك این جنبش‌که در جنب عقاید دینی‌ظاهراً نیز هدفهای اجتماعی[5] را تعقیب می کرده است و از همین رو بعضی‌آن رابا‌عقاید

۱ـ فهرست ابن‌ندیم ، ص۳۴۴ ۲ـ تاریخ‌مطهربن‌طاهر (منسوب به‌بلخی) ، ج۴،ص۳۰؛ـ سیاست‌نامه،ص۲۰۴ . ۳ـ سمعانی(کتاب‌الانساب، خطی) ، ص۱۹۶ ؛ ـ ابن‌الاثیر ، ج۶ ، ص۱۱۱.صدیقی(Sadighi 195) این توجیه‌را(براساس «وه دن»،«بهدین»در مورد دین زردشت) ظاهرترین‌توجیه به‌حساب می‌آورد ؛ ولی بدیهی‌است‌که این‌توجیه رنگ‌ریشه‌یابی عامیانه دارد . ۴ـ Samuel Margolioth in der E. I, II, 1047 f. ۵ـ پیروان این نهضت اغلب از طبقات پائین اجتماع بوده‌اند (فهرست ابن‌ندیم ، ص۳۴۴) ، و محتملاً نیز از بین‌آن دستهٔ غیر مسلمانی‌که ، پس‌از اسلام‌آوردن طبقهٔ اعیان وعامهٔ مردم،موردتحقیر دیگران واقع می گشته‌اند.

مزدکی دورهٔ ساسانیان مرتبط می‌سازند[1] (اگرچه ازحس ملیت و وطن دوستی ایرانی اثری درآن مشاهده نمی‌شود)[2] بانیروی حکومت اسلامی اصطکاك و تضاد آشکاری حاصل نمود. تودهٔ عمدهٔ پیروان این دین درشمال غربی[3] و مرکزسرزمین ایران یعنی درهمدان، اصفهان[4]، ماسبذان و در مهرگان کذغ (نزدیك صیمره)[5] موجود بوده‌اند. از طرف آذربایجان این جنبش در قفقاز نیز که کوهستانهای صعب‌الوصول آن همیشه در موارد ضرورت پناهگاه عرضه می کرد پشتیبانی می‌شد و همچنین بیزانسها آن را حمایت می‌کردند[6] بدین ترتیب سرکوبی این جنبش مستلزم تعب و مشقت‌های زیادی گشت[7] تا این که پس از زد وخوردهای مکرر و پس از محاصرهٔ سخت[8] و پر زحمتی سرانجام در سال ۸۳۸ برابر ۲۲۳ هجری قلعهٔ البذّ به‌دست سپهسالار نامی افشین ـ که همه‌چیز بود غیر از یك مسلمان معتقد[9] ـ به تصرف درآمد و پاپك ناگزیر به‌طرف سرزمین کوهستانی ارمنستان گریخت، ولی درآنجا دستگیر و به دشمن سپرده شد و سرانجام با هلهله وشادی پیروزی، او را به بغداد وارد ساختند و باوجود امانی که به او داده شده بود، او را مثل برادرش به طرز فجیعی به قتل رساندند.

با این وصف نهضت مذهبی و اجتماعی نامبرده که پاپك نمایندهٔ آن بود

۱ـ سمعانی (کتاب‌الانساب، خطی)، ص۱۹۶. ۲ـ خود پاپك فقط به‌طور ناقص ومغلوطی فارسی صحبت می کرده است؛ فهرست ابن ندیم ص ۳۴۴. ۳ـ بخصوص در آذربایجان (یاقوت، ص۲۷۲؛ ـ ابن‌الاثیر، ج۶، ص۶۸ـ سال۸۰۸ برابر با۱۹۲/۱۹۳هجری ـ) ودر مدین (جبال). ۴ـ رجوع کنید به: Schwarz V 617 ۵ـ در وسط کوهها واقع در طرف راست جادهٔ بین حلوان وهمدان؛ رجوع کنید به یاقوت ج ۴، ص ۶۹۸. ـ ونیز Schwarz VII 854 f.; Wiet 136. ـ کتابت عربی اسم فوق «مهرجان قذق» می‌باشد. ۶ـ Ostrogorsky 145. ۷ـ طبری، ردیف۳، ص۱۱۶۵ (سال۸۳۳ برابر۲۱۸هجری)؛ ص۱۱۷۱ به‌بعد (سال۸۳۵ برابر۲۲۰هجری)؛ ـ سیاست‌نامه، صفحات۲۰۰ تا ۲۰۵؛ ابن‌الاثیر، ج۶، ص۱۳۹ به‌بعد (سال۸۲۹ برابر۲۱٤هجری). ۸ـ رجوع کنید به‌ص۱۰۶ به‌بعد از همین کتاب. ۹ـ رجوع کنید به‌ص۲۵۲ به‌بعد از همین کتاب.

ضربت سختی دید، اما بدیهی است که بکلی از بین نرفت. چیزی که هست ادامهٔ حیات آن را فقط نسبت به موارد معدودی می‌توانیم تشخیص دهیم و امروز کمتر از هر موقع قادر به تحصیل یك تصور واقعی از عقاید و تعلیمات وی می‌باشیم، زیرا اظهاراتی از این قبیل که پیروان این جنبش‌ها با وجود اینکه بر حسب ظاهر خود را پابند به اسلام نشان می‌داده‌اند در باطن پیرو نظریهٔ اباحهٔ زنان بوده‌اند[۱] وسالی یك مرتبه گرد هم آمده، آزادی جنسی خود را با نامحرمان محقق می‌ساخته‌اند و یا اینکه سالی یك مرتبه برای عزاداری مؤسس خود اجتماع می‌نموده اند[۲]، هیچ مطلبی به‌دست نمی‌دهد و چنین اظهاراتی فقط معلول و نتیجهٔ مناقشات دینی اسلامی در رد آنان می‌باشد؛ در این مورد نیز تغییر نام خُرّمیه به حُرّمیه (مشتق از حرام)[۳] یقینی است.

دراین موقع نهضت مذکور به شاخه‌های مختلفی منشعب گشت ویاصحیح‌تر بگوئیم مسیل‌های متفرقی که در تحت نهضت واحدی به هم پیوسته بودند دومرتبه به مجاری مجزّای خود برگشتند و هریك نام ویژهٔ خویش[۴] را ـ که دیگر تعیین قطعی آن امروز میسور نیست ـ برخود نهادند. محیط گسترش آنان دراواسط قرن دهم (قرن چهارم هجری) خراسان[۵]، ری، اصفهان وآذربایجان وبخصوص شهرهای کرج و بُرج و حومه‌های آنها و در جنب این مراکز نیز منطقهٔ ماسبذان (صیمره و سیروان و غیره) بوده است. این فرقه‌ها قبل از همه در فلات ایران[۶] پراکنده

۱ــ اصطخری، ص۲۰۳. ۲ــ سمعانی (کتاب‌الانساب،خطی)، ص۵٦. ۳ــ فهرست ابن‌ندیم، ص۳٤۲. ٤ــ «کودکیه» (به‌غلط نیز «کُرْدکیه» و «کورکیه» تلفظ شده‌است) که به‌نام «کودك دانا» یعنی فاطمه دختر ابومسلم، منسوب می‌باشد. ونیز «لودشپهیه» («نور ساعیه»؛ «بودساعیه»؛ «نودساعیه»؛ «کردشاهیه»: صدیقی): مسعودی (مروج‌الذهب)، ج٦، ص۱۸٦؛ ــ نیز به سمعانی (کتاب‌الانساب، خطی)، ص۵٦ (سُرونیه) رجوع کنید، وبه: Sadighi 215 f. ۵ــ به‌طوری که گفته می‌شود، این فرقه در خراسان به اسم «باطنیه» ــ که دارای معانی مختلف ومتکثری بوده است ــ نامیده می‌شده‌اند. ٦ــ نیز رجوع کنید به‌فهرست ابن‌ندیم، ص۳٤۲ به بعد؛ــ سیاست‌نامه، ص۲۰٤ به بعد؛ــ بغدادی، ص۲۵۱ به بعد و۲٦۸.

بودند، ولی بعداً به بین‌النهرین نیز سرایت کردند به‌طوری‌که خلفا به جهت آنان با سامانیان مراسلاتی رد و بدل می‌نمودند[۱]. و در هرحال تابعان این فرقه‌ها هنوز مانند سابق به‌پیروزی آیندهٔ خودایمان داشتند[۲]. ازطرف دیگر جنگهای مسلمانان برضدآنان ادامه داشت: در سال ۹۳۳ (برابر ۳۲۱ هجری) عمادالدوله بویهی در نزدیکی کرج بسیاری از قلاع آنان را به‌تصرف آورد و آذوقه‌های ذخیره شده را بین‌مردم تقسیم نمود[۳]؛ درسال ۹۳۴ (برابر ۳۲۲ هجری) «پیغمبر کذّابی» به‌عنوان مهدی،[۴] از منطقهٔ چغانیان به شیوهٔ فرد ساحری ظهور کرد وبدین سبب از بین عامه، پیروان زیادی بهم‌رسانید و اگرچه ظاهراً وی جنگ جویانه پیش نیامده بود، ولی بزودی در کوهستانها محاصره ونابودگشت[۵]: حتی در سال ۹۷۵ (برابر ۳۶۴ر۳۶۵ هجری) تعدادی از دژهای کوهستانی تابعان این فرقه‌ها نزدیکی تیز در مکران به‌دست مسلمانان افتاد[۶]. در تحت فشار اسلام ظاهراً جنبش این فرق بعداً درهم شکست واطلاعات راجع به‌آنان از بین رفت[۷]، ولی تردیدی نیست که پس از آن عده‌ای از معتقدان آنها، به جمعیت‌های سرّی اسماعیلیه و سایر دسته‌های شیعیان پیوستند و افکار و عقاید اساسی خویش را با خود در این مذاهب وارد ساختند. مثلاً عقیدهٔ آنان به این‌که نیروی نبوت فیضی است الهی‌که دائماً از شخصی به

۱ــ رجوع شود به‌نوشتهٔ ذیل دربارهٔ جنبشهای مذهبی درقرن دهم (برابر چهارم هجری): Wilhelm Barthold (Vasilij Vladimirovič Bartold): Kistorii religioznych dviženij X veka, in den Izv. Ak. Nauk, Osd. obsč nauk, 1918, S. 785-798. و به‌خلاصهٔ آن در: Islamica III, 1927, S. 221 و به‌طور خلاصه نیز: Sharif 30 و نیز Sadighi 222 f. 227 f.

۲ــ مسعودی (مروج‌الذهب)، ج ۶، ص۱۸۹ به‌بعد.

۳ــ ابن‌مسکویه (تجارب‌الامم)، ج ۱، ص۲۷۸، ج۲، ص۴۳۷؛ ــ ابن‌الاثیر، ج۸، ص۸۵.

۴ــ گردیزی (زین‌الاخبار) کلمهٔ «مهدی» را علم خاص وشخصی به‌حساب‌آورده است، درصورتی که باید به عنوان اصطلاح عام برای تصور «مهدی» فهمیده شود.

۵ــ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص۳۷ به‌بعد.

۶ــ ابن‌مسکویه (تجارب‌الامم)، ج ۲، ص۳۲۱.

۷ــ اینان نیزگاهی باکرامیه اشتباه می‌شوند؛ دربارهٔ آنان رجوع کنید به: David Samuel Margoliouth in der E I, II 828 f.

شخص دیگر انتقال می‌یابد، بدون تردید در مورد مسألهٔ امامت از نظر شیعیان بی‌اثر نمانده است: وارد نمودن عقاید کهن در دین اسلام، خود یکی از طرقی است که روح ایرانی به این منظور پیدا نمود که بتواند مختصات ویژهٔ خویش را به ضمیمهٔ آنچه که درزمان باستان از دیگران گرفته بود در دین جدیدی که عربها آورده بودند وارد سازد و بدین وسیله به اسلام ایرانی صبغهٔ مختص به ایرانیت و به طورکلی صورت خاصی ببخشد، یعنی خصوصیتی که دنبالهٔ آثارش بعداً نیز در عرفان ایرانی مشاهده می‌شود.

مزدکیان

معمولاً هرجاکه منابع[1] ازخرّمیان صحبت می‌کنند به‌پیوست وهمراه با آن نیز از مزدکیان سخن به‌میان می‌آورند. اما امروز دیگر در این باره که تا چه اندازه می‌تواندوجودچنین ارتباطی‌صحت داشته‌باشد، قضاوت قطعی میسورنیست؛ شاید هم فقط دفاتر و جریده‌های رسمی طی ذکر اسامی مذاهب الحادی، نام این دو گروه را مرتبط با یکدیگر ذکر می‌نموده وباعث این‌ارتباط گشته است. ولی با مطالعهٔ دقیق‌تر و توجه بیشتری به‌عقاید مزدکیان قدیم و جدید می‌توان به‌ظن علمی گفت که بقایای فرقه‌ای‌که به‌این نام‌معروف[2] و ازطرف‌تاریخ نویسان‌درباری

۱ـ بخصوص فهرست ابن‌ندیم، صفحات ۳۴۲ تا ۳۴۴ ؛ ـ شهرستانی (فهرست : ۲۵۰)، ج ۲، ص ۷۷ (برابر با شهرستانی ـ فهرست : ۲۵۱ ـ ج ۱، ص ۲۸۰) ؛ ـ مجله، ج۱۶ (دمشق ۱۹۴۱)، صفحات ۴۸۹ تا ۴۹۷ (نسبت به ابوالعلا) ؛ ـ و نیز رجوع کنید به : Sadighi 107-110, 197ff. (صدیقی دراین‌کتاب ازاین عقیده‌که بین خرمیان ومزدکیان ارتباط واقعی موجود است حمایت می‌کند).

۲ـ Arthur Christensen: Le règne du roi Kawādh Ier et le communisme mazdakite, in "Det kgl. Danske Vidensk. Selsk., hist. - fil. Med." IX/6 (1925). Wesendonk 272-275; Sadighi 5-7; N.V. Pigulevskaja: Mazdakitskoe dviženie, in den "Izv. otd. ist. i filosofii" 1944, Nr. 3, S. 171-181; Michelangelo Guidi in der E I, III 499-502; Schwarz VII 858; "Kommunistische Bewegung in Persien vom 6. bis 9. Jh." von E. Kagarov im "Schidnyj Svit" V (1928), S. 184-191.
در سیاست نامه نیز یك فصل به‌این‌گروه اختصاص یافته است، صفحات ۱۶۶ تا ۱۸۱.

ـ آیا به‌حق ؟ ـ به‌مسلك اشتراکی و مرام توده‌ای منتسب ، و هنوز ـ با توجه به‌این که تمام رعایای انقلابی نیز از آن پیروی می‌کردند ـ در اطراف و اکناف بخصوص در خراسان تامناطق ترك‌نشین موجود بوده‌اند ، بعداً باتابعان فرقه‌های دیگر در تماس آمده و شاید هم در پاره‌ای از مناطق باهم نشو ونما کرده‌اند[۱]. در هر حال اظهار دقیقی در این مورد از این‌رو مشکل است که آنچه به‌ما رسیده بیش از این اطلاعی به‌دست نمی‌دهد ؛ فقط در درجهٔ اول به‌اباحهٔ زنان که درنظر مسلمانان سخت ناستوده بوده اشاره می‌شود .

به‌عنوان « مزدکی مذهب » قبل ازهمه سِنباذ نیشابوری یاد می‌گردد ، او هم همان‌طوری که دیدیم درزمرهٔ پیروان ابومسلم به‌شمار می‌آید . وی مدعی‌بود که ابومسلم به‌قتل‌نرسیده ، بلکه به‌صورت‌کبوتری سفید درآمد وبا مزدك‌ومهدی در حصاری ازمس نشسته است[۲]. ولی ازتمام این مطالب‌تنها اطلاع اندکی دربارهٔ عقایدی که در این نواحی شایع بوده ، به‌دست می‌آید ؛ و اشاره به این مطلب که در جنب مزدکیان نیز زردشتیان و شیعیان در اطراف سنباذ گرد آمده بودند[۳]، ونیزاشاره به‌این‌امرکه در زمان وی نیزمانندآغازقرن‌دهم (چهارم‌هجری) تمایل وکوشش به‌سوی آزادی ایران از قید اسلام و از سلطهٔ سیادت عرب موجود بوده است[٤]، فقط وجود جلوات و نمودهای ناشی از اختلاط مذاهب وعقاید مختلف را ثابت می کند ، همان طوری‌که درمورد خرّمدینان نیزمشاهده می‌گردد . بنابراین اگر در این موارد نیز امر به‌این منجرشده باشدکه پیروان فرقه‌ای به‌فرقهٔ‌دیگر گرویده باشند جای تعجب نیست ، چنانچه نظیر آن نیز در جاهای مشابه دیده می‌شود .

۱ـ رجوع کنید به: Sadighi 197f. ۲ـ سیاست‌نامه ، ص۱۸۲ به‌بعد ؛ ـ ونیز رجوع کنید به فصل «زردشتیان وفرق متأثر از آنان » . ۳ـ رجوع کنید به : Günaltay, Selç. 72

٤ـ ابن فضلان (فهرست: ۳۵) ، صفحات بیست ویکم به‌بعد ، وبیست وپنجم .

برخلاف المقنّع وپاپك مزدکیان در دورهٔ اسلامی در ایران جنبش و قیام خطرناکی به‌وجود نیاوردند وظاهراً بدین مناسبت هم‌کمتر مورد مزاحمت قرار- گرفتند. در قرن دهم (چهارم هجری) پیروان این فرقه هنوز در نزدیکی ری[۱] و آغاز قرن دوازدهم (ششم‌هجری) نیز در نواحی کش ونخشب و نیز در دهاتی چند حوالی بخارا[۲] و شاید هم حومه‌های اصفهان[۳] می‌زیسته‌اند. در زمان مغولان از آنها نیز بدون ذکر خصوصیات بیشتری، نام برده می‌شود[٤] و بدین ترتیب هر نشانه‌ای از آنان از صفحهٔ تاریخ محو می گردد: اساسی‌ترین سهم تاریخی این فرقهٔ الحادی، مثل‌سایر فرق نظیر آن، می‌تواند تأثیری باشدکه از اینان درسیر بعضی از فرق شیعه درایران به‌جای مانده است[٥].

۱ـ مسعودی(مروج‌الذهب)، ج۳،ص۲۷؛ ـ مقدسی(احسن‌التقاسیم)،ص۳۲٤؛ ـ رشیدالدین (فهرست: ۱۵۷)، ص ۲۷۳. ۲ـ نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۷۳ (اخباری از زمان ترجمهٔ این‌کتاب به‌وسیلهٔ احمدبن محمد). ۳ـ رجوع کنید به: Bund. 124 (در صورتی که امکنهٔ مذکور در اینجا واقعاً از حومه‌های اصفهان باشد). ٤ـ رجوع کنید به: Spuler, Ilch. 241, Anm. 10 ٥ـ رجوع کنید به: Schaeder, Vollk. M. 197[1] (auf S. 198.)؛ نوشتهٔ ذیل به‌امکانات دیگری برای ورودعقاید ادیان قدیم دراسلام، ازطریق عرفان و به‌وسیلهٔ شیوهٔ معرفت وکشف (Gnosis) اشاره می‌کند:
Ernst Ludwig Dietrich: Der Ursprung des Androgyn, S.333, Anm. 197.

مانویان[1]

به‌همان اندازه که زردشتیان در سرزمین‌ایران ، حتی تاقرونی پس ازغلبهٔ مسلمانان ، عـامل مهمی محسوب می‌شدند به‌همان اندازه مانویـان در این دوره برای ایران بی‌اهمیت بودند . این امر یقیناً نتیجهٔ سیاست اصلاحی ساسانیان از طریق دین زردشت بوده است که پس از مدتی مدارا با مانویّت (که با جمع‌عقاید •

۱ــ برای اطلاعات کلی دراین باره رجوع شود به :
Francis Crawford Burkitt: The religion of the Manichees, Cambridge 1925; Hans Heinrich Schaeder: Ursprung und Fortbildungen des manichäischen Systems, Leipzig 1927. (SA aus "Vorträge der Bibliothek Warburg", herg. von Fritz Saxl, IV. Vorträge 1924/25, S. 65-157); Derselbe: Manichäismus, in "Religion in Geschichte und Gegenwart", Bd. III, Tübingen 1929, S. 1959-1973 (mit weiteren Literatur-Angaben); Christensen, Iran 174-200; Hans Jakob Polotsky: Abriβ des manichäischen Systems, Stuttgart 1934 (SA aus Pauly-Wissowas Real-Encyklopädie, Suppl.—Bd. VI, S.241-272); Hans Heinrich Schaeder: Der Manichäismus nach neuen Funden und Forschungen, in: Orientalische Stimmen zum Erlösungsgedanken, Morgenland 28 (1936), S.80-109. Wesendonk 275-282; Sadighi 82-107; Walter Henning: Zum zentralasiatischen Manichäismus, in der OLZ 1934, Sp.-1-11.
براثر اکتشافات تازهٔ باستانشناسی (حوالی تورفان و در مصر) پاره‌ای از قسمتهای این منابع اصیل ، کهنه گشته است وبرای اطلاع به‌تحقیقات معتبر فعلی رجوع کنید به :
Henri-Charles Puech: Le Manichéisme, son fondateur, sa doctrine, Paris 1949.

متضاد گوناگون و رفع اختلاف ادیان ، دین میانه‌گیری به‌نظر می‌رسید) آن را به‌سختی سرکوب کردند . قطعاً این واقعیت‌نیز به‌آن افزوده‌می‌شود که دین مانی با وجود عقیدهٔ ثنویت خویش، زردشتیان را کمتر تحت تأثیر قرارداد ، هرچندکه نظر این‌دو دین در مورد ریشه واصل ثنویت در جهان با هم فرق داشت . ــ نظیر این امر نیز در مورد دین مسیح مشاهده می‌شود : هنگامی‌که مسیحیت در بین ایرانیان پیشرفت قابل اهمیتی نمود به‌نظر ایرانیان‌ظاهراً کمترضروری می‌رسید که وجود حضرت مسیح و یا آرای اصحاب کشف و معرفت (Gnostiker) را در یك طرح فکری جهانی و در نظامی ازوحی و رسالت‌های پیاپی منتظم سازند. ــ جای این احتمال هم هست که زردشتیان اساس تعلیمات مانی را به‌منزلهٔ تفسیر غلط پاره‌ای ازاصول عقایددین خویش‌مثل آفرینش جهان‌وثنویت ، که به‌روشنی در مذهب زردشت پایه گذاری شده بود ، می‌پنداشته‌اند .

بدین‌ترتیب در آغاز دورهٔ اسلامی در ایران تقریباً صحبتی از مانویان در بین نبوده است . و اگرچه انقراض دولت ساسانیان موجب این‌شد که عدهٔ‌کثیری از پیروان مانی ازگریزگاههای خود در آسیای مرکزی دومرتبه به‌بین‌النهرین مراجعت کنند ، ولی دوباره در اثر تعقیب سختی که در تحت خلافت المهدی[۱] (۷۷۵ـ۷۸۵ برابر با۱۵۸ـ۱۶۹هجری) وهم درزمان خلافت‌المقتدر (۹۰۸ـ۹۳۲

۱ ــ طبری ردیف ۳ ، صفحات ۵۱۷ ، ۵۱۹ ، ۵۲۲ ، ۵۴۹ ؛ ــ تاریخ یعقوبی ، ج۲ ، ص ۴۸۲ به‌بعد؛ ــ جهشیاری (کتاب‌الوزراء) ، ص۱۸۲ ؛ ــ العیون والحدائق ، ص ۲۷۹؛ ــ مستوفی (تاریخ گزیده) ، ص ۳۰۰ ؛ ــ ابن‌الاثیر ، ج ۶ ، صفحات ۲۴ تا ۲۶ ؛ شهرستانی (فهرست : ۲۵۰) ، ج ۲ ، صفحات ۸۱ تا ۸۶ (برابر با شهرستانی ــ فهرست : ۲۵۱ــ ج ۱ ،صفحات ۲۸۵ تا ۲۹۱) . ــ دربارهٔ مانویت ازمنهٔ متأخر در بغداد (حدود سال ۸۲۰ برابر با ۲۰۵ هجری) رجوع کنید به‌فهرست ابن ندیم ص ۳۳۸ ، و به :
Moscati, al-Hädï 7f.; Ignaz Goldziher: Sâlih b. Abd.-al-Kuddûs und das Zindîktum während der Regierung des Chalifen al-Mahdî, in den "Transactions of the IXth Intern. Congr. of Orient.", London 1893, II 104-129.

برابر با ۲۹۵ـ۳۲۰هجری) همراه با دستگاه احتساب وتجسس عقاید و برپا نمودن محاکمهٔ زنادقه به‌وقوع پیوست ناگزیر شدند به آسیای مرکزی (تاچین) مهاجرت کنند[۱]، ودر آنجا در تحت حمایت بعضی از دولتها بخصوص دولت ترکان ایغوری (۷۴۵ـ۸۴۰ برابر ۱۲۷ـ۲۲۵ هجری) از سال ۷۶۲ (برابر ۱۴۵ هجری) به‌بعد پشتیبان نیرومندی یافتند. در عین حال سرزمین ایران که گذرگاه این رفت و برگشت مانویان بود تقریباً از تأثیر آنـان در امان ماند[۲] فقط در گرگان در سال ۷۹۶ر۷۹۷ (برابر ۱۸۰ هجری) به‌پیوست با اخراج مانویان از بین‌النهرین قیامی از طرف هم‌کیشان آنـان به‌وقوع پیوست[۳]، وگرنه از این که بگذریم تازه پس‌از مدتی یعنی در قرن دهم (برابر چهارم هجری) دومرتبه از جمعیت‌های کوچکی (دیناوریّه) در خراسان وقبل از همه در نزدیکی نیشابور[٤] و شاید نیز در ایلاق[٥] و در طرف سمرقند در ماوراءالنهر[٦] صحبت به‌میان می‌آید. این دسته‌ها فقط از این نظر توانستند وجود خود را حفظ کنند که یکی ازخان‌های مانوی از بقایای دولت ایغوریها واقع در تحت حمایت چین[۷] (۹۲۰ برابر بـا ۳۰۷ر۳۰۸ هجری)

۱ـ رجوع کنید به: Flügel, Mani 105f.; Barthold, Christ. 30, 40f. ۲ـ دراین باره رجوع کنید به:
"Die Religion in Geschichte und Gegenwart", Tübingen 1927-1932, Bd. III, Sp. 1970f.; Hans Heinrich Schaeder: Der Manichäismus und sein Weg nach Osten (SA aus der Festschrift für Friedrich Gogarten), Göttingen 1947, S.10f.; Giuseppe Messina: Cristianesimo, Buddhismo, Manicheismo nell Asia antica, Rom 1947 (vgl. dazu "Oriente Moderno", 1947, Juli/Sept., S. 196.

۳ـ طبری ردیف۳، ص۶٤۵. ٤ـ مقدسی(احسن‌التقاسیم)، ص ۳۳۶. ـ دربارهٔ گسترش این دین رجوع کنید به: Puech, S. 65. و دربارهٔ فرقهٔ مانوی دیناوریه به: Flügel, Mani 97-100, 255-338. ۵ـ ابن‌فضلان(فهرست:۳۵)، صفحهٔ بیست و دو؛ـ و نیز: Kremer, Streifz. 42. ٦ـ حدودالعالم (فهرست: ۳۶)، ص ۱۱۳؛ فهرست ابن ندیم، ص ۳۳۷؛ ـ بیرونی (فهرست: ۱۱۸)، ص ۱۹۱. ۷ـ دربارهٔ مانویت بین ترکان رجوع کنید به: Minorsky, Tamim 303 این مقاله درپاره‌ای از موارد برضد نوشتهٔ ذیل می‌باشد: Barthold, Vorl. 18f., 55f. و نیز رجوع کنید به:

←

سامانیان را بدین ترتیب تهدید نمود که اگر از طرف آنان به‌مانویان خراسان آسیبی برسد وی نیز در بارهٔ مسلمانانی که در قلمرو او زندگی می‌کنند به‌طور متقابل‌رفتار خواهد کرد[1] (همان‌طوری که نظیراین‌امر نیزهمان زمان گاهگاهی در جاهای دیگر و در مورد مذاهب دیگر پیش آمده است) . پس از انقراض و اضمحلال مانویان آسیای‌مرکزی هم این مدارای با مانویان تا مدتی ادامه یافت به‌طوری‌که در خراسان هنوز در سال ۹۸۲ (برابر با ۳۷۲ هجری) « خانگاهی از مانویان » با نغوشاك (مَدرس)[2] وجود داشته است (اگر هم از طرف دیگردر سال ۱۰۹۵ (برابر با ٤۸۸ هجری) فرمانروای قراخانی (احمدخان) به‌این‌نام کشته‌شد که به‌دین « زنادقه » ایمان داشته است[3]، کلمهٔ زنادقه به‌سختی می‌توانسته در آن زمان به‌مانویان‌اطلاق‌شده باشد[4].) سرانجام‌نفرتی‌که مسلمانان به‌طور روزافزونی برضد مانویان ـ قبل از هر چیز ظاهراً بر ضد ثنویت و تصویر ستایی آنان[5] ـ در خود احساس می‌کردند در ایران نیز مثل بین‌النهرین[6] (وبالاخره در آسیای مرکزی) منجر به‌این شد که در قرن سیزدهم (برابر هفتم هجری) این

→ Georges Vajda : Les zindiqs en pays d'Islam au début de la période Abbaside (in : Rivista degli Studi Orientali XVII, Rom. 1938, S. 173-229), S. 179.

؛ـ ونیز : ابن‌فضلان (فهرست : ۳۵)،صفحهٔ بیست ودو (ومنابع مذکور دراین‌صفحه) ؛ـ مقدسی (احسن‌التقاسیم) ، ص ۳۲۳ .

۱ـ فهرست ابن ندیم ، ج۱،ص ۳۳۷ ، ـ حدود العالم (فهرست : ۳٦) ، ص ۳۵۲ ؛ ـ و نیز رجوع کنید به : Barthold, Vorl. 55f.

۲ـ حدودالعالم (فهرست : ۳٦) ، ص ۱۱۳ .

۳ـ ابن اثیر (فهرست : ۱۳۵) ، ج ۱۰ ، ص ۱٦۵.

٤ـ در سال ۱۰۸۸ (برابر ٤۸۱ هجری) کلمهٔ «زندیق» به‌معنی مطلق ملحد به‌کار می‌رفته‌است : تاریخ سلجوقیان کرمان (فهرست: ۱۷۵) ، ص٢٤ ؛ـ نیز رجوع کنید به : Louis Massignon. Zindïk, in der EI, IV 1329f.

۵ـ درسال ۸۲۰ (برابر ۲۰۵ هجری) مانویان بصره ناگزیر بودند که‌اعراض خود را از ایمان به‌مانویت، بالگدمال نمودن‌عکس‌مانی وخدو انداختن برآن، نشان دهند: مسعودی(مروج‌الذهب)، ج ۷ ، صفحات ۱۲ تا ۱٦. ـ درسال ۹۲۳ (برابر ۳۱۱ هجری) عکس مانی را به‌ضمیمهٔ ۱٤ کیسهٔ بزرگ کتاب‌الحادی که از آن طلا ونقره (زیور قیمتی کتب مانویان) می‌ریخت آتش زدند : Mez 169,288

٦ـ بنا به‌قول فهرست‌ابن‌ندیم درسال ۹۸۸ (برابر۳۷۸هجری) فقط پنج‌نفر مانوی در بغداد می‌زیسته‌اند.

دین نیز در کَنچو، کَنسو، و خُچو به‌افول و نیستی گرایید ـ با وجود این که گاهی کوشش می‌شد[1] متدیّنان به‌این آیین را جزو اهل‌کتاب به‌حساب آورند.

درعین حال می‌توان به‌ظن قوی گفت که پاره‌ای از آرای مانویان درسرزمین ایران نیز آثاری از خود به‌جای گذاشته است و شاید هم بعضی از آن اقداماتی که برای جمع و آمیزش عقاید مختلف همراه با ظهور المقنّع ویا خرّمیان نمایان گشت از طرف مانویان صورت گرفته باشد؛ مانویانی که در مقابل دین زردشت[2] ـ که قیافه‌ای مشخص‌تر داشت و بر حسب ظاهر قوی‌تر بود ـ سخت متمایل و بر آن بودند که خود را گاهی در بینش تصوف و گاهی در لباس سیاست نشان بدهند. جزئیات این امر امروز برای ما دیگر در تمام موارد قابل‌درك نیست. امادرعین حال اطلاق کلمهٔ «زندیق» (که اصلاً مانوی از آن منظور بوده) به «مُلحد» به‌طور مطلق ما را به‌واقع نزدیك می‌کند[3] و این مطلب در بین‌النهرین و به‌طور کلی در دربارخلفا هنگام پیدایش پاره‌ای ازافکار وعقاید مذهبی وفلسفی[4] ـ تقریباً در مورد معتزله[5] که بسیاری از آرای آنها بر اساس عکس‌العملی بر ضد مانویان به‌وجود آمده است ـ خیلی روشن‌تر دیده می‌شود[6]، ولی در اینجا مجال صحبت در بارهٔ آن نیست.

۱ـ رجوع کنید به: Kremer, C. G. I 59.

۲ـ دراین باره رجوع کنید به: Schaeder in der RGG III 1968f. (Nr. 5); Carsten Colpe: Anpassung des Manichäismus an den Islam, in ZDMG 109/1 (1919), S. 82-91.

۳ـ در غرب نیز کلمهٔ «مانوی» به‌مطلق «ملحد» گفته می‌شد، رجوع کنید به: Henri-Charles Puech und André Vaillant: Le traité contre les Bogomiles de Cosmas le prêtre, Paris 1945, S. 310. (Travaux publ. par l'Inst. Et. Slaves 21.)

۴ـ رجوع کنید به: Schaeder, Vollk. M. 199f. und 199, Anm. 4; 231-237, 267f.

۵ـ رجوع کنید به ص ۲۸۲ از همین کتاب؛ ـ و نیز: Schaeder, Man. Musl. LXXVIIf.; LXXX; Henrik Samuel Nyberg (Hrsg.): Le livre du triomphe et de la réfutation d'Ibn ar-Rawendi l'hérétique, par ... el-Khayyat, Kairo 1925, S.56 der arab. Einl. und S.26, 30-34, 43-49 des Textes.

۶ـ رجوع کنید به: Louis Massignon, Halladj 161ff., 186ff.

مسیحیان

در جایی که مانویت در ایران دین بیگانه‌ای که هرگز در این سرزمین ریشه واساسی واقعی نیافته، به‌شمار آید بایداین امر درمورد مسیحیت درایران نیز لااقل به‌همین اندازه صادق‌باشد، زیرا اگرچه‌کلیسای دولت ساسانیان[1] ازقرن پنجم میلادی از عضویت سازمان کلیسای رم شرقی دست کشید و خود را صورتاً پیرو نسطوریه شناخت[2] (بدون این که دربارهٔ مسائل‌وابسته به‌این قضیه‌روشنایی

۱ـ رجوع کنید به‌نقشهٔ‌اسقف‌نشینهای‌نسطوری درسال ۵۰۰ میلادی: Vine 58. ـدربارهٔ مسیحیان نسطوری ایران در زمان ساسانیان رجوع کنید بـه:
Christensen 261-310; Labourt passim; Jean Dauvillier: Les privinces chaldéennes "de l'Extérieur" au Moyen Age, in den "Mélanges Cavallera", Toulouse 1950 (?), S.259-316; Konrad Lübeck: Die alt-persische Missions kirche, Ein gesch. Überblick, Aachen 1919 (Abh. aus Miss. Kunde und Miss. Gesch. 15); Eduard Sachau: Von den rechtlichen Verhältnissen der Christen im sassanidischen Reich, in den MSOS X/2 (1907), S.69-95; Oscar Braun: Ausgewählte Akten persischer Märtyrer, in der "Bibliothek der Kirchenväter", Band XXII, 1915, S.1-280; Georg Hoffmann: Auszüge aus syrischen Akten persischer Märtyrer, Leipzig 1880 (Abh. für die Kunde des Morgenlandes VII/3); Paul Bedjan (Hrsg.): Acta Martyrum et Sanctorum, Paris 1890-1897. _ Pigulevskaja, Viz. 235-249.

۲ـ رجوع کنید به: Nöldeke, Aufs. 103 نوشتهٔ اخیر وضع اجتماعی مسیحیان را در زمان ساسانیان به دست می‌دهد.

واقعی وجود داشته‌باشد)، ولی با این‌وصف پیروان آن به‌اکثریت غالب ، آرامیان و آرامی شدگان بین‌النهرین بودند (آن هم تا آنجایی که مانویّت و یا معتقدان به‌یحیای دمشقی ـ معمدّون ـ و فرقه‌های اصحاب کشف و معرفت ـ Gnostiker ـ در این منطقه پایه نگرفته بودند) .

هرچند کلیسای نسطوری وظیفهٔ تبلیغی خودرا به‌وجه احسن ادا نمود، ولی دراین‌موردنیزسرزمین‌ایران ـ به‌طورکلی‌که‌بنگریم ـ سرسخت‌ماند وموفقیت‌های این کلیسا در شمال و جنوب عربستان[1] و جنوب هند و قبل از همه دربین طوائف ترك ومغول آسیای مرکزی تا اعماق‌چین به‌طور واقعاً غیر قابل مقایسه‌ای بسیار برتر ازنتایجی بودکه از زحمات خود درایران‌به‌دست‌آورد . فقط انجیل‌توانست در دو موضع ایران لااقل تا اندازه‌ای موفق گردد[2]: یکی درفارس و اراضی‌مجاور آن و دیگری در شمال شرقی بخصوص در ممالك ماوراءالنهر که در آنجا در جنب ایرانیان نیز اقوام دیگری زندگی می کرده‌اند .

دستگاه تبلیغی مسیحیان درفارس از تیسفون پایتخت ساسانیان که‌نیزمرکز کلیسای نسطوری آن دولت‌بود سرچشمه می‌گرفت وروابط سازمانی و ادرای آنها در آن پایتخت تنظیم وتعیین می‌شد . ازطرف‌دیگر آخرین آثار کلیسای‌مسیحیت بیزانس تابع رم در دوره‌هـای اخیر ساسانیـان (تحت شاهنشاهی خسرو پرویز ۵۹۰–۶۲۸ میلادی) بکلی ریشه‌کن شد[3] و تازه در تحت سیادت عربها بود که سایر فرق مسیحیت نیز توانستند لااقل درآسیای مرکزی دوباره به‌فعالیت بپزدازند[4] .

۱ـ رجوع کنید به :
Francois Nau :Les Arabes chrétiens de la Mésopotamie et de Syrie, Paris 1933.

۲ـ رجوع کنید به : .Barthold, Christ 26

۳ـ رجوع کنید به : .B.H. eccl. I 266/68 و به‌گزارشی‌که در بارهٔ نسطوری شدن کلیساهای ایران (تقریباً سال ۶۱۰) درمقالهٔ ذیل‌مسطوراست : .(Michael I 424-429 (II 435-440

۴ـ بطریق‌یعقوبی: ماروطاس (۶۲۴ـ۶۴۹ میلادی) برای سیستان‌وهرات دوباره اسقفهای یعقوبی معین می کند : السمعانی (فهرست : ۲۳۲) ج ۲ ، ص ۴۲۰ و نیز : .B.H. eccl. III 126f

اگرچه ما امروز به‌طور واضحی اعتقاد و ایمان مطرانان آن‌روز مرو را نمی‌دانیم[۱]. مرکز کلیسای نسطوریان در فارس، مطران‌نشین ریو اردشیر کنار رودخانهٔ طاب در نواحی سرحدی به‌طرف سوزان بوده است[۲]. در جنب آن، مطران دیگری در گندیشاپور[۳] و اسقفهایی در شوش و اهواز و شوشتر[۴] و چند موضع دیگر وجود داشته‌اند که چگونگی موقعیت آنان امروز برای ما دیگر به‌روشنی معلوم‌نیست[۵] و در بارهٔ بقای این مراکز کلیسایی در قرون اول سیادت عربها فقط اخبار اندك و پراکنده‌ای دردست داریم: به‌این ترتیب‌که هنگام غلبهٔ‌مسلمین جمعیت‌مذهبی مسیحی نیرومندی با یك دیر مسیحی درشوس وجود داشته است[۶] وظاهراً مسیحیان در اینجا نیز مثل مسیحیان سایر نقاط ازطرف مسلمین‌کمتر مزاحمت دیده‌اند[۷]. در پایان قرن دهم (برابر چهارم هجری) نیز نام اسقف‌نشینی در همدان «برای منطقهٔ حُلوان» به‌میان می‌آید[۸].

۱ــ قول به این‌که‌ایشان تابع‌کلیسای رم بوده‌اند (چنانچه در: بیرونی- فهرست: ۱۱۸ــ صفحات ۲۸۹و۲۹۶، دیده می‌شود و ظاهراً .Barthold Christ 23f آن‌را پذیرفته است) یقیناً خطاست، زیرا مقامات‌کلیسایی رم هیچ‌وقت در این نواحی پا نگرفته‌اند. ودر واقع یعقوبیه (و مارونیه: .Barthold, Christ. 43f) نیز نمی‌توانند بوده باشند.

۲ــ رجوع کنید به: .Sachau, Christ 177

۳ــ عمر (فهرست. ۲۳۳) صفحات ۶۳ــ۶۵ و ۸۰ــ؛ ــ این امر مکرراً (مثلاً سالهای ۷۷۷/۷۷۸ــ برابر ۱۶۱ هجری- و۸۹۲/۸۹۳ - برابر ۲۷۹هجری ــ و دفعات دیگر: گندیشاپور) تا به قرن سیزدهم (هفتم هجری) اتفاق افتاد (مرجع سابق، صفحات ۱۲۴و۱۲۶)، دراین مراکز در پایان کار فقط عنوانی مانده بود. ــ نیز رجوع کنید به: .Vine 57, S. 58 und 113; Schwarz IV 416

۴ــ عمر (فهرست: ۲۳۳)، ص۷۲ (حدود ۸۵۳/۸۵۴ برابر ۲۳۹هجری: اهواز)؛ ص۸۰ (حدود ۸۹۲ برابر ۲۷۹ هجری: شوش)؛ ص۷۵ (۸۹۲ برابر ۲۳۹ هجری: فارس).

۵ــ Vine 57, 116, 119; Christian Friedrich Seybold: Die Namen der zwei Bistümer (Dependenzen der Persis) ....in "A volume of Oriental Studies presented to prof. Edward G. Browne", Cambridge 1922, S.414f. _ Karte der nestorianischen Bistümer im 10. Jh.: Vine 121 und Dauvillier S.259..

۶ــ ابن اثیر، ج۲ ص ۲۱۳.

۷ــ رجوع کنید‌به: .Sachau, Christ. 973f

۸ــ .Eliae, metr. Nisibeni, opus chronol, ed. Brooks 70, 72 (1019); Vine 116 حدود سال ۷۵۰ (برابر ۱۳۲ هجری) مطرانی در خود حلوان بوده است؛ B.H. eccl.III در خوزستان عدهٔ قلیلی نصرانی وجود داشته است: مقدسی (احسن‌التقاسیم)، ص ۴۱۴.

در آخر قرن هشتم (برابر قرن‌دوم هجری) میان‌روحانیان فارس ورهبران کلیسا در بین‌النهرین اختلاف عقیده به‌پا خاست ، از این‌روکه اسقف‌های فارس عادت‌کرده بودند به‌عوض لباس پشمینی که موظف به‌پوشیدن‌آن بودند جامهٔ سفید قسّیسان را بپوشند وگوشت بخورند و ازدواج‌نمایند . حتی اصلاحاتی که جاثلیق نسطوری تیموطاؤس اول (۷۸۰–۸۲۳ برابر ۱۶۳–۲۰۸ هجری) شروع کرد در آغاز منتج به‌انشعاب درکلیسا گشت . روحانیان فارس خود را جزو مسیحیان پیرو طوماس (جنوب هند) اعلام کردند ورهبری امور خویش‌را به‌دست خود گرفتند به‌طوری که‌بعداً مذاکرات زیادی لازم‌بود تاایشان دومرتبه به‌اطاعت مقام‌جاثلیقیّت در آمدند و تعهدکردند از دستوراتی‌که بر همه واجب است متابعت کنند ، و در مقابل، این حق به‌آنان داده شود که مراسم تشرّف قسّیسان این سرزمین را به‌این مرتبهٔ قسّیسی ، خود ایشان اجرا نمایند . درآن هنگام منطقهٔ جنوب هند مستقل شد و از زیر رهبری‌کلیسای فارس که اصل و اساس خودرا مرهون آن (کلیسا) بود درآمد[1] و نظمی که در آن زمان برقرار شد تا قرونی متمادی برجای ماند .

اطلاعات ما دربارهٔ سلسله مراتب اعضای‌کلیسا بسیار ناچیز و دربارهٔ پیروان آن‌تقریباً هیچ می‌باشد. اخباری هم که دربارهٔ تنی چند ازنصرانیان کارمند دولت (مثل وزیر و وکیل – در مورد امور ملکی)[2]، یا اطبا[3]، در دست است ، با وجود

۱– رجوع کنید به : Vine 116f; Sachau, Christ 975,977ff.

۲ – عضدالدوله وزیری نصرانی داشته است : ابن مسکویه (تجارب‌الامم) ، ج ٦ ، ص ٥١١ ؛ – ابن اثیر (فهرست : ١٣٥) ،ج ٨ ، ص ٥١٨ . – یکی ازطاهریان (٨٦٤ برابر ٢٥٠ هجری) دوکاتب نصرانی داشته است : طبری ، ردیف ٣ ، ص ١٥٢٤ ؛ – همچنین در دربار محمود غزنوی کاتبان نصرانی وجود داشته‌اند : ابن خلکان (فهرست : ١٠٩) ، ج ٨ ، ص ٨٨ ؛–کاتبی نصرانی از ری پیش یکی از آل بویه (حدود ٩٣٤ برابر ٣٢٢ هجری) : ابن مسکویه (تجارب‌الامم)، ج ١ ، ص ٢٩٩ . – «وکیل» نصرانی ابن فرات (٩٢١ برابر ٣٠٩ هجری) : ابن فضلان (فهرست : ٣٥) ، ص ٥ و١١٠ ونیز صفحهٔ بیست و دوم ؛ ٩٧٥/٩٧٤ (برابر ٣٦٤ هجری) «ضامن مالیاتی اهواز فردی‌نصرانی بوده‌است ، (٩٧٥/٩٧٤ برابر٣٦٤ هجری) : ابن‌مسکویه (تجارب‌الامم) ، ج ٢ ص ٣٥٦ .

۳– در زمان فضل‌بن یحیای برمکی مطران شیراز←

اهمیتی که این افراد طبقات عالی در بین جماعات مسیحیت داشته‌اند، باز هیچ تصور همگانی به‌دست نمی‌دهد. در این که در بین اعضای این جمعیت‌های مذهبی نیز ایرانیان وجود داشته‌اند تردیدی نیست، ولی در این باره که مناسبت آنها با مهاجران بین‌النهرین چه بوده نمی‌توان هیچ اظهار نظری کرد. اخبار موجود[1] از قرن دهم (برابر چهارم هجری) نیز بسیار عمومی است و فقط این اطلاع را به‌دست می‌دهد که تعداد مسیحیان در فارس در سال ۹۳۰ (برابر ۳۱۸ هجری) بیشتر از یهودیان، ولی کمتر از زردشتیان[2] بوده‌است. علاوه براین نیز می‌دانیم که در شیراز و در «قلعهٔ مسیحی» همسایهٔ آن یعنی «مریم‌نشین»[3] کلیساهایی وجود داشته ومسیحیان آنجا طیلسانی شبیه طیلسان آن ناحیه برسر می گذاشته‌اند (سال ۹۸۵ برابر ۳۷۵ هجری)[4]. در طرز تفکر و هم در عقاید تعبّدی آنان نیز ظاهراً تأثیرات دین زردشتی مشاهده‌می‌شده‌است[5]؛ تأثیراتی که نوشته‌های کلامی[6] مسیحیان اهتمامی مخصوص به‌مبارزه با آنها نشان می‌داده است[7].

عمل اعراض عیسویان از مسیحیت و گرایش آنان به‌اسلام از همان آغاز به‌شدت صورت گرفت[8] و پیوسته به‌دوائر وسیع‌تری سرایت می‌نمود تا به‌جایی که

← به‌عنوان بهترین طبیب عصرخود به‌حساب می‌آمد: ابن‌اثیر (فهرست: ۱۳۵)، ج ۸، ص ۲۸۱؛- چهارمقاله، ص ۸۵ به‌بعد.

۱- مقدسی (احسن‌التقاسیم)، ص۴۳۹ («عدهٔ قلیلی مسیحی»). ۲- ابن‌حوقل (کتاب‌المسالك، چاپ دوم، فهرست: ۳۳)، ص۲۵۲؛- اصطخری، ص۱۳۹. ۳- پس‌ازفتح آنجا اهالی مسیحی آن در سال ۱۰۶٤ (برابر ٤۵٦ هجری) به دست سلجوقیان کشته شدند؛ به استثنای کسانی که فوراً به اسلام گردن نهادند: الحسینی (اخبارالدولة‌السلجوقیة)، ص ۲۵. ٤- مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ٤۲۹. ۵- رجوع کنید به:

S.H. Taqïzadeh: The Iranian festivals adopted by the Christians, im BSOAS X(1940/42), S. 632-653.

٦- مطران ریو اردشیر ایشوع‌بخت؛ رجوع کنید به: .Baumstark 215f ۷- رجوع کنید به: .(Sachau, Christ. 977; Elias 125 (922/23 ۸- رجوع کنید به‌ص۲۵۸ از همین کتاب؛ - و نیز: .(Sachau, Christ. 978 (um 835 شاید بتوان مقدمات اعراض از مسیحیت را در رفتار انحرافی آنان دید، آن طوری‌که در سال ۷۰٤ (برابر۸۵ هجری) در←

در سال ۹۶۱ (برابر ۳۵۰هجری) انتخاب یکی ازمطرانهای فارس به‌مقام‌جاثلیقی ازاین‌نظر که برادر وی‌مسلمان گشته‌است[1] ردشد . درعین حالی که بقایای‌جمعیتهای مذهبی مسیحی در فارس و اصفهان[2] توانست در تحت ریاست یك مطران[3] لااقل تا آغاز زمان سلجوقیان خود را حفظ کند ، از تبلیغ مبلّغان مسیحی در شرق وشمال شرقی ، حتی از زمانهای اولی آن ، فقط آثار و نشانه‌هایی به‌جای مانده است : چنانچه خبری از وجود بنـای کلیسایی حدود سال ۹۳۰ (برابر ۳۱۸ هجری) در اطراف هرات[4] حکایت می‌کند که در صورت تردید باید لااقل ازاین خبروجود ویرانه‌های یك کلیسایی فهمیده شود . به‌همین وضع نیز باید کلیسای سیستان را که ترسایـان فراری از سپاه محمود در آن به‌قتل رسیدند تصور نمود[5] . ـ اساساً تجدید بنای‌کلیساها فقط در موارد بسیار نادری امکان پذیر بوده است ، مثلاً در زمان صدارت وزیر نصرانی عضدالدوله دیلمی[6] (سال ۹۸۰ برابر ۳۶۹ هجری).

نظیر این موقعیت را نیز یکی دیگر از مناطق تبلیغاتی قدیمی نسطوریان یعنی‌نواحی‌جنوبی بحرخزر ، که حتی‌در زمان ساسانیان جمعیتهای‌مذهبی‌مسیحی در آن تشکیل یافته بود ، داشته است[7] . هنگام ورود عربها دسته‌هایی از قبایل مسیحی در طبرستـان می‌زیسته‌اند که در حدود سال ۶۶۰ (برابر ۴۰ هجری)

→

بین‌النهرین از رهبانی نصرانی مشاهده می‌شود ـ اگرچه این در مقابل‌کسی مثل حجاج صورت گرفته‌است ـ طبری ، ردیف۲ ،صفحات ۱۱۳۸ به‌بعد .

۱ـ رجوع کنید به : B.H. eccl. III 249.

۲ـ عمر(فهرست : ۲۳۳) ، ص۹٤ (سالهای ۹۹۰ و ۹۹۸ برابر ۳۸۰ و ۳۸۸ هجری) ؛ درجنب آن در گندیشاپور وشهر زور .

۳ـ عمر (فهرست:۲۳۳) ، ص ۹٤ (۱۰۰۰ برابر۳۹۰هجری) ؛ بعد از۱۱۱۰/۱۱۱۱ (برابر ٥۰٤هجری) نام چنین‌کسی به میان می‌آید : همین مرجع ، ص ۱۰۳ .

٤ ـ ابن حوقل، (کتاب المسالك ، چاپ دوم ، فهرست : ۳۳) ، ص ٤۳۸ ؛ ـ اصطخری ، ص ۲٦٥ .

٥ـ تاریخ سیستان . ص۳٥۷ .

٦ـ ابن مسکویه (تجارب‌الامم) ، ج ٦ ، ص ٥۱۱ ؛ ـ ابن‌اثیر (فهرست : ۱۳٥) ، ج ۸ ، ص٥۱۸ .

۷ـ رجوع کنید به : Hoffmann, Akten S. 45ff. (کرخادییث شلوخ= کرکوك) .

مسلحانه برضد مسلمانان به‌پا خاستند وپس ازجنگهای سختی شکست خورده در نتیجه یـا بکلی نابودگشتند و یـا باقیماندگان آنـان ، به‌استثنای کسانی‌که فوراً اسلام آوردند ، به بردگی گرفتـار آمدند[۱] . در حقیقت بـاز در حدود سال ۸۰۰ (برابر۱۸۴هجری) از طرف تیسفون‌کوشش شدکه به‌وسیلهٔ مبلّغی به‌نام شوبخال‌ـ ایشوع باردیگر اهالی گیلان ودیلم‌را به‌ایمان به‌منجی بشریت (حضرت مسیح) جلب کنند[۲] : ولی این تلاشها نتوانست موفقیتی پایدار به‌دست بیاورد .

درعین حال دوعلت اساسی به‌این کلیسا امکان‌دادکه با اهمیت‌ترین دستگاه تبلیغی خودرا : درآسیای میانه ، کمافی‌السابق حفظ نماید یکی موقعیت مُرجّحی بود که به‌جاثلیق نسطوریان و مقامات تابع وی[۳] اختصاص داده شده بود ـ و شاید این امر نیز ازاین روی بوده است‌که عقاید تعدّدی اینان‌قابل قبول‌تر ازمعتقدات کسانی‌که طبیعت الهیه را منحصر در وجود حضرت مسیح می‌دانسته‌انـد به‌نظر می‌آمده است[٤] ـ و یکی دیگر تسهیلاتی بود که موقتاً به واسطهٔ روی کار آمدن عباسیان در وضع آنها به‌وجود آمد ؛ عباسیانی که هنگام تبلیغات خویش کوشش می‌کردند با مسیحیان نیز رابطهٔ دوستانه داشته باشند[۵] . در آن زمان خـارج از

۱ـ اولیاء (فهرست:۱۹۱) ، ص۳۷ ؛ ـ السمعانی (فهرست : ۲۳۲) ، ج۳ (۲) . ص ٤۲۵ ؛ ـ خوانـدمیر (فهرست : ۱۸۹) ، ص ۱۰ بـه بعد . ۲ـ Thomas von Marga : Book of the Governors, hrsg. v. Ernest Alfred Wallis Budge, London 1893, II 480. ؛ ـ و نیز السمعانی (فهرست : ۲۳۲) ، ج ۳ (۲) ، ص ٤۷۸ : ۳ـ رجوع کنید به : Buhl, Mohammed (wie S. 184 , Anm. 5), S.347. ـ حدود سال ۱۰۷۰ (برابر٤٦۲/٤٦۳) ، اساقفهٔ یعقوبی درمورد نمایندگی در مقابل دولت به جاثلیق نسطوریان احاله می‌گشتند ، رجوع کنید به : السمعانی (فهرست : ۲۳۲) ، ج ۲ (۲) ، ص I C به بعد ونیز : B.H. eccl. III 256, 332; Barthold, Christ 23f. ٤ـ در این باره نیز رجوع کنید به : Baumstark, Syr. Lit. 194f. 242f.

۵ـ Severus von Ağmünain : Alexandrin. Patr. Gesch., ed. Christian Friedrich Seybold, Hamburg 1912, S. 188ff., 202f. (Corpus Scr.rer.Or., Script. Arab., Reihe III, Bd. IX). —Dazu vgl. Carl Heinrich Becker : Das Reich der Ismaeliten im koptischen Danielbuch, S. 42ff., 50ff. (in den "Nachrichten der kgl. Ges.d. Wiss. zu Göttingen", phil-hist. Kl. 1916, H. 1, S. 7-57).

نواحی جنوب بحرخزر یعنی در سر راه بین عراق و مازندران و هم درقم[۱] و ری[۲] و سیستان[۳] و خراسان[٤] نیز اسقف نشین‌ها وجمعیتهای مذهبی کوچکی ازمسیحیان وجود داشته است ، و در همین خراسان حتی مسیحیان درسال ۷٤٤ (برابر ۱۲٦ هجری) هنوز آن قدر قدرت داشتند که بیم آن می‌رفت که قیامی محلی باحمایت مسیحیان و یهودیان بتواند به‌حکومت عربی آنجا چیره گردد[۵] . و نیز از همین خراسان بود که مسیحیت تا به کوهستان[٦] وهرات نیز پرتو افکند و دراین نواحی نفوذ مسیحیان خراسان و فارس باهم برخورد و تلاقی حاصل نمود و تا قرن دهم (برابر چهارم هجری) هنوز بقایای جمعیت‌های مذهبی مسیحی[۷] در آنجا وجود داشته است . ولی تمام این جمعیت‌ها بیش از همه تحت نفوذ مطران نشین مرو[۸] قرارداشت ؛ مروی که مع‌الواسطه یعنی به‌وسیلهٔ خزریان وخوارزمیان ازمسیحیان

۱ــ تاریخ قم ، ص ۱۸ (متأسفانه فقط اشاراتی در فهرست) . ۲ــ سال ۷۷۸ (برابر ۱٦۱هجری) پایه‌گذاری شد : Vine 118 . ــ اسقف در سالهای ۸۹۹/۸۹۲(برابر۲۸٦/۲۷۹ هجری) : عمر (فهرست : ۲۳۳) ، ص ۸۰ (و بعداً در : ۱۰۳ ، ۱۲٦ ، ۱۳۲) .

۳ــ السمعانی (فهرست : ۲۳۲) ، ج (مقدمه) ، ص ۱۰۸ (حدود۷٦۷ برابر ۱۵۰ هجری) .

٤ــ مقدسی (احسن‌التقاسیم) ، ص ۳۲۳ . ــ یك نصرانی خراسانی از سپاه دورافتاده‌ای در ارمنستان : طبری ، ردیف۳، ص ۱۲۲۵ . ــ طرح نقشه‌ای در مورد سلسه مراتب کلیسایی‌آسیای مرکزی در :

Charles-Eudes Bonin : Notes sur les anciennes chrétientés nestoriennes de l'Asie Centrale, im "Journal Asiatique" 9. R., Bd. XV (I.-VI. 1900), S. 591; A.Z.V. Togan in der EI, türk. V. 245.

۵ــ ابن اثیر ، ج ۵ ، ص ۱۱۳ .

٦ــ دراینجا ، حدود سال ۹۸۵(برابر۳۷۵هجری) ، مسیحیان‌کمتراز یهودیان بودند : مقدسی (احسن‌التقاسیم) ، ص ۳۹٤ . ــ اسقفهای نسطوری در هرات ، حدود سال ۱۰۰۰ (برابر ۳۹۰ هجری) : عمر (فهرست : ۲۳۳) ، ص۹۵ .

۷ــ اصطخری ، ص ۲٦۵ .

۸ــ عمر (فهرست : ۲۳۳) ، ص۷۲به بعد (۸٤۹/۸٤۸ برابر۲۳٤ هجری) ، ص ۹٤ (حدود سال۱۰۰۰ برابر ۳۹۰ هجری) ؛ ــ و نیز : B.H. eccl III 379 (سال ۱۰۲۷ برابر ٤۱۸ هجری) ؛ آخرین باری که از آن ذکری به میان می‌آید سال ۱۰۷۰ (برابر ٤٦۲ هجری) می‌باشد : Vine 117 درسال ۱۰٤٦(برابر ٤۳۸/٤۳۷هجری) نیزنام مطرانی از سمرقند برده می‌شود : Vine 119 . ــ مطران مرو در سال٦۵۱(برابر۳۱/۳۰هجری) به‌احوال شاه مغلوب یزدگرد سوم رسیدگی می کند: طبری ردیف‌اول صفحات ۲۸۸۱/۲۸۷٤ .

رم (؟) (از اروپای شرقی) متأثر بوده است[۱]. رؤسای کلیساهای آنجا تقریباً رهبرانی مستقل برای جمعیت‌های مذهبی خود بوده‌اند و این جمعیت‌ها با اسقف نشینهای اطراف، مطران نشینی مخصوص به‌خود تشکیل داده بودند[۲] و در اینجا دهقانان نیز جزء این جمعیت‌ها شده بودند[۳].

مسئولان و رهبران تبلیغ این نواحی را سوریان (در درجهٔ اول کسبه و تجار) تشکیل می‌دادند و از این‌رو خط مسیحیان این نواحی خط سوری با صبغهٔ نسطوری بوده است[۴]. در اینجا نیز میسور نگشته بود که ده یا شهری را جمعاً به‌دین مسیح درآورند. بلکه در این نواحی مثل آغاز مسیحیت قبل از هر چیز جمعیتهای مذهبی‌شهری وجود داشته است (که ضمناً نیز برای توقف موقت تاجرانی که از راههای دور آمده، از آنجا می گذشتند، متناسب بوده است)؛ و در بعضی موارد دسته‌های رهبانان نیز به‌آنان می‌پیوستند[۵]. از ساکنان این مناطق قبل از همه عدهٔ کثیری از سغدیان خود را آمادهٔ قبول دین مسیح نشان دادند[۶] وقسیسان این قوم بعداً حتی به‌عنوان رؤسای کلیسا به‌بین‌النهرین آمدند[۷].

۱ــ Sergej P. Tolstov: Novogodnyj prazdnik "Kalandas" u chorezmijskich christian načala XI. v. (Das Neujahrsfest "K." bei den hvärizmischen Christen zu Anf. d. 11 Jh. s), in "Sovetskaja Etnografija" II (1946), S. 87-108; Tolstov, Civ. 228.

۲ــ درآغاز قرن هشتم (اواخر قرن اول هجری) تشکیلات تازه‌ای برقرار نمودند: Henry Yule: Cathay and the way thither,..., neu hrsg. o. Henri Cordier, London 1913/16, I, S. XC f. برخلاف السمعانی (فهرست: ۲۳۲) ج ۳ (۲)، ص ۴۲۶ و Vine 118

۳ــ سال ۷۳۴ (برابر ۱۱۶ هجری) دهقانی نام قریاقس داشته است: طبری ردیف ۳، ص ۵۶۹؛ رجوع کنید نیز به دهقانان طراز، سال ۸۹۳ (برابر ۲۸۰ هجری): نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۸۴.

۴ــ Barthold, Vorl. 18.

۵ــ حوالی سمرقند، قرن نهم و دهم (برابر سوم و چهارم هجری) (ابن‌حوقل ــ کتاب المسالك، فهرست: ۳۳ ــ ص ۳۷۲) و حوالی تاشکند (مرجع سابق، ص ۳۸۴؛ ــ یاقوت (معجم البلدان، چاپ لایپزیك) ج ۳، ص ۲۳۴.

۶ــ فهرست ابن‌ندیم، ج ۱، ص ۱۸ (قرن نهم برابر سوم هجری).

۷ــ تیموطاؤس سغدی به‌عنوان رئیس رهبانان دیرمتی (سال ۱۰۷۵ برابر ۴۶۷/۴۶۸ هجری): B.H. eccl. III 305.

از طریق سغدیان و اسقف‌نشین طراز[1] مسیحیت به‌اقوام ترك ومغول نیز دسترسی یافت و درسال ۱۰۰۷ (برابر ۳۹۷ هجری) اقوام کریت و اُنگوت (تندوس) نسطوری گشتند[2]. موقعیت قویمی که مسیحیت در بین ایرانیان آسیای مرکزی داشت، نیز در این متجلی شده بود که چینیان لااقل تا زمان شروع دولت بزرگ ایغوریها (۷۴۵ برابر با ۱۲۷ هجری) روحانیان نسطوری و دیرهای آنان را «ایرانی» قلمداد می‌کردند[3].

در بارهٔ کیفیت زندگی جمعیتهای مذهبی مسیحی آسیای مرکزی در آن قرون و روابط و مناسبات مسیحیان با محیط اطراف خود و تعداد آنـان و غیره نیز اطلاع دقیق‌تری دردست نداریم. ولی البته این را می‌توان پذیرفت که اوضاعی را که ما از آغاز زمان مغولان به‌خوبی می‌شناسیم[4] در آن موقع نیز تقریباً وجود

۱ــ تـازه سال ۸۹۳ (برابر ۲۸۰ هجری) امیر ودهقانان آنجا اسلام آوردند وکلیساها به مسجد تبدیل گشتند: نرشخی (تاریخ بخارا) ص ۸٤. ۲ــ B.H. eccl. III 279f. نوشتهٔ ذیل در بارهٔ سنگ قبری نسطوری که به زبان ترکی ولی به‌خط سوری کتیبه‌ای روی آن منقوش گشته، وبه تندوس (اگوت) درمنطقهٔ «سوییوان» متعلق می‌باشد بحث می‌کند:

Kaare Gronbech: Turkish inscriptions from Inner Mongolia, in den "Monu--menta Serica" IV (1939), S. 305-308 und ders.: Sprog og Skrift i Mongoliet. Forelobig beretning om det sproglige arbejde paa Det Kgl. Danske Geografiske Selskabs Centralasiatiske Ekspedition 1938/39, in "Geografisk Tidsskrift" 43, 1940, S. 56-93. — Barthold, Christ. 51ff. Eduard Sachau: Zur Ausbreitung des Christentums in Asien, in den "Abh. der preuβ Ak. d. wiss., Phil.—Hist. Kl.", 1919, S. 58ff. - Edgar Blochet: La conquête des états nestoriens de l'Asie Centrale, Paris 1926; ders.: Christianisme et Mazdéisme chez les Turcs Orientaux, in der "Revue de l'Orient Chrétien" 3. R. VII (1930), S. 31-125. — Ahmed Zekï Velïdï (jetzt Togan): Oguzlaryn hrystianlygy mes'elesine 'a'id (Zur Frage des Christentums der Oghusen), im "Türkijjät Megmü'asy" II (1928), S. 61-67. ۳ــ Kuwabara Trade 17. ٤ــ Spuler, Ilch. 181ff., 198ff.؛ نقشهٔ اسقف‌نشین نسطوری متعلق به سال ۱۲۵۸ (برابر ٦٥٦ هجری) در: Vine 122.

داشته است ، با این فرق‌که در آن موقع جنبشی که بین مسیحیان در گرویدن به‌اسلام در این نواحی آغاز شده‌بود مثل دو سه‌قرن بعد به‌تمام اطراف راه‌نیافته بود ؛ جنبشی که بعداً نیز به‌علت دشمنی ابتدایی مغولان با اسلام ، سالیانی چند محدود گشت .

یهودیان

یهودیان از لحاظ تعداد جمعیت به کثرت واهمیت مسیحیان نمی‌رسیدند، ولی‌هنوز درسال ۷۴۴ (برابر با ۱۲۶هجری) می‌توانستندهمراه با آنان خطری برای سیادت مسلمانان به‌حساب آیند[۱]؛ در هرحال امروز اطلاع ما از جزئیات زندگی ایشان‌کمتر ازجزئیات زندگی‌مسیحیان است. اگر هم این‌ادعاکه تأسیس محلهٔ یهودیان در اصفهان از طرف بخت‌النصر[۲] صورت‌گرفته است طبعاً افسانه‌ای از افسانه‌های دوران اسلامی محسوب‌گردد، باز این‌امر مُسلّم است که مهاجرت یهودیان به‌سرزمین ایران حتی به‌زمان قبل از دورهٔ ساسانیـان برمی‌گردد[۳]. در مقابل افسانهٔ مزبور می‌توان به‌ظن قوی گفت‌که تعقیب یهودیـان از طرف دولت بیزانس در زمان قیصر هراکلییوس (Héraclius : هرقل ـ ۶۱۰ تا ۶۴۱) و درپی آن از طرف قوطیان وفرانکها سبب شده است که بسیاری از یهودیان به‌ممالکی که شالودهٔ زندگی اسلامی در آن ریخته می‌شد[۴]، وازجمله نیز به‌ایران، مهاجرت

۱ـ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۱۱۳. ـ نیز رجوع کنید به‌اواسط فصل «مسیحیان» از همین کتاب.
۲ـ مقدسی (احسن‌التقاسیم)، ص ۳۸۸. ۳ـ عموماً با آنها بـا مدارا رفتار می‌شد، رجوع کنید به: Christensen 261, 267, 278, 286. ۴ـ رجوع کنید به:
Georges I. Bratianu: La fin du régime des parties à Byzance et la crise antisémite du VIIe siècle, S. 64 (in der "Revue historique du Sud-Est Européen" XVIII, Bukarest 1941, S. 49-67). — Neubauer, Anecdota, besonders II 89-133; Mez 33-35.

کنند .

جمعیت‌های مذهبی یهودیان به‌تمام سرزمین ایران تقسیم شدند و مراکز مخصوصاً پرجمعیت آنان در قرن دهم (چهارم هجری) فارس[۱]، خوزستان[۲]، کوهستان[۳] وخراسان[۴] بوده است . از بین تمام شهرها مخصوصاً اهواز[۵] (مرکز مهم جمعیت بازرگانان رادانیان)[۶] و نیز شوشتر[۷] بزرگ‌ترین مهاجرنشین یهودیان محسوب می‌شد . دراغلب موارد ــ همان‌طوری که درشرق معمول است ــ یهودیان در هر شهری محله‌ای ویژهٔ به‌خود که یهودیه (نیز جهودیّه)[۸] نامیده می‌شد ،

۱ــ تعدادی «کمتر از زردشتیان ومسیحیان» : اصطخری، ص۱۳۹ ؛ــ ابن‌حوقل (کتاب المسالك، چاپ لایپزیك ۱۹۳۸/۹) ، ص ۲۹۲ ؛ ــ مقدسی (احسن‌التقاسیم) ، ص ۴۳۹ ؛ ــ و نیز : (شیراز) Benj. I 82 ؛ ــ برای اطلاعات کلی رجوع شود به : حبیب لوی ، تاریخ یهود ایران، ۲جلد، تهران ۱۹۵۶/۱۹۶۰ . ونیز :
Walter Joseph Fischel: Israel in Iran, New York 1949 (=Louis Finkelstein : The fews......, Kap. 19).

۲ــ مقدسی (احسن‌التقاسیم) ، ص ۴۱۴ ؛ ــ و نیز : Benj. (Hebr.) I 73f.

۳ــ مقدسی (احسن‌التقاسیم) ، ص ۳۹۴ (تعداد آنان‌در اینجا بیشتر از مسیحیان بوده است) .

۴ــ مقدسی (احسن‌التقاسیم) ، ص ۳۲۳ . ــ این مطلب بر من معلوم نیست که آیا نوشتهٔ ذیل تا به‌زمان مورد بحث ما هم می‌رسد ؟ :
R. Patal : Historical traditions und mortuary customs of the Jews of Meshhed, Jerusalem 1945 (27 S.).

۵ــ ابن‌خردادبه (کتاب‌المسالك والممالك،فهرست : ۲۸)، ص ۱۵۳ ؛ ــ ابن مسکویه (فهرست : ۹۵ ؛ Gibb M. S.) ، صفحات ۳۳۵ ، ۳۴۹ .

۶ــ رادانیان (شاید اهالی ناحیهٔ رن Rhône ازفرانسه بوده‌اند (؟)) واسطهٔ تجارت از مغرب چین تا اروپا بوده‌اند ، رجوع کنید به : Fischel 31f. (ومنابع مذکور در پاورقی ٤ از ص۳۱ آن) ونیزرجوع گردد به :
Louis I. Rabinowitz : Jewish merchant adventurers : a study of the Radanites, London 1948. ؛ نیز با دو انتقاد سختی که براین کتاب نوشته شده ، مقایسه گردد :
Rud. Löwenthal in "Historia Judaica" XI/2 (Okt. 1949), S. 163-165, und W. Fischel in "Jew. Quart. Rev." XLII (1952), S. 321/5.

۷ــ ابن‌مسکویه (تجارب‌الامم) ، ص۲۵۷ ؛ ــ ونیز: Fischel 31 mit Anm. 4; 32, Anm. 1; 68-78.

۸ــ حدود العالم (فهرست : ۳٦)، ص۱۰۷ . ــ شجرمیمنه بنابرعقیدهٔ یاقوت (فهرست : ۴۹ ، ج۳ ، ص ۱۸٤) در اصل جهوذان نام داشته است .

داشته‌اند : مثل اصفهان[۱]، گرگانان (گرگان)[۲]، ایالت جبال (سرزمین قوم ماد)[۳]، گوزگان ، (پاریاب / میمنه)[۴] و کابل[۵]. البته گاهی نیز به‌این امر توجه داده می‌شود که این تسمیه فقط جنبهٔ تاریخی داشته و سکونت یهودیان برای موسوم بودن محله‌ای به‌این نام ضروری نبوده است چنان‌که ساکنان محلهٔ یهودیّه اصفهان سنّیان مسلمان بوده‌اند[۶]. مراکز یهودی‌نشین ایران را بنیامین تُطیلی که درسال ۱۱۶۳ (برابر ۵۵۸ هجری) به‌شرق سفر کرده است ـ ولی باتوجه به‌این که شخصاً درسرزمین ایران نبوده‌است ـ شوش ، حلوان ، همدان ، اصفهان ، شیراز ، غزنه و سمرقند[۷] می‌داند . از آن گذشته در خوارزم نیز از مدت زمانی پیش از آن ، دسته‌هایی یهودی (از طرف خزری‌ها ؟) وجود داشته‌اند[۸].

۱ـ ابن حوقل (کتاب المسالك ، فهرست : ۳۳) : ص ۳٦٦ به بعد ؛ ـ ابونعیم (ذکر اخبار اسپهان ، فهرست : ۲۰۰) ، ج ۱ ص ۱٦ به‌بعد ؛ ـ مقدسی (احسن التقاسیم) ، ص۳۸۸ ؛ ـ یعقوبی (بلدان)، ص۲۷٤ ؛ ـ نیز رجوع‌شود به : ;.Browne, Isf. 437; Schwarz V 589f VII 859. ـ بنا به‌قول یاقوت ابتدا تمام شهر بدین نام موسوم بوده است (!؟) ج ۱ ، ص ۲٦۹ ؛ ولی نیز رجوع‌کنید به‌همین مرجع، ج ۱ ، ص ۲۷۲ وج ۸ ، ص ۵۳۱ به‌بعد . ـ خبری را که ابونعیم از زمان غلبهٔ عرب نقل می کند (دربارهٔ پادشاهی که یهودیان را درنبرد باعربها یاری می‌نموده) قابل تشخیص و انطباق نیست . ۲ـ اصطخری ، ص ۲۷۰ ؛ ـ ابن‌حوقل (کتاب المسالك ، فهرست : ۳۳) ، ص ۳٦۲ ؛ ـ مقدسی (احسن‌التقاسیم) ، ص ۲۹۸ ؛ ـ یاقوت ، ج ۸ ، ص ۵۳۱ به بعد . ۳ ـ اصطخری ، ص ۱۹۸ ؛ ـ تاریخ قم ، ص ۱۸ (در مورد قم سال ۹۸۷ برابر ۳۷۷ هجری) ؛ ـ و نیز : Benj . I 81 (همدان ، ۱۱٦۳ برابر ۵۵۸ هجری) . ٤ـ ابن‌حوقل (چاپ لایپزیك ۱۹۳۸/۹) ، ص ٤٤۲ ؛ یعقوبی (بلدان) ، ص ۲۸۷ ؛ ـ حدودالعالم (فهرست : ۳٦) ، ص۳۳۵ (= دولت‌آباذ) . ۵ـ ابن‌حوقل (چاپ‌لایپزیك۱۹۳۸/۹) ، ص ٤۵۰ . ٦ـ مقدسی(احسن‌التقاسیم)،ص۳۸۸ ۷ـ Benj. I 73-89. ۸ـ مقالهٔ ذیل به‌اهمیت موقع و مقام احبار یهود در اینجا توجه می‌دهد :

Constantin Inostrancev : Note sur un point de l'histoire ancienne du Khârezm (im "Journal Asiatique", II R., Bd. XV (Jan.-Jun. 1910), S. 141-145.—Vgl. Ahmed Zeki Velidî Togan in der E I, türk. V 245; Sergej P. Tolstov : Monety šachov drevnego Chorezma, S. 120 (im "Vestnik Drevnej Istorii 1938/4).

پیشهٔ یهودیان قبل از هرچیز ظاهراً کسب وتجارت[۱] ـ که برای آن اهواز
مرکز مهمی تشکیل می‌داده است[۲] ـ و در جنب آن نیز مشاغل نظیر بانك‌داری
(جَهبذ)[۳] و خرید مالیات شهریاایالت («ضامن»)[۴] بوده‌است . درمورد حرفه‌های
دستی ایشان (حجّامی ، دباغی ، نسّاجی و سلاخی) ، فقط از اصفهان[۵] اطلاع در
دست است . برخلاف سایر نقاط جهان اسلامی نسبتاً به‌ندرت شنیده می‌شود که
یهودیان درسرزمین فارسی زبان[۶] صاحب مقامات‌دولتی‌شده باشند ؛ ازطرف‌دیگر
نیز این طور به‌نظر می‌رسد که ، به‌استثنای زمان آل‌بویه[۷] ، اقداماتی که برای
محدود کردن یا تعقیب ادیان ومذاهب غیراسلامی صورت می‌گرفته است، تقریباً
در هیچ موردی شامل آنان نگشته است . فقط یك مرتبه دربلخ از طرف محمود
غزنوی مکلف به‌پرداخت وجهی زاید بردیگران گشتند[۸] . در مقابل ، خرّمیان[۹] با
این عمل‌خود که به‌مسلمانان مخالف خویش (به‌دلایلی که ما امروز نمی‌دانیم)
یهودی خطاب می‌کردند ، به‌کلمهٔ یهودی معنای تحقیرآمیزی بخشیدند[۱۰] .

۱ـ مقدسی (احسن‌التقاسیم) ، ص۳۸۸ ؛ ـ ابن‌مسکویه (تجارب‌الامم) ، ج ۵ ، ص ۴۰۸ ؛ـ
ونیز. Benj. I 74 (در مورد شوش) وص ۷۶ در مورد روزبار و حلوان ، ـ در بارهٔ وضع
عمومی یهودیان در مشرق در آن زمان رجوع کنید به : Jakob Mann: The Jewish
Egypt and Palestine under the Fatimid Caliphs, 1920/2. ۲ـ ابن مسکویه
(تجارب الامم) صفحات ۳۳۵، ۳۴۹ به‌بعد؛ ابن‌خردادبه (کتاب الممالك والمسالك ، فهرست :
۲۸) ، ص۱۵۳ ؛ ـ ابن‌الفقیه ، ص ۲۷۰ . ۳ـ ابن مسکویه (تجارب‌الامم) ، ص ۳۴۹
به‌بعد ؛ ص ۳۷۹ ؛ ـ ونیز ؛ Wuz 81 , 178 ۴ـ رجوع کنید به : Wuz 81, 178. —
Fischel 8f., 31-33. ۵ـ ابونعیم (ذکر اخباراسپهان ، فهرست : ۲۰۰)،ج۱ ، ص ۱۷.
۶ـ حاکم سیراف (روزبه=ظاهراً «یوم‌طوب» = یوم طیب) : ابن مسکویه ، ج ۲ ، ص۲۱۸ ،
۳۰۱ ؛ ـ ج ۳ ، ص۱۴۹ به‌بعد. ـ ونیز: Fischel 32f. ۷ـ ابن‌مسکویه(تجارب‌الامم)،
ص۳۷۸. ونیز : Fischel 69f. ۸ـحافظ ابرو(بنا به Barthold, Turk. russ. I 157f.)
از قول بیهقی (قسمت مفقود) ؛ ـ رجوع کنید به: Barthold, Turk. 289. ۹ـ رجوع
کنید به‌اواسط فصل « زردشتیان» از همین کتاب . ۱۰ـ طبری ، ردیف۳ ، ص ۱۱۹۵ ،
۱۲۲۶ (سال ۸۳۷ برابر ۲۲۲ هجری) . ـ نظر Schwarz VIII 1188f. این است که این
مورد ما را به‌یاد تاجران وکسبهٔ یهودی ازمنهٔ پیش دراین نواحی می‌اندازد که‌خرمیان ایرانی
آنهارا با عربها اشتباه‌کرده بودند ، ولی‌من تصورنمی‌کنم‌که بتوان با این نظر هم عقیده بود .

یهودیان سرزمین ایران در آن‌موقع تحت ریاست خاخام اعلی (گائون ؛ ریش گالوثا ؛ رَوش هَگولا) دربین‌النهرین قرارداشتندکه قلمرو فرمانروایی او شامل ارمنستان ، گرجستان ، فارس ، خراسان تا سرحد جیحون و هندوستان تا تبّت می‌شد[۱] (این امر در مورد ایران لااقل در اواخر زمان سلجوقیان با انتصاب یك‌خاخام محلی – سَر – دراصفهان[۲] صورت گرفت) . تعداد یهودیانی که‌مسلمان شدند ، ولو این‌که گاهی نیز فقط برحسب ظاهر اسلام آوردند ، محققاً در همان اوایل مثل تعداد مسیحیان و زردشتیان حائز اهمیت بوده است[۳] .

۱– بیرونی (هند) ، ص۱۳۲ ؛ – مفاتیح‌العلوم (خوارزمی) ، ص ۳٤ به‌بعد .
Benj. I 76 unten. — Kremer, C.G. II 176; Benj. II 158, 245, Nr. 27.
۲– Benj. I 32, Z. 4/5. ۳– رجوع کنید به :
Abraham Galanté : Marrances Iraniens, in : "Hammenörä" Mai/Juni 1935.
به‌این مقاله دسترسی نیافتم .

بوداییان

دین اسلام درقسمت شرقی سرزمین فارسی زبان ، در جنب دین‌زردشت که دین ملّی ایرانیان بود ، با یك دین جهانی دیگری‌که تقریباً از ۱۵۰ سال قبل از میلاد مسیح ، نیز در بین ایرانیان رواج یافته بود[۱] ، روبرو شد : یعنی با دین‌بودا

۱ـ .Christensen 39 (با منابع مذکور در آن) ؛ ـ ونیز رجوع کنید به :
Messina, Christ., André Godard, Yvonne Godard und Joseph Hackin: Les antiquités bouddhiques de Bämiyän, Paris und Brüssel 1928 (Mémoires de la délégation archéol. franc. en Afghanistan, II); Nouvelles recherches archéologiques à Bâmiyân, 1933 (Mission ...... III); Conclusion ...... (ebd. VI); L'oeuvre de la délégation archéologique Française en Afghanistan (1922-32), Bd. I: Archéologie bouddhique, Tokio 1933. (Publ. de la Maison Franco-Japonaise, Reihe A, Bd. I); Joseph und Ria Hackin: Bamian. Führer zu den buddhistischen Hohlenklöstern und Kolossalstatuen, dtsch. Ausg. von Wolfgang Lentz, Paris 1939. — H. Heräs: The spread of Buddhism in Afghanistan, im "Journal of the University of Bombay", Band VI, Teil IV, 1938. — A. Foucher: Notes sur les antiquités buddhiques de haibâk (Turkestan afghan), im "Journal Asiatique", 12. R., IV (VII.-XII. 1924), S. 139-153; (dazu vgl. ebd. IV 355f.; VI 350; XIII 175, 356; XVII 170f.); Choshbyung Bu-ston: History of Buddhism, übers. v. E. Obermiller, Heidelberg 1931/32 (Materialien zur Kunde des Buddhismus, Nr. 18 und 19). — Wilhelm Barthold: Der iranische Buddhismus und sein Verhältnis zum Islam, in: Oriental Studies in honour of Cursetji Erachji Pavry, London 1933, S. 29-32.

که‌در مرکز آسیا درهمه‌جا به‌صورت مهایانا (ارابه‌ای بزرگ) پا به‌عرصه‌می‌نهاد. بدیهی است که این دین در قرن ششم و آغاز قرن هفتم میلادی بخصوص در ماوراءالنهر[۱] در برابر دین‌زردشت عقب‌نشینی کرد[۲]، به‌طوری که‌یکی از زائران چینی بودایی مذهب هیون سنگ (Hiüentsang) (در حدود سال ۶۲۹ برابر ۸ هجری) در سمرقند فقط دو خانگاه ویران بودایی یافت که بیهوده برای‌احیای مجدد آن می کوشید[۳]. در محلهای دیگر نیز ظاهراً وضع همین‌طور بوده است؛ و جوزجان و طالقان در آن زمان از جملهٔ نقاط غربی به‌حساب می‌آمدند[۴].

کمی به‌طرف جنوب، در درّه‌های گندهاره نزدیکی کابل و در نواحی بلخ دین بوداکم و بیش‌توانسته بود خود را به‌صورت دین اکثریت و حاکم درآورد[۵]. در اینجا مراکز مختلف تعلیم و تعلّم (مدارس) بودایی به‌نام «وهاره» وجود داشته است که نام‌آن بر بعضی‌از امکنه‌باقی ماند، مثلاً نوبهار (دراصل وهارهٔ نو =

۱ــ در بارهٔ کشف نقاشی‌های دیواری در افراسیاب، پایتخت قدیمی خراسان رجوع کنید به: S. Oldenbourg im J. As. 215 (1929), S. 122f.

۲ــ فهرست ابن‌ندیم، ص ۳۴۵ (Flügel, Mani 105. =)؛ ــ ونیز کتاب ذیل که شامل‌مجموعهٔ اخبار اقوامی است که در زمان باستان در آسیای مرکزی می‌زیسته‌اند: Iakinf. (Bičurin): Sobranie svedenij o narodach obytavšich v Sredjej Azii v drevnija vremena, St. Petersburg 1851, III 183; Barthold, Vorl. 44; Barthold, Christ. 11. — Franz Altheim : Weltgeschichte Asiens im griechischen Zeitalter, Band I, Halle 1947, S. 95.

۳ــ نویسندهٔ ذیل از یك خانقاهی بودایی در سمرقند که هنوزدر آغازقرن‌هشتم(برابربادوم‌هجری) به‌جای‌بوده‌سخن‌می گوید: Fuchs, Huei-ch'ao 451.؛ــ ونیز رجوع کنیدبه: K. al-Qand/ Barthold, Turk. russ. I 49.

۴ــ رجوع کنید به: Ugo Monneret de Villard : Il libro della peregrinazione nelle parti d'Oriente di Frate Ricoldo da Montecroce, Rom 1948, S. 51. (Institutum Historicum FF. Praedicatorum, Romae ad. S. Sabinae. — Dissertationes Historicae, fasc. XIII).

۵ــ رجوع کنید به: Fuchs, Huei-ch'ao 448-452. (با اخبارجداگانه در بارهٔ هرمنطقه‌ای در قرن‌هشتم برابر دوم هجری).

استوپا)[1] در بلخ[2] و حوالی سمرقند[3]، وهمچنین دروازهٔ نوبهار در بخارا؛ بخارایی که خود نام‌خویش‌را مدیون تلفظِ اویغوری لفظ «وِهاره» ـ «بُخار» ـ می‌باشد.[4] امکنهٔ مقدس بوداییان در این نواحی، هنگام تسخیر به‌دست مسلمانان‌مهاجم[5] مکرراً دستخوش ویرانی گردیدند. ولی این مانع آن نشد که دین بودا خود را تا مدتی در بعضی از مناطق مثلاً در بخارا حفظ نماید، یعنی درجایی که حتی تا زمان تصرف شهر به‌دست قتیبة‌بن مسلم (۷۱۲/۷۱۳ برابر۹٤هجری) اهالی آن‌چهار مرتبه ازاسلام به‌دین بودا برگشتند، و در آنجا سرانجام به‌جای خانگاه بودایی مسجدی[6] بنا شد و هنوز در آن تا قرن دهم (چهـارم هجری) بوداییان وجود

۱ـ دراینجا نیاکان خاندان وزرای برمکی به‌شغل «روحانی» اشتغال داشته‌اند. رجوع کنید به: Brockelmann, Gesch. 104; و نیز بـه: مسعودی (مروج‌الذهب)، ج ٤، ص ٤٩؛ ـ Barthold, Vorl. 59f.

۲ـ ابن‌الفقیه، (BGA V) صفحات۳۲۲ـ۳۲٤؛ یاقوت، ج۸، ص ۳۲۱ به‌بعد (توصیف مفصل). ـ و نیز رجوع کنید به: Barthold, Turk. 77. در بارهٔ صور منقوش از زمان ساسانیان، رجوع کنید به: حدودالعالم (فهرست: ۳٦)، ص ۳٦۷.

۳ـ رجوع کنید به: Barthold, Turk. 85f.

٤ـ رجوع کنید به: Wilhelm Tomaschek: Sogdiana 167f. (in den "Sitzungsberichten der Ak. d. Wiss. in Wien, phil-hist. Klasse", LXXXVII, 1877); Barthold, Turk. 102. در بارهٔ اسامی امکنهٔ دیگری که با کلمهٔ «بهار» ترکیب یافته‌اند، رجوع کنید به: Monneret, Ric. 52.؛ ـ برای اطلاعات‌بیشتری دربارهٔ ریشه و اصل کلمهٔ «وهاره»، رجوع کنید به‌همین مرجع، ص ۱۱۹.

٥ـ مثلاً درالروز(سیستان) سال٦٥٤ (برابر۳۳/۳٤ هجری): بلاذری (فتوح‌البلدان) ص ۳۹٤. / نوبهار دربلخ قریب‌سال ٦٦۳/٦٦٤ (برابر ٤۳ هجری) بلاذری (فتوح‌البلدان)، ص٤۰۸ به‌بعد؛ ـ طبری، ردیف ۲،ص ۱۲۰٥؛ ونیز: Markwart, Eränšahr 69; Markwart, Wehrot 46. / پیکند (تخارستان) سال۷۰٥ (برابر با۸٦ هجری): طبری‌ردیف ۲،ص۱۱۸۸؛ ـ نرشخی (تاریخ بخارا)، ص٤۳ (غارت گنجهای گرانبها!). / سمرقند سال ۷۱۲ (برابر۹۳هجری): طبری، ردیف ۲، ص ۱۲٤٦ (سوزاندن اصنام و ربودن خزاین). / کابل سال ۸۷۱/۸۷۲ (برابر ۲٥٦هجری): طبری، ردیف۳،ص۱۸٤۱؛ ـ ابن‌اثیر، ج۷، ص۸۲؛ ـ ونیز: Nöldeke, Jaq. 193. / شاه ـ بهار در نزدیکی‌کابل: یعقوبی (بلدان)، ص۲۹۱؛ ـ ونیز: Tritton 111f.

٦ـ نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ٤٩ به‌بعد. ـ ونیز رجوع کنید به‌نوشتهٔ ذیل در بارهٔ امکنهٔ متبرکهٔ قبل ازاسلام در بخارا و اطراف آن:
Wilh. Barthold: Mesta domusul' manskoj kul'ty v Buchare i okrestnostjach, in den "Vostočnye Zapiski" I (1927), S. 11-25.

داشته‌اند[1]. نظیر این امر نیز درمورد بخارای قدیم (رامیثن)[2] و سمنگان (خراسان) درجنوب تخارستان و بامیان[3] و هم در مورد کابل (که حومه‌های هندی‌نشین آن نیز بودائیان را در برداشت)[4] صادق است (درجنب آن معابد و امکنهٔ مقدس هندوان ظاهراً تا اراضی کنار هیلمند دایر بوده‌اند)[5].

با روی کار آمدن اسلام نیروی دین بودا درزمینهٔ جلب پیروان تقلیل یافت و حتی دیگر نتوانست تبلیغاتی راکه دربین ترکان آسیای مرکزی[6] شروع کرده‌بود، ادامه دهد وهدایت اقوام بی‌دینی مثل غوریان (۱۰۱۱/۱۰۱۵ برابر ۴۰۲/۴۰۶ هجری)[7] و افغانان (۱۰۱۸/۱۰۱۹ برابر ۴۰۹ هجری)[8] را به اسلام غالب و مظفر واگذار نمود، یعنی به‌اسلامی‌که قرونی متمادی (تا زمان حاضر) لازم داشت تا بتواند خود را در این سرزمین‌های کوهستانی صعب‌العبور پابرجا سازد.

دین بودا بدون این که‌اثری ازخود به‌جای بگذارد، دراسلام منحل نگشت: بعضی ازاحتمالات‌علمی روشن[9] حاکی‌است که‌شیوه‌ونوع مدارس بودایی: «وهاره‌ها» در وجود مدارس‌اسلامی به‌زندگی‌خود ادامه‌داده است یعنی دروجود آن مدارس عالی روحانیی که برای اولین بار در قرن دهم (چهارم هجری) و بخصوص در قرن یازدهم (پنجم هجری) در تحت ریاست سلجوقیان و آن‌هم مخصوصاً اول‌در

۱ــ نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۱۸ به‌بعد. ونیز رجوع شود به: عوفی بنا به: Barthold, Turk. russ. I 83. ونیز: Monneret, Ric. 52, Anm. 118. ۲ــ مقدسی (احسن‌التقاسیم)، ص ۲۸۲؛ ــ نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۶. ۳ــ حدودالعالم (فهرست: ۳۶)، ص۱۰۹؛ ــ سمعانی (کتاب‌الانساب)، ص۶۳ ظهر؛ ــ یاقوت، ج ۲، ص ۴۹ (توصیف معبدی بودایی در هردو منبع). ۴ ــ اصطخری، ص ۲۸۰؛ ــ ابن حوقل (کتاب‌المسالك، فهرست: ۳۳)، ۴۵۰؛ ــ حدودالعالم (فهرست: ۳۶)، ص ۱۱۱.

۵ــ این مطلب به‌خوبی از اظهارات حدودالعالم (فهرست: ۳۶)، صفحات ۲۸۵ و ۳۴۵ و Marquart, Zabul. 271. برمی‌آید. ۶ــ رجوع کنید به: Barthold, Vorl. 17.

۷ــ تاریخ بیهقی (فهرست: ۱۶۱)، ص ۱۰۹؛ ــ ابن‌اثیر، ج ۹، صفحات ۷۵ و ۷۶.

۸ــ ابن‌اثیر، ج ۹، ص ۱۰۷. ۹ــ Baih./Morley 248.؛ ــ نیز رجوع کنید به: Barthold, Vorl. 60. و به‌منابع مذکور در آن.

شرق عالم اسلامی به‌وجود آمده و تازه بعداً به‌خاور نزدیك سرایت نمود است. در جنب آن، عقیدهٔ بودایی به‌تناسخ ارواح ظاهراً از همان آغاز در شرق سبب به‌وجود آمدن فرقه‌هایی گشته که همان‌طوری که قبلاً از آن صحبت به‌عمل آمد[۱] کم و بیش به‌مزج و اختلاط عمیقی با دین زردشت و اسلام منجر گشته است.

۱ــ رجوع کنید به‌فصل «زردشتیان» از همین کتاب.

نام گذاری

در ایران نیز مثل سایر نواحی نام اشخاص نمودار عقیده و ایمان ساکنان آن بوده است. هر کس اسلام می آورد می بایستی، لااقل در صورتی که نام سابق وی معنایی زردشتی داشته است[1]، یك نام اسلامی برای خود و در صورت اقتضا نیز برای اجداد خویش انتخاب نماید، و ظاهراً در هیچ موردی رعایت شباهت نام اسلامی با نامی که قبلاً داشته نمی‌شده است. چیزی که به‌چشم می‌خورد فرق و امتیازی است که سنّیان و شیعیان از همان موقع گاهی در انتخاب نام برای نوزادان خود[2] می گذاشته‌اند. علاوه براین مکرر اتفاق می‌افتاد که تازه مسلمانان نام یکی

۱ــ مانند دختر دهقانی، هنگام ازدواجش با عربی در حدود سال ۶۵۲ (برابر ۳۱ هجری): بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۴۰۶؛ ــ منجمی ایرانی در دربار خلافت (که نام اصلی وی نیز ذکر می گردد) ازطرف مأمون خلیفهٔ عباسی به‌اخذ نامی اسلامی نایل می گردد: ابن‌اسفندیار، ص ۱۴۷؛ ــ به‌ماه یزدیار، والی منصوب از طرف خلیفه بر طبرستان، نام محمد داده شد (حدود سال ۸۲۰ برابر ۲۰۵ هجری): بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۳۳۹. ــ رجوع کنید به: Goldziher, ‘Arab. 133; Giuseppe Gabrieli: Il nome proprio arabo-musulmano, im “Onomasticon Arabicum” I von Leone Caetani und Giuseppe Gabrieli, Rom 1915.

۲ــ ابن‌اثیر دراین مورد داستانی که به‌خوبی‌این‌امر را روشن‌می کند، نقل می‌نماید: ج ۷، ص ۱۶۶ (پایان قرن نهم برابر سوم هجری در طبرستان).

از نامداران لایق مسلمان را برخود[1] و یا بر پسران[2] خود می نهادند : در اثر فرمانداری سَلم بن زیاد در خراسان (از سال ٦٨٤/٦٨٥ برابر ٦٥ هجری) بیست هزار کودک در آن زمان به‌اسم این فرمانداری محبوب یعنی سَلم نامیده شدند[3] (البته در این مورد باید به‌این نکته هم توجه داشت که نام سِلم در عین حال نام یکی از دلاوران داستان‌های پهلوانان باستانی ایران بوده است) . شاید هم نظیر یک چنین پیش آمدهایی سبب بوده که به‌سرزمین‌های خاصی اسامی ویژه‌ای اختصاص یافته است: چنانچه به‌موجب اطلاعی که در دست است اغلب اهالی گرگان : ابوصادق یا ابوالرّبیع یا ابوالنّعیم ، طبرستانی‌ها : ابوحمید[4]، قمی‌ها : ابوجعفر (البته به‌مناسبت نام امامی از ائمهٔ شیعیان) واصفهانی‌ها: ابومسلم وقزوینی‌ها: ابوالحسین[5] نامیده‌می‌شدند. خطاب به‌کنیه‌فقط ویژهٔ افرادهمرتبه ــ نیز مابین امرا واشراف ــ[6] بوده است ؛ ولی چون موالی به‌عنوان افرادی‌که حقوق اجتماعی و فردی آنان کمتر از عربها بوده به‌شمار می‌آمدند ، در ابتدا اجازهٔ شرکت در این امتیاز را نداشته‌اند[7]. ــ درمقابل آنچه در بالا درمورد قبول اسامی عربی ازطرف ایرانیان گفته شد ، عربها نیز حق زادگاه خود را بدین‌ترتیب ادا می‌کردندکه برعکس ، نامهای بومی و محلی برخود می‌نهادند : مثلاً پسر فرماندار معروف ، سَلم که

١ــ حتی درسال ٦٣٥ (برابر١٤ هجری) : طبری ردیف١ ، ص ٢٢٦٠ ، ٢٢٦٤.

٢ــحدودسال ٧١٠ (برابر٩١ هجری) دربخارا : نرشخی (تاریخ‌بخارا) ، ص ٨ ؛ ــ مسن‌ترین سامانی در حدود سال ٧٨٠ (برابر ١٦٣ هجری) : نرشخی (تاریخ بخارا) ، ص ٥٧ .

٣ــ طبری ردیف ٢ ، ص ٤٨٩ .

٤ــ مقدسی (احسن‌التقاسیم) ، ص٣٦٨ (٩٨٥ برابر ٣٧٥ هجری) .

٥ــ مرجع سابق ، ص ٣٩٨ (٩٨٥ برابر٣٧٥ هجری) . ــ نیزرجوع کنید به : .Fück 112

٦ــ ابن مسکویه (تجارب‌الامم) ، ج ٢ ، ص ٥ (٩٤٠/٩٤١ برابر ٣٢٩هجری) ــ ؛ سال ٨٨٨ (برابر ٢٧٥) نیز امیر مغلوب سمرقند ، نصر ، درمقابل برادر فاتح وغالب خود اسماعیل: نرشخی (تاریخ‌بخارا) ، ٨٣ .

٧ــ Kremer, Cult. G. II 155; Wellhausen, Arab, 309, Anm. 1; Ignaz Goldziher: Der Gebrauch der Kunja als Ehrenbezeugung, in den "Muhammedanischen Studien" I, Halle/S. 1889, S. 267 .

به‌عنوان اولین عرب در ماوراءالنهر به‌دنیا آمد «صُغدی»[1] نام یافت (۶۸۰/۶۸۱ برابر ۶۱ هجری)، و عرب دیگری به‌نام جدیع را به‌جهت اینکه در کرمان متولد[2] شده بود الکرمانی[3] نامیدند (و ظاهراً این کلمه فقط به‌معنی لقب بر وی اطلاق نمی‌شده است). گاهی نیز پیش می‌آمده که نام مکان به‌یك شخص ایرانی داده می‌شد[4].

پس ازروی کارآمدن شعوبیّه ایرانیان غالباً به‌علم‌وعمد نام ایرانی برخود نهادند. این امر در مورد پیروان زردشت مثل حکام دولتهای همجوار موجود در جنوب بحرخزر[5] بدیهی می‌نمود؛ ولی مسلمانان‌هم، مانند سران قبائل کُرد (مثلاً وشتاسپ)[6]، نامهای پارسی یا ایرانی داشته‌اند (مثلاً اسامی مختوم به‌علامت تصغیر ویه: امیرویه حسنویه و فضلویه)[7]. پابك رهبر خرّمیان نیز این نام را به‌جای نام اسلامی حسن برای خود انتخاب نمود[8] ومی‌خواسته شاید لااقل به‌این وسیله باج خویش‌را به‌حس‌ملّی ایرانی بپردازد؛ گرچه غیراز این‌امر هیچ‌گونه فعالیت ملی دیگری[9] دربین این فرقه مشاهده نمی‌شود. گاهی نیزاسامی عربی با

۱ــ طبری، ردیف۲،ص۳۹۴؛ــ ابن‌اثیر، ج۴، ص۴۰. ۲ــ طبری، ردیف۲،ص۱۸۵۸.
۳ــ شورشی معروف، رجوع کنید به ص ۶۲ به‌بعد از همین کتاب.
۴ــ سال ۷۳۸ (برابر ۱۲۰ هجری)، دهقان هرات «خراسان» نام داشت: طبری ردیف ۲، ص۱۶۳۶ [ونیز به ص DCCIX ازجلد ملحقات ("Addenda") آن] و ص۱۶۳۶.
۵ــ پس از آن‌که اسپاهبذ سال ۸۶۴ (برابر ۲۵۰ هجری) هنگام بیعتش برای حسن‌بن‌زید نام اسلامی عبدالله را «به عنوان اولین کس» پذیرفت (خواندمیر، فهرست: ۱۸۹ ص۱۰، تازه دومرتبه اسپاهبذحسام‌الدین در طبرستان (خاندان‌باوند) سرازنو «به‌عنوان اولین فرد» نام‌اسلامی برخودنهاد: ابن‌اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۲۴۰. ۶ــ بلخی از آن نام می‌برد: درصفحات ۱۶۴ تا۱۶۷ (حدودسال ۱۱۰۰ برابر۴۹۳)؛ ــ رجوع کنید به: Minorsky, Guran 81f. ؛ ــ دربارهٔ اضافهٔ پسوندهای‌ایرانی رجوع کنید به‌کسروی(شهریاران گمنام)، ج ۳، ص ۱۲. ۷ــ رجوع کنید به:
Theodor Nöldeke: Persische Studien I, S. 4ff. (Sitz.-Ber. der Ak.d.Wiss. zu Wien, Phil.-hist. Kl. 116/1); Fück 8, Anm. 7. ۸ــ مسعودی(مروج‌الذهب)،ج۷؛ ص۱۳۰.
۹ــ رجوع کنید به‌اواسط فصل زردشتیان» از همین کتاب.

اضافهٔ خاتمه‌های ایرانی[1] یا به‌طرز دیگری[2] تغییر فرم می‌یافتند.

ترکها نیز باوجود این‌که، برخلاف آنچه ازایرانیان موقتاً به‌ظهور پیوست، هیچگاه عادات قدیمی خود را[3] از دست ندادند، با این‌وصف به‌زودی به‌استعمال نامهای ایرانی عادت کردند. در دوره‌های آخر سلجوقیان حتی در بین ایرانیان این امر رواج یافت که خود را به‌القاب ترکی مُلّقب سازند[4]. ـ این مطلب هم‌که پایه‌گذاران سلسلهٔ سلجوقیان یعنی برادران چهارگانهٔ سلجوقی نامهای توراتی (میکائیل، یونس، موسی و اسرائیل)[5] داشته‌اند، البته با توجه به اینکه این اسامی (جز نام موسی) درجهان اسلامی خیلی به‌ندرت معمول بوده است، شاید مربوط به‌این باشد که این طایفهٔ ترك زمان طویلی با خزری‌ها در ارتباط بوده[6] وبه‌همین جهت در ازمنهٔ متقدم‌خویش‌درپاره‌ای امور ازیهودیان تأثر یافته‌است.

القاب باکنایه و اشاره‌ای هم که به‌مناسبتی به‌افرادی داده می‌شد، مانند لقب «خدّاش» برای عمروبن یزید (۷۳۶ برابر ۱۱۸ هجری) مبلّغ معروف

۱ـ مانند اسامی ساکنان ری و همدان: مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۳۹۸ (سال ۹۸۵ برابر ۳۷۵هجری)؛ ـ علاوه براین، مثل اسامی سران‌کرد نامبرده در بالا. ۲ـصورت کوتاه کنیه‌ها مثل بوالفضل و بوالقاسم (به جای ابوالفضل و ابوالقاسم) در زبان کتابت نیز حتی سال ۹۳۳ (برابر ۳۲۱ هجری) (ابن مسکویه، تجارب‌الامم، ج ۱، ص ۲۷۶) و کمی بعد از آن (هلال الصابی، فهرست: ۹۸)، ص ۳۹۱ به‌بعد. ۳ـ در بارهٔ نامهای مرکب با «آی» (ماه) و«ابه» رجوع کنید به‌جوینی (تاریخ جهانگشا، فهرست: ۱۵۲) ج ۲، ص ۱۰۵. ۴ـ رجوع کنید به: Köprülü, Kay 424[1] (همچنین ارامنه و گرجیان)؛ ـ در این مورد رجوع کنید به: Spuler, Ilch. 193-197. ۵ـ نام رسولی سلجوقی که به‌نزد مسعود غزنوی فرستاده شده بود (سال ۱۰۳۵ برابر ۴۲۶ هجری) داود بوده، درحالی که دو همراه وی، نام ترکی داشته‌اند: تاریخ بیهقی(فهرست: ۱۶۱)، ص۵۰۰.

۶ـ Douglas M. Dunlop : Beiträge zum Chasarenproblem S. 22-25. [نسخهٔ اصل این سخنرانی که در سال ۱۹۴۸درگوتینگن ایراد شده است، در ۲۶ صفحه در تملك پرفسور شدر (Prof. H. H. Schaeder) بود]. سند وی Bar Hebraeus (فهرست: ۲۳۰ و ۲۳۱) و ابن حسول: کتاب تفسیرالاتراك (فهرست: ۱۲۸) می‌باشد.

عباسی[1]، خود دفتر جداگانه‌ای دارد. تغییر اسامی اشخاص می‌بایستی از جهتی با خواستهٔ خود عباسیان تطبیق می‌نمود: درهر حال برحسب اخبار رسیده ابومسلم با رها نمودن نام سابق ایرانی خود این‌نام ابومسلم‌را بنا به‌خواستهٔ صریح ابراهیم عباسی و به‌علامت تأمین موفقیت، برخود نهاده است[2].

همچنین‌مردم به‌رؤسای خود و به‌شخصیت‌هایی که مصدر امور بوده‌اند نسبت به‌مورد و موقع آنان القابی زینت‌بخش[3] و یا تحقیر واهانت‌آمیزمی‌دادند[4]؛ القابی که خود آنان نیز اغلب از آن اطلاع می‌یافته‌اند. ــ به‌تقلید[5] ساسانیان گاهگاهی امیران نیز عنوانی را به‌منزلهٔ نام شخصی برای خود می‌پذیرفتند[6].

بر اساس این عادات، القابی در بین ایرانیان و ترکان به‌ظهور پیوست که در حدود سال ۹۰۰ (برابر ۲۸۷ هجری) در دربار خلفا به‌وجود آمد[7] و بعداً از

۱ــ طبری، ردیف ۲، ص ۱۵۸۸؛ ــ ابن اثیر، ج ۵، ص ۷۲؛ ــ در این مورد نیز رجوع کنید به‌ص ٦٤ از همین کتاب. ۲ــ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۹۴؛ ــ ابن‌خلکان (وفیات، فهرست: ۱۰۹)، ج ٤، ص ۷۰، برابر با ابن خلکان (فهرست: ۱۱۰) ص ۳۹۳.

۳ــ مثل‌لقب ذوالیمینین که مأمون به‌سپهسالار فاتح‌خود، طاهر [طبری ردیف ۳، ص ۸۳۰؛ــ عوفی (جوامع‌الحکایات)، ص ۲۰۳، شمارهٔ ۱۳۸۵؛ ــ سمعانی (کتاب‌الانساب، خطی)، ص ۲٤۰، ظهر به‌بعد] ولقب ذوالریاستین که به‌وزیر خویش فضل‌بن سهل می‌دهد، در زمرهٔ تسمیه به‌اسم خاص نبوده است: طبری، ردیف۳، ص ۸٤۱؛ سمعانی (کتاب‌الانساب، خطی)، ص ۲٤۰، ظهر؛ ــ ابن اثیر، ج ٦، ص ۸۵. ــ اشراس، والی خراسان (از سال ۷۲۷/ ۷۲۸ برابر ۱۰۹ هجری) به‌موجب درستکاری‌خویش، لقب «الکامل» یافت: طبری، ردیف۲، ص۱۵۰٤ به‌بعد؛ ــ و نیز رجوع کنید به‌لغتنامهٔ آن، صفحهٔ: CLXV. ٤ــ مانندیك والیی درخراسان، حدودسال۷۰۰ (برابرسال۸۱هجری):طبری‌ردیف۲،صفحات۱۵۰۰،۱۵۰٤به‌بعد؛ یکی از افسران ارشد سامانیان، سال ۹٦۰ (برابر ۳٤۹ هجری): ابن‌اثیر، ج ۸، ص ۱۷٦. ۵ــ دراین باره رجوع کنید به:

Vladimir Minorsky: The Gürän, S. 80 (Im BSOAS XI/1, 1943, S. 75-100).

٦ــ حدود سال۱۰۹۳(برابر ٤۸٦هجری)پسران قاورد از کرمان، «کرمانشاه و توران‌شاه»، نامیده‌می‌شدند: تاریخ سلجوقیان کرمان (فهرست: ۱۷۵)، ص ۱۳. (اسم توران‌شاه در این نواحی جنوبی بعداً نیز به‌صورت علم خاص دیده می‌شود: Spuler Ilch.147.) در بارهٔ این‌که اسامی مقامات ومناصب بعداً به‌صورت علم خاص درمی‌آمدند رجوع کنید به:

Justi, Namb. VIII, 197. (تحت نام مرزپان). ۷ــ رجوع کنید به: Mez 133.

زمانی‌که عنوان عمیدالدوله به‌یکی از افراد مورد توجه خلافت اعطا شد (۹۳۲ برابر ۳۲۰ هجری)[۱]، این نوع القاب بخصوص در مورد خاندان بویهی (ایرانی دیلمی شیعی) شایع گشت[۲]. همچنین القاب سلطنتی[۳] و مستعار[۴]، مثلاً در مورد امرای قراخانی، به‌سهم خود سبب همگانی شدن عـادت مذکور گشت[۵]. خلفا به زودی اعطای لقب را به دوایر وسیع‌تری ـ مثلاً به یک حاکم دیلمی[۶] و یـا یک سردار کُردی[۷] به‌نام بدربن حسنویه ـ گسترش دادند. همچنین سامانیان مدعی حق اعطای چنین القابی برای خود گشتند: مثلاً سبکتکین[۸] و محمود غزنوی (۹۴۴ برابر ۳۸٤ هجری) القاب ناصرالدوله و سیف‌الدوله[۹] را مدیون

۱ـ بنا به‌قول ابن‌مسکویه (تجارب‌الامم، فهرست: ۹٤)، ج ۱، ص ۲۵۰، این‌اولین‌دفعه‌ای بوده که این قبیل لقب اعطا گشته است. ۲ـ سال ۹۸٤/۹۸۵ (برابر ۳۷٤ هجری) : ابن اثیر، ج ۹، ص۱۵ ؛ ـ بیرونی (هند)، صفحـات ۱۳۲ تا ۱۳٤ (جدول) ؛ ـ ونیز : Johannes Hendrik Kramers: Les noms musulmans composés avec Dīn, in den "Acta Orientalia" V (1926), S. 53-67. (نیز دربارهٔ لقب «دوله» که محبوب آل‌بویه بود و بخصوص در مغرب غالباً دیده می‌شد، تحقیق می کند). ـ رجوع کنید نیز به : Albert Dietrich: Zu den mit ad-dīn zusammengesetzten Personennamen, in ZDMG 110/I (1960), S. 43-54. ۳ـ عبارت از اسامی و القابی است‌که در دوران فرمانروایی خلیفه یا سلطان یا امیری به‌وی می‌دادند، مانند المستعلی، المتوکل و غیره. ٤ـ القابی است‌که احتراماً و به منظور خودداری از ذکر نام شخصی‌کسی به او داده می‌شد، مانند نام القایم برای امام دوازدهم شیعیان (ع). ۵ـ رجوع شود به : Omelian Pritsak: Karachanidische Studien I-X. (بخش چاپ نشدهٔ رسالهٔ دکترایی است‌که در سال ۱۹٤۸ درگوتینگن‌گذشته است و به‌صورت ماشینی موجود است). ٦ـ نکبی (فهرست : ۱۲۵)، ص ۲۰۵. ۷ـ ابن‌اثیر، ج ۹، ص ۵۰. ۸ـ در بارهٔ تگین (اصلاً مغولی) = شهزاده، رجوع کنید به : Annemarie von Gabain: Alttürkische Grammatik, Leipzig 1941 (Porta linguarum Orientalium XXIII) und Carl Brockelmann: Mahmūd al-Kāšgarīs Dīvān lugat at-Turk, Ofenpest 1928, S. 207.

۹ـ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۲۲۷ ؛ نکبی (فهرست : ۱۲۵)، ص ۱۷۱ ؛ ـ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص٥٦؛ تاریخ بیهقی (فهرست : ۱٦۱)، ص۱۹۷ ؛ ـ ابن‌اثیر، ج۹، ص۳۵. ـ موارد دیگر : نکبی (فهرست : ۱۲۵)، ص ۱۵٤ (حدود سال ۹۸۸ برابر۳۷۸ هجری)، ص ۲۰٦ (سال ۹۹۷ برابر۳۸۷هجری). [پس از غلبه بر سامانیان لقب محمود را خلیفه بعداً تصویب نمود ـ گردیزی (زین‌الاخبار)، ص٦۲ ـ و به‌اعضای‌دیگر این‌خاندان نیز القابی‌عطا کرد، سال۱۰۲٦ (برابر٤۱۷)، همین مرجع، ص۸۸].

همین سامانیان هستند. ملقّب نمودن شاهزادگان و شخصیت‌های برجستهٔ دیگر هم بدین القاب به زودی متداول گشت[۱]. اما القاب افتخاری مرکّب با کلمات «دولة» و «دین» تازه از زمان غزنویان وسلجوقیان (پایان قرن دهم برابر چهارم هجری) معمول شده است[۲].

قبول القاب سلطنتی در سطح دیگری مخصوص به‌خود قراردارد، چنان‌که اخبار موجود از سامانیان حاکی[۳] است که به ایشان نیز «پس از مرگ» القابی داده می‌شد.[٤] ولی بدیهی است‌که نام «الامیرالماضی» که به‌طور رسمی[۵] پس از مرگ اسمعیل بن احمد به وی (ومناسب آن نیز به سامانیان دیگر) داده شده است نباید به عنوان نام «پس ازمرگ» تلقی شود. ــ در نزد قراخانیان وسایر طوایف دیگر ترک که در منابع ادبی نیز مکرر ازآنان صحبت می‌شود[۶] وجدیداً نیز تحقیق مفصّلی در بارهٔ ایشان منتشر گشته است[۷]، قبول عناوین مستعار (اونگون) و یا نام سلطنتی و یا القاب «پس از مرگ» در تحت قوانین معیّن و طرح مشخصی صورت می گرفته است.

۱ـ فقط ازقراخانیان‌حتی در سال ۹۹۲ (برابر۳۸۲)، نقل می‌شود: .Mez 133، ـ منوچهر گرگانی، سال ۱۰۱۳/۱۰۱۲ برابر با ۴۰۳ هجری: ابن اثیر، ج ۹، ص۸۲. ــ یکی از شهزادگان سلجوقی، سال ۱۱۶۰ (برابر ۵۵۵هجری): الحسینی (اخبارالدواة السلجوقیه، فهرست: ۱۳۰)، ص ۹۹. ــ خوارزمشاه محمد دوم، پس از مرگ پدرش، خود را به لقب وی علاءالدین، ملقب نمود (البته این امر از اثرات استقلال وی محسوب می‌شود): جوینی (تاریخ جهانگشا، فهرست ۱۵۲)، ج ۲، ص ٤۷. ــ سیاست‌نامه، صفحات ۱۳۱ ـ ۱۳۸ فصل خاصی در بارهٔ القاب دارد. ۲ــ .Wiet 75, nach S. 78 und S. 82 (بنا به کتیبه‌های‌تازهٔ موجود برروی پارچه‌ها، ظاهراً اضافهٔ کلمات «دولة» و «دین» تنها از سلجوقیان نبوده است). ۳ـ «الامیر الحمید» درمورد نوح بن‌نصر ۹٤۳ (برابر ۳۳۱ هجری) نقل شده است: ابن‌اثیر، ج ۸، ص۱۳۱، ۱۶۸. ــ در بارهٔ القاب سلطنتی خلفای عباسی از سال ۷۵۵ (برابر۱۳۸هجری)، رجوع کنید به: .Mez 132 ٤ــ مقدسی(احسن‌التقاسیم)، ص۳۳۷. ۵ــ نرشخی (تاریخ بخارا)، ص۹۱ (سال ۹۰۸/۹۰۷ برابر ۲۹۵)؛ ــ گردیزی (زین‌الاخبار)، صفحات۲۲ و٤۷، ــ ابن‌اثیر، ج ۸، ص ۲. ۶ــ الحسینی (اخبارالدولةالسلجوقیة، فهرست: ۱۳۰)، ص۷؛ ــ تاریخ بیهقی (فهرست:۱۶۱)، صفحات ٤۳۲، ۵۳۶. ۷ــ از: .Omelian Pritsak; Karachanidische Studien I-X

اوضاع و مناسبات قومی

حس ملیت[1]

از نظر تاریخ جهانی مهمترین نتیجه‌ای که فتح عرب در نیمهٔ اول قرن هفتم (اوایل قرن اول هجری) داشت وارد نمودن ایران و اهالی آن به‌دنیای اسلامی یعنی به یك جامعهٔ واحدی می‌باشد که از ملل مختلف تشکیل شده بود: مللی که از حیث شرایط اساسی تاریخی و مذهب و فرهنگ بکلی با هم متفاوت بودند.

برحسب ظاهر تضادهایی که در طی قرونی بین ایران از طرفی و بین دولت رم ــ و بعداً دولت بیزانس ــ وارثان دورهٔ یونانی (از زمان اسکندر تا ۳۰ سال قبل از میلاد = دورهٔ Hellénisme) از طرف دیگر وجود داشت به‌واسطهٔ تسلط عربها تعدیل یافت و به‌وسیلهٔ گرد آمدن همهٔ این اراضی در تحت یك دولت واحد

۱ــ برای اطلاعات عمومی در این زمینه رجوع کنید به:
P. J. André : L'Islam et les races, Paris 1923 (dazu Clément Huart im J.As., 12. R., IV (Juli/Dez. 1924). S. 349; Kremer, Streifz. 22-35; Goldziher, Shu'ub.; Nallino, Racc. VI 135ff. (Die arab. Dichter als politische Pamphletisten). —Ilse Lichtenstädter : From particularism to unity: Race, nationality and minorities in the early Islamic Empire,in der "Islamic Culture" XXIII (1949), S. 251-280.
مقالهٔ اخیر نظری کلی جدیدی در بارهٔ اساس جهان‌بینی اسلامی با دلایلی متقن به‌دست می‌دهد؛ صفحات ۲۶۵ تا ۲۷۲ مخصوص به‌زمان بعد از محمد (ص) است.

برطرف گشت .

ولی بدیهی است که این امر فقط یك جلوهٔ ظـاهری بود و قـوم ایرانی برخلاف تمام اقوام آرامی و آرامی شدگان آسیای نزدیك و هم برخلاف اهالی قبطی مصر ، هستی خود را به‌عنوان یك جامعه‌ای‌که نگهدار زبان مستقل‌وویژهٔ خویش است اثبـات نمود . این واقعه علاوه بر وسعت سرزمین ایرانـی نشین و صعب‌العبور بودن بسیاری از نواحی آن، شاید نیز (برخلاف آنچه نسبت به‌مصر اتفاق‌افتاد) معلول قلّت جمعیت‌های‌عربهایی‌که پس ازغلبهٔ اسلام درایران‌سکونت ورزیده‌اند، بوده‌است. ولی قبل‌ازهر چیز بایدآن‌راثمرهٔفرهنگ‌وسیع ایرانی‌دانست که درست قبل از سقوط دولت ساسانیان یك مرتبهٔ دیگر باعظمت شایانی‌شکفتن آغاز نمود و بدین ملّت یک خود آگاهی ، یک سنّت فرهنگی و یک خـاطرهٔ زنده‌ای از خلاقیّت ادبی خویش بخشید . این مزایا مثلاً (قرونی چند قبل از آن) زمان درهم شکستن فرهنگ مصر وقبول مسیحیّت از طرف مصریان، برای قبطیان وجود نداشته است .

در این مورد نیز واقعیتی که بدان قبلاً اشاره شد دارای اهمیّت اسـاسی بوده است ، یعنی این واقعیت که سازمان طبقات اجتماعی ـ بخصوص در منطقهٔ خراسان‌که میزان امر و سطح فرهنگی ایران بود ـ حتی پس از قبول اسلام به جای خود باقی ماند (در حالی که مثلاً قبطی‌ها در طی قرون متمادی حکومت یونانیان تابیزانس فاقد طبقه‌ای‌که حامل سنّت وفرهنگ آنان باشدگشته‌بودند). بدیهی است‌که دهقانان و دوایر وابستهٔ به‌آنها حفظ مقام اجتماعی خودرامدیون رهانمودن دین زردشت بوده‌اند. (دلیل براین‌که مردم نیز به روشنی به‌این‌هدف ـ کوشش برای پیوست به طبقهٔ حاکم عرب ـ آگاهی داشته‌اند این بوده که در بخارا حتی هنوز در سال ۷۲۹/۷۲۸ (برابر۱۱۰ هجری) ایرانیان تازه مسلمان‌ـ

شده را «عرب شده» تلقّی کردند[1]. همین امر هم سبب شده بود که دین ملّی باستانی، در مواردی که پای ابراز حس ملّیت ایرانی به میان می‌آمد، فقط در درجهٔ مادون اهمیت قرار بگیرد. بلکه حتی عده‌ای از ایرانیان در اوایل سیادت عرب می‌کوشیدند که در زمینهٔ دین به آنها پیوسته در راه به‌انجام رسانیدن غلبه و ظفر، به‌آنان کمك کنند[2]؛ و به موازات آن سعی می کردند خود را با قبول شجرهٔ عربی در ردیف و رتبهٔ عربها قرار دهند[3] و تا سرحد امکان به عنوان مسلمان جدّی قلمداد گردند. از اینجا نیز علت زیاده روی ایرانیان در اهمیت سلمان فارسی (که طبق منقول در سال ۶۵۶/۶۵۵ یا ۶۵۷/۶۵۶ برابر با ۳۵ یا ۳۶ هجری وفات یافته است) برای آغاز اسلام[4] معلوم می گردد که وی را بزرگترین شاهد برای سهیم بودن عنصر

۱ـ طبری ردیف ۲، ص ۱۵۰۸؛ ـ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۵٤؛ ـ و نیز ابونعیم (ذکر اخبار اسپهان، فهرست: ۲۰۰) ج ۱، ص ۹.

۲ـ طبق منقول حتی هرمزان، افسر ارشد سپاه ایران که به‌اسارت عربها درآمده بود (طبری، ردیف ۱، صفحات ۲۵۵۷ تا ۲۵٦۰ و ۲۸۰۱) می‌بایستی درسال ٦٤۲ (برابر ۲۱ هجری) در مدینه خلیفهٔ دوم عمر را بدین امر راهنمایی کرده باشد که وی در صورتی بهتر از همه به‌تسلط بر تمام ایران نایل خواهد آمد، که ابتدا اصفهان را تصرف نماید: طبری، ردیف ۱، صفحهٔ ۲٦٤۲. ـ در خود ایران نیز نظیر این قضیه اتفـاق افتاده است: همین مرجع، ص ۲٦۵۵ (سال ٦٤۳ برابر ۲۲ هجری).

۳ـ مانند یکی از موالیان در مرز دیلمیان: بلاذری (فتوح‌البلدان)، ص ۳۲٤، و نیز یکی از صولیان (که آن را ترك گمان کرده‌اند) (دربارهٔ صول رجوع کنید به‌فصل «وضع ایران از نظر زبان» از همین کتـاب) درحدود سال ۷٤۰ (برابر ۱۲۲ هجری): اغانی (چاپ‌قاهره) جلد ۱۰، ص٤۳. این مطلب را که تا چه‌اندازه عربها به‌برتری خود مباهات می کرده‌اند، سخن یکی‌از حکام سابق‌ری، عمربن ابی صلت (سال ۷۰۲ برابر ۸۳ هجری) به‌خوبی نشان می‌دهد که گفته: «ایرانیان بسیار خوب می‌دانستند که وی شریف‌تر از اسپهبد مازندران‌است»: ابن‌اثیر، ج ٤، ص ۱۹۰. ـ دربارهٔ عقیدهٔ همدانی راجع به‌عربها (که‌در نظر وی‌رجحان وامتیاز داشته‌اند) رجوع کنید به:.Kremer, C. G. II 237

٤ـ ابن‌هشام (فهرست: ۵۸) صفحات ۱۳٦ تا ۱٤۳؛ ـ مبرد (کامل)، ج ۱، ص ۳٦٦. در بارهٔ سلمان فارسی ادعا می‌شود که وی از اهل اصفهان بوده است (Browne, Isf. 440.) و بنا به‌قول دیگران از اهل رام‌هرمزد (ابن‌قتیبه، معارف، فهرست، ٦۹، ص۱۳۸)، (ابن‌سعد، فهرست: ۱۰٤، ج ۲/۷، ص ٦٤، اخبار مختلفی ذکر می کند). ـ علاوه براین رجوع کنید به‌جمع و تدوین اقوال وآرای مختلف در:

←

ایرانی در تشکیل ملّت اسلام[۱] به حساب می‌آوردند.

بدیهی است که ایرانیان خیلی خردمندتر و فرهنگ باستانی آنان بسیار قدیمی‌تر از آن بود که بتوانند برای همیشه به مقام درجهٔ دوم و مادونی راضی باشند[۲]. این مطلب که یك چنین واقعیتی تا چه اندازه برای تاریخ مذهبی‌وسیاسی مهم بوده قبلاً گفته شد. اکنون باید اهمیتی را که این تجلّیات هنگـام ابراز شخصیت عنصر ایرانی در اوایل دورهٔ اسلامی داشته است روشن کنیم.

با این که معاویه، خلیفهٔ اول اموی دستور داده بود که با ایرانیان‌دوستانه رفتار شود[۳]، با این وصف آمادگی ایرانیان برای اعتراف به برتری عربهـا و کوشش برای وصول به مرتبهٔ آنان مدت زیادی طول نکشید. گناه این امرعلاوه بر تمام افتراقات فرهنگی و اجتماعی موجود بین این‌دو ملّت، به گردن‌مهاجرت قبایل عرب به این سرزمین در سنوات اول تصرف ایران می‌باشد[۴]: قبـایل عرب

→

Caet. VIII 399-419; Giorgio Levi della Vida in der E I, IV 124f.; Louis Massignon: Salmân Pak et les prémices spirituelles de l'Islam Iranien, Paris 1934 (Publ. de la Soc. des ét. Iran VII.) برخلاف کتاب اخیر Josef Horovitz — im "Islam" XII (1921/22), S. 178-183. از تاریخی بودن وجود سلمان حمایت می‌کند.

۱– تابعان فرقهٔ نصیریه، وی را حتی در ارکان تثلیث خود وارد می‌کنند: Browne I 203 mit Anm. 2.

۲– به‌وجود آمدن چنین احساسی‌را سخن دهقانی‌از هرات به‌خوبی نشان می‌دهد (سال ۷۳۸ برابر ۱۲۰هجری) که اهمیت ایرانیان را به‌واسطهٔ حلم‌وعقل ووقاری که می‌توانسته آنان‌را درمقام سیادت متمادی (چهار قرن) بر دنیا نگه دارد، تأکیدمی‌کند، ولی بازاعتراف می‌نماید که ایرانیان «کتاب ناطق و نبی‌مرسلی» از طرف خدا نداشته‌اند (با این وصف زردشت نادیده انگاشته می‌شود)، و اکنون خداوند صفات پسندیدهٔ مردان ایرانی رادر وجود امیرعربی چون اسدبن عبدالله جمع نموده است: طبری، ردیف ۲، ص ۱۶۳۶.

۳– رجوع کنید: Arthur Stanley Tritton im BSOS X (1939/42), S. 250. در انتقاد کتابی و به‌استناد:

Il Califfo Mu'awija I. secondo il kitäb ansäb al-ashräf, übers. von Olga Pinto und Giorgio Levi della Vida, Rom 1938.

۴– رجوع کنید به‌فصل «ساکنان‌سرزمین ایران: عربها» ازهمین کتاب.

گذشته از این که از هرحیث برای ایرانیان بیگانه به‌حساب می‌آمدند تازه در بین خود نیز اتحاد واتفاقی نداشتند، و جنگهای برادرکشی دائمی آنان‌درزمان امویه[۱] به ایران نیز سرایت‌کرد، با این که می‌دانستند که ایرانیان دراین باره دشمن شاد خواهند شد[۲]. اثر تخریب‌ها و ویرانی‌های وابسته به این مبارزات در ایجاد خشم و ترشرویی روز افزون ایرانی برضد عربهای مهاجم ناچیز نبود[۳]. به تمام اینها نیز این نکته افزوده می‌شودکه با بسیاری از ایرانیان درقسمت‌های جنوبی بین‌النهرین، قبل از همه در بصره، حتی پس از آن‌که اسلام می‌آوردند به‌عنوان مادون و انسان‌های درجهٔ دوم رفتار می‌شد. از این عقیده نیزطرفداری به‌عمل می‌آمدکه یك مرد عرب باوجود این‌که اجازهٔ ازدواج با زن یهودی و مسیحی ندارد در هم‌بالینی موقتی با آنان مجاز است، ولی دربارهٔ زن ایرانی حتی این اجازه را هم ندارد[۴] (البته این طرز تفکر نتوانست عملاً ازاختلاط دو نژاد جلوگیری‌کند)[۵]. (محتمل هم هست که یکی از علل نهی از آمیزش با ایرانیان نیزاختلافات جسمیی بوده که غالباً بین تیره رنگان عرب با ایرانیهای نسبتاً روشن پوست و طلایی مو[۶] مشاهده می‌شده است، به‌طوری که از این‌رو نیز عربهای مفتخر به اجداد خویش به ایرانیان لقب «صُحب‌السِّبال» (صُحب جمع

۱ــ رجوع کنید به‌ص ۳۹ به‌بعد، از همین کتاب. ۲ــ طبری ردیف ۲، ص ۱۸۶۵.

۳ــ رجوع کنید به:
Goldziher, Arab. 103ff.; Richard Hartmann: Islam und Nationalismus, Berlin 1948, S. 9-11 (Abh. d. dtsch. Ak. d. Wiss. zu Berlin, Jg. 1945/6, Phil.-hist. Kl., Nr. 5); Theodor Nöldeke: Der Chalif Mansür (in den "Orientalischen Skizzen", Berlin 1892, S. 111-151), S. 115f.; Browne I 232f.

۴ــ بنا به‌موطأ ازمالك بن‌انس؛ ــ رجوع کنید به:
Goldziher Arab 127f. — Muir, Cal. 181f.; Browne I 264f.

۵ــ رجوع کنید به‌اغانی (بولاق)، ج ۱۲، ص ۱۰۸؛ و نیز: Herzfeld, Sam. VI 98f.

۶ــ این حالت را بلاذری (انساب‌الاشراف ج ۵، ص۱۳۰) به‌عنوان حالتی ویژهٔ خراسانیان می‌داند.

اصحب ، متمایل به قرمزی : قاموس) « سبیل قرمزان » دادند[۱] و عموماً منظر ایشان برای اقوام سامی ، بخصوص ناخوش آیند[۲] بوده‌است. ولی درعین حال حتی در حدود سال ۷۰۰ برابر ۸۱ هجری ، زنان ایرانی پاك نژاد نیز همانند زنان عرب به عنوان «زنان زیبا» مورد ستایش قرار می گرفتند[۳]. جهات دیگری نیز مثل این که به ایرانیان به‌عوض «کنیه»[٤] به‌نام شخصی خطاب می‌کردند ویا آنان را از لحاظ خصایل ناشرافتمند می‌نامیدند ، سبب تحقیر موالی (که در آن زمان غالباً ایرانی بودند) شده بود تا به جایی‌که در عراق هنگام نماز می بایستی ایرانیها از عربها مجزّا بایستند[۵] : و این طور به‌نظر می‌رسدکه در بصره در قرن هشتم (دوم هجری) مسجدی برای موالی وجود داشته است[٦].

همین کـه والی خراسـان و فاتح آسیـای مرکزی یعنی قتیبة بن مسلم می‌خواست برضد تمام کسانی‌که می‌توانستند خط خوارزمی[۷] بخوانند و بنویسند وسنّت علمی سرزمین ایران را می‌شناختند وتحصیل می‌کردند،[۸] اقدام کند ایرانیان حق داشتندکه از وخیم‌ترین پیش آمدهایی‌که در انتظار آنان بود وحشت کنند : بدین ترتیب مخالفت و اعتراض آنان پیوسته صورت و شکل محکم‌تری به خود

۱ــ مبرد (کامل)،صفحات ٦٨٦/٢٥٤ . ۲ــ رجوع کنید به: Kremer, C. G. II 156f.
۳ــ عقدالفرید ، ج ۳ ، ص ۲۰۱ (مشروط براین‌که این قول در مورد سال ۷۰۰ برابر ۸۱ هجری صدق کند وگرنه برای زمان تألیف کتاب معتبر خواهد بود) . ــ برای اطلاعات عمومی رجوع کنید به : Emilio García Gómez: El sentimiento de la belleza física en la poesía árabe (Ideas per un libro de estética musulmana), in den "Cuadernos de Adán" I (1944).
٤ــ رجوع کنید به فصل « نام گذاری » ازهمین کتاب ؛ ــ ونیز : Fück 14 und Goldziher, Kunja I, 267.
۵ــ رجوع کنیدبه: Goldziher, Arab. 120.
٦ــ مرجع سابق ، و نیز : Levy Soc. I 84-88.
۷ــ در بارهٔ خط و زبان خوارزمیان رجوع کنید به : Frye, Coinage 17ff; Add. Notes 109f.
۸ ــ رجوع کنید به : Sachau, Hor. 480-482. بنا به‌قول بیرونی ــ زاخاو (Sachau) در این امر یك نوع اقدام آگاهانه‌ای برای نابود کردن حس استقلال حکومت مستقل خوارزمی می‌بینند .

گرفت و درموارد مختلفی جنبش‌های ملّی موسوم به «عصبیّت»[۱] (در واقع: روح قومی) خود را دربین توده نمایان ساخت وطبعاً باعث به‌وجود آمدن عکس‌العمل‌هایی متناسب با آن از طرف عرب‌ها گشت[۲]. در این موقع ایرانیان دوباره به ماهیت ملّی خود اهمیت خاصی داده[۳] و با میل به آن دسته‌ای از مسلمانان پیوستندکه بااین نظر و عمل امویان مخالف بودند[۴]. تبلیغات عباسیان در ایران نیز بیشتر از این جهت زمینهٔ ثمربخشی یافت که با وجود قبایل ناراضی عرب[۵] و مخالف بنی‌امیه، باز عباسیان عمداً[۶] وظیفهٔ تبلیغ را به‌عهدهٔ ایرانیان واگذار-

---

۱- «عصبیت» روح حزبی به‌طورمطلق، مثلاً حتی‌نسبت به‌یك قبیله، می‌باشد؛ - رجوع کنید به اغانی (بولاق)، ج ۱۹، ص ۲۹؛ - در این مورد نیز: Herfeld, Sam VI 250, Anm. 1; Pellat 221f.

۲- بلاذری (فتوح‌البدان)، ص ۴۲۶؛ - طبری، ردیف۲، ص ۱۳۵۴؛ - ابن‌اثیر، ج۵،ص۱۹ (سال۷۱۷ برابر۹۸ هجری والی‌خراسان). - سنت‌منقول، تعصب قومی را پیوسته برعرب خرده می‌گرفت: رجوع کنید به: Goldziher, Arab. 109; Ahmed Ates: 'Asabiyet, in der E I, türk. I 663f.

مقالهٔاخیر منابعی‌دربارهٔ عصبیت درنزد ابن‌خلدون به‌دست می‌دهد. ابوالحسن اشعری، «عصبیت» را جزء کبایر می‌شمارد: مقالات‌الاسلامیین، به‌تحقیق ه. ریتر، ۱۹۲۹، ص ۲۹۷.

۳- حتی در درباز هشام (۷۲۴-۷۴۳ برابر ۱۰۵ تا ۱۲۵ هجری): اغانی (بولاق)، ج ۴، ص ۱۲۵ (با این وصف خلیفه دستور داد وی را به موجب محتوای این شعر، مجازات نمایند)؛ - اغانی (بولاق)، ج۱۵، ص۳۵؛ - و نیز: Grünebaum 203f.

۴- رجوع کنید به: Wellhausen, Opp. 35, 40f.؛ - ونیزفصل «شیعیان دوازده امامی» از همین کتاب.

۵- از ۱۲ نقیب عباسیان: پنج تن از خزاعه، یك تن از طی، چهار تن از تمیم (که سه تن از آنان از بنوامرءالقیس)، یك تن از بکربن وائل، یك تن‌از بنو عمروبن‌شیبان: طبری، ردیف ۲، ص ۱۹۸۸. (به‌این امر که در بین این‌نقبا نیز موالی این قبایل وجود داشته‌اند، لااقل در این‌خبر اشاره‌ای نمی‌شود).

۶- این‌مطلب که ابومسلم ترك بوده است، بسیار مورد تردید است - این‌ادعا در مقالهٔ ذیل‌که دربارهٔ اهمیت ترکان درمورد پایه‌گذاری وتکامل دولت عباسیان، نوشته شده است دیده می‌شود:

Semseddin Günaltay: Abbas ogullari imperatorlugunun kurulus ve yükselesinde Türklerin rolü (im "Belleten" VI, 1942, S. 177-205), S. 184f.

- زیرا ابومسلم به‌خوبی عربی و فارسی صحبت‌می‌کرده است (ابن خلکان (فهرست: ۱۱۱)، ج ۴، ص ۷۳) و زبان عربی وی رنگ لهجهٔ فارسی داشته است: جاحظ، بیان، ج ۱، ص ۴۲ (برابر با جاحظ، فهرست: ۲۵۹، ص ۲۴).

کردند[1]. در آن موقع و مدتی هم بعد از آن پی در پی امر منجر به منازعاتی بین عربها و ایرانیان شد[2] و پیشوایان عباسی از این امر اندیشه نداشتند که هدف خود را به‌وسیلهٔ ایجاد یك تحریك ضدعربی در بین ایرانیان ترویج کنند.[3] ایرانیان در منازعات واقع بین عربها بی‌طرفی خود را حفظ می‌کردند،[4] ولی باوجود این توانستند از موقعیت منازعات استفاده نموده عربها را تقریباً پس از یك محاصرهٔ با موفقیت و بعد از شرایطی[5] مناسب باآن مبنی بر واگذاری امور، به‌ترك سرزمین ایران مجبور نمایند. به عکس نیز به عربها به شرطی اجازهٔ ماندن درایران داده‌می‌شد که‌در «اجرای آگاهانهٔ عادات‌ورسوم ایرانی بکوشند»[6] و از جمله نیز اعیاد ملّی و مذهبی باستانی نوروز و مهرگان[7] را با هم جشن بگیرند و هدایای مرسوم باستانی را دراین ایام بپذیرند. ــ اساساً تقویم قدیم

۱ــ طبری، ردیف ۲، ص ۱۵۰۱ (سال ۷۲۸/۷۲۷ برابر ۱۰۹)، و صفحات ۱۵۰۷، ۱۹۳۷، ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۶. ــ نیز یکی از صولیان (که او را ترك پنداشته‌اند) (رجوع کنید به فصل «وضع ایران از نظر زبان» از همین کتاب) به عنوان مبلغ فعالیت می‌کرد: اغانی (قاهره)، ج ۱۰، ص ۴۳. ۲ــ تاریخ قم، صفحات ۲۵۳ تا ۲۵۷ (قم)؛ مقدسی (احسن‌التقاسیم)، ص ۲۷۶ (شاش، قرن دهم برابر چهارم هجری) و امکنهٔ دیگر در ماوراءالنهر: همین مرجع، صفحات ۲۸۳، ۳۲۰، ۳۳۶ (قسمت‌هم منطقهٔ نیشابور). ــ این ادعا که عربها و ایرانیان بخصوص در خراسان، در تحت فشار دشمنان شمالی و شرقی با یکدیگر متحد گشته‌اند (Toynbee II 141, Anm. 3) بدین صورت مطلق صحیح نیست. در بین‌النهرین نیز، مثلاً در جنبش مختار، هر دو عنصر، ایرانی و عربی با هم دیده می‌شدند.
۳ــ طبری، ج ۲، ص۱۹۷۴؛ ــ ونیز ص ۱۹۴۹. ۴ــ بلاذری (فتوح‌البلدان)، ص ۴۲۴ (سال ۷۱۶/۷۱۵ برابر ۹۷ در مبارزات در مورد قتیبه)؛ ــ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۶.
۵ــ ابن‌اثیر، ج ۵ ص ۵۶ (سال ۷۲۹/۷۲۸ برابر ۱۱۰ هجری). ۶ــ طبری. ج ۲، ص۱۶۳۶ به‌بعد؛ ــ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۷۹. ۷ــ در آغاز قرن نهم (آخر قرن دوم هجری) این اعیاد نیز بعداً حتی در بغداد به‌صورت امر جدی متداول گشت: تنوخی (نشوار المحاضره در: ("Isl.Cult." III (1929), S. 517. (تهیهٔ شهراب خرما در این روز)؛ ــ رجوع‌کنید نیز به: Kremer, Streifz. 32 und Textbeilage XIII. (صفحهٔ ۷۰: الذهبی و اغانی/بولاق، ج ۹، ص ۱۲۱)؛ ــ ونیز: Sadighi 75f.; Wiet 134-136 در بارهٔ اشعار غنایی ایرانی باستانی مخصوص به‌این ایام، رجوع کنید به: Ebermann 116.

زردشتی – نیز به‌دلایل اقتصادی (در مقابل سال قمری مسلمانان)– تا چندین قرن با موفقیت ، معتبر ماند[۱] .

در مقابل این جنبش ، امویان که سخت به عربیّت پابند بودند هیچگونه وسیلهٔ دفاع موفقیت‌آمیزی نداشتند تنها کاری که می کردند این بود که گاه‌وبیگاه اجازه می‌دادند که والی[۲] یا عاملی[۳] از اهل خود این سرزمین انتصاب گردد ، ولی این‌عمل نیز مثل اتحاد موقتی عربهای خاورمیانه در مقابل ایرانیانی که متحداً قدم به‌میدان گذاشته بودند[۴] دیگر مؤثر نبود و به محض این‌که عباسیان قدرت دولت را در دست گرفتند ایرانیّت نیز ازنظر فرهنگی به آرمان خود رسید .

عباسیان ازاین‌که به ایرانیان حق برابری مطلق باعربها رابدهند[۵] اندیشه نداشتندالبته مشروط براین که آنان‌نیز به مذهب‌اکثریت‌یعنی به‌مذهب‌اهل‌سنّت و جماعت گرویده فعالیت علمی‌خودرا به‌زبان عربی اجرا کنند[۶] . اگرایرانیان طبق این خواسته رفتار می‌کردند وعلاوه بر آن خاندانی را که امرسیادت در دست او بود[۷] نیز (به زبان عربی) مدح وستایش می‌نمودند می‌توانستند ، به فرض این‌که

۱ـ رجوع کنید به فصل « تقویم » جلد دوم همین کتاب .

۲ـ سال ۷۴۳ (برابر با ۱۲۵ هجری) ، شخصی‌سغدی والی آمل شد : طبری ، ج ۲ ، ص ۱۷۶۷ .

۳ـ ابن‌اثیر ، ج۵ ، ص ۱۲ (سال ۷۱۷/۷۱۶ برابر۹۸) .

۴ـ ابن‌اثیر ، ج۵ ، ص۱۳۷ (سال ۷۴۷/۷۴۶ برابر ۱۲۹) ، وصفحات ۱۴۱ و۱۴۹ . ـ رجوع کنید نیز به‌شعری از نصربن‌سیار در : Theodor Nöldeke und August Müller: Delectus veterum carminum arabicorum, Berlin 1890, S. 88 (Porta linguarum orientalium XIII).

۵ـ عربها گاهی برآنها این معنی‌را عیب می‌گرفتند که‌ایشان ایرانیان را ترجیح می‌دهند : ابن‌خلدون (العبر ، فهرست : ۱۳۹) ، ج ۳ ، ص۲۴۱ ؛ ـ حمزهٔ اصفهانی ، ص ۲۱۶ ؛ ـ جاحظ (بیان) ، ج ۳ ، ص ۲۰۶ . ـ ونیز رجوع کنید به : Kremer, Streifz. 31f. (سال ۸۱۳ برابر ۱۹۸هجری ، اشعارمختلفی به‌همین‌معنی) ونیز : Becker, Isl. St. I 111. ـ فقهای حنفی‌ومالکی بعداً ایرانیان را به‌شرطی از نظر حقوقی برابر باعربها می‌دانستند که پدر و مادر یا اجداد آنها مسلمان بوده و خود نیز دارای وضع اجتماعی ثابتی بوده باشند : Grünebaum 201

۶ـ اغانی (بولاق) ، ج۹، ص ۱۰۴ ،ج۱۲ ، ص ۱۵۶ ؛ ـ مسعودی (مروج‌الذهب) ، ج ۶ ، صفحات ۱۳۷ تا ۱۵۵ .

۷ـ مثلاً محمدبن‌الحارث اغانی (بولاق) ، ج۲۰ ، صفحات۷۸ ، ۸۲ .

صحت ایمان شخصی خود آنها هم مثل تقریباً بشّار بن بُرد (وفات ۷۸۵/۷۸٤ برابر ۱٦۸هجری)[1] مورد اتهام بوده، تامدت طویلی ازهر گونه مزاحمتی در امان باشند.

به زودی، یعنی تقریباً پس از ۳۰ سال، ایرانیان در رأس دولت[2] قرار گرفتند به طوری که خاندان برمکیان مقام رهبری صدارت ــ که در این زمان به‌نام «وزیر» (از ریشهٔ اصلی عربی)[3] و فقط بین امویان اسپانیا به‌تبعیت از زمان بنی امیّه «حاجب» نامیده می‌شد ــ به‌عهده داشتند. با اتمام این که برمکیان و بسیاری از ایرانیان دیگر آمادهٔ هر نوع جدوجهدی در راه فرهنگ مشترک اسلامی دربار خلفا که به‌طور روزافزونی ازفرهنگ شرقی ایرانی متأثر می گشت، بودند[4] با این وصف اغلب به‌اصل نژاد ایرانی خود آگاهانه توجه داشتند. وحتی برمکیان برای تأیید اصالت نژادی خویش می کوشیدند که شجرهٔ خانوادهٔ خود را به یك موبد زردشتی برسانند در حالی که درواقع اصل آنان ازیك خانوادهٔ روحانی بودایی از نوبهار دربلخ بوده است[5]. همچنین شیعیان برای این مطلب که

۱ــ رجوع کنید به :
Kremer, Streifz. 35 (und Textbeilage XIV auf S. 70); Sharif 54f.
اجداد بشار از تخارستان بوده‌اند : اغانی (قاهره)، ج ۳، صفحات ۱۳۵، ۱۳۸؛ ــ ونیز رجوع کنید به :. Fück 32f.; Wiet 147f., 184f.

۲ــ این مطلب که به‌اشراف ایرانی حتی درتحت خلافت عمر اول، در بین‌النهرین، مراکز امارتی واگذار شده است Kremer, C.G.I. 69. یقیناً فقط از روی تعصب‌ورزی جعل گشته است.

۳ــ برای نظر کنونی در این مورد رجوع کنید به :
Salomon Döb Goitein : The origin of the vizierate and its true character, in "Islamic Culture" XVI (1942), S. 255-263, 380-392. (Vgl. auch den Bericht Hellmut Ritters im "Oriens"I, 1948, S. 393). در مورد نظر قدیم‌تر در زمینهٔ ریشه‌یابی این کلمه رجوع کنید به :. Browne I 255 بنا به‌قول James Darmesteter aus pers. vi-čir(ä).

٤ــ برهمین پایه نیز تامدتی شجرهٔ عربی جعل می کردند. رجوع شود به : Goldziher, Arab. 142 ــ حتی کردان می کوشیدند که تمام ملت خودرا ازعرب منشعب بدانند : همین مرجع ص ۱٤۳.

۵ــ طبری، ردیف ۲، ص ۱۱۸۱ (سال ۷۰۵ برابر ۸٦هجری). ــ داستانهای متأخری را که در دارهٔ برمکیان شایع گشته بود، عبدالجلیل یزدی در کتاب تاریخ آل برمك جمع نموده است (سال←

مادرامام چهارم زین‌العابدین (ع) یك شهبانوی ایرانی به نام جهانشاه ، به عربی سَلافه ، (نوه یادختر یزدگرد سوم) بوده‌است ، ارزش زیادی قایل بودند[1].

بدیهی است‌که عربها فقط تماشاگر بی‌حرکت این تحولات نبوده ، بلکه‌در مقابل اخباری‌که برعلاقهٔ پیغمبراسلام (ص) به ایرانیان وتهدید اهانت کنندگان به آنان دلالت می‌نمود[2] و یا ایرانیان را از فرزندان اسحاق برادر اسماعیل (سرسلسلهٔ نژاد عرب) محسوب می‌داشت[3] و همچنین در مقابل حملات علمای ایرانی به علمای انساب عرب[4] وهم درمقابل این افسانه‌که در اصفهان آبی‌وجود دارد که بخصوص برای عربها مضرّاست[5] ، آرایی به میان آوردند که ایرانیّت را امرکم ارزشی معرفی[6] و استعداد زبان عربی را برای قبول تغییرات مختلف

← ۱۳۶۱/۱۳۶۰ برابر ۷۶۲ هجری) ؛ چاپ آن در :
Charles Schefer: Chrestomathie Persane II, Paris 1885, S. 1-54. (Publ. de l'Ec, des langues or. viv. II/8/2).

۱ـ رجوع کنید به : نوبختی (کتاب‌الفرق) ، ص۴۷ به‌بعد ؛ ـ ابن‌خلدون (بولاق) ج ۱ ، ص ۳۴۷ .   ۲ ـرجوع کنید به :
Ignaz Goldziher: Das arabische Stammeswesen und der Islam (in den Muhamedanischen Studien I), S. 74; Goldziher, Arab. 117.

۳ـ رجوع کنید به: Goldziher, Arab. 144f.   ۴ـرجوع کنید به: Goldziher, Shu'ub. 190ff. ـ حتی‌کسی مثل ابن درید (۸۳۷ ـ ۹۳۴ برابر۲۲۱ تا۳۲۱هجری) ، کتاب‌الاشتقاق خود را (چاپ توسط : Ferd. Wüstenfeld, Göttingen 1854.) عالماً عامداً به‌عنوان یك‌فرد عربی برضد دعاوی ایرانیان نگاشته است (رجوع شود به‌ص۳ به‌بعد همین مرجع).

۵ـ حسینی (فهرست : ۱۹۹) ، ص ۱۹ (این خبر مسلماً از این‌کتاب ناشی شده است‌که در زمانهای بعد ترجمه‌گشته است) .   ۶ـ رجوع‌کنید به : Goldziher, Arab. 117ff. ـ فررزدق «ابن‌الفارسیه» را به‌عنوان‌کلمهٔ دشنام به‌کار می‌برد : همین مرجع ص ۱۲۶ ؛ ازکتاب داستان عنتر می‌توان جریده‌ای ازکلمات استهزاآمیز برضد ایرانیان،جمع‌آوری نمود : همین مرجع ، ص ۱۳۶ ، پاورقی۵ . همچنین مسیحیان عراق ایرانیان و دین زردشت را به حقارت می‌نگریستند : Graf II 138

تأکید[۱] می‌نمود، وبرای تأیید نظر خود[۲] نیز احادیثی می آوردند. ولی ازاین امور که بگذریم این ادعا[۳] که سقوط ناگهانی برمکیان (۸۰۳) واقعاً بیشتر بر اساس یك عکس العمل عربی درمقابل ایرانیان بوده‌است تابراساس اغراض شخصی، کاملاً مورد تردید است، زیرا این حادثه به‌هیچ وجه منجر به تضعیف نفوذایرانیان نگشت[۴]، بلکه بـه عکس دربسیاری از مناطق شرق[۵] دنبـالهٔ فرمانروایی والیان متعدد ایرانی سلسله‌های فرمانروایی ایرانی به وجود آمدکه اولین خاندان آنها یعنی طاهریان بـا تصویب رسمی خلیفه حکومت می کرد. مـأمون[۶] خلیفه نیز

۱ــ رجوع کنید به‌اقوال جمع آوری وتدوین شده دراین مورد در: عقدالفرید، ج ۳، ص۲۰۹ به‌بعد. ــ نیز رجوع شود به:

Alfred Guillaume: The traditions of Islam. An introduction into the study of the Hadith-Literature, Oxford 1924, S. 57f.

یکی ازاحادیث زبانهارا به‌طریق‌ذیل تقسیم می کند: مبغوض‌ترین زبانها درنزد خدا زبان‌فارسی است، و زبان خوزستان زبان شیطان‌است (رجوع کنید به فصل بعد: «وضع ایران از نظر زبان» از همین‌کتاب)، و زبان اهل‌جهنم، زبان بخارایی و زبان‌اهل بهشت، عربی است: مقدسی (احسن‌التقاسیم)، ص ۴۱۸، ــ شخصی مثل ابن‌فارس (وفات ۱۰۰۵ برابر ۳۹۵ و یا ۳۹۶ هجری) که از حیث نژاد ایرانی بوده، ولی درعربیت منحل گشته بود، به‌نوبهٔ خود مزایای عرب را ستایش می کند: Brockelmann, GAL I 130. ۲ــ ابونعیم (ذکر اخبار اسپهان، فهرست: ۲۰۰)، ج ۱، صفحات ۷تا۱۴! ــ مجموعه‌ای از این اخبار، در: Goldziher, Shu'ub. 153f. ۳ــ رجوع شود به: Sharīf 22. ــ این مطلب را که قاتل ایرانی عمر خلیفهٔ دوم بر اثر تحریکات ملی (نه به‌علت امر شخصی) دست به این عمل زده است (چنانچه این منـابع مدعی هستند: (Kremer, C.G.I. 15; Sharīf 22. نمی‌توان قبول نمود. شریف (Scharīf 12) حتی می‌خواهد قتل علی (ع) را نیز، از این‌روکه یکی از شرکای هم‌قسم در توطئهٔ این قتل ایرانی‌بوده‌است (مبرد، کامل، ج۱ صفحات ۵۵۹ تا ۵۶۳)، معلول محرکی ملی بداند؛ ولی این نظرنیز یقیناً صحیح نیست. ۴ــ بخاری‌فصل خاصی در این زمینه دارد کـه موالی، صاحبان مقامات قضاوت و ادارهٔ حکومت بوده‌اند: Goldziher, Arab. 115. ۵ــ سال ۷۸۱/۷۸۲ (برابر ۱۶۵هجری) در ری بافارس، کرمان والاهواز به‌ضمیمهٔ بحرین، عمان، کسکر ونواحی دجله: ابن‌اثیر، ج ۶، صفحات ۲۲، ۲۴ به بعد. ــ سال ۷۸۲/۷۸۳ (برابر۱۶۶ هجری) دنباوند با قومس و ری؛ همین مرجع، ص ۲۵. ــ ۷۸۵/۷۸۶ (برابر ۱۶۹ هجری) گرگان؛ اصفهان: همین مرجع، ص ۳۲. ۶ــ شاید دلیل‌براین‌که وی نیز به‌فارسی مسلط‌بوده است بتواند این امرباشد که درمرو قصیده‌ای به‌زبان فارسی به‌او تقدیم گشته‌است، رجوع کنید به: Barthold, Med. 80f.

به‌عنوان پسریك بانوی ایرانی خصوصاً درشرق مورد قبول و استقبال عموم واقع گشت[۱] واز همین‌جا باکمك وزیرش فضل‌بن سهل و بـا حمایت ایرانیان خلافت رابه دست آورد[۲] وچیزی هم نگذشت‌که براو خرده‌گرفتندکه وی درنظر دارد یکی از علویـان (امام رضا «ع») را جانشین خودکند تـا بدین وسیله بتواند سیادت ایرانیان را تأمین نماید[۳].

درطی این مدت نیزطبقهٔ دانشمند ایران به طوری با دین وفرهنگ اسلام رشد ونموکرده بودکه ازاین پس می‌توانست مباحثات ومنازعـات بین این دوملت عرب وایرانی نیز دریك سطح علمی ومعنوی مشترکی‌صورت بگیرد. هنگامی که مأمون خلیفه ایرانیان را ازجهتی برعربها ترجیح می‌داد[٤]، علمای مهم ادب مثل جاحظ[٥] (پیش از وی نیز ابونواس [سال ۷۴۷ یا ۷۶۲ تا ۸۱۴/۸۰۶ برابر ۱۳۰ یا ۱۴۵ تا ۱۹۸/۱۹۰ هجری] که البته خودرا ایرانی حس می‌کرد)[٦] ازاین‌بیمی نداشتندکه محاسن ایرانیان راستایش نموده[۷] ومرتبت عربها را تنزل دهند واینان را گاهی صراحتاً به عنوان «طبقهٔ بی‌دانش» قلمداد نمایند[۸]. ظاهراً عموم مردم نیزاین قبیل قضاوت‌ها را بارضایت خـاطر می‌شنیدند[۹]. ـ واضح است که درجبههٔ

۱ـ رجوع کنید به: Donaldson 162. ونیز به‌کتاب عصرالمأمون ازاحمدفریدرفاعی، قاهره ۱۳۴۶ هجری، ج ۲، ص ۲۴۴.

۲ـ طبری، ردیف ۳، ص۶۳۱؛ ـ ونیز: Le Strange, Bagdad 310; Donaldson 163.

۳ـ ابن‌خلکان، ج۱، صفحات ۱۰۹ و۱۳۵.

٤ـ طبری، ردیف۳، ص ۱۱۴۲.

٥ـ جاحظ (کتاب‌البیان، فهرست: ۲۵۸)، ج ۱، ص۲۰۳ (برابر جاحظ، فهرست؛ ۲۵۹، ص ۲۷).

٦ـ رجوع‌شود به: Sharīf 56-60; Carl Brockelmann in der E I, I 108f.

۷ـ مجموعه‌ای ازاین قبیل شواهد شعری درمرجع ذیل دیده می‌شود: Goldziher, Shu'ub. 160ff., 167ff. به‌این، نیز مدح ایرانیان درکتاب صاعد (طبقات الامم صفحات۴۹ تا ۵۲) اضافه می‌گردد.

۸ـ رجوع کنید به: Guillaume, The tradit. 57f., Grünebaum 205 mit Anm. 79. در بارهٔ این‌که عربهای قدیم واقعاً بـه‌امور علمی و معنوی کمتر تمایل داشته‌اند رجوع کنید به: Browne I 261f.

۹ـ مانند این‌که طبیب معالج فضل برمکی، هنگام زندانی‌شدن وی، (۸۰۳ برابر با ۱۸۷ هجری) از این‌رو از او حق‌المعالجه نپذیرفت که وی از اعضای طبقهٔ اشراف ایرانی بوده‌است: مسعودی (مروج‌الذهب) ج٦، ص٤۱۲ (با تبصره‌های محشی‌آن).

مخالف نیز حملات کم نبوده است و برای کسی مثل جاحظ مشکل نمی‌نمود که ایرانیان را نیزمثل عربها به استهزا بگیرد[۱].

مورخان ایرانی نیزبه یاد سنن و روایات باستانی خود افتادند ومردانی مثل حمزهٔ اصفهانی[۲] و دینوری کتب خود را درتحت تأثیر روح میهن پرستی تألیف کردند : این افراد عقیده ونظر خود را به صراحت بیان نموده ونیز بدین‌وسیله آن را نشان دادند که قسمت اعظم کتب خود را به ذکر حوادث گذشتهٔ ایران اختصاص داده‌اند[۳] تا به بیان تاریخ عرب و قرآن وپیغمبرانی که در آن به‌عنوان پیشروان اسلام نام برده می‌شوند. مقارن با آن نیز ادبا مکرراً آگاهانه نژاد ایرانی خودرا با تأکید خاصی ابراز می‌کردند[۴]، و در چنین موقعی دیگر غالباً دفاعی که ازدین زردشت (ومانی) می‌شده علت مذهبی نداشته، بلکه از روی اعتقاد

۱ــ جاحظ (کتاب البیان، فهرست : ۲۵۸)، ج۳، صفحات ۵ تا ۷ [برابربا جاحظ (فهرست: ۲۵۹) صفحات ۳۱ تا ۳۳] ؛ ــ جاحظ (کتاب‌الحیوان، فهرست : ۲۶۰)، ج ۷، ص ۶۸ (اگروی در این موارد ایرانیان را به علت خصوصیات آنان هنگام سخن‌گفتن ــ چوب‌دستی و کمان ــ ونیز به‌موجب نقص آنان در هنر اسب سواری و به‌سبب قلت ورزیدگی درهنر پیکار، به‌استهزا می‌گیرد، به‌این نکته باید توجه نمود که وی درآن زمان‌دیگر معنای آن خصوصیات ایرانیان را هنگام ایراد سخن، نمی‌فهمیده است، رجوع کنید به :
Carl Heinrich Becker: Die Kanzel im Kultus des alten Islam, in den "Islamstudien" I, Leipzig 1924, S. 450-471. درکتاب التاج فی‌اخلاق‌الملوك، به‌تصحیح زکی‌پاشا، قاهره ۱۹۱۴(رجوع‌شود نیز به : Brockelmann, GAL, S I 246/D/1.) اخبار جالبی در بارهٔ عادات باستانی ایرانیان جمع‌آوری شده است ؛ ــ در مورد مدح ترکان رجوع شود به : Brockelmann, GAL S I 243. (و دربارهٔ مسئلهٔ مؤلف آن به‌همین مرجع ص۳۴۶، تبصرهٔ ۲).

۲ــ حمزهٔ‌اصفهانی، ص۱۳۸. ــ به‌این‌مطلب قبلاً بیرونی توجه‌داده‌است، رجوع کنید به : Goldziher, Shu'ub. 209. اهمیت‌اشعار ایرانی‌را که درزمینهٔ این‌مشاجرات به‌زبان عربی ایراد شده، نوشتهٔ ذیل‌تشریح می‌نماید : Nallino, Racc. VI 138f.

۳ــ دینوری (اخبارالطوال)، صفحات ۱ تا ۷۵.

۴ــ اغانی (قاهره)، ج۵، ص۱۵۴، ج ۷، ص ۱۴۶ ؛ ــ مسعودی (مروج‌الذهب)، ج ۶ ص ۶۲ ؛ ــ عقدالفرید (قاهره ۱۳۰۵ هجری)، ج ۲، ص ۲۷۷.

ملّی انجام می گرفته است[1].

این تحولات منجر به شعوبیّه[2]: شاخص جنبش ملّی ایرانی گشت. عربها در نوشته‌های مختلف این گروه غالباً مورد حمله و تحقیر و در اشعارشان مورد استهزا واقع می گشتند. مکرر اتفاق می‌افتادکه با استناد به قرآن [(سورهٔ ۴۹ آیهٔ ۱۳) ان اکرمکم عندالله اتقیکم، وهم (سورهٔ۴۹آیهٔ۱۰) انما المؤمنون اخوة] ازاین عقیده طرفداری می کردند که به فرض این که ایرانیان داناتر و برتر از عربها نباشند[3] با ایشان برابرند (ازاین رو نیز «اهل التسویه» نام[4] یافتند).

۱ـ ابن‌مقفع که حمایت‌ازمانویت می‌نمود، در واقع پیرو نیروی‌عقل ودستورات‌آن‌بودواساساًدیگر ازاین‌حدکه ازمذهبی‌دفاع ویابرضد مذهبی‌قیام‌نماید، فراتررفته‌بود: Guidi, Lotta, S. XIII.

۲ـ مشتق ازکلمهٔ«شعوب» است که‌درقرآن (سورهٔ۴۹، آیهٔ۱۳) به‌ضمیمهٔ کلمهٔ «قبایل» به‌عنوان تقسیم‌بندی صحیح ومجاز اسلامی ذکر می گردد، رجوع کنید نیز به‌مفاتیح‌العلوم (خوارزمی)، ص ۱۲۲؛ ـ عبدالعزیز الدوری، التاریخ الشعوبیه، بیروت ۱۹۶۲؛ ـ و نیز:
Wilhelm Barthold: Die persische Šu'ūbīja, in der "Ztschr. f. Assyriologie" XXVI (1911), S. 249-266; Nikitin, Nat. 224f.; Hartmann, Isl., S. 11; Goldziher, Shu'ub. 147 und Browne I 265-270; Sadighi 49-51; Sir Hamilton Gibb: Studies on the civilization of Islam, London 1962, S. 62-73: The social significance of the Shu'ubiya.

مقالهٔ ذیل در بارهٔ اشعار شعوبیه گزارش می‌دهد:
M. N. Osmanov: Iz istorii literatury narodov charasana; Maver annochra VIII-IX v.v., in "Sovetskoe Vostokoverenie" 1956/II, S. 105-118.

۳ـ اغانی (قاهره)، ج ۴، ص ۴۱۲. ـ ونیز رجوع کنید به:
Brockelmann, GAL I 252; Nikitin, Nat. 217, 223; Mohammad Moïn (Mu'in): L'influence du mazdéisme dans la littérature persane, Teheran 1948, S. 497, 505 (Publ. de l'univ. de Téhéran, Nr. 9.)
دراین‌کتاب محمد معین در مورد قضاوتش دربارهٔایرانیان اساساً به‌نظر وطرزتفکر شعوبیه‌های قدیم اتکا می کند. ـ رجوع کنید به:
Fritz Meier in "Artibus Asiae" XIII/3 (Ascona 1950), S. 231f.

۴ـ مقدمهٔ ابن‌خلدون، ۲۱۱؛ ـ در مورد این‌اصطلاح رجوع کنید به؛ اغانی(قاهره)، ج۵، ص ۱۵۸؛ ـ ونیز به محمدکردعلی: رسایل‌البلغاء، چاپ اول، قاهره ۱۹۱۳ که در صفحات ۲۶۹ تا ۲۹۵ از ابن‌قتیبه، کتاب التسویه بین‌العرب والعجم، نقل‌می‌کند؛ نیز رجوع کنید‌به:
Barthold, Med. 168-176; Brockelmann, Gesch. 108.

واضح است که عربها (مثلاً محمد، عبدالله بن مسلم بن قتیبه)[1] نیزاین حملات را بی جواب نمی گذاشتند.

به پیوست این جنبش، نیزاحیای مجدد کتابت به‌زبان پارسی که خود را ـ برخلاف نوشته‌های عرب ـ برای حماسه سرایی واشعار تاریخی و بازگویی احساسات وخواسته‌ها سخت ممتاز نشان داد، صورت گرفت. هنوز طاهریان بـه فرهنگ ایران علاقه وتمـایلی نشان نمی‌دادند[2] و امیر عبدالله (۸۲۸ ـ ۸۴۵/۸۴۴ برابر ۲۰۳ـ۲۱۳ هجری) ازقبول کتابی که (ظاهراً به زبان فارسی) درآن احکام و قضاوتهای شیروان جمع آوری شده بود ابا نمود وبا استدلال به‌این‌که برای اتباع وی قرآن و احـادیث کافی است[3] دستور داد آن را در آب بیاندازند. ولی حتی صفّاریان به‌عنوان مروّج ماهیت ایرانی[4] معروف گشتند وسخت مایل بودندکه در دربار آنان کتب فارسی بـه وجود آید[5] وخود ایشان نیزبه عنوان حاملان نهضت «نوآور» ایرانی مورد ستایش قرار گیرند. در عین حـال در آن موقع هنوز نمی‌توانست ازیك چنین طرح ووظیفه‌ای (مثلاً نسبت بـه شعرو ادب) نشانه‌ای موجودباشد: زیرا برای چنین منظوری صفّاریان به‌اندازهٔ کافی ازدانش بهره‌مند نبودند. و همچنین بویهیان توانایی این معنی را نداشتند، بلکه برای اولین بار

۱ـ وی‌درسالهای ۸۲۸ـ۸۸۹ (؟) (برابر با۲۱۳ تا۲۷۶ (؟) هجری) زندگی می کرده‌است. (رجوع کنید به: Carl Brockelmann in der EI, II 424; Brockelmann GAL I 120-123; S I 184-187.) کتاب وی. «کتاب العرب اوالرد علی الشعوبیة» را محمد کردعلی در چاپ سوم کتاب نام‌بردهٔ خویش «وسایل البلغا» (قاهره، ۱۳۶۵ هجری) جا داده است. صفحات ۳۴۴ تا ۳۷۷.

۲ـ رجوع کنید به: Barthold, Med. 82.

۳ـ دولتشاه تذکرةالشعراء، فهرست: ۲۷۲)، ص ۳۰؛ ـ ونیز: Browne I 347.

۴ـ دولتشاه (تذکرةالشعراء، فهرست: ۲۷۲)، ص ۳۰؛ ـ تاریخ سیستان، صفحات ۲۱۰ تا ۲۱۳.

۵ـ مانند اینکه در حدود سال ۸۷۰ (برابر ۲۵۶ هجری) «خدای ـ نامگ» زبان پهلوی به قالب زبان «فارسی نو» درآمد (وچون خدا در فارسی نو فقط به‌خالق جهان اطلاق می‌شد، برای اجتناب از سوءتفاهم، موض «خدای‌نامه» «شاهنامه» نامیده شد)؛ رجوع کنید به: Nöldeke, Nationalepos; Nasr. 109.

عامل بیداری مجدد ومروّج معنویت و روح ایرانی[1] خاندانی بود که بر مرکز فرهنگ ایران یعنی خراسان حکومت می‌کرد: منظور خاندان سامانیان است که می‌خواستند از دودمان ساسانیان (وحتی هخامنشیان) محسوب گردند[2] و در حقیقت نیز اولین سلسلهٔ فرمانروایی به شمار آمدندکه با آگاهی وبینش واقعی فرهنگی، ایرانی بودند وحتی در تحت تأثیر همین خاندان بود که سلسله‌های فرمانروایان تُرک مثل غزنویان خود را از لحاظ فرهنگی تا آن اندازه ایرانی نموده بودند که توانستند وارث سامانیان گردند[3]. این امر درست درهمان زمانی بود که «مکتب فقهی» حنفی می‌خواست ترجمهٔ «تکبیر» و آیات قرآنی در نماز رابه فارسی جایزبداند[4] و واقعاً نیزدرقرن یازدهم (پنجم هجری) علمایی‌وجود داشتند که جرأت به دادن چنین فتوایی نموده‌اند[5].

احیای‌مجدد روح ملّی ایرانی، خودرا فقط به‌نبردقلمی باعرب و به‌ترویج کتب ملی که تازه به وجود می‌آمد ویا به رخنه نمودن روح ایرانیّت در اسلام محدودنکرد، بلکه حتی دوایری‌که به‌دربار خلافت‌کمتر بستگی داشتند ونیرو و فعالیّت نظامی خود را، بیش از بسیاری ازدسته‌های دیگر، حفظ نموده بودند و با خواسته‌های طبقهٔ خواص اجتماع آمیخته نگشته بودند، علاوه بر آن این

۱ــ شاید هم این امر که درمقابل لغات واصطلاحات ویژهٔ عربی، کلمات فارسی دوباره متداول گشته است: مثل «عیدگوسپندکشان» در مقابل «عیدالاضحی» (تاریخ سیستان، ص۳۵۶: سال ۱۰۰۳، برابر۳۹۳هجری)، به‌همین نهضت ارتباط داشته باشد. ــ ولی بااین وصف حتی‌منبعی مثل تاریخ سلجوقیان‌کرمان (مربوط به‌آغاز قرن۱۷ برابر قرن۱۱ هجری) (ص۹۳) یکی از سربازان ترك را به‌تعبیر فارسی «شیر سرخ» می‌نامد، نه «قزل ارسلان». ۲ــ رجوع کنید به‌قصیدهٔ دقیقی در: .Browne I 461؛ ــ ونیز: .Mez 15; Barthold, Vorl. 84

۳ــ چنانچه بعداً هم در دربار بهرامشاه غزنوی، حدود سال ۱۱۴۴ (برابر با ۵۰۸ هجری) کلیله‌ودمنه از زبان عربی به‌فارسی ترجمه‌گشت: دولتشاه (تذکرةالشعراء، فهرست: ۲۷۲)، ص۷۵. ۴ــ ابن‌خلکان (وفیات)، ج۸، ص۸۸ (حدود سال۱۰۰۰ برابر۳۹۰هجری). ــ ونیز رجوع کنید به: .Arnold, Preach. 183; Wiet 122 ۵ــ ابن خلکان (فهرست: ۱۱۰)، ج۱، ص۴۲۵.

اندیشه را در سر می‌پروراندند که روزی دوباره دولت افتخارآمیز ساسانی یـا هخامنشیان را بدان ترتیبی که در داستان‌های دلاوران آنان منعکس شده بود برقرار کنند: در طبرستان (یعنی همان جایی که درسال ۷۸۳ برابر ۱٦٦/۱٦۷ هجری درطی قیامی حتی زنان ایرانیی که باعربها ازدواج نموده بودند ازدم شمشیر انتقام تعصب ایرانی گذشتند)[1] ونیز در دیلم، این نقشه طرح شدکه دستگاه خلافت را ـ تاحدامکان به‌پیوست باجنبشهای مذهبی‌وسیاسی[2] مزدکیان وقرامطه[3] ـ سرنگون نموده در تیسفون ـ نه دربغداد ـ دومرتبه تاج وتخت خسروان را برپا سازند[4]. درسال ۸۳۹ (برابر ۲۲٤ هجری) اسپهبدمازیار طبرستانی به‌جهت طرح این‌قبیل نقشه‌ها که وی با امیر اسروشنه: «افشین» کشیده بود دستگیر شده و به قتل رسید[5]. هنوز صدسال از این واقعه نگذشته بود (درسال ۹۳۱ برابر ۳۱۹ هجری) که بار دیگر مرداویج دیلمی به فکر برقراری مجدد یك دولت ایرانی[6] افتـاد؛ واساساً اراضی جنوب بحرخزر تامدت طویلی به عنوان مرکز ماهیت ایران باستان به جای ماند[7].

۱ـ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص۱۲٦. ـ ونیز: Rehatsek 421 ۲ـ ابن‌فضلان (فهرست: ۳۵)، صفحات بیست‌وسه، وبیست وپنج (سال ۹۳۱ برابر ۳۱۹ هجری)؛ ـ در بارهٔ تقارن انتظار هزارهٔ (=انتظار تجدید اوضاع به‌دست رهبری مصلح در رأس هزارسال) زردشتی با یهودی و مسیحی رجوع کنید به: Grünebaum 193. ۳ـ قرامطه دربین ایرانیان نیز به‌حس ملی‌آنان اعتماد کردند، رجوع کنید به:

Michael Jan de Goeje: Mémoires sur les Carmathes du Bahrejn et les Fatimides, 2. Aufl., Leiden 1886, S. 33.

۴ـ امیران ایرانی به‌این‌که با این خسروان مقایسه شوند، تمایل داشتند: اغانی (بولاق)، ج۱۷، ص۱۱۰. ۵ـ ابن‌اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص۱۵۵ به‌بعد؛ ـ اولیاء (فهرست: ۱۹۱)، ص۵٦؛ ـ طبری، ردیف ۳، ص۱۲۷٤؛ ـ ابن‌اثیر، ج٦، ص۱۷۵؛ ـ ونیز: Rehatsek 425-429. ٦ـ ابن‌مسکویه (تجارب‌الامم)، ج۱، ص۳۱٦؛ ـ مسعودی (مروج‌الذهب)، ج۹، ص۲۷ به‌بعد؛ ـ ابن‌اثیر، ج۸، صفحات ۹٦، ۱۰۵. ۷ـ هنوز درقرن هفتم وهشتم (اول ودوم هجری) سکه‌هایی بانقوشی به‌زبان پهلوی وجود داشته‌است، رجوع کنید به: Krymskyj I 93. ـ حدود سال ۱۲۰۰ (برابر ۵۹٦ هجری) تاج‌گذاری اسپاهبذی به‌شیوهٔ ایران‌باستان صورت گرفت واین‌امر رابخصوص ابن‌اسفندیار (تاریخ طبرستان، ص۲۵۵) با تأکید ذکر می‌کند.

هر چند این قبیل کوشش‌های بعیدالوصول نتوانست به‌هدف برسد ، ولی باز به‌وجود آمدن یك طبقهٔ رهبرسیاسی محلّی وشکفتن علم وادب در زبان‌اصلی به‌حد قاطعی به‌حفظ استقلال زبان ایرانی خدمت نمود (چنان که مثلاً موقعیت قُبطیان که بین آنها این افکار وجود نداشت درست مخـالف این وضع را نشان می‌دهد) : در جنب یك سلسله استعدادهای حـائز اهمیتی در زمینهٔ شعر ، تاریخ (ترجمهٔ طبری از بلعمی) علوم دینی[1] ، و علوم طبیعی (کتاب ادویهٔ موفق الدین ابن علی‌الهروی که به‌توسط اسدی درسال ۱۰۵۵ برابر۴۴۷ هجری مجدداً تهذیب وتنقیح شد)، تنهااثرجهانی فردوسی‌یعنی‌شاهنامهٔ وی‌بودکه‌توانست‌دلیل و رهنمون استقلال و خودآگاهی ایرانیّت به‌حساب آید: زیرا قوم‌ایرانی به‌طور حتم‌بیشتر از قوم عرب در تحت تأثیر شعرای خویش و آمیخته با آنان زندگی می‌نماید . هرچه هم به‌اشعار فردوسی (و سپس اشعار شاعران دیگر) در راه حفظ ماهیّت ایرانی اهمیت و ارزش داده شود باز درآن مبالغه به‌کار نرفته است،[2] زیرا همین

۱ـ حدود سال ۹۰۰(برابر۲۸۷هجری)یکی‌از شیعیان معتزلی‌مسلك ، یعنی جُبائی (وفات۹۱۵ برابر۳۰۳هجری)تفسیری برقرآن تألیف نمود : رجوع کنید به :
Wilhelm Spitta : Zur Geschichte Abu'l-Hasan Al-Aš'arîs, Leipzig 1876, S. 93.
. ـ درقرن دهم(برابرچهارم هجری)براثر فتاوایی به‌کاربردن زبان فارسی درنماز جایزگشت؛ رجوع‌کنید به : Barthold, Med. 83f.; Wiet 161f. ـ براساس فهرست ابن‌ندیم مقالهٔ ذیل صورتی ازکتبی‌که درآن زمان موجود بوده‌اند به‌دست می‌دهد :
Moh. Hidayet Hosain : The old-Persian literature and the Musulmans, in der "Islamic Culture" I (1927), S. 623-631; vgl. auch Gafurov 186-203.

۲ـ رجوع‌کنید به :
Theod. Nöldeke : Das iran. Nationalepos, 2. Aufl. Berlin 1920; Hellmut Ritter in der E I, türk. IV 643-649; Sadighi 74. ـ کتاب « ترجمان‌البلاغة » که تاکنون به فرخی شاعر (وفات ۱۰۳۸ برابر ۴۲۹هجری) نسبت داده می‌شد ، ولی در حقیقت از محمدبن عمروالرادوجانی است (چاپ استانبول ، به‌تصحیح احمدآتش) ، متعلق به‌نیمهٔ دوم قرن یازدهم (برابرپنجم هجری) می‌باشد ؛ رجوع‌کنید به :
Ahmed Ates : Tarcumän al-Baläga, im "Oriens" I (1948), S. 45-62.

اشعار بوده که به‌دست تمام ملت ایران : کلیهٔ اشراف وعموم مردم وجمیع پیشه‌وران و برزگران وسیله‌ای داد که توانست آنان را در ورای تمام اختلافات طبقاتی و اجتماعی با یکدیگر متحد ساخته ، آینهٔ تمام نمای هستی آنان شود و سبب گردد که ایشان همه خود را به‌تمام معنی ایرانی بدانند و ایرانی بشناسند .

بدیهی است که درست در عصر فردوسی دورهٔ جدیدی برای ایران آغاز گشته بود . فردوسی نیز داستانهای سلحشوران باستانی[۱] را پیش کشید[۲] و مثل متقدمان[۳] خود و به‌میزان حس ملّی موجود در آن زمان به‌آنها شالوده‌های ضد عربی بخشید (به‌این‌طور که مثلاً ضحّاك راکه شاخص ستمگری بود به‌عنوان عرب معرفی نمود)[۴] . در عین حال در آن موقع دوباره نبرد قدیمی ایران و توران[۵] بخصوص از این‌رو بیش از زمان پیشین برای ایرانیان سؤال حیاتی شده بود که با پیروزی سلجوقیان ، آن پیکار ایام گذشته اکنون در خود سرزمین ایران صورت می‌گرفت و اگر هم در این زمان ایرانیانی نام ترکی (برای‌خود یابرای فرزندان خویش) انتخاب[۶] می‌کردند، در مقابل ترکان هم‌همان حس استقلال‌ملّیی

۱ـ مثل رستم ، رجوع کنید به :
Firdösī/Vullers I 207, A. 11 = v. 1414 a; vgl. auch I 174, v 819, 824.

۲ـ رجوع کنید به : Hansen 39. ـ بلکه برعکس این‌فرد ایرانی از این‌رو خود را مقصر نمود که با فرمانروایی مستبد پیوند بست ، رجوع شود به :
Firdösī/Vullers I 145ff.; v 208ff. : Hansen 172. Vgl. dazu auch Hugo Andersens, Sasanid; Evgenij Édurdovič Berthels: Ferdovsi i ego tvorčestvo, in "Ferdovsi" (Lit.-Verz. Nr. 549); Henri Massé: Firdousi et l'épopée nationale, Paris 1935.

۳ـ رجوع کنید به : Nöldeke, Aufs. 98¹.

۴ـ رجوع کنید به : Ausg. v. Vullers I 34ff. :

۵ـ رجوع شود به : Hansen 40, 249-251; Barthold, Vorl. 86f.; Wiet 162f.

۶ـ رجوع کنید به‌صفحات قبل اواخر فصل «نام گذاری» ازهمین کتاب . برای تعبیر وتوضیح تازه‌ای از کلمهٔ دهاك [ربط و پیوستگی به‌خدای مهر(خورشید) بابلی‌قدیم] رجوع گردد به :
F. Saláč im "Archiv Orientální" XVIII, 1/2 (1950), S. 479-484.

که در پیکار با عرب و اسلام توفیق یافته بود مقاومت نمود و برای ایرانیان میسور بود که بیگهای ترکان را با کلماتی شنیع مثل «وحشیان جاهل» و ولگرد دشنام دهند[1]. همین که در تحت حکومت قراخانیان و سلجوقیان کم کم مقام و موقع «دهقانان» تنزل یافت، بازهم همین حس ملّی توانست ـ از لحاظ فرهنگی ـ در این سرزمین وظیفهٔ خود را در راه حفظ هستهٔ مرکزی ماهیّت ایرانی انجام دهد. یعنی در حین این که ایرانیان در قرون آینده نه تنها ترکان را به اسلام درآوردند، بلکه آنها را نیز ایرانی نمودند، ایرانیّت توانست از آن پس در چهارچوبهٔ جهان اسلامی، مقامی را که در طی تمام قرون وسطی تا عصر جدید وظیفهٔ تاریخی و فعالیت خود را به طور ممتازی نشان داد، حایز گردد.

۱ـ حدود سال ۱۱۸۰ (برابر ۵۷۶/۵۷۵) : تاریخ سلجوقیان کرمان (فهرست: ۱۷۵)، ص ۹۷. ـ دربارهٔ این که در زمان سلجوقیان هنوز فکر بنا و تشکیل دولت بزرگ، قوامی نیافته بود، رجوع کنید به : Barthold, Vorl. 112.

وضع ایران از نظر زبان

نتیجهٔ شاهنامهٔ فردوسی فقط این نبود که زبان «فارسی‌نو» به‌صورتی که در قرون اول دورهٔ اسلامی[1] قبل از همه‌درمشرق سرزمین «ایرانی‌زبان» به‌وجود آمده[2] بود، برای‌همیشه به‌عنوان زبان فرهنگی تثبیت گردد- اعم از این‌که‌چنین هدفی هم واقعاً منظور فردوسی بوده است یا نه - . بلکه وجود یك چنین لهجهٔ ویژه‌ای موجب شدکه برای زبان فارسی از جهات مختلف شالوده واساسی ریخته شود. زیرا هنگامی که عربها به‌ایران آمدند این سرزمین از نظر زبانی به‌شعب و شاخه‌های بیشتر و پراکنده‌تر از آنچه که دراواخر قرون وسطی یا عصرجدید مشاهده می‌شود تقسیم می‌شد و زمانی هر یك از لهجات[3] در منطقهٔ وسیعتری از قلمرو امروز خود معتبر بود[4]. حتی هنوز در قرن دهم (برابر چهارم هجری)

۱ــ رجوع کنید به: Nöldeke, Tab. VIII. ۲ــ دربارهٔ بقایای زبان فارسی‌نو در زمان مقدم برفردوسی‌مثلاً ماننداَبیاتی که طبری به‌فارسی می‌آورد (ردیف۳، صفحات۱۴۹۲و۱۴۹۴: سال۷۲۶/۷۲۷، برابر۱۰۸هجری) وغیرازآن، هنوز تحقیقی علمی از لحاظ دستور زبان در دست نیست، رجوع کنید به‌مقالهٔ ذیل که‌کتب ونوشته‌های دیگری را نیز ذکر می‌کند:
Vladimir Minorsky: Some early documents in Persian, im JRAS 1942, S. 181-194; 1943, S. 86-99.

۳ــ در این باره رجوع کنید به: مقدسی (احسن‌التقاسیم)، صفحات۳۳۴تا۳۳۶ و۳۶۸ (دیلم) وبراساس آن: Fück 111f.; Schwarz VI 768 (Rajj).

۴ــ مسعودی (کتاب‌التنبیه،فهرست:۸۵)، ص۷۷ به‌بعد، لهجه‌هایی را بدین‌ترتیب نام می‌برد: فهلوی، الدری (زبان درباری)، آذری وغیره.

بین‌زبان‌عجم وزبان فارسی‌فرق می‌نهادند وآن‌دورا مانند دو زبان‌مستقل درجنب یکدیگر[۱] واهالی جبال‌را به‌عنوان «پهلوج» (PAHLAVAG) گاهی جداگانه[۲] ذکر می‌کردند. ظاهراً زبان اراضی فارس (و به‌طور کلی زبان جنوب ایران)[۳] در آن زمان به‌اندازه‌ای از آن زبان فارسیی که ادامهٔ لهجهٔ ساسانیان و به‌طرز ممتازی در خراسان تکامل یافته بود دور بوده است که ملزم شده‌اند آن را به‌نام دیگری بنامند و تازه در زمانهای بعد توانسته اصطلاح «فارسی» برای زبان فارسی‌به طور مطلق رایج گردد. در قرن دهم/یازدهم (برابر چهارم/پنجم هجری) امکان این امر به وجود آمد که زبان عامیانهٔ معمول آذربایجان، فارسی[۴]، ولی در عین حال لهجهٔ مرو به عنوان ملاك و نمونهٔ معتبر زبان فارسی[۵] به‌حساب آید. زیرا تلفظ زبان فارسی طبعاً درمناطق متفاوت رنگ‌ گویش‌های محلی را به‌خود می‌گرفت: چنانچه این زبان در نواحی شرقی مثلاً در هرات[۶] و در کوهستان[۷]

۱ــ ابن‌حوقل (کتاب المسالك، چاپ لایپزیك ۱۹۳۸/۹)، ص۲۸۹؛ ــ اصطخری، ص۱۳۷؛ــ یعقوبی (بلدان)، ص۲۷۰؛ ــ مفاتیح‌العلوم (خوارزمی)، ص۱۱۷. ــ سمعانی (کتاب‌الانساب)، ص۴۱ (درتحت کلمهٔ اصبهانی)، ص۵۸، اصطلاح «عجمی» را برای زبان ساسانی به‌کار می‌برد (نیز: ص۳۸۵). ــ درجنب آن، کلمهٔ «عجم» نیز به‌معنی «بیگانه وخارجی» استعمال می‌گردد، مانند موردی‌که یعقوبی (تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۴۵۷) تموز را به‌عنوان کلمهٔ «عجمی» برای یکی از ماههای سال به‌حساب می‌آورد (مطابق با آن نیز، ص۵۲۵ از همین مرجع).

۲ــ طبری، ردیف۱، صفحات۲۱۰۶و۲۶۰۸؛ ــ مفاتیح‌العلوم (خوارزمی)، ص۱۱۶ به‌بعد. ــ ونیز رجوع کنید به: Schwarz VII 846f.

۳ــ درکرمان‌نیز این زبان فهمیده می‌شده است: ابن‌حوقل (کتاب المسالك، چاپ لایپزیك ۱۹۳۸/۹)، ص۳۱۳؛ ــ اصطخری، ص۱۶۷.ــ دربارهٔ وضع زبان در فارس رجوع کنید به: Schwarz III 145.

۴ــ رجوع کنید به: Goldziher, Shu'ub 170.

۵ــ اصطخری، ص۱۹۱ به‌بعد.؛ یعقوبی (بلدان). ص۲۷۰.

۶ــ مقدسی (احسن‌التقاسیم)، ص۳۰۷. ــ دراین‌مورد رجوع کنید به‌مقالهٔ ذیل دربارهٔ خواجه عبدالله انصاری وفات۱۰۸۸ برابر ۴۸۱ هجری:

W(ladimir) Ivanow: Tabaqat of Ansari in the old language of Herat im "Journal of the R.As. Soc." 1923, S. 1-34, 337-382.

۷ــ مقدسی (احسن‌التقاسیم)، صفحات ۳۲۱، ۳۹۸.

و نیز در کرمان با مکران خشن به‌گوش می‌آمده و به‌سختی قابل فهم بوده است[۱]. این امر دلیل براین است که مردم این نواحی، نزدیك اراضی افغانی و بلوچی زبان و یا یکی از گویش‌های باستانی می‌زیسته‌اند (اگرچه نام افغانها به عنوان نام یك‌قبیلهٔ مستقلی تازه در سال ۹۸۲ برابر ۳۷۲ هجری پیش می‌آید)[۲]. همچنین زبان کوفغ(یان) [یا کوفج(یان)] (قُفص) (=کوه نشینان)[۳] و زبان ایرانی ویژهٔ بارزوبلوچان (بلوص) (که تازه بعداً به‌سرزمینی که امروز به‌نام آنان بلوچستان نامیده می‌شود کوچ کرده‌اند)[۴] خود را زبان مستقل منفردی می‌دانست[۵]. از این گذشته زبان‌غور به روشنی از سایر لهجه‌های این سرزمین جدا و ممتاز بود[۶].

در شمال شرقی (اسپیجاب، طراز و بلاساغون)[۷] هنوز زبـان سغدی[۸] و

۱ــ مقدسی (احسن‌التقاسیم)، ص۴۷۱. ــ رجوع کنید نیز به: Kremer, C.G. I 310; Schwarz III 256-258.

۲ــ حدودالعالم (فهرست: ۳۶)، صفحـات ۹۱ و ۳۴۹ (رجوع شود به: M. Longworth Dames: Afghanistän, in der E I, I 164f.)

۳ــ اصطخری، ص۱۶۴؛ ــ حدودالعالم (فهرست: ۳۶)، صفحات ۶۵و ۲۰۱؛ ــ یاقوت، ج۷، صفحات ۱۳۴تا ۱۳۸؛ ــ ونیز: Schwarz III 261-266. ــ شاید اینها اصلاً براهویی‌زبان (Brähüï) بوده‌اند: حدودالعالم(فهرست: ۳۶)، ص۳۷۴؛ ــ ونیز: Nikitin, Nat 215, Anm. 29. و منابع مذکور در آنجا. ــ بنا به‌قول یاقوت ج۴، صفحات ۱۴۷،۱۴۹ دراینجا مهاجران یمنی، غالباً از قبیلهٔ ازد زندگی می‌کرده‌اند.

۴ــ رجوع کنید به: Spiegel, Erân 219; Spiegel, Erân Altert. Kd. I 334. منبع اخیر (Altert) قفصیان را با بلوچان‌یکی می‌داند. ــ زبان بلوچی زبان شمال‌شرقی محسوب می‌شد: حدودالعالم (فهرست: ۳۶)، ونیز: Schwarz III 260f.

۵ــ مقدسی (احسن‌التقاسیم)، ص۴۷۱؛ ــ ابن‌مسکویه (تجارب‌الامم)، ج۱، ص۳۵۶ (سال ۹۳۶ برابر۳۲۴)؛ ــ یاقوت، ج۲، ص۲۸۱.

۶ــ اصطخری، صفحات ۲۴۵،۲۸۱. ــ محل گسترش آنها: ابن حوقل (کتاب‌المسالك، چاپ لایپزیك ۱۹۳۸/۹)، ص۴۴۴. ــ ونیز: Kremer C.G. I 315.

۷ــ رجوع کنید به: Barthold, Vorl. 81.

۸ــ اغانی (قاهره)، ج۱،ص۳۵(غلامان‌سغدی در ایران)؛ ــ مقدسی (احسن‌التقاسیم)، صفحات ۲۶۲،۳۳۵ («شباهت» با زبان بخاری)؛ ــ عقدالفرید، ج۳، ص۲۵۸(فرغانه در نواحی سغد)؛ ــ مقالهٔ ذیل دربارهٔ مسئلهٔ زبان سغدی و بخاری گفتگو می‌کند:
Wilhelm Barthold: K voprosu o sogdijskom i bucharskom jazykach, in "Iran" I (1926-7), S. 29-41.
برای اطلاع برمنابع جدید دربارهٔ زبان سغدی رجوع شود به:
M.J. Dresden in "Ex Oriente Lux", Jaarb. 1942 (No. 8), S. 729-734, und in der "Bibliotheca Orientalis" VI (1949)/1, S. 28-31.

خوارزمی[1] – در بعضی از قسمتها در جنب زبان فارسی – در حیات بوده است. درمحل اُست یورت (Üst Jurt) ودر شبه‌جزیرهٔ مِن‌قیشلاق (مَنگیشلاق) هنوز درآن‌زمان بقایای قوم آص[2] (= قوم Alan: عبارتند ازگروهی ازصحرانشینان ایرانی ساکن‌جنوب روسیه و شمال قفقاز که قسمتی ازآنان در سال ۴۰۹ میلادی به اسپانیا و در قرن ۱۳ برابر هفتم هجری به مجارستان کوچ نموده‌اند) وجود داشته‌اند.

درغرب‌ایران نیزهنوز وحدتی به‌دست نیامده بود. درآن موقع آذربایجان باجمعیت نسبتاً اندك[3] خود هنوز جزو سرزمین فارسی زبان ایران بود[4] و نهال

۱– مقدسی (احسن‌التقاسیم)، ص۳۳۵. – با وجود این‌که قتیبة‌بن مسلم (سال ۷۱۲ برابر ۹۳هجری) آثار فرهنگی‌خوارزمیان راکه تازه بعداً بیرونی (هند، ص۳۶) ازآن خبرمی‌دهد، نابود نمود (این مطلب در منبع ذیل مورد تردید قرار می‌گیرد Barthold, Turk. 1.، ولی مرجع دیگری‌آن را به‌عنوان امری واقعی می‌پذیرد: (V.V. Struve im "Vestnik Drevnej Istorii" 1949/4 = 30, S. 137.، باز زبان خوارزمی هنوز در حدود سال ۱۰۰۰ (برابر ۳۹۰هجری)زبان فرمانها واسناد خوارزمشاه بوده‌است: تاریخ بیهقی(فهرست:۱۶۱)،ص۶۶۹ به‌بعد (حتی در دربار محمود نیز مترجمانی برای این‌زبان وجود داشته‌اند: همین مرجع). – دربارهٔ بقایای زبان‌خوارزمی (مثلاً در مورد البیرونی، دانشمند خوارزمی) رجوع کنید به: Ahmed Zeki Velîdî Togan und Walter Henning: Über die Sprache und Kultur der alten Chwaresmier, Vorträge, wiedergegeben in der ZDMG 90 (1936), S. *27/35*; Walter B(enno) Henning: The structure of the Khwarezmian verb, in "Asia maior" N.R. V/1 (1955), S. 43-49; Walter B(enno) Henning: The Khwarezmian language, in "Togan Armagani" S. 421-436; Alexander (Arnol'dovič) Freiman(n) ('Frejman'): Chorezmijskij jezyk in den "Zapiski Instituta Vostokovedenija" IV/7 (1939); Togan in der E I, türk. V 246f.

حفریات واکتشافات جدید در انتظار یك تحقیق تازه‌ای می‌باشند؛ رجوع شود به: Paul Pelliot: Le nom du Xwärizm dans les textes chinois, im "T'oung Pao" XXXIV (1938), S. 146-152.

۲–رجوع کنید به Tolstov, Civ. 49. (براساس‌بیرونی، هند). Zapiski Vost. Otd. XVIII 093.

۳– طبری، ردیف۱، ص۲۸۰۵. – ونیز:

۴– این زبان نیز مثل زبان ترکی امروزآنجا، به‌صفت «آذری» موصوف بود (یعقوبی،بلدان، ص۲۷۲؛ – فهرست ابن‌ندیم، ص۳۴۴). ظاهراً مقصود یاقوت (ج۱،ص۱۶۰) نیزهمین زبان بوده که به‌نظر وی نامفهوم می‌آمده است. علاوه براین، وی در اینجا به‌منابع قدیمی‌تر استناد←

زبان ونژاد ترکی این قسمت تازه بعداً به‌دست سلجوقیان غرس[1] و در زمان مغولان بارور گشت. در کوهستانهای سبلان درحدودسال ۹۸۵ (برابر ۳۷۵ هجری) هنوز «هفتاد زبان مختلف»[2] موجود بوده است: این طور گمان می‌رود که منظور از هفتاد زبان، لهجه‌های ویژهٔ قفقازی (که طبعاً کمتر از هفتاد است) می‌باشد که صاحبان آنها، نسبت به وضع کنونی که بسنجیم، بیشتر به طرف شرق رفته‌بودند. همچنین نیز منطقهٔ ارمنستان به‌طرف جنوب شرقی تا نخجوان[3] و برزند (آذربایجان) می‌رسید.[4]

لهجه‌های ایرانی نواحی جنوب بحر خزر یعنی زبانهای دیلم[5] و طبرستان[6]

→ می کند؛ ــ نیز رجوع شود به:
Walter B(runo) Henning: The ancient language of Azerbaijan, in the "Transactions of the Philological Society" 1954, S. 157-177.

۱ــ رجوع کنید به: Barthold, Vorl. 110. ــ دربارهٔ ترکی آذری رجوع شود به:
Mehmed Fuad Köprülü in der E I, türk., II 118-151.

۲ــ مقدسی (احسن التقاسیم)، ص۳۷۵؛ ــ ابن‌حوقل (کتاب المسالك، فهرست: ۳۳)، صفحات ۳۴۷ تا ۳۴۹. ــ ونیز: Schwarz IX 1351.

۳ــ جمع و تنظیمی در این زمینه، با تذکراتی چند: Ahmed Zeki Velîdî Togan in der E I, türk., II 96f.

۴ــ مقدسی (احسن التقاسیم)، ص۳۷۸.

۵ــ حدودالعالم (فهرست: ۳۶)، ص۱۳۳. ــ ونیز: Schwarz VII 865.؛ ــ راجع به‌دو زبانی که در جنب یکدیگر در استرآباد (به‌فتح همزه وتا) [که غیر از اینجا، نامی ازآن برده نمی‌شود؛ ــ سمعانی (کتاب الانساب)، ص۳۰، اسم این شهر را استرآباد (به‌کسر همزه وتا) ضبط می کند] موجود بوده‌اند رجوع کنید به حدودالعالم (فهرست: ۳۶)، صفحات ۱۳۴ و ۳۸۶؛ ــ ونیز: Ahmed Ates in der E I, türk. III 568. ــ این زبان برای تبلیغات فرقهٔ حروفیه به کار می‌رفته است؛ رجوع کنید به:
Clement Huart: Textes persans relatifs à la secte des Houroûfis, Leiden und London 1909 (Gibb Mem. Series IX). ــ در بارهٔ وضع و موقع خاص دیلمیان رجوع کنید نیز به: بلاذری (انساب الاشراف)، ج۵، صفحات ۲۵۴ و ۲۶۲.

۶ــ مرزبان‌نامه اصلاً به‌این‌زبان تألیف شده، وبعداً به‌زبان فارسی درآمده است؛ رجوع کنید به:
Jan Hendrik Kramers in der E I, III 371f. (s.v. Marzubän II) und Browne II 489 sowie "The Marzubän-näma", a book of fables ...... hrsg. von Mïrzä Muhammad ibn 'Abd al-Vahhäb of Qazvïn, Teheran 1932, S. I.

وگرگان برابر سایر ایرانیان قابل فهم نبود[۱]. بعلاوه هنوز در اینجا تا مدتی قوم صول (چول)[۲] که ممکن است از بقایای متلاشی شدهٔ هیاطله (؟) بوده‌اند و گاهی نیز عربها آنها را جزو ترکان[۳] محسوب می‌داشتند زندگی می‌کرده‌اند. این واقعیت که اسلام تازه در قرن نهم (برابرسوم هجری) درآنجا نفوذکردباعث شدکه زبان در اینجا سیر جداگانه‌ای بنماید[۴].

زبان کردی نیزمثل همین امروز در طرف غرب، ایران خود را به قلمرو زبان فارسی پیوسته بود. این زبان فقط به‌ایالت‌کردستان، که جزئیات آن در اینجا

۱ـ اصطخری، ص۲۰۵، ـ ابن‌حوقل (کتاب‌المسالك، چاپ لایپزیك ۱۹۳۸/۹)، ص۳۷۶.

۲ـ دربارهٔ قوم چول (به‌زبان سوری طشول و به‌عربی صول) که حتی سال ۳۹۵ میلادی به‌کنارهٔ غربی بحر خزر هجوم‌آوردند، رجوع کنید به:
Christensen ² 287; Marquart, Er. 51; Josef Markwart: Kultur und Sprachgeschichtliche analekten, S. 101-103 (in den "Ungarischen Jahrbüchern" II, 1929, S. 68-103; Ghirshman, chion. 86 mit Anm. 2.
راجع به ذکر آنان در منابع سوری در زمرهٔ روایات شهدای کرکوك (کرخه دبیت سلوخ= Karkâ de Bêt Selôk) رجوع کنید به:
Carl Brockelmann: Syrische Grammatik, 2. Aufl., Berlin 1905, S. *55 (Porta linguarum Orientalium V). (آنچه در ص۱۹٦ این کتاب آمده، باید براساس منابع مذکور دیگر تصحیح شود)؛ و نیز:
Georg Hoffmann: Auszüge aus syr. Akten pers. Märtyrer, Leipzig 1880, S. 45ff. (Abh. f.d.Kunde des Morgenl. VII/3). سمعانی (کتاب‌الانساب)، ص۳۵۷، از صول به‌عنوان شهری نزدیکی «دربند» (باب‌الابواب) سخن‌می‌گوید.

۳ـ اغانی (قاهره)، ج۱۰، ص۴۳؛ ـ العیون والحدایق، ص۲۱؛ ـ مفاتیح‌العلوم (خوارزمی)، ص۱۱۹ به‌بعد؛ ـ دربارهٔ هیاطلهٔ واقعی رجوع کنید به‌آخر فصل «ترکان» از همین‌کتاب؛ ـ و نیز:
Alfred Herrmann: Die Hephthaliten und ihre Beziehungen zu China, in "Asia Maior" II (1925), S. 564-580; A.M. Mandelstamm: O nekotorych voprosach Složenija tadžikskoj narodnosti v sredneaziotskom Mezdureč'e, in "Sovetskaja Archeologija" XX (1954), S. 57-99.
مقالهٔ اخیر راجع به‌مسایلی چند دربارهٔ ترکیب ماهیت قومی تاجیکی درآسیای مرکزی گفتگو می‌کند.

٤ـ ولی این واقعیت که قابوس‌زیاری (۹۷٦تا۱۰۱۲برابر۳٦٦ تا٤۰۳هجری) (Krymskyj I 114) کتبی به‌زبان عربی درنجوم‌وعلوم دینی تألیف نموده دلیل براین است‌که بعداً تغییری اساسی دراین اراضی به‌وجودآمده است.

نمی‌تواند مورد ملاحظه قرار گیرد، محدود نبوده، بلکه قبیله‌هایی از کُردان ویا قسمتهایی از آن قبایل تا نواحی دوردستی در سرزمین ایران پیش رفتند. البته در این مورد باید به این نکته توجه کرد که در آن زمان کلمهٔ کُرد به‌طور دقیق به‌عنوان اصطلاح برای این گروه به‌کار نمی‌رفته است[۱] و غالباً نیز سرزمینی مثل گرگان را (بیشتر به‌طرف جنوب در کوهستان زاگرس)[۲] که کُردنشین نبوده جزءِ آنان به‌حساب می‌آوردند[۳]. ولی این امر تنها به‌این مورد پایان نمی‌پذیرد، بلکه بدون تردید بسیاری از «قبایل متعدد کُردی» که از آنها در غرب ایران نام برده می‌شود نباید جزءِ کُردان به‌حساب آیند. زیرا بیشتر آنان فقط (مثل لُرها)[۴] قبایل و ایلات مهجور، و از نظر فرهنگی و غیره عقب افتاده‌ای بوده‌اند که زبان آنها به نحوی کهنه بوده، و در نتیجه باز بان «فارسی نو» برابری نمی‌کرده است. ایشان را از این رو کُرد نامیده‌اند که کسی زبان ویژهٔ آنها را نمی‌شناخته است، وهمین قدر می‌دانسته‌اند که زبان آنان متعلق به‌گروه زبانهای ایرانی می‌باشد[۵]. ــ این قبیل سکونت و توطن[۶] کُردان، به‌طرز ــ مخصوصاً انبوه و متراکمی در کوهستان

۱ــ رجوع کنید به‌منبع ذیل تحت کلمهٔ «کردان»:
Vladimir Minorsky in der E I, II 1214f., 1224f. ــ به‌کتاب ذیل دسترسی نیافتم: «کُرد و پیوستگی نژادی و تاریخی‌او»، از رشید یاسمی، تهران ۱۹۴۰. ۲ــ طرف شمالی، جاده بغداد ــ کرمانشاه. ۳ــ اطلاعات مفصلی دراین باره، در:
Vladimir Minorsky: The Gürän, im BSOAS XI (1943), S. 75-103.

۴ــ راجع به‌این موضوع رجوع کنید به:
Vladimir Minorsky: Les Tsiganes Lulï et les Lurs Persans, im "J. As." CCXVIII (I.-VI. 1931), S. 281-305, bes. S. 294ff.

۵ــ Spiegel, Erân 78; Kremer, C.G. I 301. ۶ــ به‌زبان عربی «زم»، جمع «زموم» از کلمهٔ کردی «زومه» «Zömé»: ابن خردادبه (کتاب‌المسالك والممالك، فهرست: ۲۸)، ص۴۷ ویا کلمهٔ «رم». ــ دربارهٔ تناسباتی نظیر این، در عصر جدید: Nikitin, Nat. 214:

زاگرس حوالی حُلوان[۱] و در شهر زور[۲] و گندیشاپور[۳] و شوش (خوزستان)[۴] وسپس در آذربایجان (حوالی اشنویه)[۵] و در جبال (سرزمین قوم ماد)[۶] دیده می‌شد. براین مناطق نیز پرجمعیت‌ترین مرکز تجمع آنان (حتی در دورهٔ قبل از اسلام)[۷] یعنی در نقاط مختلفی[۸] در فارس (طبق منقول پنجاه هزار چادر و هریك مشتمل بریك تا ده نفر)[۹] مخصوصاً در نواحی پنجگانهٔ موسوم به «زموم‌الاکراد»[۱۰] حوالی شاپور وهم دراراضی آن قسمت که به‌نام ایشان شبانکاره (ایلات اسماعیلی، رامانی،

۱ــ بلاذری (انساب‌الاشراف) ، ج۵ ، ص۴۵ ؛ ــ طبری ، ردیف۲ ، ص۹۸۸ (سال ۶۹۶/۶۹۵ برابر۷۶هجری) ، ردیف۲ ، ص۱۹۷۸ (سال۷۴۷ برابر۱۲۹هجری) ؛ ــ ابن‌اثیر، ج۸، ص۱۶۹ (سال۹۵۳/۹۵۴ برابر۳۴۲) ؛ ــ سمعانی (کتاب‌الانساب) ، ص۴۷۹ (با تذکر خاصی درمورد تراکم جمعیت در حُلوان) . ۲ــ اصطخری ، ص۲۰۰ ؛ ــ ابن حوقل (کتاب‌المسالك ، چاپ لایپزیك ۱۹۳۸/۹) ، ص۲۶۹ ؛ ــ یاقوت ، ج۵ ، ص۳۱۲ به بعد ؛ ــ ابن‌اثیر ، ج۸ ، ص۲۳۳ به‌بعد(سال۹۷۹/۹۸۰ برابر۳۶۹هجری) ، ج۹، ص۶۲(سال۱۰۳۹/۱۰۴۰ برابر۴۳۱ هجری) . ــ ونیز : .Schwarz IV 417f., VI 699f ۳ــ مقدسی (احسن‌التقاسیم) ، ص۴۰۸ . ۴ــ ابن‌حوقل (کتاب‌المسالك ، چاپ لایپزیك ۱۹۳۸/۹) ، ص۲۵۷ .

۵ــ مرجع سابق ، ص ۳۳۶ . ۶ــ مرجع سابق ، ص۳۷۰ ؛ ــ ابن‌اثیر ، ج۸ ، ص ۱۴۶ (سال۹۴۵ برابر۳۳۳هجری) (دراینجا یك‌یك از مساکن نام‌برده می‌شود) . ــ رجوع کنید به: .Schwarz VII 859-865 (در اینجا اسامی قبایل را جمع‌آوری نموده است) ؛ ــ و نیز : عباس‌العزاوی : عشایرالعراق ، ج۲ : الکردیه ، بغداد۱۹۴۷ . فهرستی ازمطالب آن در : "Oriens" II, 1949, S. 351f., von Werner Caskel. ۷ــ طبری : ردیف ۱ ، ص۲۵۴۳ (تذکراتی‌ازسال۶۳۷ برابر۱۶هجری)، ص۲۷۰۰ (سال۶۴۴ برابر۲۳)؛ــ ابن‌اثیر، ج۲ ، ص۱۸۶ (سال۷۰۲ برابر۸۳هجری). ۸ــابن‌حوقل (کتاب‌المسالك ، چاپ لایپزیك ۱۹۳۸/۹) ، ص۳۷۰ به‌بعد ؛ ــ اصطخری ، ص ۱۴۵ ؛ ــ طبری ، ردیف ۳ ، ص۸۳۹ (سال ۸۷۰ برابر۲۵۶) ؛ ــ ابن‌اثیر ، ج۷ ، ص۸ (سال۸۴۵/۸۴۶ برابر۲۳۱هجری) . ــ ونیزرجوع شود به : .Schwarz III 135-139 ۹ــ اصطخری ، صفحات۹۹و۱۱۴ به‌بعد .

۱۰ــ مقدسی (احسن‌التقاسیم) ، ص۴۳۵ ؛ ــ مفاتیح‌العلوم (خوارزمی) ، ص۱۲۳ به‌بعد (که باید به‌تناسب واقع تصحیح گردد) ؛ ــ یاقوت ، ج۴، ص۲۹۸ به‌بعد ؛ ــ ابن‌اثیر ، ج۵ ، ص۱۳۸ (سال۷۴۶/۷۴۷ برابر۱۲۹) ؛ ــ ابن‌بلخی (فهرست:۲۰۲) ، ص۱۶۸ (زمها=قبایل: گیلویه، دیوان ، لوالجان ، کاریان وبازنجان/بازیجان). ایشان در برابر به‌عهده‌گرفتن وظیفهٔ‌حراست، از دادن مالیات معاف بودند ؛ رجوع کنید به :

Barbier de Meynard, Dict. géogr. 263f.; Kremer, C.G. I 297f.

کرزوی ، مسعودی و شکانی)[1] نامیده‌شده است ، اضافه‌می‌گردد ، وکوچ کردن آنان(مثلاً کوچ کردن ایل اسماعیلی) رابه طرف دارابگرد[2] در آغازدورهٔ اسلامی می‌توان نشان داد .

اسامی(گاهی نیزاطلاعاتی دربارهٔ محل سکونت) این ایلات[3] چادرنشینی که تا امروز یکی از مشخصات ایران محسوب می‌شوند مکرراً به ما رسیده است[4] ، ولی بایك استثنا[5] ، هیچ گونه نمونه‌ای از زبان آنان در دست نیست ، به‌طوری که عملاً تحقیق در این باره که آیا واقعاً تا چه اندازه هریك از این ایلات صبغهٔ کردی داشته‌است، برای ما غیر ممکن می‌باشد[6] . ـ ازاین قبیل جماعات کردان البته با افراد بسیار کمتری نیز در طرف شرقی فارس و در کرمان[7] وکوهستان[8] و اصفهان(که محله‌ای مخصوص به خود داشته‌اند)[9] و سپس در ری[10] و خراسان (منطقهٔفاریاب)[11] وجوزجان[12] ، وجود داشته‌اند. شایددراین‌مواردهم فقطوطوایفی (چادر نشین) بوده‌اند که تنها از نظر زبان با مردم اطراف خود فرق داشته طبق

۱ـ ابن‌بلخی (فهرست:۲۰۲) ص۱۶٤ به‌بعد . ـ ایل اسماعیلی می‌بایستی حدود۱۰٤۰(برابر ٤۳۱هجری) به‌این نواحی کوچ کرده باشند ؛ زرکوب (شیرازنامه) ، ص۳٦ به‌بعد .
۲ـ ابن‌بلخی(فهرست:۲۰۲) صفحات۱٦٤تا۱٦۷(بامطالب دیگری‌دربارهٔ قبیله‌های شبانکاره).
۳ـ درفارس۳۳ایل : مقدسی (احسن‌التقاسیم) ، ص٤٤٦ (هریك ازاین ایلات ۱۰۰ تا۱۰۰۰ سوارکار داشته است : اصطخری ، ص۱۱٤ به‌بعد) . ـ ونیز : .Schwarz III 156f
٤ـ دراین زمینه به‌نقشه‌های آخر این کتاب رجوع کنید . ٥ـ کاکویه=دایی(خال) : ابن اثیر ، ج۹ ، ص۱۷۱ . ـ ونیز رجوع کنید به‌ص۲۰۷ ازهمین کتاب . ٦ـ آیا«قریةالآس» در فارس (مقدسی ، احسن‌التقاسیم ، ص٤٤۷) با قوم آص (Osseten) ارتباطی دارد ؛ مثلاً به‌عنوان محل توطن اسرای جنگی آنان ؛ ۷ـ ابن‌خلکان (وفیات) ، ج۱ ، ص ۹۸ (برابر ابن‌خلکان ، فهرست: ۱۱۰،ج۱،ص۸۲) (آغاز قرن دهم برابر اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم هجری) . ۸ـ ابن‌حوقل (کتاب‌المسالك ، چاپ لایپزیك۱۹۳۸/۹) ، ص٤٤٦؛ـ اصطخری ، ص۲۷٤. ۹ـ یعقوبی(بلدان)،ص۲۷٥ . ۱۰ـ ابن‌حوقل(کتاب‌المسالك، فهرست : ۳۳) ، ص۳۷۰ به‌بعد . ۱۱ مرجع سابق ، ص ٤٤۳ . ۱۲ـ اصطخری ، ص۲۷۱ .

معمول مذکور در بالا، کُرد به‌حساب آمده‌اند[1].

برخلاف کردان زُطّ‌های هندی (Ghät، جهات) که‌حتی درزمان ساسانیان به این سرزمین کوچ‌کرده بودند، به روشنی از دیگران ممتاز بودند وباکولیان پیوستگی داشته[2] به صورت گروه‌های منفردی تا کوهستان پیش‌رفته بودند[3]. این دسته‌ها درهمان اوایل (لااقل برحسب ظاهر) اسلام را پذیرفتند و اکثر به‌نواحی باتلاقی اطراف بصره و واسط[4] یعنی به محلی که ازآن‌جا وظیفهٔ معروف تاریخی خود را اجراکردند، مهاجرت نمودند.

خوزستان نیز به نوبهٔ خود از نظر زبان وضع خاصی داشت: زبان خوزی بنا به‌اقرار صریح اهل آن عصر، نه با زبان عربی ارتباطی داشته است ونه‌بازبان پارسی[5] (پارسیی که اهالی غالباً آن را می‌فهمیده‌اند). حتی الفبای عربی برای

۱ـ بدیهی است که امروز هنوز کردان در سرزمین ایران در ناحیه‌های محدود ومنحصر به‌خود وجود دارند، مثلاً (گذشته از شبانکاره) درطرف جنوبی شیراز، قسمتهای جنوبی شهر کرمان، نواحی شمالی بانپور (در منطقهٔ قدیمی قفص)، در اراضی بالای اترك در شمال خراسان ونیز در زمینهای شرقی بلوچستان؛ رجوع شود به‌نقشهٔ آخر کتاب ذیل:
L. Rambout: Les Kurdes et le droit, Paris 1947 (Rencontres 24).
ـ دربارهٔ روایتی حاکی از این‌که ارموریها (ساکن نواحی واقع در اطراف رودخانهٔ لوغر سمت جنوبی کابل) اصلاً کُرد بوده‌اند رجوع شود به:
Georg Morgenstierne: Indo-Iranian frontier languages: I, Parachi and Ormuri, Oslo 1929, S. 307ff. (Inst. f. sammenlign. kultur-forskning, Reihe B, Bd. X). ـ برای توضیح وتحقیقی از نظر زبانشناسی دراین مورد، رجوع شود به‌همین‌مرجع ص۹ به‌بعد، وهمچنین: Karl Hadank in der OLZ 1931, Sp. 736-745.

۲ـ مفاتیح‌العلوم (خوارزمی)، ص۱۲۳ ونیز: Gabriel Ferrand: Zott, in der EI, IV 1336f.

۳ـ ابن‌حوقل (کتاب‌المسالك، چاپ لایپزیك ۱۹۳۸/۹)، ص۲۵۷.

۴ـ بلاذری (فتوح‌البلدان)، ص۳۷۵ به‌بعد. ـ پس ازقیام آنها، قسمتی ازایشان را به‌خانقین وقسمتی را به «عین‌زربه» کوچ دادند.

۵ـ اصطخری، ص۹۱؛ ـ ابن‌حوقل (کتاب‌المسالك، چاپ لایپزیك ۱۹۳۸/۹)، ص۲۵۴؛ ـ مفاتیح‌العلوم (خوارزمی)، ص ۱۱۷؛ ـ یاقوت، ج۳، ص۴۸۹ (نیز رجوع شود به‌یعقوبی ـ بلدان ـ، ص۳۶۱). ـ اگرهم یاقوت (ج۶، ص۴۰۷) زبان خوزی و نیز سریانی (سوری) را جزء زبان فارسی به‌حساب می‌آورد (بنا به‌قول حمزهٔ اصفهانی)، علت آن باید ظاهراً دلایل جغرافیایی باشد. ـ ونیز رجوع کنید به:
Schwarz, IV 401f., 406f.

تلفّظ و تحریر آن (همان طوری که تقریباً زبان قفقازی امروز علایم کمکی زیادی لازم دارد) کافی نبوده است[۱]، و خطا نیست[۲] که این لهجهٔ ویژه از آخرین بقایای زبان «ِالامی» به حساب آید.

در موارد نام برده گفتگو بر سر زبان باستانی اهل این سرزمین بوده. اما دراثر تسلط عرب، قبایل زیادی از عربها نیز که اصل ومبدأ آنان برای معاصران طبعاً روشن بوده است، به نقاط مختلف این سرزمین کوچ نمودند. در جنب آنان نیز از زمان قدیم قبایل دیگری از عرب در ساحل خلیج فارس: در فارس و در طول سرحدات فارس و بین‌النهرین[۳] و به میزان کمتری نیز در کرمان[٤] سکونت گزیده بودند و در دورهٔ اسلامی قطعاً به قلمرو خود توسعه داده‌اند. بدون تردید مترجمانی که در دوره‌های اول، واسطهٔ بین عربها و ایرانیان بوده‌اند از این نواحی (همچنین از جنوب عراق که طبقهٔ پایین اجتماع آنجا تا مدت درازی به‌زبان فارسی تکلم می‌نمود)[۵] برخاسته‌اند[٦].

پس از تصرف ایران، نیمی ازجمعیت شهرهای متعدد غربی این سرزمین را عربها تشکیل می‌دادند (در آغاز زبان فارسی نو «تازی»[۷] نامیده می‌شدند). در

۱ــ جاحظ (کتاب البیان، فهرست: ۲۵۸)، ج۱، ص۱٦. ــ ونیز: .Fück 64

۲ــ منبع ذیل فقط بدین امر اشاره می کند: .Kremer, C.G. I 293f

۳ــ یعقوبی (بلدان)، ص۲٦۹.

٤ــ رجوع کنید به: .Kremer, C.G. I 307

۵ــ رجوع شود به: .Fück 7f., 10, 46f

٦ــ طبری، ردیف۱، ص۲۲٦۳ (سال٦۳۵ برابر ۱٤هجری)، ص۲۲۷۸ (سال٦۳٦ برابر ۱۵هجری).

۷ــ طبری، ردیف۲، ص۱۱۸۱ (سال۷۰۵ برابر ۸٦هجری). ــ که بعداً نیز درفارسی «تازیك» گفته شده، مثلاً جوینی (تاریخ جهانگشا، فهرست: ۱۵۲)، ج۲، ص۵۰ (سال۱۲۰۲ برابر ۵۹۹/۵۹۸). ــ برای اطلاعات عمومی در این مورد رجوع شود به:

Hans Heinrich Schaeder: Türkische Namen der Iranier, in der "Welt des Islams", Sonderband: Festschrift, Friedrich Giese...... überreicht, hrsg. v. Gotthard Jäschke, Berlin und Leipzig 1941, S. 1-34.

قرن نهم ودهم (برابر سوم وچهارم هجری) هنوز به‌نام دینور[1] وزنجان[2] ونهاوند[3] وکاشان[4] وهمچنین چند محل کوچك دیگری[5] برمی‌خوریم. ازشهرهای مرکزی ایران درآن موقع قم[6] ونیشابور[7] تا اندازهٔ زیادی عربی شده بود: وزبان عربی زبان محاوره وزبان مراسلهٔ اشراف ومعتمدین آنجامحسوب می‌شد. درجنب آن نیز زبان عربی بین کثیری ازایرانیان به عنوان زبان بیگانه رایج بود[8].

خراسان (و درپهلوی آن نیز جوزجان)[9] می‌بایست عده‌ای از قبایل عرب (بخصوص طی[10] وازد وتمیم)[11] را که زبان آنان در اینجا رنگ لهجهٔ خاصی[12] به‌خود گرفت، می‌پذیرفت. دربارهٔ این قبایل ـ که به طور مستقیم اجداد اعراب آسیای مرکزی امروز نیستند[13] ـ از لحاظ سیاسی گفتگو به عمل آمد؛ درفصل

۱ـ یعقوبی (بلدان)، ص۲۷۱. ۲ـ مرجع سابق. ۳ـ مرجع سابق، ص۲۷۲.

٤ـ حدودالعالم (فهرست: ۳٦)، ص۱۳۳. ۵ـ دراین مورد رجوع شود به‌نقشهٔ آخر همین کتاب. ٦ـ راغب اصفهانی، کتاب محاضرات‌الادباء، ۱۲۸۷هجری، ص ۱۵۵؛ ـ اصطخری، ص۲۰۱؛ ـ یاقوت، ج۷، ص۱٦۰؛ ـ ونیز: .Kremer, C.G. I 336, II 150 ـ. بعداً عنصر ایرانی دراین شهر برعرب غلبه داشت؛ یعقوبی، (بلدان)، ص۲۷٤؛ ـ تاریخ‌قم، ص۱۷، ـ بنا به‌قول این منبع (صفحات۱٦ به‌بعد و ۲۳و۲۸) عربهای این شهر، از یمنی‌ها، واز بین اینان بخصوص طایفهٔ اشعریها ممتاز بوده‌اند و تاریخ این طایفه باگزارشهایی مشتمل برفخرومباهات نقل می گردد: همین مرجع صفحات۲٦٦ تا ۳۰۵. ۷ـ یعقوبی (بلدان)، ص۲۷۸؛ ـ ثعالبی (لطایف‌المعارف)، ص۳۹. ۸ـ مقدسی(احسن‌التقاسیم)، ص٤۱۸؛ـ تاریخ‌سیستان، ص۸۵(سال٦۵۷ برابر۳٦هجری یکی از بازرگانان)؛ ـ ابن‌اثیر، ج۷، ص۱۳٦ (سال۸۸٤ برابر۲۷۰در طبرستان)، ج۹، ص۵۱(سال۹۹۹ برابر۳۸۹هجری در غرچستان).ـ این مطلب را که ادعای فارسی وترکی (!) صحبت کردن امام حسن عسکری (ع)، از جملهٔ داستانهای مذهبی است (رجوع کنید به: .Donaldson 218) به‌ظن قوی می‌توان‌پذیرفت.

۹ـ حدودالعالم (فهرست: ۳٦)، ص۱۰۸. ۱۰ـ یعقوبی (بلدان)، ص۲۷۷.

۱۱ـ مرجع سابق، ص۲۷۹ ۱۲ـ این لهجهٔ عربی حدودسال۸۰۰ (برابر۱۸٤هجری) به‌طوری واضح بود که داستان‌سرایان، خصوصیات زبان عربی خراسان و اهواز را به‌صورتهای خنده‌آوری در می‌آوردند (مثلاً درلهجه‌های موجود دربازی «قره‌گز»): جاحظ (کتاب‌البیان فهرست: ۲۵۹)، ج۱، ص۳۸.

۱۳ـ راجع به‌زبان عربی درآسیای میانهٔ امروز رجوع کنید به‌مقالهٔ‌ذیل دربارهٔ مشخصات‌زبان عربی‌آسیای میانه:

آینده به طور خلاصه امر مهاجرت آنها مورد ملاحظه قرارخواهد گرفت .

تسلط عرب برایران ، درآغاز امر به زبان اداری فارسی دربین‌النهرین و در مناطق مجاور ونواحی به طرف شرق آن ، لطمه‌ای وارد نیاورد . درشرق تا سال ۶۹۸/۶۹۷ (برابر۷۸هجری) زبان‌فارسی درمدارك واسنادمعمول بوده است[۱] وتازه به پیوست با تغییر وتحول‌دیوانی (« نقل‌الدیوان») که در زمان حکومت عبدالملك (۶۸۵-۷۰۵ برابر۶۵ تا ۸۶ هجری) ، درتمام‌قلمرو خلافت (همچنین برای مناطقی که زبان اداری آن یونانی بود)[۲] صورت گرفت ، زبان عربی نیز به سازمان اداری ایران وارد شد . درخراسان ودر بخارای مجاور آن که هنوز در سال ۷۱۲ (برابر ۹۳هجری) مُکبّر حرکات نماز: رکوع سجود وقیام وقعود و وتشهّد را به‌زبان فارسی اعلام می‌کرد[۳] ، تازه در سال ۷۴۲ (برابر ۱۲۴ هجری) زبان عربی را به‌کار بردند[۴] . علت این امر این بود که دراین نواحی غالب اعضای حکومت تامدت طویلی هنوز زردشتی بوده‌اند (چنانچه به‌طور کلّی در نواحی دیگرنیز - مثلاً در سوریه و مصر- طبقهٔ کارمند حکومت خود را طرفدار دین باستانی میهن خویش نشان می‌داد) .

→

G.V. Cereteli (georgisch "C'eret'eli"): K charakteristike Jazyka sredneaziatskich arabov in den "Trudy vtoroj sessii associacii arabistov" (1937), Red. Ignatij Jul janovič Kračkovskij, Moskau und Leningrad 1941, S. 133-148. (Trudy inst. vostokovedenija XXXVI).

۱- جهشیاری (کتاب‌الوزراء) ، ص۳۳ به بعد . - ونیز : Uzenbasli 4. اعدادکسری ایرانی‌تا مدت‌درازی در امور اداری مربوط ، متداول ماند : بلاذری (فتوح‌البلدان) ، ص ۳۰۱ . - و نیز : Lökk 113.

۲- جهشیاری (کتاب‌الوزراء) ، ص۳۵ . - رجوع کنید نیز به : Barthold. Med. 41; Pedersen 55; Tritton 18f.

۳- نرشخی (تاریخ‌بخارا)،ص۴۷ ؛ - ونیز : Lökk 110.

۴-جهشیاری (کتاب‌الوزراء)، ص۶۴ به‌بعد . - به‌مقالهٔ ذیل دست نیافتم :

Martin Sprengling : From Persian to Arabic, im "American Journ. of Semitic Languages" LVI (1939), S. 175-224, 325-336.

سکه‌های حکام و والیان اسلامی در شرق درسال ۶۳۹ـ۶٦٤/٦٦٣ (برابر ۱۸ تا ۴۳ هجری) به خط پهلوی وتقلیدی ساده ازسکهٔ ساسانیان بود وتازه‌بعد از آن سکه‌هایی به دوزبان رایج گشت، وبرای‌اولین باردرسال ۶۹۷/۶۹۶ (برابر ۷۷ هجری) سکه‌های منقوش به عبارات عربی خالص جای سکه‌های دوزبانی‌را گرفت[1].

دراین زمان به نحوی ماهیّت حکومت به‌طرزقاطعی به قالب عربی درآمد که درقرن هشتم ونهم (دوم وسوم هجری) زبان عربی (صرف نظر ازکتب علمی) واقعاً زبان حکومت گشت[2]. هرچند طاهر مؤسس خاندان طاهریان (وفات ۸۲۱ برابر ۲۰۶ هجری) (که خود از طایفه‌ای عربی نژادِ ایرانی شده برخاسته بود) ظاهراً به فارسی بهتر صحبت می‌کرده تابه عربی[3] وحتی برای زبان عربی مترجم بـه‌کار می‌برده است، ولی مخصوصاً افراد سلسلهٔ وی، مثلاً عبدالله[4]، در مورد انشای اسناد ومدارك به زبان عربی (لااقل برای‌این‌که وفاداری خود را درمقابل خلافت تأیید نماید) سخت پافشاری می‌کردند. بویهیان نیزبا وجود این‌که سران سلسلهٔ آنهـا اصلاً عربی نمی‌دانستند[5]، برطبق همین شیوه رفتار کردند و حتی سامانیان‌ـکه درتمام موارد دیگر به‌فرهنگ ایران پابند بودند ـ ابتداخواستند زبان دری[6] (موسوم به «زبان درباری») راکه به عنوان «فـارسی نو» برای

۱ـ رجوع کنید به‌فصل «ضرب سکه»، جلد دوم از همین کتاب. ۲ـ اصطخری،ص۱۳۷؛ ـ دولتشاه (تذکرة‌الشعراء، فهرست: ۲۷۲)، ص۲۹. ـ ونیز. ـ .Wiet 149

۳ـ طبری، ردیف۳، ص۱۰٦۳؛ ـ ونیز: .b. Taifūr, Bl. 51b bei Krymskyj I 28

٤ـ با توجه به‌این اوضاع باید این ادعا که وی اصلاً فارسی نمی‌فهمیده است (Kremer, C.G. II 150 nach b. Hamdūn, Bl. 224 r.) ادعای بی‌حقیقتی باشد.

۵ـ .Mez 17 mit Anm. 8؛ ـ دربارهٔ ترجمهٔ کتب عربی به‌فارسی در زمان سامانیان رجوع کنید به: .Barthold, Med. 83

٦ـ یاقوت، ج۳،ص۴۰۷؛ ج٦، ص۴۰٦به‌بعد (بنا به‌قول حمزهٔ اصفهانی)؛ ـ مفاتیح‌العلوم (خوارزمی)، ص۱۱۷؛ ـ جاحظ (کتاب‌البیان، فهرست: ۲۵۸)، ج۳، ص۵ (برابر جاحظ،کتاب‌البیان، فهرست: ۲۵۹،ص۳۲) (الفارسیة←

کتابت استحکامی یافته بود در دیوان (در زمان احمد پسر اسماعیل ۹۰۷-۹۱۲ برابر ۲۹۵ تا ۳۰۰) وارد کنند، ولی به زودی آنرا ترك گفته و به عربی برگشتند[۱]. همچنین خانواده های محترم ومعتمدی که (مثل میکالی) در دربار بودند دراثر تربیت وتعلّم خویش به طرفداری فرهنگ عربی درآمدند[۲]. پس از آن که عربیّت درمدارس کُتّاب جای خود راباز کردوهمین که منافع وحدت زبان دیوانی تانقاط دوردست برهمه‌معلوم‌شد(باید به‌اهمیّت دولت آرامیان دراین مناطق که نیزوحدت زبان اداری داشته‌اند توجه شود) ، همین کُتّاب نیزبا اصرار وپافشاری مخصوص به خود براین رسم باقی ماندند ، چون هرنوع تغییری مواجه بامشکلات عظیمی می گشت .

بدیهی است که نمی‌توان برای همیشه ازتحولی جلوگیری نمود. ولی این راهم باید توجه نمود که برای اولین بار خاندان‌های فرمانروای ترك بوده‌اندکه

→ الدریة ؛ بنا به این قول ، این زبان بخصوص در اهواز متداول بوده است) . ــ غفور اف (Gafurov 173f) می‌خواهد صورت تکمیل‌یافتهٔ زبان «دری» را زبان تاجیکی امروز بداند ؛ ادعایی که فقط تا اندازهٔ محدودی می‌تواند صحت داشته باشد ؛ ــ دربارهٔ ریشهٔ کلمهٔ « دری » رجوع شود به‌همین مرجع ، ص۱۸۷ ؛ ــ ونیز :

A.N. Boldyrëv : Iz istorii razvitija persioskogo literaturnogo jazyka, in "Voprosy jazykoznanija" 1955/V.

۱ــ مستوفی (تاریخ گزیده) ، ص۳۸۱؛ ــ رجوع کنید به :
Barthold, Turk. 240; Ross im Survey I 131. کتاب«یتیمة‌الدهر» از ابومنصورعبدالملك الثعالبی (۹۶۱-۱۰۳۸ برابر ۳۵۰ تا ۴۲۹) رجوع شود به : Brockelmann, GAL I 284f., S. I 499f. دید روشنی دربارهٔ وضع زبان‌عربی در دربارآنان ، نیز در شعر ، به‌دست می‌دهد. ترجمهٔ قسمت مربوط به‌شرق ایران ، از :

Casimir Adrien Barbier de Meynard : Tableau litéraire du Khorassan et de la Transoxanie au quatrième siècle de l'Hégire, im "Journal Asiatique" Jan./Juni 1853, S 169-239; Jan./juni 1854, 1854, S. 291-361. ــ به‌طور کلی رجوع شود به:
Brockelmann, GAL I 284 und S I 499ff.

۲ــ سمعانی (کتاب‌الانساب ، خطی) ص۵۴۹ ظهر (درتحت کلمهٔ میکالی)، ونیز به‌صفحهٔ ماقبل آن‌رجوع گردد .

دست به چنین تحولی زده‌اند : بدین ترتیب که مقارن با آن‌که در آسیای مرکزی[1] زبان سغدی و خوارزمی و سر انجام نیز زبان فارسی بـه طور روز افزونی عقب می‌نشست[2] و به‌وضع برگشت ناپذیری (همانطوری که در تمام موارد برخورد این دولهجه[3] مشاهده می‌شود) مغلوب زبان ترکی می‌گشت ، ترکان زبان فارسی را در آن موقع ازنظر فرهنگی برتر یافته و با پشتیبانی خویش آن را به عنوان زبان دیوانی دربار خود به رسمیّت شناختند ، این خود اقدامی بود که نظیر آن در بین خاندان‌های فرمانروای ایرانی دیده نمی‌شد. دراین مورد زبـان فارسی که براثر کار وهمّت فردوسی بـرای همیشه اساس خود را محکم نموده بـود بـه یکی از مهمترین پیروزیهای خود نایل آمد . در دربـار محمود غزنوی وپسرش مسعود زبان فارسی زبان رسمی‌دولت بود[4] واحکام خلیفه درآنجا به فارسی‌ترجمه می‌شد[5] و خود محمود نیز دستور می‌داد اسنادی را کـه می‌خواهند برای بغداد بفرستند ابتدابه فارسی تدوین نموده بعداً به عربی‌ترجمه کنند[6] و درتمام لحظات مترجمان

۱ـ این ادعا راکه مردم شهری دراین منطقه ، ترکی‌صحبت می کرده‌اند جاحظ : فصل‌الاتراك؛ Tria opuscula auctore ...... al-Djahiz, hrsg. v. Gerhof van Vloten, (Leiden 1903, S. 5.) مؤلف ذیل به حق رد می کند : Barthold, Vorl. 59. ۲ـ رجوع کنید به : Barthold, Vorl. 45. ۳ـ مثلاً در آذربایجان امروز ، بـا وجود این‌که دولت ایران برای نشر وحفظ زبان فارسی می کوشد . ۴ـ به‌طور کلی و عمومی رجوع شود به‌کتاب ذیل دربارهٔ تاریخ ادبیات ترک :

Fuad Köprülü : Töurk edebiyati tarihi Konstantinopel 1928, II 146-147 mit Anm. 2; Barthold, Med. 210. ۵ـ تاریخ بیهقی ، ص٤٤ . ۶ـ مرجع سابق ، صفحات۲۹۱،۲۹۵و۲۹۷تا۳۱۹(نقل متون دیوانی عربی وفارسی) . ـ بنابراین زبان عربی نیز ، زبان رسمی احکام و اسناد بوده است ، رجوع شود به : Barthold, Turk. 291. ـ اما این مطلب را واقعاً نمی‌توان گفت که زبان فارسی ، چنانچه کتاب ذیل مدعی‌است،پیوندی برای زبان عربی گشته است :

Arnold Joseph Toynbee : Studie zur Weltgeschichte (Dtsch. v. F.W. Pick), Hamburg (1949), S. 30.

و کاتبان دو زبانه : فارسی وعربی در خدمت وی آماده بودند[1] . پس از غزنویان قراخانیان[2] وسلجوقیان[3] نیز در دیوان خود به همین ترتیب رفتار کردند[4] . ولی تنها این امر برای غلبهٔ زبان فارسی کافی نبود : انتشار اسلام در هندوستان که به‌طورعمده ، عمل فاتحان ترك بود ــ وکلمات ترکی موجود در زبان اردوکه تا امروز باقی مانده دلیل برآن می‌باشد ــ زبانی راکه به وسیلهٔ همین ترکان ، به‌عنوان زبان فرهنگی به‌این‌سرزمین آورد زبان فارسی‌بود . حتی محمودغزنوی کاتب ورئیس دیوانی داشت که هم زمان باهم ، زبان هندو وفارسی ــ ولی نه زبان ترکی ــ به‌کار می‌برد[5] . بدین ترتیب زبان پارسی ، پس از آنکه خود را از قیدو بندی که عربیّت بدان زده بودرهایی داد، توانست درست درهمان دورانی‌که ملت ایران قرونی متمادی در تحت حکومت ترکان فاتح قرار گرفته بود ، سیادت همیشگی خود را به دست آورده نیروی نشروبسط فرهنگی خویش را به اثبات برساند : این‌امر خود ازجهتی نمودار این‌حقیقت است‌که اهمیّت ملت ایران در جهان اسلامی کمتر از نظر سیاسی و نظامی ، بلکه بیشتر از لحاظ نیروی پایان ناپذیر فرهنگی وی می‌باشد .

۱ـ «کاتب فارسی» ، در این مورد رجوع شود به : ابن‌خلکان (وفیات) ، ج۹ ، ص۵۳ به‌بعد ، (برابر ترجمهٔ ابن‌خلکان ، فهرست : ۱۱۱،ج۳ ، ص ۵۱۷) .

۲ـ در این باره ودر بارهٔ اوضاع بعدی رجوع شود به : Barthold, Vorl. 133f.

۳ـ سوگلی سلطان سلجوقی ، محمود ، نیز لقبی فارسی داشته است : دولتشاه ، تذکرة‌الشعراء (فهرست: ۲۷۲) ، ص۷۴ . ــ سلجوقیان‌آسیای صغیر زبان عربی را تا به‌قرن۱۳ (برابرهفتم هجری) حفظ نمودند ، رجوع‌شود به : Barthold, Vorl. 133.

۴ـ دولتشاه ، تذکرة‌الشعراء (حدودسال۱۰۵۰ برابر۴۴۲ هجری) . ــ نیز رجوع شود به‌داستان‌فرعی ومعترضه‌ای ازسال۱۱۳۴ (برابر۵۲۴)که این‌مطلب را به‌خوبی نشان می‌دهد : البنداری (سلجوقیان ، فهرست:۱۳۳) ، ص۱۷۴ به‌بعد . [حشاشین‌نیز در الموت زبان‌عربی وفارسی را درجنب یکدیگر به‌کار می‌بردند: ۱۱۶۴ (برابر۵۵۹هجری): جوینی(تاریخ جهانگشا ، فهرست : ۱۵۲)، ج۳ ، ص۲۲۷] .

۵ـ تاریخ بیهقی،ص۴۱۳.

ساکنان سرزمین ایران[1]

از تغییرو تحول مکانی اقوام مختلف در سرزمین ایران ، در نخستین‌زمان اسلامی ، اطلاع زیادی در دسترس ما نیست . مطلب اساسی و عمده‌ای‌که به ما رسیده‌فقط نتایجی می‌باشدکه این نقل مکانها و مهاجرتها به بارآورده است: یعنی این‌که ،کدام یك از نواحی محل سکونت چه ملتی بوده است .

۱- عربها

دربارهٔ تك تك از منازلی که قبایل عرب[2] هنگام ورود خود به ایران طی کرده‌اند مواد تاریخی دقیقی موجود نیست . سیل کلّی مهاجران در دهه‌های اول اغلب به سوی سه منطقهٔ مذکور در بالا : فارس وکرمان و خراسان جاری‌بود، که

۱ــ رجوع شود به‌نقشهٔ آخر همین‌کتاب ؛ ــ ونیز به :
S.L. Volgin : K istorii sredneaziatskich Arabov, in den "Trudy vtoroj sessii associacii arabistov" (1937), Moskau und Leningrad 1941, S. 111-126 (bes. S. 123-125) (Trudy instituta vostokovedenija XXXVI).

(این مقاله دربارهٔ عربها درآسیای مرکزی نوشته شده‌است) . ۲ــ منجم‌باشی، صحایف‌الاخبار (فهرست : ۱۴۳) ، ج۱ ، صفحات۷۷تا۹۵ ؛ ــ اساساً رجوع شود به :
Ferdinand Wüstenfeld : Genealogische Tabellen der arabischen Stämme und Familien, Göttingen 1852.

به‌آن نیز توطن متفرق اشخاص منفردی مثل تُجّار[۱] و بعداً نیز مبلّغان[۲] می‌پیوست. منطقهٔ جنوبی ایران، فارس و خیلی کمتر از آن نیز کرمان[۳]، بیشتر هدف مهاجرانی بود که از سواحل مقابل، مثلاً بحرین[٤] و عمّان (مثل عبدالقیس)[٥]، به ایران می‌آمدند، این امر در درجهٔ اول منحصر به نواحی واقع در امتداد ساحل بود. عربهای تازه وارد در این امکنه اغلب به زراعت زمینهایی‌که‌اربابان ایرانی آنها را ترك گفته بودند، پرداختند و پاره‌ای از قسمتهای آن را با حفر کاریزها بارورتر نمودند[٦].

دومین هدف اصلی عربها در آغاز زمان اسلامی، خراسان و در سر راه آن نیز اصفهان و قم و کوهستان[۷] بود. بخصوص در سالهای حدود ٦٨۳ (برابر ٦۳ هجری) طوایف کثیری از قبایل مختلف عرب به اینجا وارد شدند که در درجهٔ اول به‌عربهای شمالی متعلق بودند (تَمیم[۸]، رَبیعه، مُضَر[۹]، طی[۱۰]، اَزد، بکربن‌وایل[۱۱] ـ نیز در کوهستان ـ و دراصفهان عَنبَری)[۱۲]؛ در جنب آنان نیز مردمی که قبلاً

۱ــ حدود ٦٥۰ (برابر ۳۰/۲۹ هجری) عربی عطرفروش نزدیکی همدان توطن می‌گزیند: بلاذری (فتوح البلدان)، ص۳۱٤؛ ــ همین‌مرجع، ص٤۰۹ به‌بعد (مرو حدود سال ٦٦٦، برابر ٤٦). ۲ــ مثلاً پدرحسن صباح: جوینی (تاریخ جهانگشا، فهرست: ۱٥۲)، ج۳، ص۱۷۸. ۳ــ دراینجا ماهان (حوزهٔ بردسیر) هنوز سال ۹۸٥ (برابر ۳۷٥ هجری) شهر عربی بوده است: مقدسی (احسن التقاسیم)، ص٤٦۲. ٤ــ نزدیك اصطخر: اصطخری، ص۱٤۲. ٥ــ بلاذری (فتوح البلدان)، ص۳۸٦ (سال ٦٤۰ برابر ۱۹ هجری).

٦ــ بلاذری (فتوح البلدان)، ص۳۹۲؛ ــ ابن اثیر، ج۳، ص٤۹ (سال ٦٥۲/٦٥۱ برابر ۳۱ هجری). ۷ــ رجوع کنید به‌ص ۳۹ به‌بعد ازهمین کتاب. ۸ــ بلاذری (فتوح البلدان)، ص٤۲٦؛ ــ حسینی (فهرست: ۱۹۹)، ص۲۷؛ ــ ابن اثیر، ج٥، ص۱٥ (۷۱٥، برابر ۹٦ هجری)؛ ــ مقدسی (احسن التقاسیم)، ص۳۰۳ (۹۸٥ برابر ۳۷٥ هجری). ۹ــ نرشخی (تاریخ بخارا)، ص٥۲ (حدود سال ۷۰٥ برابر ۸٦). ۱۰ــ یعقوبی (بلدان)، ص۲۷۷ (حدود ۸۲۰ برابر ۲۰٥ هجری). ۱۱ــ بلاذری (فتوح البلدان)، ص٤۰۳. ــ ابن اثیر (ج٥، ص٦) درمورد سال ۷۱٥ (برابر ۹٦ هجری) اعداد ذیل را به‌دست می‌دهد: در خراسان، اهل بصرة ۹۰۰۰؛ بکر ۷۰۰۰؛ تمیم ۱۰۰۰۰؛ عبدالقیس ٤۰۰۰؛ ازد ۱۰۰۰۰؛ کوفی ۷۰۰۰.ــ (به‌این عده نیز ۷۰۰۰ موالی این قبایل اضافه می‌گردد). ۱۲ــ بلاذری (فتوح البلدان)، ص۳۱٤.

ساکن بین‌النهرین بوده‌اند، مشاهده می‌گشت[۱]. در ماوراءالنهر یعنی در سمرقند[۲] و بخارا[۳] و نیز در فرغانه و چاچ[۴]، عنصر عربی که از آغاز قرن هشتم (اوایل قرن دوم هجری) در اینجا دیده می‌شد، اغلب جزء سربازان بوده لااقل در ابتدای امر هنوز به محل معیّنی پابند نشده بود.

با توجه به رقابت عده‌ای از قبایل عرب در زمان بنی‌امیّه، این امر روشن بود که به زودی هر یك از مناطق مختلف ایران ـ تا آن حدی که عربها بدان دست یافته بودند ـ به قلمرو یك قبیله، و یا لااقل چند قبیلهٔ متحدی از عرب مبدل خواهد گشت. حتی همین واقعیّت که حکام و کارمندان عالی رتبهٔ دیگر، از قبیلهٔ معیّنی بوده، سپس کارمندان زیر دست و دون پایه را از هم قبیله‌های خود برمی‌گزیدند[۵]، می‌توانست برای این امر کافی باشد. در خراسان قبایل عربهای شمالی حکومت می‌کردند و خود را ـ چون کمتر مورد مزاحمت قرار می‌گرفتند ـ کاملاً موافق سیادت بنی‌امیّه نشان می‌دادند و در نتیجه (برخلاف آنچه در طرف غربی آنها مشاهده می‌گشت) از هر حیث متمایل به حفظ حسن روابط و مناسبات با آنان بودند. باوجوداین، عربهای جنوبی برای همیشه تحمل این را که از این امر سیادت دور بمانند[۶]، ننمودند، و از آن راهی که کوشش ایشان برای تفکیك

۱ـ بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۴۱۰ (چنین ادعا می‌گردد که سال ۶۷۱ ـ برابر ۵۱ هجری ـ ۵۰۰۰۰ تن به‌نواحی جیحون مهاجرت نموده‌اند)؛ ـ طبری، ردیف ۲، ص ۱۵۶؛ ـ ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۹۴ (سال ۶۷۱ برابر ۵۱ هجری).

۲ـ بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۴۲۱ (از سال ۷۰۷ برابر ۸۸ هجری به‌بعد)، ص ۴۲۲.

۳ـ نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۵۲ (تخلیهٔ نیمی از خانه‌ها برای عربها، پس از چهارمین قیام شهر).

۴ـ بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۴۳۱ (حدود ۷۱۵ برابر ۹۶ هجری؛ به‌وسیلهٔ قتیبة بن مسلم). ـ رجوع کنید نیز به: S.B. Pevsner : O dvuch arabskich az bukach iz raskopok v herve, in "Epigrafika Vostoko" IX (1954), S. 24-37.

۵ـ رجوع کنید به: فصل «رؤسای اداری» از همین کتاب؛ جلد دوم.

۶ـ رجوع کنید به: Kremer, C.G. II 143[2] auf S. 144. Wellhausen, Arab. 307. (در اینجا ۲۰۰۰۰۰ عرب تخمین زده می‌شوند).

مکانی مهاجران برحسب قبایل آنان به ثمر نرسید ، آتش مبارزات ، بین عربها نیز به زودی به خراسان سرایت کرد و به سقوط سیادت بنی‌امیّه کمك زیادی نمود[۱]. حتی در آغاز زمان عباسیان نیز این جنگها ادامه داشت[۲].

ضربتی‌که عنصر عربی پس از انقلابات سنوات ۷۵۰/۷۴۷ (برابر ۱۳۲/۱۲۹ هجری) در اثر اخراج مکرر و متعدد عربها از ایران دید ، اوضاع خراسان را تغییر زیادی داد. از این پس صبغهٔ ایرانی این ایالت مورد حمایت قرار گرفت و بخصوص از این‌رو بدین منوال برقرار ماندکه در دهه‌های آینده آن (۷۵۷/ ۷۵۸ برابر ۱۴۰ هجری[۳] ، حدود ۷۸۳ برابر ۱۶۶ هجری[۴] و ۸۳۹ برابر ۲۲۴ هجری)[۵] به موجب قیام و شورشهای مکرر درطبرستان ، ایالت همجوارخراسان، عنصر سامی بیش از پیش به نابودی گرایید[۶] . اما قسمتی از قبایل عرب خود را تا قرن یازدهم (برابر پنجم هجری)[۷] حفظ نمود .

جایگزین شدن عربها درآذربایجان کمتر طبق برنامهٔ منظم وبیشتر عمل پاره‌ای از والیان و یا امرای کوچکی بود که رفته رفته هم قبیله‌های خود را به دنبال خویش‌کشیدند (یمنی‌ها و وابستگان به طَیّ[۸]، اَزد ، نِزار[۹] و کِنده[۱۰]). این‌امر به‌طور اساسی درقرن هشتم و نهم[۱۱] (برابر دوم وسوم‌هجری) یعنی بعداز مناطق نام بردهٔ دیگر وگذشته ازاین در زمانی‌که آتش تضادهای قبایل عرب تا

۱ــ رجوع کنید به‌ص ۶۱ به‌بعد از همین‌کتاب . ۲ــ‌سال ۹۰۴ برابر ۲۹۱ هجری : تاریخ سیستان ۲۷۶ (درمورد سیستان) . ۳ــ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان) ، ص۱۲۲ به‌بعد . ۴ــ مرجع سابق ، ص۱۲۶ . ۵ــ طبری ، ردیف۳ ، ص ۱۲۷۴ . ۶ــ حدود سال ۸۹۱ (برابر ۲۷۸/۲۷۷ هجری) فقط عدهٔ قلیلی از عربها هنوز در اصفهان بوده‌اند : یعقوبی (بلدان)،ص۲۷۴. ۷ــ حدودالعالم (فهرست:۳۶)،ص۲۱۶ (قبایل‌عرب درجوزجا[ان]).ــ ونیز : .Volgin, K istorii 124 ۸ــ بلاذری (فتوح‌البلدان) ، ص۳۳۱ . ــ و نیز : Schwarz VIII 1181-1185. ۹ــ تاریخ یعقوبی. ج۲ ، ص۴۴۶ (۲ نزاری). ۱۰ــ ابن‌حوقل (کتاب‌المسالك، فهرست : ۳۳) ، ص ۳۵۳ . ۱۱ــ جمع و تنظیم آن در مقالهٔ‌ذیل به‌دست داده می‌شود : .Ahmed Zeki Velidî Togan in der E I, türk., II 95f

حد زیادی خاموش شده بود ، تحقق پذیرفت . مهاجران به‌این نواحی اکثر از شهرهایی‌که تازه درقرن هفتم (برابر اول هجری) بناشده بود ، مثل کوفه و بصره ویا ازسوریه[۱] می‌آمدند وعلاوه برقسمتهایی‌که به قهرو عنوة درتصرف عربهاآمده بود ، زمینهایی از ایرانیان می‌خریدند[۲].

طوایف عربی‌که درکوهستان زاگرس مسکن‌داشتند ازجمله عربهایی‌بودند که به‌مرور زمان ازطرف بین‌النهرین رفته‌رفته دربین ایرانیان وارد شده باآنان آمیزش‌یافته بودند ؛ اما سکونت خوارج فراری در این نواحی فقط موقتی بود[۳] وصورت مهاجرت دسته جمعی به این منطقه را به خود نگرفت .

ولی ازسال ۷۵۰ (برابر۱۳۲ هجری) دیگرعربها درایران سیادت نداشته، بلکه ریاست به دست خود ایرانیان افتاد . دلیل این امرفقط تغییر رفتارسیاسی خاندانهای فرمانروا ویا تنها اخراج و گاهی نیز برانداختن طوایف عرب نبود ، بلکه درجنب این امور ، علت آن ، پس‌ازآن کـه موانع مذهبی برطرف‌گشت ، نیروی‌آمیزش وهمسانی‌ایرانیّت بود. ازدواجهای دونژاده ـ عرب وایرانی ـ باعث به وجود آمدن عوامل بسیاری دراین زمینه گشت ؛ دربارهٔ این ازدواجها فقط در موارد معدود وتنها نسبت به‌شخصیتهای عالی مقام اطلاعات اندکی در دست‌است . فرزندان این ازدواجهای دونژاده درمحیط ایرانی اغلب در ردیف خرده اشراف بومی درمی‌آمدند ومنزلت ومال پدران خود را به ارث می‌بردند واضافه برآن‌از دربـار خلافت نیزحق ویژه‌ای (مستمرّی) بـه آنان داده می‌شد ، به طوری که می‌توانستند ؛ مقام رهبری خود را حفظ نموده برآن بمانند . ولی این افراد از

۱ـ حدود سال ۶۶۰ (برابر ۴۰ هجری) ؛ بلاذری (فتوح‌البلدان) ، ص ۳۲۸ به بعد ؛ ـ طبری ، ردیف۱ ، ص ۲۸۰۵ (سال ۶۴۹/۶۵۰ برابر ۲۹ هجری) ؛ ـ اغانی (بولاق) ، ج ۱۱ ، ص ۵۹ .

۲ـ بلاذری (فتوح‌البلدان) ، ص ۳۲۹ .

۳ـ رجوع کنید مثلاً به : تاریخ سیستان ، ص ۲۱۳ (۸۶۸ برابر ۲۵۴ هجری) .

نظر زبان، سخت ایرانی، شده بودند[1] (درصورتی که فرزندان ازدواجهای دو نژاده ـ وبلکه نه‌فقط فرزندان چنین ازدواجهایی ـ درمحیط عربی، قبل ازهمه دربین النهرین، ازلحاظ زبان سامی‌گشته بودند). ایرانی شدن عربها نیز گاهی ازغیر راه زناشویی با ایرانیان صورت می‌گرفت[2]: احیای مجدد فرهنگ ملی ایران زمینهٔ این‌امررا آماده می‌نمود وحس ملی روزافزون ایرانی آن را ترویج می‌کرد؛ حسّی که فقط درصورتی‌حاضر به تحمل عربها بودکه آنان ازنظر فرهنگی (وطبعاً نیز ازلحاظ زبان) به ایرانیّت نزدیک گردند[3]. تعقیب وبه دست‌آوردن جزئیات حوادثی ازاین قبیل، همه‌جا تا ازمنهٔ متأخر، بسیار مشکل است وعملاً آنها را دیگر به علت نقصان مدارك کتبی ازآن زمان، نمی‌توان دریافت. چیزی که مسلّم است نتیجهٔ این پیش آمدهاست: عنصر عربی توانست فقط در نواحی معدودی‌که مرکزجمعیتهای متراکمی ازآنان‌بود به‌جای بماند (مثلاً درمحلهایی چنداز ماوراء النهر[4] و خراسان[5] وقم[6] ودر سواحل جنوبی فارس). و گرنه در موارد دیگر هرچه زمان پیشتر می‌رفت این عنصرنیز بیشتر (ازلحاظ زبان) در ایرانیّت منحل می‌گشت تا این‌که درطی قرونی بکلی مفقود شد.

۱ـ رجوع کنید به: طبری، ردیف۳، صفحات۵۱،۶۴،۶۵؛ ـ اغانی (بولاق)، ج۱۷، ص۶۹؛ ونیز به‌تاریخ خانوادگی ویژه ومشخص اینان از نیمهٔ اول قرن دهم (برابرچهارم): ابن بلخی (فهرست: ۲۰۲)، ص۱۱۶ به‌بعد؛ ـ وبالاخره به‌تاریخ اشعریها در قم: تاریخ قم: صفحات ۲۶۶تا۳۰۵. ۲ـ جاحظ، کتاب فضل‌الاتراك: .Tria opusc./Vloten 40 (قرن نهم برابر سوم هجری)؛ ـ اغانی (بولاق)، ج۱۴، ص ۱۰۲ (=.Goldziher, Arab 103: قرن هشتم ـ برابر دوم هجری ـ در نواحی اصطخر، زیادالعجم شاعر). ۳ـ رجوع شود به فصل «حس ملیت» از همین‌کتاب (هدایا برای عربی‌که رفتاری ایرانی داشت).

٤ـ نرشخی (تاریخ بخارا)، ص۷۷(۸۷٤برابر۲۶۰هجری در بخارا)؛ ـ هنوز در ازمنهٔ بعد مثلاً دربیهق (تاریخ بیهق‌از ابوالحسن علی فندق، نسخهٔ‌خطی اکادمی علوم شوروی، صفحات ۲۸تا۳۰ظهر و۳٤ظهر تا۶۸ظهر)؛ ـ و نیز:

I.P. Petruševskij: Gorodskaja znat v gosudarstve chulaguidov (in: Sovetskoe Vostokovedenie V, 1948, S. 85-110. این‌مقاله دربارهٔ هوشیاری‌شهرنشین در دولت‌ایلخانان است. ، ـ در مورد قزوین حدودسال۱۳۳۰ (برابر۷۳۰هجری): همین مرجع، ص۹۱، بنا به‌مستوفی (تاریخ گزیده)، ج۱، ص۸٤۲. ۵ـ یاقوت (ارشادالعرب)، ج۵، ص۶۵. ـ ونیز: .Fück 91

۶ـ رجوع کنید به ص۳۲۶از همین‌کتاب.

۲ ـ ترکان

درعین این که مهاجران عرب به سر زمین ایران تغییر اساسی پایداری ندادند ، مهاجرت ترکان به ایران اثر خود را تا به‌امروز برجای نهاده است . به‌وسیلهٔ اینان ماوراءالنهر یك مملکت تقریباً « تمام‌ترکی » ، گشته است (وازآن زمان « ترکستان » نام یافته) وآذربایجان (مانندآسیای صغیر) به صورت‌یك منطقهٔ نزدیك به تمام ترکی شده‌ای در آمده است و در سرزمین فارسی زبان ، قطعات اراضی کم وبیش بزرگ ترکی نشینی وجود دارد که اغلب عشایرویا نیمه عشایر می‌باشند .

توصیف چگونگی‌توطن ترکان درایران نمی‌تواند دراینجا وظیفهٔ ما باشد. ولی آن‌قدرمسلّم است‌که قسمت اساسی‌این‌امرنتیجهٔ سیاست سلجوقیان ،ایلخانیان وصفویان (وگاهی نیز قاجاریان) می‌باشد . عنصرترکی آسیای صغیر که عربها در ازمنهٔ قدیم با آنها روبروشده بودند،[۱] ولی تازه در قرن هشتم (برابر با دوم

۱ــ Serefeddin Yaltkaya: Türklere dair arapça siirler, im "Türkiyat mecmuasi" V (1935), S. 307-326. مقالهٔ مزبور اشعار عربی راجع به ترکان را تا به‌قرن سیزدهم (برابر قرن هفتم هجری) جمع وتحقیق نموده است ؛ رجوع کنید به : Barthold, Vorl. 41ff. ، و نیز رسالهٔ خطی‌ذیل‌که دربارهٔ ترکان در ادبیات عرب در قرون وسطی‌نوشته شده‌است(رسالهٔ دکتری در ورشو) :

Józef Bielawski: Farcy w swietle srednio vriecznych zabytkow literackich arabskich, 1947/52; Francesco Gabrieli : La risäla di al-Gähiz sui Turchi, in "Rivista degli Studi Orientali" 32 (1957), S. 477-483.

هجری) آنان را به درستی شناختند ، در قرن دهم (چهام هجری) تـا سرحدات واقع درمحل برخورد گرگان وکوهستان[۱] ـ مرزگرگان نزدیکی رباط دیهستان[۲] (طرف شمال آبسکون[۳]) ـ جیت در کنار جیحون پـایین (نزدیك خوارزم)[۴] ـ اوش درماوراءالنهر[۵] ـ مُنك (ازنواحی بلخ)[۶] ـ واشگرد(همچنین ازنواحی بلخ)[۷] ـ چغانیان نزدیك ترمذ[۸] ـ وبذخشان[۹] ، رسیده بود .

ترکان ازقدیم الایام به حرکت در آمده بودند[۱۰] ، ولی تـازه سقوط دولت اویغوریان به دست قِرِغزان (۸۴۰ برابر با ۲۲۵ هجری) وعواقب آن[۱۱] بود که خود را نیز بـه صورت واقعی خویش در سرزمین ایران نشان داد . دراین زمان قَرلُقان (بهفارسی خَلّخ) بهحرکت افتادند ودر تحت فرمانروایی رؤسای خویش (قراخانیان یا ایلگ ـ خانیان) حدود سال ۱۰۰۰ (برابر ۳۹۰ هجری) پس‌از

۱ـ ابن‌اثیر ، ج۵ ، ص۱۱ (سال۷۱۶/۷۱۸ برابر۹۸هجری) . ۲ـ اصطخری،ص۲۱۴؛ـ ابن‌حوقل (کتاب‌المسالك ، فهرست : ۳۳) ، ص۳۸۳ . ۳ـ دزدان دریایی نیز در اینجا تمرکز داشتند : اصطخری ، ص۲۱۹ ؛ ـ ابن‌حوقل (کتاب‌المسالك ، فهرست : ۳۳)،ص۳۸۹. ۴ـ مقدسی (احسن‌التقاسیم) ، ص۲۸۹ . ۵ـ مرجع سابق ، ص۲۸۲ . ۶ـ یعقوبی (بلدان) ، ص۲۹۰ . ۷ـ مرجع سابق ، ص ۲۹۲ . ۸ـ مقدسی (احسن‌التقاسیم) ، ص۳۸۳ . ۹ـ مرجع سابق ، ص۳۰۳ ؛ ـ سمعانی (کتاب‌الانساب ، خطی) ، ص۶۹،ظهر. ۱۰ـ رجوع شود به : Barthold, Vorl. 100ff. ۱۱ـ بهطور عمومی رجوع کنید به : حدودالعالم (فهرست: ۳۶) ، صفحات۹۴تا۱۰۱و۲۶۳تا۳۱۷؛ـ رشیدالدین (فهرست :۱۵۷)، صفحات۵۲تا۵۴ . ـ و نیز :

Köprülüzäde mehmed Fu'äd: Oguz etnoložisine dä'ir ta'rïhï notlar (Geschichtliche Bemerkungen zur Ethnologie der Oghusen), im "Türkijät megmüasy" I (1925), S. 185-211. ...... Carl Brockelmann: Mahmüd al-Käšgharï über die Sprachen und Stämme der Türken im 11. Jh., im "Körösi Csoma Archivum" I (1921), S. 26-40. ... Annemarie von Gabain : Steppe und Stadt im Leben der Türken, im "Islam" XXIX (1949), S. 30-62; — Spuler, Geschichte Innerasiens, S. 339f. کتاب اخیر نظری کلی دربارهٔ تحولات آن زمان در آسیای مرکزی براساس تأثیر و تأثرات ضروری متقابل ، بهدست می‌دهد . دربارهٔ گسترش اقوام ترك رجوع شود به : Mandelstamm, O nekotorych, S. 57-99.

سرنگون کردن دولت سامانیان ، ماوراءالنهر را به تصرف درآوردند و ایرانیّت را تا به درون شهرها به عقب نشینی ناگزیر ساختند . سرانجام سلجوقیان[1] تودهٔ ترکان غُز را به حرکت آوردند ؛ ترکانی که باحرص و آز ابدی بادیه نشینان به‌تملّك ثروت شهرنشینان، به‌طرف جنوب وشرق تاختند ونبردقطعی ترکان «فقیر» صحرا گرد را برضد توانگران « فارغ‌البال » ایرانی آغاز نمودند[2] .

تمام آنچه که گفته شد از دورهٔ مورد بحث ما خارج است ، فقط پاره‌هایی از قُرلُقها[3] (در تُخارستان) وقبیلهٔ ترکان خَلج[4] (درسیستان و اطراف غزنه ، بلخ ، تخارستان ، بُست و جوزجان[ان])[5] (پس‌از آن که حدود سال[6] ۸۴۰ برابر ۲۲۵ هجری کوشش آنان برای توطن درفارس به ثمر نرسید) حتی درقرن دهم (چهارم هجری) تا به داخل اراضی ایران پیش‌آمده بودند : این خود مقدمةالجیش جنبش بزرگ ترکان بود . بدیهی است که رخنه نمودن قبایل‌ترك درایران ونواحی عربی زبان به‌هیچ وجه بدین محدود نبود ، بدان نیز گماشتن جنگجویان‌ترك درمشاغل‌سپاهی، ابتدا در دربارخلافت[7] وبعداً درتمام بین‌النهرین و درمصر وسایر نقاط ، افزوده می گردد . به زودی ترکان دراین مناطق رهبری

۱ــ رجوع کنید به : Barthold, Vorl. 101ff. ۲ــ کمی بعد ازآن (درمورد ازمنهٔ حدود ۱۱۸۰ برابر۵۷۶هجری) تاریخ سلجوقیان‌کرمان (فهرست : ۱۷۵) ، صفحات ۱۰۴ تا۱۰۶ ، بدین ترتیب وتعبیر نسبت بین این دوملت را توصیف می کند . ۳ــ حدودالعالم(فهرست: ۳۶) ، ص۱۰۸ . ۴ــ راجع به تلفظ این اسم (بنا به‌قول یاقوت ، خلج یا خلج) رجوع کنید به : حدودالعالم (فهرست : ۳۶) ، ص۱۱۱ ؛ ــ این کلمه اغلب با خلخ (قرلقها) اشتباه می‌شود ، دراین‌باره رجوع کنید به‌همین مرجع ، ص۳۴۷ . ۵ــ اصطخری ، صفحات ۲۴۵ و۲۸۱ ؛ ــ ابن‌حوقل (کتاب‌المسالك ، چاپ لایپزیك ۱۹۳۸/۹) ، ص۴۱۹ . ۶ــ اصطخری ، ص۱۴۲ به‌بعد . ۷ــ رجوع شود به : Josof von Karabacek: Das erste urkundliche Auftreten der Türken, in den "Mitteilungen aus der Sammlung der Papyrus Erzherzog Rainer" I, Wien 1887, S. 93-108.

نظامی را حایز گردیدند وپس ازمرگ مأمون (۸۳۳ برابر با ۲۱۸ هجری) نیز قدرت سیاسی را دربین‌النهرین[۱] و (به طورقطعی تحت فرمانروایی طُلنی‌ها ۸۶۸ تا ۹۰۵ برابر با ۲۵۴ تا ۲۹۲ هجری) درنواحی نیل به دست گرفتند[۲].

امرای محلی ایران هم بلافاصله ازاین سیاست که اُسرای ترک و به‌زودی نیزغلامان زرخریدآنها (که بعداً به‌طورمطلق «مملوک» نامیده شدند) وبالاخره گروه‌های دسته جمعی آنان را بــه‌کار لشکری وارد سازند، تبعیت نمودند؛ در درجهٔ اول سامانیان بودند که در دفعات متعدد (حدود ۹۱۲[۳] برابر ۳۰۰/۲۹۹، ۹۲۷[۴] برابر ۳۱۵ و حدود ۹۹۸[۵] برابر ۳۸۸) هربــار عدهٔ زیــادی از ترکان را به‌شغل سپاهی گماشتند، بخصوص‌در پیکار برضد طبرستــان[۶]، گرگان[۷] و دیلم. حتی‌امیران این‌نواحی‌نیز، به‌سود یا به‌ضرر، به‌پیروی ازاین عمل ناگزیرگشتند[۸] وآل بویه نیزبعداً به‌همین شیوه رفتار کردند[۹].

۱ــ اما این‌ادعا راکه‌بخصوص از بین ترکانی که دربصره سکونت یافتند (بلاذری،فتوح‌البلدان، ص۳۷۶) «علمای نامی وبزرگ اسلامی» برخاسته‌اند، نمی‌توان ثابت نمود؛ مدعی این‌مطلب مقالهٔ ذیل است که دربارهٔ «آیا تسلط سلجوقیان علت رکود و سقوط عالم اسلامی می‌باشد؟» نگاشته شده است:
Semsüddin Günaltay: Islâm dünyasinin inhitati sebebi Selçuk istilâsi midir? (im "Belleten" II (1938), S. 73-88), S. 74.
کتاب ذیل در مقدمهٔ خود به‌مسئلهٔ ترکان اشاره می‌کند ولی در اصل کتاب دربارهٔ‌آن تحقیقی به‌عمل نمی‌آورد:
Walter Hellige: Die Regentschaft al-Muwaffaqs. Ein Wendepunkt in der 'Abbasiden-Geschichte, Berlin 1936 (Neue Deutsche Forschungen, Band 87 = Abt. oriental. Phil. und Kulturgesch., Bd. 1.).

۲ــ رجوع کنید به:
Hamilton Alexander Rosskeen Gibb: Tülüniden, in der E I, IV 903-905.

۳ــ ابن‌اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص۲۰۱.

۴ــ مرجع سابق، صفحات ۲۱۳و۲۲۶.

۵ــ مرجع سابق، ص۲۳۰. ــ جمع وتنظیم‌آن در: Bathold, Vorl. 104.

۶ــ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص۱۹۸(سال۹۰۹/۹۱۰برابر۲۹۷هجری).

۷ــ مرجع سابق، ص۲۰۶(حدود۹۲۰برابر۳۰۷/۳۰۸هجری).

۸ــ حدود۹۳۰(برابر ۳۱۸هجری): مسعودی (مروج‌الذهب)، ج۹، صفحات۲۶به‌بعد؛ ــ ابن‌مسکویه(تجارب‌الامم)، ج۵، ص۴۸۲؛ ــ ابن‌اثیر، ج۸، ص۶۰.

۹ــ ابن‌بلخی (فهرست: ۲۰۲)، ص ۱۱۸ (حدودسال۱۰۴۰برابر۴۳۱/۴۳۲هجری).

سامانیان ، با واگذاری نواحی جنوبی قلمروخویش به سُبکتکین ، باعث اصلی ترقی وپیشبرد اولین سلسلهٔ ترك در شرق عـالم اسلامی گشتند . غزنویان نیزبه سهم‌خویش‌عدهٔ زیادی ازترکان[۱] ، ولی درجنب آنان نیزازعربها را[۲] به‌خدمت گمـاشتند[۳] ودر نتیجه نیزدر اینجا مقدمهٔ گسترش عنصر ترك در اطراف واکناف فراهم گشت.[۴] ولی درعین حال این خاندان ، ازاین سیاست‌که آگاهانه ایران را ترکی نماید ویانیز فقط ترکان راترجیح دهد ، بیشتر ازاین رو به‌دور بودکه‌خود به زودی ازلحاظ فرهنگی (وطبعاً نیززبانی) ایرانی شد (به‌طورحتم از ۱۰۴۰ برابر ۴۳۱ هجری به بعد) .

اگرهم پذیرفتن سربازان حرفه‌ای ترك درخدمت امیران مسلمان ، ترکان را نیز با اسلام مرتبط ساخت[۵] و نهال ترك را دربسیاری ازنواحی غرس نمود ، باز به هیچ وجه‌این واقعه (چنانچه تقریباً درمورد مهاجرت قبایل عرب صادق است) یك واقعهٔ استعماری به حساب نمی‌آید . در آن زمان هنوز ـ به استثنای اراضی معدودی ازشرق ایران ـ هیچ ناحیه‌ای‌که ترکان در آن به طوردسته جمعی توطن گزیده باشند ، وجود نداشته است (زیرا آنچه هم که از خزرها و ترکان غُز از حوالی شمالی قفقاز بـه آذربایجان داخل شده است ، در هر حال می‌تواند تنها

۱ـ نکبی (فهرست:۱۲۵) ، ص۲۲۰ . ۲ـ رجوع کنید به : Volgin, K istorii S. 125.
۳ـ قسمتی ازآنان به‌طرف کرمان کوچ کردند (۱۰۲۱/۱۰۲۰ برابر۴۱۱هجری) : ابن‌اثیر ، ج۹ ، ص۱۱۱ . ـ دربارهٔ توطن بعدی سلجوقیان، دراینجا وخراسان رجوع کنید به : ابن‌خلکان (وفیات) ، ج۸ ، ص۱۴ به‌بعد . ۴ـ سال۱۰۳۸/۱۰۳۷(برابر۴۲۹هجری) یا کمی بعداز آن اولین هجوم ترکان به سیستان صورت گرفت : تاریخ سیستان ، ۳۶۴ . ـ و نیز رجوع شود به‌مقالهٔ ذیل : «نظر کلی دربارهٔ تاریخ ترکی‌شدن آذربایجان» :
Faruk Sümer : Azerbaycan'in türklesmesi tarihine umumî bir bakis, in "Belleten" XXI/83 (Juli 1957), S. 429-447. ۵ـ سمعانی (کتاب‌الانساب ، خطی) ، ص۱۰۵ ظهر .

گروه صد نفری کم اهمیتی از اهالی بوده باشد)[1]. تازه همین که سلجوقیان به پیشروی پرداختند صورت امر ازبنیان دگرگون گشت، ودر این زمینه نیزوجود پادگانهای ترك که به‌زودی باتازه واردان درهم آمیختند وشکل واحدی پذیرفتند، اهمیت اساسی داشت[2]. علاوه براین، اسلام ازطریق همین سربازان زود مسلمان شدهٔ ترك، خیلی آسان‌تر از آن به ترکان آسیای مرکزی راه یافت، که درغیر این‌صورت برای آن میسور می‌بود. بدین‌ترتیب ترکان «مملوك» به‌نحوی‌مقدمهٔ سیل مهاجرت عنصر ترك را ازقرن یازدهم (پنجم هجری) تشکیل دادند[3].

بقایای هیاطله (هَیطل کلمهٔ عربی مستقلی‌است وصورت مغلوط لفظ هَبطل! نمی‌باشد)[4] درآن زمان برای‌ایران دیگرهیچ اهمیتی نداشته‌اند. (درآن عصر هنوز مردم این‌مطلب راکه پایتخت‌آنان درناحیهٔ بادغیس بوده‌است،می‌دانستند)[5].

ازروسها هنگام پیشرویهای آنان به‌اراضی ایران (۸۸۰ برابر ۲۶۶، ۲۶۷

۱ــ مقالهٔ ذیل دراین زمینه، ونیز برای قرون بعد ازآن، اطلاعاتی به‌دست می‌دهد: Ahmed Zeki Velidî Togan in der E I, türk., II 101f.

۲ــ امری است که مشاهده ومورد گواهی واقع گشته است، مثلاً در حدود سال ۱۱۳۵ (برابر۵۲۹ هجری): البنداری (سلجوقیان، فهرست: ۱۳۳)، ص۱۷۷. همچنین بعداً در زمان مغولان: Spuler, Ilch, 28.

۳ــ دربارهٔ ترکان در زمان خلافت عباسیان رجوع کنید به: Günaltay, Abbas, S. 177-205. ــ حدود سال ۸۲۰ (برابر۲۰۵ هجری) جاحظ، عربها و موالی (یعنی ایرانیان خراسان) و ترکان را سه ستون خلافت می‌داند، وکتابی نیز به‌نام «کتاب فضل الاتراك»، دربارهٔ مزایا و رجحان‌آنان در شغل سپاهی، می‌نگارد (این‌کتاب با مشخصات ذیل تصحیح وچاپ شده است: Tria opuscula auctore ...... al-Djahiz, hrsg. v. Gerlof van Vloten, Leiden 1903. مبارکشاه نیز (تاریخ، فهرست: ۱۶۸)، صفحات ۳۷ به‌بعد و۴۸ تا ۵۲، ترکان را می‌ستاید.

٤ــ هنوز در قرن هفتم (اول هجری) در نواحی بلخ ونیشاپور می‌زیستند [یعنی در محلی که‌سال ۶۵۱/۶۵۲ برابر۳۱ هجری، عربها (طبری، ردیف۱، ص۲۸۸۵) وحدود سال ۶۶۰ برابر ۴۰ هجری، پیروز، پسر یزدگرد سوم، باآنان پیکار نموده‌اند: ابن‌قتیبه (عیون‌الاخبار،فهرست: ۶۷)، ج۲، ص۱۴۶۷)]. درقرن دهم (برابر با چهارم‌هجری)، هنوز در خوارزم وگرگان نام‌آنان برده می‌شود: «ایشان با سایر اهالی در منظر وزبان فرق وبه‌ترکان شباهت داشتند».: مقدسی (احسن‌التقاسیم)، صفحات ۲۸۴ و۲۸۶ به‌بعد و ۲۹۱.

۵ــ سمعانی (کتاب‌الانساب)، ص۵۸.

هجری بـه سوی آبسگون در طبرستان[۱] ؛ ۹۱۰/۹۰۹ برابر ۲۹۷ هجری بـاز به‌همین ناحیه[۲]؛ ۹۱۴/۹۱۳ برابر ۳۰۱ هجری با «پنجاه هزارتن» ، به‌ناحیهٔ مذکور وبه طرف گیلان ودیلم تـابه اراضی هم جوار اردبیل وبـه طبرستان ودر حوالی باکو[۳] ؛ ۹۴۴ برابر ۳۳۲ هجری بـه بردعه [درلغت ارمنی : پرَتوی] در طرف شرقی قفقاز وتا مراغه)[۴] هیچ جماعتی متوطن دراین سرزمین نگشت .

۱ـ Dorn, Casp. XXVIII, XXXII,; 17.

۲ ـ Dorn, Casp. VII, XXVIII; ebd. S. 3f. und S. 4-25. (درصفحهٔ۳ متن وترجمهٔ ابن‌اسفندیار واز صفحهٔ ٤ تا ۲۵، تذکرات و تنبیهات Dorn اهمیت دارد) .

۳ـ مسعودی (مروج‌الذهب) ، ج۲ ، صفحات ۲۰ تا ۲٤ . ــ و نیز : Dorn, Casp. IVf., S. 18. (از صفحهٔ IV به‌بعد توضیحاتی براساس سفرنامهٔ خود ذکر می‌کند) ــ چون روسها کـه با اجازهٔ خان خزرها به این پیشرویهـا دست زده بودند ، تقریباً همه نابود گشتند ، از آن پس دیگر اقدام به حمله و هجومی ننمودند ؛ رجوع کنید به : Barthold, Vorl, 63.

٤ـ رجوع گردد به : Dorn, Casp VI, XXXI. (در صفحات ۲۸۵ تا ۳۰۳ منابع جمع‌آوری گشته است) .
Barthold, Vorl. 63; Ernst (Aris Arisovič) Kunik : Sur l'expédition des Russes normands en 944 vers les pays situés aux bords de la Mer Caspienne d'après Nizâmî, Ibn-al-Athir et Ainy, im "Bulletin de la Classe hist.-phil. de l'Ac. Imp. des Sciences de St. Pétersbourg" 1848, Sp. 182-204.

۳ـ پارسیان

به موازات ورود و نفوذ اقوام بیگانه در سرزمین ایرانی زبان، تغییر و تحول مکانی نسبتاً مهمی نیز بین خود ایرانیان رخ داد. در واقع خلفا که براین کشور ظفر یافتند اکثریت عظیمی از اهالی را به اطاعت مرکز خلافت در دمشق وکوفه و بصره ناگزیر ساخته به زودی به اسلام درآوردند؛ ـ تازه مسلمانان را به‌عنوان موالی قبایل مختلف عرب (به‌عنوان اساورة) کوچ دادند[۱]، ولی ایرانیانی هم وجود داشتند که بدین وضع تن درنداده نخواستند در حریم امان «اهل ذمهٔ» عرب واردگردند: هم زمان ورود عرب و یا قبل از آن، از اوطان خود یعنی از اصفهان (۶۴۲ برابر ۲۱ هجری)[۲]، از نواحی کابل (حدود ۶۶۲/۶۶۳ برابر ۴۲ هجری)[۳]، یا از ترمذ (تقریباً ۷۲۰ برابر ۱۰۱/۱۰۲ هجری)[۴] اغلب به‌طرف جنوب شرقی: به کرمان[۵] و از آن گذشته به مکران[۶] گریختند؛ از این جا قسمتی از زردشتیان مخصوصاً باایمان، بی‌درنگ از طرف دریا راه هندوستان در پیش گرفتند[۷]،

۱ـ بلاذری (فتوح البلدان)، ص۳۷۳ به بعد. ۲ـ طبری، ردیف ۱، ص ۲۶۴۰.
۳ـ بلاذری (فتوح البلدان)، ص۳۹۶. ۴ـ مرجع سابق، ص۴۱۸. ۵ـ شمال شرقی اورگنج. ۶ـ بلاذری (فتوح البلدان)، ص۳۹۱. ـ رجوع کنید نیز به:
Constantin Inostrancev: Balāḏurī and Hamza Isfahānī on the migration of the Parsees, im JRAS 1938, S. 84-87.
۷ـ رجوع کنید به ص۳۴۱ به بعد ازهمین کتاب.

و سایر قسمتهای آنان تازه پس از آن که چگونگی سیادت عرب را شناختند، هجرت از میهن گزیدند.

همین که سرازنو عربها در ابتدای قرن هشتم (دوم هجری) پیشروی خود را - این دفعه به‌سوی آسیای مرکزی - آغاز کردند، دوباره اضطرابی در بین ساکنان نواحی مرزهای ایران به‌وجود آمد. قسمت اعظم سغدیان باوجوداخطار امرای خود از شهرهای مختلف خارج گشتند تا در فرغانه «در مسکنهای قدیمی اجدادخویش» توطن جویند. حتی آمادگی عربها در مورد تعیین حاکمی به‌انتخاب خود آنان، نتوانست از مهاجرت ایشان جلوگیری کند. بدیهی است که ساکنان وطن جدید نیز آنان را به دوستی نپذیرفتند و به‌نواحی کوهستانی نزدیك خُجند احاله گشتند[1].

ولی به طور کلی که بنگریم تعداد ایرانیانی که کاملاً دست رد به سینهٔ مسلمانان می‌زدند ناچیز بود. تودهٔ کثیری به سیر وقایع و جریان امور تن درداد و قسمت نسبتاً مهمی به زودی حتی در لشکرکشیها به عرب پیوست که موجب به‌وجود آمدن نزاع معروف بر سر چگونگی تقسیم جوایز و اخذ جزیه گشت[2]. درعین حال شرکت ایرانیان در فتوحات آسیایی عرب منتج به این شد که منطقهٔ زبان و قوم پارسی تا به‌آسیای مرکزی وسعت یابد[3]؛ اگرچه این امر به زیان قلمرو زبان اقوام کوچك ایرانی مقیم این اراضی، چون سغدیان و خوارزمیان،

۱- طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۴۳۹ تا ۱۴۴۱ [رجوع کنید به‌اصطخری، ص ۳۳۴؛ - ابن‌حوقل (کتاب المسالك، فهرست: ۳۳)، صفحات ۳۹۵، ۳۹۷]. - نیز:
Marquart, Inschr. 60; Kračkovskij im "Sogdijskij Sbornik" 65f., 70-73; Alexander (Natanovič) Bernstamm: Sogdijskaja Kolonizacija Semireč'ja in "Kratkie Soobščenija Inst. Ist. Nat. Kult." VI, Leningrad 1940.

۲- رجوع کنید به ص ۲۵۴ از همین کتاب.

۳- دراین‌باره رجوع شود به:
Barthold, Vorl. 45, 61.

تمام شد . وجود سربازان وکسبه و تجار و مهاجران دیگر فارسی زبان در تمام نقاط این نواحی و به همین اندازه نیز شکفتن ادبیات فارسی نو ، در عقب رفتن سریع این زبانها وبروز ننمودن نوشتهٔ علمی و ادبی دیگری ازآنها ، مؤثر افتاد، اگرچه زبان خوارزمی لااقل تا مدتی به عنوان زبان دیوانی به‌کار می‌رفت[۱]. بدین ترتیب زبان فارسی نو نیز در آسیای مرکزی ـ به استثنای بقایایی در درّه‌های کوهستانها ، و غیر از مراکزی که زبان ترکی درآن پیروز ماند ـ به صورت اندك تغییر یافتهٔ تاجیکی ، به عنوان زبان متداول عامّه رایج گشت وبدین وسیله منطقهٔ زبان فارسی را به‌طور اساسی وسعت داد.

ولی گسترش دایرهٔ زبان و فرهنگ پارسی فقط در جهت شرقی و شمال شرقی صورت نگرفت ، بلکه در خود سرزمین ایران نیز از این حیث به تغییر و تحولی منجر گشت. عواملی مثل : جماعت کسبه وتجّاری که‌اغلب بسیار دور از وطن‌خود (تاچین)[۲] مأوی‌اختیار می‌کردند[۳]، جمع‌آوری «هنرمندان‌ماهر»(اصولاً صاحبان حرفه‌های دستی)به وسیلهٔ اسپهبد طبرستانی(حدود ۷۵۵ برابر ۱۳۷/۱۳۸ هجری)[٤]، جا به‌جا شدن یا جابه‌جاکردن[۵] ایلات«کُرد»[٦]، وگاهی نیز تغییروتحول مکانی به دلایل نظامی (مثلاً : ۸۳۹ برابر ۲۲٤ هجری در طبرستان[۷] و ۹۷۲ برابر

۱ـ رجوع کنید به اوایل فصل « وضع ایران از نظر زبان » از همین‌کتاب . ۲ـ دربارهٔ عبادات ایرانی در چین رجوع گردد به : JAmOrSoc V (1856), S. 302f. ۳ـ در حدود سال۹۰۰(برابر۲۸۷هجری) بالغ بر۱۰۰۰۰اصفهانی در نواحی بالای تلاس (؟ رجوع شودبه: Wilhelm Tomaschek in der WZKM III (1889), S. 106.) زندگی‌می‌کرده‌اند؛ مقدسی(احسن‌التقاسیم)،ص۲۷۵ . در مورد ماوراءالنهررجوع کنید به : Barthold, Vorl. 61.

٤ـ ابن‌اسفندیار(تاریخ طبرستان) ، ص۱۱۵ . ۵ـ حدود ۹٦۰ (برابر۳٤۹ هجری) : کردان‌فارس به‌وسیلهٔ عضدالدوله بویهی از نزدیکی اصفهان رانده شدند : ابن‌بلخی (فهرست ۲۰۲) ، ص۱٦۸ . ٦ـ رجوع کنید به اواسط فصل « وضع ایران از نظر زبان » ازهمین کتاب . ۷ـ ده‌هزار تن از اهالی ساری وآمل به‌نواحی کوهستانی انتقال داده می‌شوند : طبری ، ردیف۳ ، ص۱۲۷۳ به‌بعد ؛ ـ ابن‌اثیر ، ج٦ ، ص۱٦۸ .

۳۶۱ هجری در بلوچستان یعنی در محلی که زارعـان و رعایایی از نقاط مختلف قلمرو حکومت آل‌بویه به‌جای ساکنانِ تازه به اطاعت در آمدهٔ آنجا، آورده می‌شدند)[۱]، همه موجب این گشتند که در درون خـود این سرزمین، امر به‌یك تعویض و مبادلهٔ داخلی اهالی منجر گردد. اگر کسی امروز بخواهد موقع‌ووضع یك یك از لهجات را در خانوادهٔ زبان ایرانی معین کند، باید این تعویض‌داخلی اهالی را در نظر بگیرد؛ تعویضی که علاوه براین، مقدمات ورود غرب و جنوب ایران را در یك فرهنگ مشترکی فراهم ساخت.

مهاجرت پارسی زبانان به‌آسیای نزدیك در ازمنهٔ بعد حائز اهمیت گشت. حتی در زمان حکومت ساسانیان در این منطقه مهـاجران پارسی نژادی وجود داشته‌اند؛ یکی از آن نواحی طبعاً بین‌النهرین بود که نه فقط در تصرف دولت ایران، بلکه مقرّ حکومت آن‌را هم دربر داشت. اگرهم به‌موجب فتوحات‌عرب بسیاری از این ایرانیـان پارسی زبان دوبـاره از این‌جا به طرف شرق رهسپار گشته‌اند[۲]، باز عده‌ای از آنان در این سرزمین مستقر ماندند و بعداً درشهرهای تـازه‌ساز جنوب عراق، بخصوص بصره[۳] وکوفه[۴]، دور هم گرد آمدند. و به‌زودی عنصر ایرانی در این مراکز باآمدن غلامان و اُسرایی ازایران[۵] قوت یافت، و احتمال داده می‌شدکه بیش از نیمی از اهالی این شهرهاایرانی بوده‌اند، چنانچه

۱ــ ابن‌مسکویه (تجارب‌الامم)، ج۲، ص۳۰۰؛ ــ ابن‌اثیر، ج۶، ص۲۰۳. ۲ــ سال ۶۸۱/۶۸۰ (برابر۶۱هجری) بسیاری از ایرانیان ساکن بصره را والی جدید خراسان باخود به‌این سرزمین‌آورد: طبری، ردیف۲، ص۳۹۳. ۳ــ بلاذری (فتوح‌البلدان)، صفحات ۳۷۳،۱۱۷تا۳۷۵ (حتی اصاوره از یزد وبعداً از زط)، ص ۴۱۰ به‌بعد (حدود سال ۶۷۸ــ برابر۵۸هجری ــ از چغانیان). ۴ــ بلاذری (فتوح‌البلدان)، ص۳۲۱ (حدود سال۶۴۵ برابر۲۴هجری). ــ درباره‌ٔ جنبش موالی در اینجا، رجوع کنید به: Wellhausen, Opp. 79. ۵ــ مثلاً سال۹۲۶/۹۲۵ (برابر۳۱۳هجری) پنج‌هزار اسیر قفصی را (رجوع شود به، اول فصل «وضع ایران از نظر زبان» از همین کتاب) به‌شیراز آوردند وازآنجا به‌بغداد و واسط و بصره فروختند: ابن‌اثیر، ج۸، ص۵۰. ــ به‌طور کلی رجوع شود به: Kremer, C.G. I 207.

در بازار هم پاره‌ای از اوقات به زبان پارسی صحبت می‌شده است[۱].

همچنین در زمان خود ساسانیان نیزعنصر پارسی از این فراتر رفته است: تا سواحل سوریه (انطاکیه، بعلبك، صور، و حمص)[۲]، درنواحی مرزی آسیای صغیر، و تا عربستان و مصر[۳]. در این اراضی نیز جماعات پارسیان به وسیلهٔ مهاجران تازه و پاکسانی که به زور به این امکنه فرستاده شده بودند[۴]، تقویت می گردیدند(مثلاً سال ۷۵۸/۷۵۷ برابر ۱۴۰ هجری در مصیصه در آسیای صغیر)[۵]. در مصر نیز به همین ترتیب تا قرونی متمادی، ایرانیان در صدر مقامات بانفوذی دیده می‌شدند[۶].

بدیهی است که در این نواحی عنصر ایرانی از لحاظ زبان به زودی در عربیّت منحل گشت. اما برعکس در بین‌النهرین زبان پارسی لااقل تا اوایل زمان عباسیان هنوزاهمیت خود را حفظ نموده بود[۷]، وهنوز در قرن دهم (سوم هجری) جمعیت منظم آنان با یك رئیس و قاید[۸] وجود داشته است. این امر محتاج به‌هیچ گونه تأکیدی نیست[۹] که همین ساکنان ایرانی عراق، مهمترین واسطه‌های

۱ــ رجوع شود به: Müller I 327. ۲ــ بلاذری (فتوح البلدان)، صفحات ۱۴۸/۱۱۷ (سال ۶۶۳/۶۶۲ برابر ۴۲ هجری). ۳ــ اصطخری، ص ۱۹ (جده). ۴ــ درمورد سوریه، رجوع شود به‌یعقوبی (بلدان)، ص ۳۲۷. ۵ــ بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۱۶۶ (درجنب آنان نیز اسلاوها ونبطیان مسیحی). ۶ــ سالهای ۱۰۴۷/۱۰۴۴ (برابر ۴۳۶ تا ۴۳۹ هجری): السیوطی، حسن المحاضره، ج ۲، ص ۱۲۹ = Mez 54f., 449. ــ و نیز: Kindï/Guest 402 (8.Jh.) — Rhuvon Guest : Relations between Persia and Egypt under Islam up to the Fatimid period, in der Browne-Festschrift (wie Lit. - Verz. Nr. 430), S. 163-174. در این مقاله مطالبی دربارهٔ هریك از ایرانیها وجمعیت‌های آنان در نواحی نیل جمع آوری شده است. ۷ــ در بارهٔ تفسیر قرآن به دو زبان عربی و فارسی مقارن با یکدیگر، در بین‌النهرین، درقرن هشتم (قرن دوم هجری) رجوع شود به: Brockelmann, Gesch. 116. ۸ــ یعقوبی (بلدان)، ص ۲۴۸ به بعد.

۹ــ بخصوص در قرن اول سیادت عباسیان؛ رجوع کنید نیز به:
Kremer, Streifz. 32; ders., C.G. II 155; Goldziher, Arab. 109, 113f. — Ignaz Goldziher: Arabisierte Perser als arabische Dichter, in den “Muh. Studien” I 272.

فرهنگ شکوفندهٔ ایرانی گشتند ، به فرض این هم که شفاهاً یاکتباً زبان عربی به‌کار می‌بستند . گرچه بحث مفصلی راجع به این مطلب[۱] در این کتابی که فقط مخصوص خود ایران است ، منظور نیست ، ولی باز باید لااقل به‌طور اختصار از آن گفتگو به عمل آید[۲] .

۱ــ دربارهٔ تأثیرات از این دامنه‌دارتر ایرانیان رجوع گردد به :
Max Semper : Der persische Anteil an Wolframs Parzival, in der "Deutschen Vierteljahresschrift für Literatur und Geistesgeschichte" XII (1934), S. 92-123; Georg Jacob : Der Einfluβ des Morgenlands auf das Abendland während des Mittelalters, Hannover 1924; Walther Henning in ZDMG 90 (1936), S. 2.

۲ــ رجوع کنید به‌فصل «تأثیرات فرهنگی» از همین کتاب .

مناسبات متقابل اقوام بایکدیگر

همزیستی نزدیك سه ملت بزرگ اسلامی نیز به ضرورت طبع، تأثیر متقابلی بر روی روابط بین آنان داشته است. مقارن آن نیز مردم بدین وسیله به ماهیت خویش آگاهی یافته به ارزش اهمیت فرهنگ خود پی می بردند. اقوامی که فاقد چنین پایه‌ای بودند کاملاً بی پرده ودر ملأ عام به عنوان «بی فرهنگ» معرفی می‌شدند ونام آنان به طور مطلق گاه وبی گاه به صورت کلمهٔ «دشنام» به کار می‌رفت، تقریباً مانند نام «کُرد»[1]. ترکان نیز نام خوشی که مایهٔ دلگرمی آنان باشد در نزد ایرانیان نداشتند[2]. هیچ یك از این دو مورد بخصوص موقعی جای تعجب نیست که میزان اختلاف بنای طبیعی این دوملت (ایرانی و ترك) روشن

۱ــ ابونعیم (ذکر اخبار اسپهان، فهرست: ۲۰۰)، ج۱، ص۷۰ ــ و نیز:
Minorsky, Gürän, S. 75f.

۲ــ ثعالبی (لطایف المعارف)، صفحات ۹۲ــ۱۳۰ (درمورد تمام مناطق اسلامی واز صفحهٔ ۱۰۷ تا ۱۳۰ فقط در مورد ایران) وقابوس‌نامه (فهرست: ۲۷۷)، صفحات ۵۴۲ــ۵۴۵، عقاید مختلفی که دربارهٔ یك‌یك از طوایف ترك اظهار شده‌است: جمع‌آوری کرده‌اند. ــ رجوع کنید نیز به:
Ananiasz Zajaczkowski: Charakterystyka Turkow w swietle pismennictwa arabskiego w sredniowieczu (VIII-XI w.) in "Towarzystwo Naukowe Warszawskie", wydzial I..........., Rozprawy komisji orientalistycznej IV, Warschau 1951, S. 31-57. مقالهٔ مزبور در بارهٔ توصیف خصایص ترکان در کتب عربی در قرون وسطی می‌باشد.

گردد و به این نکته توجه شود که در این مورد باز تضاد قدیمی بین بادیه نشینان وشهر نشینان به میان آمده‌است ؛ تضادی که قلم متکلم وفقیه معروف ایرانی ، امام محمد غزّالی را (۱۰۵۸ـ ۱۱۱۰ برابر ۴۵۰ تا ۵۰۵ هجری) در آن موردی تحت تأثیر قرار داده است که چنین فتوامی‌دهد : هرکس « مانند ترك و بادیه نشین » به نظر آید یقیناً مایملك خود را از طریق مشروع صحیح (درهرحال یعنی « به طریقی که بین شهر نشینان متداول است ») کسب ننموده است[۱]. ولی درعین‌حال هیچ‌کس نتوانسته منکر تفوّق نظامی ترکان بگردد . ازاین رو نیز به زودی حدیثی در ذهنها افتاد که ، خداوند ترکان را درمشرق مستقر ساخت تا چون تازیانه‌ای بر سر اقوام گنه‌کار به گردش آیند[۲]. (غیر از این مورد درطرز تفکر اسلامی ـ برخلاف مثلاً کلیسای روسی آن زمان[۳] ـ باچنین حسی کمتر روبرو می‌شویم ؛ حسی که پس از غلبهٔ عرب ودر اثر آن ، برایرانیان چیره گشت)[۴].

---

۱ ــ رجوع شود به : Bauer, Erl. und verb. Gut, S. 100. ۲ــ کاشغری (دیوان لغات‌الترك) ، ج۱ ، ص۲۰۴ . ــ برای به‌دست‌آوردن موقع و مقام ترکان در آن زمان باید به کتاب جاحظ «رسالة . . . فی‌مناقب‌الترك وعامة جندالخلافة رجوع گردد [این کتاب با مشخصات ذیل تحقیق ومنتشر گشته است :
Gerlof van Vloten, in den "Tria opuscula.....", Leiden 1903, S. 1-56.

ترجمهٔ آلمانی‌آن :
Oskar Rescher: Orientalische Miszellen I, Konstantinopel 1925, S. 107-170.

ترجمهٔ انگلیسی‌آن :
C.T. Harley Walker : Jähiz on the exploits of the Turks......, im JRAS 1915, S. 63-97. ــ ونیز رجوع گردد به :
Brockelmann GAL, S I 243/III/18; Ibn Hassül (Lit-Verz. Nr. 128) — Christiaan Snouck-Hurgronje : L'Islam et le problème des races, in "Verspreide Geschriften" I, Bonn u. Leipzig 1923, S. 413-430; Herzfeld, Sam. VI 149 mit Anm. 3. ۳ــ برای اطلاعات کلی در این مورد رجوع شود به :
Werner Philipp : Ansätze zum geschichtlichen und politischen Denken im Kiewer Rußland, Breslau 1940. (Jahrbücher für Geschichte Osteuropas, Beiheft 3).
۴ــ الکندی ، رساله (طبق بروکلمن : GAL I 210, Nr. 14.) ،ص۱۰۰ . ــ ونیز :
Browne, Ecl. 88f.

دربارهٔ اهمیتی که همزیستی هریك از این ملل برای تقویت حس ملی آنان داشته است. قبلاً بحث شد[1]. درتکمیل آن باید دراینجاسخنی چند دراین زمینه که هریك ازاقوام فارسی وبه طورکلی ایرانی چگونه در بارهٔ یکدیگر قضاوت می کرده‌اند، گفته شود. بدیهی است که دراین‌مورد، مثل جاهای دیگر، مطلب برسر تعبیرات و امثال رایج و کنایات متداولی است که ازنظرتاریخ فرهنگی جالب توجه می‌باشد. اینجا نیز دربارهٔ اقوامی که ازلحاظ فرهنگی عقب مانده بودند، به‌نامساعدترین وجه‌قضاوت‌می‌شد. نظیرهمین‌قضاوت‌نیز دربارهٔ‌همسایه‌های آنان‌یعنی قوم لُر به‌عمل می آمد[2]. در مورد سغدیان نیزاز طرف ساکنان‌فرغانه به‌همین طور نامساعد قضاوت می‌شد، ولی این امری است که قطعاً به کوشش سغدیان برای توطّن در فرغانه (۷۲۲/۷۲۱ برابر۱۰۳ هجری) بستگی داشته است[3]. برعکس، بشّاربن بُردشاعر به‌نسل طخاری خود ازاین رومباهات می کندکه اغلب فارسان شجاع از بین این قوم برخاسته‌اند[4].

درمقابل، اصفهانیان در پرتو مساعدترین رأی ونظرقرار گرفته بودند، منظور نظرمساعد موجود درکتبی که مخصوصاً برای بزرگداشت شهرآنان نگاشته شده‌است نیست (زیرا طبعاً این نوع کتب نمی‌تواند ملاك تشخیص باشد)[5]، بلکه مراد نیز قضاوت آن دسته از نویسندگانی است که درهیچ مورد در دید انتقادی خود کوتاهی نکرده‌اند[6]. از همدانیان به‌وفا در دوستی، بخشش وحسن عمل در

۱ــ رجوع کنید به‌فصل «حس ملیت» از همین‌کتاب. ۲ــ مستوفی (تاریخ گزیده)، ج۱، ص۵۳۶؛ ــ یاقوت، ج۱، ص۵۹۶ (دربارهٔ بروجرد درلرستان). ۳ــ طبری، ردیف ۲: ص۱۴۴۲. ۴ــ اغانی (بولاق)، ج۳، ص۲۱ ــ ونیز: Sharif 51.

۵ــ حسینی (فهرست،۱۹۹)،ص۳۷ به‌بعد؛ ــ و نیز: Browne, Isf. 414f., 661-668.

۶ــ ابن‌حوقل(کتاب‌المسالك، چاپ‌لایپزیك۱۹۳۸/۹)، ص۳۶۷؛ــ ثعالبی (لطایف‌المعارف)، ص۱۱۰. ــ ونیز: Schwarz V 615.

مقابل فقرا[1] یاد می‌گردد . شیرازیان ــ وشبیه‌آنان نیز کرمانیان[2] ــ به اطاعت و صبر[3]، به بلاغت و هشیاری[4] و در عین‌حال به‌بخل و تزویر[5] معروف بوده‌اند . در بارهٔ زنان سیراف ، بخصوص نامساعدقضاوت می‌شود[6] .

از شهرهای شمالی ، ری « شهر شرارت »[7] نامیده می‌شد ؛ اهالی جبال (سرزمین قوم ماد) به خوش منظری‌ودانش وتربیت[8] ، ولی به علت متغیر بودن آب و هوای آن ، نیز به پست طبعی[9] معروف بوده‌اند . خراسانیان عموماً مورد احترام قرار می گرفتند ودرجنب قوّت اندام ، به قدرت قضاوت ، بلند طبعی ، جدّیت و وقار ، واستعدادِ انتقاد[10] ، ستایش می گشتند وبه‌ناآرامی و دشواری در معاشرت[11] نکوهش می‌شدند . خود خراسانیان نیز به هوشیاری خویش آگاه و بدان مفتخر بودند وجوانمردی ازمحاسن و حرص به‌مال ومنال[12] از معایب آنان بود . اهالی مرو بخیل محسوب می‌شدند[13] . نیشابور ، پایتخت خراسان، به‌شهری

۱ــ رشیدالدین (فهرست: ۱۵۷) ، ج۱ ، ص۲۲۰ ، پاورقی ٦٦ .

۲ــ مقدسی (احسن‌التقاسیم) ، ص٤٦۹ . ۳ــ مرجع سابق ، ص٤٤۸ به‌بعد (با احادیثی مبنی برمدح آنان) . ٤ــ حدودالعالم (فهرست : ۳٦) ، ص۱۲٦ (به‌استناد اصطخری) ؛ جاحظ (کتاب‌البیان ، فهرست:۲۵۸) ، ج۳ ، ص۵ برابر با جاحظ (فهرست:۲۵۹) ص۳۲ .

۵ــ مسعودی (مروج‌الذهب) ، ج۳ ، ص۱۲۸ به‌بعد . ٦ــ مقدسی (کتاب‌احسن‌التقاسیم) ، ص٤۲۷ . ۷ــ رجوع کنید به : Mez 387. براساس‌تاریخ‌بغداد (خطی موجود در پاریس، برگ۱۵الف) ؛ در اینجا نیز عقاید زیادی دربارهٔ ملل غیرایرانی دیده می‌شود .

۸ــ حدودالعالم (فهرست : ۳٦) ، ص ۱۳۱ . ــ و نیز : Schwarz VII 829, 847-851. ــ . مجموعه‌ای ازمدایح ومحاسن قمی‌ها (بخصوص ازطرف ائمهٔ اطهار) درتاریخ قم (ص۹۰تا۱۰۰) گردآمده است ، ولی چون‌این محاسن در کتابی ذکرگشته که عامداً دربارهٔ تاریخ این شهرتنها، گفتگو می کند ، آنها را نمی‌توان با قضاوتهایی که در کتب نسبتاً بی‌طرف مذکور گشته است ، مقایسه نمود . ۹ــ مسعودی (مروج‌الذهب) ، ج۳ ، ص۱۲۸ .

۱۰ــ مسعودی (مروج‌الذهب)، ج۳، ص۱۲۸ . ۱۱ــ طبری ، ردیف۲ ، ص۱۳۵۵ (سال ۷۱۷ برابر۱۰۰هجری) ؛ ــ یاقوت،ج۳ ، ص٤۰۸ . ۱۲ــ رجوع گردد به : Mez 387. براساس تاریخ‌بغداد . ۱۳ــجاحظ ، 'بخلاء ، ص۱۸ به‌بعد (تحقیق ونشر این‌کتاب بااین مشخصات : Gerlof van Vloten, Leiden 1901.) برابر با Rescher I 281ff. ؛ ــ یاقوت، ج۸ ، ص۳٤ ؛ ــ عقدالفرید ، ج۱ ، صفحات۲۳۱،۲٤۲ (در مورد تمام خراسانیان) ، ج۳ ، ۲۲۷ (در مورد مرو) .

فوق‌العاده پر گنه توصیف می‌گردد[۱] و زنان هرات[۲] مانند اهالی گرمسیر درکرمان ازحسن شهرت کافی برخوردار نبودند[۳]. اعتدال و هوشیاری اهالی کوهستان زبانزد بود، ولی با این وصف به تجاوز به‌سوی حد افراط و تفریط متمایل و ازاین رو (از زمان ظهور حشاشین) به‌الحاد متهم بودند[۴].

ساکنان نواحی کنارهٔ جنوب بحر خزر، یعنی دیلمیان، گرگانیان، گیلانیان وطبرستانیان ونیز اهالی قسمتهای کوهستانهای شرقی ازجمله غور[۵] و قُفص[۶] (یقیناً به‌حق) شجاع[۷]، ولی نیز زیرك و محتال[۸] و بی ثبات[۹]، و نیز از نظر فرهنگی عقب افتاده[۱۰] به حساب می‌آمدند. عدم امانت آنان، در سال ۹۸۹/۹۸۸ (برابر ۳۷۸ هجری)، به‌نزاعی خونین بین ایشان وترکان درسپاه آل‌بویه منجر گشت و به‌کشتار وخونریزی فجیعی بین دیلمیان پایان یافت[۱۱].

طبیعی است که این اظهار نظرها غالباً فقط براساس تأثیرات آنی وموقتیی بوده که شهرهای مختلف وساکنان آن برروی این یا آن نویسنده گذاشته اند، و بعداً پاره‌ای ازاین نظرها دایماً از طرف نویسندگان دیگر (بخصوص جغرافی‌نویسان) اخذ گردیده به طوری که تکرار آن هیچ نوع ضمانتی برای اعتماد به‌این آرا نمی‌باشد. درعین حال بین‌اقوام دیگرنیز نظیراین اظهارات مبنی بر اختلاف خصایل ذاتی افراد آن بایکدیگر دیده می‌شود. عربها نیز سیل مدح

۱ـ رجوع شود به: Mez 387. ۲ـ مقدسی (احسن‌التقاسیم)، ص۴۳۶.
۳ـ مقدسی (احسن‌التقاسیم)، ص۴۶۹. ۴ـ رشیدالدین (فهرست: ۱۵۷) ج۱، ص۱۵۷، پاورقی۴۲، در صفحهٔ ۱۵۸، بنا به‌قول مورخی از هرات).
۵ـ قابوسنامه (فهرست: ۲۷۷)، ص ۵۴۲ به‌بعد. ۶ـ حدودالعالم (فهرست: ۳۶)، ص۱۲۴ (برپایهٔ اصطخری). ۷ـ حدودالعالم (فهرست: ۳۶)، صفحات۱۳۶،۱۳۳.
۸ـ طبری، ردیف ۱، ص۲۷۰۶ (قول معاویهٔ اول، دربارهٔ اهالی آمل، ص۶۶۱ به‌بعد).
۹ـ ابن‌حوقل (کتاب‌المسالك، چاپ لایپزیك ۱۹۳۸/۹)، صفحات۳۷۶ به‌بعد، وص۳۸۱.
۱۰ـ حمزهٔ اصفهانی، ص۱۵۱ و نیز: Ahmed Ates in der E I, türk. III 569.
۱۱ـ ابن‌اثیر، ج۹، ص۲۱ به‌بعد.

و ذم را متقابلاً به‌طرف یکدیگر جاری می نمودند[۱] ؛ چنانچه معروف است نویسندگان ایرانی مخالف عرب اغلب به همین اظهارات استناد می کردند[۲].

تأثیری که اختلافات ظاهری در روابط متقابل آنان داشت تا به درون حیات حقوقی نیز سرایت نمود[۳]. بدیهی است که در بارهٔ وضع و حالت ظاهری هیچ نوع عقیدهٔ عام القبولی نمی‌توان ابراز داشت. درعین این‌که عضدالدولهٔ بویهی (وفات ۹۸۳ برابر ۳۷۲ هجری) مانند بسیاری از ایرانیان آن زمان آبی چشم و قرمز مو بوده[۴] ، درمورد عمر بن لیث صفاری (وفات ۹۰۲ برابر ۲۸۹ هجری) بخصوص تیره رنگی وی، مزیّت محسوب می‌شده است[۵]. درحین این‌که درازی لحیهٔ امیر محلّی، رافع بن هرثمه (۸۸۱/۸۸۲ برابر ۲۶۸ هجری) به صورت امر گران‌قدری توصیف می‌شود[۶] ، قلّت و کم پشتی موهای صورت دیلمیان و طبرستانیان به‌عنوان امر جالبی یاد می گردد[۷].

درحالی که هندیها زشت به حساب می آمدند، ترکان عموماً به زیبایی و تناسب موسوم بودند[۸] و گیسوان آنان که «چون گیسوی زنان» آویخته و پراکنده

۱ـ تقریباً طبری، ردیف۲، ص۱۴۹۸، حملات والی خراسان برضد قبیلهٔ «مضر» که منفور او بودند. ۲ـ رجوع کنید به اواسط فصل «حس ملیت» از همین کتاب (جایی که شعوبیه درحملات خود به‌عرب، ازکتب انساب استفاده می کردند). ـ مسئلهٔ نسبت ایرانیان به‌عربها، بعداً نیز در مورد ملل دیگر دیده می‌شود، چنانچه البهاریه، شاعر پارسی (وفات ۱۱۱۵، برابر ۵۰۹ هجری، درکرمان) شعری سروده که درآن یك ایرانی ویك هندی متقابلاً دربارهٔ امتیازات ملت خود منازعه می کنند؛ Brockelmann, GAL I 252. بخشی ازآن به‌زبان آلمانی: Josef, Freiherr von Hammer-Purgstall in den "Wiener Jahrbüchern" Nr. 90, S. 67-123. ۳ـ رجوع کنید به‌اوایل فصل «حس ملیت» از همین کتاب (تحریم ازدواج بین عربها و ایرانیان). ۴ـ یاقوت (ارشادالعرب)، ج۵، ص۳۴۹. ۵ـ ابن‌اثیر، ج۷، ص۱۶۵. ۶ـ مرجع سابق، ج۷، ص۱۲۲. ۷ـ ابن حوقل (کتاب‌المسالك، چاپ لایپزیك، ۱۹۳۸/۹)، صفحات ۳۷۶ به‌بعد و ۳۸۱. ۸ـ قابوسنامه (فهرست:۲۷۷)، ص۵۴۳.

بود[1] مورد اعجاب قرار می‌گرفت. خراسانیان نیز در قرن دهم می‌بایستی به‌همین وضع و حـالت درآمده بوده بـاشند[2] و این امر یقیناً بر اثر آمیزش روز افزون ساکنان آنجا، ازطریق زناشویی، با ترکان بوده است.

پایان جلد اول

۱ــ رجوع شود به: Matth. 41 (1018/19). و نیز: Barthold, Vorl. 139.

۲ــ مقدسی (احسن‌التقاسیم)، ص ۲۸۵.



50°
60°
70°
40°
30°
GEORGIEN
Tiflis
Därbänd
ARMENIEN
ARRĀN
Barda'a
Šamāhī
Bākū(jä)
Bailaqān
Dabīl
Nahǧovān
MŪGĀN
Barzand
Hōi
Marand
Salmās
Ardabēl
Tābrīz
Urmia
ASER-BAIDSCHAN
Maraġa
Mijāna
Ušnū(jä)
Se'ert
Imādījä
Mossul
Arbela
ĠAZĪRA
GĒLĀN
DĒLAM
Rašt
Lāhigān
KASPISCHES MEER
ĀMOL
Sārijä
Tamiša
GURGĀN
Gurgān
MĀZANDARĀN
Astarābād
Bistām
Dāmġān
QŌMIS
Šiz
Zangān
Alamūt
Qazvīn
Abhar
Sīsar
Šahrazūr
KURDISTĀN
Hamadān
Ray
Varāmin
Damāvand
Sāmnān
Sāva
Āva
Qomm
Kāšān
Takrīt
Sāmarrā
Hulvān
Dēnāvar
Kinkavar
Qarmisīn
Nihāvand
Burūgird
ĠIBĀL
"Kurden"
Ba'qūbā
Nahrawān
Anbar
Bagdad
al-Madā'in
Horramābād
as-Šaimara
Kerbelā'
Hilla
al-Kūfa
al-Hīra
Wāsit
al-Qādisijä
'IRĀQ
Dizfūl
Gondēšāpūr
Šūštar
Sūsār
HŪZISTĀN
'Askar Mukram
al-Ahvāz
Rāmhurmuz
Ubulla
al-Basra
al-Muhtāra
Natanz
Ispahān
Nājin
Perōzān
Qūmiša
DAŠT-I-KAVĪR
"Kurden" (seit etwa 970)
GROSSE WÜSTE
Sagand
Jazd
Bafq
Abarkūh
FĀRS
Naubandagān
al-Baizā
Istahr
Šāpūr
Šīrāz
Kāzrūn
Gannābā
Tavvaz
Gōr
Fasā
Īǧ
Nīrīz
Dārābgird
Gahram
Guvain
Sīrāf
Rudān
Sīrgān
KIRMĀN
Habīs
Kirmān
Māhān
Bamm
Narmsēr
Rīgān
Ǧīruft
RODBĀR
(Alt-) Hormuz
Neu-Hormuz
Abarkūh
Qais
Qatīf
Bahrain
"Kurden" (seit etwa 1065)
ARABIEN
PERSISCHER GOLF
HVĀRIZM
(G)Urganǧ
Kat
Hivā
Hazārasp
Darjān
Tāhirijä
ÖZBAI
Nasā
Isparā'in
Ǧāǧarm
Tōs
Baihaq
Sabzavār
Nē(v)šāpūr
HORĀSĀN
Marv-i-Šāhiǧān
Sarahs
Kang Rustāq
Marv ar-Rōd
Tālīqān
Fārjāb
Anbār
GŌZGĀN
"Kurden"
Turšīz
Būzǧān
KŌHISTĀN
"Kurden"
Hvāf
Tabas(ain)
Qājin
Hūr
Birgand
Tabas
Darūh
Kūǧanābād
BĀDĠĒS
Herāt
Karūh
Dihistān
Astarabjān
ĠARČISTĀN
ĠŌR
Pūšang
Ispizār
Farāh
Guvain
Zarang
SEISTĀN
Bust
Maimand
Qandahār
ZĀBULISTĀN
AR-RUHHAĠ
Rōdbār
QUFS-GEBIRGE
Kūfaǧ
Hvāš
Bānpūr
MAKRĀN
"Belutschen"
Araber
Tīz
Daibul
al-Qusdār
Ōtrār
Ispēǧāb
Tarās
ŠĀŠ
Sogdier
Ahsīkat
Özkand
FERGANA
Andigān
Hokand
Šāš (Čāč - Taschkent)
Darūkat
USRŪŠANA
Hōǧand
Ġizak
Naumangkat
Nānakat
Buhārā
Samarqand
Pangkand
ZARAFŠĀN
SOGDIEN
Paikand
Kiš
Āmol
Masaf
Hulbuk
Čaġanijān
HUTTAL(ĀN)
Badahšān
OXUS
Tirmid
Balh
Hulm
Valvālīz
TOHARISTĀN
Bāmjān
BĀMJĀN
Kābul
GANDHARA
Ġazna
INDUS
Multān
JAXARTES
50 0 100 200 300 Km
50° ö.v. Greenw.
ایران در نخستین زمان اسلام (قرن چهارم)



ایران در نخستین زمان اسلام (قرن چهارم)
نقشهٔ دوم ، تقسیم‌بندی ادیان و مذاهب اسلامی وغیر اسلامی
(طرح از مؤلف ، برتلد شپولر)
مذاهب اسلامی :
خوارج
شیعیان
سنیان
این علامات فقط در زیر اسامی ولایات و سرزمینهایی کشیده شده که در بارهٔ آنها سند معلومی در دست است ، در موردی که تمام اهالی ناحیه‌ای بدون استثناء به‌یکی ازمذاهب نامبرده معتقدبوده‌اند، علامت مربوط به‌آن نیز درچهار طرف‌نام آن ناحیه رسم گردیده . و اگر اکثریت اهالی بدان پایبند بوده‌اند فقط در زیر تمام نام و اگر بخشی از مردم آن دارای آن مذهب بوده‌اند در زیر قسمتی از نام آن کشیده شده است .
ادیان غیر اسلامی :
محل جماعات بودائیان و امکنهٔ مقدس آنان .
محل جماعات و امکنهٔ مقدس از بودائیان که در این زمان از بین رفته بوده است .
محل جماعات زردشتیان و امکنهٔ مقدس آنان .
محل جماعات یهودیان .
محل جماعات مانویان .
محل جماعات مسیحیان (درایران و آسیای میانه ، نسطوریان)
مطران‌نشین و اسقف‌نشینهای مسیحی .
هرگاه علایم مزبور جلونام محلی آمده باشد دلیل براین است که پیروان فرقهٔ مربوط به‌آن نیز جمعیت نسبتاً معتنابهی از اهالی را تشکیل میداده‌اند ، ولی اگر علایم درمیان دوابرو ( ) قرار گرفته باشد دلیل براقلیت آنهاست ، تمام فرق‌غیر اسلامی‌روزبروز کاهش می‌یافتند
50° ö.v. Greenw.
60°
70°
40°
30°
50 0 100 200 300
Km
GEORGIEN
ARMENIEN
ARRĀN
MŪGĀN
ASER-BAIDSCHAN
KASPISCHES MEER
ĞAZĪRA
KURDISTĀN
ĞIBĀL
DAILAM
MĀZAN-DARĀN
GURGĀN
QŪMIS
ḪVĀRIZM
HORĀSĀN
SOGDIEN
USRŪŠANA
ŠĀŠ
FERGANA
ṬOḪARISTĀN
GŌZGĀN
ĠARČISTĀN
ĠŌR
BĀMJĀN
GANDHARA
ZĀBULISTĀN
SEISTĀN
AR-RUḪḪAĠ
DAŠT-I-KAVĪR
GROSSE WÜSTE
KŌHISTĀN
KIRMĀN
FĀRS
ḪŪZISTĀN
IRĀQ
ARABIEN
PERSISCHER GOLF
QUFS-GEBIRGE
MAKRĀN
RŌDBĀR
Tiflis
Därbänd (Bāb al-Abwāb)
Barda'a
Šamāḫī
Bākū(ja)
Dabīl (Dvin)
Bailaqān
Naḫčivān
Ḫōi
Marand
Barzand
Salmās
Tabrīz
Ardabīl
Urmia
Marāġa
Ušnū(ja)
Mijāna(ġ)
Halḫāl
Lāhiǧān
Rašt
Čālūs
Āmol
Sārija
Tamīša
Astarābād
Bisṭām
Gurgān
Isparā'in
Nasā
Ǧāǧarm
Dāmġān
Bailaq
Sabzavār
Nē(v)šāpūr
Ṭōs
Sarahs
Marv-i Šāhiǧān
(G)Urgang
Kaṯ
Ḫivā
Hazārasp
Darǧān
Ṭāhirīja
Āmol (Čarǧūi)
Buḫārā
Paikand
Samarqand
Pangkand
Kiš
Nasaf
Čaġānijān
Tirmid
Ḫulbuk
Valvālīz
Balḫ
Ḫulm
Badaḫšān
Fārjāb
Ṭāliqān
Anbār
Marv ar-Rōd
Kang Rustāq
Bāmjān
Kābul
Ġazna
Ṭarāz
Otrār
Ispēǧāb
Šāš
Aḫsīkaṯ
Özkand
Andigān
Ḫōkand
Nānakaṯ
Darūkaṯ
Ḫoǧand
Ǧizak
Naumangkaṯ
Mossul
Arbelā
Imādija
Se'ert
Šīz
Zangān
Alamūt
Abhar
Qazvīn
Pirrīm
Raij
Damāvand (Dunbāvand)
Simnān
Varāmīn
Sāva
Āva
Qomm
Kāšān
Šahrazūr
Takrīt
Sāmarrā
Hulvān
Dēnāvar
Qarmīsīn (Kirmānšāh)
Kinkavar
Hamadān
Nihāvand
Burūǧird
Ba'qūbā
Nahrawān
Baġdād
al-Madā'in
Anbār
Kerbelā
Hilla
Ḫorramābād
(Šāpūrḫvāst?)
aṣ-Ṣaimara
Dizfūl
Sūsa
Gondēšāpūr
Šuštar
Īdaǧ
'Askar Mukram
al-Ahvāz
Rāmhurmuz
Wāsiṭ
al-Kūfa
al-Ḥīra
al-Qādisīja
Baṭīḥa
Ubulla
al-Baṣra
al-Muḥarra
Natanz
Nāǧīn
Isfahān
Pērōzān
Qūmiša
Saǧand
Jazd
Bafq
Abarkūh
Re(v)šahr
Šanbil
Arraǧān
Naubandaǧān
al-Baiḍā
Iṣṭaḫr
Šāpūr
Ǧannāba
Tavvaz
Kāzrūn
Šīrāz
Nīrīz
Fasā
Īǧ
Gōr (Gōr-Pērōzābād)
Dārābgird
Ǧahram
Ǧuvain
Sīrāf
Tārom
Rūdān
Habīs
Kirman
Māhān
Sīrǧān
Bamm
Narmāšīr
Rīgān
Ǧīruft
(Alt-)Hormuz
(Neu-)Hormuz
Qais
Bahrain
Qaṭīf
Abarkūh
Turšīz
Tabas(ain)
Qāin
Ḫūr
Birgand
Ṭabas
Darūḥ
Būzǧān
Ḫvāf
Kūšanābād
Harāt
Karūḫ
Astarabǧān
Dihistān
Pūšang
Isfizār
Farāh
Guvain
Zarang
Bust
Maimand
Qandahār
Rōdbār
Ḫvāš
Bānpūr
Tīz
al-Qusdār
Daibul
Multān
INDUS
OXUS
JAXARTES
TIGRIS
EUPHRAT
MURĠAB
HELMAND

انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب

از مجموعهٔ ایران شناسی

نام کتاب	اثر	ترجمهٔ
۱ ــ ایران از آغاز تا اسلام	دکتر گیرشمن	دکتر محمد معین
۲ ــ مسافرت به‌ایران	سولتیکف	دکتر محسن صبا
۳ ــ راهنمای صنایع اسلامی	دیماند	دکتر عبدالله فریار
٤ ــ برمکیان	لوسین‌بووا	عبدالحسین میکده
٥ ــ مازندران و استراباد	رابینو	غ . وحید مازندرانی
٦ ــ کیانیان	کریستن‌سن	دکتر ذبیح‌الله صفا
۷ ــ مقدمهٔ ابن‌خلدون (جلداول)	ابن‌خلدون	محمد پروین گنابادی
۸ ــ میراث ایران	تحت نظر ا . ج . آربری	چند تن از فضلا
۹ ــ فهرست کتب‌چاپی‌فارسی (جلداول)	ــ (گردآورنده)	خانبابا مشار
۱۰ ــ سفرنامهٔ کلاویخو	کلاویخو	مسعود رجب‌نیا
۱۱ ــ سفرنامهٔ ابن‌بطوطه (جلد اول)	ابن‌بطوطه	دکتر محمدعلی موحد
۱۲ ــ طب اسلامی	ادوارد براون	مسعود رجب‌نیا
۱۳ ــ تاریخ ادبیات فارسی	هرمان‌اته	دکتر رضازادهٔ شفق
١٤ ــ تمدن ایرانی	چندتن از خاورشناسان	دکتر عیسی بهنام
۱۵ ــ سرزمینهای خلافت شرقی	لسترنج	محمود عرفان
۱٦ ــ سیاحت درویشی دروغین	آرمینیوس وامبری	فتحعلی خواجه نوریان
۱۷ ــ مقدمهٔ ابن‌خلدون (جلد دوم)	ابن‌خلدون	محمد پروین گنابادی
۱۸ ــ دون‌ژوان ایرانی	اروج‌بیك بیات	مسعود رجب‌نیا
۱۹ ــ جنگهای ایران و روم	پروکوپیوس	محمد سعیدی
۲۰ ــ مالك و زارع	پروفسور لمتون	منوچهر امیری
۲۱ ــ زندگی شگفت‌آور تیمور	ابن‌عربشاه	محمدعلی نجاتی
۲۲ ــ اسناد و مکاتبات تاریخی	ــ (گردآورنده)	دکتر عبدالحسین نوائی

۲۳ — بیست مقالهٔ تقی‌زاده — احمد آرام
۲۴ — تاریخ یعقوبی (جلد اول) ابن‌واضح یعقوبی دکتر محمدابراهیم آیتی
۲۵ — کوروش‌نامه گزنفون مهندس رضا مشایخی
۲۶— فهرست کتب چاپی فارسی (جلددوم) — (گردآورنده) خانبابا مشار
۲۷ — سفرنامهٔ فرد ریچاردز فرد ریچاردز مهین‌دخت صبا
۲۸ — البلدان ابن‌واضح یعقوبی دکتر محمد ابراهیم آیتی
۲۹ — تاریخ یعقوبی (جلد دوم) ابن‌واضح یعقوبی دکتر محمد ابراهیم آیتی
۳۰ — انقراض سلسلهٔ صفویه دکتر لاکهارت دکتر اسماعیل دولتشاهی
۳۱ — مروج‌الذهب (جلد اول) مسعودی ابوالقاسم پاینده
۳۲ — داستانهای ایران‌باستان — نگارش دکتر احسان‌یارشاطر
۳۳ — تاریخ ماد ا . م . دیاکونف کریم کشاورز
۳۴ — نظام اجتماعی مغول ب . ولادیمیرتسف دکتر شیرین بیانی
۳۵ — شیراز ا . ج . آربری منوچهر کاشف
۳۶ — تاریخ ملل و دول اسلامی کارل بروکلمان دکتر هادی جزایری
۳۷ — زندگی نادرشاه جونس هنوی اسماعیل دولتشاهی
۳۸ — تاریخ هنر ایران رمان‌گیرشمن دکتر عیسی بهنام
۳۹ — تاریخ ایران‌باستان دیاکونوف روحی ارباب
۴۰ — تاریخ هنر اسلامی کریستین پرایس مسعود رجب‌نیا
۴۱ — مروج‌الذهب (جلد دوم) مسعودی ابوالقاسم پاینده
۴۲ — داستانهای شاهنامه — نگارش دکتر احسان‌یارشاطر
۴۳ — باغهای ایران دونالد ویلبر مهین‌دخت صبا
۴۴ — خلیج فارس سرآرند ویلسن محمد سعیدی
۴۵ — پیترودلاواله — دکتر شعاع‌الدین شفا
۴۶ — سفرنامهٔ ابن‌بطوطه (جلد دوم) ابن‌بطوطه دکتر محمد علی موحد
۴۷ — مطالعاتی دربارهٔ ساسانیان اینوسترانتسف کاظم کاظم‌زاده

Printed in Ziba Press,
Tehran, Iran.

Iran Library

General Editor :
E. Yar - Shater

IRAN

IN FRÜH-ISLAMISCHER ZEIT

By

Bertold Spuler

Translated Into Persian

by

Dr. J. Falatouri

B.T.N.K.

Tehran, 1970



برتولداشپولر در پنجم دسامبر
۱۹۱۱ در شهر کارلسروهه واقع در
آلمان غربی متولد گشته پس از اخذ درجهٔ
دکتری، ابتدا در سالهای ۱۹۳٤ و ۱۹۳٥
عضو و همکار انجمن تاریخ سیلزی
و از سال ۱۹۳٥ تا ۱۹۳۷ دانشیار بخش
تاریخ اروپای شرقی در دانشگاه برلن
ونیز یکی از ناشران کتب سالانهٔ تاریخ
اروپای شرقی، ودر سالهای ۱۹۳۷ و ۹۳۸
دانشیار بخش مطالعات علوم وفرهنگ
شرق نزدیك در دانشگاه گوتینگن بود
است ، و از سال ۱۹٤۲ به بعد در
سمت استادی رسمی کرسی اسلام‌شناسی
در دانشگاه های مونیخ (ازسال ۹٤۲
تا ۱۹٤٥) ، گوتینگن (از سال ۹٤٥
تا ۱۹٤۸) و هامبورگ (از سا
۱۹٤۸ تا بحال) به تحقیق و تدریس
اشتغال داشته و دارد و در سالهای اخیر
به اخذ دوعنوان دکتری افتخاری د
علوم الهی (ازبرن) و ادبیات (
پرو) نائل آمده است .
اشپولر ازمعروفترین دانشمند
عصر حاضر در تحقیقات و تتبعا
تاریخی است و در این زمینه تألیفات
رساله های پر ارزش فراوان دارد

کتاب حاضر براساس بیش از هفتصد مقاله و کتاب علمی به‌هفده زبان مختلف و نیز برپایه منابع علمی‌دیگر ، مانند سکه ها ، بناها و سایر آثار تاریخی، نگارش یافته و از اینرو آئینهٔ‌تمام‌نمائی از اوضاع عمومی ایران و طرز زندگی مردم این کشور در چهارقرن اول دورهٔ اسلامی است . مؤلف دانشمند و منصف این‌اثر گرانقدر سهم بزرگ‌وکوشش فراوان‌دانشمندان‌وخدمتگزاران غیور و باهمت ایرانی را در بوجود آوردن بنای سیاسی و علمی و فرهنگی اسلامی با دقت و موشکافی تمام شرح می‌دهد . طرز تحقیق و شیوهٔ علمی استنباطی آموزندهٔ وی ، شایستهٔ پیروی از طرف اهل دانش می‌باشد و مطالب کتاب و همچنین ایجازآراواجمال تعابیر نویسنده ، فرصت مناسبی بمحققان و اهل فن ایرانی ، برای تفصیل مضامین آن و تعقیب افکار وی ، می‌بخشد .

بنگاه ترجمه و نشر کتاب